

مجموعه آثار - جلد چهاردهم

سال های ۱۳۸۹-۱۳۹۲

فهرست

بخش اول - سال ۱۳۸۹

نامه به وزیر ارشاد - اردیبهشت ۱۳۸۹

چه شد که شاه سقوط کرد! - چشم انداز ایران - شماره ۶۲ تیر و مرداد ماه ۱۳۸۹

جعل مطلب از قول دکتر یزدی - ابراهیم یزدی : خاتمی جنبش بی سر سبز را به شکست کشاند

سایت مشرق (وابسته به نهاد های امنیتی) ۱۳۸۹/۶/۶

به یاد طالقانی - ستاره صبح ۲۱ شهریور ۱۳۸۹

بازداشت در اصفهان و انتقال به اوین - مهر ماه ۱۳۸۹

بخش دوم - سال ۱۳۹۰

پاسخ به ادعا های بی اساس حجت الاسلام صفایی - ۹۰/۲/۱۰

راز ماندگاری نوگرایی دینی - یادداشت روز ۶ خرداد ۱۳۹۰

عزیز ملت و دیانت - روزنامه شرق ۹۰/۳/۱۱

راز ماندگاری مکتب شریعتی - یادداشت روز، خرداد ۱۳۹۰

تلاطم در کشورهای عربی - سقوط قذافی - یادداشت روز ۹۰/۴/۲۹

طب تکمیلی، داروهای گیاهی و راهکارهای راهبردی - برای سخنرانی در نشست پیشکسوتان گیاهان

دارویی ایران مهر ماه ۱۳۹۰

نامه به آقای راشد غنوشی، رهبر جنبش "النهضة" تونس - ۹۰/۸/۸

سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند - سنگ پای اصل... محصول نهضت آزادی! (خبر ویژه) کیهان

۹۰/۸/۹

بهار اعراب و روابط بین المللی - ماهنامه مهرنامه شماره ۱۶ - ۱۰ آبان ۱۳۹۰

از سفارت آمریکا تا فلسطین اشغالی - یادداشت روز- ابان ۱۳۹۰

نامه به آقای محمد جواد حجتی کرمانی - ۱۱ آذر ۱۳۹۰

همه‌پرسی به جای دخالت نظامی- یادداشت روز، آذر ۱۳۹۰

موج سوم اعتراض(ضد سرمایه داری) یادداشت روز - ۲۱ دی ۱۳۹۰

خدا از شاه عباس بزرگتر است - ۹۰/۱۲/۱۸

بخش سوم - سال ۱۳۹۱

نامه به آقای کوفی عنان نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه- تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

بازرگان اسوه صداقت و تقوی - کتاب جدید دکتر ابراهیم یزدی

نامه به وزیر ارشاد - ۹۱/۲/۱۳

گفت‌وگوی اختصاصی تاریخ ایرانی با سید محمد خاتمی در باره تغییر مدیریت کیهان حکم سرپرستی کیهان را از رادیو شنیدم- امید ایران مهر، تاریخ ایرانی ۲۹ تیر ماه ۱۳۹۱

بازنشر سه مقاله از ابراهیم یزدی که منجر به عزل ناگهانی وی از کیهان شد. سایت ایرانی یکشنبه ۸ مرداد ۱۳۹۱

نامه به آقای دکتر سید محمد خاتمی در مورد تغییر ناگهانی مدیریت موسسه کیهان. ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

مصر در گذار به دموکراسی - الگوی ترکیه - یادداشت روز سوم مهر ماه ۱۳۹۱

در قبال وضعیت ایران احساس مسئولیت کنید- نامه جمعی از نمایندگان ادوار مجلس به اتحادیه بین المجالس ۹۱/۷/۳۰

متن کامل مقاله: "کمک اطلاعاتی عراق به ایران، مه- اکتبر ۱۹۷۹ - مارک گازیروفسکی" فصلنامه مطالعات خاورمیانه، جلد ۶۶، شماره ۴، پانیز ۲۰۱۲ (مهر ماه ۱۳۹۱)

اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری - جایگزینی کارتر با ریگان - مجله مهرنامه شماره ۲۶- ابان ۱۳۹۱

سوریه و آینده نه چندان روشن - روزنامه اعتماد(ضمیمه هفتگی) - ۱۸ آذر ۱۳۹۱

به یاد وحید میرزاده - ۹ بهمن ۱۳۹۱

پاسخ به ترجمه مقاله گازیوروسکی در مجله اندیشه پویا - ۲۰ بهمن ۱۳۹۱

نقد و بررسی مقاله گازیروفسکی محمدرضا یزدان پناه چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۹۱

اطلاعیه تکذیب خبر سایت رجاء نیوز - ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

نامه به آقای حجتی کرمانی در باره پدیده بنگازی - ۹۱/۱۲/۲۰

بخش چهارم - سال ۱۳۹۲

استمرار در مشی اصلاح طلبی - مصاحبه ای با خبرنگار روزنامه آرمان فروردین ۱۳۹۲

ابراهیم یزدی: مذاکره با آمریکایی‌ها نه پنهانی بود و نه چیز تازه‌ای داشت ۷ فروردین ۱۳۹۲

نامه به خانم آنگ سان سو چی - چهارشنبه، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲

راهکار خروج از معضل ابوظالبی - ایران و آمریکا در ماجرای معرفی سازمان ملل چه راهی در پیش دارند؟ ۳۱ فروردین ۱۳۹۲

نامه به کوفی عنان در باره سوریه - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

شرکت در انتخابات - میزان جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۹۲

پیام تبریک به رئیس جمهور ۹۲/۳/۲۶

نامه به عبدالله گل ۲۵ تیرماه ۱۳۹۲

رویداد های صدر انقلاب - مهدی قدیمی، روزنامه اعتماد ۲۶ تیر ماه ۱۳۹۲

ما خواهان اجرای بی‌کم‌وکاست حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی هستیم. میزان نیوز و ایسنا ۹۲/۴/۲۹

چالش روحانی قانون گریزی حاکم بر کشور است. روزنامه بهار یکشنبه ۳۰ تیر ماه ۹۲

منتقدان نظام هم نباید چیزی را از روحانی به زور بخواهند. سولمازایکدر روزنامه بهار ۵ مرداد ۱۳۹۲

نسبی گرایی و مطلق خواهی در قلمروسیاست - مجله اندیشه پویا - شماره ۹، مرداد و شهریور ۱۳۹۲

روابط ایران و آمریکا - بهداد، سایت المونیتور - ۲ شهریور ۱۳۹۲

نامه به رئیس جمهوری - ۱۲ شهریور ماه ۱۳۹۲

بازیابی قدرت ملی ایران - کیوان مهرگان برای مجله تازه های انرژی - ۱۷ شهریور ۱۳۹۲

گفت‌وگوی روحانی و اوپاما سمبل تعامل ایران و جهان ندای آزادی ۷ مهر ۱۳۹۲

سفر روحانی به آمریکا - ایلنا ۹۲/۷/۷

سه علت عمده دشمنی ایران و آمریکا - سایت فرارو- ۹ مهر ۱۳۹۲

انتخابات خرداد ۹۲ - جمهوری پنجم یادداشت روز ۱۰ مهر ماه ۱۳۹۲

یزدی، ابراهیم: "توده ای ها و دولتی ها - حزب توده به تبع شوروی علیه دولت موقت". مجله اندیشه پویا- شماره یازدهم مهر و آبان ۱۳۹۲

نه" به تحریم با "آری" به جامعه مدنی - در میزگرد ابراهیم یزدی و موسی غنی‌نژاد - سرگه بارسقیان مجله اندیشه پویا- سال دوم شماره دهم، پانیز ۱۳۹۲

روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب - حامد طبیبی، روزنامه شرق- ۱۳۹۲/۸/۱

مذاکرات انقلابیون با سولیوان سفیر آمریکا- دولت موقت به سولیوان پذیرش نداده بود. زینب اسماعیلی، شرق شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۲

گفتگو با خبرنگار شرق الاوسط - متن عربی ۵ آبان ۱۳۹۲

تحولات در عرصه سیاست خارجی ایران - آسمان ۵ آبان ۹۲

تشکیل حزب فراگیر در ایران شدنی نیست- راستی ها امروز به تحزب روی آورده اند. به دولت روحانی امیدوارم- سعید سیف، روزنامه آرمان ۱۱ آبان ماه ۱۳۹۲

حمله عراق به ایران را در اسفند ۵۷ پیش بینی می کردیم- عوامل خارجی در نگهداری گروگان ها برای ۴۴۴ روز نقش داشتند - سعید سیف آرمان ۱۳ آبان ۱۳۹۲

همه‌پرسی به جای دخالت نظامی در سوریه - ۲۲ آذر ماه ۱۳۹۲

به مناسبت درگذشت آقای عسکراولادی - ۲۷ آذرماه ۱۳۹۲

موانع دموکراسی در کشورهای اسلامی - مجله مهر نامه- شماره ۳۲- آذر ۱۳۹۲

مذاکره دکتر بهشتی با نمایندگان دولت آمریکا - علی ملیحی ، اندیشه پویا ۸ دیماه ۱۳۹۲

انتخابات و فضای سیاسی کشور- مازیار خسروی- دبیر گروه سیاسی روزنامه شرق ۹۲/۱۰/۸

احزاب و سازماندهی فضای سیاسی- روشنفکری دینی و جریان ملی واقعیت های غیر قابل اغماض در جامعه ایران هستند . مجله آسمان ۲۱ دیماه ۱۳۹۲

- در باره اقامت در نوفل لوشاتو - خانم طاهری، مجله شهدای اسلامی دیماه ۱۳۹۲
- بررسی و تحلیل فضای سیاسی موجود - خانم مهسا جزینی، شرق، دی ماه سال ۱۳۹۲
- " اشتباه بازرگان"، از سوسیالیست های خدایپرست تا لیبرال های دین دار. جواد روح، مجله مهر نامه، دی ماه ۱۳۹۲
- لذت عفو - یادداشت روز ۹۲/۱۱/۱۹
- بازخوانی انقلاب- روزنامه شرق دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۲
- خاطرات- امیر کاکایی، هفته نامه فروردین امروز قزوین - ۹۲/۱۱/۲۴
- بازرگان و انقلاب - آقای سخنور، مجله نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲
- بازرگان به روایت ابراهیم یزدی - ناهید مولوی برای روزنامه اعتماد ۵/۱۲/۹۲
- جمع لیبرالیسم و اسلام گرایی - جواد روح مجله مهرنامه شماره ویژه نوروز اسفند ۹۲
- متن کامل گفت‌وگوی اندیشه پویا با ابراهیم یزدی- سال دوم شماره سیزدهم- بهمن و اسفند ۱۳۹۲
- نامه به سردبیر مجله اندیشه پویا - ۹۲/۱۱/۹
- توضیح اندیشه پویا - ۹۲/۱۲/۱۰
- روایت نادرست مجتبی طالقانی- توضیح برحاشیه مقاله ای در باره آیت الله طالقانی -اندیشه پویا، سال دوم - شماره سیزدهم- بهمن و اسفند ۱۳۹۲
- بازرگان به روایت ابراهیم یزدی - ناهید مولوی، روزنامه اعتماد- ۹۲/۱۲/۱۵

بخش اول - سال ۱۳۸۹

نامه به وزیر ارشاد

اردیبهشت ۱۳۸۹

بنام خدا

جناب آقای سید محمد حسینی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق

در مصاحبه چاپ شده از جنابعالی در روزنامه ها (شرق و آرمان مورخ ۱۳۹۰/۲/۷) آمده است که در صدور مجوز چاپ کتاب تسریع می شود و وعده داده اید که بزودی با افزایش تعداد ممیزان کتاب زمان صدور مجوز کتاب یک روزه خواهد شد.

بدینوسیله به اطلاع می رساند که حدود سه سال پیش شرکت انتشارات قلم کتاب اینجانب را با عنوان: "بازرگان اسوه صداقت و تقوی" را برای دریافت مجوز چاپ به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تحویل

داده است. اما وزارت ارشاد تا کنون نه مجوز آن را صادر کرده است و نه ایرادات احتمالی ممیزین کتاب را به ناشر (شرکت انتشارات قلم) یا اینجانب ابلاغ نموده است، تا مواردی را که مغایر با قانون تشخیص داده اند، اصلاح گردد.

اینجانب با استفاده از حق قانونی خود از عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به دادگاه شکایت بردم. اما مسئولان آن وزارت خانه حتی حاضر به پاسخگویی به دادگاه نیز نشده اند.

بنا به مراتب بالا از جنابعالی درخواست می شود علت عدم صدور مجوز چاپ کتاب فوق را رسماً اعلام فرماید. با تشکر و احترام - دکتر ابراهیم یزدی

آدرس: تهران خیابان ولیعصر کوچه تورج پلاک ۲۸، تلفن ۰۲۲۰۴۳۱۶۷ و ۰۹۱۲ ۱۲۱ ۷۱۷۲

رونوشت: شرکت انتشارات قلم، روزنامه شرق، روزنامه آرمان و خبرگزاری ها.

چه شد که شاه سقوط کرد!

چشم انداز ایران - شماره ۶۲ تیر و مرداد ماه ۱۳۸۹

۱- به تازگی بحث‌های تحلیلی جالبی درباره علل سقوط محمدرضا شاه و استبداد سلطنتی توسط صاحب‌نظران در نشریه چشم‌انداز ایران در شماره‌های ۵۹، ۶۰ و ۶۱ مطرح شده است. نویسندگان این تحلیل‌ها هر یک از یک نگاه یا زاویه، موضوع را بررسی و موشکافی کرده‌اند و هر یک به سهم خود واقعیت‌های قابل قبولی را مطرح کرده‌اند. طرح این نوع بحث‌ها از آن نظر مهم است که در رودخانه تاریخ همیشه دوبار یا بیشتر شنا می‌کنند، اگرچه شناگران متنوع و متفاوتند، اما تاریخ را تکرار می‌کنند، در حالی‌که تغییر و تحولات اجتماعی ۲ انونمندی‌های خود را دارد که با خواست و اراده کنشگران تغییر نمی‌کند:

- تلك الايام نداولها بين الناس (آل عمران: ۱۴۰)

- قل سيروا في الارض فانظروا كيف كان عاقبه المجرمين (نمل: ۶۹) بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که پایان کار مجرمان چگونه بوده است .

برای فهم سنت‌های الهی و قانونمندی‌های حاکم بر مناسبات اجتماعی - سیاسی، کنکاش در تاریخ راهگشاست:

اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوه و اثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولكن کانوا انفسهم یظلمون (روم: ۹)، آیا در زمین نمی‌گردند تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت کسانی که پیش از آنها می‌زیسته‌اند؟ کسانی که توانشان بیشتر بوده و زمین را به شخم‌زدن، زیرورو کرده و بیشتر از ایشان آبادش ساخته بودند و پیامبرانی با معجزات بر آنها مبعوث شدند. خدا به ایشان ستم نمی‌کرد، آنان خود به خویشتن ستم می‌کردند.

۲- این سخن پر معنای رسول گرامی (ص) که فرمود: «**الملك یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم**»، ارزش عام - راهبردی دارد. کفرورزی انسان و انکار وجود پروردگار، محصول یا پیامد اراده آزاد انسان مختار است. این خداوند است که انسان را آزاد و مختار آفریده، نه این‌که انسان خود آن را خواسته باشد و یا خود آن را «آفریده» باشد. به عبارت دیگر کفر ورزیدن انسان ظلوم و جهول در راستای طرح الهی است، در حالی که ظلم و ستم خلاف مشیت الهی، خلاف طبیعت وجودی و سرشت انسان است و نمی‌تواند پایدار بماند. نفرت از استبداد از درون خود انسان سرچشمه می‌گیرد، اما این بیان پیامبر خدا اگرچه حتمیت سقوط نظام‌های استبدادی و ظلم محور را بیان می‌کند، ولی چگونگی از هم فروپاشی نظام‌های ظلم و ستم را بیان نمی‌کند؛ چگونگی سقوط هر نظام ستمگری و ویژگی‌های آن نظام، جامعه و زمان بستگی دارد. بی‌تردید نظام پادشاهی، بخصوص از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد یک نظام استبدادی وابسته به بیگانگان و همراه با سرکوب مردم و ایجاد رعب و وحشت، خشونت و اختناق و نیز فساد اخلاقی، جنسی و اقتصادی - مالی بود. طبیعت قدرت میل به تمرکز و تراکم دارد، بویژه اگر دوران قدرت مانند سلطنت شاه مادام العمر باشد و صاحب قدرت مسئول و پاسخگو هم نباشد، قدرت به‌سوی مطلق سیر می‌کند و قدرت مطلق، فساد مطلق می‌آورد.

افزون بر این، شاه در مرداد ۱۳۳۲، از دست ملت ایران فرار کرد و به خارج از کشور گریخت. در فرهنگ پادشاهی ایران زمین، هرگاه پادشاه به هر دلیلی از دست مردم خود فرار کند و به اجانب پناه ببرد و به‌دست نیروهای خارجی به تاج و تخت برگردد، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. نظام پادشاهی، پس از کودتای ۱۳۳۲، تنها یک قدرت استبدادی و سرکوبگر علیه مردم نبود، بلکه ابزاری در خدمت قدرت‌های خارجی بود. تمامی این ویژگی‌ها و جوب و حتمیت سقوط استبداد سلطنتی را توجیه می‌کند، اما نمی‌گوید چه شد که شاه سقوط کرد!

۳- به نظر صاحب این قلم، پیروزی انقلاب ایران و یا شکست شاه و قدرت‌های حامی او پیامد همکاری، وحدت، هماهنگی و همسویی میان روحانیان و روشنفکران به‌طور عام و روشنفکران دینی به‌طور خاص بود، در این سخن سه نکته مورد نظر است:

الف - تقابل و تخاصم میان روحانیان و شاه

ب - بی‌اعتقادی و بی‌اعتنایی و یا شکست شاه در جذب و جلب روشنفکران

ج - همگرایی و همسویی و وحدت در عرصه‌های سیاسی میان روحانیان و روشنفکران

۴- از زمانی که تاریخ ایران مدون و در دسترس است، ساختار قدرت در ایران، از دوران پیش از اسلام دو رکن اساسی داشته است: پادشاه و موبد موبدان. براساس شواهد تاریخی - شاه هیچ‌گاه تنها سلطنت نمی‌کرده است، شاه و روحانی با هم و در کنار هم بوده‌اند. به گفته فردوسی:

چنان دین و شاهی به یکدیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند

شرط مشروعیت حکومت شاه، برخورداري از «فره‌ایزدی» بوده است، این فره‌ایزدی در شاه را موبد موبدان شناسایی و اعلام می‌کرده است و این موبد موبدان بود که تاج بر سر پادشاه می‌گذاشت.

نکته دوم این که تاریخ هم چنین به ما نشان می‌دهد که هر زمان میان شاه و روحانی اختلاف افتاده است شاه شکست خورده و روحانی پیروز شده است.

نکته سوم یا سومین درس تاریخ ایران این است که روحانیان به‌قدرت سلطنت کرده‌اند، زیرا سلطنت روحانیان موجب استهلاک مبانی قدرت آنها در میان توده‌ها می‌شود. اما چرا روحانیان حتی در دوران ایران باستان از چنان قدرتی برخوردار بوده‌اند که اولاً قدرتی هم‌وزن و شاید هم بیشتر در کنار پادشاه بوده‌اند و ثانیاً در تقابل و تخاصم میان این دو عمدتاً و اکثراً روحانی برنده و شاه بازنده شده است. درحالی‌که قدرت پادشاه، نیروهای مسلح و نظامیان بوده است، موبدان و مغ‌ها، روحانیان دوران ایران باستان و پیش از اسلام و پس از آن، ارتباط و نفوذ عمیق در میان توده‌های مردم داشته‌اند. این که چرا حتی پیش از اسلام روحانیان چنین نفوذی در میان توده‌های مردم داشته‌اند، نیاز به بررسی‌های جامعه‌شناختی دارد. اما شاید یک علت آن ممنوعیت دانش آموختن و علم‌آموزی طبقات عامی و عادی مردم در نظام کاستی دوران پیش از اسلام بوده است، شاید هم به علت موقعیت و نقش مذهب در جامعه سنتی و تاریخی مردم ایران زمین بوده است. اگر چه این ارتباط ویژه و تنگاتنگ روحانیان با توده‌های مردم و نفوذ در میان آنان پس از اسلام، کمرنگ شد، اما به‌تدریج دوباره شکل گرفت و روحانیون جایگاه تاریخی خود را در مناسبات و ساختار قدرت پیدا کردند و پادشاه و روحانی، بویژه در دوره صفویه و پس از آن، دو رکن اصلی و اساسی قدرت شدند.

در دوره سلطنت طولانی ناصرالدین شاه، اگرچه رابطه میان روحانیت و پادشاه مانند گذشته خیلی نزدیک نبود، اما شورش تنباکو عمق قدرت و نفوذ روحانیت در میان توده‌های مردم را نشان داد.

در دوره پهلوی اول و دوم، اگرچه تعدادی روحانیون درباری بودند، اما در کل روحانیت، موقعیت و جایگاهی در ساختار قدرت نداشت، این بدین معنا نبود که روحانیون موقعیت و نفوذ خود را در میان توده‌های مردم از دست داده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه و دستگاه‌های امنیتی وی توانست تمامی نهادهای مدنی - سیاسی روشنفکران از هر گروهی را تعطیل کند، اما نتوانست نهاد مسجد، حسینیه و تکیه‌ها را که جایگاه حضور و فعالیت روحانیان است، تعطیل کند و یا تحت مهار و نفوذ خود درآورد.

آمار دقیقی از تعداد مساجد و نیز از تعداد روحانیان در سراسر ایران وجود ندارد. در برخی از آمارها تعداد روحانیان ایران ۱۸۰ هزار ذکر شده است. تنها در تهران بیش از ۵۰۰۰ مسجد وجود دارد، این شبکه کموبیش منسجم یک نیروی بالقوه در ساختار اجتماعی - سیاسی ایران به‌شمار می‌آید.

۵- ساختار و بافت اجتماعی در ایران به‌گونه‌ای بوده که روشنفکران و آزادیخواهان برای مبارزه با استبداد داخلی و یا سلطه خارجی به مشارکت و حمایت توده‌های مردم نیاز داشته‌اند، اما این روشنفکران راهی به سرزمین توده‌ها نداشتند جز آن‌که روحانیان را با جنبش ضداستبدادی یا ضد استیلاي خارجی خود همراه کنند .

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جنبش ضداستبدادی و ضد استیلاي خارجی وجود عینی داشت و طیفی از گروه‌های سیاسی با اندیشه‌های متفاوت، در برابر دولت و حکومت کودتا مقاومت و مبارزه می‌کردند، به زندان می‌رفتند و یا کشته می‌شدند. اما با وجود مقاومت و مبارزه طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، روشنفکران فرصت و امکان بسیج گسترده توده‌های مردم را پیدا نکردند. در اوایل دهه ۱۳۴۰ هم که با فشار دولت‌های خارجی، شاه مجبور شد فضای سیاسی را تا حدی باز کند و جبهه‌ملي و نهضت‌آزادي کار سازماندهی نیروها را آغاز کردند، موج جدید سرکوب و اختناق سد راه آنها شد. در چنین شرایطی غده اختلاف و درگیری میان شاه و روحانیان سر باز کرد و روحانیون به جنبش ضداستبداد پیوستند .

۶- در سال ۱۳۴۱ محور اختلاف شاه با روحانیان در انقلاب سفید شاه بر سر تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی - ولایتی بود که «قسم به قرآن» برای نمایندگان مجلس حذف شده بود و برداشت این بود که با این تغییر در قانون اساسی، بهایی‌ها هم می‌توانند نماینده مجلس شوند و زنان هم می‌توانند رأی بدهند، پس از مقاومت روحانیت و عقب‌نشینی دولت اسدالله علم، در ۶ بهمن ۱۳۴۱ رفراندومی به‌نام «انقلاب سفید» انجام گرفت که در آن اصلاحات ارضی، رأی زن‌ها، سهم‌شدن کارگران در کارخانجات و... لحاظ شده بود و این درحالی بود که از ابتدای حکومت دکتر علی امینی در سال ۱۳۴۰، اصلاحات ارضی بدون مخالفت جدی مراجع وقت در حال انجام بود.

واقع این است که در اواخر سال ۱۳۳۸ مسئله تقسیم اراضی مطرح شده بود. این‌که هدف از تقسیم اراضی چه بود و چه ضرورت‌هایی وجود داشت که اراضی مالکان بزرگ، به دهقانان بی‌زمین «فروخته» شود و صاحبان این اراضی بزرگ، به کارخانه‌داران جدید تبدیل شوند و با بالارفتن قدرت خرید کارگران و دهقانان، بازاری برای کالای مصرفی این کارخانه و کالای وارداتی فراهم شود، در جای خود باید بحث شود و شده است. در اینجا بحث بر سر اهداف تقسیم اراضی در انقلاب سفید شاه نیست، بلکه این است که این تقسیم اراضی از ابتدا هم با مخالفت مالکان بزرگ و هم روحانیان همراه بود. در همان زمان، با فشار و اعتراض مرحوم آیت‌الله بروجردی، مکاتباتی میان آیت‌الله بهبهانی و امام جمعه تهران با سردار فاخر حکمت رئیس مجلس صورت گرفت، اما اعتراض روحانیان و درگیری با شاه در سال ۱۳۴۲ اوج گرفت و به‌زودی دامنه اعتراض‌ها از مسئله حقوق زنان و تقسیم اراضی فراتر رفت و به تعبیری که در بیانیه نهضت آزادی ایران (در همان زمان) در حمایت از جنبش یا نهضت روحانیان به کار رفته است، خواست روحانیان، آزادی ملت ایران بود، با این استدلال که مگر مردان ما

آزادند که می‌خواهند به زنان آزادی بدهند. اعتراض‌ها بالا گرفت و محور اصلی هم در این اعتراض‌ها شخص شاه بود. در آستانه فراندوم ۶ بهمن ۴۱ بیشتر رهبران جبهه‌ملي، نهضت‌آزادي و دانشجویان فعال زيادي دستگیر و در زندان شاه به سر می‌بردند.

اما شاه از موضع غرور و قدرت و ضعف درون به سنت‌هاي گذشته و تاریخي نظام پادشاهي بی‌اعتنایی کرد و به جاي آن‌که به التیام روابط با روحانیون پردازد، در سخنرانی‌اي در قم که نخوت و غرور از سر تا پای آن می‌بارید، به روحانیان به سختي حمله کرد و آنان را «ارتجاع سیاه» نامید و اختلاف، درگیری و تخاصم با روحانیون را به نقطه غیرقابل آشتی و ترمیم رساند، در نتیجه روحانیت به جنبش ضداستبدادي پیوست. اوج نماد جدایی شاه از سنت‌هاي پادشاهي ایران به‌هنگام مراسم تاجگذاری خود را نشان داد. شاه خود بر سر خود تاج گذاشت، هیچ روحانی نبود که همچون موبد موبدان تاج بر سر پادشاه بگذارد.

۷- برخی از تحلیلگران به درستی به این نکته پرداخته‌اند که بالارفتن بهای نفت در بازارهاي جهان و ازدیاد سهم ایران از فروش نفت پیامدهایی در ابعاد سياسي و اقتصادي داشته است. بخشی از این درآمد موجب گسترش دانشگاه‌ها و ازدیاد دانشجویان و رشد طبقه متوسط شهری شد. اما دغدغه طبقه متوسط، بویژه دانشگاهی، مشارکت در سیاست و تعیین سرنوشت است. شاه نتوانست، یعنی ماهیت قدرت مطلقه و ویژگی‌هاي آن مانع از آن شد که شاه درخواست‌هاي طبقه متوسط را به رسمیت بشناسد و دست‌کم استقلال دانشگاه‌ها را به آنها برگرداند. به عبارت دیگر طیف گسترده روشنفکران ایران، همچنان علیه استبداد سلطنتي ایستادند و شاه نتوانست و نمی‌توانست آنها را جذب کند یا میزان مخالفت آنها را کاهش دهد. در نتیجه همگرایی و همسویی روحانیان و روشنفکران علیه شاه به يك وحدت و همکاری برای سقوط استبداد سلطنتي ارتقا پیدا کرد.

بروز و ظهور این همگرایی، همسویی و وحدت در تظاهرات میلیونی مردم در سراسر ایران بود که قدرت ملي و مردمی اراده خود را بر استبداد سلطنتي و حامیان خارجی‌اش تحمیل کرد. هیچ نیرویی باقی نمانده بود که بتواند در برابر این قدرت ملي مقاومت کند و یا آن را انکار و یا نادیده بگیرد.

۸- آنچه پس از پیروزي انقلاب رخ داد، یعنی حکومت بخشی از روحانیان، موجب استهلاک قدرت و نفوذ تاریخي آنان و پیامد آن در فرایند تغییرات سياسي و اجتماعي و شکاف میان روحانیون صاحب قدرت و روحانیون مستقل و رابطه روحانیون با مردم عادي شده است، که این داستان دیگری می‌طلبد که نیازمند بحث و بررسی مستقلی است.

جعل مطلب از قول دکتر یزدی

ابراهیم یزدی : خاتمی جنبش بی سر سبز را به شکست کشاند

سایت مشرق (وابسته به نهاد های امنیتی)

سیاسی - زمان انتشار ۱۳۸۹/۶/۶

یزدی دبیر کل گروه غیر قانونی نهضت آزادی در جمع تعدادی از دانشجویان ضمن تحلیل شرایط سیاسی کشور و وضعیت اصلاح طلبان تصریح کرد: خاتمی جنبش بی سر سبز را به شکست کشاند.

به گزارش خبرنگار سیاسی مشرق - ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی که در جمع تعدادی از دانشجویان سخن می گفت افزود: جنبش سبز در حال حاضر وضعیت خوبی ندارد. باید قبول کنیم که این جنبش به علت نداشتن رهبری استراتژی واحد شکست خورده است. وی در خصوص نیاز جنبش سبز به رهبری واحد گفت: این جنبش از ابتدا فاقد رهبری منسجم بود و به همین دلیل شکست خورد. ما از ابتدای تشکیل این جنبش داد زدیم که بیایید دوره مبنشینید و استراتژی خودتان را تعیین کنید. مشخص کنید که چه می خواهید و قرار است تا کجا پیش بروید. اما آقایان سرمست جمعیت داخل خیابان ها بودند و اصلا توجهی به این نقیصه بزرگ نکردند. یزدی یکی دیگر از دلایل شکست جنبش سبز را لج بازی های خاتمی- موسوی و کروبی دانست و افزود: این ها با لج بازی های خود باعث شدند که این جنبش نوپا زمین بخورد. وی ادامه داد: خاتمی بیشترین ضربه را به این جنبش زد. او به درد رهبری نمی خورد و خودش هم این را می دانست. خاتمی آدم فرهیخته ای است اما نخواست رهبری این جنبش نوپا را بر عهده بگیرد. چرا که می دانست که این جنبش بی سر سرانجامی نخواهد داشت. به گفته یزدی خاتمی می دانست کروبی و موسوی زیر پرچم او نخواهند آمد. ضمن اینکه او معتقد بود باید بین جنبش سبز و اصلاحات تفاوت قائل بود و آنها را از هم تفکیک کرد. یزدی در این جلسه تصریح کرد: جنبش سبز برای حیات مجدد و بلند شدن از زمین باید این نقص فقدان رهبری و استراتژی مشخص را جبران کند.

وی اضافه کرد: وقتی جنبش شکل گرفت آقایان باید می دانستند که اگر استراتژی مشخصی نداشته باشند دیگر کروبی، موسوی و خاتمی کنترل کننده آن نخواهند بود و نیروهای دیگری که آنها از آن غفلت کرده بودند وارد می شوند. الان یک سر جنبش در خارج و یک سر آن در داخل است. در چنین شرایطی بیش از هر زمان ضرورت رهبری قوی خودش را نشان داده است.

دبیر کل نهضت آزادی در این جلسه از علنی شدن اختلافات موسوی، کروبی و خاتمی با یکدیگر انتقاد کرد و گفت: وقتی که اختلافات آقایان به بیرون درز پیدا می کند کمترین نتیجه اش سرخوردگی و ناامیدی هواداران و روحیه گرفتن رقیب می شود.

وی تصریح کرد: با گرفتن چند عکس یادگاری در عروسی نمی توان این اختلافات را کتمان کرد.

یزدی تاکید کرد: رهبری این جنبش نمی تواند فردی باشد بلکه رهبری باید جمعی باشد. ما چندین بار پیشنهاد کردیم که یک جبهه فراگیر از همه نیروها و گروهها برای رهبری درست شود تا بتوان این جنبش را دوباره احیا کرد.

یزدی در پاسخ به اعتراض یکی از حاضرین مبنی بر اینکه جنبش سبز هنوز زنده و پویاست تصریح کرد: کدام جنبش؟ جنبشی که فقط نامی از آن باقی مانده و باید آن را در شبکه های اجتماعی و اینترنت پیدا کرد. نباید از واقعیت فرار کرد. بعد از ۲۲ بهمن سال گذشته چه حرکت منسجم و مدنی از این جنبش دیده اید؟ در طول این مدت آیا یکبار بزرگان این جریان دور هم نشسته اند تا یک برنامه واحد و مشخص را تدوین کنند؟ آیا نوشتن بیانیه و مصاحبه ها تکراری کاری از پیش نمی رود.

وی ادامه داد: کروی و موسوی هم علی رغم اینکه این اواخر خیلی تلاش کردند که نشان دهند مشکلی با هم ندارند اما با رقابت های بچه گانه با یکدیگر برای مطرح کردن و معرفی خود به عنوان رهبر جنبش سبز کار را بدتر کردند.

به یاد طالقانی

ستاره صبح ۲۱ شهریور ۱۳۸۹

طالقانی یکی از شخصیت های اثرگذار تاریخ معاصر ایران است. طالقانی را می توان در دو بعد مطرح کرد: در یک بعد به عنوان یک شخص حقیقی می توان نام پدر، مادر، زمان و محل تولد، تحصیلات، خانواده، همسران و فرزندان، مشاغل و مساجد و منبرهای او و زندان ها و تبعید ها و بالاخره مرگ و عبورش از این دنیا را شرح داد. اما اینها طالقانی را ماندنی نکرده است. طالقانی ماندنی و همچنان به خاطر منش و بینش و روش اش اثرگذار است. سخن از طالقانی، یعنی بررسی و شناخت و فهم منش و بینش سیاسی، اجتماعی و اسلامی او، و رفتارهای اخروی و اجتماعی او.

یکی از علاقمندان وفادار او تعریف می کرد که روزی به دیدنش در منزل قدیمی شان در قلعه وزیر- امیریه رفته بودم. یک پاکت محتوی وجوهات شرعی را جلوی ایشان گذاشتم، بدون آنکه به آن دست بزند، پرسید این چیست؟ گفتم وجوهات؟ با کمی تندی در گفتار با دست اشاره کرد که بردار و برو! مگر خودت بلد نیستی چگونه در راه خدا خرج کنی؟! این پول ها را به ما می دهید که ما را ... کنید؟ این دوست قدیمی می گفت از آن زمان فهمیدم که طالقانی جنس دیگری است و نمی توان او را با دیگران مقایسه کرد.

این رفتار طالقانی، منش و بینش او را نشان می دهد و بیش از ساعت ها و عظ و خطابه در مخاطبین او اثر گذاشته است، اما اثرات آن مانده است.

در جریان محاکمه طالقانی و سایر رهبران و فعالان نهضت آزادی (در سال ۴۳) او هیچگاه سخنی نگفت. اما وقتی محاکمه تمام و ختم دادرسی اعلام شد او برخاست و خطاب به نظامیان گفت: کجا می روید؟ بنشینید. همه بهت زده نشستند! سپس آیاتی چند از کلام خدا را تلاوت کرد: (سوره فجر)

"الم ترکیف فعل ربک بعدا، ارم ذاب العماد" ؛ "التی لم یخلق مثلها فی البلاد" تا پایان آیه ۱۴ «... و ان ربک لبالمرصاد"

این آیات و سخنان او همچنان در فضای سیاسی- امنیتی ایران طنین انداز است. در این رفتار دو نشانه از منش و بینش اسلامی- قرآنی و سیاسی او برای آموختن شهود است. دوستی طالقانی یعنی او الگو و اسوه خود قرار دادن و هم سنخ او شدن است. خدایش او را رحمت کند. **بقیه؟**

بازداشت در اصفهان و انتقال به اوین

مهر ماه ۱۳۸۹

۱- مراسم ختم مهسا- مسجد لنبان اصفهان: در هفته اول مهرماه ۱۳۸۹ خبر ناگوار درگذشت نا به هنگام دختر جوان آقای مسکین، دوشیزه مهسا را شنیدم. مهسا دختر بسیار با احساسی بود و بسیار مورد علاقه پدر و مادر و چهار برادرش بود. علاوه بر این مهسا احساس علاقه و نزدیکی خاصی با خانواده ما داشت، چیزی فراتر از این که پدرش از دوستان نزدیک و از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی باشد، بود. آن قدر نزدیک بود که گاهی برای درد دل و یا رایزنی و حتی گله از پدر یا مادر و روزگار، نزد ما می آمد. ما هم او را مثل دخترانمان دوست داشتیم. بنابراین شنیدن خبر درگذشت او ما را هم شوکه کرد. بعد از تماس تلفنی با آقای مسکین و همسرشان، با وجود کسالت و بیماری ام تصمیم گرفتم برای مراسم ختم او به اصفهان بروم. آقایان دکتر فرزندی و احد رضایی از تبریز و زنجان، تماس گرفتند قرار شد با ماشین بیایند مرا هم بردارند با هم به اصفهان برویم. پنجشنبه هشتم مهرماه حرکت کردیم و شب را منزل آقای مسکین به سر بردیم. در خانه ای که همیشه سرشار از شادی بود، غم و اندوه می بارید. غم و اندوهی که بر وجود من نیز سنگینی می کرد. روز بعد، جمعه ۹ مهرماه در مراسم ختم مهسا در مسجد لنبان اصفهان، یکی از قدیمی ترین مساجد اصفهان، شرکت کردیم. قرار ما این بود که بعد از مراسم ختم بلافاصله به مقصد تهران حرکت کنیم. اما دعوت و اصرار خانواده مسکین برای صرف ناهار را پذیرفتیم. قبل از نهار در مراسم نماز جماعت در منزل یکی از دوستان اصفهان حضور پیدا کردیم. حدود ۲۰ - ۲۵ نفر از خانم ها و آقایان برای نماز جمع شده بودند. آقای دکتر غروی نماز جمعه را خواندند.

۲- یورش مأموران و بازداشت- بعد از نماز مردم در حال خروج از منزل بودند که ناگهان تعدادی از مأموران اداره اطلاعات اصفهان، بدون ارائه حکمی و یا اگر حکمی داشتند، بدون کسب اجازه از صاحب خانه به زور وارد منزل شدند و تعدادی از حاضران را بازداشت کردند. آقایان عباس مصلحی و مهندس صباغیان را به ماشینی که جلو در ورودی منزل توقف کرده بود منتقل ساختند. من در اتاق پذیرایی بودم که سرکرده مهاجمان به داخل اتاق آمد و از من نیز خواست که با او بروم. امتناع کردم، گفت به دستور آقای مهدوی (نام مستعار به اصطلاح کارشناس وزارت اطلاعات تهران) مأمور است مرا با خود ببرد!! برای بازداشت آقای دکتر غروی نیز، به دنبال او به اتاق دیگری رفتند و با آقایان و خانم هایی که هنوز در منزل بودند با خشونت برخورد کردند و به اعتراض آنان ترتیب اثری ندادند. آقایان دکتر فرزندی و رضایی نیز در اتاق پذیرایی بودند. مرا به زور به ماشین منتقل کردند، در حالی که سرکرده گروه با تلفن همراه خود، در تماس و گفتگوی دائم با آقای مهدوی بود و بدستور او از من سراغ

آقای علوی را . او تصور می کرد که آقای علوی مرا به اصفهان آورده است. این کشمکش ها و جنجال ها تا حدود ساعت ۳ تا ۳/۳۰ بعد از ظهر ادامه داشت. بالاخره آقای دکتر غروی را هم بازداشت کردند و ما را به ساختمان اداره اطلاعات اصفهان واقع در خیابان هشت بهشت منتقل کردند. به دنبال ما آقایان دکتر فرزندی و رضایی را نیز با ماشین شخصی آن ها به اداره اطلاعات آوردند .

در آن جا هر یک از ما را در اطای جداگانه نگه داشتند. سرکرده گروه آمد و از من بازجویی کتبی کرد. اتهام مرا نوشت: شرکت در نماز جمعه غیرقانونی. نوشتم: نمیدانم نماز جمعه قانونی و غیرقانونی کدام است و کدام مقام قضایی برگزاری نماز جمعه در یک منزل خصوصی را غیرقانونی اعلام کرده است؟ اما گوشش به این حرف ها بدهکار نبود، بعد از پرکردن چند برگ بازجویی، در حالی که در اطای تنها بودم فردی وارد شد و بدون مقدمه شروع به بدگویی کرد و با لحن بسیار بی ادبانه ای سخن گفت و رفت. سرکرده گروه مجدداً آمد و با غرور و خوشحالی گفت پیش دستی کردیم! هم اکنون خبر را برای خبرگزاری ها فرستادیم. بدون هیچ گونه واکنشی در دل نادانی او را که ندانسته به ضرر حاکمان عمل کرده بود ستودم. همان شب خبرگزاری ها از جمله بی بی سی خبر را منتشر کردند. بازداشت جمعی نمازگزار در یک منزل شخصی نمی توانست باعث مباحث باشد. یاد یکی از دعاهای حضرت سجاد افتادم. شاکر درگاه خدا که دشمنان ما را از احمق ها قرار داده است. اما چیزی به او نگفتم. هنگام مغرب برای تخلیه مئانه و تجدید وضو، نیاز به کیف دستی ام داشتم. توسط نگهبان سرکرده را خواستم، آمد و کیف دستی مرا که در ماشین آقای رضایی بود آورد. آقایان رضایی و فرزندی را نیز در همان ساختمان بازداشت کرده بودند. بعد از نماز مغرب و عشاء به من اطلاع دادند که از مرکز دستور داده شده است که ما را با هواپیما به تهران ببرند. مهندس صباغیان با هواپیما آمده بود و همان شب هم قرار بود با هواپیما برگردد. من به او اطلاع دادم که بدون مشورت با پزشک معالجم با هواپیما سفر نمی کنم. با وجود توضیحاتم او متوجه وضعیت پزشکی من نشده بود و گفت ما با پزشک معتمد خودمان صحبت کرده ایم، گفته است سفر با هواپیما ایرادی ندارد. مجبور شدم بیشتر توضیح بدهم و این که بدون تماس مستقیم خودم با پزشک معالجم، با هواپیما سفر نخواهم کرد و اگر شما مرا مجبور کنید، مسئولیت هر نوع پیش آمدی برعهده شما خواهد بود. در نهایت آن ها خبر دادند که شب را در همان ساختمان خواهیم ماند و صبح روز بعد ما را به تهران خواهند برد.

۳ -**انتقال به تهران، اوین-** ساعت ۵ صبح روز شنبه ۱۰ مهر ماه با ماشین سواری به اتفاق آقای مهندس صباغیان و به همراه دو مأمور به طرف تهران حرکت کردیم. بعد از یک توقف کوتاه در یک مهمان سرا و صرف صبحانه، به سفر ادامه دادیم. حدود ساعت ۱۱ صبح ما را به زندان اوین تحویل دادند. بعد از تعویض لباس آقای مهندس صباغیان را به یک سلول و مرا به سلول دیگری، بردند. سلول شماره ۳۲، محل بارداشت من، به طول ۴ و عرض ۳ متر بود. در واقع با برداشتن دیوار میان دو سلول مجاور عریض شده بود و یک دستشویی هم در داخل سلول بود.

۴ -**در بازپرسی:** بعد از ظهر مرا با چشم بند به دفتر بازپرس شعبه چهار- آقای حاجی محمدی - بردند. در راهروی آن جا آقای مهندس صباغیان را آورده بودند. ابتدا مرا بردند. آقای مهدوی هم آمد و نشست. اما به درخواست بازپرس اتاق را ترک کرد. بازپرس کتباً اتهام مرا " شرکت در نماز جمعه غیر رسمی"

به من ابلاغ کرد. او هم چنین گفت: به علت نقض تعهد قبلی ام مبنی بر عدم فعالیت سیاسی در ۳ اسفندماه ۸۸، قبل از انجام عمل جراحی، مرخصی من لغو شده است." در بازجویی کتبی نوشت که به موجب گزارش وزارت اطلاعات من در موارد عدیده دست به فعالیت سیاسی زده ام. در پاسخ اش آن اطلاعات را تکذیب کردم و از او خواستم یک نمونه را ذکر کند. او شرکت مرا در نماز جمعه غیر رسمی!!، یک "فعالیت سیاسی غیر قانونی" عنوان و به عنوان اتهام به من تفهیم کرد. در پاسخ نوشتیم: " برای من توضیح دهید نماز جمعه رسمی کدام است و غیر رسمی کدام!! جوابی نداد." سپس از او پرسیدم: " آیا حق داشتن کاغذ و کتاب و قلم را دارم؟" کتبا در متن حکم بازداشتن نوشت هیچ محدودیتی برای داشتن قلم و کاغذ و کتاب برای من نیست. چون بازداشت شده بودم در خواست کردم وثیقه ملکی را که قبلاً در اسفند ۸۸ داده بودم آزاد کند. با آن هم موافقت کرد و کتبا نوشت. گفتیم: ساعت ۶ بعدازظهر آن روز با آقای دکتر جاویدی جراح معالجم وقت دیدار دارم و آزمایش خون و عکس قفسه سینه و غیره را آماده کرده ام و باید با او صحبت کنم. بازپرس موافقت کرد که به همسرم زنگ بزنم که با دکتر جاویدی تماس بگیرد و قرارمان را لغو کند. اما منزل جواب نداد. ناچار به منزل برادرم زنگ زدم و به همسرش خبربازداشتنم را اطلاع دادم و از او خواستم با دکتر جاویدی تماس بگیرد.

بازپرس هم چنین به من اطلاع داد که نامه ای را که چند ماه پیش به دادستان، آقای دکتر جعفری دولت آبادی، نوشته بودم و طی آن جریان بازداشت غیرقانونی خود را در دی ماه گذشته و بیماری قلبی و عمل جراحی را شرح داده و شکایت کرده بودم، برای او فرستاده است. او توضیح داد که چرا دادستان یا بازپرس می تواند متهمی را به طور موقت برای یک ماه و نیز یک بار تمدید یک ماهه توقیف نماید. او استدلال کرد که ممکن است متهمی که مرتکب قتل شده باشد فرار کند یا ابزار جنایت را از بین ببرد یا با همدستان خود تبانی کند. در پاسخ گفتم: اعتراض من به اصل قانون نیست، بلکه به این است که این دلایل در مورد من صدق نمی کند. نه احتمال فرار من، نه محو آثار اتهام (بیانیه های نهضت آزادی ایران) و نه تبانی با سایر اعضای نهضت وجود نداشته و ندارد. بنابراین اصل بازداشت موقت من غیرقانونی است، تازه قانون اجازه بازداشت را برای یک ماه، و حداکثر دو ماه می دهدنه بیشتر.

بعد از بازپرسی مرا به بهداری بردند و داروهای ضروری مرا که به هنگام ورود به اوین گرفته بودند، دادند و به سلول انفرادی منتقل ام ساختند. داروهای همراه من عبارت بودند از داروهای ضد فشار خون (تجویز دکتر عبدي) و آسپرین و سوند وسیله تخلیه مثانه ام، آرامبخش و آنتی بیوتیک. بعد از استقرار در سلول در خواست قرآن، کاغذ و قلم کردم. قرآن را دادند، اما در مورد کاغذ و قلم گفتند کارشناس پرونده (مهدوی) باید اجازه دهد. روز بعد که او را دیدم و مطرح کردم گفت من تابع بازپرس نیستم و اجازه نمی دهم.

۵ -پارچونی: روز بعد دوشنبه ۱۱ مهرماه - مرا به یکی از اتاق های بازجویی بردند. در آن جا با مهدوی و همکار امنیتی او به نام محدث(نام مستعار) و فرد دیگری که نمی شناختم روبرو شدم. در این دیدار کوتاه آن ها گفتند که من در ۳ اسفند ۸۸ - شب قبل از عمل جراحی قلبم در بیمارستان پارس تعهد داده بودم که دیدارهای سیاسی و مصاحبه با رسانه ها نداشته باشم و خلاف این تعهد عمل کرده ام. به عنوان نمونه گفت شرکت من در نماز جمعه خصوصی اصفهان دیدار سیاسی بوده است. علاوه بر این

مهدوی مدعی شد که رفتن من به منزل پدر و مادر آقای عماد بهاور در روز تولدش دیدار سیاسی بوده است. توضیح آن که آقای عماد بهاور از شاگردان کلاس قرآنی بود که سه شنبه شب ها در منزل ما تشکیل می شد. ما باهم روابط خانوادگی داشتیم، تا آن جا که به درخواست و اصرار عماد من عاقد ازدواجش بودم. به درخواست مادرش در روز تولداو به منزل آن ها رفتم و در آن جا هنگامی که عماد از زندان تلفن زد با او صحبت کردم و تولدش را تبریک گفتم. در منزل مادر عماد تعدادی از علاقمندان عماد و خانواده های سایر زندانیان سیاسی جمع شده بودند و به درخواست همسر عماد صحبت مختصری کردم. در این صحبت از بازداشت خودم در ۲۱ آبان ۱۳۳۲ یاد کردم. در آن روز، به عنوان اعتراض به محاکمه دکتر مصدق در تهران و شهرستان ها تظاهرات گسترده ای شده بود. نیروهای مسلح به مردم حمله کردند و جمع کثیری را بازداشت کردند، منهک در همان روز بازداشت شدم. تعداد بازداشت شدگان آن قدر زیاد بود که چون تمام زندان ها پر شده بود ما را به پادگان جی، محل کنونی پایگاه شکاری در جنوب مهر آباد، بردند و درخمه های کف باغ پادگان زندانی کردند. در آن شب یکی از زندانیان خیلی ابراز ناراحتی می کرد. گروهبانی که مأمور نظارت بر زندانیان این دخمه بود در واکنش به آن فرد ناراحت، خطاب به همه زندانیان گفت چرا ناراحت هستید، این جا یا بیرون فرقی نمی کند، تمام ایران یک زندان بزرگ است. (جریان این بازداشت را در جلد اول خاطراتم شرح داده ام).
ظاهراً یکی از حاضران در مجلس روز تولد عماد این صحبت مختصر مرا برای سایت ها فرستاده بود. مهدوی آن را یکی از علل بازداشت من ذکر کرد.

اما بازداشت من در اصفهان بهانه ای بیش نبود. مهدوی از این که من به علت بیماری و عمل باز قلب آزاد شده بودم ناراحت و نا راضی بود و دنبال بهانه ای بود که مرا بازداشت کند. به عنوان شاهد، مهدوی روز پنجشنبه ۳۱ تیرماه، حدود دو ماه قبل از این بازداشت، حدود ساعت ۶ بعدازظهر به منزل ما تلفن زد و گفت آماده باشم روز شنبه مأموران می آیند و مرا به اوین می برند، زیرا من نقض عهد کرده ام. این تلفن مصادف بود با ناپدید شدن و قتل آقای علی طلیعه، از یک طرف و عفونت مثانه ام از طرف دیگر. روز جمعه به بیمارستان منتقل شدم و برای بیست روز بستری بودم برای تزریق سرم و آنتی بیوتیک داخل وریدی. اما آن ها تصور کرده بودند که من تمارض می کنم. بعد از مرخص شدن من از بیمارستان، مأموران اطلاعات به نام پزشکی قانونی به بیمارستان مراجعه می کنند و یک نسخه از پرونده پزشکی مرا مطالبه می کنند. بیمارستان با کسب اجازه از من، پرونده پزشکی مرا به آن ها داد. در دیدار امروز در اتاق بازجویی، مهدوی مدعی شد که من می خواسته ام روز جمعه به دیدن مهندس سبحانی بروم و این یک دیدار سیاسی و نقض عهد بوده است. به او گفتم: در آن روز جمعه نه وضعیت روحی همسرم و نه عفونت مثانه من مساعد برای دیدار با مهندس سبحانی نبود. علاوه بر این اگر هم میرفتیم دیدار سیاسی نبود. مهندس سبحانی و من بیش از ۶۰ سال است که با هم دوست هستیم و همسرانمان نیز با هم دوست هستند. مهندس سبحانی هنگام بیماری من چندین بار در بیمارستان به عیادتم آمده بود. وقتی او بیمار و در بیمارستان بستری شده بود، ما نتوانستیم به عیادتش برویم. با همسرم صحبت کردم که اگر بشود برای دیدار و عیادتش به منزل آن ها در نارون برویم. اما به علت مفقود شدنی آقای علی طلیعه و عفونت مثانه، آن روز چنین برنامه ای نداشتیم. به علاوه مدعی هستید که ما می

خواستیم برویم ولی نرفته بودیم. شما از اول هم با آزادی من موافق نبودید و حتی حاضر نبودید من در بیمارستان پارس جراحی بشوم".

سه شنبه شب ۱۳ مهرماه سومین روز بازداشت، مرا مجدداً به یکی از اتاق‌های بازجویی بردند. این بار مهدوی تنها بود و رو در رو با من به گفتگو نشست. او به شدت از نامه آقای صدر که ظاهر را برای دبیرکل سازمان ملل متحد و نیز، بنابر ادعای مهدوی، برای دیوان دآوری لاهه، فرستاده شده بود، ناراحت بود و اصرار داشت که تهیه و ارسال این نامه را من به آقای صدر القاء کرده و برایش تنظیم کرده‌ام. در پاسخ گفتم که ادعاهای او نادرست است. او بهتر است ادعاهای خود را در دادگاه مطرح سازد. اما به او گفتم علامت نادرستی ادعاهای شما همین است که می‌گویید نامه به دیوان دآوری لاهه نوشته شده است. در حالی که این مسئله ربطی به دیوان دآوری لاهه ندارد؛ این دیوان در این نوع مسائل دخالت نمی‌کنند. اگر شما این را نمیدانید بر شما ایرادی نیست اما اگر من این اشتباه را مرتکب شوم بر من ایراد جدی وارد است. چرا که من باید بدانم و می‌دانم که مسئله حقوق بشر ربطی به آن‌ها ندارد. اگر کسی بخواهد شکایت کند و اگر نهادی باید رسیدگی کند شورای حقوق بشر سازمان ملل است نه دیوان دآوری لاهه. من نامه آقا صدر را ندیده‌ام اما اگر ایشان اشتباهی کرده باشند بر ایشان هم ایراد است. او ضمن صحبت از دهانش پرید و گفت که آقای معتمدی در بازجویی به او گفته است که شما با ارسال این نامه مخالف بودید. اما مهدوی دست بردار نبود و در مذاکرات یا بازجویی‌های شفاهی، چندین بار آن را مطرح کرد. ظاهراً در ارتباط با همین نامه معتمدی را بازداشت کرده بودند. مهدوی مدعی شد که معتمدی گفته است که متن را شما نوشته‌اید، حتی گفت حاضر است معتمدی را بیاورد از پشت این درتا بگوید که شما این نامه را نوشته‌اید. در پاسخ گفتم: تمام فقهای شیعه به استناد روایتی معتبر از امام علی (ع) در وسائل الشیعه گفته‌اند که اعتراف متهم در زندان اعتبار حقوقی ندارد. بنابراین حتی اگر معتمدی در حضور من هم چنین حرفی را بزند، تا زمانی که من و او در زندان هستیم، معتبر نیست." البته من متعمداً وارد این بحث با او نشدم که مگر نامه نوشتن به سازمان ملل بر طبق قوانین ایران جرم است؟

۶- **مسئول مرگ علی طلیعه:** در همین دیدار بود که او خود مسئله درگذشت مرحوم علی طلیعه را مطرح کرد. وقتی به او گفتم: "مرحوم طلیعه شب قبل از درگذشتش (چهارشنبه ۳۰ تیرماه) به من خبر داد که آقای مهدوی می‌خواهد مرا ببیند و ناراحت و نگران بود. به او توصیه کردم نگران نباشد. ببیند که از او چه می‌خواهد." مرحوم طلیعه سیاسی نبود. خود را وقف خدمت به فامیل کرده بود. از این تلفن ناراحت و نگران شده بود. مهدوی جا خورد و ناراحت و نگران شد و گفت این حتماً کار یکی از بچه‌های نهضت است زیرا این نام مستعار من فقط در ارتباط نهضت است و کس دیگری نمی‌داند، مرحوم علی طلیعه، پسرخاله خانم من و برادر رضاعی او و کارمند بازنشسته بانک سپه مرکز بود و چون خود را وقف نگهداری از پدر و مادرش کرده بود همسری اختیار نکرد و بعد از درگذشت آنان تقریباً تمام وقت خود را صرف کمک به خانواده، برادر، خواهر و سایر بستگان خود کرده بود. او از پولی که امانت همسرش نزد او بود، با همراهی و موافقت با خود او قطعه زمینی را در کردان خریداری کرد که متأسفانه فروشنده سرش کلاه گذاشت و گرفتاری بدی برای او و همسرش به وجود آورد. بعد از دوندگی‌های بسیار قرار بود روز چهارشنبه ۳۰/۴/۸۸ ساعت ۹:۳۰ صبح در نزدیکی گلشهر کرج - کنار جاده

به آقای معتمدی بپیوندد و باهم به شهرداری محل بروند تا با پرداخت پولی به حساب شهرداری مجوز دیوارکشی زمین را بگیرد. اما او سر قرار نرفت. آقای معتمدی تماس گرفت، سپس به تصور این که او مستقیماً به شهرداری رفته است، به آن جا مراجعه می کند. از حدود ساعت ۸ صبح دیگر کسی از آقای طلیعه خبری نداشت. سه روز بعدخواهرو برادرش از طریق آگاهی هشتگرد مطلع شدند که جنازه ای به نام علی طلیعه در روز چهارشنبه حدود ۲۰:۳۰ بعدازظهر زیر پل کردان پیدا شده و به سردخانه پزشکی قانونی قزوین منتقل شده است. بستگانش به قزوین رفته و جسد را شناسایی کردند. افسر مربوطه در آگاهی شرح داد که حدود ساعت ۲/۳۰ بعدازظهر یا کمتر، ناشناسی به آن ها زنگ می زند و وجود جسدی را در زیر پل خبر می دهد. آن ها مراجعه میکنند. جسد را بدون هیچگونه علامتی از کشمکش یا ضرب و جرح و بدون آن که حتی لباس هایش خاکی شده باشند، در زیر پل کنار جاده می یابند. به موجب نظر افسر مربوطه، او به احتمال در ماشین درگذشته و حداقل دو نفر او را بدون آن که روی زمین بکشند کنار جاده زیر پل قرار داده اند. در بازرسی بدنی مبلغ ۵۰۰ هزار تومان پول نقد در جیب داشته است و در حدود ۵۰ متر فاصله با جسد کارت شناسایی او را پیدا می کنند و از روی شماره تلفن یک بنگاه معاملات ملکی در باغ فردوس تهران (جاده شمیران) با خانواده ارتباط پیدا می کنند. پزشکی قانونی در کالبد شکافی گواهی می دهد که هیچ نوع آثار ضرب و شتم یا ضربه مغزی دیده نشده است و متوفا به علت سکته قلبی درگذشته است و به عبارت دیگر کسانی او را از جلوی منزلش برده (یا ربوده) و بر اثر که در ماشین رخ داده، علی طلیعه سکته و فوت می کند و سرنشینان ماشین، جسد او را زیر پل کردان رها می کنند. هیچ تحقیقی پیرامون مسئولان احتمالی این قتل صورت نگرفت و در حالی که بنابر اظهارات افسر آگاهی صدای تلفن کننده و شماره تلفنی که از آن استفاده شده در حافظه کامپیوتر هست و می تواند پیگیری شود. او حتی اظهار داشت که از روی کارت پیدا شده و غیره میتوانند اثر انگشت افراد مسئول را شناسایی کنند. درگذشت مرحوم طلیعه یک حادثه بسیار دردناکی برای همسر من بود و او به شدت ناراحت بود که چرا قبول کرده بود که مرحوم طلیعه برای انجام کارهای زمین به کردان برود. نکته در خور توجه در این دیدار و گفتگو با مهدوی ناراحتی شدید او از این که من از تماس و دیدار او با مرحوم طلیعه با خبر شده بودم. خانواده مرحوم طلیعه برای اطلاع از کسانی که با آن مرحوم در ۱-۲ روز قبل از درگذشتش تماس تلفنی داشته اند توسط وکیل خود از اداره مخابرات لیست تلفن هائی را که در آن دو روز به او شده بود درخواست می کنند. اما مخابرات دادن آن را موکول به موافقت حراست می کند و حراست مخالفت می کند. چرا!!

۷ -پیامی از قرآن کریم : بعد از این گفتگوی سه ساعته با مهدوی، به خصوص در باره علی طلیعه، به علت ناراحتی پیدا کرده بودم به طوری که مرا به بهداری بردند و بعد از آزمایش قلب و نوار و اندازه گیری فشارخون، داروی آرام بخش و ضد فشار خون تجویز کردند و چون مبتلا به پوکی استخوان نیز هستم قرص کلسیم هم داده شد. پس از بازگشت به سلول تنهایی، از قرآن تفأل کردم، سوره هود آمد:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأُمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹) وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰) وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ

إِنَّا عَامِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يَرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را يك امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می‌داد؛ ولی آن‌ها همواره مختلفند... (۱۱۸) مگر کسی را که پروردگارت رحم کند! و برای همین (پذیرش رحمت) آن‌ها را آفرید! و فرمان پروردگارت قطعی شده که: جهنم را از همه (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد! (۱۱۹) ما از هر يك از سرگذشت‌های انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ و اراده‌ات قوی گردد. و در این (اخبار و سرگذشت‌ها) برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است. (۱۲۰) و به آن‌ها که ایمان نمی‌آورند، بگو: «هر چه در قدرت دارید، انجام دهید! ما هم انجام می‌دهیم! (۱۲۱) و انتظار بکشید! ما هم منتظریم! (۱۲۲) و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمانها و زمین، تنها از آن خداست؛ و همه کارها به سوی او بازمی‌گردد! پس او را پرستش کن! و بر او توکل نما! و پروردگارت از کارهایی که می‌کنید، هرگز غافل نیست! (۱۲۳) .

شرح کامل این دوره از زندان که تا اسفند ۱۳۸۹ ادامه پیدا کرد در جای دیگری آورده شده است.

پاسخ به ادعاهای بی اساس حجت الاسلام صفایی

۹۰/۲/۱۰

اطلاعیه

به نام خدا

خبرگزاری فارس در گزارشی تحت عنوان "ناکامی دولت موقت" که در روزنامه شرق مورخه (۹۰/۲/۷) چاپ شده است، از قول حجت الاسلام صفائی، مسئول عقیدتی - سیاسی دفتر فرمانده کل قوا، در مورد فروش هواپیماهای اف ۱۴ مطالبی به اینجانب نسبت داده شده است که بکلی نادرست و گمراه کننده است. برای اطلاع عموم مسئله فروش هواپیماهای اف ۱۴ به شرح زیر اعلام می‌شود:

شورای انقلاب اسلامی در اوائل سال ۱۳۵۸، پس از دریافت گزارشی از نماینده این شورا در وزارت دفاع، که توسط فرماندهان مسئول نیروی هوایی در باره وضعیت ۷۸ فروند هواپیماهای اف ۱۴ تهیه شده بود، تصویب کرد که وزارت امور خارجه آمادگی دولت ایران را برای فروش این هواپیماها به هر کشوری، به جز اسرائیل و آفریقای جنوبی، با کاردار سفارت آمریکا در تهران، مطرح نماید.

اینجانب بر اساس مصوبه شورای انقلاب کاردار سفارت آمریکا در تهران را احضار کرده و موضوع را به اطلاع وی رساندم. مطرح کردن فروش این هواپیما ها با دولت آمریکا از آن جهت ضروری بود که اولاً بجز نیروی هوایی ایران و نیروی دریایی آمریکا هیچ کشور دیگری این هواپیما ها را نداشتند. ثانیاً این هواپیما ها به سیستم های رایانه ای فوق سری مجهز بودند که در هفته های قبل از پیروزی انقلاب، مستشاران آمریکا در ایران آن ها را از هواپیما جدا کردخ و از ایران خارج ساخته بودند. بنا بر این هیچ کشوری بدون موافقت دولت آمریکا خواهان خرید این هواپیما ها نبود. ویژگی این هواپیما ها در این بود که، با سیستم رایانه ای خود قادر بود همزمان ۸ هدف را در آسمان و در عمق ۱۳۰ مایلی هدف موشک های خود قرار دهد. ایران تمام بهای این هواپیما ها، از جمله سامانه رایانه ای آن ها پرداخته بود و بر داشتن و خارج کردن آنها از ایران توسط نظامیان آمریکا برای دولت ایران غیر قابل قبول بود و به آن اعتراض کرده بود.

در مورد این هواپیما ها و سامانه نرم افزاری ویژه آن ها اینجانب، به عنوان وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در دولت شادروان مهندس مهدی بازرگان، در دو نوبت با مقامات دولت آمریکا مذاکره نمودم. بار اول در تهران با کاردار وقت سفارت آمریکا در تهران، بعد از دریافت مصوبه شورای انقلاب بود. در این دیدار کاردار سفارت آمریکا بدون ابراز موافقت یا مخالفت با نظر دولت ایران، یاد آور شد که قبل از هر اقدامی دولت ایران باید با سفر بازرسان وزارت دفاع آمریکا از ایران و بررسی وضعیت کنونی این هواپیماها موافقت نماید. این درخواست باید در هیئت دولت و شورای انقلاب مطرح می شد، وزیر امور خارجه در مقامی نبود که جواب مثبت یا منفی بدهد. بار دوم هنگامی بود که برای شرکت در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک سفر کردم. قبل از سفر به نیویورک کاردار سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه ایران اطلاع داد که سائروس

۱

وانس، وزیر امرخارجه آمریکا، مایل است در سفری که به نیویورک خواهم داشت با ما ملاقاتی داشته باشد. از آن جا که این اولین دیدار و مذاکره میان دو دولت بعد از انقلاب در سطح وزرای خارجه دو کشور صورت می گرفت، اینجانب این درخواست را در هیئت دولت و شورای انقلاب و نیز با رهبر فقید انقلاب مطرح کردم. پس از آنکه اصل این دیدار به تصویب رسید، به درخواست اینجانب نشست مشترک اعضای دولت و شورای انقلاب در دفتر نخست وزیری تشکیل شدو ۷ موضع برای مذاکره تعیین و تصویب شد. مسئله برگرداندن نرم افزارهای ویژه هواپیماهای اف ۱۴، تحویل ابزارهای یدکی تجهیزات نظامی آمریکائی، که قبل از انقلاب خریداری و بهای آن ها پرداخت شده بود ولی دولت آمریکا از تحویل آن ها استنکاف می ورزید، تعیین تکلیف ۲۳ میلیارد دلار حساب تنخواه گردان ایران در وزارت دفاع آمریکا از جمله موضوعاتی بودند که باید در مذاکره با وزیر امورخارجه آمریکا مطرح می شد. سائروس وانس به همراه هنری پرشت، مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه، ودونفر دیگر با اینجانب و هیئت همراه (نماینده ایران در سازمان ملل متحد و کاردارسفارت ایران در واشنگتن) در مقر دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد دیدار کرد. موضوعات هفت گانه مطرح گردید. سائروس وانس ضمن ابراز موافقت اصولی با حل و فصل اختلافات و امیدواری به توافق، تصمیم در مورد

هوایماهای اف ۱۴، حساب تنخواه گردان و وسایل نظامی خریداری شده ایران را مربوط به وزارت دفاع دانست و از مسئول میز ایران خواست که ترتیبی برای دیدار و گفتگوی نمایندگان وزارت دفاع با هیئت ایرانی بدهد. روز بعد معاون تسلیحاتی وزارت دفاع به همراه دو نفر دیگر برای مذاکره با هیئت ایرانی به دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد آمد. در این دیدار دو نفر از امرای ارتش ایران، که از جانب وزیردفاع ایران، دکتر چمران، معرفی شده بودند نیز حضور داشتند. در هر سه موضوع مذاکرات مفصلی صورت گرفت. در مورد سامانه رایانه ای هوایماهای اف ۱۴ معاون تسلیحاتی وزارت دفاع عنوان نمود که یک قرار داد محرمانه میان ایران و آمریکا در زمان شاه در مورد امنیت این هوایماها امضاء شده است. در صورتی که جمهوری اسلامی ایران این قرارداد را تأیید و امضاء نماید، مذاکره برای بازگرداندن سامانه های رایانه ای سری این هوایماها میسر خواهد بود. از آنجا که این اولین بار بود که از وجود چنین قراردادی مطلع می شدم، یک نسخه از قرارداد را خواستم. این قرار داد توسط خلعت بری وزیر امور خارجه وقت ایران و ریچارد هلمز سفیر وقت آمریکا در ایران امضاء شده بود. به موجب این قرارداد بازرسان وزارت دفاع آمریکا اجازه داشتند هر زمان لازم بدانند، بدون اطلاع قبلی به ایران بیایند و از مراکز نظامی ایران و شرایطی که هوایماهای اف ۱۴ نگهداری می شد بازرسی کنند. نظر شخصی خود من عدم تأیید این قرارداد بود اما اتخاذ تصمیم در باره آن را موکول به نظر دولت ایران کردم. پس از بازگشت به ایران گزارش سفر و مذاکرات خود را با مقامات آمریکا به هیئت دولت، شورای انقلاب و رهبر فقید انقلاب ارائه دادم. این گزارش و عدم موافقت با قرارداد محرمانه مورد تأیید قرار گرفت.

به دنبال مذاکره با کاردار سفارت آمریکا در ایران، مقامات آمریکائی خبر این استمراج دولت ایران را به رسانه ها دادند. با توجه به شرایطی که دولت آمریکا مطرح کرده بود و واکنش های منفی در ایران، مسئله فروش هوایماهای اف ۱۴ بکلی منتفی شد.

در سخنان آقای صفائی مطالبی آمده است که برای اولین بار آن ها را می شنوم. اینجانب هیچگاه با مقامات کانادا در مورد فروش هوایماهای اف ۱۴ مذاکره ای نداشته است. برای اولین بار است که از سفر کانادائی ها به اصفهان مطلع می شوم. اگر هم چنین سفری بنا به ادعای آقای صفائی صورت گرفته باشد قطعاً توسط مقامات نیروی هوائی و نماینده شورای انقلاب در وزارت دفاع ترتیب داده شده بوده است نه وزارت امور خارجه. همچنین تأکید می نماید که اینجانب با مرحوم بابائی در این مورد نه دیدار داشته ام و نه گفتگوئی. هفتاد و هشت فروردین هوایماهای غول پیکربمب افکن جنگنده اف ۱۴ چیزی نبود که وزیر امور خارجه و یا هر مقام دیگری بتواند آن ها را بدون هماهنگی با وزیر دفاع و فرماندهان نیروی هوائی از فرودگاههای نظامی خارج سازد. من مطمئن هستم فرمانده برجسته ای چون شهید بابائی بطور کامل بر این مسائل اشراف داشته است و در صورتی که مخالف فروش این هوایماها بوده است برای جلوگیری از فروش آن ها نیازی نداشته است که بخواهد بقول آقای صفائی به همراه همزمانش روی رمپ های فرودگاه بخوابند!! نسبت دادن این سخنان واهی به شهید بابائی توهین به شخصیت والای نظامی آن شهید و نشانه بی اطلاعی یا غرض ورزی گوینده این سخنان می باشد.

دکتر ابراهیم یزدی - وزیر امور خارجه دولت موقت.

تهران ۱۳۹۰/۲/۱۰

رونوشت: خبرگزاری فارس؛ ایرنا؛ روزنامه شرق

راز ماندگاری نوگرایی دینی

یادداشت روز ۶ خرداد ۱۳۹۰

"من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً (احزاب ۲۳) از مومنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خود جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود را دگرگون نکرده اند."

۱- جامعه انسانی، نظیر یک رودخانه، پدیده ای زنده، پویا و در حال تغییر و تحول تدریجی دائمی است. اما عناصر تشکیل دهنده رودخانه، مولکول های آب، از این ویژگی برخوردارند که می توانند خود را با دگرگونی های بستر رودخانه و شرایط متغیر جو پیرامونی. سرما و گرما، تطبیق داده و به راه خود ادامه دهند، بدون آن که در ماهیت وجودی آن ها تغییر و دگرگونی رخ دهد. در جامعه بشری در حال تغییر و تحول نیز آداب و رسوم، زمان، هنجارهای فردی و اجتماعی، متأثر از عوامل درونی و بیرونی، به تدریج دگرگون می شوند. در شرایط عادی، این تغییرات موجب دگرگونی در ویژگی های انسانی اعضای جامعه و هویت جمعی آن نمی شود. به عنوان مثال، زبان یکی از عناصر کلیدی ساختار فرهنگ جامعه است. اما زبان ها به تمام زبان ها، دچار تغییر و تحول می شوند. زبان انگلیسی دوران شکسپیر با زبان انگلیسی رایج کنونی در انگلیس تفاوت دارد. زبان فارسی رایج در عصر مشروطه با زبان متداول امروز متفاوت است. اگر چه زبان همان زبان فارسی است اما اگر کسی متنی را با زبان فارسی رایج صد سال پیش بنویسد نمی تواند با بسیاری از مخاطبین خود پیوند و رابطه برقرار سازد. بسیاری از علمای برجسته حوزوی برخی از آثار علمی خود را به عربی کلاسیک و مهجور نوشته اند. یک عرب زبان امروزی در فهم مطالب این کتاب ها مشکل دارد. پس مشخصاً این تجربه را دارم که برخی از آثار بزرگان حوزه، نظیر اصل عربی «امیزان» مرحوم طباطبایی را به دوستان عرب زبان علاقمند به مطالعه تفاسیر علمای شیعه داده ام اما آنها نتوانسته اند از آن استفاده کنند. زیرا به زبان عربی رایج امروزی نوشته نشده است.

جامعه انسانی به ندرت بسته می ماند، جامعه های بسته به تدریج پویایی خود را از دست می دهند و می میرند. جامعه های انسانی در تبادل، تعامل و تفاهم دایم با یکدیگر زنده می مانند. فرهنگ های مسری هستند و از یک جامعه به جامعه دیگر سرایت می کنند. آنچه این روزها به نام «تهاجم فرهنگی» عنوان می شود، بروز و ظهور همان تقابل و تعامل فرهنگ هاست، که موجب رشد و غنای فرهنگ ها می شود. از درون این تعادل ها و توسعه فرهنگی است که تمدن ها سر بر می آورند.

در اثر این تبادل ها و تقابل ها، در آداب و رسوم رایج مردم، اعم از دینی یا اجتماعی تغییر پیدا می شود. تغییر در آداب و رسوم رایج دینی، لزوماً در تعارض با ارزش ها و آموزه های دینی نمی باشد .

۲- جامعه های اسلامی، از حدود ۱۵۰-۲۰۰ سال با یک تهاجم نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از جانب کشورهای اروپایی - غربی روبرو شده است. تهاجم یک نیروی قدرتمند بیگانه، در مرحله اول موجب جنبش بیداری مسلمانان شد. مسلمانان دریافتند که «حرامیان» به خانه و اندرون آن ها یورش آورده اند. به دنبال این بیداری یک احساس همگانی جدیدی در میان قشرهای مختلف جامعه، بخصوص نخبگان پدید آمد مبنی بر این که مسلمانان به یک خانه آلمانی گسترده در باورها و رفتارهای دینی خود نیاز دارند. نخبگان دریافتند که اگر چه مردم عموماً و اکثراً مسلمان هستند. اما از آموزه های اسلامی بسیار بدور مانده اند. این توجه منجر به پیدایش حرکتی شد بنام «احیای اندیشه دینی». جنبش احیای اندیشه دینی، واکنشی بود به تهاجم بیگانگان اولاً به سرزمین های اسلامی، و ثانیاً به باورها و رفتارهای مسلمانان بنام اسلام .

۳- در جنبش «احیای اندیشه دینی» دو جریان متفاوت در کنار هم شکل گرفت. جمعی از نخبگان، راه برون رفت جامعه از وضع نامساعد و غیرقابل قبول را برگشت به دوران گذشته دانستند، در درون این جریان، که عموماً به سلفیه معروف شدند، روندهای متنوع و متفاوتی شکل گرفت، که تا به امروز هم ادامه دارد. طالبان و القاعده از یک طرف، و وهابیت از طرف دیگر معرف افراطی ترین گرایش سنت گرایان سلفی می باشند .

علاوه بر این جریان سنت گرا، هر آن چه را که از طریق آداب و رسوم و هنجارهای فرهنگی گذشته به نسل امروز رسیده است معادل اصل دین می داند و ملاک قرار می دهد. یا بر این باور است که آن چیزی را که در یک مقطع تاریخی و در یک زمانی در گذشته در میان مسلمانان رواج داشته است الگوی مطلوب است و به دنبال زنده کردن آن است. ایراد و اشکال به رفتارهای رایج کنونی مسلمانان را فاصله گرفتن از همان آداب و سنن گذشته می داند .

سنت گرایان هم چنین به دو نص معتقدند نص اول قرآن کریم است و نص دوم آثار علمای گذشته. در مواردی نص دوم، جایگاه رفیع تری پیدا کرده است .

جریان دیگری که در جنبش احیای اندیشه دینی، در واکنش به وضع نامطلوب شکل گرفت، پدیده نوگرایی یا نواندیشی دینی شناخته شده است .

نوگرایی دینی حلال مشکل و جامعه های اسلامی را در بازگشت به حالت های رفتاری صدر اسلام نمی داند. بلکه در تفکیک قالب و محتوای رفتارهای فردی و جمعی صدر اسلام و سنن گذشته و یافتن قالب های جدید متناسب با جامعه ی امروزی، برای ارزش های محتوایی، می داند. به عبارت دیگر نوگرایی دینی به دنبال فهم جدیدی از متن و نص و مقدس است. نص یک پدیده متصلب و غیرقابل تغییر است. اما فهم انسانها از نص، هم متفاوت و هم متغیر است. این تفاوت در فهم نص در طول تاریخ حرکت اسلام در جامعه های متفاوت قابل مشاهده است .

انسان به صفت انسان فرهنگ ساز است. وحی را بر یک جامعه تھی و خالی از فرهنگ نازل نشده است. هنگامی که وحی الهی بر جامعه ای فرود می آید (حرکت عمودی)، نوعی همکنشی میان اجزاء و محتوای وحی مُتَزَلْ با فرهنگ بومی جامعه صورت می گیرد. و فرآورده هایی را بوجود می آورد که اگر چه ویژگی و تازگی وحی الهی را دارند، اما در هر حال صبغه فرهنگ بومی را نیز به همراه دارد. هنگامی که دین، از جمله اسلام از کانون اصلی نزول و شکل گیری خود به بیرون سرایت و گسترش پیدا می کند، به هر جامعه جدیدی که وارد می شود (حرکت افقی) همکنش جدیدی میان ارزش ها و آموزه های دینی با عناصر کلیدی فرهنگ بومی صورت می گیرد و فرآورده های جدیدی ساخته می شوند که هم ویژگی های محتوایی اسلام را دارند و هم ویژگی های فرهنگ بومی جامعه را. یک نگاه اجمالی به کشورهای اسلامی، به عنوان نمونه، ایران، مصر و یا اندونزی و شمال آفریقا، نشان می دهد که مردم این کشورها، اگر چه اکثراً مسلمانند، اما فرهنگ دینی مردم، به عنوان مثال، در مصر و ایران یا در اندونزی متفاوت است. این تفاوت نه فقط بدان جهت است که اکثریت ایرانیان شیعه مذهب و مصری ها سنی مذهبند، بلکه از آن جهت است که فرهنگ ملی مردم مصر، که ریشه در تاریخ آن جامعه دارد، با فرهنگ ملی و ریشه دار و غنی ایرانیان متفاوت است. بنابراین فرآورده های تعامل و همکنشی میان نصّ دینی با فرهنگ بومی در این دو جامعه متفاوت است. نسبت های رایج دینی در میان مردم مصر با ایرانیان هم وجوه مشترک دارد و هم وجوه متمایز و متفاوت .

از طرف دیگر، همان طور که قبلاً اشاره شد، جامعه انسانی پدیده ای پویا و در حرکت دائم است. همانگونه که تغییرات و تحولات اجتماعی بر زبان ملی اش می گذارد، بر آداب و رسوم و هنجارهای رفتاری فردی و جمعی تأثیر گذارند .

تلاش و سعی نوگرایی دینی در فهم این تغییرات و در بیان و ارائه ارزش های دینی به زبان رایج روز و متناسب با شرایط متحول جدید است .

دانش با فهم ما از هر متنی، اعم از دینی یا غیردینی تابعی است از متغیر و تجربه در جنبش احیای اندیشه دینی، سنت گرایان در معرفی دین و آموزه های دینی از زبانی و منطقی مهمور و غیرمتداول استفاده می کنند، زبانی که برای نسل کنونی نامفهوم است .

۴- ورود استعمار غربی به جامعه های اسلامی، فرایند تغییرات و تحولات تدریجی طبیعی این جوامع را، به نفع استقرار سلطه جو، مختل ساخته است .

علاوه بر این، تغییرات و تحولات اجتماعی از یک جامعه به جامعه های دیگر سرایت می کنند. پیشرفت تکنولوژی، بخصوص انقلاب الکترونیک، دنیا را به شدت تکان داده است. فرایند تغییرات و تحولات در جوامع اسلامی پرشتاب، متلاطم و شدید شده اند. جامعه ایرانی با بسیاری از کشورهای اسلامی در برخورد با فرهنگ و تمدن غربی دچار دگرگونی و دگرپرسی هایی شده اند که هویت ملی را، در ایران ملیت*، ایرانیت و اسلامیت را، به شدت به مخاطره انداخته است. جامعه ایرانی با در حال گذار تاریخی و بی سابقه از یک جامعه سنتی به یک جامعه جدید است. تمام ویژگی های یک جامعه انتقالی – Transitional Society را پیدا کرده است. این فصل از تاریخ کشورمان که با شورش تنباکو آغاز شده

است، هنوز به یک سرانجام و جمع بندی نرسیده است. در جامعه انتقالی، در باورها و هنجارهای فردی و جمعی شکل گرفته و به ارث رسیده از گذشته روز به روز کم رنگ تر، و بی رنگ تر می شوند. و این در حالی است که هنوز فرآیند جدید و فراگیری که جایگزین سنت ها بشود بوجود نیامده است. بنابراین هم تنوع و تضاد در رفتارهای فردی و اجتماعی دینی و هم تشنیت و پراکندگی در افکار و عقاید نخبگان، چه سنت گرا و چه نوگرای دینی و چه غیر دینی چشم گیر است. یکی از مهمترین مسائل در جامعه در حال انتقال همکنشی، اعم از تقابل و تضاد یا تعامل و همگرایی میان سنت و مدرنیته است. پدیده ای که در ایران از زمان فراهانی و امیرکبیر شروع شده و فرازهایی هم چون انقلاب مشروطه، دوره ۲۰ ساله حکومت پهلوی اول، جنبش ملی شدن نفت و حکومت پهلوی دوم را پشت سر گذارده است. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ این فرایند را به نفع مدرنیته تغییر داده و روند تغییرات را تسریع نموده است.

در چنین شرایطی، جریان نوگرایی دینی، عبور بهداشتی و سالم جامعه را رسیدن به یک اجماع نظری و عملی، و برای تحقق آن، یک جوّ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آزادگرایی را ضروری می داند. در جامعه در حال گذارند می توان از تغییر هنجارهای سنتی با زور و فرمایشی جلوگیری کردند هنجارهای جدید با زور و دستوری شکل می گیرند. در چنین جامعه ای سیطره اندیشه ها و منش ها و روش های مطلق بین و مطلق خواه بیشترین صدمه و آسیب را بر روند بهداشتی و طبیعی دگرگونی ها وارد می سازد.

نوگرایان دینی گوناگون جامعه بشری را یک پدیده اجتناب ناپذیر، خدا خواسته می دانند و نه تنها آن را به رسمیت می شناسند، بلکه به تساهل و تسامح در برابر دگر اندیشان اعتقاد راسخ دارند در تمام نوگرایان دینی، از طالقانی و بازرگان، دکتر سبحانی گرفته تا شریعتی و عزت الله سبحانی، چمران ... روحیه تساهل و تسامح چشم گیر است. این روحیه تساهل و تسامح، هم متأثر از فهم درست این معماران نوگرایی دینی از آموزه های قرآنی است و هم ناشی از فهم واقع بینانه از شرایط تاریخی جامعه گذار می باشد.

علاوه بر این، در باور نوگرایان دینی، سنت گرایی هم می تواند یک پدیده بهداشتی باشد. به این معنا که در جامعه انتقالی سنت های ریشه دار روز به روز بیشتر و بیشتر رنگ می بازند. دامنه دگرگونی در باورها و هنجارهای رفتاری بخصوص در عصر انقلاب الکترونیکی و انفجار اطلاعات، در یک جامعه بسته و زور مدار ممکن است به نقطه دوری و افتراق غیرقابل قبول در ارزش های ملی و دینی ارتقاء پیدا کند. بدون تردید این افتراق و جدایی چیزی نیست که مورد قبول نوگرایان دینی هم باشد. دغدغه سنت گرایان هم علی الاطلاق همین است. در چنین شرایطی محافظه کاران و سنت گرایان برای ایفای نقش مثبت و متعادل کننده فرایند دگرگونی ها می بایستی شرایط زمان را درک کنند و با قبول مقررات ناظر بر یک تعامل مدنی به گفتگو و همکنش با نسل جوان و جدید بپردازند. گفتگویی نه از موضع زور و انحصار، بلکه از موضع تعامل مدنی. در عصر انقلاب الکترونیکی محافظه کاران در بسیاری از جامعه ها نگران زوال مبانی ارزشی و محو تدریجی سرمایه های اجتماعی (Social Capital) هستند.

اما در جامعه های پیشرفته محافظه کاران یاد گرفته اند که چگونه با شرکت در یک تعامل مدنی بر فرایند دگرگونی ها اثر گذار باشند و آنها را متعادل نمایند. تجربه نشان داده است که در بسیاری از موارد سنت گرایان، محافظه کاران با این نوع رفتارها تونسته اند، حمایت اکثریت مردم را به خود جلب کنند. اما در ایران هنوز محافظه کاران و سنت گرایان واقعیت تکثر در جامعه انسانی و بخصوص در جامعه انتقالی و ضرورت تعامل مدنی را نپذیرفته اند.

۵- رمز ماندگاری نوگرایی دینی در شق و منش معماران آن می باشد. بازگشت به قرآن محور اصلی این بینش می باشد. نوگرایان دینی در بازگشت مسلمانان به قرآن بینش کلیدی داشته اند. اما رمز ماندگاری نوگرایی دینی را نمی توان تنها در بینش و روش معماران نوگرایی دینی محدود ساخت. بلکه باید به نقش تأثیر گذار منش آنها نیز توجه کرد. نوگرایان دینی، نظیر هر گروه اجتماعی - سیاسی دیگری، در یک جامعه ی در حال دگر دینی در کنار دوستان، دشمنانی هم دارند. اما دشمنان و مخالفان نوگرایان دینی، کم و بیش متفق القول هستند که این شخصیت ها، عناصری صادق، پاکباخته، بی ریا و سالم هستند. صفا و صداقت، تسامح و تحمل و همگرایی با حتی دگراندیشان از صفات برجسته رفتاری این معماران و مورد اعتراف دوست و دشمن می باشد.

در جامعه ای که به دلایل گوناگون، صداقت و صفا و یکرنگی، کیمیا شده است در روزگار غربی فضایل اخلاقی به وجود این اسوه ها و الگوها، براساس جدید و جدا از هر چیزی مهمتر و با ارزش تر و مؤثرتر است.

واکنش جامعه ایرانی ما - به درگذشت عزیز با عزت ما، خود نشانه ای است از این منش پیروزمند. و راز ماندگاری جریان نوگرایی دینی معروف به «ملی- مذهبی».

عزیز ملت و دیانت

روزنامه شرق ۹۰/۳/۱۱

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الرِّجَالُ مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمَا بُدِّلُوا نَبْدِيلًا-

از مومنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی برسرپیمان خویش جان باختند و بعضی چشم برآهند و هیچ پیمان خود را دگرگون نکرده اند- احزاب ۲۳

عزت الله سبحانی هم دعوت حق را لبیک گفت و برای دیدار معبود به دیار باقی شتافت. او عمری را با عزت و افتخار سپری کرد. برای اولین بار او را در ۶۳ سال پیش، در دفتر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در خیابان امیرکبیر (چراغ برق)، روبروی کوچه میرزا محمود وزیر دیدم، و با هم آشنا شدیم و با هم پیمان بستیم. آن روز جمعه بود. انجمن اسلامی دانشجویان روزهای جمعه در دفتر کوچک و محقر خود جلسات بحث و انتقاد یا پرسش و پاسخ برگزار می کرد. او دانشجوی سال اول دانشکده فنی

بود و من یکسال مانده بود که دبیرستان را تمام کنم. سال بعد که وارد دانشکده شدم روزهایی که برای ادای فریضه نماز به «نمازخانه» کوچکی که به همت شادروان مهندس بازرگان، رئیس وقت دانشکده فنی، دایر شده بود، یکدیگر را می دیدیم. بعد از ورودم به دانشگاه، من هم به عضویت در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان انتخاب شدم و در کنار مهندس سبحانی، به همکاری پرداختیم. هر دو عضو شورا، عضو هیأت اجرایی و عضو هیأت تحریریه مجله فروغ علم (که مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی صاحب امتیاز آن بود) شدیم. چندی بعد از آنکه مجله فروغ علم تعطیل شد، مرحوم مرتاضی لنگرودی که امتیاز مجله گنج شایگان را داشت، در اختیار انجمن قرار داد. با مهندس سبحانی هر دو عضو هیأت تحریریه آن شدیم. عمر این مجله نیز کوتاه بود. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اولین شماره گنج شایگان، مهندس سبحانی در سرمقاله مجله نوشت «ملت مسلمان ایران مستشار مسیحی نمی خواهد» چاپ این شماره مجله مصادف بود با اولین دهه محرم بعد از کودتای ۳۲. در این شماره گنج شایگان مقالاتی چاپ شد که با اشاراتی شفاف تر از تصریح حکومت کودتا با حکومت یزید مقایسه شده بود. این مقالات کافی بود که خشم حاکمان جدید را آنچنان برانگیزد که دفتر مجله را اشغال کنند. مجله توقیف شد، مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن مرحوم مرتاضی (پدر خانم لنگرودی) - همسر دکتر پیمان) نیز بازداشت شد. به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، بسیاری از نیروهای فعال سیاسی، رهبران حزب ملی، استادان، روزنامه نگاران و روحانیان بازداشت شدند. زندان ها پرشد از مبارزان ضد استبداد و ضد استیلای خارجی. اما جمعی از نیروهای ملی و ملی-اسلامی دور هم جمع شدند و پرچم مبارزه و مقاومت را برافراشتند: نهضت مقاومت ملی- و باشعار: نهضت ادامه دارد، به میدان آمدند- در سرتاسر ایران مردم در خیابان ها به اعتراض علیه کودتا پرداختند. مهندس سبحانی، همچون بسیاری از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان، به نهضت مقاومت ملی پیوست. هر دو باهم، در کمیته های متعددی فعال شدیم. در کمیته دانشگاه، در کمیته شهرستان ها و در کمیته انتشارات مسئول تهیه نشریات نهضت مقاومت ملی، از جمله روزنامه راه مصدق و چاپ و توزیع آنها بود. در اسفند سال ۱۳۳۳، مهندس سبحانی، در حالی که نشریات چاپ و آماده برای توزیع را از خانه امن، محل چاپخانه، خارج می کرد تا به مرکز توزیع برساند، بازداشت شد. او را به فرمانداری نظامی مستقر در شهربانی کل کشور بردند. او به همراه مرحوم عسگری و چند هفته بعد، مرحوم مهندس بازرگان، ماه ها در زیر زمین ساختمان شهربانی کل کشور، جایی که بعدها به «کمیته مشترک» معروف شد، در بازداشت به سر بردند و این اولین تجربه مهندس سبحانی با زندان و بازجویی و فشار بود.

او استوار و با قامتی برافراشته، بدون تردید و تزلزل به راه خود ادامه داد. در سال ۱۳۴۰ او به موسسین نهضت آزادی، مرحومان آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتریدالله سبحانی پیوست. در بهمن ۱۳۴۱ به اتفاق یارانش بار دیگر به زندان افتاد. در دادگاه نظامی با شهادت از فکرو اندیشه خود و یارانش و از مبارزه برحق ملت ایران دفاع کرد و به زندان محکوم شد. او و یارانش در زندان هم مقاومت کردند و اسوه و الگوی مقاومت، صداقت و بردباری شدند، این مقاومت به قیمت انتقال آنان از زندان تهران به قلعه برازجان تمام شد. در اوایل ۱۳۵۰، تازه از زندان آزاد شده بود که موج جدیدی از مبارزه علیه استبداد سلطنتی و استیلای بیگانه ایران را فرا گرفته بود، این بار او به اتهام همکاری با مجاهدین اولیه به زندان افتاد و شکنجه های سختی را تحمل کرد. از این آزمون نیز او سربلند بیرون آمد.

در این نوبت هم او با آرامشی در خور تحسین و آموزنده برای مبارزین جوان تر، از خود مقاومت و ایستادگی نشان داد. در آستانه پیروزی انقلاب، در حالی که اسوه مقاومت و الگوی سرافرازی بود، از زندان آزاد شد و به خیل مبارزان پیوست. بعد از آزادی، او به پاریس آمد. برای اولین بار بعد از سال ها دوری از هم، یکدیگر را دیدیم و در آغوش کشیدیم، حرف های بسیاری داشتیم که با هم بزنیم، می زدیم، اما خیلی از مسائل بود که نیاز به فراغت برای بررسی آنها داشت. با وجود آنکه مهندس عزیزما- مایه عزت و افتخارما- بر اثر سال ها زندان و فشار و سرکوب سخت تکیده شده بود، اما همچنان سرشار از ایمان به خدا و اسیر اراده ملت و پیروزی مبارزه بود. بعد از پیروزی در شورای انقلاب، در دولت موقت و سپس در مجلس اول مصدر خدمات فراوانی بود. در هر کجا که بود با صفا و صداقت خالصانه کار می کرد. هنگامی که چالش داخلی از اواسط دهه ۶۰ شروع شد، مهندس با عزت در همه جا و در همه وقت اعتدال و میانه روی و پرهیز از افراطی گری را به دوستان جوان توصیه می کرد و هر کجا لازم بود، به همراه یارانش از ادای توصیه به حق و راهنمایی های مشفقانه خودداری نمی کرد. مهندس سحابی، از هر فرصتی برای توصیه به حق استفاده می کرد. او هرگز از جاده اعتدال و میانه روی خارج نشد. ما امروز سوگمندان به یاد یار از دست رفته خود نشسته ایم. او با شرف و افتخار زندگی کرد و با عزت و سربلندی به دیدار معبودش رفت. تردیدی ندارم که ملت ایران قدر خدمتگزاران صادق، صالح و واقعی خود را می داند. او همچنان در دل های مردم جای دارد. من درگذشت این رادمرد بزرگ را به ملت ایران، همزمانش، به خانواده اش به خصوص همسر فداکار، مقاوم و وفادارش و فرزندانش (هاله و حامد) تسلیت می گویم. خدایش او را رحمت کند و بر درجاتش بیفزاید.

راز ماندگاری مکتب شریعتی

یادداشت روز، خرداد ۱۳۹۰

۱- شریعتی دو ویژگی دارد: هم یک نوگرایی دینی و هم یک روشنفکر دینی است. این دو مقوله اگر چه با هم مرتبط هستند اما متفاوت و متمایز از یکدیگرند.

اصطلاح نوگرایی در برابر سنت گرایی بکار می رود. از حدود بیش از یکصد و پنجاه سال پیش، فصل تازه ای در تاریخ ملت های مسلمان، باز شد بنام «بیداری مسلمانان». برخی از پژوهشگران تاریخ بیداری مسلمانان بر این باورند که غرش توپخانه های ناپلئون بناپارت بسوی شهر ابوالهول در قاهره موجب بیداری مسلمانان شد و دریافتند که سپاه حرامیان به خانه و اندرون آنها یورش آورده اند.

به دنبال این بیداری بود که یک احساس همگانی جدیدی در میان قشرهایی از جامعه پدید آمد که مسلمانان به یک خانه تکانی گسترده در باورها و رفتارهای دینی خود نیاز دارند. مردم اگر چه مسلمان هستند اما از آموزه های اسلامی بدور مانده اند. این توجه به باورها و رفتارهای مسلمانان، موجب شکل گیری جنبشی شد بنام «احیای اندیشه دینی». در واقع جنبش احیای اندیشه دینی، واکنشی بود که اولاً به تهاجم

بیگانگان به سرزمین های اسلامی و ثانیاً به باورها و رفتارهای مسلمانان بنام اسلام، اما در مواردی بیگانه با اسلام اصیل. اما واکنش به «وضع نامبارک موجود» مسلمانان یکسان نبود و دو جریان متفاوت در کنار هم شکل گرفت. جریان سنت گرا و جریان نوگرا. سنت گرایان راه برون رفت جامعه از وضع نامساعد موجود را برگشت به دوران گذشته دانستند. در درون این جریان، که به سلفیه معروف شد، روندهای متنوع و متفاوتی شکل گرفت که تا امروز هم ادامه دارد و طالبان و القاعده، از یک طرف و هابیت، از طرف دیگر، معرف افراطی ترین گرایش سنت گرایان سلفی هستند.

در همین جا اشاره کنم و توجه بدهم که منظور از سنت در این بحث «سنت الله، مورد اشاره در قرآن کریم به معنای نظم و قانونمندی جهان و یا سنت شناخته شده رسول خدا و ائمه اطهار نیست. بلکه از نوع همان سنت الاولین است. در قرآن کریم در آیات متعدد خداوند از مردمی یاد می کند که در برابر افکار جدید (دعوت پیامبر) با تمسک به سنت های رایج مانده بر جا از آباء و اجداد خود مقاومت می کنند؛ در واقع واکنشی است در برابر عقلانیت، مزموم، منفی و ضد تحول و بهانه است برای رد هر گونه تفکر جدید تغییر دهنده الگوهای رفتاری مردم در چارچوب مقتضیات زمان.

علاوه بر این به معنا و مفهوم دیگر سنت گرا کسی است که هر آن چه را از طریق آداب و رسوم و هنجارهای فرهنگی از گذشته به نسل امروز رسیده است معادل اصل دین دانسته و ملاک قرار می دهد یا آن چیزی را که در یک مقطع تاریخی و در یک زمان در گذشته در جوامع اسلامی رایج بوده است، الگوی مطلوب می داند و به دنبال زنده کردن آن است. رأی برخی از سنت گرایان دو «نص» وجود دارد: قرآن و آثار علمای گذشته.

واکنش دیگری که در «جنبش احیای اندیشه دینی» شکل گرفت، جریان نوگرایی است.

نوگرایی دینی پدیده عصر جدید نیست، سابقه آن به قدمت خود دین است و پدیده ای مستمر و دائمی و تابع یا متأثر از، انسان و جامعه انسانی در تغییر و تحول دائم است. به این معنا که جامعه های انسانی در تقابل و تبادل مستمر فرهنگی، اقتصادی با یکدیگر می باشند. این مبادلات و مراودات موجب اثرگذاری های متقابل و تغییر در الگوهای فرهنگی و هنجارهای رفتاری به پیدایش الگوها و هنجارهای جدید و از بین رفتن الگوها و هنجارهای قدیم می شوند. در حالی که سنت گرایان در برابر این تغییرات مقاومت می کنند، نوگرایان ضرورت اجتناب ناپذیر تغییرات را درک کرده و می کوشند تا با تفکیک قالب از محتوی، عناصر اصلی آموزه های دینی یا ارزش های ملی را حفظ کرده و برای آنها قالب های جدید، متناسب با شرایط جدید پیدا کنند.

انسان به صفت انسان، فرهنگ ساز است. وحی الهی، در یک جامعه خالی و تهی از فرهنگ نازل نمی شود. هنگامی که وحی الهی بر جامعه ای فرود می آید (حرکت عمودی)، نوعی همکنشی میان عناصر، اجزاء و محتویات وحی مُنزل با فرهنگ بومی جامعه صورت می گیرد و فرآورده هایی به وجود می آیند که اگر چه ویژگی و تازگی وحی الهی را دارند، اما در هر حال صبغه فرهنگ بومی را نیز دارند. هنگامی که دین، از جمله اسلام، از مرکز اصلی شکل گیری خود، محل نزول وحی، به بیرون از آن سرایت می کند، به هر جامعه جدیدی که وارد می شود، (حرکت افقی) در اثر همکنشی با فرهنگ آن

جامعه فرآورده های جدیدی ساخته می شوند که هم ویژگی اسلامی دارند و هم ویژگی بومی همان جامعه را یک نگاه اجمالی به کشورهای اسلامی، به عنوان نمونه ایران و مصر، یا اندونزی و شمال آفریقا، نشان می دهد که مردم این کشورها اکثراً مسلمانند اما فرهنگ دینی مردم مصر با مردم ایران یا اندونزی متفاوت است. نه فقط بدان صورت که اکثریت ایرانیان شیعه مذهب و مصری ها سنی مذهب هستند؛ بلکه از آن جهت که فرهنگ ملی مردم مصر، که ریشه در تاریخ آن جامعه دارد با فرهنگ ملی و ریشه دار ایرانیان متفاوت است. بنابراین سنت های رایج دینی در میان مردم مصر با ایرانیان هم وجوه مشترک دارد و هم وجوه متمایز و متفاوت، که منعکس کننده ویژگی های فرهنگ ملی در یک سرزمین و کشور می باشد .

جامعه انسانی به ندرت بسته می ماند. جامعه های بسته به تدریج پویایی خود را از دست می دهند و می میرند - جامعه های انسانی در تبادل، تکامل و تفاهم دایم با یکدیگر زنده می مانند. فرهنگ ها مسری هستند. و از یک جامعه به جامعه دیگر سرایت می کنند. این تعامل و تبادل فرهنگی موجب رشد و غنای فرهنگ ها می شود. از درون این تبادل ها و توسعه های فرهنگی است که تمدن ها سر بر می آورند. در اثر این تبادل و تعامل ها در آداب و رسوم رایج مردم، اعم از دینی یا اجتماعی تغییر پیدا می شود. تغییر در آداب و رسوم رایج دینی لزوماً در تعارض با ارزش ها و آموزه های دینی نمی باشد. از آنجا که قرآن کریم، به عنوان یک نص پاک و دست نخورده جایگاه رفیع ویژه ای در میان مسلمانان دارد، بر رفتارهای فردی و اجتماعی آنان اثر گذار است و می تواند موجب حفظ عناصر اصلی دینی، برغم تغییرات اجتماعی باشد. در جنبش احیای اندیشه دینی، سنت گرایان در معرفی دین و آموزه های دینی از زبانی غیر متداول استفاده می کنند. زبانی که برای نسل کنونی مفهوم نیست. در برابر آنان نوگرایی دینی تلاشی است برای ارائه آموزه های دینی به زبان رایج امروزی که برای نسل جدید و جوان قابل فهم و درک باشد .

بنابراین نوگرایی دینی یک پدیده اجتناب ناپذیر برخاسته از درون جامعه های اسلامی و از درون جنبش احیای اندیشه دینی است؛ کوششی است برای تطبیق اندیشه های دینی با شرایط روز .

دکتر شریعتی به جریان نوگرایی دینی تعلق داشت. او از یک طرف با شناختی که از شرایط و مناسبات جهان و جامعه امروزی و از طرف دیگر از نسل جدید و جوان دوران کنونی داشت توانست طیفی از مسائل را بزبان قابل فهم و جالب و جاذب برای این نسل بیان کند. فرایند که هنوز هم ادامه دارد .

۲- جامعه در حال گذار- جامعه ایرانی در حال گذار تاریخی و بی سابقه از یک جامعه سنتی- یک جامعه جدید هست. تمامی ویژگی های یک جامعه انتقالی (Transitional Society) را دارد .

این فصل از تاریخ ما که با شورش تنباکو آغاز شده است، هنوز به یک سرانجام و جمع بندی نرسیده است. محور اصلی این انتقال و جایابی یا دگرپرسی عبارت است از تغییرات اساسی در باورها و هنجارهای فردی و اجتماعی شکل گرفته و به ارث رسیده از گذشته، که هنوز برآیند غالبی به وجود نیامده و هنجارهای جدید فراگیر، جایگزین سنت ها نشده اند. بنابراین هم تفریح و تضاد در رفتارهای فردی و اجتماعی دینی و هم تشنت و پراکندگی در افکار و عقاید، حتی در میان نخبگان جامعه چه سنت

گرا و چه نوگرا، چه دینی و چه غیر دینی چشم گیر است. یکی از مهمترین مسایل در جامعه در حال گذار، همکنشی، اعم از تقابل و تضاد یا تعامل و همگرایی میان سنت و مدرنیته است، که در ایران از زمان امیرکبیر شروع شده و فرازهایی همچون انقلاب مشروطه، دوره بیست ساله حکومت پهلوی اول، جنبش ملی شدن صنعت نفت و حکومت پهلوی دوم را پشت سر گذارده است. انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ این فرایند را به نفع مدرنیته تغییر داده و روند تغییرات را تسریع نموده است.

در چنین شرایطی، رسیدن به یک اجماع نسبی، نظری و عملی نیازمند وجود یک جوّ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آزاد و آرام است، تا با عبور از دوران تلاطم گذار با حداقل تفاوت و آسیب ها ممکن بشود. در یک جامعه در حال انتقال و دگرذیسی، هنجارهای جدید با زور و دستوری شکل نمی گیرند.

در چنین جامعه ای سیطره اندیشه ها و گرایش های مطلق بین و مطلق خواه بیشترین صدمه و آسیب را بر روند بهداشتی و طبیعی تغییرات و تحولات وارد می سازد.

در جامعه در گذار تاریخی ایران اگر چه پاسخهای دکتر شریعتی به بسیاری از پرسش های نسل دوران گذار و در جامعه ای که سن ۷۰ درجه جمعیت زیر ۳۰ سال و یکی از جوانترین ملت های جهان است، هنوز هم موضوعیت و جاذبه دارد. و این در واقع راز ماندگاری مکتب اوست. اما نباید فراموش کرد که نوگرایی دینی و روشنفکری دینی یک قرارگاه مستقر در یک ایستگاه اجتماعی یا فضای فرهنگی نیست، بلکه باید آنرا بصورت یک پویش- یا فرآیند در نظر گرفت. روشنفکر دینی یا نوگرای دینی هر دو فرزند زمان خود هستند. و براساس نیازهای زمان خود می کوشند تا به سرم ترین مسائل جامعه و پرسش های نسل جدید و جوان پاسخ بدهد. بنابراین طبیعی است همانگونه که پرسش ها یکسان نیستند، جواب ها هم یکسان نباشند، شاید بهمین دلیل باشد که طیفی از پاسخها از جانب نوگرایان دینی ملاحظه می شود.

به عنوان مثال پرسش ها و پاسخهای بازرگان و شریعتی متفاوت هستند و هر دو هم چنان معتبر و معنا دارند.

در جامعه در حال گذار، سنت گرایان می توانند نقش سازنده و بهداشتی ایفا کنند. به این معنا که در جامعه انتقالی سنت های ریشه دار روز به روز بیشتر و بیشتر رنگ می بازند. دامنه تغییرات و تحولات در باورها و هنجارهای رفتاری، بخصوص در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات و در واکنش به فضای بسته، ممکن است به نقطه دوری و افتراق غیرقابل قبول از ارزش های ملی و دینی توسعه پیدا کند. بدون تردید این افتراق چیزی نیست که مورد قبول روشنفکران و نوگرایان دینی باشد. این دغدغه

سنت گرایان نیز هست. در چنین شرایطی سنت گرایان برای ایفای نقش مثبت متعادل کننده فرایند تغییرات و تحولات می بایستی شرایط زمان را درک کنند و با قبول مقررات ناظر بر یک تعامل مدنی به گفتگو با نسل جدید به پردازند. گفتگویی نه از موضع زور و انحصار، بلکه از موضع همکنشی و تعامل مدنی. در عصر انقلاب الکترونیک محافظه کاران در بسیاری از جوامع نگران زوال مبانی ارزشی هستند. اما در جامعه های پیشرفته، محافظه کاران یاد گرفته اند که چگونه با شرکت در یک تعامل مدنی، بر فرایند تغییرات اثر گذار باشند. و تجربه نشان داده است که در بسیاری از موارد محافظه کاران با این نوع رفتارها تونسته اند، حمایت اکثریت مردم را به خود جلب کنند.

در ابتدای این نوشته یادآور شدم که دکتر شریعتی هم یک نوگرای دینی بود و هم یک روشنفکر دینی. منظور از روشنفکر - از جمله روشنفکر دینی، کسی است که در قلمرو بن بست ها و گره های کور اجتماعی، فرهنگی و یا سیاسی تنها یک نظریه پرداز، نیست. بلکه برای خود رسالت تغییر جامعه را نیز قائل است. به عبارت دیگر هر نوگرا یا نواندیش دینی، روشنفکر دینی محسوب نمی شود. روشنفکر دینی به دنبال تغییر در مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه براساس جهان بینی خود نیز می باشد. شریعتی به این معنا علاوه بر نوگرایی دینی، یک روشنفکر دینی نیز بود و به یک الگو در مبارزات سیاسی تبدیل شد. و این خود از جمله رازهای ماندنی مکتب شریعتی می باشد.

تلاطم در کشورهای عربی - سقوط قذافی

یادداشت روز ۹۰/۴/۲۹

کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا وارد مرحله تازه ای از تاریخ تحولات سرنوشت ساز خود شده اند. این تحولات از زمانی شروع شد که ارتش ناپلئون وارد قاهره شد و توپخانه اش بسوی ابوالهول آتش گشود. غرش این توپخانه مسلمانان و اعراب را از خواب بی خبری قرون بیدار کرد. اکنون بعد از قریب به ۲۰۰ سال، تحولات سیاسی در این کشورها وارد مرحله جدیدی شده است.

در رویدادهای اخیر سه نکته اساسی قابل بحث و بررسی است:

نکته اول علل و عوامل بروز این رویدادهاست. کشورهای عربی سالهاست که دچار تلاطم های سیاسی و اجتماعی هستند، اما چرا اکنون و بصورت زنجیره ای و با شیوه ای متفاوت، اما مشترک در تمام آنها.

اگرچه در هر یک از این کشورها، سابقه مبارزات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مردم تا حدودی ویژگی های ملی- بومی متفاوت از یکدیگر را دارد، اما برخی از عوامل مؤثر و مطالبات مشترک موجب تأثیرات متقابل شده است. عوامل و علل بروز این ناآرامی ها را شاید بتوان، به ترتیب زیر خلاصه کرد:

1- فرسودگی رژیم های سیاسی- در کشورهای دموکراتیک، گردش نخبگان بطور طبیعی از طریق حضور فعال احزاب سیاسی شکل گرفته، میسر است. گردش نخبگان به معنای پالایش مستمر «قدرت» حاکم است. اما زمامداران کشورهای عربی عموماً به «بیماری قدرت» یا به تعبیر خود عرب ها به «داء الكرسي» مبتلا هستند. و پس از صعود به قدرت آمادگی برای نزول ندارند. دوران زمامداری مستبدان حاکم در مصر و لیبی و یمن، سوریه، تونس و ... بالغ بر ۳۰ تا ۴۰ سال است. در این نظام های حاکمان مستبد دچار رکود و رخوت و هم چون آب راکد فاسد و گندیده شده اند، هم فساد مالی و هم فسادهای رنگارنگ دیگر - بی کفایتی این حاکمان بطور مستمر مانع تحقق حتی نسبی مطالبات حقه

مردم شده است و انباشتگی مطالبات این نظام ها را به نقطه غیر قابل اصلاح رسانیده است. سرکوب و اختناق سیاسی نیز مانع حتی طرح این مطالبات است.

2- جوان بودن جمعیت در این کشورها - آمار نشان می دهد که بطور متوسط حدود ۷۰ در صد جمعیت زیر ۳۰ سال است. بیکاری در میان گروه های سنی ۱۵-۳۰ در بالاترین میزان است. این جوانان، به علت رکود اقتصادی مزمن و بیکاری، امیدی به آینده خود ندارند.

3- بیداری و رهایی زنان - در تظاهرات مردمی در این کشورها، حضور فعال زنان چشمگیر است. این حضور هم انعکاس تغییر در مناسبات سیاسی - اجتماعی در این کشورها و عمق آن است و هم به معنای تاثیرات دور و نزدیک آن در تحولات اجتماعی می باشد .

4- انقلاب الکترونیک- همانطور که انقلاب صنعتی مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان را تغییر داد، انقلاب الکترونیک نیز دنیا را تغییر داده است. انقلاب الکترونیک، ماهواره ها، تلفن های همراه از عوامل کلیدی کمک کننده به سقوط شوروی و فروپاشی پرده آهنین و برچیده شدن دیوار برلین محسوب می شود. انقلاب الکترونیک یکی از مهمترین ویژگی حکومت های استبدادی را بلاموضع ساخته است، ویژگی بارز نظام های استبدادی بسته بودن آن ها و محدودیت گردش اطلاعات است. مبارزه سیاسی برقراری ارتباط با توده های مردم و بسیج و هدایت آنهاست. صاحبان قدرت، که حضور و فعالیت معترضین خود را برنمی تابند برای قطع رابطه ی معترضین با توده های مردم از هروسیله ای استفاده می کنند. بازداشت مبارزین، توقیف نشریات، حتی ترور شخصیت ، همه در این راستا صورت می گیرد. اما در عصر انقلاب الکترونیک، هیچ نظامی نمی تواند در برابر گردش اطلاعات مانع ایجاد کند. آسمان بسته غیرممکن است.

علاوه بر این انقلاب الکترونیک جهان را کوچک و به یک دهکده جهانی تبدیل کرده است. زندگی در دهکده جهانی، به سان زندگی در آپارتمان در یک مجتمع مسکونی است. پدران ما در خانه های بزرگ با دیوارهای ضخیم زندگی می کردند و چهاردیواری و اختیارداری معنا و مفهوم داشت. همسایه های دیوار به دیوار آنها از رویدادهای درون خانه هاشان خبردار نمی شدند. اما زندگی در آپارتمان چنین نیست. شما حتی نمی توانید با زن و همسر و فرزندان خود با صدای بلند صحبت کنید، صدای رادیو یا تلویزیون خود را بیش از حد بلند کنید. در دهکده جهانی کوچکترین حادثه به سرعت برق در تمام دنیا منتشر می شود. مردم جهان، در دور افتاده ترین نقاط از این حوادث باخبر می شوند. در برخی از کشورها تعداد تلفن های همراه برابر با کل جمعیت یا بیشتر از آن است. در دوران تظاهرات مردم مصر، رهبران جنبش، دوربین های مخصوص در خیابان نصب کرده بودند که به شبکه های خبری جهانی وصل بود و بطور دائم، لحظه به لحظه اخبار مصور مخابره می شد. انتقال و انعکاس اخبار موفقیت مردم تونس و فرار زین العابدین بن علی موجب تحریک و تشویق مردم مصر و سایر نقاط شد. عقب نشینی مبارک، بر مردم بحرین، یمن، مراکش و اردن نیز اثر گذاشت و هم چون ظروف مرتبطه، امواج اعتراض در همه جا بالا گرفت. از طرف دیگر انعکاس وسیع و کشتار مردم در این کشورها

وجدان عمومی مردم جهان را به موضع گیری علیه دولت های سرکوبگر و حمایت از مبارزات مردم وادار ساخت.

5-پایان جنگ سرد دو پیامد راهبردی داشت. اول: فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد موانع فراملی بر سر راه توسعه و نهادینه شدن جنبش های ملی مردم سالار را از میان برداشت. در دوران جنگ سرد قدرت های غربی بر این باور بودند که دولت های ملی تاب توان مقابله با کمونیست ها را ندارند و در نهایت کمونیست ها جای آن ها خواهند گرفت. با فروپاشی شوروی این بهانه بکلی رنگ باخت. از طرف دیگر گرایش های ملی درون گرا و بازگشت به خویشتن در میان بخشی از مبارزین چپ ضد استبداد و ضد استیلاى خارجى در کشورهای عربی- اسلامی رشد کرد. این امر به نوبه خود راه را برای همکاری و همگرایی میان مبارزین چپ با اسلامگرایان هموار ساخته است .

پیامد دوم پایان جنگ سرد تغییر اولویت ها در مناسبات جهانی است. در دوران جنگ سرد اولویت های سیاسی در روابط جهانی تعیین کننده بودند. بعد از فروپاشی اولویت های اقتصادی جای اولویت های سیاسی را گرفت. مناسبات اقتصادی در روابط بین المللی ، هنگامی معنادار و مطلوبند که دراز مدت باشند. این نوع مناسبات نیاز به ثبات سیاسی دارد. در دوران جنگ سرد ثبات سیاسی یک تعریف داشت و بعد از پایان جنگ سرد معنای دیگری پیدا کرد. ثبات سیاسی در دوران ما بعد جنگ سرد یعنی دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی. در این دوران ضعیف ترین نظام های دموکراتیک از مقتدرترین نظام های استبدادی با ثباتترند. در واقع موج سوم دموکراسی در دنیا پدیده ای طراحی شده توسط غربی ها نیست. بلکه از پیامدهای پایان جنگ سرد است. بنابراین یک همسوئی راهبردی میان اهداف دراز مدت کشورهای توسعه یافته غربی با اهداف و آرمانهای جنبش های مردم سالار در کشورهای در حال توسعه پدید آمده است .

علاوه بر این کشورهای عربی - اسلامی، بشدت تحت تاثیر انقلاب اسلامی ایران و رویداد های پس از آن قرار گرفته اند. این انقلاب موجب شد مسلمانان و بسیاری از سازمان های اسلامی سیاسی شوند. شرکت بی سابقه زنان در دوران انقلاب اسلامی ایران، الهام بخش زنان در کشورهای اسلامی بوده است. نسبت بی سوادی در میان زنان یمنی بسیار بالاست اما در جنبش اعتراضی مردم یمن زنان حضور فعال و چشم گیری دارند. اما بهمان اندازه که انقلاب ایران موجب تقویت جنبش های سیاسی در کشورهای اسلامی شد، رویدادهای پس از انقلاب تاثیرات منفی بر جای گذاشته است، که آثار آن را در تونس و مصر می توان مشاهده کرد .

بعد از پایان جنگ سرد، اگرچه موانع فراملی از سر راه جنبش های دموکراتیک برداشته شدند، اما موانع درونی ریشه دار جامعه های اسلامی، به صورتی باز دارنده بروز پیدا کردند، در حالی که در کشورهای مسیحی نشین، فرایند مردم سالاری به سرعت رشد پیدا کرد. زیرا کلیسای مسیحی بیش از ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال است که مشکل خود را با مردم سالاری و حاکمیت مردم حل کرده است. اما در کشورهای اسلامی، در نظر بسیاری از متفکرین و مبارزین هنوز اندیشه مردم سالاری درک و هضم نشده است و برخی از صاحب نظران دموکراسی را معادل کفر می دانند. این نوع نگرش ها از عوامل

بازدارنده رشد و توسعه دموکراسی در کشورهای اسلامی بوده است. اما در طی ۲۵ سال گذشته، در مواضع بسیاری از اسلامگرایان درباره دموکراسی تغییری مشهود بروز کرده است. نسل جدید و جوان اسلامگرایان از مواضع اسلامگرایان سنتی و سلفی فاصله گرفته است. بسیاری از روشنفکران دینی، حتی سنت گرایان، اگرچه بعضاً هم چنان در سازگاری اسلام و دموکراسی شک و تردیدهایی دارند، اما گردش ادواری قدرت و محدودیت آن و مردم سالاری را تنها نوع حکومت قابل قبول و تحمل می دانند که به مراتب بر نظام های تمامیت خواه و استبدادی رایج در این کشورها ترجیح دارد. نکته دیگر اینکه با فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد عصر جنبش های انقلابی نیز به سر آمده است. اکنون دوران مبارزات و اعتراضات مسالمت آمیز مدنی، بدون خشونت است.

مجموعه این عوامل دست به دست هم داده اند و شرایط را برای بروز اراده همگانی مردم در اعتراض به نظام های استبدادی و فرسوده و فاسد این کشورها فراهم و میسر ساخته است. نکته مهم قابل توجه این است که این اعتراضات پیش و قبل از آن که متأثر از تحریکات و برنامه ریزی قدرت های فراملی باشد، برخاسته از شرایط نامساعد حاکم بر این کشورهاست. اگرچه دولت های سرکوبگر استبدادی، حاضر به قبول مسئولیت خود نیستند و به جای نقد و اصلاح رفتارهای خود، فرافکنی می کنند و منشا این اعتراضات را در بیرون از مرزهای ملی می دانند و تبلیغ می کنند، اما این فرافکنی ها ماهیت قضیه را تغییر نمی دهد.

نکته دوم این که اکنون مناسبات سیاسی و اجتماعی در این کشورها به نقطه چرخش و تحول تاریخی جدیدی رسیده است. اما آیا تاریخ در این نقطه متوقف می ماند یا نه؟ معلوم نیست. بقول یک مورخ، تاریخ به نقطه عطف رسیده است اما آیا می تواند ورق بخورد؟ شواهد و قرائن حاکی از آن است که تحولات سیاسی در این کشورها با سه فرایند قابل تعریف هستند:

فرایند اول- الگوی تحولات در تونس و مصر است. در هر دو کشور ارتش کم و بیش حاضر به سرکوب مردم معترض نشد. با خروج زین العابدین علی از تونس و کناره گیری حسنی مبارک از قدرت، راه برای تحولات تدریجی مدنی هموار شد. رهبران جنبش اعتراض در هر دو کشور با واقع بینی و فاصله گرفتن از تندروی و رادیکالیسم با جانشینان علی و مبارک به مذاکره نشستند و برای تغییرات مطلوب و میسر به توافق رسیدند.

رهبران جنبش در هر دو کشور در فرصت های مناسب اعلام کردند که ترکیه الگوی مورد نظر آنهاست و چنین بنظر می رسد که عملکرد و کارنامه موفق اسلامگرایان حاکم در ترکیه توجه جدی بسیاری از اسلامگرایان سایر کشورها را بخود جلب کرده است. ویژگی های الگوی ترکیه چیست که مورد توجه مبارزین مسلمان در کشورهای دیگر قرار گرفته است. شاید بتوان گفت:

1- در ترکیه ارتش یک نهاد ملی، با اولویت ها و باورهای سیاسی خاص است، نه یک نیروی مسلح در خدمت حاکم و مبتلا به کیش شخصیت. ارتش ایران در دوران استبداد سلطنتی «شاه مدار» بود، نه یک نهاد ملی. در ترکیه ارتش به دفعات با کودتا تحولات سیاسی را مهار کرده است. اما نه برای حمایت از قدرت یک فرد یا یک حکومت، بلکه بر اساس باورهای سیاسی.

2-اسلام گرایان ترکیه با حسن استفاده از مناسبات شکل گرفته تاریخی میان ترکیه و غرب، از طریق انتخابات آزاد ادواری توانستند قدرت را بدست بگیرند. اما در مرحله اول (دوره نجم الدین اربکان) تندروری کردند و موجب هراس، نه تنها ارتش بلکه روشنفکران سکولار شدند.

در ترکیه اسلامگرایان با حضور قدرتمند و بسیار فعال سکولارها روبرو هستند. در ایران اگرچه رضا شاه سعی کرد از الگوی مصطفی کمال ترکیه تبعیت کند اما نتوانست پایگاه قابل توجهی در میان روشنفکران بوجود آورد. در حالی که در ترکیه کمالیست ها نیروی قابل توجهی هستند، علاوه بر این رضا شاه نتوانست یک ارتش واقعاً ملی و مستقل و غیروابسته به خودش بوجود بیاورد. اما در ترکیه ارتش به عنوان یک نهاد ملی، با ارزش ها، باورهای ویژه خود، مستقل و غیروابسته به شخصیت سیاسی حاکم، از جمله آتاتورک، شکل گرفته است و حضور و نقش مؤثر دارد. نیروی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی سکولارها در کنار ارتش یک نیروی قابل توجه سیاسی، اجتماعی و نظامی را تشکیل می دهند. اسلامگرایان ترکیه با دو مشکل اساسی روبرو شدند. اول چگونگی برخورد و تقابل با قدرت قابل توجه ارتش و روشنفکران سکولار، دوم اسلامگرایان تندروری که مناسبات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بسیار پیچیده جامعه جدید را درک نمی کنند. سیاست ها و رفتارهای این گروهها نیز از موانع توسعه جنبش های اسلامی، در بسیاری از کشورهاست. خیزش نجم الدین اربکان، دبیرکل فقید حزب رفاه (سابق)، که او را پدر جنبش اسلامی ترکیه می دانند، اگرچه با مقاومت و تقابل ارتش و سکولارها روبرو شد و سقوط کرد، اما راه را برای پیروزی عبدالله گل و رجب طیب اردوغان، رهبران حزب عدالت و توسعه هموار ساخت؛ این رهبران جوان تر یاد گرفتند که باید آرام تر و با شتاب کمتری حرکت کنند و با هر ترفند ممکن مانع تقابل ارتش و سکولارها بشوند و این مستلزم تعدیل در خواسته ها و برنامه ها بود. در واقع نسل جدید و جوان روشنفکران دینی در ترکیه یاد گرفتند که بایستی به تناسب وضعیت و چینش نیروهای سیاسی و اجتماعی ترکیه سیاست های راهبردی خود را تنظیم کنند. در واقع الگوی ترکیه دو محور اساسی دارد. اول روشنفکران دینی اگرچه از طریق یک انتخابات آزاد و رقابتی پیروز شده اند، اما با صراحت اعلام کرده اند که بدنبال تأسیس یک دولت اسلامی نیستند، بلکه بدنبال ارائه صادقانه خدمات اقتصادی و نیز تحقق هرچه بیشتر حقوق ملت، نهادینه کردن دموکراسی هستند.

به عبارت دیگر، پرهیز از تقابل درونی و تکیه بر «وفاق ملی» و ارائه خدمات اقتصادی.

محور دوم، پرهیز از تقابل در سیاست خارجی، و بهبود روابط با تمامی کشورها، حتی با یونان و ارمنستان و اسرائیل. دولت ترکیه در چارچوب تعامل هرچه بیشتر با نظام اقتصاد جهانی- بخصوص اروپا حرکت می کند، نه در تقابل با آن.

رهبران جنبش های تونس و مصر، با صراحت از تبعیت از الگوی ترکیه گفتگو کرده اند. در تونس الغنوشی، که بارها به دعوت دولت ایران به کشورمان آمده بود و در سالهای اخیر در لندن به حالت تبعید به سر میبرد، در هنگام تظاهرات اعتراض آمیز به تونس برگشت. او صریحاً از الگوی ترکیه نام برد.

در مصر، جماعت اسلامی، که زمانی پرچمدار مبارزه خشم آلود و خشونت بود، از تجارب شکست خورده آموخت و از ۱۹۷۷، خط مشی خود را بکلی به مبارزه مسالمت آمیز، تغییر داد. اخوان المسلمون، که ۹۰ سال پیش توسط حسن البنا تأسیس شده است، بعد از فراز و نشیب های بسیار، تغییر روش داده است. اگرچه هنوز هم هسته هایی در مسن ترها در درون اخوان المسلمین (معروف به قطبی ها) هوادار روش های خشونت و تند الظواهری هستند اما اکثریت جوان ترها، از روش حضور فعال و بهره گیری از فضاهاى سیاسى ممکن استفاده می کند. در انتخابات ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شرکت کردند و موفقیت خوبی نصیب آنها شد. علاوه بر این آنها یاد گرفته اند که باید با احزابی که در پاره ای از مسائل مواضع مشترک دارند، ولی اسلامگرا نیستند، نظیر حزب وفدوحزب کار، همکاری و یا حتی ائتلاف کنند. گروه جدید در درون اخوان، به نقش مؤثر زنان در جنبش سیاسى- اجتماعى واقف است و روابط نزدیکی با اقلیت های دینی (مسیحیان) دارد. این گروه های جوان، مدل ترکیه را در نظر دارند. در میدان التحریر شعر آنها: الثورتنا مدنیه، لا سیفیه، لا دمیه.

به این ترتیب شواهد حاکی است که جنبش های اعتراضی مردمی در تونس و مصر وارد مرحله جدیدی از تحولات مدنی تدریجی، شده اند.

الگوی دوم یا فرایند دوم تحولات عربی - اسلامی منطقه، دو کشور مراکش و اردن است. در این دو کشور نظام پادشاهی، اما نه از نوع عربستان و سایر شیوخ، حاکم است. پادشاهان هر دو کشور، به سرعت و با درایت در برابر امواج اعتراض های مردمی، روش مسالمت آمیز و مذاکره و توافق را اعمال می کنند. از طرف دیگر در مراکش جنبش مذهبی «عدل و احسان» و نیز حزب عدالت و توسعه، کثرت گرایی، انعطاف پذیری و تساهل و تسامح و سازگاری با سایر نیروها و اصل تفکیک قوا را پذیرفته اند. در اردن نیز ما شاهد این تغییر در نگرش اسلام گرایان هستیم- به عبارت دیگر تجربه ترکیه، یعنی عبور از حزب فضیلت و رفاه و رسیدن به حزب عدالت و توسعه، در اردن و مراکش نیز اثر گذار بوده است. حتی در عربستان تلاش هایی برای فاصله گرفتن از وهابیت و راهی برای آشتی با دموکراسی در جریان است. در تمام این کشورها- فرایند یادگیری قابل توجه است.

الگوی سوم - نپذیرفتن اعتراض ها و سرکوب و کشتار معترضین در لیبی، یمن، بحرین و سوریه است. اگرچه در این چند کشور وجه مشترک برخورد خصمانه و کشتار معترضین است اما هرکدام ویژگی های ملی- بومی خود را دارند.

بحرین کشوری است کوچک، و با جمعیت کم، در مناسبات قدرت در منطقه فاقد نقش و جایگاه مؤثر. اما اکثریت جمعیت این جزیره کوچک شیعه هستند. عقب نشینی حاکمان در صورت پیروزی جنبش اعتراض، دولت شیعه سومی بعد از ایران و عراق، در این منطقه روی کار خواهد آمد. این امر برای سنی های متعصب، خصوصاً وهابی های شدیداً ضد شیعه، غیر قابل تحمل خواهد بود. یکی از دلایل دخالت نظامی عربستان در بحرین علاوه بر مشکل سیاسی مشکل مذهبی نیز می باشد. ضمن اینکه

بزرگترین پایگاه نظامی آمریکا در خلیج فارس در بحرین قرار دارد، که برای آمریکا اهمیت راهبردی دارد.

موفقیت جنبش اعتراض آمیز بحرین به مناسبات شیعیان با اهل سنت از یک طرف و روابط آنها با ایران بستگی دارد. اگرچه شیعیان در بحرین اکثریت را دارند، اما نه یک اکثریت قاطع، نظیر ایران. شیعیان بحرین حتی اگر موفقیت سیاسی هم بدست آورند باز هم می بایستی؛ نظیر شیعیان لبنان و عراق، از شرکت سایر گروه های سیاسی- دینی و مذهبی در ساختار قدرت حمایت کنند. در لبنان آنچه امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان می خواست حکومت اسلامی نبود، بلکه یک حکومت دموکراتیک به معنای غیرطائفی، یعنی انتخاب رئیس جمهور، بدون وابستگی های طائفی و دینی و مذهبی با رأی مستقیم مردم بود. در عراق هم، برغم اینکه شیعیان ۶۵٪ جمعیت را تشکیل می دهند، سایر قومیت ها (کردها) و مذاهب در قدرت حضور و نقش کلیدی دارند، یا باید پیدا کنند تا عراق به یک تعادل سالم قدرت و ثبات سیاسی نهادینه سازنده برسد.

یمن، اگرچه سنی مذهب نیز نقش رسمی ایفا می کنند، اما اکثریت جمعیت را ندارند، بنابراین پیچیدگی های مذهبی از نوع بحرین وجود ندارد. اما ساختار سیاسی یمن همچنان قبیله ای است. گذرگاه دریایی باب المندب هنوز هم از اهمیت ویژه ای برخوردار است. سقوط حکومت عبدالله علی صالح و پیروزی معترضین، تغییر اساسی در وضعیت باب المندب ایجاد نمی کند. انسجام فرهنگی- اجتماعی در یمن، در سطحی به مراتب پایین تر از مصر است. ارتش یمن منسجم نیست و بهم ریخته است. برغم مقاومت عبدالله علی صالح، شواهد همگی حاکی از آن است که دیر یا زود سقوط می کند و جانشینان او به احتمال بسیار زیاد از الگوی تونس و مصر پیروی خواهند کرد.

در سوریه جنبش اعتراض اگر چه در حال رشد است ولی هنوز به قدرت و گستردگی جنبش های مشابه در مصر و تونس و لیبی نرسیده است. اما سابقه ای طولانی تر از کشورهای تونس و مصر دارد. در چهار دهه پیش، در زمان قدرت حافظ اسد، مردم حلب قیام کردند و دولت با تانک و توپ به شهر حمله کرد و بعد از یک درگیری شدید و خونین، جنبش را مهار کرد. البته در آن زمان استفاده از دستاوردهای انقلاب الکترونیک آن چنان نبود که اخبار آن بطور گسترده در سطح جهانی منعکس شود و بازتاب پیدا کند و سوریه متحد نظامی شوروی سابق در منتقه بود. اما برغم محدود بودن جنبش اعتراضی در سوریه، شواهد حاکی است که بشار اسد مجبور به عقب نشینی خواهد شد. برغم اظهارات و وعده های اسد، کشتار معترضین متوقف نشد و ادامه دارد. این کشتار ها بنوبه خود موجب تشدید فشارهای بین المللی، حتی اعراب، برای کناره گیری اسد شده است. آیا این عقب نشینی با برکناری او و حزب بعث حاکم همراه خواهد بود یا نه، به گزینش روش های برخورد نهائی با معترضین توسط اسد بستگی دارد. سوریه چه از نظر فرهنگی و چه سیاسی، جایگاه ویژه ای در میان اعراب و کشورهای خاورمیانه دارد. دولت های خارجی منطقه یا فرا منطقه ای، چه هوادار و متحد سوریه و چه مخالف آن، نقش مؤثری در رویدادهای کنونی و آینده سوریه دارند. سقوط دولت بعثی بشار اسد، معادله قدرت در خاورمیانه را به

ضرر ایران و حزب الله لبنان و احتمالاً فلسطین، تغییر خواهد داد. این موقعیت ویژه در حمایت یا مخالفت قدرت های بیرونی در جنبش اعتراضی اثرگذار است. با سقوط قذافی اکنون همه چشم ها متوجه بشار اسد شده و شمارش معکوس او سرعت گرفته است.

اما تحولات در لیبی، در مرحله اول موجب تجزیه عملی کشور به دو منطقه نفتی و غیرنفتی شده است. نیروهای انقلابی، بر مناطق نفتی مسلط هستند دولت موقت را در بنغازی تشکیل داده اند، که از طرف دولت های غربی و اتحادیه عرب به رسمیت شناخته شده است. خریدار عمده نفت لیبی کشورهای اروپایی- و عمده ترین آن، فرانسه و ایتالیا هستند. این دو کشور از اولین کشورهایی بودند که برغم سوابق بسیار دوستانه ای که با قذافی داشتند، با او به مخالفت برخاستند و نیروهای انقلابی (شورای ملی موقت) را برسمیت شناختند. قطعنامه ممنوعیت پرواز هواپیماهای لیبی برای بمباران مناطق تحت نفوذ معترضین، با پیگیری این دولت ها به تصویب رسید و اجرا شد. در این موضع گیری های کشورهای غربی، بهره مندی آنها از نفت لیبی مؤثر بوده است. اما مهمتر از بهره مندی اقتصادی، وابستگی متقابلی است که در اقتصاد جهانی بوجود آمده است. جنبش اعتراضی مردم لیبی منجر به توقف صادرات نفت لیبی به اروپا شد. این امر به نوبه خود بر فعالیت بهینه و عادی نهادهای تولیدی و نیز زندگی مردم در اروپا اثر منفی گذاشت. همانطور که اشاره کردم در دهکده جهانی وابستگی های متقابل از یک طرف و انفجار اطلاعات و ابزارهای گسترده گردش اطلاعات، محدودیت هایی را برای دولت های سرکوبگر بوجود آورده است. دولت های غربی، بعد از تصویب و اجرای قطعنامه ممنوعیت پرواز هواپیماهای لیبی بر فراز خاک آن کشور، شورای رهبران اعتراض مستقر در بنغازی را به رسمیت شناختند. بلافاصله جریان صادرات نفت لیبی به اروپا از سرگرفته شد و بهای نفت صادراتی نیز به حساب این شورا یا دولت جدید، واریز گردید. این تحولات به این معناست که ولو برای موقت، تقسیم جغرافیایی صورت گرفته و یک کشور با دو سیستم بوجود آمده بود. اگرچه مقاومت مردم و فشارهای داخلی و بین المللی برای قذافی ادامه یافت و انقلابیون طرابلس را هم فتح کرده اند، و قذافی مقاومت می کند، او دیر یا زود مجبور به خروج از صحنه قدرت خواهد شد. احتمالاً آنچه در تونس و مصر، بعد از کناره گیری بن علی و مبارک و پیگیری قضائی و زندانی شدن مبارک رخ داد در مقاومت قذافی و اسد مؤثر بوده است. شاید اگر انقلابیون برخورد های ملایم تری با بن علی و مبارک داشتند، کناره گیری قذافی و اسد آسانتر می بود.

اما تجربه لیبی ویژگی های مهم در خور توجهی دارد. در عصر تحولات و التهابات اعتراضی و مردمی حاضر در خاورمیانه، تجربه لیبی، یا به تعبیر دقیق تر، پدیده بنغازی، برای کشورهای صادر کننده نفت آموزنده و هشدار دهنده است که بایستی با دقت بررسی شده و مورد توجه رهبران این کشور ها قرارگیرد. در عالم سیاست باید غیر قابل تصور را تصور کرد و برای پیشگیری یا مقابله با آن تدبیری اندیشید.

نکته سوم اینکه، در بررسی تحولات خاورمیانه دو موضوع دیگر هم باید مورد بحث قرار گیرد: موضوع اول پیامد تحولات و جنبش های اعتراضی اخیر در سایر کشورهای عربی، نظیر عربستان، کویت، لبنان، امارات، قطر، مسقط و عمان، سودان، الجزیره و... یا کشورهای اسلامی قفقاز، آسیای

مرکزی از یک طرف و تأثیر این تحولات در اسرائیل و صلح خاورمیانه چه خواهد بود، برخی تأثیرات این تحولات هم اکنون بروز کرده است.

موضوع دوم نقش و تأثیر قدرت های منطقه ای و فرا منطقه ای هم در پیدایش و بروز این تحولات و هم در سرنوشت و جمع بندی آنها چیست. آیا رابطه ای میان این تحولات با مسئله امتناع اسرائیل از صلح با اعراب و فلسطینیان و طرح آمریکا برای " خاورمیانه بزرگ" وجود دارد؟

این ها پرسش های بسیار مهمی هستند که بایستی در جای خود، در فرصتی دیگر مورد بررسی قرار گیرند.

متن اولیه این تحلیل در ۲۹/۲/۹۰ نوشته شده بود اما چاپ آن در مطبوعات ایران میسر نگردید. سقوط قذافی بهانه ای شد برای انتشار آن.

رویکرد نواندیشی دینی به قرآن و نقش مهندس بازرگان

شماره ۱۵ نشریه مهرنامه - شهریور ماه ۱۳۹۰

"کار رسالت و وحی و پیامرسانی خداوند یا تدوین و تألیف قرآن فقط يك منشأ و منبع داشته، شخصیت بشري پیامبر کمترین قدرت و دخالتی در آن ندارد." (۱)

۱- هر نوع ارتباطی میان آدمیان، گوینده و مخاطب، در هر زمینه و موضوعی، خواه اقتصادی و بازرگانی یا سیاسی باشد و خواه فکری و اعتقادی، سه رکن اساسی دارد؛ که عبارتند از: رکن اول- علم و دانش گوینده درباره مطلب و موضوعی که می خواهد به مخاطب خود انتقال دهد. هیچکس نمی تواند با جهل و نادانی، مطلب یا موضوعی را به مخاطب انتقال دهد، به جز اثبات نادانی و حماقت خود. هر قدر علم و دانش ما از مطلب و موضوع موردنظرمان بیشتر باشد، احتمال اثرگذاری بر مخاطب یا مخاطبانمان بیشتر خواهد بود. رکن دوم- علم و دانش ما از مخاطب یا مخاطبین ماست. مخاطبین ما از چه قومیت یا ملیتی هستند و فرهنگ و زبان قومی و ملی آنها چیست؟ از چه گروه سنی و از چه جنسیتی هستند. مخاطبین ما آیا مردم عامی و عادی هستند یا برگزیدگان و نخبگان جامعه؟

شما اگر معلم و استاد مدرسه و دانشگاه هستید و کارتان تدریس مثلاً فیزیک یا شیمی یا پزشکی و علم ژنتیک و علوم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است، به همان اندازه که تسلط شما بر موضوع تدریس مهم است، توجه و آگاهی بر این که مخاطبان شما، دانش آموزان دبیرستانی هستند یا دانشجویان مبتدی سال اول یا کارشناسی ارشد یا دوره دکترا، مهم است. اما در علم ارتباطات و انتقال پیام، اگرچه این دو رکن مهم و اساسی هستند، اما رکن سوم و وجود دارد که به اندازه هر دو رکن یا حتی بیشتر مهم و حیاتی است و آن «زاویه برخورد» است. زاویه برخورد ناظر بر چگونگی ارائه و معرفی موضوع و مطلب به مخاطب یا مخاطبان است. يك استاد برجسته مثلاً فیزیک، درس کلاس اش برای دانشجویان دوره کارشناسی ممکن است آن چنان یکنواخت و آرام سخن بگوید که دانشجویانش به خواب بروند. در مقابل،

يك استاد ديگر، هرچند با معلوماتي كمتر با بالا و پايين بردن صدای خود و ذكر داستان، لطيفه، شعر، خاطره و غيره دانشجويان را بيدار و سرزنده و علاقه‌مند به حضور در كلاس درس‌اش نگه دارد. در ادبيات ما ايرانيان داستان خواب هارون رشيد و طرز بيان دو معبر از خواب او، كه يكي موجب خشم و ديگري سبب احساس رضائيت او شد، دو طرز برخورد از يك موضوع واحد را نشان مي‌دهد.

۲- علم و دانش پيامبر به موضوع رسالت‌اش، در بالاترين سطح ممكن بوده است. اين علم اکتسابي و متأثر از سطح علم جامعه عرب، يا كل جامعه بشري زمان پيامبر نبوده است، بلكه علمي بوده است از جانب خداوند. فهم و درك پيامبر از محتوای موضوع رسالت‌اش تابع زبان و فرهنگ جامعه عرب نبوده است.

انسان‌ها مفاهيم و معاني را با توانمندی‌ها، امكانات و ویژگی‌هاي وجودي خود فهم و درك مي‌کنند. اما هنگامی كه مرز نخواهد، فهم و درك خود را از يك امر واقعي، به ديگري منتقل سازد، لاجرم به زبان و فرهنگ نیازمند، خواهد بود.

۳- علم و دانش پيامبر در مخاطبين وحي، يعني انسان به طور عام، در بالاترين سطح ممكن بوده است. اين علم و دانش پيامبر نیز، اکتسابي نبوده است، بلكه درك و فهم پيامبر از انسان، از همان منبع و منشأ وحي، يعني خداوند خالق و آفريننده انسان بوده است.

۴- اما ركن سوم، يعني زاويه برخورد پيامبر با مخاطبان خود، كه اگرچه مردمان آن عصر و آن زمانه بوده‌اند و داراي زبان و فرهنگ خاص خود، اما انسان و برخوردار از تمامی ویژگی‌هاي عام انساني نیز بوده‌اند. بنابراین زاويه برخورد قرآن و پيامبر با انسان به طور عام و اعراب به طور خاص داراي ابعاد دوگانه‌اي است. خداوند آفريننده انسان، با اشراف كامل به ویژگی‌هاي انسان زاويه برخورد پيامبر(ص) را با مردم بيان فرموده است كه دستورالعملي است هم براي پيامبر و هم براي مومنان در راستاي دعوت عموم مردم به حق، در هر عصر و زمانه‌اي نظير ادعوا الي سبيل ربك، اما بعد ديگر زاويه برخورد، چگونگی تسري پيام به مردم آن زمان، اعراب است كه هم در قرآن منعكس است و هم در شيوه عمل رسول خدا. اما شيوه برخورد رسول خدا با مردم زمانش، واجد يك بعد ديگر هم هست كه متأثر از فرهنگ زمانه است و اين طرز برخورد يا زاويه برخورد پيامبر با مردمان زمان خود، در مطلوب‌ترين وضعيت ممكن، براي ايجاد بالاترين نتيجه در ارتباط با مردم و انتقال پيام است. پيامبر، اسوه و نمونه يا الگوي تمام عيار پيام الهي است. هيچ تناقضي ميان متن و محتوای دعوت الهي و آموزه‌هاي قرآن با روش و عملکرد پيامبر وجود نداشته و ديده نشده است. رمز ماندگاري پيام رسالت مطلوب بودن هر سه ركن اساسي در علم ارتباطات به شرح آمده در بالاست.

۵- وحي الهي از عالم لاهوت، هيچ‌گاه به سرزميني كه خالي از فرهنگ باشد، نازل نمي‌شود. انسان به صفت انسان، فرهنگ‌ساز است. ویژگی فرهنگ‌سازي انسان، يك امر دروني و ذاتي يا وجودي، اگزستانسيال، است. اين ویژگی‌هاي وجودي انسان، قدرت گفتار و نوشتن است. به موجب آموزه‌هاي قرآني، خداوند بعد از آفرينش انسان (خلق الانسان)، به او بيان و سخن گفتن را آموخت (علمه البيان)

(رحمان ۳ و ۴) و سپس نوشتن و همه آن چیزهایی را که نمی‌دانست و نیز قدرت نام‌گذاری اشیاء را «الذي علم بالقلم» و «علم الانسان مالم يعلم» (علق ۴ و ۵) «و علم ادم الاسماء» (بقره ۳۱)

به این ترتیب وقتی وحی الهی بر سرزمین و بر مردمی نازل می‌شود، لاجرم يك هم‌کنشی میان اجزا و محتوای وحی مُنزل و فرهنگ بومی و قومی جامعه صورت می‌گیرد و فرآورده‌هایی را به وجود می‌آورد که اگرچه ویژگی و تازگی وحی الهی را دارند اما به هر حال رنگ فرهنگ بومی را نیز دارند.

این فرآیند موجب نظریه‌پردازی‌های متعدد صاحب‌نظران درباره رابطه وحی الهی (قرآن) با زبان قومی و فرهنگ زمانه شده است، به طوری که در بیان مسائل اقلیمی و جغرافیایی در تشبیهات و تمثیلات، آداب و رسوم، شرح ویژگی‌های بهشت و جهنم و واژه‌ها و اصطلاحات، فرهنگ عصر بعثت متجلی است. (۲)

طی این فرآیند کلام خدا به کلام بشر ترجمه شده است و لاجرم زبان قرآن، زبان مردم عرب است. اما این تنها زبان نیست بلکه اسباب نزول، شرایط تاریخی عصر نزول (موقعیت سیاسی، شرایط فرهنگی، موقعیت انتقادی، شرایط اجتماعی، موقعیت جغرافیایی و موقعیت استراتژیکی) همه به عنوان واقعیت‌های انکارناپذیر در ساختار پیام معرفی شده، موثر بوده‌اند.

درباره تأثیر اخلاق و آداب و رسوم مردمان زمان نزول وحی و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نظرات گوناگونی ابراز شده است. ایازی این نظرات را در سه گروه عمده مورد بررسی قرار داده است:

نظریه اول- زبان قوم

نظریه دوم- بازتاب فرهنگ زمانه

نظریه سوم- تأثیر از فرهنگ زمانه

آنچه که مورد قبول بسیاری از قرآن‌پژوهان قرار گرفته است، نظریه اول یا زبان قوم است. قرآن تصریح دارد که: "ما پیامبران را نفرستادیم مگر با زبان قوم خودشان سخن بگویند."

"لسان قوم"- یعنی: ۱- لغت یا همان زبان گفت‌وگو، ۲- رعایت سطح و افق فکری مخاطبان، ۳- هویت اجتماعی و مشخصه‌های آن عصر، که موجب می‌شود زبان قوم ظرف و قالبی بیرونی پیدا کند و ویژگی‌های هویتی مردم آن عصر را نشان بدهد، ۴- سبک یا اسلوب محاوره و سخن گفتن به عبارتی: چون که با کودک سروکارت فتاد- پس زبان کودکی باید گشاد. به زبان کودک سخن گفتن یعنی انتخاب افق و سطح کلام. در همین رابطه گفته می‌شود که: پیامبر خدا هرگز با مردم با کنه عقل خود سخن نگفت" (امام صادق)

به «زبان قوم» سخن گفتن از مبانی اصلی رکن «زاویه برخورد» در روابط عمومی میان آدمیان است. استفاده از مقولاتی همچون «استعاره، تشبیه، تمثیل، کنایه، مجاز، مبالغه، موعظه، تاریخ، فلسفه، شعر و

طنز» در ارتباط با مخاطبان از فنون مربوط به «زاویه برخورد» است. اما محتوا و شکل و قالب این مقولات تابع فرهنگ قوم است.

اگرچه توجه و بررسی دو نظریه دیگر نیز ضروری است اما آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

۶- اسلام اگرچه در سرزمین حجاز در يك زمان معین نازل شده است، اما چون پیام‌اش فراقومی و فراملی است، به تدریج، با مسالمت یا با ابزارهای دیگر به میان سایر ملت‌ها وارد شده است. فرهنگ و زبان قومی این ملت‌ها با مردم حجاز و اعراب متفاوت بوده است. هم‌کنشی میان فرهنگ‌ها يك فرآیند همیشگی در تاریخ بشر بوده است. فرهنگ‌ها مسری هستند. این هم‌کنشی گاه به صورت تقابل میان فرهنگ‌ها بروز و ظهور پیدا می‌کند. اما در هر حال این هم‌کنشی‌ها فرآورده‌هایی دارند که ترکیبی است از فرهنگ مهاجم با فرهنگ بومی و ملی. در واقع همان‌طور که در مرحله نزول وحی از عالم لاهوت به سرزمین حجاز و اعراب، نوعی از هم‌کنشی میان وحی مُنزل با فرهنگ بومی و قومی صورت گرفته است در سرایت و انتقال آموزه‌های وحیانی به جامعه‌های دیگر، نظیر مصر و ایران و ... که فرهنگ‌هایی کاملاً متمایز از فرهنگ اعراب داشته‌اند، نیز هم‌کنشی‌هایی صورت گرفته است و فرآورده‌هایی را متفاوت از آنچه در میان اعراب یا در مصر به وجود آمده، ایجاد کرده است.

قرآن بر این تکیه کرده است که: پیامبران به لسان قوم خود سخن گفته‌اند. این خود بیان يك قانون است. سرایت و انتشار و ورود آموزه‌های يك مکتب، در این مورد اسلام و قرآن، به جامعه‌های جدید، بیرون از سرزمین حجاز، بدون بهره‌مندی از لسان قوم‌های جدید، امکان‌پذیر نیست. به این قضیه می‌توان از يك سوي دیگر نگاه کرد، در جامعه‌های جدید مردمی که با فرهنگ و آموزه‌های جدید، روبه‌رو می‌شوند و در معرض آن‌ها قرار می‌گیرند برای فهم و گوارش ذهنی آن‌ها به طور طبیعی از زبان قومی و فرهنگ بومی و ملی خود استفاده می‌کنند. بنابراین به تدریج ما با فهم و درک‌های متفاوت و متنوعی از مفاهیم وحیانی، روبه‌رو می‌شویم. همه آن‌ها اسلامی و قرآنی هستند، اما با قرائت‌های متفاوت.

۷- جامعه انسانی، يك پدیده پویا و در طول تغییر و تحول تدریجی دائم است. به همراه این تغییرات، فرهنگ نیز دچار تغییر و تحول می‌شود. زبان، آداب و رسوم، هنجارهای فردی و اجتماعی، تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی، دگرگون می‌شوند. حتی زبان گفت‌وگو (یکی از معانی لسان قوم) که یکی از عناصر کلیدی ساختار فرهنگ جامعه است در تغییر و تحول دائم است. به عنوان مثال زبان فارسی که ما امروز برای گفت‌وگوهای زبانی و نوشتاری از آن استفاده می‌کنیم به يك عبارت همان زبان فارسی ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال پیش است. اما آن‌چنان تغییر و تحول پیدا کرده است که اگر کسی متنی را به زبان فارسی رایج در آن زمان بنویسد بسیاری از مخاطبانش قادر به فهم آن نخواهند بود. در تمام زبان‌های رایج دنیا، این دگرگونی و حتی دگردیسی در معانی واژه‌ها، رویدادی بسیار عادی و جاری است.

همان‌طور که زبان رایج در میان هر ملتی در دگرگونی دائمی است، فرهنگ مردم، ذهنیات، رفتارها، هنجارها و نگرش‌ها نیز تغییر می‌کند. با ادبیات اسلامی ۱۰۰ سال پیش نمی‌توان با نسل کنونی سخن گفت. با ادبیات اسلامی رایج در ایران یا کشورهای عربی، نمی‌توان با مردم اروپا و آمریکا، یا چین و روسیه سخن گفت. طی هجده سالی که بالاجبار در آمریکا به سر می‌بردم، در فعالیت‌های اسلامی و در

معرفی اسلام به مردم آمریکا به این نکته توجه پیدا کردم که آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار با نگاه ویژه‌ای به اسلام جذب می‌شوند. برای آن‌ها، که قربانیان نژادپرستی و بازماندگان بردگان هستند اندیشه برابری انسان‌ها، صرف‌نظر از رنگ و نژاد و جنسیت، معنای خاص پیدا کرده است و جذب می‌شوند. مالکوم ایکس یک مسلمان آمریکایی آفریقایی‌تبار و از برجسته‌ترین رهبران مسلمان در آمریکا در سفری که به حج داشت، به شدت تحت تأثیر فقدان احساس نژادی در میان مسلمانان قرار گرفت و طی نامه‌ای به همسر و پیروانش در آمریکا، نوشت که «درمان سرطان نژادپرستی» آمریکا تنها از طریق اسلام میسر است. در حج سفیدترین سفیدها، در کنار سیاه‌ترین سیاه‌ها با هم بر سر یک سفره می‌نشینند و از یک ظرف غذا می‌خورند و هیچ‌کدام کمترین احساس نژادی ندارند.» در برابر این گروه جمعیتی سفیدپوستان طبقه متوسط جامعه آمریکا که تقریباً همه چیز دارد، با احساس پوچی و بی‌معنایی زندگی سرشار از رفاه، از سر نیاز به عرفان اسلامی روی آورده است. تمام فرقه‌های عرفانی و متصوفه، از شیعه و سنی در آمریکا، بسیار فعال هستند و پیروان فراوانی در میان این گروه جمعیتی را به خود جلب کرده‌اند.

۸- تأثیر تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و به طور کلی فرهنگ جامعه در فهم پیام الهی و تفسیرهای گوناگون را با توجه به سیر تحول تفسیر می‌توان به روشنی مشاهده کرد. (۳) تفسیر قرن اول، محصول کار صحابه پیامبر، غالباً نقل روایات و تبیین مختصر واژه‌های قرآنی بوده است.

در تفسیر در قرن دوم، یک نوع جدایی میان تفسیر قرآن با علم حدیث پدید آمده است. در قرن سوم، مباحث جدیدی در تفسیر وارد شده‌اند، نظیر فضایل آیات، اعجاز قرآن، مقولات قرآنی نظیر محکم و متشابه، مجمل و مبین، ناسخ و منسوخ... در این قرن هم جریان تفسیر قرآن براساس قرآن شکل می‌گیرد.

در قرن چهارم، مناسبات سیاسی و کلامی در تفسیر اثر گذارده است و به همین مناسبت این دوره را تثبیت علم تفسیر با گرایش اثری نامیده‌اند.

در قرن پنجم به سبب سرایت فرهنگ یونانی به حوزه‌های اسلام، هم‌کنشی‌های جدیدی شکل می‌گیرد. در این تقابل فرهنگی: «جوانه‌های تفسیر اجتهادی و عصر شکوفایی و بالندگی» آغاز می‌شود. پیروان سیاست‌های گوناگون، کشورهای اسلامی را میدان تکاپوی خویش قرار دارند: «عقایدشناسان و متکلمان به مکتب‌های خود شکل داده و پایه‌های مذاهب کلامی و فقهی خود را ریخته‌اند.» یکی از ویژگی‌های سیاسی این دوره: «آزادی تبادل اندیشه و امکان عرضه افکار و مذاهب مختلف و داشتن کرسی‌های مذهبی برای هر یک از فرقه‌های دینی است.» (۴)

ایازی جمع‌بندی می‌کند که: «برخلاف سده‌های پیشین تفسیر شیعه بر پایه روش اجتهادی و عقلی به صورت شفافی بنا می‌گردد... بین تألیفات از حالت نقل حدیث و متابعت از روش اثری، خارج می‌گردد.» (۵)

قرن ششم، دوره بالندگی روش اجتهادی از تفسیر و بهره‌گیری از علوم دیگر برای فهم قرآن است. ایازی این دوره را چنین توصیف و جمع‌بندی کرده است: «جهان اسلام از نظر فرهنگی دچار دگرگونی‌های بزرگ می‌شود. امواج گوناگون عقل بشری با میراث فرهنگ‌ها و تمدن‌های یونانی، ایرانی و هندی در

شهرها و در سراسر سرزمین‌های اسلامی با یکدیگر برخورد می‌کنند و توفان‌های جدال‌های یهود و نصاری بر سر مردم مسلمان وزیدن می‌گیرد و هر کدام از این تحولات انگیزه‌ای برای دانشمندان به‌ویژه مفسران، می‌شود. تا مباحث خود را به گونه‌ای عرضه کنند که پاسخگویی نیازها و پرسش‌های مطرح شده آن دوران باشد و آن دانش‌ها در لابه‌لای معارف تفسیری جای گیرد.» (۶)

در قرن هفتم با حمله مغول و جنگ‌های صلیبی از قرن هفتم تا چندین قرن، رکود همه جا را می‌گیرد. نه تنها ابتکار و نوآوری دیده نمی‌شود، بلکه دوره تاریکی و تعطیلی است.

در قرن هشتم، شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از حمله مغولان دوره‌ای از انحطاط را به‌وجود می‌آورد. در این شرایط، نزاع‌ها و جنگ‌های تعصب‌آمیز مذهبی، میان فرق اسلامی، استبداد دینی و سیاسی، از همپاشیدگی شیرازه‌های اقتصادی بر پیامدهای ویرانی شهرها، افزوده می‌شود.

وضعیت سیاسی، اجتماعی این دوره و تأثیر آن در علم تفسیر چنین ترسیم شده است: «نزاع‌های مذهبی، استبداد دینی و سیاسی، سقوط اقتصادی، پیچ در پیچ شدن اوضاع و افزایش مالیات‌های گزافی که به سبب تحمیلات علمداران و مأموران دیوان سنگین‌تر می‌شود و جنگ‌های ویرانگر خانگی خاندان‌ها، که بر سر تحمیل قدرت و حکومت مبارزه می‌کردند، شرایط اجتماعی و امنیت را بدتر می‌کند، طبعاً در این هرج و مرج، غارت، تجاوزات و زورگویی متجاوزان و فنودال‌ها و رامن‌ان در محله‌ها و اکناف و اطراف موجب عدم استقرار امنیت و نابودی منابع فرصت فکر و اندیشه و رشد دانش و توسعه علوم و بهره‌گیری از خرد را فراهم می‌کند. این وضعیت نه تنها به دانش تفسیر و علوم اسلامی که به تمامی علوم آسیب جدی می‌رساند، به‌گونه‌ای که دیگر کتابخانه‌ها به غارت رفته‌اند، مدارس تخریب شده‌اند، استقرار و آرامش شرط اولیه شرط علمی از جامعه سلب شده است.» (۷)

قرن نهم را دوره نگارش تفسیرهای فقهی و عرفانی خوانده‌اند.

وحشت و حیرت ناشی از حمله مغول و کشتارها، جامعه را به یک وضعیت بهت‌زدگی می‌برد. برای برون‌رفت از این حیرت و بهت‌زدگی، گرایش به عرفان و درون‌گرایی، یک واکنش طبیعی بوده است. اما یک واکنش دیگر به شرایط پیش آمده بر اثر حمله مغول و خرابی‌ها، رشد شکل‌گرایی در قالب تفقه است؛ جنگ عرفا و فقها نیز از همین زمان آغاز شده است.

در قرن بعد که مصادف است با روی کار آمدن صفویه، یک حرکت تازه‌ای در علم تفسیر شروع می‌شود. اما شرایط سیاسی و مذهبی آن‌چنان است که به‌رغم حکومت صفویان، دینداری صوری و اجرایی سطحی احکام شریعت، غالب می‌شود. تفسیر فقهی همچنان بر علم تفسیر غالب است. جمع‌آوری آیات مربوط به اهل بیت و ذکر مناقب و فضایل اهل بیت، شیوع پیدا می‌کند.

قرن یازدهم را آغاز پایان رکود تفسیر شیعه خوانده‌اند.

اگرچه دوران حکومت صفویان عصر اوج‌گیری فعالیت‌های مذهبی و بستر مناسب برای تلاش‌های فرهنگی شیعه بود، اما تشنج میان صوفیان و فقیهان، سبب پیدایش واکنش‌های اجتماعی و فرهنگی شد.

در قرن دوازدهم - مسلك اخباري گري که از جهاتي، قشري و جامد و بر ظواهر اخبار تکیه مي کرد و از عقل و اجتهاد به کلي استعفا داده بود، حاکم شد. مرحوم مطهري گرايش اخباري گري را يك فاجعه بزرگ براي عالم تشيع، تلقي مي کرد: «آرام آرام در فضاي حوزه هاي ديني نوعي تجمد و قشري گري و ظاهر بيني در نصوص ديني را دامن زد.» (۸) که به تعطيل تدبر و تفکر و فهميدن آيات قرآن منجر شد. اما به هر حال بررسي آثار بيشتري در اين قرن نشان مي دهد که نسبت به سده هاي گذشته، آثار بيشتري افزايش پيدا کرده است.

در قرن ۱۳، همراه و به دنبال تغييرات سياسي و اجتماعي، تحولاتي در تفکر ديني پديد مي آيد. اخباري گري قدرت خود را از دست مي دهد. نوعي بازگشت به قرآن و گسترش اندیشه خردگرايانه و استفاده از روش هاي اجتهادي در تفاسير ديده مي شود.

در قرن چهاردهم ما با بازگشت به قرآن روبه رو مي شويم. جنبش بيدارگري که از زمان سيدجمال الدين اسدآبادي و عبده شروع شده بود، ابتدا به جنبش احياي اندیشه ديني و سپس جنبش «اصلاح گري» ارتقا پيدا مي کند. (۹) اين حرکت در مسير رو به رشد خود، به جنبش بازگشت به قرآن رسيد. اگرچه برخي از گروه هاي اسلامي زير پوشش «سلفيه» به افراطگري، دچار شدند و اعلام کردند که: حسينا کتاب الله، اما در اين بازگشت به قرآن، گرايش به علوم و استفاده از دستاوردهاي دانش بشري براي فهم قرآن، رشد کرد.

انقلاب صنعتي، مناسبات جهاني را دچار يك دگرگوني بنيادي کرد. روابط ملل را تغيير داد، ارتباطات وسعت پيدا کرد. استيلاي استعمارگران غربي بر کشورهاي اسلامي، همبستگي و نزديکي مسلمانان را ايجاب مي کرد. بنابراين در جنبش بيدارگري و احياي اندیشه ديني، عقلانيت ديني و سياسي، اندیشه هاي اجتماعي، تقريبات بين مذاهب، مبارزه با خرافات و تعصب هاي کور و تسامح و تساهل و نفي خشونت به مسائل و موضوعات جدي تبديل شدند.

مناسبات سياسي و اقتصادي جهان غرب با دنياي اسلام با نوعي تهاجم فرهنگي همراه بود. فرهنگ و تمدن جديد غربي، کشورهاي اسلامي را تحت تاثير خود قرار داد. نوعي همکنشي بين فرهنگ جديد غربي، با فرهنگ هاي بومي - قومي و ديني و مذهبي شکل گرفت.

توسعه صنعت چاپ، اين امکان را فراهم آورد که تفاسير گذشتگان، تجديد چاپ شوند و مورد استفاده در فهم قرآن قرار گيرند.

بيداري مسلمانان و توجه به تفسير سرنوشت و پيدايش جنبش هاي سياسي - اجتماعي، مخاطبين جديدي را براي آثار اسلامي به وجود آورد. به طوري که تفاسير اين دوره علاوه بر آنکه حاوي نکات علمي، بدیع و تازه هستند، با زبان ساده تري که مناسب با فهم بسياري از مردم باشد و خالي از بحث هاي انتزاعي، نظري و کسل کننده، نوشته شده اند.

در قرن پانزدهم به تدریج بازگشت به قرآن، تشکیل جلسات تفسیر و تفهیم قرآن، زیاد شدند. قرآن‌پژوهی گسترش پیدا کرد. نهضت نواندیشی و نوگرایی دینی به صورت يك واقعیت عینی درآمد. در این نهضت، بازگشت به قرآن و کوشش برای فهم آن، به عنوان ابزاری برای شناخت پیچیدگی‌های اجتماعی و راه‌های برون‌رفت از آن مطرح شد و اینکه قرآن، نه فقط يك کتاب مقدس است که خواندنش ثواب دارد، بلکه کتاب راهنمای عمل، برای تغییر و تحول اجتماعی است.

۹- همان‌طور که اشاره شد، در جنبش احیای اندیشه دینی و نهضت بازگشت به قرآن، دو نگرش متفاوت شکل گرفته است. نگرش اول متعلق به سنت‌گرایان است. این نگرش بر این باور است که راه برون‌رفت جامعه از وضع نامساعد و غیرقابل قبول کنونی، بازگشت به دوران گذشته است. گروه‌های سلفیه به این جریان تعلق دارند. در این جریان روندهای متنوعی، شکل گرفته‌اند که تا به امروز هم فعالیت آنان ادامه دارد. طالبان و القاعده و حتی وهابيون، معرف افراطی‌ترین گرایش در میان سنت‌گرایان هستند.

علاوه بر این سنت‌گرایان، چه شیعه و چه سنی، دوران صدر اسلام را يك دوره «مرجع» می‌دانند و می‌بینند. برای شیعیان حکومت علی و برای اهل سنت حداقل عصر خلفای راشدین، آرزوی آنان بازگشت به آن عصر است. اما این توجه تنها در شکل و قالب است. پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه‌های کنونی و تفاوت فاحش آنها با جامعه بسیار ساده مدینه را نادیده می‌گیرند و توجهی ندارند. این ساده‌انگاری در ذهنیت برخی از مسوولان دیده می‌شود که با يك تقلید سطحی از حکومت علی(ع)، بر این باورند و چنین هم عمل می‌کنند که تمامی درآمدهای حاصل و وارد در بیت‌المال را به طور مساوی میان خلق الله تقسیم کنند تا مبادا دیناری در بیت‌المال بماند، سپس خزانه را جارو و چراغ‌ها را خاموش و برای استراحت، همراه با وجدان آرام به منزل می‌روند. در حالی که نه‌تنها مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه جدید با جامعه‌های سنتی، آن هم در صدر اسلام، به کلی دگرگون شده است، معنا و مفهوم دولت و نقش و کارکرد آن، انتظارات و وظایف نیز به کلی با آن زمان تفاوت اساسی پیدا کرده است.

افزون بر این سنت‌گرایان هر آنچه را که از طریق آداب و رسوم و هنجارهای فرهنگی گذشته به نسل امروز رسیده است، معادل اصلی دین می‌دانند و آنها را ملاک قرار می‌دهند. بر این باورند که آن چیزی که در يك زمانی در گذشته در میان مسلمانان رواج داشته است، امروز هم مطلوب است و به دنبال زنده کردن آنها هستند و ایراد و اشکال مسلمانان کنونی را فاصله گرفتن از آن آداب و سنن می‌دانند.

سنت‌گرایان همچنین علاوه بر اعتقاد به قرآن به عنوان نص مُنزل، به يك نصّ دیگر، آرا و عقاید علمای گذشته نیز اعتقاد دارند. در مواردی نصّ دوم جایگاه رفیع‌تری پیدا کرده است.

اما نگرش دوم، که به‌صورت يك جریان قدرتمند و اثرگذار اجتماعی - فکری درآمد است، نوگرایی یا نواندیشی و روشنفکری دینی است. نوگرا یا نواندیش دینی فرزند زمان خویشتن است و با زبان زمان خود، می‌کوشد تا آموزه‌های دینی و آیات الهی را درک و فهم نماید و توضیح نواندیش دینی، رویکرد پیشینیان را کافی برای فهم و درک قرآن نمی‌داند. گفتیم يك رابطه تنگاتنگی میان علم و دانش ما، از يك طرف و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از طرف دیگر با فهم ما از آیات الهی و آموزه‌های قرآن

وجود دارد. ارتباط میان فهم ما از يك متن با سطح علم و دانش ما، تنها منحصر به قرآن نیست. از فهم هر متنی این ارتباط معنادار وجود دارد. چه بسا ما متنی را در ۲۰ یا ۳۰ سال پیش خوانده‌ایم و فهم و درکی از آن متن داشته‌ایم، اما اکنون وقتی دوباره آن را می‌خوانیم، درک و فهم تازه و شاید متفاوتی از آن درک اولیه خود پیدا کنیم. روشنفکر دینی، همچون هر روشنفکری دغدغه مسائل و مشکلات اجتماعی و فرهنگی دارد و همچون هر نواندیش دینی، با زبان علم زمان آیات قرآن را فهم می‌کند و برای تفسیر وضع موجود به وضع مطلوب یا قابل قبول، خود را متعهد می‌داند. روشنفکر دینی، حل مشکل جوامع اسلامی را در بازگشت به قالب‌های رفتاری صدر اسلام نمی‌داند. بلکه در تفکیک قالب و محتوای رفتارهای فرد و جمعی صدر اسلام و سنن گذشته و یافتن قالب‌های جدید متناسب با جامعه امروزین برای ارزش‌های محتوایی می‌داند.

نوگرایی دینی در فهم آیات الهی از دستاوردهای علمی جدید استفاده می‌کند، اما در صدد توجیه آیات الهی با دستاوردهای علمی نیست.

۱۰- مهندس بازرگان، پدر نوگرایی و روشنفکری دینی ایران است، بازرگان به‌طور اصولی و علی‌الاطلاق بر این باور است که: «کار رسالت و وحی و پیام‌رسانی خداوند یا تدوین و تألیف قرآن فقط يك منشأ و منبع داشته و شخصیت بشری پیامبر کمترین قدرت و دخالتی در آن ندارد.» (۱۰) و تأکید دارد که: «برای پیامبر اسلام اوضاع و احتیاجات و همچنین شرایط و حالات روانی شخصی دخالتی در این کار نداشته است.»

بازرگان درباره خود قرآن، چنین می‌گوید: «قرآن صورتی و لفظی دارد و در وراي آن معنی و مقصدي. طبیعی است که اساس و اهم هر کلام مفهوم و مقصد است. صورت و کلام، راه ورود برای رسیدن به مقصد است.» (۱۱)

و اینکه: «کلیه آثار و پدیده‌های طبیعی نیز آیات و کلمات الهی هستند.» و: «آیات قرآن را مانند باد و باران، پدیده‌های طبیعی نازله از آسمان وحی و مشمول همان قوانین می‌دانیم.»

بازرگان استاد هیدرولیک، هنگامی که به آیات متعدد قرآن درباره پدیده‌های طبیعی، همچون باد و باران می‌رسد، علم و دانش او، به او کمک می‌کند و به‌ویژگی خاصی از آیات قرآن پی می‌برد که به او در جمع‌بندی منشأ و منبع الهی آیات کمک می‌کند. او نشان می‌دهد که برخی از انواع بادهای یا ویژگی‌ها که در قرآن ذکر آنها آمده است، از پدیده‌هایی هستند که اعراب هیچ‌گاه تجربه و یا شناختی از آنها نداشته‌اند و به طریق اولی، پیامبر هم با آنها آشنا نبوده است و این منبعی جز وحی الهی نمی‌تواند داشته باشد. پدیده‌های طبیعی دیگری هم در قرآن آمده است که در فرهنگ و زبان اعراب و حتی در علم بشری در آن زمان، قابل فهم نبوده است. بنابراین با نظریه تأثیر فرهنگ زمانه در شکل‌گیری آیات قرآن قابل توجیه نمی‌باشند و نیز نشان می‌دهد که معنا و لفظ آیات، همه منشأ و حیاتی دارند.

بازرگان به عنوان يك مهندس و استاد که با آمار سر و کار دارد، در فرآیند تعقل و تفکر و تدبیر در آیات قرآن، متوجه نکته‌ای می‌شود که در نهایت به تألیف «سیر تحول قرآن» منجر می‌شود. سیر تحول قرآن،

نمونه‌ای است از هم‌کنشی میان علم و دانش و تجربه خواننده قرآن با آیات قرآن و رسیدن به يك فهم علمي از سير تحول آیات.

فهم روشنفكري ديني در كتاب مُنزل تابعي است از «روشنفكري‌اش» و تجارب زماني و مكاني هنگامي كه در دوران استبداد سلطنتي رهبران و فعالان نهضت آزادي در زندان و همه در يك بند و نه در سلول‌هاي انفرادي، بودند و از داشتن كاغذ و كتاب و قلم محروم نبودند، به دور هم جمع مي‌شدند و هر کدام موظف شده بودند آياتي از قرآن را بخوانند و فهم خود را به بحث جمعي بگذارند. بازرگان مي‌نويسد كه من «سوره عنكبوت» را انتخاب كردم: «براي اينكه بحث نه از اول قرآن و نه از آخر قرآن باشد.» شايد يك علت ديگر اين انتخاب، آيه دوم و سوم اين سوره است كه: "أَحْسِبُ النَّاسُ أَنْ يُنْزِلُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... آیا مردم پنداشته‌اند كه چون بگویند: ايمان آوردیم، رهايشان مي‌کنند و ديگر نمي‌آزمائندشان؟ هر آينه مردمي كه پيش از آنها بودند آزمودیم."

بازرگان اسير استبداد سلطنتي، در زندان قصر وقتي سوره عنكبوت را مي‌خواند به اين نکته مي‌پردازد كه: دو ثلث سوره عنكبوت راجع به هلاك شدن امت‌هاي گذشته است. آیا بلایي كه بر سرشان آمده يك جور بوده است يا نه؟

معلوم است اين پرسش چرا در آن شرايط و در آن زندان مطرح مي‌شود. براي آنها كه با نظام استبداد سلطنتي مي‌جنگيدند، فهم نگاه قرآن به علل گوناگون سقوط دولت و حكومت‌هاي جابره بسيار مهم است. ظاهراً حكومت شاه بر اوضاع سياسي سيطره كامل دارد و از موضع قدرت كوس انار بكم الاعلي را مي‌زند و همهي مخالفين و معترضين را به بند كشيده است. اسيران در بند ستم، وقتي قرآن را، به عنوان «راهنماي عمل» و توضيح‌دهنده قوانين تغييردهنده جامعه‌ها مي‌خوانند براي آنها به‌طور طبيعي بحث گوناگوني چگونه سقوط نظام‌هاي استبدادي مطرح مي‌شود.

۱۱ - مرحوم طالقاني اگرچه، درس خوانده حوزه‌ها و در كسوت روحانيان بود، اما شيوه زندگي‌اش به كلي متفاوت بود. او در اثر ارتباط مستمر با روشنفكران و فهم درك درست از مسائل و مشكلات جامعه جديد و گره‌هاي كور و پيچيده سياسي، اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي جامعه جديد، عملاً يك نوگرا، نواندیش و بالاتر يك روشنفكر ديني شناخته مي‌شد. پرتوي از قرآن طالقاني، سرشار است از هم‌کنشي میان دانش و تجربه علمي مفسر با آیات مُنزل الهي. مرحوم طالقاني، تفسير قرآن خود را كه تدوين آن محصول دوران زندان است، «پرتوي از قرآن» ناميد. اين يك انتخاب معناداري است كه وجود و نقش خورشيد تابان را در طبيعت و حيات موجودات در ذهن خواننده تداعي مي‌کند. نور خورشيد بر تمام جهان مي‌تابد. حيات تمام موجودات زنده به نور خورشيد وابسته هستند. اما بهرمندي موجودات زنده از نور خورشيد وابسته است و متأثر است از ساختار دروني و استعدادهاي زيستن آن موجود. قرآن در دسترس همگان است و هر كس مي‌تواند بر اساس وضعيت ذهني كه زائیده وراثت تربيت‌هاي اوليه و اکتسابات خود، تجربه و دانش‌اش، از اين سرچشمه نور و هدايت بهره‌مند شود.

۱۲ - راز ماندگاري روشنگري ديني در فهم درست از آموزه‌هاي قرآني و پاسخ امروزي به پرسش‌هاي نسل جديد و جواني است كه در جامعه‌هاي اسلامي پديد آمده‌اند و مي‌روند كه سرنوشت جهان را رقم

بزنند. آنها پاسخ بسیاری از پرسش‌های خود را در آثار این بزرگان یافته و می‌یابند و با الهام از آنان به راه خود ادامه می‌دهند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- بازرگان، پا به پای وحی، تفسیر تدبیری قرآن بر حسب نزول، جلد دوم، ص ۱۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵

۲- قرآن و فرهنگ زمانه- سید محمدعلی ایازی، انتشارات کتاب مبین، ج ۲، ۱۳۸۰

۳- سیر تطور تفاسیر شیعه- سید محمدعلی ایازی- دانشگاه آزاد اسلامی، ج ۴، پاییز ۱۳۸۵.

۴- همان

۵- همان

۶- همان

۷- همان

۸- همان

۹- روشنفکری دینی و چالش‌های جدید - مقاله نوگرایی دینی - ابراهیم یزدی - انتشارات کویر، چاپ دوم ۱۳۸۷

۱۰- پابه‌پای وحی، مهندس بازرگان، جلد دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵

۱۱- مجموعه آثار ۱۲ - سیر تحول قرآن (۱) - مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۸۶

طب تکمیلی، داروهای گیاهی و راهکارهای راهبردی

برای سخنرانی در نشست پیشکسوتان گیاهان دارویی ایران مهر ماه ۱۳۹۰

۱- **طب تجربی (Empirical Medicine)** حاصل اختلالات زیستی انسان و تلاش برای بهبود و رهایی از این اختلالات. از روزی که بشر خود را شناخته است، درد و بیماری همزاد و همراه او بوده است. برای کاهش دردها و یا بهبود بیماری‌هایش بشر گاه از رفتار حیوانات درس گرفته است و گاه بر حسب تصادف راه درمانی را یافته و یا معجزه‌ای او را درمان کرده است. همه‌ی اینها منابع کسب تجربه انسان در مبارزه با بیماری‌ها بوده است. تجاربی که از نسلی به نسلی، سینه به سینه حفظ و منتقل شده و انباشت آنها فصلی را در علم پزشکی بوجود آورده که بر «طب عوامی یا مردمی (Folkloric)

(Medicine) شناخته شده است. طب مردمی یک پدیده اجتماعی و جهانشمول و رایج در میان تمام ملت، با هر میزان از توسعه فرهنگی می باشد.

جمع آوری و تدوین و تنظیم این تجارب و تبدیل آنها به یک مجموعه نوشتاری به تدریج طب تجربی مدون را شکل داده است. همکنشی های فرهنگی میان ملت ها موجب انتقال این تجارب از یک ملت به ملت دیگر و رشد و غنای طب تجربی و تبدیل آن به یک علم پزشکی فراملی شده است. اما برغم این توسعه، طب تجربی با کمبودها و نارسایی های جدی روبرو بود. با پیدایش و پیشرفت سریع و چشمگیر طب عقلانی (Ratimal Medicine)، طب تجربی، حداقل در کشورهای توسعه یافته، به تدریج به حاشیه زنده شد. علم پزشکی جدید، نظیر سایر شاخه های علم، براساس فلسفه دکارتی و با معیارهای برخاسته از این نگرش، دستاوردهای گرانقدر علم پزشکی تجربی را، در بسیاری از بیماری، نادیده گرفت و در مورد وی بکلی منسوخ و متروک ساخت.

اما علم جدید غرب براساس عقل گرایی است، همین عقل گرایی، طرد و ترک تمام و کامل تجارب طب سنتی را بر نتابید و از اواخر قرن بیستم، به همراه تفسیر و تحول در دیدگاههای علمی در بسیاری از زمینه ها، آرام آرام در مراکز و محافل علمی معتبر جهان، طب تجربی مورد بازنگری و ارزیابی علمی قرار گرفت. فرایندی که هم چنان ادامه دارد و فرآورده های مثبتی بوجود آورده است. به تدریج در مراکز و محافل علمی جهان از حساسیت های گذشته منفی نسبت به طب تجربی کاسته شد و نگرش های جدید و واقع بینانه ای جایگزین دیدگاههای منفی گذشته شد.

این بازبینی بر این اساس صورت گرفته است که اولاً آنچه را که از میراث طب سنتی به طب جدید عقلانی رسیده است درست نه رد و نه تأیید می شود. ثانیاً از دستاوردهای طب سنتی، هر آنچه را که با روش علمی مرسوم در طب عقلانی ارزیابی و تأیید شود، پذیرفته می شود.

در این بازبینی عقلانی طب تجربی، عناصر کلیدی در فلسفه پزشکی تجربی شناسایی و در طب عقلانی جدید ادغام و علم پزشکی تکمیلی (Complementay Medicine) شکل گرفت.

۲- در طب تجربی استفاده از گیاهان دارویی، در پیشگیری و درمان بیماری ها جایگاه ویژه ای را بخود اختصاص داده است. در موجودات زنده، اعم از گیاهان یا حیوانات، چه تک سلولی و یا چند سلولی، هر یک از سلول ها، کارخانه عظیمی از تولید مواد شیمیایی هستند. این کارخانه های کوچک و پرکار طیف وسیعی از مواد شیمیایی را، گاه چندین هزار نوع، تولید می کنند. به عبارت دیگر گیاهان منبع طبیعی مواد دارویی بسیار متنوعی هستند که سابقه استفاده از آنها، به عمر خود بشر می رسد.

۳- در بازبینی طب سنتی و بخصوص استفاده از گیاهان دارویی، دو دیدگاه اساسی مطرح شده است.

یک دیدگاه براساس فلسفه یا روش کاهش گرا (Reductionism) یا تجزیه گرا (Analytical) - ، مواد شیمیایی موجود در یک گیاه دارویی شناخته شده را تجربه و هر یک را از حیث ساختمان شیمیایی و تأثیرات درمانی احتمالی بررسی می کند و مؤثرترین ماده شیمیایی موجود در این مجموعه را، در یک بیماری خاص مطالعه کرده و سپس همان را استخراج و مورد استفاده درمانی قرار می دهد. در مواردی

هم، با تعیین فورمول شیمیایی، به جای استخراج از گیاه، آن را سنتز می‌کند. تجربه نشان داده است که چنین دارویی، ضمن داشتن خواص درمانی، اثرات منفی جانبی فراوانی را نیز دارد.

دیدگاه دوم براساس فلسفه گل‌گرا (گشتالت یا هولیستیک (Wholistic) اثرات درمانی هر گیاه دارویی را به کل مواد شیمیایی موجود در آن گیاه و نسبت آنها، به یکدیگر، می‌داند. اثرات درمانی داروهای گیاهی تولید شده براساس نگرش دوم ملایمتر است اما عوارض جانبی آنها نیز به مراتب کمتر می‌باشد.

در بازبینی و ارزیابی طب سنتی با روش‌های طب عقلانی، به این نکته نیز پی برده شده، که اثرات درمانی برخی از داروهای ترکیبی در طب سنتی، نه تنها به نوع مواد بکار رفته در فورمول، بلکه به مقدار آنها نیز بستگی دارد.

۴- فلور ایران بسیار غنی است. مطالعه برای شناخت علمی گیاهان ایران- هم چنان ادامه دارد. در فلور ایران گیاهان دارویی فراوانی شناخته شده‌اند و هر بار یوم‌های متعددی بوجود آمده‌اند.

توجه به طب سنتی و گیاهان دارویی، در سالهای اخیر بطور محسوس بیشتر و جدی‌تر شده است. دو عامل در این گرایش و بازبینی ارزش‌های سنتی، مؤثر بوده است.

اول توجه به فرهنگ بومی وطن بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ و دوم رویکرد جدید مراکز علمی-پزشکی معتبر جهان در کشورهای توسعه‌یافته، به طب تجربی، و تأثیر آن بر نگرش مراکز علمی-پزشکی ایران.

اما پیچیدگی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی جامعه جدید، بخصوص رشد جمعیت، به گونه‌ای است که استفاده از گیاهان دارویی به سبک سنتی امکان‌پذیر نمی‌باشد. در جامعه سنتی گذشته، بیمار به پزشک (حکیم) مراجعه می‌کرد. پزشک با تشخیص بیماری، دارویی را، با ترکیب گیاهان و مواد دیگری، که در مطب خود داشت، تهیه و برای یک دوره درمان به بیمار می‌داد. هر پزشکی فرد یا افراد متخصص شناخت گیاهان دارویی را داشت که در فصل معین گیاهان دارویی را جمع‌آوری و در اختیار طب قرار می‌دادند و یا از طریق عطاری‌ها، به بیماران عرضه می‌کردند. اما در عصر کنونی- چنین راهکاری نه برای پزشکان و نه برای بیماران کاربردی ندارد. علاوه بر این با توجه به رشد جمعیت و بالا رفتن سطح نیاز بازار مصرف، جمع‌آوری گیاهان دارویی به سبک گذشته، نه به مصلحت ملی و نه مقرون به صرفه ممکن است در مراحل اولیه تولید صنعتی داروهای گیاهی، یک تولیدکننده مجبور باشد در گیاهان جمع‌آوری شده استفاده کند. اما این نمی‌تواند و نباید ادامه پیدا کند.

بنابراین از جهت حفظ فلور ایران، بخصوص گیاهان دارویی، کشت صنعتی گیاهان دارویی یک امر غیرقابل اجتناب شده است. اما کشت صنعتی گیاهان دارویی، پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. هر گیاهی، در شرایط اقلیمی خاص، رشد می‌کند و شرایط اقلیمی در میزان مواد مؤثره گیاهان دارویی مؤثر است. اما در کشت صنعتی می‌توان از بذرهای اصلاح شده استفاده کرد. به عنوان مثال، بهترین شویید ایران، در اطراف بیرجند رشد می‌کند که دانه‌های آن حاوی حداکثر ۳٪ اسانس است. یک شرکت

تولید داروهای گیاهی در مصر، از بذر اصلاح شده در مجارستان برای کشت انبوه استفاده می کند که ۷٪ اسانس دارد .

در صنعت تولید داروهای گیاهی، پس از مرحله کشت صنعتی، مسئله تولید فرآورده های واسطه ای یعنی تهیه عصاره های خشک و مایع و اسانس ها در منشاء گیاهان دارویی ضرورت پیدا می کند. در شرایط اولیه، ممکن است یک تولید کننده داروهای گیاهی مجبور باشد، برای تأمین نیازهای تولید، رأساً به تهیه عصاره های مورد نیاز به پردازد. اما برای توسعه صنعت تولید داروهای گیاهی سه حوزه ی عمده ای در این بخش، یعنی کشت صنعتی، تهیه فرآورده های واسطه ای، و تولید داروهای گیاهی از هم تفکیک شوند .

۵- مواد موثره گیاهان دارویی، حتی در بهترین شرایط کشت صنعتی، تحت تأثیر شرایط جوی دچار نوسان می شوند. نوسان در مواد موثره گیاهان دارویی به کار تولید بهینه داروهای گیاهی و حفظ یکنواختی مواد موثره دارو را دچار اشکال می کند. علاوه بر این، نگهداری گیاهان، شرایط محیطی (درجه حرارت، رطوبت و غیره) بر میزان مواد موثره گیاه اثر گذار است. اما در بخش تولید فرآورده های واسطه ای می توان با مهار فرایند تولید، میزان مواد موثره در فرآورده ها را در حد مطلوب و مورد نیاز خریدار یا تولید کننده دارو نگهداشت. این امر کمک بسیار مؤثر و ضروری برای حفظ کیفیت داروهای گیاهی خواهد بود .

بخش سوم یا تولید صنعتی داروهای گیاهی، از جهاتی پیچیده تر از تولید داروهای شیمیایی (غیر گیاهی) است. آزمایش های علمی برای کنترل کمی و کیفی در مراحل مختلف تولید داروهای گیاهی به مراتب مهمتر و حیاتی تر از داروهای شیمیایی است. آزمایش پایداری فرآورده های، به مراتب ضروری تر و مهمتر از داروهای شیمیایی است، بخصوص در کشوری مثل ایران با درجه حرارت و میزان رطوبت آن متنوع در زمستان و تابستان .

در تولید بهینه داروهای گیاهی رعایت چهار معیار اساسی ضروری است: اول – مقررات سازمانی جهانی بهداشت دوم- قوانین جی- ام، چی (Good Manufacturing Practicey GMP) سوم- قوانین و مقررات وزارت بهداشتی و چهارم و مهمتر از همه وجدان علمی تولید کننده است .

بالاخره در خاتمه، طب تجربی ایران؛ بخصوص در قلمرو گیاهان دارویی بسیار غنی است. کشف و استخراج و ارایه دستاوردهای گرانقدر طب تجربی، به جامعه امروزی ایران و جهان، مشروط و منوط است به تأیید آن ها با ضوابط و معیارهای علمی شناخته شده طب عقلانی یعنی ارائه ارزش های سنتی به زبان رایج و قابل فهم زبان امروزی.

نامه به آقای راشد غنوشی، رهبر جنبش "النهضة" تونس

۹۰/۸/۸

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر عزیز راشد الغنوشی

۲۶ اکتبر ۲۰۱۱

السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

پیروزی شما و برادران و خواهران تونسی شما را، نه تنها در سرنگونی یک نظام سرکوبگر، بلکه افزون بر آن در برگزاری یک انتخابات ملی آزاد سالم و منصفانه، تبریک می گویم. در ایران یک علاقه بسیار جدی همراه با دعاها و بسیار برای موفقیت شما وجود دارد. من از نزدیک اخبار مبارزات شما و مردم تونس را، هم برای رهائی از استبداد و هم برای تاسیس یک حکومت مردم سالار پیگیری کرده ام.

پیروزی حزب شما در انتخابات اخیر تحسین بر انگیز است. اما این پیروزی بار سنگینی بر دوش شما، بعنوان رهبر "جنبش النهضة" قرار داده است. من در حالیکه شدیداً تحت تاثیر بلوغ سیاسی مردم تونس قرار گرفته ام، بطور جدی نگران پیامدهای دراز مدت آن هستم. ما مسلمانان از هر ملیتی، اگر چه برای تحقق حقوق اساسی، آزادی و حق حاکمیت خود مبارزه می کنیم اما تجربه کافی با دموکراسی رانداریم. ما مبارزه می کنیم و دیکتاتور سرنگون می کنیم، اما استبداد را به عنوان یک شیوه زندگی از بین نمی بریم. استبداد در یک ساختار سیاسی خلاصه و محدود نمی شود، بلکه ابعاد فرهنگی متناسب و هماهنگ با ساختار سیاسی خود را دارد. همین ابعاد فرهنگی است که در شخصیت افراد و کل جامعه مبتنی به استبداد آن چنان رسوب کرده است که به استبداد امکان ادامه حیات برای مدتی طولانی را می دهد. نتیجه آن است که ما مسلمانان مستبدین را سرنگون می کنیم و بزودی ناظر جایگزین های جدیدی می شویم. این همان چیزی است که برای ما اتفاق افتاده است. ما شاه را سرنگون کردیم، اما فراموش کردیم که به درمان منش و شخصیت "شاه درون" خویشتن خود بپردازیم. بنابراین حلقه منحوسه بسته می ماند.

برای شکستن این چرخه و نهادینه کردن مردم سالاری چه می توان کرد؟ دموکراسی یک کالای صادراتی نیست. بلکه یک فرایند ملی یادگیری و انکشاف است. انتخابات ابزار بسیار با ارزشی است، اما بخودی خود دموکراسی محسوب نمی شود. من توجه شما را به سه مقوله اساسی، که اگر مردم هر سرزمینی آن ها را بیاموزند و قلباً به پذیرند، شانس آن را خواهند داشت که از نعمت آزادی و دموکراسی برای نسل های امروز و آینده مسلمانان اطمینان حاصل کنند.

اولین مقوله این است که تنوع و تکثر در جامعه بشری را به پذیریم و به آن احترام بگذاریم. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب مقدس قرآن به ما وجود اختلاف در جامعه بشری را یادآور میشود و از ما می خواهد که یکدیگر را تحمل کنیم. خداوند می فرماید من در روز قیامت در باره گوناگونی باور های شما داوری خواهم کرد. کشورهای اسلامی، از جمله تونس، تمامی ویژگی های یک جامعه در حال انتقال را دارا هستند. در یک جامعه انتقالی تنوع و گوناگونی آرا و عقاید به مراتب بیشتر از یک جامعه سامان

یافته است. بنا براین پذیرش و احترام به تکثر در این مرحله از تاریخ تحولات مسلمانان به مراتب مهمتر و ضروری تر است.

دومین مقوله در فرایند یادگیری دموکراسی تساهل، تسامح و مداراست، که در فرهنگ و آموزش اسلامی ما جایگاه ویژه ای دارد. تنوع در جامعه ممکن است به تقابل و درگیری و فرسودگی عمومی و به بهانه ای برای ظهور استبداد جدیدی منجر شود. بنابراین تساهل و تسامح یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. اما تساهل و تالورانس به خودی خود یک رفتار غیر فعال است و کافی برای پرهیز از عواقب درگیری ها نیست. این امر ما را به مقوله سوم میرساند.

ضرورت سوم در نهادینه شدن دموکراسی، سازگاری و همگرایی در میان کنشگرایان صحنه سیاست است. توسعه اجتماعی و اقتصادی تونس نیازمند همگرایی و سازگاری تمامی شهروندان تونسی شما، صرف نظر از وابستگی های فکری و دینی، نژادی، جنسیتی می باشد. همگرایی و سازگاری به معنای نادیده گرفتن و صرف نظر کردن از اعتقادات و باور ها نیست. بلکه به معنای تشخیص ضرورت همکاری با یکدیگر برای رستگاری ملی که همه گروه ها از آن بهره مند شوند، می باشد.

برادر گرامی شما حمایت و اعتماد اکثریت رای دهندگان را بدست آورده اید و اکنون بر عهده شماست که نمونه ای باشید از سعه صدر و برسمیت شناختن حقوق دگراندیشان. من از خداوند باری تعالی می خواهم که شما را از ارتکاب اشتباهاتی که ما در ایران دچار آن شدیم، یا آنچه در الجزیره یا در موارد مشابه رخ داده است، حفظ نماید.

تونس پیشگام و پیشتاز بهار عربی در جنبش بیداری معاصر اعراب بوده است. اکنون تونس با یک حرکت زیبا، گان اول را در راستای ایجاد جامعه دموکراتیک برداشته است. من به درگاه خداوند دعا می کنم که تونس پیشگام تاسیس یک دموکراسی نهادینه شده در جهان عرب و نمونه ای برای دنیای اسلام، در هر کجا، باشد.

برادر شما در اسلام، ابراهیم یزدی - وزیر امور خارجه اسبق، جمهوری اسلامی ایران
تهران، ایران

سنگ را بسته و سگ را رها کرده اند

سنگ پای اصل... محصول نهضت آزادی! (خبر ویژه) کیهان ۹۰/۸/۹

رئیس گروهك نهضت آزادي نسبت به پیامدهاي درازمدت پیروزي اسلامگرایان در انتخابات تونس ابراز نگرانی کرد.

ابراهیم یزدي در نامه اي خطاب به راشد الغنوشي رئیس حزب النهضه نوشت: پیروزي حزب شما تحسین برانگیز است اما این پیروزي بار سنگینی بر دوش شما گذاشته است. من در حالی که شدیداً تحت تاثیر بلوغ سياسي مردم تونس قرار گرفته ام، به طور جدي نگران پیامدهاي درازمدت آن هستم. ما مسلمانان براي تحقق حقوق اساسي و آزادي و حق حاکمیت خود مبارزه مي کنیم اما تجربه کافي با دموکراسي نداریم و استبداد را از بین نمی بریم. این همان چیزی است که براي ما اتفاق افتاده است!

وي خواستار توجه به تنوع و تکثر و تسامح و تساهل و سازگاري میان کنشگران در صحنه سياست تونس شد و نوشت: نمونه اي باشيد از سعه صدر و به رسمیت شناختن حقوق دگراندیشان. من از خدا مي خواهم شما را از ارتکاب اشتباهاتي که ما در ايران دچار شدیم يا موارد مشابه، حفظ نماید.

متهم کردن جمهوری اسلامي به استبداد و اختناق از سوي ابراهیم یزدي در حالی است که سران گروهك نهضت آزادي به توصیه برخي اعضاي شوراي انقلاب و موافقت حضرت امام خميني(ره)، مامور تشکیل اولین دولت-موقت- جمهوری اسلامي شدند. با این حال آنها ارتباطات خود با لانه جاسوسي آمریکا را گسترش دادند و از ایجاد تقابل و بن بست درون نظام مضایقه نکردند. این طیف البته پس از انتشار اسناد لانه جاسوسي توسط دانشجویان، مجبور به استعفا و کناره گیری از دولت جمهوری اسلامي شدند بي آن که محاکمه و مجازات شوند. با وجود این رأفت اسلامي در قبال کسانی چون یزدي و امیرانظام و...، خیانت هاي نهضت آزادي به ملت ايران پایاني نداشت. آنها ضمن حفظ پیوند خود با گروهك هاي ديگر نفاق، در روزگار سخت دفاع مقدس نقش ستون پنجم را در جنگ رواني علیه ملت ايران ایفا مي کردند و در مقاطع انتخاباتي نیز غالباً خواستار تحریم این فرآیند مشارکت شدند. بعدها برخي از اعضاي این طیف در انتخابات شوراي شهر- با اغماض خیانت آمیز اصلاح طلبان- اجازه پیدا کردند نامزد انتخابات شوند اما با فصاحت تمام، دست خالي از صحنه اعتماد مردم برگشتند. این طیف همچنین یکی از تحریک کنندگان به فتنه و اغتشاش و تقابل با جمهوریت طی دهه گذشته بوده اند.

با این اوصاف باید پرسید کدام طرف سعه صدر و کرامت به خرج دهد و کدام طرف از این بزرگواري ها، نهایت سوء استفاده را براي استبداد راي و خیانت و بازگرداندن استعمار به کشور کرد؟!

بهار اعراب و روابط بين المللي

ماهنامه مهرنامه شماره ۱۶ - آبان ۱۳۹۰

۱- تلاطمها و تحولهاي اخير کشورهاي عرب خاورميانه و شمال آفريقا را «بهار عرب يا اعراب» خوانده اند. این اصطلاح وام گرفته و تعمیم داده شده از یکی از رویدادهاي بزرگ و خونین دوران جنگ

سرد به نام «بهار پراگ» است. آیا وجوه مشابهی میان «بهار پراگ» با «بهار اعراب» وجود دارد و قابل شناسایی است که به کار بردن این اصطلاح را توجیه کند؟

در ماه اوت سال ۱۹۶۸، در کشاکش سنگینی جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب، مردم چکسلواکی، به‌خصوص در شهر پراگ، پایتخت، علیه حکومت دست‌نشانده شوروی قیام کردند. حکومت، چکسلواکی نه‌تنها دست‌نشانده روسیه بود، بلکه به‌شدت خشن و سرکوبگر و به همان اندازه بی‌عرضه، بی‌کفایت و بیش از همه فاسد، هم از جهت اقتصادی و هم از جهت اخلاقی بود. قیام مردم چکسلواکی عمدتاً علیه یک حکومت استبدادی وابسته بود. چکسلواکی به هنگام پایان جنگ جهانی دوم، نظیر سایر کشورهای اروپای شرقی توسط ارتش شوروی اشغال شد. حزب کمونیست چکسلواکی، با حمایت شوروی حکومت را در دست گرفت. قیام مردم چکسلواکی در زمان ریاست‌جمهوری الکساندر دوبچک صورت گرفت که او نیز به نفع مردم موضع گرفت. قیام مردم در پراگ در مرحله اول توسط دولت‌های غربی، به‌خصوص آمریکا حمایت شد. به دنبال پیروزی مردم چکسلواکی، ارتش شوروی وارد و شهر پراگ شد و به سرکوب نظامی قیام پرداخت. کسی تصور نمی‌کرد، ارتش شوروی به پراگ وارد شود. در این مرحله دولت‌های غربی ترجیح دادند که سرکوب قیام‌کنندگان را نادیده بگیرند. ارتش شوروی آن کاری را که می‌خواست انجام داد، بدون اینکه در روابط شرق و غرب مسأله جدی پیدا شود. بنابراین بهار پراگ یک جنبش اصیل مردمی علیه یک حکومت دست‌نشانده و استبدادی بود. اما قدرت‌های خارجی، هر یک به سهم خود در پیروزی و شکست آن نقش مؤثر و مهمی داشتند، بهار پراگ در نهایت، در خون و آتش به خزانی غم‌انگیز و سوگمند به خاک نشست.

۲- پدیده بهار اعراب نیز یک حرکت اصیل مردمی برخاسته از ضرورت‌های درونی جامعه‌های عربی است. اما این حرکتی شکل گرفته در خلأ نیست. اصالت یک حرکت یک چیز است و واکنش‌ها و تأثیرات قدرت‌های پیرامونی، یک مقوله دیگری است. از این منظر، باید توجه کرد که یک تفاوت بسیار اساسی و مهم میان بهار پراگ و بهار عرب وجود دارد. بهار پراگ در اوج جنگ سرد روی داد.

چکسلواکی یکی از کش ورهای اقمار شوروی و قلمرو نفوذ آن کشور محسوب می‌شد. در دوران جنگ سرد، نقشه سیاسی - جغرافیایی جهان به طور بسیار دقیقی ترسیم شده بود و مناطق نفوذ هر یک از دو بلوک به‌طور دو فاکتو از جانب دو طرف دعوا، به رسمیت شناخته شده بود و هیچ‌یک از دو طرف اجازه نمی‌دادند که وضعیت سیاسی، نظامی و اقتصادی در کشورهای تابعه یا همسو به نفع رقیب تغییر پیدا کند، در واقع تمام کوشش‌های سیاسی و نظامی هر یک از طرفین در این بود که مناطق نفوذ رقیب توسعه پیدا نکند. این حساسیت تا آنجا بود که طرفین برای حفظ موازنه به جنگ اتمی هم تن درمی‌دادند. در بحران خلیج کارائیب و استقرار موشک‌های قارمپیمای مجهز به کلاهک‌های اتمی شوروی در جزیره کوبا، واکنش دولت آمریکا آنچنان قوی بود که جهان را تا مرز جنگ پیش برد. و شوروی زمان خروشچف وادار به عقب‌نشینی شد. در بهار پراگ، موضوع اصلی تهدید و تقابل نظامی میان دو بلوک نبود بلکه تغییر در ساختار قدرت در یک کشور کمونیستی دست‌نشانده بود.

پیروزی مردم چکسلواکی می‌توانست سایر کشورهای شرق اروپا را تحت‌تاثیر قرار دهد و برطبق مقررات بازی دومینو، موجب بروز موجی از رویدادهای مشابه در این کشورها بشود.

اما بهار اعراب در شرایط جهانی کاملاً متفاوتی رخ نموده است. فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد، مناسبات جهانی را دگرگون ساخته و انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات، جهان را به یک دهکده تبدیل کرده است، ادامه «جامعه بسته» استبدادی غیرممکن شده است. امواج الکترونیک از هر موشکی نافذترند و از هر دیوار بتن آرمه‌ای عبور می‌کنند؛ بتن آسمان تلاش بی‌حاصل و بیهوده شده است. در این شرایط تأثیرات متقابل جنبش‌های ملی، از مقررات بازی دومینو و تأثیر ظروف مرتبط فراتر رفته است، آنچه در تونس اتفاق افتاد، بازتاب گسترده‌ای در جهان عرب پیدا کرد. اما در دهکده جهانی، مناسبات بین‌المللی در مقایسه با دوران جنگ سرد یک تفاوت بسیار اساسی کرده است. در این دهکده جهانی نظام‌های سیاسی و اقتصادی به تدریج، براساس الگوی لیبرال دموکراسی از یک طرف و اقتصاد بازار، از طرف دیگر به سوی همگنی و همگرایی پیش می‌روند. اقتصادهای ملی در نظام اقتصاد جهانی ادغام می‌شوند. کشورهای توسعه‌یافته، و بعضاً در حال توسعه، منافع کلان ملی خود را در مشارکت و همکاری و همگامی با اقتصاد جهانی تعریف می‌کنند. در شرایط کنونی‌مان حتی اگر یک شخصیت برجسته ملی، همچون دکتر مصدق بر سر کار آید، سیاست موازنه منفی و یا بی‌طرفی مثبت (غیرمتعهدها) دیگر معنا و مفهومی ندارد. سرشت روابط اقتصادی در دهکده جهانی، همکاری‌های چندجانبه را به جای تقابل و تضاد ایجاب می‌کند.

وابستگی‌های گسترده و عمیق میان کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه، به صورت عامل بازدارنده تقابل‌ها و تضادها و بروز جنگ و درگیری شده است.

در اوج جنگ سرد مسابقه و رقابت در تولید سلاح‌های مخرب هسته‌ای به نقطه‌ای رسید که بروز هر نوع جنگی به نابودی تمام دنیا منجر می‌شد، به‌طوری که چنان جنگی هیچ برنده‌ای نداشت. در اقتصاد جهانی منافع کلان همه شرکت‌کنندگان در همکاری و همگرایی است. اما این بدان معنا نیست که اقتصادهای ملی، از اولویت خود صرف‌نظر کنند و نوعی از رقابت وجود نداشته باشد. هر یک از اقتصادهای ملی اولویت خود را پیگیری می‌کنند، و آنها را نه برای کوتاه‌مدت مثلاً ۳ تا ۵ سال، بلکه برای ۳۰ تا ۵۰ سال آینده تعریف و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند. رقابت‌های اقتصادی میان شرکای اصلی در اقتصاد جهانی، کشورهای توسعه‌یافته نیمکره شمالی و آسیای دور، بر کل روندهای سیاسی و اقتصادی جهان اثرگذار است. در جنگ دوم خلیج فارس، بوش پدر گفت که این جنگ مناسبات جهان را برای صد سال آینده تعیین می‌کند!!

بهار اعراب در چنین شرایطی از مناسبات جهانی پدید آمده است و مصون از نفوذ و تأثیر مواضع قدرت‌های موثر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به خصوص آمریکا نمی‌باشد. حال یک پرسش این است که آیا رابطه‌ای میان تحولات و دیدارهای منطقه با سیاست‌های راهبردی آمریکا وجود دارد یا خیر؟

۳ - بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد، تصمیم‌سازان آمریکا اعلام کردند که یکی از ارکان بسیار مهم برنامه‌های راهبردی آمریکا در منطقه خاورمیانه، شکل دهی به یک قطب

بزرگ سياسي - اقتصادي تحت عنوان «خاورميانه بزرگ»، با شرکت کشورهای عرب منطقه خاورميانه سنتي و مصر، ايران، ترکیه، اسرائيل، افغانستان، پاکستان، ناحیه قفقاز (آذربایجان، گرجستان، ارمنستان) و آسیای مرکزی است.

همان طور که می‌دانیم یکی از بزرگترین منابع زیرزمینی گاز و نفت در این منطقه از جهان قرار دارد.

همچنین ساختارهای اجتماعی در این منطقه در حال تغییر و تحول تاریخی هستند. جمعیت جوانی دارند که جویای کار و زندگی بهترند. طبقه متوسط در حال رشد است. از طرف دیگر دولت آمریکا خاورميانه را «حیات خلوت» خود می‌داند. آمریکا تقریباً تمامی منابع نفت جهان را در اختیار انحصاری خود دارد. نفت و پیتام یکی از آخرین منابع نفتی بود که شرکت‌های آمریکایی امتیاز آن را گرفته اما خاورميانه، در جهات دیگری غیر از نفت نیز برای آینده آمریکا اهمیت حیاتی دارد.

با پایان جنگ سرد موانع بیرونی بر سر راه تشکیل اتحادیه اروپا از میان برداشته شد و اتحادیه اروپا به سرعت شکل گرفت. کشورهای اروپای شرقی، یکی پس از دیگری، با تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی خود به اتحادیه پیوستند یا در حال پیوستن هستند. اتحادیه اروپا اگرچه در دوران گذار با برخی از مشکلات درونی برخاسته از تفاوت‌های اقتصادی و اجتماعی میان کشورهای عضو روبه‌روست، اما دیر یا زود این مشکلات حل خواهند شد. روسیه فدرال، نیز یک عضو بالقوه اتحادیه اروپاست و پیش‌بینی می‌شود، در یکی دو دهه آینده به اتحادیه بپیوندد. به این ترتیب اتحادیه اروپا به عنوان یک قدرت سیاسی - اقتصادی عظیم، نقش کلیدی و تعیین‌کننده‌ای در مناسبات جهانی و روابط بین‌المللی پیدا خواهد کرد.

در آسیای دور، قطب‌های اقتصادی جدید شکل گرفته‌اند و در حال رشد و گسترش هستند. همکاری‌های بسیار نزدیکی میان کشورهای چین، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و برخی دیگر از کشورهای این منطقه به‌وجود آمده است. چین دارای یکی از پرشتابترین اقتصادهای جهان است. ژاپن صاحب بزرگترین ذخیره ارزی در منطقه و یا شاید در دنیاست. بزرگترین منابع طبیعی نفت و گاز و طلا و بزرگ‌ترین نیروگاه‌های آبی جهان در شرق سیبری است و تا به حال چندین دور گفت‌وگو میان ژاپن و روسیه برای توسعه این منطقه صورت گرفته است. اختلاف ارضی میان دو کشور بر سر جزایر ژاپنی که روس‌ها در جنگ جهانی دوم آنها را اشغال کرده‌اند، اگرچه مانع توافق نهایی شده است اما همه شواهد حاکی از آمادگی دو طرف برای حل این مشکل است.

تصور یا تجسم وضعیت توسعه اقتصادی قطب‌های جدید صنعتی - اقتصادی و سیاسی در اروپا و آسیای دور، چندان مشکل نیست. با شکل‌گیری این قطب‌ها برای بسیاری از آمریکایی‌ها این پرسش مطرح است که مسوولیت جهانی آمریکا در ۳۰ - ۴۰ سال آینده، چگونه خواهد بود و آمریکا در کجا قرار خواهد داشت؟ آمریکا در حال حاضر یک قدرت برتر نظامی - اقتصادی جهان است اما در آینده نه‌چندان دور، چنین نخواهد بود، اگر اوضاع به همین شکل کنونی ادامه پیدا کند. به‌خصوص و باتوجه به اینکه در دهه‌های آینده قدرت نظامی نقش چندان در روابط جهانی نخواهد داشت. اما مشکل این است که اقتصاد آمریکا یک اقتصاد نظامی یا جنگی است. در دهه ۱۹۳۰ اقتصاد آمریکا دچار یکی از کشنده‌ترین بحران‌های رکود و بی‌کاری بود. حمله ژاپن به آمریکا و ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، رونق صنایع

نظامی، آمریکا را از بن‌بست بحران رکود اقتصادی نجات داد. از آن پس اقتصاد آمریکا به طور گسترده‌ای نظامی شده است. (جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ دوم خلیج فارس و...) در حالی که تحولات جهانی ما بعد جنگ سرد از اهمیت و نقش قدرت نظامی کاسته است، آمریکا دیگر نمی‌تواند برای حفظ تعادل اقتصادی خود جنگ جدیدی را آغاز کند. بعد از پایان جنگ ویتنام، صنایع نظامی آمریکا با خطر رکود روبه‌رو شدند، اما در اوایل دهه ۱۹۷۰ صنایع نظامی آمریکا با شرکت‌های نفتی، در یک توافق مشترک قیمت نفت را بالا بردند، که منجر به افزایش چشمگیر درآمد نفتی کشورهای صادرکننده نفت به‌خصوص، ایران و عربستان سعودی نشد، از طرف دیگر نظامیان آمریکا توانستند با امضای قراردادهای سنگین فروش تجهیزات نظامی به این دو کشور و سایر کشورهای عربی نفت‌خیز، از بروز رکود در صنایع نظامی جلوگیری کنند. بالا رفتن قیمت نفت، هزینه کشورهای خریدار نفت خاورمیانه را که عمدتاً کشورهای اروپایی هستند، به‌شدت بالا برد، اما درآمد اضافی کشورهای صادرکننده نفت، از طریق خریدهای نظامی کلان، به مصرف ادامه حیات صنایع نظامی آمریکا رسید. این یک راحل بود، اما نه برای درازمدت و نه برای دوران مابعد جنگ سرد. پیدایش موج سوم دموکراسی در جهان، اگرچه با تاخیر، در کشورهای خاورمیانه، نظام‌های استبدادی منگی به آمریکا را در کشورهای نفتخیز در معرض تهدید جدی قرار داده است.

در دوران جنگ سرد، الزامات سیاسی ناشی از تقابل میان دو بلوک، یکی از موانع عمده بر سر راه دموکراسی در کشورهای جهان سوم سابق بود. اما با پایان یافتن جنگ سرد، موانع بازدارنده بیرونی و فراملی و فرامنطقه‌ای بلاموضوع شده‌اند. این امر به نوبه خود بر سیاست‌های کلان آمریکا نیز اثر گذاشته است تا آنجا که برخی از متفکران و نظریه‌پردازان سیاست خارجی آمریکا توصیه کرده‌اند که دولت آمریکا از این پس نباید مسوولیت حمایت از حکومت‌های استبدادی را برعهده داشته باشد و هزینه پیامدهای آن را بپردازد.

طرح راهبردی ساماندهی یک قطب بزرگ صنعتی - اقتصادی در خاورمیانه بزرگ، راحل درازمدت آمریکا برای حفظ موقعیت برتر خود در برابر قطب‌های درحال رشد و گسترش، برای ۴۰ - ۵۰ سال آینده است. اما اجرای این طرح با دولت‌های استبدادی، ارتجاعی و بی‌کفایت بسیاری از این کشورها، امکان‌پذیر نیست. شرط اصلی و ضرورت اجتناب‌ناپذیر، متناسب با شرایط کنونی جهان، دموکراتیزه شدن این نظام‌هاست. اما دموکراتیزه شدن این جوامع خواست آمریکا نیست. یک ضرورت برخاسته از درون شرایط عینی این جوامع است. در واقع میان آرمان‌های درازمدت مردم این منطقه با اولویت اقتصادی قدرت فرامنطقه، یک همسویی و همگرایی به وجود آمده است. طبیعی است که استقرار حکومت‌های مردمی و اعمال حق حاکمیت مردم، اجازه نخواهد داد که روابط اقتصادی و سیاسی، خلاف منافع ملی این کشور شکل بگیرد.

پیروزی دموکراسی به معنای قهر و انزوا و قطع روابط اقتصادی میان کشورها نیست بلکه روابط براساس منافع مشترک امکان‌پذیر خواهد بود.

اجرای طرح راهبردی «خاورمیانه بزرگ» با سه مشکل جدی روبه‌رو است: ایران، عراق و اسرائیل. بدون شرکت و همکاری ایران هیچ طرحی در خاورمیانه قابل اجرا و تحقق نیست. اما روابط ایران و آمریکا هنوز به نقطه‌ای نرسیده است که امیدی برای همکاری و مشارکت ایران، وجود داشته باشد. فشارهای متعدد علیه ایران، نتایج مطلوب را به‌بار نیاورده است. ادامه بهار عرب، به‌خصوص سقوط بشار اسد، چه پیامدهای زودرس و دیررسی را برای ایران خواهد داشت، روشن نیست. سقوط اجتناب‌ناپذیر اسد، بی‌تردید روابط ایران با حزب‌الله لبنان و گروه‌های فلسطینی را دچار اختلال خواهد ساخت. اما هنوز روشن نیست که آمریکا و اروپا پس از سقوط اسد، چه طرحی را برای ایران به اجرا خواهند گذاشت و تصمیم‌سازان ایران چه واکنش‌هایی از خود نشان خواهند داد.

مشکل عراق، با سقوط صدام و تحولات سال‌های اخیر، کم‌بیش حل شده است. دولت‌های حال و آینده عراق، به‌هرحال همسو با سیاست‌های کلان آمریکا در منطقه حرکت خواهند کرد. اما مشکل اسرائیل دو بعد دارد. بعد اول امتناع اسرائیل از پذیرفتن صلح است. در دهکده جهانی، تمامی کانون‌های آشوب و تنش باید با اتخاذ راه‌های صلح‌آمیز از میان برداشته شوند. ادامه تنش در خاورمیانه، یعنی ناپایداری، بی‌ثباتی و ادامه روزمرگی در سطح کلان. بعد دوم مشکل اسرائیل در این است که فرایند عبور از حکومت‌های استبدادی به دموکراسی در کشورهای عربی و خاورمیانه، بدون حل بحران عرب، فلسطین با اسرائیل امکان‌پذیر نیست. دولت اسرائیل در برابر تمام راه‌حل‌های غیرنظامی مقاومت می‌کند. اسرائیل صلح نمی‌خواهد و مانع اصلی صلح است. این واقعیتی است که در سال‌های اخیر از قلم و زبان کارتر، رئیس‌جمهور سابق آمریکا به کرات بیان شده است و اخیراً هم کلینتون همین معنا را بیان کرده است. اما اسرائیل در سر یک پیچ سرنوشت‌ساز قرار گرفته است. صلح را نمی‌پذیرد، زیرا صلح در نهایت موجب فروپاشی اسرائیل می‌شود. اما راهی جز پذیرش صلح ندارد.

متأسفانه برخی از حکمرانان کشورهای اسلامی و عربی، به عنوان خوراک تبلیغاتی برای توده‌ها، شعار **جنگ و نابودی اسرائیل** را سر می‌دهند. سرگذشت و سرنوشت اسرائیل دو وجه دارد. یک وجه آن این است که دولت اسرائیل یک پدیده عارضی، نامشروع و موقت است و با زور و قلندری نمی‌توان آن را برای همیشه حفظ کرد. وجه دیگر، چگونگی اصلاح این گناه یا خطای تاریخی است. دولت‌های عربی در ابتدا سعی کردند با جنگ مسئله را حل کنند. اما پیامدهای جنگ‌های دولت‌های عربی با اسرائیل در هر نوبت به تصاحب و اشغال زمین‌های بیشتر عربی توسط اسرائیل منجر شده است. مقایسه نقشه تقسیم اراضی فلسطین که سازمان ملل به اسرائیل واگذار کرد با آنچه امروز در اشغال دارد، نشان می‌دهد که با توجه به ساختار سیاسی - نظامی و اقتصادی دولت‌های عربی، جنگ با اسرائیل راه‌حل، مطلوب نبوده است. اما اگر بپذیریم که سقوط و نابودی ظلم و ستم یک قانون و یک حتمیت طبیعی است، این سقوط لزوماً از یک راه، یعنی تقابل نظامی صورت نخواهد گرفت. بلکه تضادها و ناهنجاری‌های درونی یک سامانه ظالمانه، موجب فروپاشی می‌گردد. این فرآیند فروپاشی ممکن است دیر و زود داشته باشد، اما سوخت و سوز ندارد. مبارزات موفق مردم فلسطین برای احقاق حقوقشان، اگرچه آنها را به بازیافت تمام آنچه از دست داده‌اند، نرسانیده است، اما پیروزی‌های اخلاقی - سیاسی مهمی را نصیب آنها کرده است. امروز در سرتاسر جهان، حتی در میان رهبران کشورهای توسعه‌یافته، حقانیت مبارزه فلسطین به رسمیت شناخته شده است و هم اسرائیل بیش از هر زمانی منزوی شده است. اسرائیل و در حمایت از

اسرائیلی، آمریکا، هنوز هم از «حق قدرت» استفاده می‌کنند. اما قدرت حق، در کنار فلسطینیان و به نفع آنهاست. هر نوع کمک و هواداری از فلسطین باید در چارچوب، قدرت حق باشد نه حق قدرت اما حمایت بی‌چون و چرای آمریکا از اسرائیل، در تعارض آشکار با برنامه‌های راهبردی آمریکا در خاورمیانه بزرگ، قرار دارد.

بهار عرب و خیزش مردم برای دموکراسی، فرصتی مناسب برای غرب و به خصوص آمریکا است.

جنبش دموکراسی‌خواهی اعراب چهار ویژگی دارد: اول موج تغییر و تحول، تمامی کشورهای عرب را فرا گرفته است یا به زودی درخواهد نوردید. دوم اینکه در این تحولات، سنت‌گرایان افراطی و متعصب، نقش اساسی و اصلی را ندارند به طوری که آتش‌بیاران معرکه «اسلام فوبیا» نتوانسته‌اند از این تحولات در جهت تحریک ترس موهوم از اسلام بهره‌برداری کنند. اخیراً اسنادی در آمریکا منتشر شده است مبنی بر اینکه ۷ سازمان و موسسه بزرگ آمریکا در طی ۶ - ۵ سال گذشته حدود ۴۰ میلیون دلار برای دامن زدن به «خطر موهوم اسلام» و ترسانیدن توده‌های مردم عادی در غرب هزینه کرده‌اند.

سوم اینکه این تحولات عموماً نه تنها فاقد جهت‌گیری‌های ضد غربی - ضد آمریکایی است بلکه لحنی مسالمت‌آمیز و سازگاران با غرب دارد. این اسرار پیروزی و در تحولات آینده این جنبش موثر است. چهارم اینکه در این جنبش‌ها گرایش ضد اسرائیلی عموماً غالب است و مردم هوادار فلسطین و ضد اسرائیل هستند.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که تحولات اخیر کشورهای عرب، یا به اصطلاح بهار عرب، اتحادیه اروپا و آمریکا را با یک تعارض و دوگانگی روبه‌رو کرده است.

بهار عرب و خیزش مردم برای دموکراسی از یک طرف فرصت جدیدی را برای غرب و به خصوص اجرای برنامه راهبردی آمریکا به وجود آورده است و از طرف دیگر حمایت بی‌چون و چرای آمریکا از اسرائیل، آمریکا را در برابر مردم جهان عرب و مسلمانان قرار داده است. به عبارت دیگر نوعی از دوگانگی در رفتارهای سیاسی آمریکا دیده می‌شود. از یک طرف چنین به نظر می‌رسد که اروپا و آمریکا از بین حرکت‌ها حمایت می‌کنند. به عنوان مثال بعید است که نظامیان مصر بدون دریافت چراغ سبز از آمریکا و اروپا، با وجود مبارک از جنبش مردم مصر حمایت و با آن همراهی کنند. از طرف دیگر، با پیروزی جنبش دموکراسی‌خواهی مردم مصر و سایر کشورها، بروز مواضع ضد اسرائیلی در این مناطق. کاملاً قابل پیش‌بینی بوده است.

حال آیا دولت آمریکا، متعمداً و بهرغم دولت اسرائیل، چنین سیاستی را اتخاذ کرده است؟ رفتار متفرعانه دولت اسرائیل با اوباما در مورد توقف شهرک‌سازی در کرانه رود اردن و بیت‌المقدس بسیار موهن و توهین‌آمیز بوده است. آیا رفتار دولت آمریکا در جریان تحولات اخیر خاورمیانه، واکنش غیرمستقیم به رفتار غیرقابل قبول دولت اسرائیل و کارشکنی در تحقق صلح خاورمیانه نیست. طرح راهبردی خاورمیانه بزرگ، بدون صلح در خاورمیانه محقق نخواهد شد و اسرائیل مانع اصلی این ناکامی است.

بنابراین به احتمال زیاد حمایت از جنبش‌های مردمی منطقه، اهرم فشار جدیدی است بر اسرائیل برای تن در دادن به صلح با اعراب و از بین بردن کانون اصلی تشنج در منطقه.

یکی از اولین پیامدهای بهار عرب، درخواست رئیس دولت خودگردان فلسطین از سازمان ملل متحد برای به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطینی براساس مرزهای سال ۱۹۴۷ و قطعنامه ۲۴۲ است. این درخواست با استقبال اکثریت بزرگی از اعضای سازمان ملل و رهبران کشورهای اروپا و آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، مواجهه از طرف دیگر اسرائیل و آمریکا به دلیل حمایت از اسرائیل، با یک چالش جدیدی روبه‌رو شده‌اند. مبنا و مفهوم و تأثیرات این درخواست برای صلح خاورمیانه چیست؟ این‌ها نکاتی است که نیاز به بررسی‌های بیشتری دارد.

توضیح :

۱- متن مقاله برای نخستین بار در **ماهنامه مهرنامه** شماره ۱۶- آبان ۱۳۹۰ منتشر شده است. عنوان مقاله در این مجله به شکل زیر آمده است: اسرائیل در انزوا، طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ بدون همکاری ایران ناممکن است. کلمات بولد شده در متن بالا به هنگام چاپ سانسور شده‌اند. **جرس**

۲- در این تحلیل اشتباهی رخ داده بود. هم پراگ به جای چکسلواکی، پایتخت مجارستان ذکر شده بود و هم انقلاب مردم مجارستان در سال ۱۹۵۶ علیه دولت استالینیستی "جمهوری خلق مجارستان" و سیاست‌های تحمیلی اتحاد جماهیر شوروی، که از ۲۳ اکتبر تا ۱۰ نوامبر سال ۱۹۵۶ میلادی به طول انجامی، با بهار پراگ قاطی شده بود.

یکی از علاقمندان نکته سنج یادداشت زیر را توسط آقای دکتر جمشید حقگو برایم فرستاد. ضمن تشکر از منتقد محترم، عین نامه آقای دکتر حقگو و یادداشت منتقد محترم ذیلا آورده می‌شود:

سلام جناب دکتر

مطلب زیر را یکی از دوستان در قسمت پیام خصوصی فیسبوک گذاشته است. جهت هر گونه اظهار نظر تقدیم می‌گردد....

ارادتمند برادر عزیز و گرامی. در اینترنت، سایت جرس، مقاله ای از جناب دکتر یزدی مطالعه می‌کردم که خواستم با شما برادر گرامی به اشتراک بذارم. با کمال تعجب مطالبی در مقاله ایشان یافتم که از نقطه نظر تاریخی نادرست بودند و بسیار باعث تعجب من شد. یا ایشان این مقاله را در یک حالت عجله ای مرقوم کردند و یا اینکه حافظه ایشان یاری نداده که مطالب نادرستی را که ایراد فرموده اند اصلاح نمایند. تعجب بیشتر از اینه که مقاله بیش از سه سال پیش به نگارش در اومده و هم ایشان و هم مسولین سایت جنبش سبز، جرس بیش از سه سال فرصت داشتند که مقاله را که هنوز هم در سایت قابل رویت هست اصلاح نمایند ولی نه متوجه غلط‌های تاریخی و جغرافیایی شدند و یا اینکه واقعا نمیدانند. ایشان با کمال تاسف، دو کشور مجارستان و چکسلواکی سابق را کلا قاطی کرده اند. اولاً مرقوم فرموده اند که انقلاب مجارستان علیه حکومت دست نشانده شوروی در سال ۱۹۶۸ بوقوع پیوست که صحیح نیست، در سال ۱۹۵۶ بوقوع پیوست. دوم مرقوم کرده اند که پایتخت مجارستان پراگ است که باز هم صحیح نیست، پایتخت مجارستان بوداپست است و پراگ پایتخت چکسلواکی بود. سوم مرقوم کرده اند که انقلاب مجارستان به رهبری الکساندر دوپچک بود، در صورتی که دوپچک رهبر چکسلواکی و بنیان گذار بهار

آزادی چکسلواکی بود. چهارم مرقوم کرده اند که رهبر شوروی در زمان انقلاب مجارستان برژینف بود در صورتی که رهبر شوروی در آن زمان خرشچف بود. چهار غلط فقط در مورد يك کشور مثل مجارستان برای يك سياستمدار و وزیر خارجه سابق مملکتی مثل ایران، معدل چهارصد غلط برای يك شخص تحصیلکرده معمولی است و بسی اسباب تعجب و تاسف. تاسف بار تر اینکه هم ایشان و هم مسولین محترم جرس بیش از سه سال وقت داشتند که این اشتباهات تاریخی و جغرافیایی را برطرف کنند، ولی متاسفانه یا واقعا نمیدانند و یا اهمیت نمیدهند. مقاله شامل اشتباهات فاحش سیاسی دیگرست که از فرصت این پیغام میگذرد و انشالله سر فرصت و دیدار مجددی با شما برادر عزیز و گرامی میتوانیم مورد صحبت قرار دهیم. این مقاله منو یاد مقاله ای از استاد علوم سیاسی محترم جناب زیبا کلام انداخت که نمیدانستند که جیمز بیکر کیست و پست های ایشان در زمان تصدی و اشتغال در آمریکا چه بوده است. واقعا وضع آموزشی مملکت هراس انگیز شده و من شدیداً نگرانم. قربانت و روی بوس شما برادر عزیز. لینک مقال در زیر منعکس شده.

<http://www.rahesabz.net/story/۴۵۱۳۷/>

ممکن است جناب دکتر یزدی کلا منظورشان چکسلواکی بوده و مرتبا به اشتباه مجارستان خطاب کرده اند، ولی حتی اگر آنچنان باشد، باز این مطلب که مردم علیه حکومت دست نشانده شوروی قیام و انقلاب کردند صحیح نیست، بهار پراک توسط خود دوپچک که رهبر حزب کمونیست و رهبر کشور بود بمرور بمرحله اجرا درآمد و مردم هم از اقداماتش حمایت کردند، یعنی اصلاحات از راس شروع شد و نه از پایین، و انقلابی علیه حکومت دست نشانده شوروی در کار نبود، فقط در سال ۱۹۶۸ تانکهای شوروی و پیمان ورشو چکسلواکی را به اشغال درآوردند و حکومت آزاده دوپچک را سرنگون کردند، که در اعتراض به اشغال غیر قانونی، یان پالاش خود را به آتش کشید. انقلاب علیه حکومت دست نشانده شوروی در سال ۱۹۵۶ در مجارستان اتفاق افتاد که مردم دست به اسلحه بردند و در نهایت انقلاب توسط نیروهای شوروی در هم شکسته شد. کلا جناب یزدی دو واقعه مختلف در دو سال مختلف و در دو کشور مختلف را با هم قاطی پاکی کردند، امیدوارم به علت کبر سن باشد و نه چیز دیگری. قربانت

از سفارت آمریکا تا فلسطین اشغالی

یادداشت روز- ابان ۱۳۹۰

۱- بنا به اظهارات رسمی اکثر دانشجویانی که گروگان گیری در سفارت آمریکا را طراحی و برنامه ریزی کردند، گروهی دانشجو در اتاقی در بسته تصمیم می گیرند تا سفارت آمریکا را اشغال و کارمندان آن را به گروگان بگیرند. در همین راستا مطالب را به یکی از آقایان روحانی مرتبط با دفتر امام مطرح می کنند تا ایشان نظر دانشجویان را منعکس نماید، اما ایشان چنین اظهار می دارندکه: "نیازی به این کار نیست، بروید کارتان را انجام دهید، مطمئن باشید امام هم از این اقدام شما حمایت خواهند کرد."

در گفتمان سیاسی این عمل توطئه نامیده می شود؛ یک انقلاب عظیم تاریخی در ایران صورت گرفته که دارای یک رهبر بوده و این رهبر نیز شورای انقلاب و دولت موقت را منصوب کرده است، اما کسانی در خفا و بدون اطلاع رهبر، شورای انقلاب و یا دولت موقت، دست به چنین اقدامی زده و رهبری و مسئولین را در یک برابر یک عمل انجام شده قرار می دهند. این افراد اگرچه امروز بعضا عمل خود را نقد می کنند، اما به هر حال باید در پیشگاه ملت پاسخ گو باشند.

۲- عموم دانشجویان پیرو خط امام به کرات اظهار کرده اند که قصد داشتند برای تنها دو یا سه روز سفارت آمریکا در ایران را اشغال کنند و سپس آنجا را ترک نمایند. گروگانگیری در سفارت آمریکا اما ۴۴۴ روز به طول می انجامد، حال آنکه مساله اساسی پیش روی ما این است که پس از استعفای دولت موقت، شورای انقلاب مستقیما مسئولیت اجرایی حکومت را نیز به دست می گیرد و قرار بر این می شود که دانشجویان، گروگان ها را به این شورا تحویل دهند، اما گروگانگیرها از انجام چنین دستوری نیز سر باز می زنند. پرسش اصلی در چرایی این اقدام دانشجویان خط امام شکل می گیرد.

۳- اخیرا آقای جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در کتابی تحت عنوان "فلسطین؛ صلح یا آپارتاید" مطالب مهمی را منتشر کرده است و از آن جمله اینکه در این کتاب در مورد مذاکرات کمپ دیوید یا توافق نامه سینا (صلح نامه میان اسرائیل و مصر)، چنین نوشته شده است که: "سادات قبول کرد که صلح نامه با اسرائیل را امضا کرده و اسرائیل را به رسمیت بشناسد، اما با این شرط که اسرائیل متعهد گردد اراضی اشغال شده در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ را تخلیه نموده و در این اراضی، دولت مستقل فلسطینی به وجود آید."، سادات به کارتر می گوید اگر اسرائیل چنین تعهدی را امضا نکند، نه تنها وی صلح با اسرائیل را نخواهد پذیرفت، بلکه هیچ رهبری از میان کشورهای عرب نیز چنین صلح نامه ای را بدون واگذاری این حق به فلسطینیان قبول نخواهد کرد. اسرائیل سند مذکور را امضا می کند؛ یعنی متعهد می گردد در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد، اراضی اشغالی را تخلیه و آنها را در اختیار فلسطینیان بگذارد تا یک دولت مستقل فلسطینی در این سرزمین ها تاسیس گردد. کارتر در کتاب خود چنین ادامه می دهد که اسرائیل سپس حاضر به اجرای تعهد خود نشده و در کنفرانس مادرید و پس از آن در ژنو، مجددا خود را به عقب نشینی از این سرزمین ها و تشکیل دولت فلسطینی متعهد می سازد، اما کارتر گزارش می دهد که در تمام این موارد، اسرائیل مرتبا تعهدات خود را نقض می کند، بر همین مبناست که او در کتاب خود با صراحت اسرائیل را مسئول و مقصر اصلی نافرجامی صلح در خاورمیانه می داند. انتشار این کتاب، جنجال بزرگی را در آمریکا به پا کرده است و گروه های فشار یهودی و اسرائیلی، به شدت کارتر را مورد حملات خود قرار داده اند.

۴- همان طور که می دانیم انعقاد قرارداد کمپ دیوید، مقارن با اوایل سال ۱۳۵۸ هجری شمسی می باشد. با توجه به فشاری که دولت کارتر بر دولت اسرائیل جهت انجام تعهداتش در آن ایام وارد می ساخته و قویا به دنبال خاتمه دادن به جنگ اسرائیل و فلسطین بوده و یادآور شدن این مساله که اسرائیل در آن سال ها به هیچ وجه آمادگی قبول صلح و یا تخلیه سرزمین های اشغالی را نداشته و اذعان به این نکته که بحران گروگانگیری در تهران، تاثیرات منفی و مخربی را بر موقعیت کارتر در ایالات متحده گذاشته، سوال اساسی این است که چرا ماجرای گروگانگیری تا ۴۴۴ روز ادامه یافته و دقیقا علی رغم امضای

توافق نامه الجزیره زمانی به اتمام می رسد که کارتر دیگر کاخ سفید را به رقیبش ریگان تحویل داده است؟

۵- هنگامی که بوش پدر رئیس جمهور آمریکا بود، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و ناگهان جهان چند قطبی به جهانی تک قطبی تبدیل گشت و یا به تعبیر برژینسکی، رئیس جمهور آمریکا پادشاه جهان شد. بوش پدر در راستای طرح صلح خاورمیانه که کارتر آن را آغاز کرده بود، دولت اسرائیل را به شدت تحت فشار قرار داده تا به تعهدات خود در چارچوب قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ عمل کند، دولت بوش پدر حتی اعتباراتی که برای کمک به اسرائیل تصویب شده بود را قطع کرده و تلاطم جدیدی در اسرائیل ایجاد می کند. نیروهای ترقی خواه اسرائیلی که هوادار صلح بودند نیز در همین راستا دولت خود را تحت فشار قرار می دهند تا به تعهدات خود عمل کرده و به داستان غم انگیز جنگ در خاورمیانه پایان دهد. اسرائیل اما تحت فشارهای موجود مقاومت نموده و به زیر بار تعهدات خود نمی رود تا اینکه به یک باره صدام حسین به کویت حمله کرده و صحنه مناسبات سیاسی خاورمیانه به کلی تغییر می یابد؛ به گونه ای که مساله صلح خاورمیانه مجدداً به طور کلی به محاق تعطیلی فرو می رود. برژینسکی می نویسد: "بوش پدر مصمم بود که در دور دوم ریاست جمهوری خود، مساله صلح خاورمیانه را به هر قیمتی به انتها برساند"؛ اما او در دور انتخابات به سرنوشت کارتر دچار می شود و صلح خاورمیانه هم چنان به عنوان مساله ای لاینحل باقی می ماند.

۶- این روزها اسرائیل، دوباره تحت شدیدترین فشارهای بین المللی برای انجام تعهدات خود است؛ تمامی کشورهای عربی در قطعنامه ای در اتحادیه عرب و در چارچوب قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل، موجودیت اسرائیل را به شرط صلح با فلسطینیان قبول کرده اند، دولت فلسطین و حتی گروه حماس، با این تز که سرزمین های اشغالی جنگ ۱۹۶۷ به آنها بازپس داده شود و دولتی فلسطینی تاسیس گردد، اعلام موافقت نموده اند، علاوه بر این دولت عربستان سعودی چند هفته پیش رسماً اعلام نموده است که اگر اسرائیل سرزمین های اشغالی را تخلیه نماید و سرانجام صلح پیروز شود، حاضر است بابت هزینه جمع شدن شهرک های یهودی نشین در کرانه غربی رودخانه اردن، ده میلیارد دلار بپردازد، امروز در سطح جهانی، در اروپا و آمریکا و سازمان ملل و در میان کشورهای عربی به اتفاق این نظر وجود دارد که اسرائیل بایستی این سرزمین ها را تخلیه نماید تا دولتی فلسطینی تشکیل گردد و سرانجام صلح محقق گردد. دولت اسرائیل اما ظاهراً آماده انجام چنین تعهداتی نیست و به دنبال فرصتی است تا با ایجاد حادثه ای دیگر در خاورمیانه برای خود زمان بخرد.

سخنان رئیس جمهور محترم کشورمان پیرامون هولوکاست و محو اسرائیل از روی زمین، همان فرصت مقتضی را در اختیار اسرائیل قرار داده تا بتواند نقشه های خود را عملی سازد. سفر آقای رئیس جمهور به آمریکا و سخنرانی اش در دانشگاه کلمبیا و سخنان موهن رئیس این دانشگاه که دربرگیرنده حملات شدیدی به رئیس جمهور کشورمان بود و جوی که متعاقباً در رسانه های گروهی سرتاسر آمریکا علیه ایران به وجود آمد، همه و همه صرفاً هرگونه اقدامی توسط اسرائیل بر علیه ایران را برای افکار عمومی مردم آمریکا قابل قبول ساخته است.

نامه به آقای محمد جواد حجتی کرمانی

۱۱ آذر ۱۳۹۰

این نامه خصوصی است و فقط برای خود شماست

بسمه تعالی

برادر بزرگوار جناب آقای محمد جواد حجتی کرمانی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضای حق سبحانه و تعالی و خدمت به ایران و اسلام

یادداشت مورخه‌ی ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۹۰ جنابعالی چند روز پیش عز وصول بخشید. از ابراز لطف و محبت‌هایتان صمیمانه تشکر می‌کنم. شما مرد موفق‌ی بوده‌اید و من برایتان آرزوی سلامتی و موفقیت‌های بیشتر را از خداوند خواهانم.

مقالات ارسالی را خواندم. مقاله‌ی "سال ۹۰ - دقیقه‌ی ۹۰، آشتی ملی" اگرچه بسیار جالب و امیدوارکننده اما متاثرکننده بود. امیدوارکننده بود از این جهت که هنوز هم در این مجموعه، صدای منطق، عقلانیت، عشق و لطافت به گوش می‌رسد. هنوز هم کسانی هستند که حقایق را می‌بینند و با درک مسوولیت از امکانات استفاده می‌کنند و حقایق را به گوش رهبر انقلاب می‌رسانند. این خود بروز و ظهور "حجت" است که نگویید، ادعا نکنند، بهانه نیآورند که "نمیدانستم" کسی به ما نگفت. می‌گویند بعضی نام‌ها از آسمان نازل می‌شود. شما حجتی هستید، نه نامتان که منش شما، رفتار شما حجت است. خوشا به حالتان. اما نامه شما مرا متاثر کرد. تاثرم از باب آن چیزی است که بر این ملک و ملت می‌گذرد و من یکی از شاهدان آن هستم. نامه‌ی شما تاریخ ۱۱ آبان را داشت، روزی که به دادگاه رفته بودم. شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست آقای صلواتی. دادگاهی غیر علنی با حضور رییس دادگاه، نماینده‌ی دادستان آقای نوریانی هم کسوت شما و یک خانم جوان، منشی، دو وکیل من و من متهم. تاثر من از دو نکته بود. نکته‌ی اول را که در دادگاه بیان کردم. دو کیفرخواست علیه من صادر شده است. کیفرخواست اول، اقدام علیه امنیت کشور. اما در طول مدت بازداشت نه سندی ارائه دادند که من چه کار کرده‌ام که آن‌ها آن را اقدام علیه امنیت تشخیص دادند و نه از من توضیحی خواستند. کیفرخواست دوم تشکیل و اداره‌ی جمعیت غیرقانونی و ضد امنیتی نهضت آزادی ایران. اما درباره‌ی کیفرخواست دوم به گردش کار توجه کنید:

در ساعت سه بعد از نیمه‌شب، در عاشورا شب، یعنی شام غریبان - ۷ دی‌ماه ۱۳۸۸ - یک گروه هفت نفری به منزل ما ریختند. من تنها بودم. مرا بردند. منزل را زیر و رو کردند. هرچه خواستند از اسناد و اوراق و پول بردند. شصت روز در سلول انفرادی در ۲۰۹ اوین و سپس بیمارستان و عمل جراحی قلب

باز و آزادي با وثيقه براي گذراندن دوران نقاھت. سپس در ۹ مهر ماه ۱۳۸۹ که براي شرکت در ختم يك دختر جوان دوستي به اصفهان رفته بودم، به اتهام "شرکت در نماز جمعهي غيرقانوني" با طرز بسيار زنندهاي بازداشت شدم و اين بار سه ماه در سلول انفرادي و سه ماه در خانهي امن و سپس آزادي با وثيقه در ۲۹ اسفند ۱۳۸۹. در تاريخ ۱۴ خرداد ۱۳۹۰ که روز تعطيل هم هست تلفني به شعبهي ۲ بازپرسی اوين احضار شدم. از من خواسته شد روز دوشنبه ۱۶ خرداد به بازپرسی بروم. اما چون به علت مراجعه به پزشک معالجم، رفتن به دادسرا در آن روز ميسر نبود. به روز سهشنبه ۱۷/۳/۱۳۹۰ موکول شد. روز سهشنبه باز زنگ زدند و خواستند که با کفيل بروم. اما چون پيدا و آماده کردن کفيل به آن سرعت ميسر نبود، قرار به روز چهارشنبه ۱۸ خرداد موکول شد. در آن روز مراجعه کردم. بازپرس محترم، آقاي فراهاني نامهي مورخ ۱۷/۳/۹۰، توجه کنید يك روز قبل از بازپرسی، وزارت اطلاعات را به من داد که بخوانم. در اين نامه که کيفرخواست دوم بود. اتهام من تشکيل و ادارهي جمعيت نهضت آزادي ذکر شده بود. اين يعني ۴۲۶ روز بعد از بازداشت در ۷ ديماه ۱۳۸۸ وزارت اطلاعات تازه متوجه شده است، يا تازه به هر دليلي خواستهاند اتهام نهضت را در پرونده اضافه کنند !! در حالي که بعد از بازداشت اول در ۷/۱۰/۸۸ در دو نوبت از من کتبي پرسيدند که آيا مسئوليت بيانيه های نهضت آزادي را می پذيرم؟ و جواب من مثبت بود. در کيفرخواست دوم، به سه بيانيه نهضت آزادي استناد شده بود. اما در دوره اسارت، وقتی از من پرسيدند درباره اسناد نهضت نوشتم که به شرط اثبات صدور آنها از جانب نهضت می پذيرم. اما آنها تنها دو مورد را به من ارائه دادند و خواندم. يك مورد آن نامه اي بود به تاريخ ۵/۵/۸۸ خطاب به آقاي هاشمي رفسنجاني. در بازجوبي کتبي نوشتم که اين نامه اصالت ندارد. در ۵/۵/۸۸ اکثريت اعضاي دفتر سياسي زندان بودند و مانامه اي در آن تاريخ ننوشته ايم. اما آنها اصرار داشتند آن را اصيل تلقي کنند. در کيفرخواست اين سند نيامده بود. اما سه سند ديگر بود که هرگز آنها را به من ارائه ندادند و از من توضيحات نخواستند. در دادگاه نمايندهي دادستان با درخواست من براي کپي اين سه بيانيه موافقت کرد اما قاضي اجازه نداد کپي داده شود. نه به من کپي دادند و نه دربارهي مطالب آن توضيح خواستند. به قاضي گفتم رويهي قضايي اين است که سند را به متهم ارائه می دهند و بعد از او می خواهند که اصالت آن را تاييد کند يا نکند. اگر تاييد کرد درباره مطالب آن بازجوبي می شود اما اين رويه انجام نشد.

بعد از بازداشت در ۹/۷/۱۳۸۹ چندين بار به بازداشت غيرقانوني ام کتباً اعتراض کردم و در نهايت بازپرس شعبهي ۴ آقاي حاج محمدي در سلول انفرادي بودم که جواب کتبي ايشان را به رويت من رساندند. او اطلاع داده بود که پرونده همراه کيفرخواست به دادگاه ارسال شده است. چند روز بعد روز دادگاه ۱۶ آذر ۸۸ تعيين و کتباً به منزل مسکوني ابلاغ شد. من سپس طی نامه اي درخواست کردم اولاً يك نسخه از کيفرخواست به من داده شود. ثانياً ترتيب ديدار و گفتگو با وکيلم را بدهند. وکيل آمد اما کيفرخواست را ندادند. وقتي کيفرخواست صادره به دادگاه ارسال می شود يعني پرونده کامل است. مگر در اين فاصله جرم و خلاف جديدي کشف شود، کيفرخواست جديد صادر شود. اما عضويت و دبيرکلي من در نهضت يك امر پوشيده نبود. دادگاه در ۱۶ آذر تشکيل نشد. به روز ۲۹ ديماه به تعويق افتاد و سپس به ۲۳ اسفند ۸۹. اما وزارت اطلاعات در ۱۷ خرداد ۸۹ تصميم می گيرد که فعاليت هاي مرا در نهضت جرم بدانند و اعلام جرم کند و کيفرخواست دوم را صادر نمايد!!

در جلسه‌ی دادگاه خطاب به دادرس دادگاه و نماینده‌ی دادستان گفتم به هوش باشید این دومین محاکمه‌ی نهضت آزادی در طی ۵۰ سال عمر فعالیت‌هایش می‌باشد. در طی این ۵۰ سال، نهضت هم در دوران ستم‌شاهی و هم در جمهوری اسلامی ولایت فقیه، تحت فشار و سرکوب بوده و هست. و اکنون هم محاکمه‌ی دوم. دادگاه اول نهضت در محکمه‌ی نظامی بود، اما دادگاه علنی بود. خانواده‌ها و دوستان باوفا و باجرات شرکت می‌کردند. کیفرخواست را به متهمین می‌دادند. در دوران زندان هیچ‌یک از متهمین در سلول‌های انفرادی، محروم از قلم، کاغذ، کتاب، هواخوری، تماس با خانواده نبودند. همه با هم بودند. کتاب می‌خواندند و می‌نوشتند و آثار گران‌قدری چون پرتوی از قرآن و سیر تحول قرآن را پدید آوردند. دبیرکل حزب نیز به ۱۰ سال محکوم شد. این محاکمه‌ی دوم است و من دومین دبیرکل آن. با این تفاوت که نهضت آزادی در تاسیس نظام سلطنتی هیچ نقشی نداشت اما ما در تاسیس جمهوری اسلامی خود را سهم می‌دانیم و اگر نقش اصلی نداشتیم، نقش تعیین‌کننده داشته‌ایم. شما در این جمهوری، نهضت را و دبیرکل‌اش را در یک دادگاه غیر علنی با این وضعیت محاکمه می‌کنید. اعضای بازداشت شده‌ی نهضت، از جمله دبیرکل، ماه‌ها در سلول‌های انفرادی بوده و هستند. به آن‌ها یادآور شدم، در بازجویی کتبی به عنوان اعتراض نوشتم که بر طبق نظر رییس پیشین قوه‌ی قضاییه آقای شاهرودی، یک مجتهد مسلم و منصوب مقام رهبری، سلول انفرادی مصداق شکنجه است. خصوصاً وقتی نه کتاب، نه قلم، نه کاغذ و نه حق تلفن به خانواده را نداشته باشیم و دو نورا فکن قوی نصب شده بر سقف سلول و روشن در تمام ۲۴ ساعت، مانع خواب شما بشود.

من نه از زندان می‌ترسم و نه از مرگ، اما شما چه بخواهید و چه نخواهید، این دو محاکمه را با هم مقایسه می‌کنند و جمهوری اسلامی در این مقایسه زیان می‌بیند. من به نظام جمهوری اسلامی رای داده‌ام و به رای خود وفادارم. شما با این ظلم‌ها و ستم‌ها، مقدمات سقوط نظام را فراهم می‌کنید. حیف است، نکنید! در لایحه‌ی دفاعیه‌ی خود در اولین جلسه‌ی دادگاه - در ۹۰/۸/۱۱ - یعنی همان روز که شما یادداشت برای من نوشته‌اید در رد صلاحیت دادگاه نوشتم که کار شما ظلم است و پیامبر خدا فرمود: الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم. شما براندازان آرام و خاموش این نظام هستید. اما این همه‌ی داستان نیست. علاوه بر چند جمله‌ی بازجویی کتبی، بارها بازجویی شفاهی شدم، در این بازجویی‌های شفاهی کسانی که خود را یار غار سعید امامی می‌دانستند و از او به عنوان یک قدیس و یک شهید نام می‌بردند از من می‌خواستند تا درباره‌ی نحوه‌ی هزینه‌ی وجوه شرعی که از جانب آقای خمینی دریافت می‌کردم توضیح بدهم. به آن‌ها گفتم: آقای خمینی هرگز از من نخواست و نپرسید که من چگونه آن وجوه را هزینه می‌کنم شما چه‌کاره هستید که می‌پرسید! وقتی به کارشناس پرونده نظر نیازی را درباره‌ی سعید امامی گفتم، که مامور موساد بوده است، به او فحش‌های رکیک داد. در بازجویی‌های شفاهی از من می‌خواست که بگویم به دستور کارتر به همراه آقای خمینی به پاریس رفته‌ام!! به تنهایی جواب دادم این ادعای پهلوی طلب‌هاست که آمریکایی‌ها آقای خمینی را به پاریس بردند و شاه را ساقط کردند. مگر شما پهلوی طلب هستید!! در بازجویی‌های کتبی و شفاهی از من خواستند تا درباره‌ی نقش خودم در اعدام تیمسار رحیمی بنویسم! نوشتم و گفتم این‌ها سخنان و ادعاهای سلطنت‌طلبان است، که شما آن را تکرار می‌کنید!! من در اعدام رحیمی هیچ نقشی نداشتیم، دستور مستقیم رهبر انقلاب بود. به قول

عرب‌ها: یا للهول، اعدام تیمسار رحیمی و سفر من به پاریس چه ربطی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دارد !!

جناب آقای حجتی عزیز، قصد من از نوشتن این نامه شرح ماجراهای این دوره‌ی زندان و خانگی امن نیست. آن‌ها را به تفصیل نوشته‌ام و در جایی محفوظ است و در فرصتی دیگر برای شما خواهم فرستاد.

اما نکته‌ی دوم من برای شما این است که آقای خمینی در پاریس و در موارد متعدد گفتند که در نظام جمهوری اسلامی، حتی مارکسیست‌ها هم حق ابراز نظر و فعالیت دارند. اکنون کار جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که فردی مثل من حق حیات ندارد، آرامش از من و خانواده‌ام به کلی سلب شده است. در این سن و سال که بیش از هر زمان نیاز به آرامش داریم، من و همسرم را آزار می‌دهند. اما من در این سن و سال آزاد باشم یا در زندان، برایم فرقی نمی‌کند. طالب رضای حق هستم. اگر با زندان رفتن من مشکلات آقایان حل می‌شود، باشد، زندانی‌ام سازند.

اما نکته‌ی سوم – وزارت اطلاعات زیرمجموعه‌ی قوه‌ی مجریه است. اما در جریان برکناری آقای مصلحی و بازگشت او به سر کار بر اثر مخالفت مقام رهبری با برکناری‌اش، اکنون هر آنچه در وزارت اطلاعات می‌گذرد، به پای مقام رهبری نوشته می‌شود، هم در محضر الهی، و هم در محضر مردم ناظر و آگاه به مسائل. آنچه من اشاره کرده‌ام، رفتار با خود من بوده است اما شاهد رفتار مأموران اطلاعات با جوانان و زنان بوده‌ام. این‌ها را برای شما نوشتم، تا بر شما حجت باشد و شما خود دانید که چگونه عمل کنید.

نکته‌ی چهارم – من با یادداشت شما، "سال ۹۰، دقیقه‌ی ۹۰، آشتی ملی" موافقم. کاملاً موافقم. بارها گفته و نوشته‌ام که با تغییر در ساختار حقوقی (حذف اصل ۱۱۰) موافق نیستم. مشکل تاریخی ایران با تغییر در ساختارهای حقوقی حل نمی‌شود. رضا شاه و پسرش، ساختار حقوقی قانون اساسی را تغییر ندادند (جز در مواردی خاص). اما آن‌ها در عمل قانون را زیر پا گذاشتند. مشکل ما ساختار حقیقی است. ما باید فکری برای تغییر در ساختار حقیقی بکنیم. در طول عمر مشروطه، تنها در یک دوره بود که پادشاه نتوانست هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد و آن دوره‌ی ۱۲ ساله از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود. نیروی مردمی طیف وسیعی از گروه‌های سیاسی فعال و حاضر در صحنه بودند. شاه جرات نمی‌کرد قدمی فراتر از قانون بردارد. راه حل مشکل تاریخی ما، تغییر در ساختار حقیقی است. یعنی همین که شما پیشنهاد داده‌اید. در سال ۱۳۸۱، که بعد از درمان سرطانم به ایران برگشتم، نهضت طی بیانیه‌ای، با شرح و بسط فراوان، ضرورت وفاق ملی را مطرح ساخت. هر خیرخواه ملک و ملت همین را می‌گوید و می‌خواهد. با شما هم کاملاً موافقم که کلید این کار در دست مقام رهبری است. این بر عهده‌ی شما و یاران و همراهان شماست که ایشان را قانع کنید که برای نجات کشور و نظام باید این کار را انجام بدهند. به دلیل آنچه در انتظار ماست و قابل پیش‌بینی، بسیار وحشتناک است. در روزهایی که در خانگی امن بودم و آقایان اطلاعاتی، پنج – شش نفر بعد از شام یا ناهار می‌نشستند و از من می‌خواستند که نظرات سیاسی‌ام را توضیح بدهم به آن‌ها گفتم که من سال‌ها با برادران روحانی، هاشمی، مطهری، بهشتی و محشور بوده‌ام و با هم همکاری می‌کردیم. بهشتی و هاشمی و شبستری، غفوری، آیت الله خرازی،

دکتر احمدی، بنایی و... این‌ها همه وقتی آمریکا آمدند بر من وارد شدند. ما با همه دوست بودیم همکاری می‌کردیم. بعد از انقلاب، حرف‌ها و مواضع متفاوت شنیدیم. آقای خمینی هم از این‌ها حمایت می‌کردند و ما هم به قول هاشمی «نجیبانه کنار رفتیم». اما من می‌دانم هاشمی کیست؟ از کجا آمده، چه کار کرده و می‌کند. اما نمی‌دانم احمدی نژاد کیست. ویک رییس جمهور یهودی تبار چگونه می‌خواهد کار کند. برخلاف مسلمانان زرتشتی تبار، مسلمانان یهودی تبار کارنامه‌ی خوبی ندارند. وزارت اطلاعات کتابی دارد درباره‌ی رجال سیاسی ایران، که موسسه‌ی اطلاعات آن را چاپ کرده است. نقش سیاستمداران یهودی تبار ایران را بخوانید. من از مسلمانان یهودی تبار صدر اسلام سخن نمی‌گویم. از همین عصر و همین دوران خودمان صحبت می‌کنم. اگر قرار باشد مسیر تحولات و تغییرات به جایی برسد که منجر به تغییر در ساختار حقوقی بشود در این شرایط من آن را به ضرر ایران می‌دانم. شما می‌دانید ما با اصل ولایت مطلقه‌ی ولایت فقیه موافق نیستیم در دی‌ماه ۶۶ یا ۶۷، که آقای خمینی آن را مطرح کردند در واکنش به آن، طی بیانیه‌ای اعتراض کردیم. آقای خمینی در نامه‌ای به آقای خامنه‌ای در بهمن همان سال نوشتند که بعضی‌ها ایراد گرفته‌اند، انتقاد کرده‌اند، این خوب است، حتی اگر تخطئه هم کرده باشند خوب است و باید استقبال کرد (نقل به مضمون). اما ما تابع قانون هستیم. به هر حال این اصل در قانون اساسی آمده است، اما حذف آن کارساز نیست. ما با عملکردها و سیاست‌ها مخالفیم، ما خواهان تغییر در ساختار حقیقی هستیم. شرایط کشور، چینش نیروها، مناسبات نیروها، شرایط بحرانی خاورمیانه و همسایگان، همه و همه به گونه‌ای است که تغییر در ساختار حقوقی موجب بر هم خوردن نظم و تعادلی می‌شود که پیامد سرنوشت بسیار نامعلوم و نگران‌کننده برای کشورمان خواهد بود. اما ادامه‌ی وضعیت کنونی، سرانجام این تغییر را بر کشور و نظام تحمیل خواهد کرد. اما کلید این کار در دست مقام رهبری است. در دقیقه‌ی ۹۰ هستیم. باید کاری کرد، قبل از آن که از دست شما و مقام رهبری و من دیگر کاری بر نیاید. اما چه کسانی باید این جام را به دست مقام رهبری بدهند. شما و تمامی کسانی که با شما هم‌سو و هم‌فکر هستند و با ایشان نزدیک، این وظیفه و تکلیف تاریخی را بر عهده دارند. من نمی‌دانم شما آگاهانه و یا بر حسب ترادف، سال ۹۰، دقیقه‌ی ۹۰ را انتخاب کرده و به کار برده‌اید. در مسابقات فوتبال دقیقه‌ی ۹۰، یعنی پایان و یا نزدیک به پایان مسابقه. گاهی یک بازیکن خوب، در دقیقه‌ی ۹۰، با یک گل نتیجه‌ی مسابقه را عوض می‌کند. اگر آقای خامنه‌ای پیشنهاد شما را نپذیرد و در دقیقه‌ی ۹۰ مسیر و نتیجه‌ی بازی را به نفع ملت و نظام عوض نکنند، آینده بسیار وحشتناک خواهد بود.

اما نکته‌ی آخر، شما در جایی گفته بودید که آقای هاشمی جزای رفتارش را با مهندس بازرگان در مجلس اول می‌دهد. شما این داستان را از من نشنیده‌اید. به آقای هاشمی در همان مجلس و به همان مناسبت گفتم آقای هاشمی نکنید! مار در آستین پرورش می‌دهید! گفتم سرخ دست خودم است. گفتم شما اشتباه می‌کنید. شما فرانکشتاین می‌سازید و آن شما را نابود خواهد کرد. با تعجب پرسید منظورت چیست؟ داستان فرانکشتاین را به اختصار گفتم و به او توصیه کردم که از داداش محمد بخواد فیلم ویدئویی فرانکشتاین را برایش ببرد و ببیند. من نمی‌دانم شما این داستان علمی تخیلی را دیده‌اید یا خیر؟ خلاصه‌اش این است که یک شیمیست (کیمیاگر) انگلیسی به دنبال کشف ماده‌ای بود که به یک مرد عادی بدهد و او به یک غول تبدیل شود و سپس دارویی بدهد که به حال عادی برگردد. او در این کار خود موفق شد. دارویی ساخت که به همراه مستخدم آزمایشگاه به بانک می‌رفت و آن را به او می‌داد و او می‌خورد و به یک غول

فرمان‌بر و مطیع ارباب تبدیل می‌شد و به دستور ارباب بانک را می‌چاپید، رقبا را می‌کشت و هر کار لازم بود انجام می‌داد و سپس قرص دوم را می‌داد و می‌خورد و غول به شکل عادی بر می‌گشت. اسکاتلندیارد مبهوت که این چه پدیده‌ای است که در وسط شهر لندن غولی پیدا می‌شود و جنایت می‌کند. دزدی و قتل و سپس ناپدید می‌شود. کیمیاگر توانست رقبا و حریفان را از سر راه بردارد. ثروت خوبی به چنگ آورد. اما در یک نوبت غول حاضر نشد قرص دوم را بخورد و به حال عادی برگردد. کیمیاگر را کشت، آزمایشگاه را آتش زد و خود در میان آتش سوخت.

آقای هاشمی فرانکشتاین‌ها تربیت کرده است و حالا آن‌ها نافرمانی می‌کنند. در حضور مردم در خیابان به دخترش زشت‌ترین حرف‌ها را می‌زنند اما او توان مقابله و برخورد را ندارد. اکنون آقای خامنه‌ای اشتباه آقای هاشمی را تکرار می‌کند. فرانکشتاین‌های خلق شده همه را نابود خواهند کرد و همه چیز را بر باد خواهند داد. فرانکشتاین کیمیاگر داستانی با جوایس رنگارنگ مکار همه فن حریف سر و کار نداشت، اطراف فرانکشتاین‌های کیمیاگران کشورمان، انواع جاسوسانی هستند که یوسوس فی صدور الناس می‌کنند.

در دور اول که احمدی‌نژاد انتخاب شد، در تحلیل انتخابات، در یک بند به " پروژه‌ی تنهاسازی رهبر" اشاره کرده بودم. در انتخابات اخیر (خرداد ۸۸) در تحلیل آن، که در اعتماد ملی چاپ شد، نوشتم پروژه‌ی تنهاسازی رهبر کامل شد. اما ننوشتم که " علی مانده و حوضش " و تاریخ مملو است از نمونه‌هایی که در یک بزنگاه، سر ایشان را زیر آب می‌کنند. به خدا پناه می‌برم از آن‌چه ممکن است اتفاق بیافتد. اکنون شما و دوستانتان از نزدیکان ایشان افرادی نظیر مهدوی کنی، ناطق نوری، هاشمی، خاتمی، موسوی اردبیلی و می‌توانید با ایشان صحبت کنید. همین پیشنهاد خود شما، ایشان را قانع کنید که اگر انعطاف به خرج ندهند، اگر در دقیقه‌ی ۹۰ این بازی را انجام ندهند، کشورمان آسیب‌هایی فراوان خواهد دید .

از طولانی شدن نامه‌ام پوزش می‌طلبم. ناگزیر این داستان را می‌گویم و ختم می‌کنم: می‌گویند پیامبری یا عارفی از خدا خواست که به جناب عزرائیل دستور دهد هر زمان نوبت سفر او رسید، او را از قبل آگاه سازد. خداوند درخواستش را اجابت کرد و به عزرائیل دستورات لازم را ابلاغ فرمود. روزی جناب عزرائیل آمد و به آن شخص دستور سفر داد. او اعتراض کرد و گفت قرار ما با خدا این بود که از قبل به من خبر بدهی. جناب عزرائیل گفت خبر دادم اما تو نگرفتی! گفت کی؟ گفت پدیرت رفت خبر بود، مادرت رفت خبر بود، و ... همه خبر بود. اما آن‌ها را نخواندی. حال جناب حجتی عزیز شاه رفت خبر بود. صدام آن را نگرفت. صدام رفت، مبارک و بن‌علی نگرفتند. بن‌علی و مبارک رفتند، قذافی گفت آن‌ها بلد نبودند من می‌دانم چه کار کنم. قذافی رفت، اسد خبر را نمی‌پذیرد؟ علی صالح عبدالله و حاکم بحرین و سایر امیران خاورمیانه نمی‌پذیرند که وقت رحیل فرا رسیده است. عصر حکومت‌های تک نفره‌ی مادام‌العنری تمام شده است.

بله من با شما موافقم که گاهی در دقیقه‌ی ۹۰ می‌شود سرنوشت بازی را عوض کرد. اما به شرط‌ها و شروط‌ها و این بار بر دوش شما و امثال شماست. خداوند یار و نگهبان شما باد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم و خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال. زنده و سالم باشید.
ارادتمند. ابراهیم یزدی ۱۱ آذر ۱۳۹۰

همه‌پرسی به جای دخالت نظامی

یادداشت روز، آذر ۱۳۹۰



۱. کشورهای عربی و اسلامی در مرحله‌ی گذار از یک تحول تاریخی، همراه با تلاطم‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستند. یکی از محورهای اساسی این مرحله‌ی گذار، تقابل و رویارویی مردم با حکومت‌های استبدادی است. چگونگی عبور از این بحران یا به‌قولی "بهار عرب" تاثیر قطعی در شکل‌گیری تحولات آینده و در نهادینه شدن مردم‌سالاری یا برعکس در جایگزینی و بازتولید حکومت‌های استبدادی جدید و سیطره‌ی دولت‌های قدرتمند منطقه و فرامنطقه خواهد داشت.

آنچه تا کنون به عنوان "کمک" به "بهار عرب" مطرح یا اجرا شده است، از نوع نظامی و اقتصادی دولت‌های غربی بوده است. تجربه بهار پراگ نشان داد که به این نوع کمک‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. و این دولت‌ها سر بزنگاه عقب نشینی می‌کنند. ثانیاً این نوع دخالت‌ها نه تنها کمکی به جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی مردم این کشورها نمی‌کند، بلکه تاثیرات زیان‌بار متعددی نیز داشته و خواهد داشت.

۲. در نامه‌ای که در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ (۳۰ آبان ۱۳۹۰) به دبیرکل سازمان ملل متحد فرستادم، پیشنهاد کردم برای عبور سالم این کشورها از بحران کنونی، مطلوب‌ترین راه حل، برگزاری رفراندوم تحت نظارت بین‌المللی در یمن، بحرین و سوریه است.

۳. استفاده از همه‌پرسی به عنوان يك راهکار برون‌رفت از بحران‌ها و بن‌بست‌هاي سياسي و نظامي، سابقه‌اي طولاني در مناسبات جهاني دارد. گاهي اين بحران، نتيجه‌ي اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بر يك منطقه بوده است، نظیر دعوي آلمان و فرانسه بر سر آلاس و لورن، يا ادعاي استقلال و جدایی يك منطقه از سرزمین ملي (نظیر تیمور شرقي و اندونزي و سودان جنوبي)، يا نظیر وحدت دو قبرس ترك و يوناني، يا در سال‌هاي اخير پیوستن يك کشور اروپايي به اتحاديه‌ي اروپا و تصویب قانون اساس اتحاديه‌ي اروپا. در مواردی هم سازمان ملل متأسفانه بدون نظرخواهی از مردم يك سرزمین درباره‌ي سرنوشت آن‌ها تصمیم يك‌جانبه گرفته است. نظیر تاسیس دولت اسراییل در سرزمین فلسطین بدون نظرخواهی از فلسطینیان. در مورد بحرین هم، اگرچه مصوبه‌ي سازمان ملل، برگزاري همه‌پرسی بود، اما انجام نشد و هیات اعزامی با تکیه بر مطالعات و اطلاعات خود، استقلال بحرین را به عنوان نظر مردم اعلام کرد. شایان ذکر است که این کشورها همواره با بحران‌هاي داخلی و از جمله عدم مشروعیت حاکمیت‌شان روبرو بوده‌اند.

۴. به‌کارگیری ابزارها و راهکارهاي نظامی برای حل بحران‌هاي کنونی و دخالت دولت‌ها خارجی، نه به نفع مردم و نه به نفع آینده‌ي ديمقراسی در این کشورهاست. هم‌اکنون دنیا شاهد وضعیت مبهم و اسفناک مردم افغانستان می‌باشد. اما در عراق، اگرچه وضعیت عمومی و کلی از جهاتی روشن‌تر و امیدوارکننده‌تر از افغانستان است، اما هنوز زود است که بتوان دوری درستی درباره‌ي آینده‌ي این کشور داشت. آیا دخالت نظامی دولت‌هاي غربی برای سرنگونی رژیم صدام حسین تنها راه حل ممکن بوده است؟

در سال ۱۳۸۱ هنگامی که بحث‌هاي فراوانی در سطح جهاني برای دخالت نظامی در عراق مطرح شده بود، به مناسبت سفر آقای خاتمی - رییس جمهور وقت - به اروپا و اسپانیا، طی یادداشتی (روزنامه‌ي توسعه ۱۳۸۱/۸/۵) با عنوان " همه‌پرسی به جاي جنگ در عراق " نوشتم که آقای خاتمی باید پیشنهاد دهد که برای حل بحران عراق، به جاي دخالت نظامی، يك همه‌پرسی توسط سازمان ملل متحد برگزار شود.

آقای خاتمی این پیشنهاد را مطرح نکرد، اما در ایران نقش و سیاست دولت ایران در بحران عراق بالا گرفت. بعضی از شخصیت‌هاي سياسي مطرح آن زمان، بر اساس " اولویت مبارزه با امپریالیسم آمریکا " پیشنهاد دادند که ایران با صدام - که به تعبیر ایشان خالدین ولید زمان لقب گرفته بود - علیه آمریکا متحد شود!! این يك ماجراجویی بسیار خطرناک برای ایران و منطقه بود. بنابراین در ۱۳۸۱/۱۰/۳۰ در يك مصاحبه با خبرگزاری ایسنا توضیح دادم که بر اساس دانش سياسي و تجربه و در چارچوب منافع و مصالح ملي می‌گویم که بهترین راه حل در عراق جنگ نیست و بلکه همه‌پرسی است. مواضع ایران باید چنین باشد: با جنگ مخالف است، جنگ را راحل نمی‌داند. ادامه‌ي حکومت صدام نه به نفع ایران و نه به نفع مردم عراق است و نه کمکی به آرامش منطقه می‌کند. با برداشتن صدام به وسیله‌ي عملیات نظامی آمریکایی مخالف باید بود و سپس راحل زیر را به دولت ایران ارائه کردم. ایران در مجامع بین‌المللی مطرح کند که با برگزاري يك همه‌پرسی زیر نظر مستقیم سازمان ملل متحد مردم عراق تعیین کنند که حکومت بعث صدام را نمی‌خواهند. اگر دولت ایران مساله‌ي رفراندوم در عراق را مطرح سازد، با توجه

به مخالفت گسترده‌ای که در سطح ملت‌ها و دولت‌ها با عملیات نظامی در عراق وجود دارد، دنیا از آن استقبال خواهد کرد.

من این پیشنهاد را به مناسبت سفر آقای خاتمی به ترکیه و دیدار با روسای جمهور سه کشور ترکیه، ایران و سوریه در خصوص تبادل نظر پیرامون بحران منطقه مطرح کردم. در سال ۱۳۸۱ موفقیت ایران در منطقه و روابطش با کشورهای همسایه و اعتبار جهانی رییس جمهور ایران به گونه‌ای بود که در صورت طرح این پیشنهاد، احتمال بسیار زیادی برای تصویب آن وجود داشت. اگرچه کشورهای غربی از جمله آمریکا، راحل نظامی را گزینه‌ی مطلوب خود می‌دانستند، اما شرایط به گونه‌ای بود که هیچ‌یک از ۵ کشور عضو ثابت شورای امنیت، آن را وتو نمی‌کرد.

دولت‌های غربی بر اساس تجربه‌ی افغانستان و عراق، در لیبی به گونه‌ای دیگر عمل کردند. نیروهای نظامی ناتو در لیبی مستقر نشدند، اما کمک‌های نظامی ناتو در سقوط قذافی نقش کلیدی داشت. آیا آینده‌ی لیبی در مقایسه با سایر کشورهای همسایه چهقدر روشن است؟ بی‌تردید آینده‌ی مردم‌سالاری در تونس، مراکش و اردن به مراتب مطمئن‌تر از مصر و در مصر، روشن‌تر از لیبی است. در تونس، مراکش، اردن و مصر، نظام‌های حاکم سقوط نکردند، اما تحولات تدریجی گام به گام، از جهاتی مطمئن‌تر در راه است. تجارب تاریخی نشان می‌دهد که تغییرات تدریجی گام به گام، موثرتر از تغییرات شدید و رادیکال می‌باشد. در این کشورها همه‌پرسی نشد. حاکمان این کشورها به جز لیبی با درجاتی کم و بیش متفاوت، در برابر مردم انعطاف نشان دادند. اما در سوریه، یمن و بحرین، علائمی از این انعطاف دیده نمی‌شود. ادامه‌ی وضعیت کنونی به خصوص در سوریه به سمت جنگ داخلی از نوع لیبی پیش می‌رود. در چنین شرایطی همه‌پرسی یک راحل بهداشتی و عملی است و راه را برای تحولات تدریجی بون دخالت نظامی خارجیان فراهم می‌سازد.

اگر امروز در سوریه همه‌پرسی انجام شود، قطعاً درصدی از جمعیت به نفع حزب بعث حاکم رای خواهد داد. حزب بعث سوریه، نزدیک به ۵۰ سال حاکم سوریه بوده است، پایگاه‌هایی در میان مردم دارد. قبول همه‌پرسی ممکن است به سقوط دولت اسد منجر شود اما به حذف کامل آن‌ها از ساختار سیاسی نخواهد انجامید. ادامه‌ی حضور موثر نیروهای مختلف در صحنه‌ی سیاسی و پیش‌گیری از روی کار آمدن یک قدرت مطلق یک‌جانبه، به نفع نهادهای شدن دمکراسی خواهد بود. امروز در لیبی، هواداران قذافی کم نیستند، اما کمترین نقش و قدرتی در تعاملات سیاسی ندارند. در حالی که اگر فراندوم برگزار می‌شد، دولت قذافی سقوط می‌کرد، اما هوادارانش در لیبی باقی می‌ماندند. قابل قبول و تصور نیست که قذافی در جامعه‌ی قبایلی لیبی چهل سال حکومت کرد، اما هیچ پایگاهی در میان مردم نداشته است. اکثریت مردم با او مخالف بودند اما درصدی از جمعیت نیز، طرفدار او بودند و هستند.

سقوط و مرگ قذافی به معنای پایان مشکل لیبی نیست. در سوریه اگر اسد همه‌پرسی را نپذیرد، جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر می‌شود. نباید چنین پنداشت که سقوط اسد از راه نبرد مسلحانه به معنای بازگشت آرامش به سوریه خواهد بود. کما این که در عراق و افغانستان نیز چنین نشد، در بحرین نیز ریشه‌ی مشکل هم سیاسی است و هم مذهبی. اکثریت مردم بحرین شیعه هستند. اقلیت سنی حاکم نمی‌تواند برای

دراز مدت به سرکوب ادامه دهد. عصر حکومت‌های استبدادی به پایان رسیده است. موج سوم دمکراسی دیر یا زود بحرین را در بر خواهد گرفت. برگزاری رفراندوم در بحرین و عبور مسالمت‌آمیز، موجب کاهش تنش میان شیعه و سنی و بهبود روابط آنها خواهد شد.

من از صمیم قلب امیدوارم شورای امنیت، برگزاری همه‌پرسی در این سه کشور را تصویب کند و حاکمان کنونی این سه کشور، انجام همه‌پرسی و نتایج آرای مردم را بپذیرند و اگر پذیرفتند، همه‌ی طرف‌های درگیر آمادگی خود را برای نه فقط پذیرش نتایج همه‌پرسی بلکه برای یک عفو عمومی اعلام کنند. از جمله این که مسوولان فعلی این حکومت‌ها از پیگرد قضایی مصون باشند. می‌دانم هستند کسانی که با این پیشنهاد موافق نیستند اما عفو عمومی در ایجاد آرامش ضروری برای دوران جدید ضروری کمک موثری خواهد بود. توقف چرخه‌ی خشونت و کاهش هزینه‌های گذار به سوی دمکراسی، همکاری نیروهای درون حاکمیت‌های استبدادی با جنبش آزادی‌خواهی مردم منطقه را بدهی می‌سازد و طبیعی است که این تعامل و پذیرش در نه تنها مسوولان حکومت‌های استبدادی بلکه در بدنه‌ی حاکمیت و همچنین نظامیان و نیروهای امنیتی که سال‌ها به نقض حقوق و سرکوب مردم مشغول بوده‌اند، جز با اطمینان خاطر از امنیت خود و خانواده‌شان پدید نخواهد آمد و در غیر این صورت، نظیر آنچه در لیبی رخ داد تا آخرین توان با مردم مقابله خواهند کرد. از این رو اگرچه عفو عمومی با مبانی کلاسیک آرمان‌های عدالت‌گرایانه ممکن است در تعارض به نظر برسد اما به عنوان راهکاری موثر در کاهش هزینه‌ها و تلفات انسانی و مادی و معنوی کشورهای در حال گذار به سوی دمکراسی ارزیابی می‌شود.

موج سوم اعتراض (ضد سرمایه داری)

یادداشت روز - ۲۱ دی ۱۳۹۰

در ماه‌های اخیر، یک جنبش اجتماعی کم و بیش فراگیر در آمریکا شروع شده است. محور اصلی این جنبش علیه نظام سرمایه‌داری حاکم در آمریکا و اختلاف عظیم طبقاتی است. هزاران زن و مرد از هر گروه نژادی و جنسی در این جنبش که تحت عنوان " جنبش تسخیر وال استریت " نام گرفته است، حضور دارند. خیابان وال استریت در مرکز محله‌ای در مانهاتان قرار دارد که شرکت‌های بزرگ و بانک‌ها در این محله قرار دارند. وال استریت، سمبول و نماد شرکت‌ها و سرمایه‌داران بزرگ متمرکز در این محله است؛ شرکت‌ها و بانک‌هایی که اقتصاد آمریکا را در حصار خود دارند. آمارهای اقتصادی نشان می‌دهد که در طی دو دهه‌ی گذشته، تراکم و تمرکز سرمایه در دست گروه اقلیت به طور بی‌سابقه‌ای به بیش از میلیاردها دلار افزوده شده است و هم‌زمان، بر میزان بیکاری نیروی آماده به کار و تعداد بی‌خانمان‌ها هر روز بیشتر و بیشتر افزوده شده است. یکی از عوارض بیکاری و قطع درآمد، به خصوص در میان جوانان، از دست دادن منزل مسکونی و ابتلا به بی‌خانمانی است. در آمریکا کمتر کسی با پول نقد خانه می‌خرد. در اکثر قریب به اتفاق موارد، خرید خانه به صورت نقد و اقساط صورت می‌گیرد. به طور معمول، خریدار حدود ۲۵٪ بهای خانه را نقدی می‌پردازد و بقیه را در اقساط ۲۵ الی ۳۰ ساله پرداخت می‌کند. اقساط ماهیانه‌ای که خریداران برای اصل و فرع وام می‌پردازند، معمولاً

حدود ۲۵٪ درآمد ایشان است. رعایت این نکات ضروری، بانک‌ها و خریدار را محدود می‌سازد که خانه‌ای بخرد که در محدوده‌ی درآمدهای او باشد و بتواند بدون بر هم خوردن تعادل هزینه / درآمد، اقساط ماهیانه را بپردازد. خانه‌ی خریداری شده تا پایان پرداخت اقساط و تسویه‌ی بدهی در رهن بانک باقی می‌ماند. هنگامی که فرد بیکار می‌شود، اگر منبع درآمد دیگری جز کاری که از دست داده است نداشته باشد، نمی‌تواند اقساط بدهی بانک را بپردازد و بانک بعد از ارسال چند اخطاریه‌ی کوتاه مدت، اقدام به مصادره‌ی اموال و تخلیه‌ی خانه می‌کند. اگر این وضعیت در چهار سال اول خرید خانه اتفاق بیافتد، خریدار خانه تنها ۲۵٪ پرداختی اولیه به اضافه‌ی آنچه از وام اصلی پرداخته است را از دست می‌دهد اما در صورتی که این امر حدود ۱۰ سال بعد از خرید خانه اتفاق بیافتد، ضرر و زیان هنگفتی به مالک خانه وارد می‌شود و او را از هستی ساقط می‌کند. بانک با مصادره‌ی خانه، آن را برای وصول طلب خود به حراج می‌گذارد با بهایی که با قیمت واقعی خانه تفاوت بسیار دارد، به فروش می‌رساند.

بنابراین افزایش بیکاری در آمریکا در بسیاری موارد با بی‌خانمانی همراه است. شاید به همین علت باشد که در میان بی‌خانمان‌هایی که در زیر پل‌ها یا اماکن عمومی پیتوته می‌کنند، تحصیل‌کرده‌ها هم دیده می‌شوند. آمارها حکایت از آن دارند که افزون بر رشد بی‌خانمانی، بیکاری به افزایش طلاق نیز می‌انجامد و کانون بسیاری از خانواده‌ها را متلاشی می‌کند.

هدف این نوشتار، تحلیل بحران اقتصادی آمریکا نیست، بلکه متن حاضر می‌خواهد به این نکته بپردازد که جنبش کنونی، سومین جنبش اعتراضی در آمریکا طی حدوداً نیم قرن گذشته است، از این رو شاید با بررسی سرنوشت دو جنبش گذشته بتوان برای آینده‌ی این جنبش نیز گمانه‌زنی‌هایی داشت.

اولین جنبش اجتماعی اعتراض مردم آمریکا در دهه‌های ۵۰ تا ۶۰ میلادی قرن بیستم، جنبش علیه تبعیض نژادی بود. رنگین‌پوستان آمریکا مشتمل بر سیاهان و سرخ‌پوستان بومی، از بسیاری از حقوق اجتماعی خود محروم بودند. سیاهان به هر رستوران، مدرسه، بیمارستان، دانشگاه و یا هر فروشگاه‌ی نمی‌توانستند وارد شوند. در مواردی نمی‌توانستند در هر محله‌ای برای خود خانه بخرند و یا اجاره کنند. افزون بر مدارس و رستوران‌ها و سرویس‌های اتوبوس‌رانی، حتی کلیساهای سیاهان جدا بود. در برخی از ایالات، حق رای نداشتند. در ایالات جنوبی، مثله کردن (LINCH)، یک رفتار جاافتاده و متداول از سوی سفیدپوستان تلقی می‌شد. "سرطان تبعیض نژادی" به تعبیر یکی از سران جنبش سیاهپوستان - مالکوم ایکس - جامعه‌ی آمریکا را فلج کرده بود. در اوائل قرن بیستم و حدود دهه‌های ۴۰ - ۳۰، یهودیان آمریکا نیز به شدت دچار تبعیض بودند. یهودیان، سازمان‌هایی برای رفع تبعیض از سیاهان تشکیل دادند که هدف واقعی آن، رفع تبعیض از یهودیان بود و به تدریج که به این هدف می‌رسیدند، فعالیت برای پیگیری حقوق سیاهان کم‌رنگ‌تر می‌شد. از حدود سال‌های دهه‌ی ۴۰ به بعد، شکل‌گیری جنبش اسلامی در میان سیاهان آمریکا، به خصوص جنبش موسوم به "امت مسلمان" که معروف شده بود به "مسلمانان سیاه" بر روابط میان یهودیان و سیاهان اثرات منفی گذاشت.

سیاهان آمریکایی با گرایش به اسلام و مسلمان شدن، طرفدار اعراب و فلسطین و ضداسرائیل می‌شدند. البته این تنها علت نبود. در مناطق سیاهپوست‌نشین آمریکا، نظیر "هارلم" در نیویورک، رباخواران

یهودی، وام‌دهندگان عمده به سیاهان بودند و سیاهان در بسیاری موارد با این رباخواران درگیر می‌شدند. این رابطه اقتصادی استثمارگرانه نیز از عوامل تقویت‌کننده گرایش‌های ضد اسرائیلی - ضد یهودی در میان سیاهان شده بود.

مسأله‌ی ادامه‌ی بردگی در آمریکا از عوامل اساسی جنگ داخلی میان "شمال" و "جنوب" بود. جنگی بسیار خشن و با تلفات فراوان در طی ۱۱ سال. جنوبی‌ها که به نیروی بردگان در مزارع خود، به خصوص پنبه احتیاج داشتند، حاضر به لغو بردگی نشدند. شمالی‌ها، برده‌ها را به فرار و سفر به شمال تشویق می‌کردند. "راه آهن زیرزمینی" اصطلاحی بود که در آن دوره برای مسیر فرار بردگان جنوب به شمال به کار برده می‌شد. شهر کوچک، ابرلین، در ایالت اوهایو حلقه‌ی وصل این راه آهن زیرزمینی بود.

به هر حال، اگرچه بردگی در نهایت لغو شد، اما تبعیض نژادی تا سال‌های سال باقی ماند. در دهه‌های ۶۰ - ۷۰ درگیری‌های خونین و مسلحانه میان مسلمانان وابسته به "امت اسلام" و پلیس آمریکا رخ داد. به تدریج، افرادی از میان مسیحیان آزاده به جنبش ضد تبعیض نژادی پیوستند. "مارتین لوتر کینگ" یک کشیش سیاه‌پوست بود که علیه این تبعیض‌ها به شیوه‌ی گاندی - مشی مسالمت‌آمیز - دست به مبارزه زده بود و در نهایت، او را نیز مانند "مالکوم ایکس" کشتند.

اما در نهایت، جنبش ضد تبعیض نژادی به نتیجه رسید. به تدریج، در های دانشگاه‌ها، کلیساها، اماکن عمومی و رستوران‌ها به روی سیاهان باز شد و امروز به ندرت کسی می‌تواند اثری از آن تبعیض‌ها پیدا کند. در یک جامعه نیز که تمام بیماری‌های اجتماعی به سطح آگاهی‌های عمومی منتقل می‌شود، فطرت و ذات مردم که عموماً حق‌پذیر است، در برابر این تبعیض‌ها واکنش نشان داده و آن را از بین می‌برد. نه تنها آن تبعیض‌ها از بین رفتند، بلکه دیواری که در روابط اجتماعی میان زنان و مردان سیاه و سفید وجود داشت نیز برداشته شد. ازدواج میان دو نژاد و فرزندان سیاه یا سفید یا دو رگه از پدران و مادران سفید یا سیاه به یک رویداد قابل قبول تبدیل شده است. ۵۰ سال پیش قابل تصور نبود که سیاه‌پوستی آفریقایی تبار، به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شود.

جامعه‌ی آمریکا، در نهایت از این بحران تاریخی خود موفق بیرون آمده است و مشکل تعصبات نژادی را به میزان قابل توجهی از بین برده و حل کرده است و این یکی از نتایج "جامعه باز و گردش آزاد اطلاعات" است.

اما جنبش اعتراضی دوم، در دوران شرکت آمریکا در جنگ ویتنام پدید آمد که به "جنبش ضد جنگ" معروف شد. محور و عامل اولیه‌ی این جنبش، جوانانی بودند که برای اعزام به جنگ توسط دولت آمریکا فراخوانده شده بودند، اما عموماً برای رفتن به جبهه‌ی جنگی که از نظر آنان مشروعیت نداشت، حاضر نبودند. مردم ویتنام ابتدا علیه استعمار فرانسه قیام کرده بودند. با بیرون ریختن فرانسویان، آمریکایی‌ها از ترس رشد و گسترش کمونیسم در آسیای دور، جای فرانسویان را گرفتند. ویتنام به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. ظاهراً ویتنام جنوبی با ویتنام شمالی می‌جنگید، اما در واقع، ارتش آمریکا بود که با داوطلبان ویتنامی با ویت‌کنگ‌های شمالی می‌جنگید.

تا زمان ریاست جمهوری جانسون، ارتش آمریکا دخالت مستقیم چندانی در جنگ نداشت بلکه عموماً خدمات حمایتی به ارتش ویتنام جنوبی می داد. این کافی نبود؛ نظامیان آمریکا به دنبال بهانه‌ای بودند که به طور مستقیم وارد جنگ شوند. نظامیان و رئیس جمهور وقت (جانسون) در یک خبر ساختگی و دروغ، مدعی شدند که ویت‌کنگ‌ها، به کشتی‌های آمریکایی در آب‌های بین‌المللی حمله کرده‌اند. این اعلام جنگ به آمریکا بود؛ از همین رو، جانسون از مجلس نمایندگان، مجوز اعزام ارتش و دخالت در جنگ را اخذ کرد. این توطئه بعدها در زمان نیکسون کشف و موجب بحران عظیمی در افکار عمومی مردم آمریکا شد (داستان دانیل النریورک) اما به تدریج که حجم و گستره‌ی درگیری عملی آمریکا در جنگ ویتنام توسعه پیدا کرد، مقاومت و اعتراض به جنگ، ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. صدها هزار جوان آمریکایی از رفتن به جنگ امتناع کردند. روشنفکران، استادان، کشیشان، روزنامه‌نگاران و پزشکان نامداری به جنبش ضد جنگ پیوستند. شخصیت‌های معروفی چون نوم چامسکی، اریک فروم، ریچارد فالک، رمزی کلارک، دکتر اسپاک و حتی سناتور جورج به این جنبش عظیم اجتماعی پیوستند. برای اولین بار بیش از پانصد هزار نفر از مردم آمریکا از همه‌ی گروه‌ها و قشرها، سیاه و سفید، زن و مرد، پیر و جوان در واشنگتن گرد آمدند و علیه ادامه‌ی حضور و دخالت آمریکا در جنگ تظاهرات کردند. هنگامی که قهرمان بوکس جهان، "محمد علی کلی" که مسلمان شده بود، برای اعزام به جبهه فرا خوانده شده بود، سرپیچی کرد و حاضر شد زندان برود. در سرتاسر آمریکا، دانشگاه‌ها به مراکز عمده‌ی جنبش ضدجنگ تبدیل شد. در دانشگاه کنت، درگیری با پلیس فدرال منجر به کشته شدن حداقل پنج دانشجو شد. اگرچه مقاومت‌های مردم ویتنام در برابر ارتش تا دندان مسلح آمریکا از عوامل عمده شکست آمریکا در ویتنام بود، اما جنبش ضدجنگ نیز نهایتاً به نتیجه رسید و دولت آمریکا مجبور شد ویتنام را ترک کند.

جنبش صدتبعیض نژادی در آمریکا اگرچه کم و بیش محدود به یک نژاد بود، اما به هر حال کل جامعه‌ی آمریکا را در بر گرفت و توانست به اهداف خود برسد. جنبش ضدجنگ در مراحل اول، بیشتر اعتراض نسل جوان برای نرفتن به جبهه بود. اما به تدریج به یک جنبش اجتماعی عظیمی علیه "میلیتاریسم" آمریکا بدل شد. پس از پایان جنگ، فعالان این جنگ در سراسر آمریکا برنامه‌های خود را با آگاه ساختن مردم از قدرت نظامیان و چگونگی مصرف مالیات‌های دریافتی مردم آمریکا صرف کردند. در بسیاری از شهرها کمیته‌های محلی تشکیل شد. این کمیته‌ها، جدول‌هایی را تهیه و در میان مردم توزیع کردند که نشان می‌داد از هر یک دلاری که مردم آمریکا به "عمو سام" (دولت) می‌پردازند، یک سنت برای مسکن، دو سنت برای بهداشت و چند سنت برای آموزش، اما شصت تا هفتاد سنت آن به مصرف ارتش و دستگاه عظیم میلیتاریسم می‌رسید. این جنبش اجتماعی نوین در آمریکا به نفع جنبش‌های آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه‌ی مردم در جهان سوم عمل می‌کرد. در واقع، جبهه‌ی جدیدی در مبارزه با امپریالیسم آمریکا در داخل سرزمین اصلی شکل گرفته بود.

جنبش ضدجنگ در کنار مقاومت مردم ویتنام نه تنها موفق به پایان دادن جنگی خانمان‌سوز شد، بلکه تأثیرات زیادی بر جامعه آمریکا برجای گذاشت. رویداد "واترگیت" یکی از فراورده‌های جانبی جنبش ضدجنگ بود که در نهایت به استیضاح نیکسون و استعفای وی انجامید. گزارش دانیل النریورگ و چاپ آن در نیویورک تایمز و پیامدهای آن به همه نشان داد که در یک جامعه‌ی باز سیاسی و گردش آزاد اطلاعات، در نهایت مردم می‌توانند رویدادها را کنترل کنند و مشکل را اصلاح کنند.

اکنون جامعه‌ی آمریکا با جنبش جدیدی به نام " اشغال وال استریت " - جنبش ضد سرمایه‌داری روبروست. این جنبش از جهاتی با دو جنبش گذشته تفاوت دارد. در اولی، یک نژاد انگیزه‌ساز و محرک جنبش بود. در جنبش دوم، نسل جوان و یک گروه سنی خاص محور اولیه بود. اما در جنبش ضد سرمایه‌داری اقشار گوناگونی در جامعه درگیر شده‌اند که خود را ۹۹٪ جامعه می‌نامند. صورت مساله به مراتب پیچیده‌تر از دو جنبش قبلی است.

آیا جامعه‌ی آمریکا می‌تواند این بحران را به نحوی شایسته حل کند و از آن همچون دو جنبش قبلی عبور کند؟

یکی از ویژگی‌های این جنبش، توسعه‌ی فراملی آن است. به دنبال اعتصاب‌ها و اعتراض‌های جهانی مردم در اروپا، در کشورهای مختلف، مردم به جان آمده علیه سرمایه‌داری دست به اعتراض و تظاهرات زدند. این خود، پدیده‌ی قابل توجهی است. در دهکده جهانی، اقتصادهای ملی به تدریج رنگ باخته‌اند و اقتصاد، جهانی شده است. در اقتصاد جهانی، بحران اقتصادی در یک حوزه‌ی ملی به سرعت به سایر کشورها سرایت و آنها را نیز درگیر می‌کند. بروز بحران اقتصادی در آمریکا موجب بروز بحران در آسیای دور و اروپا شد. در اتحادیه‌ی اروپا، بحران اقتصادی یونان و اسپانیا، کل اروپا را تحت تاثیر قرار داد و ایتالیا نیز از امواج سهمگین این بحران مصون نماند.

به همان ترتیب که در دهکده‌ی جهانی، بحران در یک کشور به سایر کشورها سرایت می‌کند و زندگی مردم سایر کشورها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد، می‌توان پیش‌بینی کرد که در آینده‌ی نه چندان دور، جنبش ضد سرمایه‌داری نیز از محدوده‌ی مرزهای ملی آمریکا فراتر رفته و به تدریج به یک پدیده‌ی فراملی و این جهانی تبدیل شود.

اکنون، پرسش اساسی این است که آیا نظام سرمایه‌داری جهان در برابر این مشکلات و بحران‌ها به خصوص در قلمرو اختلافات عظیم طبقاتی چه شیوه‌ای را اتخاذ خواهد کرد؟ و آیا می‌تواند به سلامت از این بحران عبور کند؟

مارکس در تحلیل تغییرات اجتماعی- سیاسی بر این باور بود که چون اقتصاد زیربناست و چون نظام سرمایه‌داری مبتنی بر استثمار طبقه‌ی کارگر است، به تدریج با توسعه‌ی سرمایه‌داری، جامعه به دو قطب استثمارکننده و استثمار شونده تبدیل می‌شود و در نهایت، تغییرات کمی تدریجی به یک تغییر کیفی ناگهانی - انقلاب کارگران و از بین بردن سرمایه‌داران - منجر می‌شود. اما این پیش‌بینی مارکس در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری به خصوص در آمریکا به وقوع نپیوست، چرا؟ به تعبیر زنده یاد شریعتی: " بر سر عقل آمدن سرمایه‌داری. " سرمایه‌داری جدید با درایت پذیرفت که اگر از صد سنت درآمد، سی‌الی چهل سنت آن را به کارگران بدهد تا صرف بهبود زندگی آنان شود، می‌تواند با خیال راحت، شصت سنت بقیه را حفظ کند. نظام سرمایه‌داری، چهل ساعت کار در هفته (در آمریکا سی و شش ساعت)، حق اعتصاب، تجمع آزاد و ... را پذیرفته است. اتحادیه‌های کارگری از قدرت فراوان برخوردارند.

برخلاف نظریه پردازان سرمایه‌داری قرن نوزده، در قرن بیستم، دولت نقش بسیار فعال، موثر و مهمی را در اقتصاد و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی ایفا می‌کند. آیا در عصر انقلاب الکترونیک و جهانی شدن اقتصاد، سرمایه‌داری می‌تواند به همان شکل و ترتیب گذشته به حیات خود ادامه بدهد یا با درایت جدید، راه حلی برای این بحران پیدا خواهد کرد؟ بر اساس تجارت گذشته به نظر می‌رسد این بحران با تغییر مناسبات و روابط سرمایه‌داری و در پرتو ساختار منعطف جوامع باز و دمکراتیک که عموماً دارای نظام اقتصادی سرمایه‌داری هستند، این بحران نیز، به نفع اکثریت مردم محروم حل و فصل شود.

خدا از شاه عباس بزرگتر است

۹۰/۱۲/۱۸

برای فرزندانم

بنام خدا

فرزندان عزیزم سلام امید وارم که حال شما همگی خوب باشد. حال ماهم، به فضل الهی خوبست. در هر حال شکر گزار الطاف و نعمت های پروردگار هستیم. نمی دانم آیا شما داستان " خدا از شاه عباس بزرگتر است" را میدانید یا نه. در سلول های انفرادی مختلف در بازداشتگاه امنیتی اوین، ۲۰۹ ، زندانیان بر حسب حال و احوالات جسمی و ذهنی بر در و دیوار های سلول مطالبی بیادگار نوشته اند. من از این نوشته ها رونوشت بر داشته ام و تحت عنوان "کتیبه های ۲۰۹ جمع آوری کرده ام. که انشاءالله برایتان خواهم فرستاد. در یکی از این نوشته ها آمده بود: " خدا از شاه عباس بزرگتر است". نمی دانستم معنای آن چیست تا روزی یک هم بند برای من آوردند. زیرا حال من خیلی بد می شد؛ فشار خونم خیلی بالا می رفت و پزشک بهداری به سئولین هشدار داد که ممکن است من شب هنگام بر اثر بالا رفتن فشار خونم سکته مغزی کنم و بمیرم. بر اثر فشار پزشکان یک هم بند ، که متهم اقتصادی بود، آوردند. این بنده خدا زمینی از اداره جنگلبانی در خوزستان به مساحت ۲/۵ هکتار خریده بود و بعد یک صفر جلوی ۲ گذاشته بود و سپس ۲۰/۵ هکتار را تصاحب ، تقسیم و فروخته بود. آدم بدی نبود. من از او داستان خدا و شاه عباس را پرسیدم. او اصفهانی بود و فکر کردم باید بداند. بله حدسم درست بود. شاه عباس عادت داشت شب ها با لباس مبدل، در هیئت یک درویش با کشکول و تبر زین و غیره، از کاخ بیرون می رفت و در شهر می گشت. از یک خانقاه به یک خانگاه از یک قهوه خانه به قهوه خانه دیگر. با مردم نشست و بر خاست و گفتگو می کرد. و در صبحگاه به کاخ بر می گشت و لباس عوض می کرد و می شد شاه عباس. در یکی از این گردش های شبانه با پینه دوزی آشنا شد. پینه دوز که از این درویش با صفا خوشش آمده بود او را به منزل محقر خود دعوت می کند. منزلی که یک اطاق بیشتر نداشت و در نتیجه شاه عباس هم بر سر سفره آن ها می نشست و با زن پینه دوز آشنا و عاشق او شد. از پینه دوز خواست که زنش را طلاق بدهد تا با او ازدواج کند. پینه دوز عصبانی شد و با پرخاش قلندر را

از خانه اش بیرون کرد. اما روز بعد شاه عباس از کاخش ما مور فرستاد و پینه دوز را آوردند به در بار. پینه در ابتدا شاه عباس را نشناخت که همان درویش است. شاه این بار از موضع شاهی به پینه دوز حکم کرد که زنش را باید دوروز دیگر طلاق بدهد وگرده گردنش را خواهد زد. پینه دوز بخت بر گشته، حیران و ناراحت و مضطرب به منزل بر گشت. زنش خال وخیم او را که دید با مهر بانی پرسید چه شده است ای مرد که چنین اشفته ای. مرد به ناچار داستان را برای همسرش شرح داد. زن گفت ای مرد نا راخت نباش **خدا از شاه عباس بزرگتر است**. در روزی قرار بود مرد همسرش را طلاق بدهد، خبر آوردند که شاه عباس مرد. و این است شان نزول آن نوشته بر دیوار سلول ۴۲ در زندان امنیتی ۲۰۹. حالا من و مادرتان، که خدا او را سلامت بدارد، از دوری شما خیلی رنج می بریم. مرا که ممنوع الخروج کرده اند. و مادرتان هم می گوید چطور می تواند مرا در این شرایط تنها بگذارد و بیاورد. اما هر دو می گوئیم **خدا از شاه عباس بزرگتر است**. آنچه در این فلاش می یابید پیدداشت های من برای خاطراتم هست در حد اقل ۱۰ جلد. غیر از جلد اول که تمام است، بقیه هنوز در دست ویرایش است. بنا بر این این مطالب نزد خود شما ها بماند، در جایی منتشر نشود تا به شما خبر بدهم. شما را به خدا می سپارم. یا حق. بابا. ۱۸ اسفند ۱۳۹۰

بخش سوم – سال ۱۳۹۱

نامه به آقای کوفی عنان نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه

تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

جناب آقای کوفی عنان

نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه

با سلام و احترام؛

جنابعالی در نطق تاریخی خود در زمان دریافت جایزه صلح نوبل ابراز داشتید که با توجه به تغییراتی که در درک ملت ها از مقوله ی کرامت انسانی پیش آمده و فجایی که به موجب خودکامگی دولت ها برای بشریت پدید آمده، امروزه ضرورت اقتضا می کند که حق حاکمیت سرزمینی دولت ها، زمینه ی وقوع فجایع جدیدی را برای بشریت فراهم نیاورد و از این رو، از فراگیر بودن مقررات راجع به حقوق بشر بر قوانین داخلی کشورها و اولویت حقوق و حاکمیت ملت بر حاکمیت ملی سخن گفتید.

اینجانب ضمن تایید و ادای احترام نسبت به این باور انسانی و تلاش های بی وقفه و موثر جنابعالی در راستای برقراری صلح در خاورمیانه و به ویژه سوریه و پیامدهایی که استمرار تنش ها و افزایش

خشونت در منطقه می تواند حتی برای کل جهان به مثابه ی تهدیدی جدی ارزیابی شود، چندی پیش در نامه ای به جناب آقای مون، دبیر کل محترم سازمان ملل متحد، پیشنهاد برگزاری رفراندوم در سوریه، یمن و بحرین را مطرح کردم.

تصویب و الزام حکومت سوریه به برگزاری یک رفراندوم آزاد و تحت نظارت نیروهای سازمان ملل متحد به منظور تعیین سرنوشت حکومت سوریه و به دست ملت سوریه افزون بر تامین منافع و استقلال سرزمین سوریه و همچنین ممانعت از بروز جنگی داخلی و تحمیل هزینه های مادی و معنوی سهمگین در این کشور، از بخت زیادی در پذیرش از سوی دولت سوریه و حامیان بین المللی آن برخوردار است.

در صورت طرح چنین پیشنهادی در شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچ یک از دولت های روسیه و چین، توجیهی در عدم پذیرش آن نخواهند داشت و از سوی دیگر، حزب بعث حاکم بر سوریه نیز توجهات فراوان در قبول آن خواهد داشت، چرا که اگر چه با پذیرش این پیشنهاد، دولت خاندان اسد به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد اما بی تردید حزب بعث سوریه در عرصه مناسبات و تعاملات سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و همین امر می تواند به امنیت پایدار در سوریه و جلوگیری از بروز و تکرار فجایعی مانند عراق و لیبی کمک کند.

از همین رو با ادای احترام دوباره نسبت به تلاش های جناب عالی در برقراری صلح و امنیت در سوریه پیشنهاد دارم که با توجه به موقعیتی که در اختیار دارید و نیت بشردوستانه ای که در شما دیده می شود نسبت به طرح و تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب که دولت سوریه را ملزم به برگزاری رفراندوم کند، اقدام فرمایید. آرزوی صلح جهانی و تحقق کرامت انسانی و همچنین توفیق جناب عالی را در مسوولیت های محوله دارم. با احترام

ابراهیم یزدی- وزیر اسبق خارجه جمهوری اسلامی ایران. تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

بازرگان اسوه صداقت و تقوی

کتاب جدید دکتر ابراهیم یزدی

این کتاب، همانگونه که مولف محترم در مقدمه آن آورده است مجموعه سخنرانی ها و مقالات ایشان در باره شادروان مهندس بازرگان می باشد. این مجموعه در سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات قلم برای صدور مجوز چاپ به وزارت ارشاد تحویل داده شد. وزارت ارشادحاضر به صدور مجوز چاپ نشد و برغم مراجعات و درخواست های مکرر شرکت قلم هیچگونه توضیحی پیرامون علل عدم صدور مجوز ارائه نداد. تنها گفته شد که این کتاب قابل چاپ نیست. مولف محترم بالاجبار به دادگاه شکایت کرد. اما

وزارت ارشاد نه در دادگاه حاضر شد و نه در باره دلایل عدم صدور مجوز چاپ به دادگاه توضیحی داد. سرپیچی و تمرد کامل. آقای رئیس جمهور ایران در یکی از سخنرانی هایشان ادعا کرد که ایران آزادترین کشور جهان است. این سخن به یک معنا درست است. دولت ایران از نظر آزادی عمل در دنیا بی نظیر است. هرکاری دلش بخواهد، فارغ از هر نوع قانونی، خواه قانون اساسی و خواه قوانین موضوعه، انجام می دهد و به هیچکس هم پاسخگو نیست.

آقای دکتر یزدی در ۹۱/۲/۱۳ طی نامه ای به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، خواستار پاسخگویی شدند. اما جوابی دریافت نکردند. با توجه به رفتار غیر قانونی و غیر اخلاقی وزارت فرهنگ و ارشاد، این کتاب برای استفاده همگان در فضای مجازی منتشر می شود.

نامه به وزیر ارشاد

۹۱/۲/۱۳

بنام خدا

جناب آقای سید محمد حسینی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام و آرزوی توفیق جلب رضای حق و خدمت به خلق

به اطلاع می رساند اینجانب مجموعه ای از مقالات و سخنرانی های خود را در باره شادروان مهندس مهدی بازرگان جمع آوری کردم و در یک مجلد تحت عنوان: "بازرگان اسوه تقوی و صداقت" تدوین کردم که در سال ۱۳۸۵ توسط انتشارات قلم برای صدور مجوز چاپ به وزارت ارشاد تحویل داده شد. از آن تاریخ تا کنون، مسئولان بررسی کتاب در وزارت ارشاد برغم مراجعات مکرر شرکت قلم هیچ پاسخی نداده اند و صرفاً گفته اند که قابل چاپ نیست، اما چرا و بر طبق کدام قانون، معلوم نیست. اینجانب لاجرم از وزارت ارشاد به دادگاه شکایت کردم. اما مسئولین این وزارت خانه از دادن پاسخ به دادگاه نیز خودداری کردند. انتشارات قلم ناامید از رفتار های خلاف قانون وزارت ارشاد اصل کتاب را به اینجانب بازگردانده و هزینه حروف چینی و صفحه بندی و سایر اقدامات انجام شده را از اینجانب دریافت کرده است.

آقای رئیس در مصاحبه های خود فرموده اند که ایران آزادترین کشور جهان است. اما معلوم نیست چرا به کتابی در باره مرحوم بازرگان اجازه چاپ داده نمی شود.

با ارسال این نامه برای آخرین بار درخواست صدور مجوز چاپ این کتاب را تجدید می نمایم. در صورتی که پاسخ روشن و قانونی از آن مقام دریافت نکنم مراتب را همراه با متن کامل کتاب برای قضاوت همگان منتشر خواهم نمود. با احترام- ابراهیم یزدی- ۹۱/۲/۱۳

گفت‌وگوی اختصاصی تاریخ ایرانی با سید محمد خاتمی در باره تغییر مدیریت کیهان

حکم سرپرستی کیهان را از رادیو شنیدم

امید ایران مهر، تاریخ ایرانی ۲۹ تیر ماه ۱۳۹۱

برای معرفی‌اش معمولاً یاد کردن از دوم خرداد ۷۶ و مرور خاطره‌ای جمعی که باعث شده هنوز هم خیلی از منتقدان - بهرغم انتقادات بعضاً تندی که به کنش سیاسی او دارند- نتوانند علاقه شخصی به او را پنهان کنند، کفایت می‌کند. خیلی‌ها با شنیدن عبارت «سید خندان» به یادش می‌افتند و پر بی‌راه نیست اگر بگوییم هنوز هم در میان دوستان محبوب است و در میان منتقدان مورد احترام. حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی را بیشتر به واسطه حضور در سمت مهم ریاست جمهوری اسلامی ایران می‌شناسند و شاید جز این تنها دوران وزارت ارشادش باشد که بیشتر در یادها مانده، اما در تمام این سال‌ها آنچه کمتر به آن پرداخته شده، سید محمد خاتمی در سال‌های اول انقلاب است. دورانی که سید جوان مورد وثوق آیت‌الله بهشتی که ریاست مرکز اسلامی هامبورگ را در کارنامه داشت به ایران بازگشت و به نمایندگی از مردم اردکان و میبد به مجلس اول رفت و چندی بعد با حکم بنیانگذار جمهوری اسلامی راهی موسسه کیهان شد تا روزنامه‌داری و روزنامه‌نگاری را تجربه کند. یکی از مهم‌ترین تجربه‌های فرهنگی او همین حضور در کیهان است. سرپرستی خاتمی در کیهان با آغاز جنگ و تغییر و تحولات عمیق در عرصه سیاسی همزمان بود؛ وقایعی که بازتاب آن در بخش‌های مختلف کیهان - چه در مواضع بیرونی و چه در ترکیب درونی- دیده می‌شد.

در یک بعدازظهر بهاری مهمان او شدیم تا به مناسبت هفتادمین سالگرد انتشار کیهان، درباره دوران مدیریتش در این روزنامه گفت‌وگوشنودی داشته باشیم، اما زمان بی‌نهایت کم بود و سوالات فراوان. همین شد که گفت‌وگوی «تاریخ ایرانی» با رییس‌جمهوری سابق در کلیات ماند و جزئیات وقایع ماند تا دیداری دیگر. آنچه در پی می‌آید ره‌آورد این دیدار است.

شما در آبان ۱۳۵۹ در حالی که خارج از کشور به سر می‌بردید، به عنوان نماینده امام و سرپرست موسسه کیهان منصوب شدید. گفت‌وگو را از همین‌جا آغاز کنیم که این سفر به چه منظور بود؟ آیا در ادامه قضایای مرکز اسلامی هامبورگ بود یا دلیل دیگری داشت؟

این سفر، یک سفر کاری مشخص بود که رفتیم و بعد از انجام آن به ایران بازگشتم. پیش از انقلاب یعنی سال‌های ۵۶، ۵۷ با توجه به آشنایی که با آقای بهشتی داشتم و اصراری که ایشان داشت، برای ریاست مرکز اسلامی هامبورگ به آلمان رفته بودم. انقلاب که شد، به ایران بازگشتم و به اصرار دوستان در انتخابات مجلس شرکت کردم و اولین مجلس اوایل خرداد سال ۵۹ تشکیل شد. اواخر تابستان همان سال

جنگ ایران و عراق در گرفت و به دنبال آن وضعیت فوق‌العاده‌ای در کشور ایجاد شد؛ ایرانی که هنوز از روزهای انقلاب آنچنان دور نشده و می‌خواهد روی پای خودش بایستد، آشفتگی‌هایی که معمولاً در طول انقلاب و بعد از انقلاب پیش می‌آید، انقلاب می‌خواهد مسلط شود و نظام تازه ایجاد کند، در این حال جنگ وسیعی ایجاد شد که چالش بزرگی در برابر انقلاب ما بود، و الحمدلله ملت توانست در مقابلش مقاومت کند. آخر تابستان سال ۵۹ جنگ ایران و عراق شروع شد. آقای رجایی نخست‌وزیر بود و تصمیم گرفته بود هیات‌هایی را اعزام کند به کشورهای مختلف دنیا برای تبیین مواضع جمهوری اسلامی ایران در مقابل تجاوز عراق و نیز توضیح و تشریح تجاوزی که انجام گرفته است. یک هیات بنا شد به کشورهای افریقای بروم، یک هیات به کشورهای آسیایی، یکی عربی و... از بنده هم خواسته شد که به چند کشور اروپایی بروم. هیاتی به همراه داشتم که عبارت بودند از آقایان محمد هاشمی و مهدی نواب که سرپرست سفارت ما در بن بود. به چند کشور رفتیم؛ ایتالیا، آلمان، فرانسه، یوگسلاوی سابق و اسپانیا.

این هیات دیپلماتیک محسوب می‌شد؟

بله. در حقیقت فرستادگان جمهوری اسلامی بودیم. خواهش می‌کردند از افرادی که با آسیا، اروپا و کشورهای عربی آشنا بودند، برای تبیین مواضع بروند. البته نمی‌دانم برای مناطق دیگر چه کسانی رفتند. شاید از رجالی که الان هستند رفته باشند.

چطور شد شما را به کیهان فرستادند و چرا آنقدر عجله در کار بود که پیش از بازگشتتان به ایران این حکم به نام شما صادر شد. آیا از پیش می‌دانستید که قرار است این حکم را به شما بدهند؟

سرپرست کیهان آن زمان آقای دکتر ابراهیم یزدی بود. ایشان از آشنایان ما، از چهره‌های برجسته انقلاب و از قبل از انقلاب مورد اعتماد امام بودند. منتهی بعد از انقلاب دیدگاه‌های متفاوتی با امام و بعضی دیگر از دوستان پیدا کردند. با این حال همچنان در عرصه بودند؛ در دولت موقت وزیر امور خارجه بودند، در میان نمایندگان دور اول حضور داشتند و یک دوره هم سرپرست کیهان شدند. با گذشت زمان و حادث شدن مسائل و اختلافات، امام تصمیم گرفتند که مدیریت کیهان عوض شود. من هم وقتی در ایران بودم می‌دانستم این اختلافات وجود دارد. امام در عین حال که می‌خواستند احترام آقای یزدی حفظ شود، دلشان می‌خواست که تغییراتی ایجاد شود، اما اصلاً حرف من نبود و من هم آمادگی این کار را نداشتم. بالاخره بنده دیدگاه‌هایی داشتم که این دیدگاه‌ها اگر پیاده می‌شد، نمی‌دانستم که چقدر با مشکل و مانع روبرو می‌شود، اگر هم پیاده نمی‌شد که برایم دشوار بود مسائلی که مورد توجه نیست را در مجموعه داشته باشم. البته اصل دیدگاه من دفاع از اصل انقلاب و امام بود در برابر خطراتی که معتقد بودم از بیرون و داخل علیه انقلاب وجود دارد.

اینکه امام حکم سرپرستی شما را صادر کرده‌اند، چطور به اطلاعات رسید؟

من در آلمان بودم که حاج احمد آقا تماس گرفت و گفت آقا می‌خواهند به شما حکم بدهند. گفتم خواهش می‌کنم این کار را نکنند. حداقل اجازه بدهند من برگردم، در این زمینه مسائلی دارم که آقا باید بشنوند. اینکه من آمادگی این کار را دارم، ندارم باید مشخص شود. به علاوه درست است که الان خیلی‌ها

همزمان چند مسئولیت را برعهده دارند اما من الان نماینده مجلس هستم و اداره کیهان هم خودش وقتگیر است. به نظرم باید انسان یکی از این مسئولیت‌ها را داشته باشد که بتواند وظایفش را به درستی انجام دهد. به حاج احمدآقا تاکید کردم حرف‌هایی دارم و جز این‌ها در مورد آقای یزدی هم ممکن است بنده اختلاف نظر با ایشان داشته باشم اما اینکه آقای یزدی را بردارند و بنده را به جای ایشان بگذارند، صورت خوبی ندارد. ایشان هیچ نگفت. من هم احساس کردم قانع شدند و ما هم ماموریتمان تمام می‌شود و برمی‌گردیم به نمایندگی مجلس. ظهر بود که با من تماس گرفتند. آنجا بودم که همان شب یا فردا صبح رادیو خبر را اعلام کرد که امام حکم خاتمی را برای کیهان داده است.

خبر غافلگیرتان کرد و خارج از ایران بودید. واکنش شما چه بود؟

گفتم خب حالا من چکار کنم؟ بلافاصله تماس گرفتم با آقای دعایی، گفتم بنده که اینجا هستم، هیچ کسی را هم ندارم. شما رفیق ما هستید، بروید لااقل کیهان را تحویل بگیرید، از دوستان قابل اطمینانتان در روزنامه اطلاعات هم اگر کسی را می‌شناسید همراه خود ببرید آنجا تا بنده بیایم. ایشان هم بزرگواری کردند این کار را انجام دادند.

پس آقای دعایی به نیابت از شما کیهان را تحویل گرفتند و با گروهی از اطلاعاتی‌ها به کیهان آمدند. چه افرادی در این گروه بودند؟

همه افرادی که آمدند خاطر من نیست اما فکر می‌کنم ایشان در ابتدا با آقای سعید اسماعیلی، آقای جلال رفیع - که برای مدت کوتاهی آمدند-، آقای دکتر مهدوی و چند نفر دیگر آمدند. کمی بعد از این‌ها آقای محمود شمس‌الواعظین هم به جمع ملحق شدند. بعدها افراد دیگری هم آمدند اما در ابتدای کار آقای دعایی با همه نیروهای برجسته اطلاعات آمد. نه اینکه همه کیهانی بشوند. بعد که من آمدم بعضی‌ها قبول کردند که کار در کیهان را ادامه بدهند و بعضی‌ها به اطلاعات برگشتند. آقای سعید اسماعیلی هم که آن زمان در روزنامه جمهوری اسلامی با آقای مهندس موسوی کار می‌کرد، به دعوت آقای دعایی آمد. بعد از یک هفته، ده روز برگشتم و چند روزی دوستان اطلاعات همکاری کردند و بعد از آن کادری که مورد توجه‌مان بود فعالیت را ادامه دادند.

شما به عنوان مدیر جدید مجموعه وارد کیهان شدید و به هر حال دیدگاه‌های خاص خودتان را داشتید. آیا این باعث شد عذر کسی را بخواهید یا تصفیه‌ای در نیروهای قبلی انجام دهید؟

بنده علاقه‌ام این بود که حداقل نیرو را از بیرون تامین کنیم و حداکثر نیرو را از درون که اتفاقاً دوستان خوبی از کیهان بودند که با ما همکاری کردند. آقای منصور صدر بود که سال‌هاست خارج از ایران است و از او بی‌خبرم. خانم گیلدا ملکی که عضو انجمن اسلامی بود و آدم خوشفکری بود که سرطان گرفت و سه چهار سال پیش مرحوم شد. آقای محمود عسکریه همشهری ما بود، ایشان هم از مطبوعات‌چی‌های خوبی بود که آنجا حضور داشت. افرادی هم در سردبیری بودند که دوست داشتیم همه باشند، البته عده‌ای هم اضافه شدند. آقای فرقانی بود که الان از استادان مهم علوم ارتباطات است. آقای فریدون صدیقی بود. آقای غلامرضا موسوی بود. البته متأسفم که همه اسم‌ها را به خاطر ندارم. دوستانی بودند که در کیهان

بودند و سابقه کیهانی داشتند و دوست داشتم در آنجا کار کنند. اما افرادی هم به مجموعه تزریق شدند، مثلاً برای کیهان انگلیسی خواهش کردم **خانم ابتکار آمد**. کیهان بچه‌ها زیر نظر آقای فردی بود. مسئول بخش زنان آن زمان **خانم دکتر فرشته هاشمی همسر آقای دکتر علی صادقی تهرانی** بود که بعد از ایشان هم **خانم شهلا شوکت آمدند**. در کیهان ورزشی هم دوستان خوبی بودند که اداره می‌کردند. من سعی کردم که در ترکیب نیروها تغییر عمده‌ای ایجاد نشود اما مواضع کلی روزنامه متحول شود. سعی کردم که کیهان جوری باشد که هم برای اکثریت نیروهای انقلاب قابل قبول باشد و هم حداقل‌هایی که خودم مدنظر داشتم رعایت شود.

بعد از مدتی گویا مسئولیت‌های جدیدی که به شما محول شد، مشکلاتی را برای اداره روزنامه به وجود آورد و باعث شد همکارانی را برای اداره موسسه دعوت کنید.

تا سال ۶۱ که بنده به عنوان وزیر ارشاد انتخاب شدم همان روال قبلی ادامه پیدا کرد. درباره مسئولیت‌ها و پیشنهادهایی که برای پیوستن به دولت وجود داشت اگر بخواهیم بررسی کنیم باید از **دولت آقای بنی‌صدر** شروع کنیم که پیشنهاد شده بود برای وزارت خارجه، که من زیر بار نرفتم تا بعد از داستان تلخ هفتم تیر و هشتم شهریور و تشکیل **دولت آقای مهندس موسوی**. اینکه چگونه شد که برای وزارت خارجه و جاهای دیگر پیشنهاد شد و بنده به واسطه اینکه نمی‌خواستم کار اجرایی به آن صورت داشته باشم، نپذیرفتم خود ماجرای است. اما بالاخره در جلسه مفصلی که با رییس‌جمهوری وقت آیت‌الله خامنه‌ای و آقای مهندس موسوی داشتیم، این دو بنده را قانع کردند که به دولت بیایم. آبان ۵۹ حکم کیهان صادر شده بود و آبان ۶۱ هم بنده وزیر ارشاد شدم. وزارت ارشاد مسئولیت سنگینی بود. البته مجلس هم کار زیادی داشت اما قابل قیاس نبود.

با توجه به گستردگی کار وزارت ارشاد بنده رفتم خدمت امام. گفتم بنده اینجا هستم و دیگر نمی‌توانم به عنوان سرپرست کیهان وقتم را بگذارم و خواهش می‌کنم شما این مسئولیت را به کس دیگری محول کنید. ایشان فرمودند نه، شما آنجا باش و اگر واقعاً تعارضی مابین مسئولیت‌ها هست، هر کس را که به نظرت می‌رسد در کیهان مسئول کن. یعنی ایشان حاضر نشدند نمایندگی‌شان را از بنده پس بگیرند اما گفتند که می‌توانی سرپرست را کس دیگری معرفی کنی. اینجا بود که بنده **آقای شاهچراغی** را معرفی کردم و ایشان هم قبول کردند. آقای شاهچراغی از کم‌نظیرترین افرادی بود که بنده در عمرم شناختم. ایشان سابقه طلبگی داشت، طلبه بسیار فاضلی که دانش‌آموخته مدرسه حقانی بود. واقعاً متدین بود و بسیار روشن و روشنفکر.

یک نمونه کار ایشان را بگویم. بعد از سقوط بنی‌صدر و در حقیقت یک‌دست شدن نظام، ایشان در مجلس شورای اسلامی **نماینده دامغان** بود. نطقی داشت و در آن اعلام خطر کرد. مضمون سخنش این بود که خطری که من برای نظام جمهوری اسلامی پیش‌بینی می‌کنم، قشری‌گری، تحجر و عوام‌زدگی است. اینکه افرادی با ظاهرپرستی و ظاهرگرایی و به نام شعارهای انقلابی آمده و اندیشه و تفکر و تعقل و آزادی را محدود می‌کنند. چنین تعبیری داشت. این پیش‌بینی آن وقت خیلی جالب بود. آقای شاهچراغی چنین آدمی بود. دل‌بستگی‌اش به امام و انقلاب مشخص بود و آخر هم می‌دانید که در همین راه شهید شد.

من ایشان را با خیال راحت در کیهان منصوب کردم و انصاف این است که خیلی تحول در کیهان ایجاد شد، یا لاف از بسیاری از طرح‌هایی که ما داشتیم در دوران ایشان با قوت پیاده شد.

این طرح‌ها و ایده‌هایی که از آن‌ها سخن می‌گویید چه بود؟ در کجای تاریخ کیهان پس از انقلاب می‌توان رد آن را جست‌وجو کرد؟

به نظرم بهترین و موثرترین‌شان کیهان فرهنگی بود که ما از قبل با آقای حسن منتظر قائم - برادر شهید منتظر قائم که در ماجرای طبس شهید شد - درباره آن صحبت کرده بودیم. ایشان از چهره‌های برجسته‌ای بودند که قبل از انقلاب زندان رفته بود. از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب بود و ذهن روشنی داشت. ایشان هم البته دو سه سال بعد در تصادف رانندگی کشته شد. کیهان فرهنگی واقعاً فرصت و روزنه مهمی بود که در عرصه اندیشه و فکر و تبادل نظر گشوده شد. ابتکارش این بود که هر شماره یک چهره را مشخص می‌کرد و میزگردی برگزار می‌کرد نه فقط درباره او بلکه به این بهانه به اندیشه‌ها و مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌پرداخت. من فکر می‌کنم اگر همین حالا مجموعه کارهایی که در قالب کیهان فرهنگی شد را جمع‌آوری کنیم، مجموعه ارزنده‌ای خواهد بود. به این ترتیب کیهان فرهنگی پایه‌گذاری شد، تا به عنوان جریانی که به اصل انقلاب و نظام وفادار است، فضایی برای تضارب آرا و آزاداندیشی ایجاد کند. بعد از آن کیهان اندیشه درآمد که آقای صاحبی و دوستانشان درآوردند. بیشتر جنبه‌های فکری از منظر نواندیشی دینی را پوشش می‌داد.

وقتی که آقای اسماعیلی و چند نفر دیگر اصرار کردند که می‌خواهند بروند، آقای رخصت و آقای رضا تهرانی آمدند. قبل از اینکه بنده به ارشاد بروم، آقای ملک‌مدنی که بعدها شهردار تهران شد، مسئولیت مالی - اداری کیهان را برعهده گرفت. آقای رخصت با آقای ملک‌مدنی رابطه خوبی نداشت و این باعث شد بعد از مدتی از کیهان برود اما آقای رضا تهرانی ماند و در کیهان فرهنگی با ما همکاری‌اش را ادامه داد. البته آقای شاهچراغی دوستان دیگری هم داشت که آن زمان با خودش همراه بودند و به کیهان آمدند اما بعدها مواضع خاص خودشان را پیدا کردند. از جمله آقای مهدی نصیری بود که آمد و بعدها محور نوعی کودتا در کل کیهان شد. با این کار حداقل کیهان روزانه با کیهان فرهنگی و کیهان اندیشه راهشان جدا شد. بعد از شاهچراغی این آقایان ۱۸۰ درجه جهتشان تغییر کرد و آنجا کارهایی کردند که مفصل است. بعد از رحلت امام به اصرار خدمت رهبری رسیدم و گفتم که نمی‌توانم اداره کنم. ایشان ابتدا استنکاف داشتند ولی بالاخره استعفا بنده را پذیرفتند و کیهان مسیر دیگری پیدا کرد.

بعد از شهادت آقای شاهچراغی، آقای اصغری سرپرستی کیهان را برعهده گرفتند. در دوره ایشان وضعیت کیهان به چه صورت بود؟

آقای اصغری همکار ما در دولت بودند. وظیفه هدایت وزارت دادگستری را بعد از آقای احدی برعهده گرفتند. شخص فاضل، خوشفکر و خوش‌سلیقه‌ای بودند. ممکن است در بحث مدیریت با ایشان اختلاف نظر داشته باشیم، ایشان هم با من اختلاف نظر داشته باشند اما انسان فرهیخته‌ای بود. بعد از آقای شاهچراغی ایشان دیگر وزیر نبود و آن زمان فکر می‌کنم از بهار و کبودرآهنگ نماینده مجلس شده بود. با توجه به سابقه همکاری و همراهی که در دولت داشتیم، من از ایشان خواهش کردم، به حضرت امام

هم معرفی کردم و گفتم ایشان سابقه‌شان این است و امام هم قبول کردند، منتهی بعد از آن و بخصوص بعد از رحلت حضرت امام یک مشکلات و درگیری‌هایی ایجاد شد که عملاً هم آقای اصغری خیلی کارهای نبود. دوستانی که گفتم، با پشتوانه برخی افرادی که در نهادهای امنیتی- نظامی بودند، کار را اداره می‌کردند.

بعد از انقلاب کیهان و اطلاعات به بنیاد مستضعفان واگذار شده بود و به عنوان بخش‌هایی که وابسته به آنجا بود شناخته می‌شد. ما وقتی آمدیم به کارها سر و شکل دادیم، برای کیهان مدیرمسئول و سردبیر تعیین کردیم. استقلال مالی و اداری پیدا کرد و وقتی در زمان ارشاد خودم بنا بود که مدیرمسئول برایش معرفی کنیم، بنده آقای اصغری را به عنوان مدیرمسئول معرفی کردم ولی از جاهای دیگر فشار آمد که آقای نصیری باشد. هیات نظارت بر مطبوعات هم بالاخره علی‌رغم پیشنهاد خود من و علاقه‌ای که داشت و ملاحظاتی که روی فرد پیشنهادی داشت به هر صورت ایشان را به عنوان مدیرمسئول پذیرفت. آن زمان اوضاع به کلی از دست آقای اصغری خارج شد و بعد از مدت کوتاهی ایشان رفتند. آقای نصیری بود تا اینکه آقای شریعتمداری مدیرمسئول شد. بعد از آن در واقع ایشان همه‌کاره شدند و حتی مهدی نصیری هم رفت.

یعنی تا پیش از استعفای شما از کیهان هم اسماً آقای اصغری سرپرست بود اما در عمل اختیار کار دست افراد دیگری بود؟

بله، همین‌طور بود. معتقد بودم اگر بنده نماینده ولی فقیه در کیهانم باید بتوانم بر کار آنجا اشراف داشته باشم. نمی‌شود یک نفر بیاید و هر کاری خواست برای خودش انجام دهد. یکی از دلایل استعفای من همین بود که عنوان را داشتم اما امکان اشراف و سازوکار درستی برای نظارت بر کارها و اعمال نظر در آنجا وجود نداشت. یکی از علل استعفای من هم همین بود. ولی بله، در ظاهر آقای اصغری سرپرست بود و بنده ایشان را به عنوان مدیرمسئول معرفی کردم اما اوج درگیری و دوگانگی همین بود که حتی با مدیرمسئولی ایشان هم مخالفت شد.

به هر حال کیهان به عنوان روزنامه‌ای که تا اوایل انقلاب یک جور صبغه چپ داشت و خیلی از اعضای تحریریه آن متمایل به حزب توده و اندیشه‌های مارکسیستی بودند، شناخته می‌شد. در ابتدای دوره تصدی شما از این نظر مشکل یا درگیری پیش نیامد؟

در دوران پهلوی، در واقع برای ایجاد تنوع و تعادل در عرصه مطبوعات کشور کیهان را در کنار اطلاعات ایجاد کردند اما هر دو وفادار به رژیم گذشته بودند. اطلاعات خیلی آشکارا جنبه نزدیکی به دربار و سیاست‌های رسمی را دنبال می‌کرد. زمانی رسید که خواستند در عرصه مطبوعات جنبه روشنفکری هم وجود داشته باشد و در درون صفوف خودشان چهره‌هایی که خیلی آشکارا دست به سینه نباشند، روی کار بیایند و کیهان با این ذهنیت تاسیس شد.

حقیقتاً هم کیهان پیش از انقلاب هم وجهه روشنفکری قوی‌تری داشت و هم گاهی آثار انتقاد و مخالف‌خوانی‌های کم‌دردسری در آن دیده می‌شد. یکی از جاهایی که بسیاری از چپ‌ها تزریق می‌شدند

همین کیهان بود. حتی در جریان سال ۵۶ که آن مقاله کذایی در اطلاعات علیه امام نوشته شد، کیهان زیر بار نرفت و حاضر نشد این کار را بکند و قرعه به نام اطلاعات افتاد. در روزهای انقلاب هم کیهان به خاطر زمینه‌هایی که داشت بیشتر جانب مردم و انقلابیون را می‌گرفت. مطلوبیت بیشتری هم داشت. آن زمان اگر بخش نیازمندی‌ها را می‌دیدید، به لحاظ تیراژ بود که آنقدر آگهی می‌آمد.

ما این مقبولیت را یادمان هست. حتی خود من روزهای پنج‌شنبه، آخر هفته کیهان را می‌خریدم. در صفحه ۶ کیهان خاطرهم هست افراد عجیب و غریبی مقاله داشتند مثل **دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی** و بسیاری از نویسندگان و شاعران نوپرداز، انقلابی و چپ، مطلب و شعر داشتند. کیهان این وجهه را داشت، البته به صورت کاملاً کنترل شده از طرف رژیم، اما یک جور صبغه روشنفکری متمایل به اندیشه‌های چپ را برای خود ایجاد و حفظ کرده بود. بعد از انقلاب هم در درون کیهان نیروهایی که مترقی‌تر و چپ بودند بیشتر از اطلاعات و جاهای دیگر بود. به تبع آن تحرکات چپ هم در آنجا زیادتر بود. البته من همواره تلاشم این بود که فضای روزنامه با تساهل و تسامح مدیریت شود. بارها شد که جلوی دفتر من جمع می‌شدند و من می‌رفتم برایشان صحبت می‌کردم. بحث می‌کردیم، دعوا می‌کردیم، تعارف می‌کردیم. بعضی حرف‌هایشان درست بود، در بعضی موارد همدیگر را قانع می‌کردیم. چنین روابطی وجود داشت.

ظرها در نهارخوری کنار هم نهار می‌خوردیم. یک روز بعد از نهار از پله‌ها که بالا می‌آمدم، دیدم روی دیوار نوشته شده «**مرگ بر خاتمی**». یکی به سرعت آمد که پاکش کند، گفتم «حقوق نداری دست به این بزنی، تا آخرش باید باشد. یک نفر دلش خواسته این را بنویسد.» این کارها تاثیر بیشتری داشت.

این شعار روی دیوار ماند؟

نه. همان فردا معلوم بود که دست کشیدند و پاکش کردند. می‌خواستم بگویم که چنین تحرکاتی در خود ساختمان هم گاهی اتفاق می‌افتاد. می‌دانید که آن زمان در سال ۵۹ چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق و حزب توده همچنان در عرصه حضور داشتند اما به نظرم قوی‌ترین افرادی که آنجا حضور داشتند، بعضی‌هایشان هم شاید در دوره خود ما باز خرید یا تصفیه شدند، مجاهدین خلق و توده‌ای‌ها بودند. اما به طور کلی بدنه کیهان بدنه سالم و خوبی بود.

وقتی اسم «**خاتمی**» کنار نام روزنامه کیهان می‌آید خیلی‌ها یاد سرمقاله شما در کیهان درباره مهندس بازرگان می‌افتند. بعد از سی سال نگاه شما نسبت به آن مقاله که خیلی‌ها معتقد بودند مقاله تندی بوده، چیست؟

در آن دعوایی که به وجود آمد همه ما تحت تاثیر فضایی بودیم که وجود داشت. دلبسته به انقلاب بودیم، دلبسته به امام بودیم و احساس هم می‌کردیم افرادی که نظرات دیگری دارند، اشتباه می‌کنند. الان هم من معتمد با توجه به مشکلات حادی که آن زمان بود و اصل موجودیت نظام و انقلاب را تهدید می‌کرد، شاید بعضی روش‌هایی که اعمال شد، روش‌های ناگزیری بود.

به نظر خودتان دلیل این تقابل میان نیروهای سیاسی چه بود و چرا به نوشتن چنین مقاله‌ای منجر شد؟

من اگر بخواهم در این باره صحبت کنم می‌گویم بیاییم یک آسیب شناسی کنیم درباره تاریخ سیاسی ایران. اینکه ۱۰۰، ۱۵۰ سال است که ملت ما برای آزادی، استقلال، پیشرفت و دموکراسی قیام کرده است، اوچش در انقلاب اسلامی بود که خوشبختانه همسویی این خواست‌ها با هویت فرهنگی اکثریت که دینی است، مورد توجه قرار گرفت اما چرا هیچ‌گاه موفقیت کاملی نداشتیم؟ چرا از دل مشروطیت رضاخان درآمد؟ چرا از دل فضای بسیار عالی بعد از شهریور ۲۰ که آزادی در حد هرج و مرج و حاصل آن شکل‌گیری نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت و دولت مصدق بود، کودتای ۲۸ مرداد درآمد و بدترین شکل خفقان ایجاد شد؟ چرا بعد از انقلاب اسلامی که واقعاً با آزادی شروع کرد و در آغاز پهلو به پهلو هرج و مرج می‌زد، جنگ و جریان‌ات ترورها و محدودیت‌های دهه ۶۰ ایجاد شد و چرا بعد از اصلاحات که با بازخوانی شعارها و خواسته‌های اصلی انقلاب ۵۷ بر سر کار آمد که آزادی، استقلال و پیشرفت توأم با معنویت و اخلاق و دین بود، به شرایط فعلی رسیدیم؟

من فکر می‌کنم در آسیب‌شناسی این ماجراها اول به این بپردازیم که چرا جریان روشنفکری ما که باید بستر تبیین و تشریح این خواسته‌های تاریخی باشد، رشد کافی را نداشته و خیلی زود جذب فضاهاى تند شده است؟ هر بار ملت برای آزادی قیام کرده، این‌ها به جان هم افتادند و زمینه را فراهم کردند برای اینکه باز استبداد شکل بگیرد. این مسئله‌ای است که باید درباره آن صحبت کنیم. من می‌گویم خواست تاریخی مردم ما استقلال، آزادی و پیشرفت بوده اما آیا ظرفیت عملی برای پیاده کردن این خواسته‌ها را داشتیم؟ مثلاً اگر مردم ما دموکراسی را می‌خواستند، آزادی را می‌خواستند، زمینه فرهنگی و اجتماعی برای استقرار این خواسته‌ها بوده یا نبوده؟ و اتفاقاً کار روشنفکری ایجاد این زمینه است. یعنی خواست تنها کافی نیست، خواسته‌ها ارزشمند است. ما در تمام جنبش‌های این صد ساله خواسته‌ها را می‌بینیم و واقعاً معدل خواست مردم ما در صد سال گذشته آزادی‌خواهی، استقلال‌خواهی و پیشرفت بوده است. البته اکثریتشان مسلمان بودند، شیعه بودند و به دینشان علاقه‌مند بودند و اتفاقاً موفقیت امام هم به همین دلیل بود که می‌گفت این اسلامی که من معرفی می‌کنم، هم آزادی می‌دهد، هم استقلال و هم پیشرفت. من اسلامی که به شما می‌گویم همانطور که یک شیعه حق دارد، غیرمسلمان هم به عنوان یک شهروند دارای همه حقوقی است که می‌تواند داشته باشد. منتهی ما، روشنفکران و نخبگان جامعه بجای بسترسازی، بجای بالا بردن آگاهی جامعه که این خواست آگاهانه شود، بیشتر به جان هم افتادیم و از دل این درگیری‌ها چیزی برخلاف خواست ملت درآمد.

در آغاز انقلاب به نظر من دو نوع جریان افراطی وجود داشت. یکی جریان‌ات تندی که به ترور دست می‌زدند و از آن طرف جریان‌اتی که معتقد بودند باید همه را سرکوب کرد، همه چیز را نابود کرد و یک مقدار ظاهر بین بودند. این وسط هم امام بود که سعی می‌کرد تعادلی ایجاد کند اما گاهی به عنوان رهبر یک انقلاب، خصوصاً در دوره جنگ و ترور احساس می‌کرد که بنیادهای نظام در خطر است. بنابراین علی‌رغم همه خواسته‌هایی که ایشان داشت و قبل از انقلاب گفته بود، درباره آزادی‌ها، قانون اساسی و مسائل دیگر، به هر حال در حالت بحرانی تنگناهایی ایجاد شد. من آن زمان معتقد بودم جریان‌اتی مثل

نهضت آزادی و افرادی مثل آقای مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی که از دوست‌داشتنی‌ترین چهره‌های یک قرن گذشته هستند، اگر خیال‌پردازانه نگاه نمی‌کردیم می‌بایست همراهی آن‌ها با انقلاب و نظام بیشتر می‌بود تا ما این حالت بحران را بگذرانیم. در سال ۶۶ در جواب نمایندگان مجلس که به بعضی مسائل خلاف قانون، دستگیری‌ها و سخت‌گیری‌هایی که وجود داشت اعتراض کردند، امام قبول کردند که این‌ها بوده اما در حالت اضطرار بوده، جنگ داشتیم، حالت بحرانی داشتیم اما بنا داریم که همه به قانون برگردیم. من بعضی وقت‌ها گفته‌ام که امام هم قبول داشتند که بعضی از رفتارها و اعمال استثنا بوده، نه قاعده ولی متأسفانه بعد از امام می‌بینیم که استثناها قاعده شدند و قاعده که خود قانون اساسی است، مورد کم لطفی قرار گرفته است.

پس فکر می‌کنید آن مقاله با توجه به فضایی که وجود داشت، ناگزیر بود؟

به هر حال آن زمان دو دیدگاه وجود داشت و ما هم معتقد بودیم که بالاخره راهی که دوستان ما در نهضت آزادی می‌پیمایند، راه واقع‌بینانه‌ای نیست و انتقاد داشتیم. اما من قبول دارم. واقعاً اگر الان می‌خواستیم مطالب را بنویسیم، آنطور نمی‌نوشتیم. بعضی مطالبی که آن وقت نوشتم جفا بود نسبت به افراد. با اینکه اختلاف نظر و اختلاف سلیقه داشتیم، همان زمان برای آن‌ها احترام قائل بودم، الان هم احترام قائم. ولی بنده هم قبول دارم که بعضی وقت‌ها تحت تأثیر فضای احساساتی موجود قرار گرفتیم. نمی‌توان همیشه از انسان انتظار داشت که احساس را نادیده بگیرد و منطق همیشه کارگر بیفتد. شاید توسط قلم من هم به عزیزان و بزرگان در این مملکت جفا شده باشد. به هر حال هر کس در زندگی‌اش از این اشتباهات و مشکلات وجود دارد.

آقای خاتمی، در ابتدا گفتید که در بدو ورود به کیهان دیدگاه‌ها و آرزوهایی برای آن داشتید. حالا که سه دهه از آن زمان می‌گذرد نظرتان درباره کیهان امروز چیست؟ چقدر این روزنامه فعلی را نسبت به آنچه در ذهنتان بود، نزدیک یا دور می‌بینید؟

حقیقت این است که کیهان امروز، کیهان امروز است. هیچ نسبتی با کیهانی که ما دلمان می‌خواست و اعتقاد دارم که امام هم می‌خواست، ندارد. حالا هیچ نسبتی نمی‌خواهم بگویم اما خیلی فاصله دارد با آنچه که در ذهن ما بود. خیلی از بداخلاقی‌هایی که در جامعه به صورت سنت درآمده است، یکی از مجاری آن - اگر نگوییم منابع - خود کیهان است. نسبت‌های ناروا دادن، تهمت زدن و.... گویا برنامه این است که دفع حداکثری و جذب هیچ اتفاق بیفتد.

بازنشر سه مقاله از ابراهیم یزدی که منجر به عزل ناگهانی وی از کیهان شد

سایت ایرانی یکشنبه ۸ مرداد ۱۳۹۱

چندی پیش سایت تاریخ ایرانی، مصاحبه‌ای با سید محمد خاتمی به مناسبت هفتادمین سالگرد تاسیس روزنامه کیهان انجام داده بود. در بخشی از این مصاحبه، آقای خاتمی به شرایط تغییر مدیریت کیهان و

تعجیلی که در عزل دکتر ابراهیم یزدی مدیر وقت کیهان اعمال شده بود اشاره می‌کند. خاتمی یادآور می‌شود که سید احمد خمینی آن قدر عجله داشت که حتی منتظر بازگشت ایشان از سفر و انجام مراسم رسمی تودیع ابراهیم یزدی نشده است. «تاریخ ایرانی» در تاریخ ۱۳۹۱/۵/۸ با باز نشر سه یادداشت روز به قلم دکتر ابراهیم یزدی مطرح می‌سازد که آنچه به دوره مدیریت یزدی بر روزنامه کیهان خط پایان کشید، سلسله سرمقاله‌هایی بود که وی از روز سه شنبه ۲۰ آبان تا ۲۲ آبان ۵۹ با عنوان «پاسداری قانون اساسی» در ستون «یادداشت روز» می‌نوشت و به سومین شماره که رسید، حکم سرپرستی سید محمد خاتمی روز ۲۵ آبان ۵۹ صادر شد. اما این سرمقاله‌ها چه بود که به گفته آیت‌الله بهشتی «کار یزدی را تمام کرد» و حتی به انتشار شماره چهارم آن نرسید؟ پاسخ را با باز نشر آن سه سرمقاله می‌توان یافت.

آنچه از بازخوانی این مقالات بر می‌آید این است که دکتر ابراهیم یزدی در این مقالات به نقد صریح نظریه «دیکتاتوری صلحا» که از سوی روحانی مشهور و قدرتمند عضو شورای انقلاب مطرح شده بود پرداخته و نسبت به پیامدهایی که طرح و گسترش این نظریه در انحراف انقلاب از آرمان‌های تاریخی ملت ایران می‌تواند پدید آورد هشدار داده و طرح این نظریه را مبنایی برای ایجاد حکومت‌های قشری و استبداد فردی بر شمرده است. بازخوانی این مقالات پس از سی و دو سال، از یک سو حکایت از اختلافات دیدگاهی دارد که مهندس بازرگان و یارانش در نهضت آزادی ایران با سایر رهبران انقلابی آن روز داشتند که آقای خاتمی هم در مصاحبه خود به چنین اختلافاتی اشاره می‌کند و از سوی دیگر، نشانگر نقش جریاناتی است که می‌توانسته‌اند در حذف مهندس بازرگان و یارانش از عرصه حاکمیت ایران فعال باشند. متن سه یادداشت یاد شده به طور کامل به شرح زیر است:

یادداشت روز

بسمه تعالی

پاسداری قانون اساسی (۱)

کیهان - شماره ۱۱۱۳۹ - ۲۰ / ۸ / ۱۳۵۹

بی شک قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بزرگترین و گرانبهارترین دستاورد این انقلاب و خونبهای هزاران شهیدی است که با انتخاب شهادت، راه پیروزی ملت را هموار کردند. این پیروزی یعنی تدوین و تصویب قانون اساسی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی است. در اکثر قریب به اتفاق انقلابات دنیا بعد از پیروزی انقلاب، مردم هرگز امکان و فرصت دخالت و شرکت فعال در تعیین سرنوشت خود را پیدا نکردند. یک سازمان واحد انقلاب را رهبری کرد، به پیروزی رسانید و بعد از پیروزی، حاکمیت مطلق را سازمان واحد در دست گرفت و خود را متولی و امرگذار مردم دانست و به رفق و فتق امور پرداخت. از آنجا که سازمان رهبری کننده ی انقلاب، به دلیل پیروزی- اش بر دشمن خلق، مورد قبول عامه ی مردم قرار گرفته است و توانسته است مردم را رهبری کند، بعد از پیروزی مردم نیز، حاکمیت

سازمان واحد را بر کشورشان پذیرفته اند. لذا در این کشورها، سالیان دراز، سازمان سیاسی واحد حاکم، بدون قانون اساسی مدونی که به تصویب ملت برسد و یا [بدون اینکه] مسئولین مملکتی از طریق انتخابات معین شده باشند، امور مملکت را اداره می کرده اند. اما در ایران به برکت فقدان یک سازمان سیاسی واحد رهبری کننده در طول انقلاب، لاجرم حاکمیت حزب یا سازمان واحد پس از پیروزی انقلاب نیز هرگز ممکن نبوده است. اگرچه گروههای معینی با استفاده از شیوه های انحصار طلبی و گروه گرایی استالینی که هرگز نه در شکل و نه در محتوا ربطی به اسلام ندارد، کوشیده اند و می کوشند که هژمونی (سلطه گرایی) خود را برانقلاب محقق سازند، اما از آنجا که اینگونه سازمانها و عناصر، تنها در ماههای آخر قبل از پیروزی انقلاب که سرنوشت محتوم برای اکثر مردم قابل پیش بینی بود تاسیس یافته و دست به کار شده اند و هرگز ریشه های عمیق ندارند، نتوانسته اند و نمی توانند این ماجراها را تا به آخر برسانند. ریشه های بسیاری از درگیریهای کنونی را باید در اعمال همین روشها و برنامه ها جستجو کرد. اما به هر حال درایت و نگرش ژرف و عمیق امام در رهبری انقلاب و برنامه ی سیاسی امام که در دوره ی اقامت ایشان در پاریس تدوین و تنظیم شده بود و متضمن رفراندم، تاسیس مجلس موسسان (خبرگان) و تنظیم و تصویب قانون اساسی و سپس انتخاب نهادها براساس موازین قانونی بود، بهترین ارمغانها را برای ملت به بار آورد. روی کار آمدن دولت موقت و قبول و اجرای اساسی ترین آزادی- های انسانی، یک فضا و جامعه ی بازی را به وجود آورد که به دنبال اجرای برنامه ی سیاسی امام، ملت ایران و انقلاب اسلامی ایران در کمتر از چند ماه، قانون اساسی نظام جدید را تدوین و تنظیم و تصویب نمود و بدین ترتیب، انقلاب ایران بزرگترین پیروزیهای بی نظیر را به دست آورد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، صرف نظر از بعضی انتقادات و یا ایرادات و احتمالا ابهامات، به هر حال در مقایسه با دیگر قوانین اساسی سایر کشورهایی از شرق و غرب، از مسلمان نشین و غیره، مترقی و پیشرو است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در میان فلسفه های سیاسی متعدد و متفاوت و مختلف در جهت تحقق اصل اول از سه اصل آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی، که در طی دوران انقلاب مطرح بوده است، آن را مبنا و زیربنا قرار داده است. منظور ما از جامعه ی آزاد چیست؟ و چرا قانون اساسی جمهوری اسلامی با دقت و توجه فوق العاده- ای به امر "آزادی" صراحت دارد؟ باید به این مساله توجه کرد که در تئوری های انقلابی، برای بعد از پیروزی انقلاب، دو نوع فلسفه- ی سیاسی مورد بحث و گفتگوست: یک فلسفه ی سیاسی معتقد است که بعد از پیروزی انقلاب، برای انتقال جامعه از یک جامعه ی منحط و کهن گذشته به یک جامعه ی روبه رشد و تعالی، در جهت تحقق جامعه ی مقبول یا مطلوب، در "دوران انتقال" باید "جامعه بسته" باشد. یعنی باید بر جامعه استبداد یا دیکتاتوری حاکم باشد تا بتوان جامعه را به سرعت متحول ساخت و برنامه ها را پیاده کرد. این فلسفه- ی سیاسی معتقد است که بعد از انقلاب، نیروهای ضد انقلابی دست بر نمی دارند. رسوبات فرهنگ پیش از انقلاب، قشرها و دستجات و طبقاتی که از انقلابها لطمه دیده اند و شکست خورده اند، ولی هنوز نابود نشده اند دست بردار نیستند. در صورتی که جامعه باز و آزاد باشد، اینها با تمام نیرو، تلاش و کوشش می کنند که وضع گذشته اعاده گردد. بنابراین باید تمام فعل و انفعالات جامعه، تمامی رسانه های خبری، تمامی مراکز و منابع و منابع، همه تحت کنترل شدید نیروهای اصیل انقلابی در- آیند. ایجاد و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بعد از پیروزی انقلاب که توسط مارکسیست - لنینیست ها عنوان شده است، بهترین نمونه ی بالای کلاسیک این فلسفه ی سیاسی می باشد. صرف نظر از اینکه این تز سیاسی نادرست و

شدیدا ضد انسانی و ضد انقلابی (واقعی) است، اصولا باید توجه داشت که تنها وقتی قابل اجراست که سازمان واحدی انقلاب را رهبری کرده باشد تا بتواند بعد از پیروزی انقلاب اعمال قدرت بنماید و کنترل همه جانبه را در دست گیرد و مهمتر از کنترل و در دست گرفتن انحصاری قدرت توسط حزب یا گروه معین، این است که بتواند مملکت را اداره بنماید. قبول و اجرای فلسفه‌ی سیاسی بالا، هرگز بدون حضور یک سازمان سیاسی واحد که مشروعیت و مقبولیت خود را در طی سالیان دراز مبارزات انقلابی به دست آورده باشد، ممکن نیست. این فلسفه‌ی سیاسی اساس انقلاب را تغییرات بنیادی در روابط مالکیت وسایل تولید و توزیع می‌داند، انقلاب را تغییر وضع اقتصادی مردم می‌داند. انقلاب را تغییر در روابط اقتصادی می‌داند و اگر اعتقادی هم به ضرورت تغییرات در سایر شئون نشان می‌دهد، آنها را فرع بر تغییرات زیر بنایی در روابط اقتصادی میدانند. لذا تمامی کوششها و تلاش‌ها در این گونه اندیشه‌ها آن است که با ایجاد و استقرار حاکمیت حزب واحد و دیکتاتوری پرولتاریا (و به تعبیر برخی از کسانی که التقاطی می‌اندیشند، دیکتاتوری مستضعفان، به تعبیر گروه دیگری دیکتاتوری صلحا!) بتوانند تغییرات بنیادی مورد نظر را به وجود آورند. این اندیشه، فرسنگها با اندیشه‌ی اصیل اسلامی فاصله دارد. آنها که ندانسته یا دانسته تحت تاثیر این اندیشه هستند، عمیقا التقاطی می‌باشند. اندیشه و فکر و تز و فلسفه‌ی سیاسی دیکتاتوری حزب (یا گروه واحد) چه به نام دیکتاتوری پرولتاریا، چه به نام دیکتاتوری مستضعفان و یا صلحا و یا به هر اسم و عنوان دیگری، خلاف جهان بینی توحیدی و اندیشه‌ی اسلامی است. اسلام با هرگونه انحصار طلبی گروهی، طبقاتی، قشری و... شدیدا مخالف است و مبارزه می‌کند. فلسفه‌ی سیاسی در تفکر اسلامی "جامعه‌ی باز و آزاد" است. حزب الله به معنای حاکمیت یک سازمان سیاسی مشخص و معینی، با تعدادی از اعضای معین و جدا از سایر افراد جامعه نیست. حزب الله به معنای حاکمیت فکر و اندیشه‌ی توحیدی است. سرشت چنین اندیشه‌ای مغایر است با هژمونی و استیلا طلبی گروهی و حزبی و به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی باز و آزاد است. چرا اسلام به استقرار جامعه‌ی باز و آزاد اعتقاد دارد؟ و چرا هدف انقلاب اسلامی ایران، ایجاد یک جامعه‌ی نوین و آزاد می‌باشد؟ و چرا قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌تواند تحقق یک جامعه‌ی آزاد باز را تضمین کند و تعهد کرده است؟ چرا ما می‌گوئیم تلاش برای استیلائی گروه، حزب، دسته-ی سیاسی و یا طبقه و قشر و جمعیت خاص بر جامعه، یک عمل ضد اسلامی و نهایتا ضد انقلابی است؟ مجاهد نستوه طالقانی گفت که اسلام نه سرمایه داری است و نه سوسیالیسم، اسلام، اسلام است. انقلاب اسلامی نه خواستار استقرار یک نظام سوسیالیستی است که در آن حاکمیت هژمونی یک طبقه‌ی استیلا گر پذیرفتنی باشد و نه یک نظام سرمایه داری که در آن دموکراسی به شکل و شیوه‌ی غربی با حاکمیت "سرمایه". چرا که زیربنای تفکر هر دو نظام، یعنی سرمایه داری و سوسیالیستی، بر اساس اصالت ارزشهای اقتصادی می‌باشد. رشد و ترقی و تکامل جامعه، یعنی رشد اقتصادی. معیار برای رشد و تکامل و ترقی جامعه، پارامترها و عوامل اقتصادی هستند. کافی است به آمارهایی که مثلا حزب (غیر وابسته) ی توده‌ی ایران از رشد و پیشرفتهای چشمگیر روسیه شوروی می‌دهد توجه کنید. تمامی ارقام و آمارها، روی میزان تولید مثلا برق، یا تعداد ماشینهای شخصی، تولید ذغال سنگ، فولاد نظایر این و مقایسه با آثار مشابه در یک نظام سرمایه داری مثلا آمریکا می‌باشد. زیر بنای تفکرات یکسان است. با این تفاوت که در آمریکا سرمایه داری خصوصی و گروهی است، در روسیه‌ی شوروی سرمایه داری دولتی، ولی به هر حال اصالت از تولید، وسایل تولید و مصرف است.

اما در اندیشه‌ی اسلامی اصل بر تغییر انسان است. اسلام انسان را تعریف می‌کند، تبیین می‌کند تا راه تغییر خود و جهان را به ما بیاموزد. انقلاب اسلامی، یک انقلاب فرهنگی، به معنای یک تغییر بنیادی در هویت انسان است.

تغییرات اقتصادی انقلابی بنیادی در روابط اقتصادی استثمارگرانه، تنها وسیله و ابزاری است برای تحقق و تامین آزادی انسان، در جهت "شدن انسان". اسلام چنین تعبیری را در هویت انسان، تنها در یک جامعه‌ی باز و آزاد ممکن و میسر می‌داند. در چنین جامعه‌ی آزاد و بازی، تغییرات اساسی به سرعتی که در یک جامعه‌ی بسته که زیر سلطه‌ی یک حزب یا سازمان واحد، ولو از مردم و به خاطر مردم!، قرار دارد نخواهد بود. تغییرات بطنی تر بوده زمانگیر هستند. اما هدف انقلاب اسلامی، تغییر انسان است و تغییر انسان، از آنچه که هست به آنچه که باید باشد و باید بشود، با زور و با سلطه طلبی و استیلا پذیری هرگز ممکن نیست. تنها راه رشد اسلامی جامعه، ایجاد جامعه‌ی باز است. نه جامعه‌ی بسته و زیر سلطه. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به درستی و به حق همین راه را انتخاب کرده است. آنچه که انقلاب ما را از سایر حرکت‌های اسلامی در سایر کشورها متمایز می‌سازد، در این نیست که ما با تمام وجودمان به "اسلامی" بودن اش اصرار داریم و به دنبال اسم هر نهادی، قید "اسلامی" را بیاوریم. خیر چنین نیست. به اوضاع و احوال سایر کشورهای اسلامی توجه کنید. به قوانین آنها دقت کنید. ویژگی و دستاورد بزرگ انقلاب اسلامی، همین قانون اساسی است، قبول آزادی هاست. قبول ضرورت ایجاد یک جامعه‌ی باز است. نفی و انکار هرگونه سلطه طلبی و استیلاپذیری است. قبول اصل حضور و شرکت مردم و توده‌های میلیونی در تعیین سرنوشت خودشان می‌باشد. به دنبال قبول همین اصول قانون اساسی است که بزرگترین انتخابات در کشور ما بعد از انقلاب صورت گرفته است. اگر قرار بود جامعه بسته باشد و اداره و تمشیت امور مملکت به دست گروهی از خواص و زبندگان وطنی باشد، دیگر چه ضرورتی داشت قانون اساسی داشته باشیم و بر اساس آن رئیس جمهور انتخاب کنیم، مجلس نمایندگان مردم را به وجود آوریم، دولتی تاسیس شود که مسئول و جوابگو در برابر نمایندگان ملت باشد و این نمایندگان را هم ملزم به ادای سوگند برای حفظ و پاسداری این قانون اساسی بنمائیم؟ تمام اینها برای آن است که جامعه بتواند راه رشد و تکامل واقعی خود را، که راه رشد اسلامی است بییماید.

آیا ما اکنون در همین راه هستیم؟ آیا بازداشتهای اخیر که با دستگیری و انتقال صادق قطب زاده، وزیر امور خارجه‌ی پیشین، عضو شورای انقلاب اسلامی سابق، اولین سرپرست صدا و سیمای جمهوری اسلامی بعد از انقلاب، و یک مبارز قدیمی و پیگیر به زندان اوین با فلسفه و اندیشه‌ی اسلامی هیچ تطابقی دارد؟ آیا قانون اساسی ما به مسئولین امر چنین اجازه‌ی ای را می‌دهد؟ آیا جنگ تحمیلی عراق، می‌تواند مجوزی برای این رفتارها باشد؟ و به بهانه‌ی بحرانی بودن و حساس بودن اوضاع، تمامی موازین قانونی زیرپا گذاشته شوند و جامعه‌ی بسته و غیرقابل تنفس به وجود بیاورند؟ آیا مسئولین امور ما مصون از خطا هستند؟ و خود را معصوم می‌دانند؟ و اگر نه، مرز انتقاد و توصیه کجاست؟ و چگونه؟ و مرز میان انتقال از یک جامعه‌ی آزاد به یک جامعه‌ی بسته‌ی استبدادی کجاست؟ و ما اکنون در چه مرحله‌ی از این انتقال قرار داریم و خطر واقعی برای انقلاب چیست؟ همه‌ی اینها باید بحث شوند. مبانی باید روشن شوند. انتقادات اصولی به کار مسئولین امور باید عنوان گردد. و ما برآنیم که به

دور از هرگونه حب و بغضی این مسائل را طرح و عنوان کنیم و آنها را مفید به انقلاب می دانیم. اگر خدا بخواهد بحث ادامه دارد. والسلام

یادداشت روز

بسمه تعالی

پاسداری قانون اساسی (۲)

کیهان - شماره ۱۱۱۴۰ - ۱۳۵۹/۸/۲۱

در بحث قبلی گفته شد که دو فلسفه ی سیاسی و دو نوع نگرش برای کنترل و اداره ی جامعه بعد از پیروزی انقلاب وجود دارد. یک نگرش معتقد است بایستی حزب یا سازمان واحدی حاکم بر جامعه باشد و تمامی نهادها و امکانات و ابزار و وسایل و... همه و همه در اختیار یک حزب و سازمان واحد منسجمی قرار بگیرد تا در عمل بتواند حداکثر هماهنگی و سرعت در پیشرفت کارها را فراهم سازد. فلسفه ی سیاسی و نگرش دیگر معتقد است که بعد از سقوط دولت ضد مردمی و پیروزی انقلاب برای انتقال جامعه، از یک فرهنگ کفر آلود و شرک زده ی استبدادی به یک جامعه ی نوینی با فرهنگ پویای انقلابی و توحیدی و احراز یک هویت جدید برای انسانها، تنها راه استقرار یک جامعه ی باز و آزاد از هرگونه سلطه طلبی و انحصار گرایی می باشد. انقلاب اخیر ایران که منجر به سقوط رژیم شاه و پایان نظام ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی و استیلای خارجی گردید، یک حرکت و انقلاب اسلامی است و لاجرم قانون اساسی میهن اسلامی ما منبعث و ملهم از اندیشه و فکر و جهان بینی انقلاب که اسلامی و توحیدی است می باشد و این قانون اساسی جمهوری اسلامی در اساس، جامعه ی باز و آزاد، در چهارچوب حاکمیت الله را پذیرفته است. حاکمیت الله بر یک جامعه، یعنی استقرار جامعه ی باز و آزاد که انسانها از هرگونه اسارت الهه ها رها و آزاد باشند و بتوانند به فطرت الهی خودشان بازگشته و بر اساس آن عمل کنند. چنین امری - بازگشت به فطرت و عمل مطابق با آن - میسر نیست جز با "آزادی". و بلکه باید گفت آزاد بودن و آزاد اندیشیدن و آزاد عمل کردن و انتخاب نمودن، خود فطرت انسان است و فطرت انسانی چیزی جز آن را نمی-پذیرد. مقدمه ی قانون اساسی جمهوری اسلامی در باب "شیوه ی حکومت در اسلام" می گوید: "هدف از حکومت، رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است(و الی الله المصیر) تا زمینه ی بروز و شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوا باخلاق الله) و این جز در گرو مشارکت فعال و گسترده ی تمامی عناصر اجتماع در روند تحول جامعه نمی باشد. با توجه به این جهات، قانون اساسی زمینه ی چنین مشارکتی را در تمام مراحل تصمیم گیری های سرنوشت ساز برای همه ی افراد اجتماع فراهم می سازد تا در مسیر تکامل انسان، هر فردی خود دست اندر کار و مسئول رشد و ارتقا رهبری گردد". چنین نگرشی و چنین مقدمه ای در قانون اساسی، با صراحت فلسفه ی سیاسی "دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری مستضعفان و یا صلحا" و یا هر اسم دیگری را به کلی نفی می کند. بر اساس همین نگرش است که در اصل سوم از "اصول کلی قانون اساسی" آمده است: "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی" (بند ۶ از اصل سوم). اصل نهم برای پیشگیری از هرگونه سوء استفاده ای، تصریح دارد به اینکه "هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و

تمامیت ارضی کشور آزادی های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند". به عبارت دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی که خونبهای شهیدان ملت ایران است، برای حفظ و ضمانت آزادی انسانها و اتباع جمهوری آنچنان مقید است که در تحت هیچ شرایطی، حتی در وضعیت جنگ، نظیر وضع کنونی که تمامیت ارضی میهن اسلامی ما از طرف ارتش مزدور امپریالیستها مورد تجاوز و تهدید قرار گرفته است، اجازه ی وضع قوانینی را که سلب کننده ی آزادیها باشد نمی دهد و آن را ممنوع ساخته است. صراحت و بلاغت از این بیشتر و بهتر نمی شود!

علاوه بر اینها در اصول ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹ تمامی آزادی های مشروع بیان شده است و حراست و اجرای آنها را برای تمامی اتباع جمهوری اسلامی الزامی دانسته است. ما به این شیوه ی تفکر، ایجاد و استقرار یک جامعه ی باز و آزاد که خطوط اصلی و کلی آن را قانون اساسی ترسیم نموده است، عمیقا اعتقاد راسخ و خلل ناپذیر داریم و این خواست ملت ایران است. این دستاورد بزرگی است. سند ذی قیمتی است که ملت به دست آورده است و به هیچ قیمتی حاضر نخواهد بود که مخدوش شود، نادیده گرفته شود و به بهانه های گوناگون اجرای آن تعطیل گردد!! مردم با تمام قوا آماده ی حراست و پاسداری از این دستاورد خود می باشند. هرگونه تخلف و تجاوزی را سخت محکوم می کنند. احساس نگرانی مردم، خصوصا در این اواخر و چند روز گذشته، از همین جا ناشی می گردد. این احساسی که امروز به مردم ما دست داده است، ممکن است یک احساس نگرانی و ناراحتی غیر موجه باشد. اما به هر حال واقعی است. هرگز نباید نادیده گرفته شود و یا بدان بهای لازم داده نشود. احساس اینکه قانون اساسی نادیده گرفته شده است و در مواردی از آن تخطی شده است. اوضاع و احوال خاص کنونی که ناشی از جنگ تحمیلی به مردم ماست، باعث شده است که اصولی از این قانون مقدس جمهوری اسلامی مورد تجاوز قرار گیرد. ممکن است مسئولین امور بگویند، احساس خطر و نگرانی و دلهره ی مردم بی جاست و جای هیچگونه ناراحتی نباید باشد. شاید هم حق به جانب گویندگان این سخنان باشد اما به هر حال مردم سخت ناراحتند و این ناراحتی ها و نگرانی ها و تحیرها، علل و اسباب موجهی دارند و نباید آنها را سرسری گرفت و به راحتی از آن گذشت و گفت که "انشاء الله گریه است" و حمل بر "صحت" کرد. خیر. مردم به حق نگرانند. چرا که تجربه ی انقلاب مشروطیت و قانون اساسی آن در پیش روی ملت است. مگر استبداد رضاخان پالانی و پسرش ناگهانی و بدون زمینه های لازم اجتماعی بر این ملت تحمیل گردید؟ مگر تعطیل مشروطیت و فاتحه ی بی الحمد برای قانون اساسی مشروطه ناگهانی بود؟ خیر. از همان روزهای اول، در مقام اجرا و عمل به آن، هر کس آمد یک ظلم و یک تخطی و تخلف کرد و این تخلفات جمع شدند و به تدریج کار به آنجا رسید که از مجلس و دولت و مشروطیت و قانون اساسی جز یک شکل بی محتوای مسخره، چیزی باقی نماند. اگر قرار باشد که به این زودی، یعنی هنوز مرکب امضاء و چاپ قانون اساسی خشک نشده است و یکسالگی نگذشته است، اینجا و آنجا، به صور و بهانه های مختلف از قانون اساسی تخلف بشود و یا موادی به اجرا گذاشته نشود! اینها همه نگران کننده است و مردم حق دارند. ادامه ی این وضعیت باعث خواهد شد یا مردم راسا اقدام کرده و با قدرت تمام، همان طور که امید و انتظار هست، خود قدم به جلو بگذارند و جلوی هر نوع انحراف و تخلف و بی حرمتی به قانون اساسی را بگیرند که این بسیار مفید و خود پیروزی است، یا آنکه خدای ناکرده این نگرانی های مردم به تحیر و سپس بی تفاوتی بکشد و مالا موجبات عدم حضور فعال

مردم در صحنه بشود که در آن صورت، لطمات جبران ناپذیری به انقلاب خواهد خورد. چرا که ضد انقلاب موفق شده است. بنابراین باید با تمام قوا از قانون اساسی حراست کرده و پاسداری نمود. چرا که خونهای شهیدان است. بزرگترین دستاورد انقلاب ماست. اما برای اجرای این امر، چگونه عمل کنیم؟ آیا انحرافات و تجاوزات را نادیده بگیریم و بگذریم، یا آنها رامطرح سازیم؟ انتقادات خود را به مسئولان امر چگونه عنوان کنیم و آیا اصولاً باید عنوان کرد یا خیر؟ درگیری های کنونی در سطوح مختلف مسئولین معتقد به انقلاب اسلامی، جدای از تاثیر روش ها و منش ها و خلیقات و حضور فعال بقایای فرهنگ استبدادی در نفس ها، که امام فرمود ریشه ی مشکلات را در نفسانیات بیابید، در واقع ناشی از اعتقاد به دو نوع نگرش خاص و فلسفه ی سیاسی در اداره ی امور مملکت می باشد. آیا این اختلاف نظر ها غیر طبیعی و غیر اصولی هستند؟ آیا اطلاع مردم از وجود اختلاف نظر بین دست اندرکاران ومسئولین است که به جامعه لطمه می زند، یا نفس وجود اختلافات و عدم سازش و همکاری میان مسئولین امور!

اینها مطالبی هستند که باید عنوان گردیده، بررسی و بحث شوند که اگر خدا بخواهد در یادداشت بعدی آنها را خواهیم آورد. والسلام

یادداشت روز

بسمه تعالی

پاسداری قانون اساسی (۳)

کیهان - شماره ۱۱۱۴۱ - ۱۳۵۹/۸/۲۲

در یادداشت‌های گذشته آمد که شکست سیاسی ضد انقلاب و سقوط رژیم منحط کهن گذشته و پیروزی انقلاب، تغییر جامعه و تبدیل آن به یک جامعه ی مقبول و یا مطلوب هرگز ناگهانی و با جهش نخواهد بود، بلکه عبور از یک دوره ی انتقالی تدریجی، اجتناب ناپذیر است. برای اداره ی جامعه بعد از انقلاب، به منظور نابودی تمام ریشه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دو فلسفه ی سیاسی و یا نگرش و طرز برخورد و تلقی وجود دارد. یکی فلسفه ی سیاسی که معتقد به سلطه و هژمونی حزب و سازمان و طبقه ی واحد بر جامعه است و دیگری فلسفه ی سیاسی "جامعه ی باز و آزاد" که حضور فعال همه ی مردم را که انقلاب به آنها تعلق دارد، در صحنه ی اقدامات و عملیات و تصمیم گیری ها ضروری و لازم می داند. قانون اساسی میهن اسلامی ما به دلیل ویژگی مکتبی اش و همچنین سرشت رهبری انقلاب که عدم حضور یک سازمان واحد رهبری کننده می باشد، مخالف هرگونه انحصار طلبی و سلطه ی گروهی بر جامعه بوده و آن را محکوم کرده است. این روزها بروز اختلاف نظرات در درون جبهه ی معتقدین به انقلاب اسلامی بالا گرفته است. بخشی از این درگیری ها محصول خلیقات و ذهنیات و نفسانیات این عناصر است. ولی در ماورای تاثیرات خلیقات و نفسانیات اشخاص، این درگیری ها متأثر از اختلاف نظر اساسی در اداره ی جامعه بر محور دو فلسفه ی سیاسی ذکر شده در بالا و نتیجه ی آن

می باشد. طرز تفکر اول که معتقد به جامعه ی بسته، کنترل تمامی رویدادها و هدایت جامعه از بالا به سوی "سوسیالیسم" از طریق ایجاد دیکتاتوری "پرولتاریا" یا "مستضعفین" یا "صلحا" می باشد، اساسا یک اندیشه ی مارکسیستی است و بعضا متأثر و ملهم از آن است و هرگز جایی در اسلام ندارد. پذیرش حاکمیت الله هرگز به معنای "دیکتاتوری و استبداد"، از هر نوع پرولتاریایی آن یا نوع مستضعفان و یا صلحا نیست. حاکمیت الله، به معنای قبول تبعیت از طبیعی ترین قوانینی است که باید بر انسان حاکم باشد. یعنی بازگشت به فطرت الهی، یعنی عمل به فطرت، یعنی رها شدن از تمامی اسارت‌هایی که انسان را از "خود بیگانه" و یا به تعبیری "الینه" می سازد و به قول برادر شهید و بزرگوارمان علی شریعتی، یعنی بازگشت به فطرت خویش، تبعیت از "خویشتن خویش" یا فطرت الهی است و هرگز به معنای استبداد نیست. تحقق و استقرار جامعه ی اسلامی مقبول، با قبول یک جامعه ی باز با تمامی مشکلاتش، که انسانها خود آزادانه می اندیشند و آزادانه انتخاب می کنند و مشمول بشارت الهی هستند که همه ی اقوال را می شنوند و سپس بهترین را انتخاب می کنند و در آن اصل "لا اکره فی الدین" تحقق یافته است، عینیت می یابد. قبول هر کدام از این دو فلسفه ی سیاسی ذکر شده در بالا و چگونگی حرکت جامعه به سوی وضع مقبول و یا مطلوب بستگی به آن دارد که جهان بینی شما چیست و براساس آن "تئوری انقلابی" مورد قبول شما کدام است. سرشت انقلاب شما چیست؟

در نیم قرن گذشته ی جهان، جنبش هایی که بر اساس اندیشه ی مارکسیستی توانسته اند تغییرات رادیکال در روابط جامعه در ابعاد گوناگونش به وجود بیاورند، بر اساس سه نوع تئوری انقلابی عمل کرده اند و عملکرد انقلاب، در دوران بعد از پیروزی، دقیقا و مستقیما بستگی به "سرشت انقلاب آنان" و تئوری انقلاب آنها داشته و دارد. در روسیه شوروی، انقلاب به موجب تفسیر لنین، "یک جهش و یا خیزش" است. به همین دلیل این تئوری به تئوری "خیزش لنینی" انقلاب شناخته شده است. در تعریف لنینی از انقلاب، کمونیست ها انقلاب نمی کنند. جهش یا انقلاب وقتی صورت می گیرد که اوضاع و احوال درونی جامعه و نابسامانی و نارضایتی به حدی برسد که نیروهای حاکم دیگر نتوانند بر مردم حکمرانی کنند و مردم حاضر نباشند، یعنی نتوانند که دیگر حکم حاکم را بشنوند و اجرا کنند. در چنین شرایطی تغییر انقلابی رخ خواهد داد و حزب کمونیست باید آماده بوده باشد تا وارد صحنه شده و با یک خیزش رهبری انقلابی را در دست بگیرد، تا مبدا به دست "بوژوازی ملی ! و لیبرالها!" بیفتد که انقلاب را منحرف سازند!! در این تئوری این اکثریت نیست که انقلاب می کند. این اقلیت است که با تحرک فوق العاده، قدرت را در دست می گیرد و به تعبیر لنین "هژمونی حزب طبقه ی باصلاح کارگر" را تحقق می بخشد. در چنین تفسیری از انقلاب، حزب حاکم بعد از در دست گرفتن قدرت برای حفظ آن و اداره ی جامعه، به صورتی که خود آن را "صلاح" می داند، تنها از طریق استقرار دیکتاتوری وارد عمل خواهد شد. کمونیست ها چون خود را "طبقه ی کارگر" می دانند، دیکتاتوری خود را با قید دیکتاتوری "پرولتاریا" مزین می سازند. چنین طرز تفکری و چنان انقلابی با آن سرشت، نمی تواند بدون دیکتاتوری ادامه ی حیات بدهد. در این طرز تفکر، حزب کمونیست خود را تنها دلسوز جامعه ی طبقه ی کارگر می داند و لذا تبرعا، به نمایندگی از طرف طبقه ی کارگر همه چیز را در ید قدرت خود می گیرد و هر کس را که مخالف باشد می کوبد و از سر راه بر می دارد. در چنین نظامی آزادی ها سیاسی-اجتماعی از بین می رود. تمامی آن آزادی هایی که برای ارتقاء و تعالی انسانها ضروری و لازم است،

مطرود و نامطلوب شده و به عنوان "آزادی های سبک غربی، دموکراسی، لیبرالیستی غربی" محو و نابود می شوند. به بهانه ی حفظ و استمرار "انقلاب" حفظ "وحدت خلق"، مخالفین یکی پس از دیگری سرکوب می شوند. دایره ی این استبداد جدید سیاسی که زیر پوشش "خلق و طبقه ی کارگر" پنهان می گردد، ابتدا هرکسی را که خارج از حزب و گروه سیاسی حاکم باشد شامل می شود ولی در همان جا متوقف نمی شود. ماهیت و سرشت "تکثیر قدرت" آنچنان است که به زودی القاب و کلمات چماق شده، به داخل و درون حزب نیز رسوخ می کند و تئوری هژمونی حزب طبقه ی کارگر، به هژمونی یک گروه معین در داخل حزب حاکم و سپس به شخص معین تبدیل می گردد. این همان روند معروف طرد و محکوم شده ی "استالینیزم" است. کسانی که ندانسته به این تئوری، حتی زیر پوشش اسلامی اش، "تمسک" میجویند، آن را خیر و صلاح جامعه ی اسلامی معرفی می کنند، آیا به سرنوشت همه ی همزمان و همسنگران رهبری حزب نگاه می کنند که چه شد؟ سرنوشت اعضای کمیته ی مرکزی حزب کمونیست شوروی را مطالعه کنید. استالین با شیوه های خاص خود، تک تک آنها را به دست عوامل خود، "بریا" و یارانش، سربسته نیست کرد. مردم روسیه بهای سنگینی را بابت تکثیر قدرت حزب و استالین پرداختند. مع الاسف، اندیشه ی مارکسیستی از نوع استالینی اش، امروز ندانسته اذهان برخی را پر کرده است. نه تنها روش ها و شیوه ها، بلکه حتی واژه ها از مارکسیسم - لنینیسم به عاریت گرفته شده است. کلمه ی لیبرالیسم که این روزها خیلی "مد" شده است و کسانی که حتی معنای آن را هم نمی دانند، به صورت چماقی برای سرکوب مخالفین خود به کار می برند. این واژه یک واژه ی مارکسیسم - لنینیستی است که تنها در قاموس فرهنگ سیاسی همان جهان بینی معنا و مفهوم دارد. در فرهنگ اسلامی ما، چنین مفهومی هرگز وجود ندارد. در جنبش مارکسیستی و حزب کمونیست روسیه نیز مفاهیمی چون لیبرالیسم، "دموکراسی" و نفی تخصص! وقتی چماق شد که در درون حزب، عده ای با استقرار هژمونی گروهی قدرت طلب و انحصارگر، به مخالفت برخاستند و حاضر به قبول دیکتاتوری نشدند. جناح حاکم بر حزب، این مخالفین خود را با چماق "لیبرالیسم" سرکوب نمود. اینها به لیبرال ها مشهور شدند که به تعبیر لنین و استالین، لیبرال ها بقایای "بورژوازی ملی" و خرده بورژوازی هستند که با تبلیغ "دموکراسی غربی" می خواهند مانع استقرار حاکمیت "طبقه ی کارگر" (یعنی هژمونی کمونیست ها) بشوند. به کار بردن کلماتی از قبیل "لیبرالیسم، بورژوازی ملی، و سازشکار" اینها همه محصول تفکر مارکسیستی است. آن مسلمانانی که این واژه ها را ندانسته و نفهمیده چون نقل و نبات در محاورات سیاسی خود به کار می برند و هر برادر مسلمانی را، صرف نظر از سالیان دراز صداقت اسلامی اش و خدمتش به انقلاب، با چماق و برچسب "لیبرالیسم" می کوبند، بهتر است بدانند که ندانسته و ناخودآگاه مبتلا به اندیشه ی التقاطی هستند. التقاط در اندیشه ی سیاسی. چقدر جای تاسف است که گروههای اسلامی بدون توجه، تحت تاثیر ادبیات مارکسیستی به مصرف و نشخوار این واژه ها می پردازند. جالب آن است که نویسنده ای در یک روزنامه ی اسلامی، حتی اصطلاح "لیبرال اسلامیک" را برای هجوم و حمله ی سیاسی تبلیغاتی علیه گروههای مخالف خود به کار برده است. گردانندگان این روزنامه ها درک و فهم اسلامی را تنها و تنها منحصر به خود می- دانند و هیچکس راجز خود مسلمان و پیرو خط امام نمی دانند و آنچنان خود محوربین هستند که جز خودشان بقیه را یا در خط گرایش به غرب و یا در خط گرایش به شرق متهم می کنند. به عنوان نمونه همین اصطلاح "لیبرال اسلامیک" از کجا آمده است؟ مگر نه این است که نویسنده آنچنان در بحر افکار غربی (مارکسیستی و غیر آن) غوطه ور شده است که

حتی در نوشتن، غربی و مارکسیستی می اندیشد و برای بیان مقاصد و نیت خود و القاء آنها به خوانندگانش به تنگنا می افتد و لذا به اصل مفاهیم خارجی که ذهنش را انباشته ساخته است متوسل می شود .

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ایران، دولت موقت بر اساس برنامه ی سیاسی امام، ماموریت اداره ی امور مملکت را در دست گرفت. رئیس دولت موقت و اکثریت اعضای کابینه اش، از پر سابقه ترین مبارزین متعهد و مکتبی بودند. دولت موقت کار خود را بر اساس فلسفه ی سیاسی "جامعه ی باز" بنا نهاد. بازرگان و همکارانش، راه حل اسلامی انتقال کشور را از یک جامعه ی استبدادی به یک جامعه ی مقبول اسلامی تنها از طریق قبول و اجرای آزادی های اساسی می دانستند. همان چیزی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به حق تضمین شده است. ریشه ی تمامی گرفتاری های دولت موقت و حملاتی که به آن می شد از همین جا ناشی می گردد. اکنون در این نوشتار نظر بر آن نیست که به تجزیه و تحلیل و بررسی وضعیت دولت موقت بپردازیم که آن هم لازم و هم ضروری است. ولیکن باید در جای دیگر و در وقت خودش صورت بگیرد. اما برای درک و فهم اختلاف نظرها و بررسی درگیری ها و پیچیدگی های سیاسی کنونی، در میان جناحهای مختلف معتقد به انقلاب اسلامی، توجه داشتن و توجه یافتن به پاره ای از نکات اساسی که از بدو انقلاب مطرح گردیده است، ضروری است. به عنوان مثال، "دولت موقت" به لیبرالیستی و سازشکاری متهم شده است. این برچسب ابتدا از جانب گروه های چپ، چپ نما و اولترا چپ! اعم از نوع روس، چینی و یا آمریکایی اش شروع شد. هنوز مرکب حکم امام به بازرگان خشک نشده بود و هنوز حتی تمامی اعضای دولت تعیین نشده بودند که احکام مارکسیستی صادر شد و دولت موقت شد لیبرال، سازشکار و در "خط آمریکا". این یک طرف جنجال و یک جناح تعزیه گردانهای صحنه ی ضد انقلاب، در طرف دیگر عناصر و مخالف ضد انقلابی، بقایای رژیم گذشته، ساواکی ها، سرمایه داران متواری شده و... به تحریک و به رهبری آمریکا جناح دیگری این تعزیه را عهده دار شدند و به این بلوای تبلیغاتی، که ماهیتش یک جنگ سیاسی - روانی بود دامن زدند و مع الاسف دوستان نادان در دام این هیاهوها افتادند. چرا کمونیستها با اولین دولت انقلاب با تمام قوا به مخالفت برخاستند و از هرگونه تهمت و افترا به آن خودداری نکردند؟ قصد و غرض آنان چه بود؟ چرا همزمان با اجرای موفقیت آمیز برخی از برنامه هایشان ناگهان ورق برگشت و همه ی آنها، از حزب توده، چریکهای فدایی خلق و گروه تروتسکیست و... همه و همه شدند طرفدار انقلاب اسلامی و همه در "خط امام"؟ و چرا عوامل وابسته به سیاست آمریکا و مطبوعات و محافل صهیونیستی، با تمام نیرو به جنگ علیه دولت موقت پرداختند؟ و چرا هنوز تمامی این گروهها، علیه یک دسته و یک گروه مجهز شده اند و با وجودی که یکسال است از استعفای دولت موقت گذشته است، و یکسال است که دیگران اداره ی امور کشور را در دست دارند، باز هم چپ ها و راست ها، مرتب با برچسب های ناچسب "سازشکار، لیبرال، و در خط گرایش به غرب و .." اینها را به اصطلاح خودشان می کوبند؟ توطئه ی اصلی چیست و در کجاست؟ و خطر واقعی کدام است؟ آمریکایی ها واقعا از چه نوع نظامی در ایران وحشت دارند؟ این سوالات از زمره ی اساسی ترین مسائلی است که در برخورد و بررسی درگیری ها و اختلاف نظرات کنونی باید به آنها پاسخ داده شود. اگر فرصتی بماند و اگر خدا بخواهد خواهیم کوشید تا به این مسائل برسیم . والسلام.

نامه به آقای دکتر سید محمد خاتمی در مورد تغییر ناگهانی مدیریت موسسه کیهان

۱۴ مرداد ۱۳۹۱

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر سید محمد خاتمی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق

سخن گفتن با مردی که هیچ مصلحتی موجب نشد تا در وادی عمل و در کشاکش دهر، باور عمیق خویش را به حکمت " ادب مرد به ز دولت اوست "، پنهان دارد و از سر آگاهی و تعهد، استوار و متوکل، حضور پرهزینه در پرتو رفتار معطوف به اخلاق و نه معطوف به قدرت را در عرصه پرهیاهوی سیاست برگزید، هم موجب خوش وقتی است و هم مایه نگرانی. تا چه بر زبان آید با کسی که قدر کلمات را می شناسد و در روزگار قدر قدرتی ناسپاسان و بی ادبان، پندار و گفتار و کردار خویش را به آرای اعتدال، مروت و انصاف، هویتی از مهر و دوستی می بخشد!

مصاحبه شما را با خبرنگار " تاریخ ایرانی " خواندم. از ابراز لطف و محبتی که فرموده بودید سپاسگزارم و امیدوارم در این شرایط ویژه بحرانی بتوانید به تناسب موقعیت و جایگاه خود در جنبش اصلاح طلبی موفق به برداشتن گام های موثر و مفید توفیق وافی به دست آورید. در این مصاحبه جانب انصاف را رعایت کرده بودید و به حق، از جفایی که بر زنده یاد مهندس بازرگان رفت، سخن گفتید. اما در این مصاحبه، نکاتی به چشم می خورد که نمی توان آن ها را نادیده گرفت. برای فهم بهتر و واقع بینانه تر از آن چه اکنون با آن روبرو هستیم، بازخوانی و آسیب شناسی آن رویدادها ضروری است. اگر چه بحث جامع پیرامون تمامی موارد مطروحه، در مجال و حوصله این نامه نمی گنجد، اما لاجرم به چند نکته می پردازم.

نکته اول- خبرنگار از شما می پرسد: "... و چرا آن قدر عجله در کار بود که پیش از بازگشتن به ایران، این حکم به نام شما صادر شد؟ " اما شما به این سؤال خبرنگار پاسخ نداده بودید. مردم حق دارند بپرسند موضوع چه بوده است که تغییر مدیریت کیهان را با آن همه عجله انجام دادند. تغییری که بیشتر به یک کودتا شبیه بود تا به یک جابجایی ساده در مدیریت. حتی صبر نکردند تا شما از سفر برگردید. شما حتما می دانید که من به هیچ وجه، نه داوطلب و نه مایل بودم که به کیهان بروم. آقای خمینی دو یا سه بار مسئله را با من مطرح کردند. من دلایل امتناع خود را بیان کردم. از جمله گفتم که یکی از وظایف هر روزنامه ای، اطلاع رسانی به مردم است. سران کشور، رئیس جمهور با نخست وزیر اختلاف دارند و بگو مگو می کنند. کار روزنامه انعکاس دادن بی طرفانه نظرات مسئولین است. روزنامه یک رسانه مکتوب و متفاوت با صدا و سیما است. آن چه از صدا و سیما پخش می شود، موج

هواست. هنگامی که روزنامه به هر حال حرف های طرف های درگیر را منعکس می سازد، به جای واکنش به رفتارهای نه چندان اخلاقی طرف های درگیر در یک منازعه ملی، همه کاسه کوزه ها را بر سر روزنامه و روزنامه نگاران می شکنند. آقای خمینی ضمن تائید این نظرات، تاکید کردند که بپذیریم و نخواهند گذاشت که دعوای پر سر ما خراب شود. با این مقدمات و با این تاکیدات و تفاهات بود که به کیهان رفتم. اکنون نمی خواهم درباره آن چه بر سر این موسسه آورده شده بود و آن چه ما در راستای مرمت آن ها انجام دادیم، سخنی بگویم. در جای دیگری (**جلد ششم خاطرات**) به تفصیل درباره آن نوشته ام. اما در این جا می خواهم توجه شما را به نکته ای که در مصاحبه خود به عنوان اختلاف دیدگاه ها اشاره کرده اید، جلب نمایم. به راستی این اختلاف دیدگاه ها چه بود؟ در پاسخ به این پرسش و از منظر خود باید عرض کنم که بعد از پیروزی انقلاب، برخی از رهبران و صاحبان قدرت، حرف و حدیث ها و دیدگاه های جدیدی را مطرح می کردند که هرگز قبل از انقلاب مطرح نبود و طرح آن ها هم دور از انتظار بود. اما من از یک طرف، خود را به آرمان های انقلاب معتقد و به منافع و مصالح ملی متعهد می دانستم و از طرف دیگر توجه داشتم که با حکم آقای خمینی به کیهان رفته ام و لاجرم باید حتی الامکان به دیدگاه ها و نظرات ایشان هم توجه داشته باشم. من در ۵۹/۲/۸ به کیهان رفتم و در آبان ماه، بدون آن که استعفا داده باشم شما منصوب شدید. آقای **حسن صائعی**، از اعضای دفتر امام، در روز دوشنبه ۲۲ آبان ماه به من زنگ زد و گفت امام می گویند شما استعفا بدهید. جواب دادم حضور ایشان می رسم. اما روز بعد خبر انتصاب غیر مترقبه جنابعالی از رادیو تلویزیون منتشر شد. روز پنجشنبه با آقای خمینی دیدار داشتم. از ایشان پرسیدم چه مطلبی موجب شده است که شما بر خلاف تاکیدات خود در هنگام انتصاب من، بدون این که مرا بخواهید و در مورد ایرادات احتمالی از اینجانب توضیحی بخواهید، این چنین عمل کردید؟ اما ایشان هیچ نکته ای که در خور توجه باشد عنوان نکردند. ایشان یک بار یک شماره از روزنامه کیهان را که در تمام صفحات آن حاشیه نویسی شده بود به من ارائه دادند. نویسنده ای در این حاشیه ها کیهان را ارگان نهضت آزادی ایران قلمداد کرده بود و هر چه توانسته بود به صاحب این قلم و نهضت آزادی حمله های جدی کرده بود. نویسنده این حاشیه ها، مدعی شده بود که مقیم لندن است و از روی عشق و علاقه به انقلاب دست به این کار زده است. اما نویسنده بعدها همراه با رهبران حزب توده ایران دستگیر، محاکمه و محکوم شد. این شماره روزنامه را آقای کیانوری، در دیدار خود با حاج احمد آقا در اختیار ایشان گذاشته بود. در دیدار روز پنجشنبه، آقای خمینی اظهار داشتند که کیهان عکس آقای رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق را در صفحه اول چاپ کرده است. بسیار متعجب و متاثر شدم. ضمن تکذیب این مسئله، از ایشان خواستم به گزارش دهنده دستور بدهند آن شماره روزنامه را برایشان بیاورند تا من هم ببینم. من هرروز ساعت ۱۱ صبح درس دبیری حاضر می شدم و تمام روزنامه را می دیدم و تنها پس از امضای من برای چاپ می رفت. در هیئت تحریریه کیهان کسانی بودند که یا سابقه عضویت در حزب توده را داشتند یا به سازمان مجاهدین وابسته بودند. متأسفانه کسانی هم که به جریان راست وابسته بودند با دادن وام به آن ها از طریق سازمان اقتصاد اسلامی از آن ها حمایت می کردند. اما این، همه واقعیت نیست. یعنی تغییر کودتامانند مدیریت کیهان را با آن سرعت و عجله توجیه نمی کند. در چند ماهی که مسئول کیهان بودم بیش از پنجاه سرمقاله تحلیلی پیرامون مسائل کلان کشور نوشته ام. بارها در دیدارهای خود با رهبر فقید انقلاب از ایشان در باره این تحلیل ها می پرسیدم. ایشان آن ها را می خواندند و تایید می کردند و هرگز ایرادی به این تحلیل ها

مطرح نکردند. پس این تغییر شتاب زده چرا؟ کدام یک از این تحلیل‌ها موجب این رفتار نادرست شده بود؟ طبق اطلاعات رسیده و تایید شده، آن چه به دوران مدیریتی اینجانب بر روزنامه کیهان خاتمه داد، سلسله سرمقالاتی بود که در تاریخ‌های ۲۰، ۲۱ و ۲۲ آبان ماه طی سه یادداشت روز تحت عنوان: **"پاسداری از قانون اساسی"** در شماره‌های ۱۱۱۳۹-۱۱۱۴۰ و ۱۱۱۴۱- منتشر کردم و مسائل بنیادین و مشکلات و درگیری‌های سیاسی در جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار داده بودم.

آن چه در این یادداشت‌ها مورد بررسی قرار گرفته بود عبارت بودند: از طرح و ارزیابی مسائل و مشکلات و درگیری‌های سیاسی در میان سران روحانی و غیرروحانی حاکمیت جمهوری اسلامی. این مقالات به نظریه دیکتاتوری صلحا که شهید دکتر بهشتی آن را مطرح کرده بود، پرداخته و آن را مخالف آرمان‌های انقلاب و قانون اساسی ایران و واجد پیامدهای عدیده برای ثبات واقعی و اعتبار و مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران می‌دانست و نشر و بسط این دیدگاه را در تعارض با آموزه‌های اسلامی، نوعی التقاط و موجب انحراف انقلاب از آرمان‌های تاریخی ملت شریف و ستمدیده ایران قلمداد می‌کرد. در این مقالات، تحلیل شده بود که آزادی، افزون بر یک ضرورت و خواست جدی تاریخی، مبتنی بر فطرت و سرشت الهی انسان نیز بوده و هدف جمهوری اسلامی و وعده‌های رهبر انقلاب در دوران مبارزه نیز بر اساس تامین آزادی‌های قانونی و حقوق بنیادین ملت بوده است و اصولاً، پذیرش رهبری آیت الله خمینی از سوی عموم ملت ایران بر اساس طرح همین شعارها و وعده‌ها بوده و برنامه سیاسی که ایشان در پاریس آن را تصویب و به جهان اعلام کردند، نیز مبتنی بر همین مسائل بوده است. نویسنده در آن مقالات به تفصیل شرح داده بود که بدون آزادی و رعایت حقوق شهروندی ملت ایران، جمهوری اسلامی نه جمهوری و نه از اسلام در آن نشانی خواهد بود و صرف نهادن پسوند "اسلامی" در انتهای نام هر سازمان یا طرح، به ماهیت آن چیزی اضافه نمی‌کند. در آن مقالات، به صراحت شرح داده بودم که چرا حزب جمهوری اسلامی قابل مقایسه با حزب کمونیست شوروی نیست و به چه دلایلی نمی‌تواند چنان جایگاهی را در عرصه مناسبات سیاسی ایران به دست آورد و همچنین، توضیح داده بودم که در غیاب یک سازمان واحد و فراگیر سیاسی، نظریه دیکتاتوری صلحا - صرفنظر از ایرادات نظری و عدم انطباق با آرمان‌های تاریخی ملت ایران و باورهای اسلامی و ملی رهبران انقلاب - حتی به آن چه حکومت بلشویکی در روسیه رسید، نیز نخواهد انجامید و در نهایت، حکومت تک نفره و استبداد فردی جایگزین خواهد شد. بدیهی است که این یادداشت‌ها نه به مذاق سیاسی "تشنگان قدرت" خوش آمد و نه برای "شیفتگان خدمت" قابل تحمل بود. به همین جهت برای این که آن بحث ادامه پیدا نکند، لازم دیدند که مدیریت را با آن سرعت تغییر دهند. برای روشن شدن زوایای تاریک این رویداد، رونوشتی از این سه مقاله تحلیلی را به پیوست، تقدیم می‌دارم. از نوشتن این تحلیل‌ها بیش از ۳۰ سال می‌گذرد اما متأسفانه داستان همچنان ادامه دارد.

اما باز هم این تمام ماجرا نیست و علت تامه حذف اینجانب از مدیریت روزنامه کیهان و سایر دوستانمان در نهضت آزادی ایران از عرصه حکومت، افزون بر چنین اختلافات دیدگاه، به روش‌ها و کنش‌هایی مربوط می‌شود که دولت موقت در ۹ ماه حکومت خود بدان مبادرت می‌ورزید و با مشی غالب حکومتگران و سیاست‌پیشگان در آن روزگار هماهنگ نبود. "ایجاد روابط حسنه در عرصه بین‌المللی و تلاش برای کاهش خصومت‌های علنی دولت‌های غربی و حکومت‌های طلب منطقه برای

ضربه زدن به تمامیت ارضی ایران و حکومت تازه تاسیس آن، طرح تغییرات تدریجی و گام به گام، تحقق حاکمیت قانون و اعتراض به موازی کاری ها و آن چه بعدها به نحو سازمان یافته، نهادهای موازی دولت نام گرفت، بازگشت به نظم و توجه به کرامت انسانی و رعایت حقوق و حاکمیت ملت و به ویژه توجه به رعایت حقوق اساسی اقلیت های سیاسی و عقیدتی، مخالفان و متهمان و حتی وابستگان به نظام سابق، هشدارهای متعدد پیرامون پیامدهای هرگونه کیش شخصیت، مخالفت با نظریه حکومتی / فقهی ولایت فقیه و اعتراض به بزرگ سازی دولت و از بین بردن بخش خصوصی ملی، مخالفت با گروگان گیری دیپلمات های امریکایی و اعتراض به ادامه نامعلوم جنگ پس از فتح خرمشهر " که بعدها مشخص شد رهبر فقید انقلاب نیز در آن مقطع همین نظر را داشته است، از جمله دلایلی بود که در آن روزگار و سالیان بعد، موجب خوردن برچسب لیبرال و سازشکار و ضد خط امام به نهضت آزادی ایران شد.

در یک کلام، مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران به این دلیل ضدانقلابی برشمرده شدند که فریاد می کردند انقلاب به لحاظ سلبی که سقوط شاه بود، تمام شده است و تداوم انقلاب در بعد ماهوی و ایجابی، منوط به پیشبرد اهداف و آرمان های انقلاب است و از آن جا که آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی، حاکمیت قانون و ملت و پیشرفت مادی و معنوی ایران را آرمان های اصلی انقلاب می دانستیم، باور داشتیم و هنوز هم باور داریم که نیل به این اهداف، تنها به نحو تدریجی و در گرو حرکت در پرتو برنامه ریزی، عقل و اعتدال امکان پذیر است. تخریب در لحظه ای صورت می گیرد اما سازندگی، رشد و توسعه پایدار و متوازن، به زمان و نظم نیاز دارد. و این نگرشی مبتنی بر آموزه های قرآنی بود. در آیات کریمه قرآن مجید هر کجا سخن از تخریب و تدمیر رفته است، رویدادی ناگهانی است. اما آنجا که بحث آفرینندگی و سازندگی است، برغم قدرت قاهره الهی، و ارده: "کن، فیکونی" رویداد ها تدریجی، مرحله به مرحله، یا گام به گام است.

در قبال اعتراضاتی که نهضت آزادی ایران و دبیرکل فقید آن به اعدام های فاقد مبانی شرعی، قانونی و اخلاقی دادگاه های شرع و انقلاب و اقدامات خودسرانه کمیته های انقلاب و اخراج تعداد زیادی از کارمندان دولتی و سرکوب منتقدان سیاسی و حمله به تجمعات گروه های سیاسی انجام می داد، انگ انقلابی نبودن و خروج از خط امام به ما زدند و دوستان سابق ما نیز در برابر این حملات، تنها سکوت کردند و حتی در سالیان بعد نیز، صرفاً به ذکر این جمله اکتفا کردند که نهضت آزادی ایران و مهندس بازرگان مراعات شرایط انقلاب را نکرده با سلیقه و مشی امام فاصله گرفته بودند و اختلافاتی وجود داشت. اما کسی نمی گوید که این شرایط و اقتضائات چه ها بودند، آیا اعتراض به نفی آزادی های قانونی، نقض قانون اساسی و افزایش رفتارهای خودسرانه خلاف شرایط انقلاب بود یا خلاف منافع کسانی که آرزوی بالا رفتن از نردبان قدرت و طرح حکومت گروهی و صنفی را در سر داشتند؟ آیا این اختلافات، برخوردهای غیراسلامی و اخلاقی و رفتارهای معطوف به قدرت را توجیه می کند؟ اگر بهانه یا سبب این رفتارها با ما قابل توجیه باشد با شادروان شهید دکتر چمران چرا؟ در اسفند ۵۹ او به تهران آمد و چند روزی منزل ما بود. از نا مهربانی ها و فشارها بر خودش سخت ناراحت بود. به او گفتم که چرا نمی رود به آقای خمینی گزارش دهد. او با توجه به ارتباط مخالفین با مراکز قدرت، حاضر نشد برود و به جبهه برگشت. من رفتم خدمت رهبر فقید انقلاب و هر آن چه را که دکتر چمران به من گفته

بود بازگو و اضافه کردم که آقا ما در مجلس گرفتار کشمکش های سیاسی شده ایم . اما دکتر چمران به عنوان نماینده شما در شورایی عالی دفاع و با دستور شما به جبهه رفته است و تمامی علم و تجربه انقلابی خود را در مقابله با متجاوزان عراقی بکار گرفته است، از جان او چه می خواهند؟ چرا دائماً علیه او کارشکنی می کنند و او را قاتل تل زعتر و نبعه و عامل موساد تبلیغ می کنند. آقای خمینی گفتند به دکتر چمران پیغام بدهم بیاید ایشان را ببیند. گفتم نمی آید. گفته است در جبهه می ماند یا کشته می شود یا متجاوزین را شکست می دهد و از همان جا به لبنان می رود. آقای خمینی حاج احمد آقا را خواستند و گفتند به دکتر مصطفی بگو بیاید تهران. دکتر چمران در فروردین ۶۰ آمد تهران و با آقای خمینی دیدار کرد و به جبهه برگشت. در اوائل اردیبهشت مجدداً برای دیدن آقای خمینی آمد اما موفق به دیدار ایشان نشد و به مسئولین دفتر گفت به جبهه بر می رود و اگر زنده ماند بر می گردد. و این آخرین دیدار ما بود. آیا می توان همه این ها به پای اختلاف نگرش ها گذاشت؟

متأسفانه زیاد نیستند کسانی که مانند جناب عالی شهامت و تقوای طرح و نقد گذشته را داشته باشند و از سر صدق و صفا نگاهی دوباره بر آن چه گذشته است، داشته باشند. از این رو لازم است تا ضمن ارزیابی کلی اختلافات گذشته، موارد اختلافی نیز به ملت شریف و ستمدیده ایران یادآوری شود تا هم موجبات برخورداری از یک تجربه تاریخی پدید آید و هم اعتماد میان ملت و رهبران سیاسی جامعه فزونی یابد.

شعارها و مطالباتی که موجب پیدایش و پیروزی جنبش مردمی دموکراسی خواهی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سبب پیدایش و فراگیری جنبش سبز در اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ شد، در ارزیابی و داوری منصفانه نسبت به وقایع و اختلافات گذشته کفایت می کند. آیا بسیاری از دانشجویان سابق خط امام امروز به دلیل ترویج همان آرمان هایی که روزگاری نهضت آزادی به خاطر داعیه داری از آنان طرد شد و خط آمریکایی و سازشکار لقب گرفت، در بند و حصر و تنگنا به سر نمی برند؟ طرح اصلاحات تدریجی، اولویت توسعه سیاسی، اعتمادسازی در عرصه بین المللی، دفاع از جامعه مدنی و لوازم آن، تحقق حقوق شهروندی و حاکمیت مردم و آزادی عقیده و بیان و احزاب سیاسی از جمله این خواسته ها در جنبش اصلاح طلبی بود که با خواسته ها، باور و عملکرد دولت موقت و انتقادات و نظرات اصلاحی نهضت آزادی ایران در یک کل، قرار گرفته و قابل ارزیابی است. از این منظر، دولت موقت، نهضت آزادی ایران و در راس آن ها، زنده یاد مهندس بازرگان پیشرو و پیشگام نهضت اصلاح طلبی و اعتراض به انحرافات انقلاب محسوب می شوند و به همین جهت، اگرچه زمانی در ابتدای پیروزی انقلاب، شاید عبارت کلی " اختلاف سلیقه " قابل استماع بود اما لااقل اینک دیگر برای باورمندان به دموکراسی و حقوق بشر و به ویژه اصلاح طلبان، به کارگیری این عناوین کاربردی ندارد .

نکته دوم - شما در کیهان مستقر شدید. اما به زودی همان شبکه نامرئی که حضور و وجود روشنفکران دینی، از جمله بودن ما را در کیهان، تحمل نمی کرد و به طور دائم همه جا، در روزنامه ها و در محافل علنی و غیر علنی به خصوص در دفتر امام، علیه این جریان سمپاشی و توطئه می کرد، علیه شما هم وارد عمل شد. بر در و دیوار علیه شما شعار مرگ خواهی نوشتند. به قول خود شما در همین مصاحبه، بعضی ها که به رغم نظر منفی شما نسبت به آن ها توسط مراکز خاصی به کیهان تحمیل شده بودند " محور نوعی کودتا " شدند. آن چه در کیهان گذشت نمونه ای است از آن چه در سطح کلان

در جمهوری اسلامی گذشته و هنوز هم ادامه دارد. اما مسائل و مشکلات در همین حد و سطح بوده و نیستند. از این جا به نکته دیگر و اساسی تری می پردازم.

نکته سوم - جنابعالی فردی فرهیخته و آگاه به تاریخ ایران و جهان هستید و به خوبی استحضار دارید که کشورهای سلطه گر حامی حکومت های استبدادی، در برابر ملت هایی که علیه استبداد و استعمار قیام کرده اند، هرگز بی تفاوت و بیکار ننشسته اند و به لطایف الحیل سعی در انحراف آرمان ها و مطالبات و اعاده وضع سابق داشته اند .

اسناد تاریخی فراوان حکایت از آن دارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل برای جلوگیری از موفقیت این انقلاب هرکاری که می توانستند انجام دادند، اما نتیجه ای نداد. بسیار ساده انگاری است بپنداریم که این دولت ها که لاقلاً به مدت ۲۵ سال از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، زمام امور را در ایران به دست داشتند و فعال ما یثاء بودند به یک باره با پیروزی انقلاب منفعل شدند و دست از سر ملت و انقلاب ایران برداشتند و ما را به حال خود واگذاشتند. خیر! چنین نیست. من با تحلیل هر رویدادی بر اساس " **تئوری توطئه**" موافق نیستم. در بسیاری از موارد ما **فرافکنی** می کنیم اشتباهات و کاستی ها و انحرافات خود را نمی بینیم و ومسئولیت خود را در ناکامی ها به عوامل خارجی نسبت می دهیم. اما در عین حال، بی توجهی به مسائل پیچیده سیاسی در مناسبات بین المللی جهان معاصر را هم، نوعی ساده اندیشی می دانم . بررسی انقلاب های مردمی در کشور های مختلف جهان نشان می دهد که قدرت های خارجی ذریبط و ذینفع در مقابله با انقلابات مردمی سه طرح راهبردی یا سه سناریو را به اجرا می گذارند که عبارتند از: ۱- ناآرامی، آشوب و شورش های داخلی. ۲- حمله نظامی از بیرون و ۳- نفوذ خزنده در سطوح مختلف حاکمیت جدید . در یادداشت دیگری این سه سناریو را باز می کنم و نشان می دهم که چگونه این برنامه ها در جمهوری اسلامی پیاده شدند که بحران های سیاسی ، اقتصادی، فرهنگی ، مدیریت و اجتماعی به نقطه بسیار حساس کنونی خود رسیده است .

کارنامه عملکرد کیهان امروز که جنابعالی به درستی آن را بی تناسب با کیهان پس از انقلاب دانسته اید نیز در همین راستا قرار دارد و از شگفتی ها این که امروزه برخی از مدعیان انقلابی ایران در رده ای درون حاکمیت، همان حرف هایی را می زنند که پرویز ثابتی، مقام امنیتی و مغز متفکر ساواک که معلوم نیست در این ۳۳ سال کجا بوده، همان حرف ها را می زند و هر دو جریان دارند سعی می کنند که شخصیت های موثر در مدیریت و پیروزی انقلاب را عاملان دولت آمریکا قلمداد کنند و شکل گیری و پیروزی انقلاب را مرهون خواست و حمایت غربی ها می دانند. از این منظر، باید به ارزیابی دوباره نشست که چه شده است که تمامی افراد و جریاناتی که در انقلاب ۱۳۵۷ حضور داشته و نقش آفرینند، امروزه از هرگونه امکان اثرگذاری در برون رفت از بن بست کنونی و بحران های عظیم داخلی و بین المللی این مملکت ناتوانند. یا مردند و یا کشته شدند و یا ترور شخصیت و به انزوا کشیده شدند. پناه می برم به خدا و از خداوند عاقبت به خیری برای این ملت و مملکت آرزو می کنم .

برادر عزیز حضرت حجه الاسلام والمسلمین خاتمی

این نامه در سالروز پیروزی **جنبش مشروطیت** برای جنابعالی نوشته و ارسال می شود. دریغ و درد که پس از یک صد و شش سال مبارزه ملت ایران برای دستیابی به حاکمیت قانون، هنوز هم این خواسته حتی در سطحی حداقلی نیز به دست نیامده و هنوز هم استبداد و حاکمیت فردی، مهم ترین بلیه جان ایرانیان محسوب می شود. اگر که هنوز هم امکانی داشتیم تا مطالبی در هر رسانه و از جمله در کیهان منتشر کنم، با وجود برخی انتقادات اساسی، باز هم "در پاسداری از قانون اساسی" می نوشتم و پیامدهایی که تن ندادن به اجرای بی کم و کاست (بدون تنازل) اصول این قانون می تواند به بار آورد را خاطر نشان می ساختم. حکومت بدون پایبندی به قانون اساسی به استبداد منجر می شود. به عنوان فردی معتقد به اسلام رحمانی و سازگار با دموکراسی و حقوق بشر باور دارم که استبداد، مهم ترین مساله در ایران است که هم منافع ملی و هم تعالی اخلاق را در این سرزمین به مخاطره افکنده است. بی توجهی و ناباوری به حاکمیت قانون و محدود و مقید دانستن حاکمان به رعایت حقوق ملت و اصول قانون اساسی، مانع اساسی در گذار به سوی دموکراسی و مانع بروز رفتار اخلاقی و گسترش باورهای سالم و مترقی دینی در جامعه است. ما آزموده ایم که در سایه استبداد دین رشد نمی کند، خرافات شیوع می یابد. استبداد به تعبیر روحانی آزادی خواه و نظریه پرداز جنبش مشروطه خواهی ملت ایران- زنده یاد آیت الله نایینی - مترادف با شرک و مانع عبودیت واقعی انسان تلقی می شود.

نحوه برون رفت از بحران کنونی و شیوه گذار از جامعه ای استبدادزده، در ماهیت وضعیت جدید در ایران موثر است و لاقلاً تجربه تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه به ما می آموزد که صرف تغییر حکومت های استبدادی به ایجاد دموکراسی در هیچ کشوری نیانجامیده است. در شرایط کنونی نیز نویسنده این سطور باور دارد که تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز در چارچوب قانون و شیوه های اصلاحی، برای تغییر در ساختار حقیقی و نه ساختار حقوقی، کم هزینه ترین و تنها راه نیل به دموکراسی در ایران است. مشکل تاریخی ما، حداقل از مشروطه به این سو، تنها با تغییر در ساختار حقوقی قانون اساسی بر طرف نمی شود. در دوران حکومت رضا شاه، تغییری در ساختار حقوقی داده نشد، اما حکومت هر کاری را می خواست بدون توجه به قانون انجام می داد. تنها در یک دوره، حکومت پهلوی نتوانست هر کاری می خواست انجام دهد و آن دوره دوازده ساله، از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ بود. در این دوره حضور نیروهای موثر مردمی به شاه اجازه نمی داد، هر کاری را مستقلاً یا به دستور خارجی عمل کند. نهضت آزادی ایران با پیوند زدن نظریه فقهی ولایت فقیه به جمهوری اسلامی موافق نیست. در پیش نویس قانون اساسی تدوین شده توسط دولت موقت چنین اصلی وجود نداشت و رهبر فقید انقلاب نیز با امضای پیش نویس یاد شده در آن مقطع، به صراحت بر این نظر مهر تایید نهادند که جمهوری اسلامی می تواند بدون ولایت فقیه نیز استوار شود. اما بر این باورم که تا زمانی که جنبش اصلاح طلبی نتواند ساختار حقیقی قدرت را تغییر بدهد، تغییر در ساختار حقوقی مشکل تاریخی ما را حل نمی کند. در جمهوری اسلامی پاکستان، اصلی به نام ولایت فقیه وجود ندارد، اما نظامیان پاکستان از بدو تاسیس این جمهوری قانون اساسی را نادیده گرفته و کودتا کرده اند. در جمهوری ترکیه، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، نظامیان بارها کودتا کرده اند و بازی را بر هم زده اند. بی تردید ساختار حقوقی قانون اساسی ایران نیاز به واکاوی و اصلاح دارد اما یک اشتباه راهبردی است اگر تصور شود در شرایط کنونی، تنها با تغییر در ساختار حقوقی مشکلات حل می شوند. بنابراین به نظر ما، اصلاحات در ایران فقط

روش و شیوه نیست، راهبرد نهضت آزادی خواهی ملت ایران محسوب می شود. جریانات برانداز و ساختارشکن در راستای تقویت فرآیند دموکراسی در ایران عمل نکرده و به نظر می رسد که اصولاً دغدغه ای برای تحقق حقوق و حاکمیت ملت ندارند. دو طیف مخالفان اصلاحات که یکی در خارج، نظام جمهوری اسلامی ایران را غیرقابل اصلاح و دیگری در داخل، آن را بی نیاز از اصلاحات معرفی می کند، اگر چه به ظاهر مخالف هم هستند اما مانند دو لبه یک قیچی در راستای یک هدف قرار دارند و امروزه، هر دو حرف های مشابهی می زنند و دشمنان و اهداف یکسانی را آماج گرفته اند. یکی به قانون اساسی جمهوری اسلامی اعتقادی و التزامی ندارد که بخواهد در آن چارچوب حرکت کند و دیگری هم اگر چه به ظاهر خود را معتقد می داند اما در عمل، التزامی به اصول آن نشان نمی دهد و با تاسی به قاعده "نومن بیعض و نکفر بیعض"، این میثاق ملی را بر اساس منافع فردی و گروهی، تفسیر به رای می کند و قانون اساسی شده است شیر بی یال و اشکم. از این رو رسالت و وظیفه ای که بر عهده ما قرار دارد، بسیار سنگین است. امثال ما در شکل گیری حکومتی نقش داشته ایم که امروز با تهدیدات جدی از بیرون و انحرافات شدید در درون روبروست. آزادی در ایران فراتر از یک خواست بوده و به مثابه ضرورتی تاریخی مطرح است. پیشرفت این مملکت و تحقق حقوق و حاکمیت ملت منوط به درجات نیل به آزادی و رسیدن به این سرمنزل، نیازمند رعایت هوشمندی، پایداری و حصول به وحدت است.

برادر اندیشمند، متعهد و فرهیخته ام!

من صاحب فتوا نیستم که بخواهم تکلیفی بر کسی روا دارم اما تجربه بیش از شصت سال فعالیت و حضور در عرصه سیاست، حکم می کند که باور داشته و بر ترویج این باور بکوشم که دلسوزان و علاقمندان به ایران و اسلام، در شرایط کنونی مجاز به تعلل، سکوت، انفعال و خدای ناکرده یاس و ناامیدی نیستند. پاسخ گویی مسوولانه به بحران های عدیده ای که امروزه وطن و ملت ما با آن ها در عرصه داخلی و بین المللی روبرو هستند، بر عهده هر ایرانی و از جمله ما که در تاسیس و مدیریت این نظام نقش داشته ایم قرار دارد. پیامد تداوم وضع حاضر و عدم چاره اندیشی به موقع، به مراتب فراتر از مساله حیات نظام جمهوری اسلامی است. تمامیت ارضی کشور، حفظ وحدت ملی و تداوم اعتبار باورهای اصیل و مترقی اسلامی، در گرو خروج با تدبیر از بحران های پیش روست. از این رو مجدانه از شما می خواهم که از هیچ تلاشی در این مورد کوتاهی نکنید و در این مسیر، همانگونه که خود در هفته های اخیر ابراز داشته اید، همراه با نمایندگان تمامی گرایشات دموکراسی خواه و بر اساس خرد و عزم جمعی تمامی دوستداران دموکراسی و آزادی ملت ایران گام بردارید.

بار دیگر از لطف و محبتتان تشکر می کنم و امیدوارم در پرتو مسوولیت پذیری جنابعالی که پایبندی خود را در شرایط دشوار نیز به اثبات رسانیده اید و توجه به جایگاهی که در افکار عمومی ایران و جهان برخوردارید، بتوانید نقش آفرینی کرده و به نیازهای این جامعه و تکالیف ملی و اسلامی خود پاسخ گو باشید. با تقدیم احترام
دکتر ابراهیم یزدی - تهران ۱۴ مرداد ۱۳۹۱

مصر در گذار به دموکراسی - الگوی ترکیه

یادداشت روز سوم مهر ماه ۱۳۹۱

۱- یکی از اهداف تحولات و تلاطم های سالهای اخیر جهان عرب، یا بهاصطلاح «بهار عرب»، و از جمله انگیزه های مردم این سرزمین ها، علیالاصول و بهطورعمده، اعتراض به نظامهای استبدادی و برقراری حاکمیت ملت و دموکراتیزه کردن نظامهای سیاسی را میتوان برشمرد. این جنبشها تا آنجا که مربوط به ساقط کردن حکومتهای استبدادی حاکم بوده به طور نسبی موفق شده است. اما سرنگونکردن حکام مستبد، مرحله سلبی جنبشهای ضداستبدادی است و به معنای تحقق اهداف ایجابی جنبش، یعنی حاکمیت ملت و نهادینهشدن دموکراسی نیست. سرنگونی حاکم مستبد تنها به معنای از میان برداشتن يك سد و مانع است، اما اگر شرایط درونی جنبش و ساختار و بافت سیاسی جامعه، مناسب برای بروز دموکراسی نباشد، ممکن است دیر یا زود نوع جدیدی از استبداد در همان شکل و محتوا یا در شکل و نام جدیدی، اما با همان محتوای استبدادی بروز پیدا کند و جای حاکمان مستبد قبلی را بگیرد و چرخه جابهجایی يك مستبد با يك مستبد دیگر همچنان ادامه پیدا کند.

۲- بنابراین پرسش بنیادین آن است که تحت چه شرایطی تحولات سیاسی - مردمی نه تنها به سرنگونی حاکمان مستبد، بلکه به استقرار و نهادینهشدن حاکمیت ملت و دموکراسی میانجامد؟ در موجزترین کلام میتوان چنین گفت که فرایند دموکراسی در شرایطی رشد خواهد کرد که در ساختار یا چیدمان نیروهای سیاسی حاضر در جامعه، مناسبات زیر به وجود آمده باشد:

الف - وجود تنوع و کثرت نیروهای سیاسی فعال و مؤثر: به عبارتی فقدان و نبود يك نهاد نیرومند یا قدرت فائقی که قادر باشد تمام نیروهای دیگر را در مهار خود داشته باشد و فعالیت آنها را کنترل کند. به عبارت دیگر، شرط اول وجود پلورالیسم سیاسی یا تکثر نیروهای مؤثر سیاسی است.

ب - شرط دوم این است که مناسبات نیروهای سیاسی و تعادل نیروها به گونهای شکل گرفته باشد که هیچیک از این نیروها نتوانند از درون تحولات و تغییرات سیاسی، نیروهای رقیب را از صحنه، خارج و بیاتر سازند و به يك نیروی برتر فعال مایشاء و قدر قدرت تبدیل شوند. در غیر این صورت، نهاد قدرتمند فائقه نظیر ماهی بزرگ دریا که ماهی های کوچک را می خورد، دیگر نیروهای سیاسی را میخورد و تکثر را از بین میبرد.

ج - شرط سوم این است که چیدمان نیروهای سیاسی به‌گونه‌ای باشد که در رقابت و درگیری میان نیروها که امری عادی است، حیات و بقای هر یک از آنها وابسته به ادامه حضور و حیات دیگر نیروها شده باشد. در تنازعات سیاسی، به‌خصوص در جامعه‌های در حال توسعه، گرایش و تمایل نیروها به حذف یکدیگر می‌باشد و اگر چنین معادله‌ای به وجود نیامده باشد، این نیروها به نبرد علیه یکدیگر تا محو و نابودی موجودیت کشور و جامعه ادامه خواهند داد. اما هنگامی که ادامه حیات هر یک از طرف‌های مقابل، به حضور و تداوم نیرو یا نیروهای رقیب بستگی پیدا کرده باشد، در این صورت عامل کنترل‌کننده درگیری و رقابت میان نیروها، به‌طور طبیعی براساس گزینه بقای ذات خواهد بود. در غیر این صورت، درگیری و رقابت میان نیروهای سیاسی، به از بین رفتن کیان کشور و ارکان جامعه خواهد انجامید و از درون چنین وضعیتی، یک حکومت مستبد برای حفظ آرامش و نظم، بروز و ظهور خواهد یافت.

۳- فراهم‌آوردن شرایط لازم یادشده در بالا، لزوماً به نهادینه‌شدن دموکراسی نخواهد انجامید. شروط کافی، فهم و درک کنشگران سیاسی و رهبران جنبشها و نیروهای سیاسی از شرایط لازم فراهم آمده می‌باشد. اگر این کنشگران و رهبران، واقع‌بینانه شرایط را درک نکنند و به تناسب عمل نکنند، به احتمال زیاد فرایند دموکراسی در مرحله گذار، به زیان حفظ و توسعه آن، راکد خواهد ماند و عبور از این مرحله، بسیار طولانی خواهد شد. تعامل و رقابت میان نیروهای سیاسی در یک جامعه مدنی در حال شکل‌گیری، نظیر یک مسابقه فوتبال است. در میان ورزشها، فوتبال یک بازی کاملاً مدنی است. تیم‌های شرکت‌کننده در بازی فوتبال باید مقررات بازی را رعایت کنند و اگر نکنند همه شکست خواهند خورد، یعنی بازی و مسابقاتی در کار نخواهد بود. تماشاچیان هم علی‌الاطلاق علاقمند به «بازی خوب» هستند و همه میدانند برد و باخت در یک بازی، به معنای آخرین بازی نیست. هم برنده و هم بازنده می‌تواند با ادامه تمرین و ممارست در بازی‌های بعدی، شرکت‌کنند و باخت خود بیازماید. اما برهم‌زدن مقررات بازی، هرگز موجب پیروزی هیچ تیمی نخواهد شد. در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دموکراسی رشد کرده و پیروز شده است، وضعیت سه‌گانه یادشده در بالا پدید آمده است. برای روشن‌شدن این مسئله، الگوی ترکیه را بررسی می‌کنیم.

۳- بیشتر ناظران و تحلیلگران سیاسی - اقتصادی خاورمیانه و جهان اسلام بر این باورند که روند دموکراسی در ترکیه به سمت و سوی نهادینه‌شدن و رسیدن به نقطه غیرقابل برگشت حرکت میکند. در جمهوری ترکیه - نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش - فقط جمهوری بدون هیچ پسوندی، نظامیان همیشه نقش اصلی را داشته‌اند. احزاب سیاسی وجود داشته و فعال بوده‌اند. انتخابات حزبی برگزار شده است و هر حزبی که اکثریت را در پارلمان به‌دست می‌آورد برحسب تعداد کرسی‌های به‌دست آمده، دولت را مستقلاً و یا در ائتلاف با یک حزب دیگر تشکیل می‌داد. در این نظام و این چیدمان قدرت، نظامیان و سکولارها، سالها قدرت فائقه محسوب می‌شدند. قدرت حاکم نه تنها تمامی جریانها و حرکت‌های سیاسی مردمی را کنترل میکرد، بلکه شدیداً هم ضد‌مذهب بود. سکولارها در ترکیه، برخلاف سکولارهای غربی اروپایی، تمام فعالیت‌های مساجد و گروه‌های اسلامی را نیز به شدت کنترل میکردند. در واقع این نیروها تنها سکولار نبودند، آنها با اقتباس از اصطلاح "استبداد شرقی" به نوعی سکولار شرقی یا به تعبیری (Oriental Secularism) را نمایندگی میکردند. اما این قدرت نظامیان و سکولارها، منافع ملی ترکیه

را در همکاری با غرب میدیدند. در تمام دوران جنگ سرد، ترکیه عضو فعال هم ناتو و هم سنتو بود. اما این تنها نظامیان و سکولارهای ترکیه نبودند که منافع ملی ترکیه را در همکاری با غرب میدیدند، بلکه در ترکیه، این يك نگاه یا نگرش عمومی بهشمار میرود و در افکار عمومی، به نوعی اجماع نظر وجود دارد. این امر موجب آن شد که از زمان تأسیس بازار مشترک اروپا، ترکها داوطلب و خواستار عضویت در آن بشوند. با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و فراهم آمدن امکان تشکیل اتحادیه اروپا یا به تعبیری، ایالاتمتحده اروپا، رهبران ترکیه صرفنظر از نگرشهای سیاسی و ایدئولوژیک، به اتفاق خواستار عضویت در این اتحادیه شدهاند. هنگامیکه نظامیان ترکیه در ۱۹۸۰ پس از انقلاب ایران، کودتا کردند، براساس همین تعریفی که از منافع ملی ترکیه داشتند، برای پیوستن ترکیه به بازار مشترک اروپا دست به تلاش جدید و جدي زدند. اما اروپاییان، برای پیوستن کشورها به اتحادیه خود، دو شرط اساسی را مطرح میکردند: اول اقتصاد آزاد (غیر دولتی) یا اقتصاد بازار - Market Economy و دوم، دموکراتیزه شدن روابط سیاسی و دولت و حکومت ((Liberal Democracy). بر این اساس، با توصیه صندوق بینالمللی پول و کشورهای اروپایی، خصوصیسازی اقتصاد در ترکیه از ۱۹۸۰ آغاز شد. شاید به جرأت بتوان گفت که ترکیه يك نمونه موفق از خصوصیسازی بوده است. در حال حاضر تمام فعالیتهای تولید و توزیع، فرودگاهها، شرکتهای هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و... همه و همه در ترکیه خصوصی شده است و این کشور بخش خصوصی قدرتمندی پیدا کرده است. این بخش از یکطرف در چارچوب منافع ملی ترکیه خواهان پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپاست. و از طرف دیگر نقش سیاسی موثری در تعادل میان نظامیان و سکولارها و اسلام گرایان ایفاء می نما ید.

اما هنگامیکه اولین گام ها در راستای توسعه سیاسی برداشته شد، احزاب سیاسی سنتی، که عموماً سکولارو بعضاً ضد دین بودند، و سالها صحنه سیاسی ترکیه را در کنترل و انحصار خود داشتند، از رقبای اسلامی خود شکست خوردند. مصطفی کمال معروف به آتاتورک، بانی ترکیه جدید، بر خلاف رضاشاه در ایران، اولاً انتخابات مجلس و تشکیل دولت را کاملاً حزبی کرد. ثانیاً شرکت در انتخابات و رای دادن را به موجب قانون اجباری کرد. در ترکیه، رفتن به پای صندوق رای و رای دادن، نظیر " نظام وظیفه اجباری" و "آموزش اجباری" بر طبق قانون اجباری شد. سال های سال، در غیاب حضور فعال اسلامگرایان در فعالیت های سیاسی، احزاب دست راستی و سکولارها آرای مردم عادی را داشتند. با شروع حرکت در راستای تحولات سیاسی، عادت سیاسی مردم عامی و عادی ترکیه به رای دادن به نفع اسلامگرایان تمام شد. و موجب غلبه اسلامگرایان بر رقبای سکولار آنان شد. جلوفتادن اسلامگرایان در ترکیه، اگر چه بر اساس برخی ار سنن سیاسی در ترکیه شکل گرفت بود اما، پدیده منحصر به ترکیه نیست. در کشورهای اسلامی، هر جا و هر زمان که تحولات سیاسی در راستای دموکراسی شکل بگیرد اسلامگرایان، حداقل در فاز اول، برنده دموکراسی خواهند شد. این روند اگرچه برای نظامیان و نیروی لائیک خوش نمیآید، اما اجتنابناپذیر است. مگر آنکه بگوئیم دموکراسی خوب است به شرطی که مسلمانان در آن شرکت نکنند! در ترکیه پیروزی نسبی اسلامگرایان به روی کار آمدن شادروان مهندس نجمالدین اربکان، پدر روشنفکری جدید دینی ترکیه منجر شد. اما همانطور که اشاره شد ادامه بازی دموکراسی همان اندازه که به رفتار نظامیان و سکولارها وابسته است به واقعیتهای و عملکرد اسلامگرایان نیز بستگی دارد. اسلامگرایان چه در ترکیه و چه در هر جای دیگر باید شرایط زمانی و

مکانی را درک کنند. تمامیتخواهی آن هم با معیارهای دوران گذشته تاریخی (سلفیگری) جواب نمیدهد و نقض غرض است. نگرش نجمالدین اربکان به قدرت از نوع سنتی آن بود. او هنگامیکه نخستوزیر شد نه تنها دولتش را یک دولت اسلامی خواند، بلکه نظیر خلفا و حکام گذشته، امامت نماز جمعه را برعهده گرفت. این رفتار نخستوزیر در یک کشور اساساً سکولار، آن هم از نوع شرقیاش برای نظامیان و سکولارها غیرقابل تحمل بود. اما، همانطور که اشاره شد، در میان این دو نیروی سیاسی موثر، یعنی نظامیان و متحدینشان در یکسو و اسلامگرایان در رأس قوه مجریه و حامیان مردمی آنان در سوی دیگر، نیروی سوم - بخش خصوصی قدرتمند ترکیه - قرار دارد. این بخش از یک سو مانع دستزدن نظامیان به کودتا و برهمزدن «بازی دموکراسی» شده و از سوی دیگر، اسلامگرایان ذهنیگرا را نیز وادار به تعدیل رفتارهای خود کرده است. هنگامی که دولت اربکان، مقررات بازی دموکراسی را، در مرحله گذار رعایت نکرد، دادگاه قانوناساسی وارد شد و بهطور «مدنی»، تیم اربکان را از ادامه بازی منع و از صحنه خارج کرد. اما بازی دموکراسی ادامه پیدا کرد. در نتیجه، حزب عدالت و توسعه به رهبری عبدالله گل و رجب طیب اردوغان نه تنها پیروز شدند، بلکه این بار، آن ها اکثریت لازم برای تشکیل دولت را کسب کردند. اما این گروه برخلاف اربکان و حزب رفاه، مقررات ناظر بر بازی مدنی را رعایت کرده اند و میکنند. آنها با صراحت اعلام کردند که اگرچه مسلمانند، اما دولت آنها یک «دولت اسلامی» نیست. مردم آنها را نه برای «حفظ دینشان» بلکه برای ارائه خدمات و «انجام امورشان» انتخاب کرده اند. حتی گفتند دولتشان یک دولت سکولار است اما آنها نه میخواهند و نه میتوانند جامعه را سکولار کنند. اولویت اول آن ها توسعه اقتصادی است. در دوران حکومت این حزب، اقتصاد ترکیه به طور بیسابقه‌ای متحول شده و توسعه پیدا کرده است و ترکیه امروز، جزو ۲۰ کشور صنعتی پیشرفته جهان به شمار میآید. صادرات ترکیه از مرز ۱۶۰ میلیارد دلار در سال گذشته است.

به این ترتیب و به طور خلاصه می توان گفت در ترکیه شرایط اولیه برای پیدایش و نهادینه شدن دموکراسی فراهم شده است. کنشگران صحنه سیاسی با درایت، مقررات بازی را رعایت میکنند. به عبارت دیگر منافع، مصلحت و بقای خود را در رفتار معطوف به همکاری و تعامل ادامه میدهند. به همین سبب، بسیاری از ناظران و تحلیلگران تحولات ترکیه بر این باورند که دموکراسی در ترکیه، نهادینه شده و ادامه خواهد یافت. دولت حزب عدالت و توسعه، به تدریج و با صبر و حوصله و با استفاده از ابزار های شناخته شده در دموکراسی، قوانین ضد دینی را که حاصل دوران سلطه بی رقیب نظامیان و سکولارها است، تغییر می دهد و از سر راه بر می دارد.

یکی دیگر از ویژگی های الگوی ترکیه، شناخت شرایط و مناسبات جهانی و پیگیری هنرمندانه منافع ملی ترکیه در این مناسبات است. دولت ترکیه تامین منافع ملی را در همکاری با اقتصاد جهانی و با کشور های غربی تعریف کرده است. اما این همسویی، به معنای همکاری بلا قید و شرط نیست. به عنوان مثال، هنگامی که دولت آمریکا برای حمله به عراق در زمان صدام از دولت ترکیه خواست که اجازه دهد تجهیزات ارتش آمریکا از خاک ترکیه اسفاده کند، دولت ترکیه تصمیم در این مورد را به مجلس ارجاع داد و مجلس آن را تصویب نکرد. دولت حزب حاکم، به درستی درک کرده است که در سیاست خارجی و روابط بین المللی، چیزی به نام دشمن یا دوست دائم وجود ندارد. مناسبات جهانی بعضاً تغییر و تحول پیدا می کنند و رفتارهای سیاسی نیز متأثر از آن شکل می گیرند. روابط ترکیه با

اسرائیل را می توان در همین چهارچوب مورد بررسی قرار داد.

۴- آیا در مصر چیدمان سیاسی و تنوع و تکثر نیروها و روابط میان این نیروها، به شرحی که در بالا آمده است، شکل گرفته و حضورفعال و اثرگذار دارند یا می توانند داشته باشند؟

ارتش مصر، نظیر ارتش ترکیه، یک نهاد بسیار قوی با گرایشات بارز سکولاریستی است. اما در درون ارتش مصر، برخلاف ارتش ترکیه، گرایشات دینی میان حتی افسران آن فراوان و قوی است. در کودتای گروه افسران آزاد به رهبری نجیب - ناصر، اخوان المسلمون، افسران عضو این حزب، نقش موثری داشتند. اگر چه بعد ها روابط میان دولت ناصر و اخوان، به جهت اعدام سید قطب، به شدت خصمانه شد. ارتش مصر از زمان کودتای نجیب - ناصر تا به امروز نقش کلیدی خود را در صحنه سیاسی مصر حفظ کرده و در تحولات دوره اخیر این کشور نیز نقش موثری ایفاء کرده است.

ارتش در مرحله اول جنبش دموکراسیخواهی مصریها، از مردم حمایت کرد و این حمایت، یکی از علل اصلی کنارگیری نسبتاً سریع مبارک از قدرت بهشمار میآید. در دوران ناصر، ارتش بهطور نسبی مستقل از گرایش به غرب یا به شرق بود اگرچه برای مدت کوتاهی، ارتش روابط نزدیکی با شوروی سابق داشت. بهزای فروش محصول کتان به شوروی تجهیزات نظامی خریداری شد و سد اسوان ساخته شد. پس از ناصر، سادات که خود از اعضای برجسته گروه افسران آزاد و نویسنده کتاب «انقلاب دره نیل» بود، راه دیگری در پیش گرفت و بهطور کامل به اردوی غرب پیوست. پس از ترور سادات، مبارک رئیسجمهور شد و راه سادات را در سیاست خارجی و همکاری با غرب ادامه داد. یکی از ویژگیهای ارتش مصر، نظیر ارتش ترکیه، عدم وابستگی آن به یک فرد شاخص است. هر دو ارتش بهعنوان یک نهاد مستقل از حاکمان هستند و هر یک به تناسب، «اولویت» و «برنامه»های خاص خود را دارند. اگرچه برای ارتش ترکیه این برنامهها و نگرشها شفافتر، روشنتر و قدیمتر است. هر دو ارتش متمایل و وابسته به غرب، به خصوص آمریکا هستند. اما نوع روابط ارتش ترکیه با آمریکا و غرب با نوع رابطه مصر متفاوت است.

در جریان تحولات اخیر مصر، یکی از انگیزه ها و علل موضعگیری ارتش مصر در به نفع جنبش مردمی و فشار بر مبارک برای کنارگیری در اصل حفظ انسجام ارتش بود. حمایت ارتش مصر از جنبش مردمی، با راهنمایی آمریکا، براساس تجربه فیلیپین بود. در فیلیپین هنگامی که مارکوس با انجام یک انتخابات رسوا، خود را در برابر خانم اگینو، برنده اعلام کرد، بخشی از ارتش وارد صحنه شد و از ریاستجمهوری اگینو حمایت کرد. در واقع هم انسجام ارتش در تقابل با مردم حفظ شد و هم ارتش به نوعی خود را شریک جنبش مردمی کرد. در دوران انقلاب ایران، در آخرین مراحل پیش از پیروزی، ژنرال هایزر به ایران آمد تا با جلوگیری از تقابل ارتش با مردم، انسجام ارتش را حفظ کند. اما ارتش ایران در زمان شاه، برخلاف ارتشهای مصر و ترکیه، نهادی کاملاً وابسته به فرد - شخص شاه - بود و شاه هم برای جلوگیری از هر نوع کودتایی در درون ارتش، در انتخاب فرماندهان ارشد بسیار

هوشمندانه رفتار کرده بود. به طوری که با خروج شاه از صحنه، فرماندهان ارتش ایران به کلی فلج شده بودند و به رغم تلاش هایزر نتوانستند انسجام خود را حفظ کنند.

در مصر، اخوانالمسلمون هم ریشه تاریخی و هم پایگاه گسترده مردمی دارد با وجود فشارهای سیاسی مستمر، اعدامهای متعدد و مکرر رهبران، همچنان از نفوذ بسیار زیادی در میان مردم برخوردار است، اما جنبش اخوان در مصر و دیگر کشورهای عربی خاورمیانه، متأثر از حوادث بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و انقلاب ایران و پیامدها و تأثیرات مثبت و منفی عملکرد حاکمان ایران و نیز عملکرد و تجربه نا مطلوب جبهه نجات الجزایر، دچار تغییرات و تحولات درونی شده است. به طوری که نسل جدید اخوان از مواضع سلفیگری و سنتی رهبران و فعالان سابقه دار اخوان فاصله گرفته اند و واقع گراتر شده اند. با وجود این، نیروهای اسلامگرا در مجموع یک نیروی سابقه دار قدرتمند در مناسبات سیاسی و همکاری میان نیروهای سیاسی مصر، اعم از نظامیان یا احزاب سیاسی چپ و سکولار محسوب شده و میشود.

افزون بر اسلامگرایان، گروههای سکولار و لائیک نیز در مصر حضور مؤثر دارند. در دوران مبارک، چند بار میان این نیروها با اخوان، همکاری و ائتلاف صورت گرفت. به خصوص بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، نیروهای چپ مصر، به مبارزان مسلمان و اخوان نزدیک شدند. برای نمونه، حزب کار مصر که هم لائیک و هم به چپ نزدیک است در یکی از انتخابات زمان مبارک با اخوان ائتلاف کرد.

اگرچه اکثریت جمعیت مصر را مسلمانان تشکیل میدهند، اما تعداد مسیحیان قبطی نیز بسیار قابل توجه است. مسیحیان مصر، برخلاف مسیحیان کشورهای دیگر اسلامی، از جمله ایران و ترکیه، جایگاه قدرتمندی در مناسبات سیاسی مصر داشته و دارند.

اما بخش خصوصی در مصر هنوز بسیار ناتوان است. در زمان ناصر تمامی فعالیتهای اقتصادی اعم از تولید و توزیع، بهنام سوسیالیسم در دست دولت بود. اما سوسیالیسم ناصر، در جامعه ای که مردم به دلیل استبداد، احساس تعلق اجتماعی ندارند و وجدان کاری بسیار نادر و کمیاست، به فاجعه منجر شد، عملاً ناکام و بیحاصل بود و شکست خورد. به هنگام مرگ ناصر، اقتصاد به کلی از هم پاشیده بود. سادات، علاوه بر تغییر در سیاست خارجی، به تدریج از اقتصاد دولتی فاصله گرفت و به تقویت بخش خصوصی پرداخت. اما اقتصاد مصر با وجود چند دهه حکومت سادات و مبارک، همچنان رنجور است و بعید به نظر می رسد که بخش خصوصی کنونی مصر، بتواند نقشی جدی در تحولات اخیر این کشور داشته باشد.

۵- انتخابات ریاستجمهوری اخیر مصر، در مقایسه با کل جنبش دموکراسیخواهی این کشور، چندان مطلوب برگزار نشد و در نهایت، رقابت انتخاباتی محدود شد به محمد مرسی از اخوانالمسلمین و احمد شفیق از کارگردانان بانفوذ دولت مبارک و مورد حمایت نظامیان. اگرچه مرسی از نسل جدید و جوان اخوان با افکار و آرا و نظرات جدید و متفاوت با اخوان قدیمی است اما به هر حال او کاندیدای اخوان بود. بنابراین بخش قابلتوجهی از واجدین شرایط برای رأی دادن، در انتخابات شرکت نکردند. زیرا احمد

شفیق را فاقد صلاحیت میدانستند و به اخوان هم اعتماد نداشتند. از اینرو کلاً از شرکت در انتخابات خودداری کردند. اما آنها که در انتخابات شرکت کردند و رأی دادند، جمعی در مخالفت با احمد شفیق به محمد مرسی رأی دادند، نه به خود مرسی. عده‌ای هم در مخالفت با مرسی به احمد شفیق رأی دادند. بنابراین انتخابات، نمایش خوبی از تمایلات و آرای کل جنبش دموکراسیخواهی مصر نبود. اگر در برابر این کاندیداها یا در کنار آنها افرادی که نه همچون مرسی وابستگی اخوانی داشتند و نه همچون احمد شفیق سابقه خدمت در دولت برکنار شده مبارک، افرادی نظیر عمرو موسی یا البرادعی کاندیدا شده بودند، به احتمال زیاد، هم تعداد شرکتکنندگان در انتخابات بیشتر میبود و هم احتمالاً یکی از این دو نفر انتخاب میشدند.

۶- باوجود آنچه در این انتخابات انجام شد، به نظر میرسد نیروها و نهادهای حاضر در صحنه سیاسی مصر و روابط درونی میان این نیروها، مانع از سلطه تمام و کمال یک نیرو و از بین بردن و خاموش کردن دیگر نهادها و نیروها بشود.

نظامیان قوی هستند، اما حفظ انسجام و بقای خود را در تقابل با دولت مرسی نمیبینند، بنابراین هنگامیکه مرسی مجلس نمایندگانی را که نظامیان به بهانه‌های واهی منحل کرده بودند، به تشکیل مجدد فراخواند، نظامیان از خود واکنش تندي نشان ندادند و آرام از کنار آن گذشتند. بازنشسته کردن فرماندهان ارشد شورای نظامیان توسط مرسی نیز تحمل شد. سفر مرسی به ایران برای شرکت در جنبش غیر متعهد ها و سخنانش و دخل و تصرفهای ناشیانه و زیانبار در ترجمه سخنان او و سفر بعدی به آمریکا و دیدارش با اوباما و اعلام مواضع اش بعد از این دیدار، همه نشان از آن دارد که مرسی از مواضع سلفی ها و سنت گرایان افراطی فاصله گرفته است.

عملکرد مرسی در این مدت کوتاه، نشان از آن دارد که او همچون رهبران اسلامگرای ترکیه، به اقتضای شرایط، واقع‌بینانه حرکت میکند. روابط کشورهای خاورمیانه با اسرائیل یکی از مسائل سیاسی بسیار حساس در منطقه است. دولت ترکیه از سالها قبل از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، اسرائیل را به رسمیت شناخته و روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود.

هنگامی که سران کشورهای عربی در نشست خود در بیروت تصویب کردند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل را اجرا کند و سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ را تخلیه و برای اعلام یک دولت فلسطینی در اختیار فلسطینیان قرار دهد، آنها نه تنها اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت، بلکه سعودی ها ۱۰ میلیارد دلار بابت جمع آوری شهرکهای یهودی نشین در سرزمینهای فلسطین در کرانه غربی رود اردن به اسرائیل خواهند پرداخت. دولت ترکیه فضا را مناسب دید و روابط خود را با اسرائیل علنی کرد. اسرائیل در واکنش به این حرکت ترکیه، اوجالان را دستگیر و به ترکیه تحویل داد. اگر چه ترکیه ادعا کرد که آنها خود اوجالان را دستگیر کرده اند. مسئله روابط با اسرائیل برای مصر و مرسی به مراتب از ترکیه حساس تر است. سادات جان خود را بر سر امضای قرارداد کمپ داوید از دست داد. با سقوط مبارک و پیروزی انقلاب مصر، سفارت اسرائیل در مصر تعطیل شد. اما روابط قطع نشده است. از طرف دیگر، روابط با آن ها به رغم اسرائیل باز شده است. با وجود این، مرسی

اقدام جدي براي قطع كامل روابط و نفي پيمان كمپ ديويده انجام نداده است. به نظر ميرسد كه از ديد مرسى، مسائل ديگر مصر از جهاتي عميقتر و حياتيتر از مسئله برخورد با اسراييل است و مرسى هم نظير رهبران حزب عدالت و توسعه در تركيه، اولويت اول خود را به بهبود وضع اسفبار اقتصاد مصر تعريف كرده است. اگر مرسى بتواند در اين راستا گام هاى موثرى بر دارد و موفق شود، به احتمال زياد كمك موثرى به تثبیت دموكراسى در مصر خواهد شد.

اكنون جنبش دموكراسيخواهي مصر وارد عصر تازه‌هاي شده است. پيروزي اين جنبش و نهادينه شدن حاكميت ملت، به ميزان زيادي به دراييت و نكته‌سنجي و واقعگرايي رهبران اين نهادها، محمد مرسى و شوراي نظاميان و احزاب لائيك و مسيحيان مصر بستگي پيدا كرده است.

سفارت امريكا و گروگانگيرى - جايزگزينى كارتر با ريگان

مجله مهرنامه شماره ۲۶ - ابان ۱۳۹۱

متن كامل و سانسور نشده

۱- اشغال سفارت امريكا و گروگانگيرى در گفتمان سياسى نمونه بارز يك "توطئه" محسوب مى شود. بنا به گفته ها و نوشته هاى "دانشجويان خط امام"، ۱۰ يا ۱۲ دانشجو به طور پنهانى و محرمانه با هم جلسه مى كنند و بدون اطلاع وكسب نظر از رهبر انقلاب، شوراي انقلاب و يا دولت موقت منصوب رهبرى، تصميم مى گيرند سفارت امريكا را اشغال كنند. درپاسخ به درخواست اين دانشجويان، كه اين تصميم به اطلاع رهبر انقلاب برسد گفته مى شود لزومى ندارد، شما كارتان را انجام بدهيد ايشان حمايت خواهند كرد. واگر هم مخالفت كردند سفارت را ترك مى كنيد. در واقع اين "گروه"

با اشغال سفارت امريكا رهبرى، شوراي انقلاب و دولت و مملكت را در برابر عمل انجام شده اى قرار دادند و هزينه بسيار سنگينى به ملت و مملكت تحميل كردند

۲- در عصر روز يكشنبه ۱۳ ابان هنگامى كه براى ارائه گزارش سفر به الجزاير به ديدن آقاى خمينى رفتم، خير حمله به سفارت امريكا و اشغال آن را، كه همان روز صبح مطلع شده بودم، به اطلاع ايشان رساندم. ايشان با ناراحتى پرسيدند اين ها چه كسانى هستند، برويد آن ها بيرون بريزيد. نظر ايشان انجام همان كارى بود كه در اشغال اول سفارت امريكا چند روز پس از پيروزي انقلاب، صورت گرفت. اما اشغال دوم يك تفاوت بسيار مهم با اشغال اول داشت و آن اين بود كه در اشغال اول، نيروهايى بيرون از انقلاب و وابسته به محافل خاصى در امريكا و در راس آن آقاى راس پرو، سرمايه دار معروف تكزاسى، دست اندركار بودند، آن را طراحي و اجرا كردند. در يك گزارش تحليلى من دست اندر

کاران حمله به سفارت امریکا در روزهای اول انقلاب و اهداف آن را و چگونگی خنثی کردن آن توطئه را نوشته و منتشر کرده ام. اما این بار طراحان و اجرا کنندگان از درون صفوف انقلاب بودند و می دانستم که از دست من کاری ساخته نخواهد بود. آقای خمینی ۳۶ یا ۴۸ ساعت بعد از اشغال و گروگانگیری در باره آن موضع گرفتند و آن را تأیید کردند.

۳- حمله به یک سفارت خارجی و اشغال آن برای یک روز یا بیشتر در همه کشورها سابقه دارد. قبل از انقلاب دانشجویان ایرانی در اروپا دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد در ژنو را اشغال کردند و اسناد فعالیت های ساواک را بردند و به صورت کتابی منتشر کردند. در امریکا ایرانیان مبارز ضد استبداد سلطنتی سفارت ایران در واشنگتن را به کرات اشغال کردند. بعد از انقلاب، گروه های مخالف ایران سفارت ایران در آلمان را اشغال کردند. در تمام این موارد دولت میزبان مسئول حفظ امنیت سفارت خانه های خارجی است. اگر چه این کار با جسارت و شجاعت همراه است اما در شرایط عادی یک عمل انقلابی محسوب نمی شود. آن چه موجب شد که حرکت دانشجویان یک اقدام انقلابی تلقی شود شرایط ویژه بعد از انقلاب ایران و اجازه ورود شاه به امریکا به رغم انقلاب ایران علیه استبداد سلطنتی بود.

۴- اشغال سفارت امریکا و نگهداری گروگان ها برای ۴۴۴ روز پیامد های متعددی داشته است. بحث هر یک از این پیامد ها از هر جهت لازم و مفید هستند. اما از حوصله این نوشته خارج است. شاید برای اشاره کوتاهی مجال باشد. به عنوان نمونه یکی از اثرات منفی این رویداد برجانبش ضد جنگ (ویتنام) ضربه زدن و از بین بردن یک جنبش اجتماعی مترقی در جامعه امریکا و تقویت مواضع و موقعیت گروه های راست افراطی است. در ایران نیز گروگانگیری به عنوان یک حرکت انقلابی و ضد امپریالیستی به یک پوپولیسم هیجانی دامن زد و راه را برای تثبیت قدرت و هژمونی جریان راست هموار کرد.

یکی دیگر از پیامد های گروگانگیری امضای دو بیانیه الجزایر و شش قرارداد الحاقی آن است که به تعبیر برخی از دست اندر کاران و اعضای گروه ایرانی مذاکره کننده با نمایندگان آمریکا در الجزایر، لغت به لغت به ضرر ایران بوده است. آیا اگر گروگان گیری نمی شد و یا برای ۴۴۴ روز ادامه پیدا نمی کرد عراق به ایران حمله می کرد؟ ما بارها گفته و نوشته و تحلیل کرده ایم که حمله عراق به ایران قابل پیش بینی و قابل پیش گیری بوده است. گروگانگیری زمینه ها و امکانات پیشگیری را از بین برد و به عراق، با چراغ سبز امریکا، جسارت لازم برای به ایران را داد.

۵- دانشجویان خط امام بعد از اشغال سفارت و گروگانگیری اظهار داشتند که برای مدت حد اکثر سه روز در سفارت می مانند و سپس آن جا را ترک خواهند کرد. حمایت برخی از احزاب و گروه ها و شخصیت های سیاسی از اقدام دانشجویان با این فرض بود که آن ها بعد از سه روز سفارت را ترک خواهند کرد. اما چنین نشد. یک اراده نافذی در جهت ادامه گروگانگیری با هدف شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری امریکا وجود داشته است. گروگان ها را برای آزادی به فرودگاه مهرآباد بردند و سوار هواپیما کردند. اما به هواپیما حامل گروگان ها درست در لحظه ای اجازه پرواز و ترک

ایران داده شد که ریگان وارد کاخ سفید و کارتر از آن خارج شد. چه ارتباطی میان ادامه گروگانگیری برای مدت ۴۴ روز و جلوگیری از انتخاب مجدد کارتر وجود داشته است؟ در حالی که ریگان نماینده افراطی ترین گروه های دست راستی امریکا بود، شکست کارتر در انتخابات خواست کدام گروه قدرتمند با نفوذ سیاسی در امریکا بود و چه نفعی برای ایران داشت؟ از نظر واقع گرایی سیاسی برای کشورهای جهان سومی انتخاب ریگان به مراتب زیان بارتر از کارتر بود. در هنگام طرح مسئله گروگان ها در مجلس اول، نمایندگان مجلس هر یک به وسیله خود در باره جنایات امریکا سخن ها گفتند. از آن میان باید از مرحوم محمد منتظری یاد کنم، که به رغم بعضی رفتار های نا متعادل در دوران پس از انقلاب، به خصوص در دوره دولت موقت، در سخنان خود در مجلس هوشیاری سیاسی خود را نشان داد و با صراحت تاکید کرد که باید گروگان ها قبل از برگزاری انتخابات امریکا آزاد شوند. در غیر این صورت ریگان انتخاب می شود که به مراتب بدتر از کارتر است. و این سخنی منطقی و واقع بینانه بود. اما در میان هیا هیا ها نا شنیده ماند.

۶- دانشجویان خط امام باید برای مردم، حد اقل بعد از سی و چند سال، توضیح دهند که چه شد که اشغال سفارت امریکا به جای سه روز ۴۴ روز ادامه یافت؟ چه کسانی و چه نیروهایی در روی صحنه یا در پشت صحنه موجب ادامه آن شدند تا کارتر انتخاب نشود؟ در طول این ۴۴ روز به دفعات موجباتی پیش آمد که برای برون رفت از مشکل، گروگان ها به دولت شورای انقلاب تحویل داده شوند، اما دانشجویان هر بار از اجرای حتی مصوبه شورای انقلاب هم سر باز زدند. چرا؟

۷- من جواب این چرا را وقتی یافتم که کتاب کارتر را به نام: "فلسطین: صلح، نه آپارتید" خواندم) رک: فلسطین، صلح به جای تبعیض نژادی/ترجمه علی اکرمی با مقدمه مهندس میثمی، جیمی کارتر/نشر صمدیه). کارتر در این کتاب اسرائیل را عامل اصلی ادامه جنگ در خاورمیانه معرفی می کند. اسرائیل، به نقل از کارتر، به رغم تعهدات مکرر از اجرای قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد و به رسمیت شناختن دولت مستقل فلسطینی در اراضی اشغال شده توسط اسرائیل در جنگ جون ۱۹۶۷، سر باز زده است. انتشار این کتاب موجی علیه اسرائیل در امریکا به وجود آورد. مردم امریکا بیش از هر زمان نگران تعارض میان منافع ملی کشور خود با سیاست های اسرائیل در خاور میانه شده اند. بخشی از موضع گیری های بارک اوباما در برابر ناتانیا هو از این منظر قابل درک و تفسیر است. کارتر در این کتاب شرح می دهد که برای حل بحران خاورمیانه چگونه اعراب را برای به رسمیت شناختن اسرائیل و اسرائیل را برای به رسمیت شناختن حقوق فلسطینیان در داشتن یک سرزمین و کشور مستقل تحت فشار قرار داده است و اسرائیل این تعهدات را در چندین نوبت امضاء کرده است. اما حاضر به اجرای آن نیست. این فقط سیاست یا نظر کارتر نبود. بوش پدر برای وادار کردن اسرائیل به توقف خانه سازی در سرزمین های اشغالی در جنگ ۱۹۶۷، پرداخت چندین میلیارد کمک های امریکا به اسرائیل را برای مدتی به تعویق انداخت.

دانشجویان خط امام را به سوء نیت و خدای نکرده وابستگی به دشمنان ایران متهم نمی کنم. آن ها با احساس سیاسی و به قصد خدمت به انقلاب دست به این کار زدند. در میان آن ها کسانی با ضریب هوشی بسیار بالا و متعهد به منافع ملی و آرمان های انقلاب هستند و می توانند و باید این مسئله را

روشن کنند. یافتن پاسخ به این پرسش فقط برای روشن شدن زوایای تاریک یک رویداد در گذشته نیست، بلکه برای ریشه یابی بسیاری از رویداد های بعد از انقلاب و مناسبات و درگیری ها و موضع گیری های سیاسی له و علیه گروه ها و شخصیت های موثر در انقلاب و نیز آن چه امروز در کشورمان می گذرد و بر سر انقلابمان آمده است و می آید، ضروری است .

به یاد وحید میرزاده

۹ بهمن ۱۳۹۱

۱- ایران سر زمین اقوام گوناگون با زبان ها و گویش ها و فرهنگ ها و مذهب های مختلف و متفاوت است. این اقوام در طی قرن های گذشته در کنار هم با صلح و صفا و آرامش زندگی می کرده اند. به جز مواردی که بر خواسته از طبیعت انسان است با هم نزاع و ستیزی نداشته اند. همه خود را ایرانی می دانسته اند و درک مشترکی از یک ایران واحد و ملت واحد و از ایرانییت و ملیت ایرانی داشته اند. این درک مشترک موجب آن بود که هر زمان یک نیروی "خارجی" با قصد تصاحب بخشی از آن به این سرزمین حمله می کرد هر یک به فراخور حال و امکانات در برابر تجاوز خارجی متحداً می ایستادند و مقاومت می کردند. در دوران حکومت صفویان، به رغم شکست شاه اسماعیل از سپاه عثمانی، کُردها حاضر نشدند زیر پرچم عثمانی بروند و به دولت مرکزی ایران وفادار باقی ماندند. شاه عباس با اسکان یک گروه از کُردها در شمال خراسان و با کمک آن ها موفق به دفع تجاوزات مکرر ازبک ها و حفظ امنیت مرز های ایران در شمال شرقی کشور شد .

۲- با ورود استعمار اروپایی ، به خصوص انگلستان به ایران ، مناسبات درونی میان اقوام ایرانی با تحریکات آنان دچار دگرگونی شد. یکی از ویژگی های استعمار در ایران سیطره نامریی آن بوده است. در دورانی که تسلط استعمار اروپایی بر کشور های آفریقایی و آسیایی مریی و مستقیم بود ایران شاید

تنها کشوری بود که سلطه استعمار بر آن نامریی بود. در آفریقا نیروهای فرانسوی در مغرب، ایتالیا در لیبی و سودان یا انگلیس در مصر و هند و برمه و هلند در اندونزی و... همه جا به طور مستقیم و با نیروی مسلح حکومت می‌کردند. اما در ایران چنین نبود و نشد. آیا دولتی مثل انگلستان تلاش نکرد که به طور مستقیم، نظیر هند، وارد ایران شود؟ و اگر تلاش کرد چرا موفق نشد؟ برخی بر آنند که انگلستان با توجه به تجربه اشغال هند و سایر نقاط و هزینه فراوان آن، احراز سلطه از طریق نامریی را مناسب‌تر و ارزان‌تر یافته بود. یا ممکن است با توجه به سقوط اخلاقی زمامداران ایران در اواخر سلطنت قاجار احراز سلطه از طریق به خدمت گرفتن این زمام‌داران را ارزان‌تر و مطمئن‌تر یافته بود.

اما شواهد تاریخی فراوان حاکی از آن است که دولت انگلیس تلاش کرد تا با همان شیوه که در هند احراز سلطه نمود در ایران نیز وارد شود، اما نتوانست و موفق نشد. نیروهای انگلیس در جنوب ایران وارد شدند، سپاه تفنگداران تشکیل دادند. اما با مقاومت شدید مردم بومی، به خصوص تنکستانی‌ها روبرو شدند. در شمال ایران روس‌ها تبریز و مشهد را اشغال کردند. اما موفق به ماندن نشدند. دولت انگلیس سعی بسیار کرد تا از گوناگونی اقوام ایرانی برای مقاصد خود استفاده کند. اما شکست خورد. به عنوان مثال و نمونه در بلوچستان، که یکی از فقیرترین استان‌های ایران محسوب می‌شد و هنوز هم هست و تفاوت مذهبی نیز وجود دارد سرداران بلوچ پیشنهاد انگلیس‌ها را برای جدایی از ایران و اتحاد با بلوچستان تحت سیطره انگلستان رد کردند و حاضر به جدایی از ایران نشدند. در دوران انقلاب مشروطه هنگامی که محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و دولت مرکزی بسیار ناتوان شده بود در آذربایجان مشروطه خواهان به سرکردگی ستارخان و باقرخان علیه نیروهای هوادار استبداد جنگیدند و آن‌ها را شکست دادند و به طرف تهران حرکت کردند. اما در زنجان متوقف نشدند و هرگز نگفتند که خواهان استقلال آذربایجان از ایران هستند. آن‌ها خود را همان اندازه ایرانی می‌دانستند که مشروطه خواهان در تهران.

در کردستان مقاومت ایل سنجابی در برابر تجاوزات بیگانه معروف و شناخته شده است. مردم ایران و کرمانشاه یاد یار محمدخان را همیشه گرامی داشته و می‌دارند. به جز یک دوران بسیار کوتاه پس از جنگ جهانی دوم که نیروهای متفقین هنوز ایران را ترک نکرده بودند و به تحریک شوروی‌ها حوادثی در آذربایجان و مهاباد روی داد، هیچ نمونه‌ای از گرایش‌های غالب جدایی‌طلبی در میان اقوام ایرانی دیده نمی‌شود. در اواخر عمر حکومت ملی دکتر مصدق و قبل از کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت آمریکا به سرداران قشقایی پیشنهاد کرد که اگر آن‌ها زاهدی را در ایل خود پناه بدهند و برای سرنگونی دولت دکتر مصدق از او حمایت کنند و به کمک او شیراز را اشغال کنند دولت آمریکا ۵ میلیون دلار بلافاصله و پس از آن ماهیانه ۵ میلیون دلار به آن‌ها خواهد پرداخت (سال‌های بحران - خاطرات ناصر قشقایی). سران ایل قشقایی آن را نپذیرفتند و ناصر خان جریان را به دکتر مصدق گزارش کرد و به همین دلیل سران قشقایی بعد از کودتا مغضوب واقع شدند و اموال آنان مصادره شد و خود آنان نیز به خارج از کشور گریختند.

۳- با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضا خان و سیطره نامریبی استعمار انگلیس بر شئون کشور و برنامه ایجاد یک حکومت متمرکز، فشار و سرکوب برای کاهش قدرات عشایر و ایلات، این فشار و سرکوب فقط علیه یک ایل و عشیره یا یک قوم نبود بلکه گریبانگیر تمامی اقوام ایرانی و تمامی اقشار ملت شده بود. هنگامی که رضاشاه ایران را ترک کرد و فضای سیاسی نسبتاً بازی ایجاد شد، واکنش به فشار های دوره رضاشاه و متاثر از سیاست های ضد ملی چپ روسی در ایران، اعتراض های برحق بخشی از جامعه گردید به ظلم و ستمی که بر آن ها رفته بود، به صورت گرایشات گریز از مرکز تجلی پیدا کرد. هر چند این رویداد ها می توانست هشدار می باشد برای دولت مرکزی در راستای برنامه هایی دموکراتیک برای کردستان و تامین نیاز ها و خواسته های آنان اما چنین نشد. در سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، به خصوص در دهه ۱۳۴۰ استمرار جنگ سرد و تعارضات منطقه خاور میانه از جمله تقابل میان ایران و عراق موجب شد که بار دیگر مسئله کرد ها وجه المصالحه قرار بگیرد بدون آن که سودی برای کردها در بر داشته باشد ضربات سهمگینی بر آن ها وارد شد و هنگامی که شاه و صدام در الجزایر به تفاهم رسیدند این کردها بودند که بهای سنگینی پرداختند.

۴- با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط نهایی نظام استبداد سلطنتی، مطالبات و نیروهای سرکوب شده متراکم در استانهای مختلف از جمله کردستان فرصت ابراز وجود پیدا کردند. این ابراز وجود همراه شد با مقابله و معارضة با نظام جمهوری اسلامی و دولت جدید. نیروهای شکست خورده از انقلاب، قدرت های فرصت طلب منطقه نیز، با اهداف خاص خود، از این نیروها حمایت کردند و یک وضعیت پیچیده سیاسی - نظامی در کردستان بوجود آوردند.

برای حل این بحران دو دیدگاه در میان اعضای شورای انقلاب و دولت موقت مطرح شد. دیدگاه اول که از ناحیه امرای ارتش و روحانیان برجسته حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب مطرح می شد، برخورد نظامی و استفاده از مشت آهنین بود. شادروان تیمسار قره نی، به عنوان رئیس ستاد مشترک، بیانیه ای خطاب به مردم کردستان صادر کرده بود و تهدید که اگر سلاح بر زمین نگذارند، خاک کردستان را به توبره خواهد کشید. در باره این اعلامیه توضیح دادم. در چهارچوب همین نگرش، فرمانده ژاندارمری، تیمسار دانشور "به منظور برقراری امنیت و خلع سلاح در منطقه حفاظتی سه ناحیه آذربایجان غربی-کردستان-کرمانشاه،" طرح پاکسازی را تدوین و به دولت ارائه داد. به موجب این طرح برای مقابله با گروه ها، علاوه بر ژاندارمری، ارتش، سپاه، شهربانی، کمیته هایی از عناصر مسلح به نام مجاهد، غیر از سپاه پاسداران انقلاب تشکیل شود. این نیروها در واقع نوعی سربازان مزدبگیر بودند. این طرح در شورای امنیت ملی، مطرح شد. مرحوم دکتر چمران و من به شدت با آن مخالفت کردیم و مسکوت ماند.

دیدگاه دیگر، این بود که کردها، اصیل ترین قوم ایرانی هستند و در طول تاریخ حافظ و مدافع تمامیت ارضی ایران در برابر تهاجمات همسایگان، به خصوص در دوره عثمانی بوده اند. در دوره سلطنت رضا شاه و محمد رضا شاه با بدترین شیوه نظامی و سرکوب با آنها برخورد شده است. شکی نیست که در دوران جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد و تقابل دو بلوک شرق و غرب جنبش اعتراضی کردها مورد سوء استفاده این قدرت ها قرار گرفته است. دولت های ایران در دوران پهلوی تنها با یک زبان،

زبان اسلحه، با کردها سخن گفته اند. اما در شأن جمهوری اسلامی ایران و دولت برخاسته از انقلاب نیست که با همان شیوه با مردم سخن بگوید. ما باید نیروهای مردمی داوطلب را بسیج کنیم و در مرحله اول انقلاب را به کردستان وارد نماییم. باید از راه هایی وارد شد که گروه ها و احزاب را دور بزنیم و با مردم مستقیماً به گفتگو بنشینیم. احزاب اگرچه نیرو و قدرت، تجربه و امکانات دارند، اما اکثریت مردم کردستان در شرایط آرامش از آنها حمایت نمی کنند. می توان با احزاب هم به گفتگو پرداخت اما نباید آنها را به عنوان سخنگویان منحصر به فرد اکثریت مردم پذیرفت. تجربه انتخابات شورای شهر سنندج که در فروردین ۱۳۵۸ برگزار شد این واقعیت را به خوبی نشان داد. از ۱۱ نفر اعضای برگزیده مردم شهر، ۸ نفر وابسته به جریان های اسلامی بودند و سه نفر دیگر وابسته به جریانهای چپ غیردینی. (به گزارش انتخابات سنندج رجوع شود). در مورد طرح فرمانده ژاندارمری و استخدام گروه های مسلح برای مقابله با عناصر مسلح وابسته به احزاب هم ما تجارب نافرجام این شیوه عمل را در سایر کشورها (از جمله ویتنام) مطرح و آنها را بی نتیجه و حتی زیانبار دانستیم.

یکی از اقداماتی که انجام شد اعزام گروه های داوطلب مردمی با امکانات اولیه تبلیغ به کردستان بود. روزهای جمعه بعد از ظهر، جوانان پرشوری که آماده برای هر نوع خدمت بودند به دعوت من - معاون نخست وزیر در امور انقلاب در یکی از سالن های نخست وزیری گرد هم می آمدند. آقای دکتر بنی اسدی هم در این نشست ها حضور پیدا می کردند. در یکی از این نشست ها، وضعیت بحرانی برخی از مناطق، از جمله کردستان مطرح شد. یکی از راه های عملی این بود که جوانان داوطلب، برای تبلیغ انقلاب ملت ایران و آرمان های آن در گروه های کوچک چند نفری، به کردستان بروند و مستقل از دولت به فعالیت های سیاسی - فرهنگی به پردازند. از این طرح استقبال شد. تعدادی داوطلب شدند. امکانات مختصری از وسایل چاپ و تکثیر دستی مطالب در اختیار آنان گذاشته شد. برای آن ها توضیح داده شد که در برخورد با مردم، از طرح هر نوع مسائل مذهبی که برای اهل سنت غیر قابل قبول و یا حساسیت برانگیز است، خودداری کنند. جو سیاسی کردستان، برای سال ها، در انحصار جریان های چپ بوده است. با تبلیغات فرهنگی آرام دینی اما بدون وابستگی مذهبی، می توان به تدریج جو سیاسی را تغییر داد. زمینه های فکری - فرهنگی مردم نیز این آمادگی را دارد. با وجود انتخابات شورای سنندج نشان داد که مردم علی الاصول مذهبی هستند و زمینه های بسیار مساعدی وجود دارد. برخی از محافل مذهبی اهل سنت در کردستان بسیار سنتی و در مواردی متحجر بودند و از جهاتی به مراتب عقب مانده تر از برادران اهل سنت در مصر و پاکستان و هند بودند. بنابراین نتوانسته بودند نظر مساعد جوانان کرد را بسوی مذهب جذب و جلب نمایند. آثار فرهنگی منتشر شده از جانب متفکران شیعی نیز در بسیاری - اکثر موارد - همراه با تعریض هائی علیه باورهای رایج اهل سنت، به خصوص در مورد خلفای صدر اسلام و سایر اصحاب داشت که پخش آنها در میان اهل سنت نه تنها کارساز نبود، بلکه موجب تفرقه بیشتر و احتمالاً باز شدن جبهه جدید تقابل مذهبی نیز می شد. برای ایجاد تحرک جدید در میان اهل سنت کردستان، ما این فکر را دنبال کردیم که آثار مترقی روشنفکران سنی مذهب در مصر و پاکستان، به زبان کردی ترجمه و منتشر شوند. به کمک مرحوم دکتر مظفرپرتو ماه یکی از آثار مولانا مودودی رهبر و مؤسس جماعت اسلامی پاکستان - تحت عنوان خلافت و پادشاهی در اسلام - به زبان

کردی برگردان و سپس در کویت به چاپ رسید و برای توزیع به سندج فرستاده شد. که با استقبال خوبی روبرو شد. ادامه این برنامه می توانست در دراز مدت پیامدهای خوبی داشته باشد.

دیدگاه دوم هم چنین، به دیدار و گفتگو با شخصیت های دینی، رهبران احزاب سیاسی باور داشت و بر همین اساس مرحوم طالقانی به کردستان رفت، هیأتی از جانب دولت موقت معین و با اختیارات کافی، برای مذاکره به کردستان اعزام شد. این هیأت در جلسات متعددی با رهبران احزاب و مقامات دیگر کردستان به گفتگو نشست. حتی بعد از استعفای دولت موقت، با فرمان رهبر فقید انقلاب این هیأت به کار خود ادامه داد.

اما به موازات این فعالیت ها، تحریکات قدرت های ذی نفوذو ذیربط خارجی از جمله عراق و اسرائیل ابعاد گسترده ای پیدا کرده بود.

تشکیل کشورهای مستقل قومی در منطقه، یکی از برنامه های راهبردی اسرائیل بوده است و می باشد. طرحی که به نقشه لوئیز Lewis Plan معروف است. برنارد لوئیز، استاد دانشگاه پرینستون، یک یهودی متعصب طرفدار اسرائیل و متخصص خاورمیانه، اعراب و اسلام، طرحی تهیه کرده بود که به نام خود او معروف شده است. به موجب این برنامه، کشورهای مستقل ارمنستان، آذربایجان، کردستان، عربستان (خوزستان)، بلوچستان، ترکمنستان، تشکیل می شوند. این طرح که در دوران جنگ سرد تهیه شده بود، حمایت نظامیان آمریکا را نیز به خود جلب کرده بود. زیرا در عمل موجب جدایی بخش هایی از شوروی سابق هم می شد. اما اسرائیل به شدت به دنبال اجرای این برنامه بود. علت آن هم این بود که در صورت اجرای موفقیت آمیز این برنامه آنچنان آشفتگی در کل منطقه بوجود می آید که مسئله فلسطین از یاد همه خواهد رفت و اسرائیل با خیالی راحت می توانست به الحاق تمامی سرزمین های اشغالی بعد از جنگ ۱۹۶۷ به پردازد. اگر چه شورای انقلاب، بنا به دلایلی که در جای دیگر گفته ام مدیریت سپاه پاسداران را که دولت موقت (معاونت امور انقلاب) زیر نظر خودش تأسیس کرده بود، از دولت گرفت و به شورای انقلاب سپرد، اما ارتباط شخصی خود من با برخی از فعالان سپاه، حتی بعد از استعفای دولت موقت ادامه داشت. یک نمونه از این اختلاف دیدگاه صدور بیانیه رئیس ستاد خطاب به مردم کردستان بود.

بیانیه رئیس ستاد ارتش خطاب به مردم کردستان

محسن سازگارا، که به سمت مدیر شبکه رادیوی ایران منصوب شده بود، از دفترش به من در نخست وزیری تلفن که تیمسار قرنی به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی بیانیه ای خطاب به کردها صادر و آنها را تهدید کرده است که اگر اسلحه ها را زمین نگذارند و تسلیم نشوند، به نیروهای نظامی دستور سرکوب صادر خواهد کرد و خاک کردستان را به توبره خواهد کشید.

سازگارا نظر مرا برای پخش این بیانیه خواستار شد. من ضمن مخالفت با این بیانیه از او خواستم بدون نظر موافق من آن را منتشر نکند و بلافاصله مطلب را با آقای مهندس بازرگان مطرح کردم. ایشان هم موافق انتشار آن نبود. بیانیه ای بسیار تحریک آمیز بود. سپس تیمسار قرنه نی را به دفتر کارم در نخست

وزیری دعوت کردم تا درباره آن با هم گفتگو کنیم. در دیدارمان به او تأکید کردم که اولاً، شما رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی نیستید که با چنین زبان و لحنی با مردم گفتگو کنید، ثانیاً شما تابع دولت هستید و بدون جلب نظر موافق رئیس دولت نمی توانید، یعنی حق ندارید، چنین بیانیه تحریک آمیزی را صادر کنید. علاوه بر این، به هیچ وجه موافق نیستیم که ارتش در امنیت داخلی مداخله کند. مسائل کردستان سیاسی است و باید راه حل های سیاسی را پیدا کرد و به کار برد. نظر تیمسار قره نی این بود که کردها مردمی ترسو هستند و اگر با تهدید جدی روبرو شوند، مثلاً هواپیمای جت جنگنده با پرواز بر فراز شهرهای کردستان، نظیر مهاباد یا سنندج، دیوار صوتی را بشکنند، آنها اسلحه ها را به زمین می ریزند و فرار می کنند. من به شدت به این نگرش او اعتراض داشتم. اولاً کردها را به آن صورت ترسو نمی دانستم ثانیاً شکستن دیوار صوتی توسط جت های جنگنده موجب تلفات نیرو انسانی، به خصوص زنان باردار، بیماران قلبی و نظایر این می شود. چه توجیه عقلانی یا سیاسی یا دینی برای این تلفات خواهیم داشت. متأسفانه این دیدگاه توسط روحانیان عضو شورای انقلاب حمایت می شد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود "عبور از بحران" به این گفته اشاره کرده و می نویسد که تیمسار قره نی می خواست با قاطعیت با کردهای شورشی برخورد کند اما دولت موقت (بقول ایشان - لیبرالها) با آن موافق نبود و مانع اجرای برنامه قره نی شد.

انتخابات شورای شهر سنندج

از اولین روزهای بعد از پیروزی انقلاب اوضاع کردستان به شدت متشنج شد. مرحوم آیت الله طالقانی، به منظور رفع مشکلات و آرام ساختن اوضاع بحرانی کردستان به سنندج سفر کرد.

مرحوم دکتر مظفر پرتوماه، يك کرد ایرانی دین مدار و صاحب دکترا در فیزیک، و از جمله فعالان جنبش اسلامی در قاره آمریکا بود. ما باهم در سازمان ها و فعالیت های اسلامی متعدد، از جمله، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، همکاری های نزدیک داشتیم.

دو هفته پس از پیروزی انقلاب، او از آمریکا به من در نخست وزیری تلفن زد و آمادگی خود را برای هر نوع کمکی اعلام کرد. با توجه به بحران ها و تشنج هایی که در کردستان، بوجود آمده بود، و با توجه به این که ایشان اهل سنندج و از برادران بسیار خوب سنی ما بود، از ایشان درخواست کردم هر چه سریع تر به ایران بیایند. ایشان با اخذ مرخصی فوری از محل کار خود، دو روز بعد به ایران وارد شد و یکسره به ساختمان نخست وزیری آمد. بلافاصله با مرحوم طالقانی در سنندج تلفنی تماس گرفتم و آقای دکتر پرتوماه را معرفی کردم. علاوه بر این طی یادداشتی برای مرحوم طالقانی، سوابق ایشان و مراتب دین مداری و سعاصدر وی را توضیح دادم. شادروان دکتر پرتوماه، همان روز به طرف سنندج حرکت کرد. مرحوم طالقانی، که حل بسیاری از مشکلات مردم را در شوراهای منتخب خود مردم می دانست، کمیته ای مرکب از دو نماینده از دو گروه اصلی مردمی در سنندج، نیروهای اسلامی و نیروهای چپ، و آقای دکتر پرتوماه به عنوان نماینده خود ایشان به سمت مسئول کمیته، تشکیل داد. این کمیته مسئول و مامور شد که انتخابات شورای شهر را برگزار نماید. مرحوم دکتر پرتوماه، با دقت و بیطرفی کامل، انتخابات را به نحو احسن مدیریت کرد. گزارش و اسناد مربوط به اولین انتخابات آزاد و منصفانه، شورا

شهر سنندج (کردستان)، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دولت موقت برگزار شد توسط شادروان دکتر مظفر پرتوماه تهیه و در اختیار اینجانب قرار داده شد. این گزارش گویای سلامت و آزادی آن انتخابات می‌باشد. در آن انتخابات اکثریت واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند و ۱۱ نفر اعضای اصلی شورای شهر خود را برگزیدند. متأسفانه مرحوم احمد مفتی زاده، که به نوعی رهبری مذهبی و سیاسی مردم سنندج را بر عهده داشت، بدون اطلاع از روند انتخابات، علیه شرکت مردم در انتخابات موضع گرفته بود و انتخابات را و سپس شورای شهر سنندج را غیرقانونی خواند. که این خود موجب تشدید تلاطمات سیاسی در سنندج شد.

مرحوم آیت‌الله طالقانی، به نقش شوراهای مردمی در مدیریت امور مردم اعتقاد راسخ داشت و انتخابات شورای شهر سنندج به عنوان اولین انتخابات مردمی و اولین تجربه سپردن امور مردم به دست خودشان، تحقق این اعتقاد و آرزوی مرحوم طالقانی و اولین هدیه‌ی انقلاب اسلامی، دولت موقت، به کردستان - سنندج بود. اگرچه در دولت موقت، در زمان تصدی آقای مهندس صباغیان، در وزارت کشور، انتخابات شوراهای برگزار شد، اما بنا به علل متعددی، که بحث آن خارج از حوصله این نوشته می‌باشد، انتخابات شوراهای در کردستان با مشکل روبرو گردید. اگر با همان سع‌صدر گروه‌های مختلف با هم همکاری می‌کردند، و انتخابات شوراهای در سایر شهرهای کردستان برگزار می‌شد، به احتمال بسیار زیاد، بخش عمده‌ای از مطالبات برادران کرد ایرانی تامین شده بود.

در اینجا لازم می‌دانم هم از مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم دکتر مظفر پرتوماه به خاطر آنچه در راستای مطالبات مردمی و برگزاری انتخابات شورای شهر سنندج انجام دادند تشکر کرده و دعای خیر خود را نثار آنان سازم و از خداوند علو درجات آنان را مسئلت نمایم.

اعمال دیدگاه دوم در حل مشکلات اقوام ایرانی در بلوچستان نیز کارآیی خود را نشان داد. هنگامی به حکم رهبر فقید انقلاب مامور حل مشکلات استان‌ها شدم به دعوت شادروان مولوی عبدالعزیز به زاهدان رفتم. اختلاف میان بلوچ‌های سنی مذهب با سیستانی‌های شیعه مذهب به نقطه انفجار رسیده بود. در یک درگیری مسلحانه میان دو گروه نزدیک به ۸۰ نفر کشته شدند. اما مذاکرات رودرو با این گروه‌ها در نهایت نتیجه بخش بود. شرح مفصل این تجربه را در جای دیگری آورده‌ام.

۵- عزیز از دست رفته ما، شادروان مرحوم وحید میرزاده سال‌ها با مجله ایران فردا به سر دبیری شادروان مرحوم مهندس عزت‌الله سبحانی همکاری داشت. او در منش سیاسی همیشه به دور از افراط و تفریط‌های رایج و حاکم بر جو سیاسی جامعه به خصوص در میان جوانان بود. این منش معتدل او در تقریباً تمامی آثار قلمی او منعکس می‌باشد. در رابطه با خواست‌های قومی نیز او در چارچوب یک ایران متحد بر همین خط اعتدال حرکت می‌کرد.

از جمله کسانی بود که برای حل مشکلات اقوام ایرانی به راه حل دوم، یعنی گفتگو اعتقاد داشت. دیدگاه دوم علاوه بر گفتگو بر این باور است که مطالبات مدنی گروه‌ها و سایر اقوام تنها در چارچوب تامین مطالبات مدنی همه ایرانیان قابل دسترسی است. بنابراین او تلاش می‌کرد تا برادران کرد ما برای تحقق مطالبات مدنی خود پرونده جداگانه‌ای از سایر قشر‌های ملت باز نکنند بلکه با پیوستن به نیروهای

آزادی خواه و همراه آنان برای تحقق حقوق مدنی و انسانی خود، نه فقط به عنوان یک قوم، بلکه به عنوان بخشی از مطالبات کل ملت ایران و یک ایران متحد و یک پارچه حرکت کنند. سالروز در گذشتش را گرامی می داریم،

پاسخ به ترجمه مقاله گازیوروسکی در مجله اندیشه پویا

۲۰ بهمن ۱۳۹۱

به نام خدا

جناب آقای رضا خجسته رحیمی

سر دبیر محترم مجله اندیشه پویا

با سلام و با آرزوی توفیق در جلب رضای حق و خدمت به خلق

مجله اندیشه پویا در شماره ۵ مورخه دی و بهمن ۱۳۹۱ مقاله‌ای را با عنوان "مذاکرات پنهان" که ترجمه مقاله آقای مارک گازیوروسکی درباره: "روابط اطلاعاتی دولت بازرگان و آمریکا در فاصله اردیبهشت ۵۸ تا تسخیر سفارت آمریکا در آبان ۵۸" در مجله میدل ایست جورنال (پائیز ۲۰۱۲ شماره ۶۴) چاپ کرده است. در ادامه این مقاله هم چنین "اندیشه پویا" مصاحبه ای با مارک گازیوروسکی تحت عنوان "بازرگان به امام نگفته بود" انجام داده است. در مورد هر دو مطلب چاپ شده در آن مجله توضیحات زیر را می فرستم و امیدوارم بدون هیچ نوع تصرفی در آن عیناً چاپ شود تا به اطلاع عموم ملت ایران برسد. این توضیحات در دو بخش آمده است.

بخش اول در باره مقاله آقای گازیوروسکی و مصاحبه مجله اندیشه پویا با ایشان است

۱- از گردانندگان مجله این انتظار بود که در مورد مطالب مقاله و مدعیات نویسنده قبل از چاپ با کسانی که نام آن‌ها در این مقاله برده شده است و هنوز در قید حیات هستند (آقای مهندس امیر انتظام و اینجانب) نظرخواهی می‌شد و مقاله با نظرات ما یک جا چاپ می‌شد. این انتقاد و ایراد به کار نه فقط شما، بلکه به تقریباً تمام کارگردانان رسانه‌های ایران وارد است که نوشته‌های منابع خارجی و در این مورد آمریکایی را، اصل می‌کنند و هیچ‌گاه در مورد مطالب این نوشته‌ها از منابع داخلی و کسانی که این گزارشات به آن‌ها مربوط می‌شود، نظرخواهی نمی‌کنند. دانشجویان خط امام آن چنان گزارشات و اسناد به دست آمده در سفارت را اصیل و معتبر دانستند که نه تنها از کسانی که نامشان در این اسناد برده شده بود توضیحی نخواستند بلکه بر اساس آن اسناد از صدا و سیما دست به کار زشت به قول خودشان افشاگری زدند. در حالی که دانشجویان گروگان‌ها را "جاسوس" می‌دانستند، می‌بایستی ابتدا در مورد صحت و سقم مطالب آن‌ها تحقیق و تفحص می‌کردند. خداوند می‌فرماید:

"یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق به نبأ فتبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین- ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید مبدا از روی نادانی به مردمی آسیب برسانید. آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید-حجرات- ۶"

مقاله آقای گازیوروسکی تماماً بر اساس اسناد منتشر شده دانشجویان خط امام است. اگر جوانان پراحساس آن روز در جو هیجان‌زده زمان گروگانگیری برای مقابله با دولت موقت انتشار آن‌ها را بدون بررسی و تبیین، لازم می‌دانستند، امروز بعد از گذشت سی و چند سال، غفلت از این امر قابل گذشت نیست. به رغم این غفلت و نارسایی، ترجمه و چاپ این مقاله در زمان و در شرایط کنونی را گامی مثبت می‌دانم و امیدوارم شما به همین اندازه قناعت نکنید و آن را بهانه‌ای برای بررسی‌های علمی - تاریخی رویدادهای دوران اول انقلاب قرار دهید و از تمام کسانی که دست اندر کار بوده‌اند، بدون دخالت حب و بغض‌های سیاسی بیمارگونه کنونی بخواهید که در این امر وارد شوند .

۲- عنوان اصلی مقاله آن نیست که شما در مقدمه خود آورده‌اید، بلکه عنوانش در اصل متن انگلیسی این است: "کمک اطلاعاتی امریکا به ایران- می- اکتبر ۱۹۷۹". انتخاب عنوان " مذاکرات پنهان" برای این مقاله نیز نوعی القاء سوء است .

۳- در ترجمه چاپ شده در مجله ، حداقل در هفت مورد، مطالبی از متن اصلی سانسور شده و نیامده است. ذکر یک یک این موارد نه در این یادداشت می‌گنجد و نه ضرورتی دارد. اما توجه به چند نمونه مفید است. مثلاً محقق و نویسنده مقاله آورده است که: اسامی امیر انتظام و یزدی در صدر فهرست ترور گروه اسلام‌گرای افراطی (منظور گروه فرقان) قرار داشتند؛ "بعد از گروگانگیری، یزدی و بازرگان سعی کردند آقای خمینی را قانع کنند تا به دانشجویان دستور بدهد تا گروگان‌ها را آزاد کنند. " این سخن درستی است. آقای مهندس بازرگان و خود من چندین بار با آقای خمینی صحبت کردیم. من بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳ آبان حدود ساعت ۴ بعد از ظهر با آقای خمینی برای گزارش سفر به الجزیره دیدار کردم و ضمن گزارش سفر، حمله و اشغال سفارت را به ایشان مطرح کردم. واکنش ایشان این بود که این‌ها کی‌اند؟ برو بریزشان بیرون؛ ایشان تا ۳۶ ساعت یا ۴۸ ساعت درباره این حادثه اظهار نظری نکردند؛ در یک پاراگراف در باره بازداشت و محاکمه مهندس امیر انتظام و اعتراضات جهانی، اشاراتی شده که مشمول قلم سانسور شده است. در پایان مقاله نویسنده ارزیابی خود از سیاست دولت موقت، به خصوص آقای امیر انتظام را، در گرفتن اطلاعات از آمریکایی‌ها بیان و آن را بسیار واقع‌بینانه و هوشمندانه توصیف کرده است. ممکن است مترجم محترم یا مدیران محترم مجله با ارزیابی نویسنده مقاله موافق نباشند، اما رعایت بی‌طرفی و حفظ امانت در ترجمه، آن هم ترجمه یک سند تحقیقاتی تاریخی شاهی است بر بی‌طرفی مجله و شرط جلب اعتماد خوانندگان علاقمند به این نوع مطالب. در عصر انقلاب الکترونیک و انفجار اطلاعات دسترسی به اصل این نوع مقالات برای هر کس میسر است و علاقمندان ترجمه چاپ شده شما را با اصل آن مقایسه می‌کنند و چه بسا ترجمه کامل آن بزودی در سایت‌ها منتشر شود و این موجب وهن مجله و کاهش اعتبار آن و بی‌آبرویی دستور دهندگان آن خواهد بود.

معلوم نیست که چرا چنین عمل شده است. شاید در جو امنیتی حاکم بر مطبوعات کشور، مدیران مجله با خودسانسوری یا طبق دستور عمل کرده‌اند.

۴- اما برخی از مطالب آقای گازیوروسکی هم به نظر درست نمی‌رسدو مثلاً نوشته است که: "با یزدی صحبت کردم و او به من گفت که این اطلاعات را به هیچ گاه به هیچ فرد دیگری نداده است. او چیزی به بنی صدر که جانشینش در وزارت خارجه بود و هیچ کس دیگر نگفته بود".

این سخن نادرست است. من به یاد ندارم ایشان را دیده باشم. در ترجمه مصاحبه با ایشان درباره سفر خود به ایران آمده است که: "این را هم بگویم که وقتی ۱۰ یا ۱۲ سال پیش ایران بودم، بعد از آن بود که کیو را دیده بودم..." به این ترتیب ایشان در سال ۱۳۷۹ یا ۱۳۸۱ ایران بوده است. در آن تاریخ من ایران نبودم. من در مهر ۱۳۷۹ به دعوت چند دانشگاه برای سخنرانی پیرامون علل و انگیزه‌های گروگان‌گیری به امریکا رفتم. سپس بعد از انجام آزمایش‌ها و تشخیص غیرمترقبه بیماری سرطانم، برای درمان آن ماندم و در اردیبهشت ۱۳۸۱ به ایران برگشتم و بعد از چند روز به دادگاه انقلاب، احضار و برای ۵۲ جلسه تا اواسط سال ۱۳۸۲ بازجویی شدم.

او در پاسخ به پرسش خبر نگار مجله که: چه زمانی با ابراهیم یزدی گفتگو کردید؟ آیا ایشان اطلاعات شما را تایید کردند؟" جواب می‌دهد: "در واقع دوبار با او گفتگو کردم که دفعه دومش به گمانم سال ۱۳۸۰ بود." او در پایان مقاله‌اش به نقل از من آورده است که: چند هفته نخست نبرد، هزاران کشته و زخمی ایرانی به جا گذاشت و ایران صدها کیلومتر مربع خاکش را از دست داد، تا این که سپس توانست در پی اشتباهات عراقی‌ها و قهرمانی‌های نیروی نظامی نامنظم ایرانی جلوی یورش عراق را بگیرد." در پاورقی اصل انگلیسی مقاله تاریخ دیدار ماه جون ۱۹۹۹ ذکر شده است که برابر ب خرداد ۱۳۷۸ می‌شود نه ۱۳۸۰. اشتباهات دیگری هم در این مقاله به چشم می‌خورد. مثلاً در ترجمه آمده است: "ریچار دکاتم.... که از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۷ مامور سیا بود و ارتباطات خوبی با نهضت آزادی ایران و داشت". لابد می‌دانید که نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ تاسیس شد. هم چنین حمله به سفارت امریکا بار اول چند روز بعد از پیروزی انقلاب در بهمن ماه بود نه در اسفندماه ۱۳۵۷.

۵- ایشان گفته است که: "این ماجرا در دادگاه امیر انتظام بیرون زد و بازرگان در باره‌اش شهادت داد. شهادتش طوری بود که روشن نمی‌گفت که آن گزارش‌ها درباره چه بوده؟".

تا آن جا که من به خاطر دارم، این مسئله هرگز در دادگاه آقای مهندس امیر انتظام مطرح نشد. البته آقای مهندس امیر انتظام قطعاً بهتر از من به مطالب مطرح شده در دادگاه اشراف دارند و قاعدتاً توضیح خواهند داد. به علاوه مشروح جریان دادگاه آقای امیر انتظام در دسترس می‌باشد، می‌توانید به آن رجوع کنید.

۶- با وجودی که نویسنده مقاله در چند جا تصریح می‌کند که در این ارتباط، "تبادل اطلاعات" نبوده است، باز هم در مصاحبه با ایشان، چندین بار از واژه تبادل اطلاعات استفاده شده است.

۷- نویسنده مقاله از آقای کیو نقل می‌کند که او با دکتر بهشتی نیز دیدار و گفتگو داشته است، اما روشن نیست که در این دیدار درباره چه موضوعاتی گفتگو شده است. به احتمال زیاد جورج کیو همان اطلاعاتی را که در دیدار خود با آقای مهندس بازرگان ارائه داده است با آقای دکتر بهشتی نیز مطرح کرده است. آیا آقای دکتر بهشتی موضوع را به شورای انقلاب یا به رهبر انقلاب گزارش دادند یا خیر، روشن نیست.

طبیعی است که نمایندگان اعزامی آمریکا به ایران با رئیس دولت و وزیر خارجه که مسئول نهاد دیپلماتیک کشور هستند دیدار کنند و درباره موضوعات مورد علاقه طرفین مذاکره کنند. اما مذاکره با رئیس شورای انقلاب و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی، آنهم بدون اطلاع و هماهنگی با دولت، نامتعارف است.

آیا در اسناد سفارت آمریکا در تهران، جمع آوری شده توسط دانشجویان خط امام درباره دیدار آقای کیو با آقای دکتر بهشتی هم گزارشی وجود داشته است که بنا به ملاحظاتی منتشر نشده است؟ چرا منتشر نشده است؟

۸- اینکه چرا آقای مهندس بازرگان و دکتر یزدی گزارش این دیدار را به امام یا جانشین خودشان ندادند (عنوان اصلی مقاله) برای این بود که این خبر تازه ای برای ما نبود. همانطور که در بخش دوم توضیح داده ام اطلاعات ما از تدارکات دولت عراق برای حمله به ایران از این خبر به مراتب بیشتر بود آقای خمینی و اعضای شورای انقلاب هم از این اطلاعات آگاه بودند. نکته مهم و قابل توجه این است که عراق نزدیک به یک سال بعد از استعفای دولت موقت به ایران حمله کرد. دانشجویان خط امام با اشغال سفارت به این اسناد دسترسی پیدا کردند. آیا آن‌ها گزارش این دیدار و خبر آقای کیو را به اطلاع آقای خمینی و شورای انقلاب دادند یا خیر؟

بخش دوم توضیحات من درباره دیدار جورج کیو به همراه یک آمریکایی دیگر در دفتر نخست وزیری در زمان آقای مهندس بازرگان و با حضور آقای مهندس امیر انتظام به شرح زیر است:

۱- ابتدا قبل از هر چیز لازم می‌دانم پیش زمینه‌های ذهنی و منطق آقای مهندس بازرگان را در مورد کسب اینگونه اطلاعات که در نهایت به آن دیدار منجر شد، توضیح بدهم.

اگرچه انقلاب پیروز شده بود اما سرتاسر کشور در آتش ناامنی و نا آرامی می‌سوخت. در هر گوشه کشور به نام‌های مختلف، درگیری‌های مسلحانه علیه دولت و حکومت مرکزی ادامه داشت. دولت، ابزار نظامی و اطلاعاتی لازم برای مقابله با این شورش‌ها را نداشت. ارتش در تقابل با انقلاب شکست خورده بود. نه روحیه و آمادگی مقابله با شورش‌ها را داشت و نه دولت موافق استفاده از ارتش برای مقابله با شورش‌ها بود. نیروی پلیس هم در شرایط مشابهی قرار داشت. دولت برای حفظ امنیت، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تشکیل داد. اما بنا به عللی که جای بحث آن این جا نیست، شورای انقلاب که بر طبق اساسنامه مصوبش، حکم قوه مقننه موقت را داشت، در اواخر اسفند ۵۷ یا اوائل فروردین ۵۸ طی مصوبه‌ای، مدیریت سپاه را از دولت گرفت و تحت نظر یکی از اعضای روحانی شورا قرار داد.

به این ترتیب دولت فاقد کمترین امکانات برای حفظ نظم و امنیت چه در داخل مرزها و چه در مرزها در برابر خطرات ملموس و آشکار خارجی بود. در آن تاریخ من به عنوان وزیر خارجه عضو شورای امنیت ملی ایران بودم. در آن شرایط بحرانی و از هم‌گسیختگی گسترده امور، آقای مهندس بازرگان مطرح کردند که چون ما فاقد امکانات نظامی و امنیتی برای مقابله با تحریکات هستیم و از طرفی روس‌ها مدعی هستند که عوامل امریکا، اسرائیل و انگلیس، در این تحریکات دست دارند، از آن‌ها بخواهیم هر نوع اطلاعاتی که دارند، به مصداق لا لحد علی بل زبغض معاویه، در اختیار دولت ایران بگذارند. با همین منطق، دولت از امریکا که مدعی بود روس‌ها با تحریک و حمایت از سازمان‌های چپ و کمونیستی در این ناآرامی‌ها دست دارند، می‌خواست که اطلاعات خود را در اختیار ایران بگذارد. اما روس‌ها بر خلاف امریکایی‌ها، هیچ واکنش مثبتی به درخواست ایران نشان ندادند. شاید علت این بود که انقلاب ایران در اوج جنگ سرد پیروز شده بود. در افغانستان یک دولت کمونیستی بر سر کار بود و شوروی در افغانستان حضور نظامی داشت. در خاورمیانه، سوریه و عراق دو متحد نظامی شوروی بودند. نیروهای شوروی در شاخ آفریقا و یمن جنوبی نیز فعال بودند. درحالی‌که شوروی از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تاثیراتش بر جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی و قفقاز نگرانی شدید داشت و از حمایت ایران از مجاهدین افغان به شدت ناراحت بود.

۲- تا آن جا که من به یاد دارم، دیدار من با مامورین امریکا در ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ در دفتر آقای مهندس بازرگان و با حضور آقای مهندس امیر انتظام، اولین و تنها دیدارم با این افراد بوده است. حضور من در این جلسه به درخواست آقای مهندس بازرگان بود. در این دیدار آقای کیو و همراهش دو موضوع را مطرح کردند .

اول نشان دادن عکس‌های هوایی از جابجایی نیروهای زرهی عراق از مرزهای غربی عراق و اردن به مرزهای جنوب شرقی نزدیک به ایران بود و نتیجه گرفتند که عراق خود را برای حمله به ایران آماده می‌کند .

دوم اطلاعاتی از فعالیت‌های موشکی شوروی در پایگاه‌های ترکمنستان که نه به ایران مربوط بود و نه مورد علاقه ایران. هیچ‌گونه صحبتی درباره به راه‌اندازی مجدد پایگاه‌های شنود در خراسان و مازندران عنوان نشد .

۳ - دومامور امریکایی بعد از پایان گزارش، دفتر آقای مهندس را ترک کردند. آنگاه آقای مهندس، نظر آقای مهندس امیر انتظام و مرا درباره این گزارش جويا شدند. خلاصه آن چه گفتم این بود که اطلاعات داده شده خیلی حساس و مهم نیست. بر خلاف نظر نویسنده محقق مقاله، اطلاعات در مورد احتمال حمله عراق به ایران، برای ما چندان تازه و جالب نبود. شاید در پاسخ به پیگیری‌های آقای مهندس امیر انتظام با ارائه این اطلاعات، خواسته‌اند واکنش ما را به این نوع روابط ارزیابی کنند. اطلاعات خود ما از تحرکات عراق در مرزهای ایران به مراتب بیشتر از آن عکس‌های هوایی بود. بر اساس تجارب سایر انقلابات جهان، حمله عراق به ایران را ما خود پیش‌بینی کرده بودیم. اما آن را قابل پیشگیری هم می‌دانستیم. و خط مشی دولت بازرگان در رابطه با عراق پیش‌گیری از حمله بود. تحریکات عراق

علیه ایران در مرزهای غربی کشورمان از همان روزهای بعد از پیروزی انقلاب، شروع شد. در اسفند ۵۷ یا اوائل ۵۸ سفیر عراق در ایران به دفتر نخست وزیر احضار شد و پس از مذاکرات مفصل با او و اقداماتی که اوبعد از این دیدار انجام داد، دولت عراق طی یادداشت رسمی به دولت ایران، مسئولیت بمباران دهات مرزی ایران را پذیرفت و ضمن عذرخواهی، آمادگی خود را برای جبران خسارات اعلام کرد. از طرف دولت ایران، آقای دکتر جمشید حقگو استاندار آذربایجان غربی و از طرف دولت عراق، استاندار سلیمانیه مأمور شدند و از دهات آسیب دیده بازدید و خسارات وارده را ارزیابی کردند. آقای دکتر حقگو گزارش مفصلی از این اقدامات دادند. به رغم نابسامانی‌ها و آشفتگی‌ها، دولت ایران از دو منبع از اقدامات و تدارکات عراق علیه ایران مطلع می شد. آقای دعایی سفیر ایران در عراق بسیار فعال و با گروه‌های مخالف صدام در ارتباط تنگاتنگی بود و از طریق آن‌ها اطلاعاتی به دست می آورد و به تهران گزارش می داد. در زمان شاه افسران شیعه عراق با ایران همکاری می کردند. ساواک برخی از چوپانان محلی را که در مرز ایران و عراق رمه‌داری می کردند، استخدام کرده بود. این رمه‌داران برای چرای گوسفندان خود به طور مرتب و تقریباً آزاد بین دو مرز تردد می کردند. افسران عراقی اطلاعات خود را در پاکتی سربسته به این چوپانان می دادند و آن‌ها، آن را در داخل مرز ایران به اولین پاسگاه ساواک تحویل می دادند و مسئول ایستگاه، آن را به تهران می فرستاد. بعد از انقلاب که این نظم بر هم خورد، ترتیبی داده شد که افسران عراقی اطلاعات خود را مستقیماً به سفیر ایران در کویت - آقای دکتر شمس اردکانی - می دادند. همین افسران بودند که یک یا دو ماه قبل از آغاز جنگ، تاریخ، محل و زمان حمله عراق به ایران را گزارش دادند. آقای دعایی در چند نوبت به ایران آمدند و از برنامه‌های صدا و سیمای ایران در رابطه با عراق به سختی گله و آن‌ها را خطرناک توصیف کردند و حتی در یک نوبت، از شدت هیجان گریه کردند. فقط دولت نبود که از تحرکات عراق خبر داشت. هم اعضای شورای انقلاب و هم رهبری اطلاع داشتند. بنابراین اطلاعاتی که آقای کیو و همراهش در مورد عراق به ما دادند، خبر چندان مهمی که برایمان تازگی داشته باشد و لازم باشد فوراً آن را به همه خبر دهیم، تلقی نشد. توجه ما بیشتر به کسب اطلاعات از تحریکات در آشوب‌های قومی بود. از طریق مجاهدین افغانی که با برخی از آن‌ها دوستی دیرینه داشتیم، اطلاع پیدا کردیم که توسط عوامل خارجی اسلحه میان بلوچ‌ها توزیع شده است. مراتب را در همان زمان طی نامه‌ای برای آقای مهندس بازرگان فرستادم. اما امریکایی‌ها در این مورد کمترین اطلاعی ندادند و حتی منکر دست داشتن در آن آشوب‌ها شدند.

۴- اما در مورد موضوع دوم، همان طور که در بالا اشاره کردم آنها فقط اطلاعاتی در مورد آزمایشات موشکی شوروی در ترکمنستان به ما دادند که مورد علاقه و توجه ما نبود. شاید آن‌ها می‌خواستند با طرح این مسئله هم توجه ما را به اهمیت اینگونه عملیات جلب کنند و هم شاید با طرح آن، واکنش ما را نسبت به فعال کردن پایگاه‌های استراق سمع در ایران ارزیابی کنند. اما به یاد ندارم که فعال کردن آن پایگاه‌ها مطرح شده باشد. البته ما می‌دانستیم که دولت امریکا با پیروزی انقلاب ایران پایگاه‌های مهمی را در ایران از دست داده است. به طوریکه مذاکرات ساعت ۲

(Strategic Arm Limitation Talk) با مشکل روبرو شده بود. دولت امریکا برای اطمینان از پایبندی دولت شوروی به تعهدات ساعت ۱ و ۲ به دیدبانی مستمر آزمایشات موشکی شوروی نیازمند بود. با موافقت شاه، آن‌ها دو پایگاه شنود الکترونیک بسیار قوی و پیشرفته در دو نقطه ایران، یکی در شمال

خراسان در کبکان و دیگری در بهشهر مازندران تاسیس کرده بودند. برای تکمیل اطلاعات جمع‌آوری شده از این سایت‌ها چند طرح دیگر نیز در دست اجرا داشتند. یکی از آن‌ها طرح آیکس lbex شامل ایجاد چندین سایت در شمال، جنوب، شرق و غرب ایران توسط ۱۳ شرکت آمریکایی با هزینه اولیه حدود ۸ بلیون دلار بود. فروش سه فروند هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ مجهز به پیشرفته‌ترین تجهیزات عکس برداری و شنود به علاوه ۴ فروند هواپیمای آواکس به ایران همه از اجزای این برنامه بودند. در دوران تصدی‌ام در وزارت خارجه اطلاعات فراوانی درباره این برنامه‌ها جمع‌آوری شده بود. به موجب اخبار منتشر شده در رسانه‌های زمان انقلاب و گزارشاتی که نیروهای داوطلب مردمی به هنگام ورود به این پایگاه‌ها برای نخست‌وزیری (دفتر اینجانب) فرستادند، آمریکایی‌ها در هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب، بسیاری از وسائل پیشرفته در این دو مرکز را از ایران خارج و به اسرائیل و عمان منتقل کرده بودند و آنچه را که نمی‌توانستند و امکان نداشت در محل از بین برده بودند. دولت آمریکا، آواکس‌ها را به عربستان فروخت. هواپیماهای ۷۰۷ را به ایران تحویل نداد. قسمتی از این قراردادها در زمان تختیار و آن‌چه مانده بود در دولت موقت لغو شد. این پروژه‌ها زیر نظر فرماندهی نیروی هوایی ایران قرار داشتند. هنگامی که سرهنگ آذربرزین از افسران برجسته نیروی هوایی به فرماندهی این نیرو منصوب شد به درخواست دولت گزارش کاملی از این پروژه‌ها را ارائه داد.

در خاتمه خاطر نشان می‌کند که انتشار ترجمه خودسانسور شده مصاحبه با آقای گازیوروسکی در دوماهنامه اندیشه پویا، افزون بر برخی اشتباهات که مسلماً به اعتبار ترجمه آسیب می‌رساند، با تغییر در تیتر و حذف خودخواسته برخی عبارات، قلب مضمون شده و از این رو نیاز به انتشار مجدد متن کامل و ویرایش شده مصاحبه یاد شده دیده می‌شود. نه گازیوروسکی ادعا داشته که این مذاکرات پنهانی بوده و پنهان داشتن آن مذاکرات سبب برخورداری از خساراتی شده است که می‌توانست تحمیل نشود و نه واقعیت با آن انطباق دارد. تمامی روسای دولت پس از استعفای دولت موقت تا سال ۷۶ همگی اعضای شورای انقلاب بودند که از تحریکات و خطر حمله عراق به ایران حتی پیش از آغاز جنگ مطلع بوده‌اند و از این رو، گزینش چنان‌چنان عنوانی از سوی مدیریت محترم مجله محل اشکال اساسی و عدم رعایت اخلاق حرفه‌ای و امانت‌داری تاریخی است. همانگونه که تصریح شد، در این مصاحبه به وضوح گفته شده است که آن دیدارها به منظور ارائه اطلاعات از سوی مقامات آمریکایی به مقامات دولت موقت بوده است و به هیچ وجه دلالتی بر تبادل اطلاعات ندارد و دوم آن که در پاراگراف نهایی این مصاحبه، به شرافت اخلاقی و میهن‌دوستی مقامات دولت موقت و به ویژه آقای مهندس امیر انتظام صراحتاً اشاره شده است. پرسش بنیادین آن که با وجود این اسناد در سفارت آمریکا، دانشجویان خط امام و به ویژه آقای مهندس عباس عابدی که هنوز هم جزء معدود افرادی هستند که از این رویداد دفاع می‌کنند و به رغم سایر هم‌زمان سابق خویش از مصایب و گرفتاری‌های زمانه بر حذر مانده‌اند و تردیدی نمی‌توان داشت که در آن روزگار نیز در جریان این اسناد قرار داشته‌اند، جا دارد توضیح دهند که چرا در حالی که در دادگاه آقای امیر انتظام به ارائه ترجمه تحت اللفظی برخی مکاتبات معمول اداری اقدام شد و مثلاً عبارت (Dear Amir Entezam) به عنوان دلیلی بر روابط صمیمانه ایشان با مقامات آمریکایی مورد استناد قرار گرفت، به این سند مهم اشاره نشد تا پاکدامنی سیاسی ایشان نیز گواهی یابد و آیا زمان آن نرسیده است که با ارائه یک تحلیل واقع‌بینانه و اخلاقی هم از ستمی که به فردی مظلوم رفت و هفده سال را به

اتهامی واهی در دشوارترین شرایط گذراند، به رسم متدینین متمدن عذرخواه شد و هم از پیامدهای اجتماعی این رویداد تحمیلی بر جامعه، ملت و دولت نوپای انقلاب سخنی گفت. باشد که افزون بر آمرزش گناهان، بخشی از زوایای تاریک تاریخ سرزمینمان را برفروزد و چراغ راه آینده باشد.

نامه آقای مارک گازیروفسکی به آقای مهندس عبدالعلی بازرگان در باره ترجمه مقاله در اندیشه پویا

۹۱/۱۱/۱۰

از طریق چندین تن از دوستان ایرانی مطلع شدم که از ترجمه فارسی مقاله اینجانب در مورد اخطار آمریکا به دولت پدر شما در اکتبر ۱۹۷۹ مبنی بر آماده شدن عراق برای حمله به ایران، ناراحت شده-اید. یکی از این دوستان آدرس پست الکترونیک شما را به من داد. فکر کردم به منظور رفع هر گونه سوء تفاهم موجود برای شما بنویسم .

متن اصلی مقاله به انگلیسی را ضمیمه کرده ام. همانگونه که از مقایسه این متن و آن چه در اندیشه پویا چاپ شده ملاحظه می کنید، سردبیران بخش های خاصی - عمدتاً نتیجه گیری- را حذف کرده اند. آنها این را حذف کردند زیرا احساس کردند تنها راهی است که می توانند مقاله را به تأیید سانسورهای ایران برسانند. من این موضوع را از قبل با آن ها بحث کردم (از طریق یک دوست مشترک)، با علم به اینکه این تنها راهی است که مابقی مقاله می تواند خوانندگان گسترده تری در ایران داشته باشد، همان چیزی که من می خواستم .

همانطور که از نتیجه گیری ملاحظه می کنید، دیدگاه من این است که رادیکالیزه شدن انقلاب در آن مقطع عاملی است که از اقدام ایران در خصوص اخطار آمریکا جلوگیری کرد. من به هیچ وجه دولت پدر شما را در این موضوع مقصر نمی دانم. من فکر می کنم در حقیقت پدر شما، آقای یزدی و آقای امیرانتظام در کل این واقعه شجاعانه اقدام کردند، و بیشترین منافع ایران را مد نظر داشتند. چیزی که در آخرین پاراگراف مقاله در مورد آقای امیر انتظام می گویم به همان میزان در خصوص پدر شما و آقای یزدی صادق است. من بیشترین احترام را برای پدر شما و همکاران ایشان قائل هستم .

امیدوارم که این هرگونه سوء تفاهم را که بر اثر مقاله من به وجود آمده است، برطرف کرده باشد. خوشحال خواهم شد در صورتی که علاقمند باشید در باره این موضوع بیشتر گفتگو کنم.

مارک گازیروفسکی - دانشگاه تولین - ۲۱ ژانویه ۲۰۱۳

متن کامل مقاله: "کمک اطلاعاتی عراق به ایران، مه- اکتبر ۱۹۷۹ - مارک گازیروفسکی"

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، جلد ۶۶، شماره ۴، پائیز ۲۰۱۲ (مهر ماه ۱۳۹۱)

متن کامل مقاله. قسمت های حذف شده توسط اندیشه پویا با فونت زرد مشخص شده اند

اواسط اکتبر ۱۹۷۹ یک افسر سیا در تهران دو گزارش اطلاعاتی به مقام های ارشد دولت نخست وزیر مهدی بازرگان ارائه داد. موضوع اصلی این گزارش ها این بود که دولت عراق در حال آماده سازی برای یک حمله احتمالی به ایران است و این که ایران می تواند از سیستم استراق سمع ساخت آمریکا برای رصد و مقابله با آماده سازی های مذکور استفاده کند. این گزارش ها اوج ماه ها مباحثه بین دو دولت در مورد همکاری اطلاعاتی در خصوص موضوع های حاوی منافع مشترک بود. این تبادل اطلاعات نوپا به وسیله اشغال سفارت آمریکا در تهران در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ توسط دانشجویان اسلام گرای تندرو متوقف شد و به شدت روابط ایران و آمریکا را مختل کرد و باعث استعفای بازرگان گردید. دولت بازرگان جانشین خود را از هشدار آمریکا مطلع نساخت. عراق در واقع در سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد و جنگ هشت ساله ای را آغاز کرد که دو کشور را ویران و منطقه را متحول کرد.

این مقاله وقایعی را که به ارائه این گزارش ها منجر گردید و جزئیات آن گزارش ها را شرح می دهد- موضوعاتی که به کفایت در بسیاری از روایت های منتشره در مورد روابط ایران و آمریکا در این دوره پرداخته نشده است. این مقاله عمدتاً بر اسناد طبقه بندی شده آمریکا که بوسیله دانشجویان اشغال کننده سفارت آمریکا چاپ شده و گفتگو با مسئولین کلیدی آمریکا و ایران، شامل چهار شرکت کننده اصلی در جلسه ارائه گزارش های اکتبر، متکی است. اگرچه جزئیات چندی هنوز مبهم باقی مانده است، یک تصویر به اندازه کافی روشن ظهور کرده که به ما اجازه دهد در مورد روابط ایران و آمریکا و سیاست داخلی ایران در این دوره حساس به نتیجه گیری های مهمی برسیم. این مقاله همچنین شرایطی را که به دستگیری عباس امیرانتظام برجسته ترین زندانی سیاسی ایران در دهه های اخیر و یک مشارکت کننده کلیدی در این رخدادها منجر گردید، روشن می کند.

روابط ایران و آمریکا در اوائل ۱۹۷۹

پس از آن که انقلابیون مسلمان سفارت آمریکا را تسخیر کردند ایران بی ثبات و با هرج و مرج باقی ماند. آیت الله خمینی رهبر بلامنازع انقلاب بازرگان را برای اداره یک دولت موقت تا زمان تصویب و اجرای قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات سراسری منصوب کرد. بازرگان یک استاد دانشگاه تهران و رهبر حزب اسلامی و نوگرای نهضت آزادی ایران بود. وی کابینه ای از همفکران نوگرای خود تشکیل داد تا در پی برقراری مجدد نظم و خدمات بنیادی دولت باشند. انقلاب انواع گروه های اسلام گرا و چپگرای تندروی را به میدان آورده بود که اینک شدیداً مسلح و سرشار از شور انقلابی بودند و مصمم به پیاده کردن الگوهای ایدئولوژیک خود بودند. این تندروهای متنوع بطور مداوم بازرگان و هکارانش را به چالش کشیده و به آن ها حمله می کردند. اسلام گراهای تندرو فرمانده نیروهای مسلح قرنی را ترور کردند و لیست تروری را منتشر کردند که در آن از امیرانتظام معاون بازرگان و ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه به عنوان هدف نام برده شده بود. (آیت الله) خمینی به بازرگان احترام می گذاشت ولی می خواست سریع تر به سوی اعمال دیدگاه خود در خصوص یک نظام اسلامی را حرکت کند، امری که دقیقاً وی را در کمپ تندروها قرا می داد. در طول سال ۱۹۷۹ بازرگان و همکارانش با

توجه به ناتوانی در پیشبرد برنامه های میانه روانه خود و یا توقف هرج و مرجی که کشور را در بر گرفته بود، بطور فزاینده ای به حاشیه رانده شدند.

ایران همچنین با تهدیدهای فزاینده از خارج روبرو بود. بزرگترین تهدید از ناحیه عراق بود که رهبران بعثی آن از تحریک های جمعیت شیعه آن کشور توسط ایران خشمگین بودند و علیه ایران ادعاهای سرزمینی داشتند. عراق از سال ۱۹۷۳ با دو برابر کردن پرسنل نیروی زمینی و خودرو های زرهی اش، پنج برابر کردن توانایی حمل و نقل تانک های اش، افزایش ناوگان نیروی هوایی اش تا ۶۵٪ و بهبود توانمندی های دفاع هوایی و نیروی دریایی اش، به تقویت گسترده نیروی نظامی اش پرداخته بود. در همین دوره نیروهای مسلح ایران نیز بطور گسترده افزایش یافته بود ولی از زمان انقلاب با فرار ها و پاکسازی های گسترده تضعیف شده بود. در نتیجه بر اساس یک برآورد اطلاعاتی ملی آمریکا در ژوئن ۱۹۷۹ عراق "از لحاظ تعداد و توانمندی های نیروهایی که می توانست علیه ایران بکار گیرد دارای یک برتری قابل توجهی بود." برخوردهای مرزی و یک جنگ تبلیغاتی تند بین دو کشور در جریان بود. رهبران ایران معتقد بودند عرب ها و کردهای ایرانی در به شورش تحریک می کنند. در شرق کشور، دولت کمونیستی افغانستان با یک شورش در حال رشدی روبرو بود که مداخله نظامی شوری در ماه دسامبر را به به ارمغان آورد. اقلیت های قشقایی، ترکمن و بلوچ ایران نیز شورش را شروع کردند که ترس های اضافی از تحریک خارجی را دامن زد. علاوه بر آن، سلطنت طلب ها و دیگر مخالفان نظام اسلامی از خارج از کشور به طراحی مشغول بودند و نگرانی رهبران ایران را تشدید می کردند .

انقلاب به دلیل رابطه نزدیک آمریکا با پادشاهی مخلوع و باور گسترده که آمریکا در تلاش برای جلوگیری از وقوع انقلاب بوده است و اینک در پی معکوس کردن مسیر آن است، عواطف ضد آمریکایی را بسط داده بود. این ضد آمریکای گرای در چندین حمله دلخراش به پرسنل آمریکایی در فوریه ۱۹۷۹ عیان گردید. از جمله این حمله ها اشغال کوتاه مدت مجتمع سفارت آمریکا در تهران توسط چریک های چپگرای تندرو، زجرکش کردن تقریبی یکی از مسئولین کنسولگری آمریکا در تبریز و ربایش بیست نفر تکنسین آمریکایی در یکی از سایت های استراق سمع الکترونیک تکسمن در شمال شرقی ایران، که آزمایش های موشکی شوروی در آسیای مرکزی را رصد می کرد، بود. اگرچه مسئولین سفارت و دولت بازرگان توانستند این بحران ها را حل کنند و از حمله های بیشتر در ماه های بعدی جلوگیری کنند، سفارت مرتباً هدف تیراندازی، تظاهرات جمعیت های متخاصم، و تهدید های رهبران اسلام گرا و چپگرای تندرو بود .

در چنین شرایط توأم با هرج و مرج و خطرناک، مقام های آمریکا بروز موضع جدیدی در قبال ایران را آغاز کردند. آن ها می دانستند که شانسی برای برقراری مجدد سلطنت و یا رابطه نزدیکی که با آن ایجاد کرده بودند وجود نداشت. آن ها دریافتند که دولت بازرگان بهترین امید برای میانه روی در ایران و روابط سازنده دوجانبه است. آمریکایی ها همچنین درک می کردند که ضد آمریکای گرای قوی بازرگان را از همکاری نزدیک با آمریکا منع خواهد کرد هر ایرانی را که چنین عمل کند به خطر خواهد انداخت. بنابراین موضع جدید آمریکا که در این مقطع شکل گرفت خواستار حمایت از دولت بازرگان،

خودداری از اقدام هایی که شاید ایران را بی ثبات و یا احساسات ضدآمریکایی را شعله ور تر کند، همکاری سازنده برای بهبود روابط دوجانبه، و منتظر بهبود شرایط ماندن بود .

این محور ها راهنمای سیاست آمریکا در قبال ایران در دوران بازرگان بود. ایالات متحده به سرعت دولت بازرگان را به رسمیت شناخت. رئیس جمهور کارتر علناً متعهد شد در امور داخلی ایران دخالت نکند. مسئولین سفارت آمریکا مرتباً با مسئولین ایرانی برای تبادل نظر و حل و فصل مسائل دوجانبه شامل بسیاری از توافق های فروش تسلیحات و دیگر مبادلات تجاری و نگرانی ها در خصوص امنیت شهروندان و پرسنل آمریکایی در ایران، ملاقات می کردند. مسئولین آمریکایی همچنین امیدوار بودند فعالیت سایت های تکسمن را که برای نظارت بر پایبندی اتحاد شوروی به توافق های کنترل تسلیحات اتمی حیاتی بودند مجدداً راه اندازی کنند. مسئولین آمریکایی تلاش کردند با رهبران ارشد روحانی ایران ملاقات کنند ولی اکثراً مخالفت کردند. اگرچه دیپلمات ها و افسران اطلاعاتی آمریکا تماس خود را با گروه های مختلف اپوزیسیون در داخل و خارج از ایران حفظ کردند، آن ها مشخصاً در این برهه از حمایت و تشویق این گروه ها، از جمله جنبش های چریکی قومی که در این دوره ظهور کردند، خودداری کردند. سازمان سیا یک تیم کوچک از افسران خود را در سفارت آمریکا مستقر کرد و بعضی مواقع مأموران دیگری را برای مأموریت های موقت اعزام می کرد ولی فعالیت های آن ها حوزه محدودی را در بر می گرفت و هدف بی ثبات کردن نظام جدید دنبال نمی کرد. مسئولین آمریکایی شهروندان آمریکایی را به ترک ایران تشویق می کردند و به جمع کوچک کارکنان آمریکایی دستور دادند حضور بی صر و صدایی داشته و کمتر آفتابی شوند .

همزمان با شروع به آشکار شدن اثرات انقلاب مسئولین سفارت آمریکا در ماه مه ۱۹۷۹ با نهضت آزادی ایران به رهبری بازرگان تماس برقرار کرده بودند. افسر سیاسی وزارت خارجه جان استمپل با محمد توسلی عضو نهضت آزادی در اوائل ماه مه ملاقات کرد و در مورد شرایط جاری به گفتگو پرداخت. توسلی چند هفته بعد استمپل را به بازرگان و یدالله سحابی دیگر مؤسس نهضت آزادی ایران معرفی کرد. توسلی به زودی به عنوان رابط اصلی نهضت آزادی با سفارت آمریکا تعیین گردید. استمپل مرتباً در ماه های بعدی با محمد توسلی و بعضی مواقع با دیگر رهبران نهضت آزادی ملاقات کرد تا در باره شرایط در حال تحول به تبادل نظر بپردازند .

استمپل اولین بار در ۹ ژانویه ۱۹۷۹ به پیشنهاد ریچارد کاتم با عباس امیر انتظام در ملاقات کرد. ریچارد کاتم دانشگاهی مشهور متخصص ایران بود که قبلاً در فاصله سال های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ افسر سیا بوده است و تماس های خوبی با نهضت آزادی ایران و دیگر محفل های میانه رو مخالف داشت. امیرانتظام مهندس و تاجر ۴۶ ساله ای بود که در دانشگاه تهران و سپس در پاریس و برکلی درس خوانده بود. بعدها وی برای چندین سال به عنوان یک کارآفرین در آمریکا کار کرده بود. وی اولین بار ریچارد کاتم را در سال ۱۹۵۳ دیده بود، زمانی که از طرف نهضت مقاومت ملی، یک سازمان کوچک ملی گرای دمکراتیک، نامه اعتراض آمیزی تحویل سفارت آمریکا داده بود. امیرانتظام در سال های بعدی، همانند بسیاری دیگر از فعالین سیاسی ایرانی با مسئولین سفارت آمریکا دیدار می کرد، از جمله با یک افسر جوان سیا به نام جرج کیو که در ایران تحت پوشش دیپلماتیک بین سال های ۱۹۵۸ و

۱۹۶۳ خدمت کرده بود. امیرانتظام در سال ۱۹۷۰ از آمریکا به ایران بازگشت و فعالیت های تجاری گوناگونی را آغاز کرد، از جمله نوعی فعالیت مشترک با بازرگان که در دانشگاه تهران استاد و الگوی وی بود. بازرگان در دسامبر ۱۹۷۸ امیرانتظام را به سمت ریاست دفتر سیاسی نهضت آزادی منصوب و جایگزین محمد توسلی کرد. در این مقام بود که امیر انتظام برای اولین بار در اوائل ژانویه با استمپل ملاقات کرد. متعاقباً در هفته های بعدی امیرانتظام و استمپل مکرراً یکدیگر را ملاقات کردند، و بزودی امیرانتظام جایگزین محمد توسلی به عنوان رابط اصلی نهضت آزادی با سفارت آمریکا شد. زمانی که بازرگان نخست وزیر شد امیرانتظام را به سمت معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت منصوب کرد .

استمپل و امیرانتظام اوائل ۱۹۷۹ مرتباً با یکدیگر ملاقات کردند و در خصوص شرایط نابسامان ایران و مشکلات روابط ایران و آمریکا به بحث پرداختند. امیرانتظام سفارت را از وقایع عمده مطلع می ساخت و گاهاً خواستار کمک آمریکا می شد، از جمله در مورد متقاعد کردن شاپور بختیار به استعفا و هماهنگی برای بازگشت مسالمت آمیز آیتالله خمینی به ایران. پس از آنکه بازرگان در ۴ فوریه به نخست وزیری منصوب شد گفتگوهای مزبور بر مشکلات متعدد و فوری دوجانبه متمرکز شد. اگرچه امیرانتظام احتمالاً بیشترین تماس را با سفارت داشت، ولی مسئولین سفارت بحث های مشابهی با دیگر مسئولین ایرانی در این دوره داشتند. این تماس ها شامل خود بازرگان، ابراهیم یزدی وزیر خارجه، ناصر میناچی وزیر فرهنگ و اطلاعات، احمد مدنی وزیر دفاع، و حتی رئیس شورای انقلاب آیت الله محمد بهشتی می شد .

با شروع ناآرامی در بین عرب ها، کردها، و دیگر اقلیت های ایرانی در بهار ۱۹۷۹، رهبران ایران نگران شدند که شاید قدرت های خارجی دخالت داشته باشند. محتمل ترین مقصر عراق بود، ولی بسیاری مظنون بودند که آمریکا، اسرائیل، اتحاد شوروی، گروه های چریکی فلسطینی، و یا دیگر کشورهای عرب در حال تحریک این ناآرامی ها هستند. بسیاری از ایرانی ها همچنین اعتقاد داشتند که آمریکا از مخالفین سلطنت طلب حمایت می کند و اتحاد شوروی از گروه های تندرو چیگرا که بطور فزاینده ای تهاجمی تر شده بودند، حمایت می کند. امیرانتظام و دیگران این نگرانی ها را در ملاقات های شان با مسئولین سفارت طرح می کردند. بازرگان و امیرانتظام در ۶ ماه مه با استمپل و چارلز نس کاردار سفارت آمریکا ملاقات کردند و این موضوعات را مطرح کردند. بازرگان درخواست اطلاعاتی کرد که به "ایران کمک کند از استقلال اش در برابر دشمنان اش دفاع کند"، و خواست که چنین اطلاعاتی از طریق امیرانتظام منتقل شود. بازرگان، امیرانتظام و یزدی شاید قبلاً درخواست مشابهی برای اطلاعات کرده بودند. مسئولین آمریکایی در این زمان اکراه داشتند که اطلاعات حساس در اختیار ایرانی ها قرار دهند چون واهمه داشتند که این اطلاعات به دست افراد نامناسب برسد. در عین حال در ۱۶ ماه مه آن ها یک گزارش نسبتاً بی ضرر در مورد وضعیت افغانستان به امیر انتظام تحویل دادند. امیرانتظام در جلسه ای در ۲۴ ماه مه به یکی از مسئولین سفارت گفت که این گزارش مفید بوده است ولی ایران در واقع نیازمند اطلاعاتی در مورد تهدید ها علیه امنیت داخلی اش است .

امیرانتظام دوباره در ۲۶ ماه مه با نس و ویکتور تامسیت یک افسز سیاسی وزارت خارجه ملاقات کرد. امیرانتظام به آن ها گفت که دولت بازرگان نگران است که عراق، لیبی و سازمان آزادیبخش فلسطین در

حال دخالت در استان خوزستان هستند که ساکنان آن بیشتر شیعیان عرب هستند. نس گفت که وی در باره دادن اطلاعات به امیرانتظام در خصوص فعالیت های فوق بررسی خواهد کرد. وی سپس پیامی به واشنگتن ارسال کرد و خواست که گزارشی حول این موضوع تهیه شود. امیرانتظام مجدداً با نس و تامسیت در ۱۸ ماه ژوئن ملاقات کرد و خواستار اطلاعات در مورد نیت های عراق در قبال ایران شد. روشن نیست که واشنگتن چگونه به این تقاضاها جواب داد و همچنین روشن نیست آیا اطلاعاتی در پاسخ به این درخواست به ایران تحویل داد.

در اواخر ژوئن بروس لینگن جانشین چارلز نس کاردار سفارت آمریکا شد. وی قرار بود تا انتصاب سفیر جدید آمریکا به طور موقت در ایران بماند. لینگن در معیت تامسیت اولین بار در ۷ ژوئیه با امیرانتظام ملاقات کرد. امیرانتظام مجدداً خواستار اطلاعات در خصوص نیت های عراق و اقدام های خرابکارانه در ایران شد. لینگن بطور شفاهی مروری از برآورد جاری آمریکا در مورد موضع عراق در برابر ایران به امیرانتظام ارائه کرد. این گزارش شامل اطلاعاتی بود که از دفتر حفاظت منافع آمریکا در بغداد ارسال شده بود و متکی بود به شایعات و دیده های گویای انتقال وسیع واحد های زرهی از شمال شرقی به جنوب شرقی عراق، جایی که ایران در برابر یک حمله شکننده ترین بود. لینگن سپس در ۸ ژوئیه با ارسال پیامی به هارولد ساندرز مدیر کل وزارت خارجه وی را تشویق کرد دادن اطلاعاتی به ایران از آن نوع که امیرانتظام درخواست کرده را مورد بررسی قرار دهد. وی به عنوان نمونه از اطلاعاتی که می تواند به ایران ارائه شود یادآور تحلیل اخیری شد که دفتر حفاظت منافع واشنگتن در بغداد تهیه کرده بود که در آن نتیجه گیری شده بود که به نظر محتمل نمی آید عراق به ایران حمله کند، ولی "یک ضربه سریع به ایران ضعیف شده" نمی تواند منتفی شود.

امیرانتظام به سمت سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی منصوب شده بود و ایران را در اواخر ژوئیه ترک کرد. مأموریت های اصلی وی در این سمت ادامه تماس ها با مسئولین آمریکایی بود که می توانست آسان تر در خارج از ایران انجام شود و ترغیب ایرانیان تبعیدی برای بازگشت به کشور بود. امیرانتظام بلافاصله پس از ورود به استکهلم با یک مسئول سفارت آمریکا در آنجا ملاقات کرد و خواستار "اطلاعاتی در راستای منافع متقابل" شد.

تلگرام هشتم ژوئیه لینگن به ساندرز به نظر می رسد مقام های ارشد آمریکا را در پاسخ مثبت دادن به درخواست های امیرانتظام برای اطلاعات ترغیب کرده باشد. سه هفته پس از آن معاون وزیر خارجه دیوید نیوسام از استمپل، که در این زمان مشغول تدریس در آکادمی نیروی دریایی آمریکا بود و جرج کیو، که اخیراً مسئول ایستگاه سیا در یکی از کشورهای کلیدی خاورمیانه بود، خواست که در استکهلم با امیرانتظام ملاقات کنند. هدف اصلی آن ها دادن یک سری گزارش های اطلاعاتی به دولت بازرگان بود که از آن طریق اطلاعات مفیدی داده شود و اعتماد و همکاری متقابل ساخته شود. نیوسام مسئول کلیدی آمریکایی بود که این ابتکار را هدایت می کرد. روشن نیست کدام یک از دیگر مقام های ارشد آمریکایی در تصمیم گیری برای پیگیری ابتکار مزبور دخالت داشتند.

استمپل و کیو ۵ و ۶ اوت با امیرانتظام در استکهلم ملاقات کردند. امیرانتظام کیو را از دیدار هایشان در اوائل دهه ۱۹۶۰ به خاطر آورد و از وی به گرمی استقبال کرد. او دوباره در مورد تهدیدات خارجی علیه امنیت داخلی ایران تقاضای اطلاعات کرد و گفت این مهمترین کاری است که آمریکا می تواند برای بهبود روابط دوجانبه انجام دهد. وی همچنین گفت که آیتالله خمینی این گفتگوها را تأیید کرده است، اگرچه استمپل در این خصوص تردید داشت. کیو پیشنهاد کرد آمریکا یک سری گزارش های اطلاعاتی در مورد موضوعات کلیدی، که هر سه تا شش ماه انجام شود، را به مقامات ارشد ایران ارائه کند. او همچنین پیشنهاد کرد اطلاعات در باره موضوعات حساس از لحاظ زمانی می تواند بنا به ضرورت با فواصل کمتری ارائه شود. او تأکید کرد اطلاعاتی که ایران می خواهد بسیار حساس است و فقط بایستی بطور شفاهی ارائه شود. امیرانتظام از پیشنهاد کیو استقبال کرد و تضمین داد که دریافت کنندگان آن اطلاعات فقط خود او، بازرگان، یزدی و یک مسئول اطلاعاتی که نامش ذکر نشد، خواهند بود. امیرانتظام درخواست کرد که یک کارمند سفارت آمریکا بعنوان رابط منظم برای مبادله اطلاعات تعیین شود ولی کیو در این مورد استنکاف کرد.

اولین گزارش در ۲۲ اوت در تهران ارائه گردید. رابرت ایمز یک افسر عملیات سیا که در آن زمان افسر اطلاعات ملی در امور خاور نزدیک بود گزارش را ارائه کرد- پستی که در حقیقت وی را تحلیل گر ارشد اطلاعاتی در امور منطقه می کرد. لینگن و تامست ایمز را در این ملاقات همراهی کردند. تنها ایرانی های حاضر بازرگان، یزدی و امیرانتظام بودند- که وی برای جلسه ارائه گزارش از استکهلم آمده بود. هدف های ایمز این بود که ارائه مجموعه گزارش ها را شروع کند، واکنش ایرانی ها را ارزیابی کند و روابط دوجانبه نزدیک تر را ترغیب کند. در نتیجه او به جای تمرکز بر روی موضوعاتی که امیرانتظام درخواست کرده بود یک گزارش کلی و مبهم در مورد روندهای جاری و هدف های سیاست های آمریکا در منطقه ارائه داد. ایرانی ها مثبت برخورد کردند، بازرگان حتی خواست که گزارش ها دفعات بیشتری از آنچه برنامه ریزی شده انجام پذیرد. ایمز هویت خود را فاش نکرد ولی ایرانی ها ظاهراً حدس می زدند که وی افسر سیا باشد.

در طول هفته های بعدی مسئولین وزارت خارجه و سیا قدم های بیشتری برای تهیه اطلاعات برا ایران برداشتند. تلگرامی از مدیرکل وزارت خارجه هارولد ساندروز به سایروس ونس وزیر خارجه مورخ ۵ سپتامبر اشاره می کند که از گزارش های ایمز به خوبی استقبال شده است و پیشنهاد می کند آمریکا "بسط یک مبادله اطلاعاتی با ایرانیان را ادامه دهد." وزارت خارجه در روز ۱۴ سپتامبر تلگرامی به لینگن ارسال و وی را مأمور میکند گفتگویی را با مسئولین ایرانی در مورد دخالت فزاینده شوروی در افغانستان برقرار کند که "بطور طبیعی ادامه بحث هایی است که سفارت قبلاً داشته است." چند روز بعد مرکز سیا تلگرامی به ایستگاه سیا در تهران فرستاده مبنی بر اینکه به لینگن دستور داده شده "به عنوان بخشی از تلاشی که با ارائه گزارش مورخ ۲۲ اوت آغاز شد،" اطلاعاتی در مورد افغانستان در اختیار ایرانی ها قرار دهد، و اینکه این اطلاعات از طریق ایستگاه سیا برای لینگن فرستاده خواهد شد. این تلگرام حاوی اولین مجموعه از چنین اطلاعاتی بود که مداخله فزاینده نظامی اتحاد شوروی در افغانستان را توضیح می دهد. این تلگرام همچنین ذکر می کند لینگن باید از رابطین خود درخواست کند هرگونه اطلاعات تأیید کننده ای که احیاناً دارند را ارائه کنند، و تأکید می کند واشنگتن امیدوار است این یک

گفتگوی دوطرفه با مسئولین ایرانی در مورد موضوعات اطلاعاتی را تشویق کند همزمان مرکز سیا تلگرامی را ایستگاه خود در تهران ارسال می کند و اشاره ای به حمایت شوروی از چریک های کرد ایرانی می کند. رئیس ایستگاه پاسخ می دهد که وی از هیچ گونه مدرکی دال بر این موضوع اطلاع ندارد، ولی اگر چنین شواهدی وجود داشته باشد برای استفاده در گفتگوها با امیرانتظام "ایده آل" است. مشخص نیست که آیا قدم اضافه ای در مورد هیچ یک از این ابتکارها برداشته شد.

آماده سازی عراق برای حمله

تا اواخر اوت ۱۹۷۹ برخی از اعضا جامعه اطلاعاتی آمریکا به این باور رسیده بودند که عراق در حال آماده شدن برای حمله احتمالی به ایران است. یکی از اولین تحلیل ها در این زمینه بوسیله هاوارد تایچر تهیه شد. وی یک تحلیل گر پنتاگون بود که در مارس ۱۹۷۹ مقاله ای نوشت که نشان می داد توانایی های نظامی عراق بطور قابل توجهی افزایش یافته که سؤال هایی در مورد نیت رهبران شان طرح می کند. در ماه ژوئن یک برآورد ملی اطلاعاتی نتیجه گیری می کند که عراق برتری قابل توجه نظامی بر ایران دارد و دفتر حفاظت منافع آمریکا در بغداد حدس می زند شاید عراق در پی یک "ضربه سریع" به ایران است. تقریباً همزمان دیوید مک کارشناس وزارت خارجه که تازه از یک مأموریت دوساله در دفتر حفاظت منافع بغداد بازگشته بود به نشستی در وزارت خارجه گفت که به نظر می رسد دولت عراق در حال آماده کردن کشور برای مقابله با ایران است. تایچر گزارشی با جزئیات بیشتر نوشت که تمرکز داشت بر تیعات افزایش زیاد نیروهای زرهی و توانمندی های حمل تانک، شواهدی دال بر بدست آوردن سلاح هسته ای، افزایش سریع درآمد نفتی اش و شعارهای تند پان عربی صدام حسین که عملاً از چندین سال پیش حاکم عراق بود و قدرت کامل را در ژوئیه ۱۹۷۹ بدست گرفته بود. تایچر نتیجه گرفت که عراق در حال آماده شدن برای حمله به ایران و اشغال حوزه های نفتی خوزستان است. مقاله او که در نوامبر ۱۹۷۹ تمام شده بود توسط هارولد براون، وزیر دفاع، و بریژینسکی، مشاور امنیت ملی مطالعه شد و نتیجه گیری آن رد شد. پیش بینی های تایچر استنتاجی بود بر اساس روند توانمندی های نظامی و مالی عراق و لفاظی های رهبران آن بود نه متکی بر اطلاعاتی در خصوص آماده سازی حمله عراق به ایران. اگرچه درستی این پیش بینی اثبات گردید، شاید تردید در باره آن قابل فهم بود.

ظهور شواهد قوی تر مبنی بر اینکه عراق در حال آماده سازی برای یک حمله احتمالی به ایران است در تابستان ۱۹۷۹ آغاز شد. همان طور که در بالا اشاره شد، شایعات و شواهد بصری در ژوئن ظاهر شد که عراق در حال انتقال واحدهای بزرگ زرهی به مرز جنوب شرقی اش است. در ماه های بعدی ارتباطات شنود شده، مسئولین ارشد عراقی و عکس های گرفته شده از مانورهای نظامی عراق و تحرکات دیگر در این منطقه مرزی برخی از تحلیل گران سیا را به این نتیجه رساند که عراق در حال تدارک حمله به ایران است، اگرچه آن ها هیچ گونه شاهی وجود نداشت که رهبران عراق در حقیقت تصمیم به حمله گرفته اند. این تحلیل گران گزارش هایی در باره این تحرکات توزیع کردند. تا اواخر اوت برخی مسئولین بلندپایه وزارت خارجه و سیا گزارش های مزبور را خوانده و نگران تیعات اش بودند. از اوائل دسامبر ۱۹۷۹ ناظران غربی در عراق گزارش دادند که عراق در حال برنانه ریزی برای حمله به حوزه های نفتی ایران است. در آوریل ۱۹۸۰ دفتر هشدار استراتژیک شورای ملی

اطلاعات یادداشتی تهیه کرد که اعلام می کند "شواهد حاکی از آن است که عراق احتمالاً طراحی کرده است یک اقدام عمده نظامی علیه ایران با هدف سرنگونی رژیم (آیت الله) خمینی آغاز کند." با این حال به دلایلی که اصلاً روشن نیست دیگر مسئولین آمریکایی که در این دوره بر روی عراق و ایران کار می کردند این گزارش ها را ندیدند، و تا زمان بسیار کمی قبل از وقوع حمله در سپتامبر ۱۹۸۰ باور نداشتند عراق در حال آماده شدن برای حمله به ایران است .

یکی از مسئولینی که این گزارش ها را دید دیوید نیوسام بود. نیوسام و احتمالاً دیگر مسئولین ارشد آمریکایی که از دورنمای جنگ بین این دو کشور مهم و استراتژیک احساس خطر می کردند تصمیم گرفتند که آمریکا بهتر است در مورد فعالیت های عراق به دولت بازرگان اطلاعات بدهد که بتواند قدم هایی برای بازدارندگی در برابر حمله بردارد و از وقوع جنگ جلوگیری کند. یک راه بدیهی برای انجام این کار از طریق مجموعه گزارش هایی بود که رابرت ایمز آغاز کرده بود. بنابراین نیوسام از جرج کیو خواست که با امیرانتظام اواخر اوت در استکهلم ملاقات کند و زمان جلسه ارائه گزارش بعدی را تنظیم کند، که بر آماده سازی عراق برای حمله تمرکز خواهد کرد .

همان طور که در بالا ذکر شد، مقامات آمریکا در این دوره به دنبال راه هایی بودند تا سیستم استراق سمع الکترونیک تکسمن را دوباره راه اندازی کنند. یک ایده این بود که مسئولین ایرانی را تشویق کرد تا یک سیستم استراق سمع الکترونیک دیگر را با نام رمز ایبکس (IBEX) راه اندازی کنند، و آنگاه وقتی دریافته چقدر این سیستم می تواند مفید واقع شود، سپس تلاش کرد آن ها را به راه اندازی مجدد تکسمن ترغیب کرد. یک پیمانکار عمده آمریکایی در امور دفاعی نصب سیستم ایبکس را در ۱۹۷۵ در ایران طبق قراردادی با وزارت دولت ایران و تحت نظارت سیا آغاز کرده بود. تکسمن برای رصد آزمایش های موشکی شوروی طراحی شده بود در حالیکه ایبکس طراحی شده بود تا در مورد جابجایی سربازان، مکالمات رادیویی و دیگر فعالیت های متعارف نظامی بوسیله همسایگان ایران نزدیک مرزهای اطلاعات جمع آوری کند. اگرچه برخی از قسمت های ایبکس می توانست در نقاط دیگر استفاده شود، عمدتاً برای رصد تحرکات نظامی داخل عراق طراحی شده بود، کشوری که در آن زمان که ایبکس در اوائل دهه ۱۹۷۰ ساخته شد، دشمن ایران بود. بیشتر بخش های سیستم ایبکس قبل از وقوع انقلاب ایران راه اندازی شده بودند، شامل پست های زمینی شنود الکترونیک و سه فروند هواپیمای سی-۱۳۰ با قابلیت شنود ارتباطات رادیویی و عکس برداری "مورب" در آسمان ایران از سایت هایی تا هفتاد مایل داخل عراق. پرسنل نظامی ایران برای کار با سیستم ایبکس آموزش دیده شده بودند. اگرچه تا آن زمان بسیاری تا این زمان نیروهای مسلح را ترک کرده بودند، چندین افسر کلیدی و غالب تکنسین ها که برای کار با ایبکس آموزش دیده بودند هنوز در ایران بودند. بنابراین مسئولین آمریکایی تصمیم گرفتند به همتایان شان درباره ایبکس و چگونگی راه اندازی مجدد آن صحبت کنند. این امر هم می توانست راهی برای رصد کردن آماده سازی های عراق برای حمله به ایران بدون اتکا به اطلاعات آمریکا باشد، و به این امید که شاید چنین کاری آن ها را به راه اندازی مجدد تکسمن هدایت کند .

کیو به استکهلم رفت و روزهای ۳۰ و ۳۱ اوت با امیرانتظام ملاقات کرد. آن ها در مورد برنامه هایی برای ادامه رابطه تبادل اطلاعات صحبت کردند و توافق کردند ارائه گزارش بعدی اوائل اکتبر انجام

شود. امیرانتظام به کیو گفت از گزارش های ایمز خوب استقبال شده است، اگرچه او به تمامی موضوعاتی که مورد علاقه دولت بازرگان بود، نپرداخته است. کیو از این فرصت استفاده کرد تا موضوع ایبکس را مطرح کند و به امیرانتظام گفت آن سیستم می تواند در مورد برخی از آن موضوعات اطلاعات مفیدی تهیه کند. امیرانتظام چیزی در مورد ایبکس نمی دانست. لذا، کیو با ارائه خلاصه ای از توانایی های آن تأکید داشت که ایران می تواند برای جمع آوری اطلاعات از سیستم استفاده کند بدون آنکه به آمریکا اتکا داشته باشد. او همچنین نام دو افسر نظامی ایران که بر برنامه ایبکس نظارت داشته اند و هنوز در ایران بودند به امیرانتظام داد. امیرانتظام سپس خواستار اسنادی در مورد ابعاد تکنیکی ایبکس شد و اینکه مروری خلاصه از ایبکس در گزارش اکتبر گنجانده شود. کیو موافقت کرد و سیا مجموعه ای از کتابچه ها و دفترچه های راهنمای ایبکس را تهیه و در ۵ اکتبر به امیرانتظام تحویل داده شد. سپس کیو موضوع سیستم نکسن را طرح کرد و گفت که اطلاعاتی که می تواند تهیه کند می تواند برای ایران بسیار مفید باشد و به امیرانتظام گفت آمریکا بسیار مایل است بدان دسترسی داشته باشد. امیرانتظام قول داد که موضوع را طرح کند و کمک کند که آمریکا به تکسمن دوباره دسترسی داشته باشد.

گزارش های اکتبر

نیوسام و همکاریانش تصمیم گرفتند که کیو باید گزارش های مربوط به آماده سازی های عراق برای حمله و سیستم ایبکس را به ایران ارائه دهد. کارمندان سیا تدوین مطالب برای این گزارش ها را آغاز کردند. مشخص شد این کار زمان بر است لذا ارائه گزارش تا اواسط اکتبر به تعویق افتاد. کیو مروری جامع از اطلاعات مربوط به آماده سازی حمله عراق و وضعیت موجود ایبکس دریافت دریافت کرد. وی سپس به همراه ران اسمیت مأمور سیا، که قرار شد یک گزارش مجزا در مورد سیاست انرژی شوروی ارائه دهد، به تهران رفتند.

روز پانزده اکتبر کیو، اسمیت و لینگن با یزدی و انتظام، که برای جلسه از استکهلم به تهران آمده بود، دیدار کردند. مصطفی چمران وزیر دفاع قرار بود در جلسه حضور داشته باشد ولی در کردستان زخمی و در بیمارستان بستری شده بود. فرد دیگری در جلسه نبود. ابتدا اسمیت گزارشی از کاهش صادرات نفت شوروی و دیگر امور ارائه داد. وی سپس جلسه را ترک و به واشنگتن بازگشت. چهار شرکت کننده باقی مانده در خصوص وضعیت کردستان و خوزستان گفتگو کردند. کیو به رابطین خود اطلاعاتی در مورد حمایت عراق از شورشی ها در خوزستان ارائه داد. وی همچنین گفت که آمریکا هیچ مدرکی دال بر حمایت خارجی از شورشیان در کردستان ندارد، آنها مقادیر زیادی سلاح از نیروهای امنیتی ایران بدست آورده اند و لزوماً نیازی به حمایت خارجی نداشتند. یزدی گفت که ایران اطلاعاتی دارد که آمریکا، اسرائیل و عراق مشترکاً از قیام کردها حمایت می کنند. لینگن پاسخ داد که آمریکا شدیداً مخالف هر اقدامی است که ایران را بی ثبات و صادرات نفت آن را، که برای اقتصاد جهانی حیاتی است، مختل کند. وی به یزدی یادآور شد که آمریکا حتی با عراق رابطه دیپلماتیک ندارد. یزدی همچنین فکر می کرد که شاید سیا بدون اطلاع مسئولین ارشد آمریکا در حال تلاش برای سرنگونی دولت بازرگان باشد.

سپس کیو گزارشی به یزدی و امیرانتظام در مورد تدارکات عراق برای حمله به ایران گزارشی ارائه داد. کیو به آنها گفت که آمریکا شواهد عینی مشخص دارد که عراق در حال انجام مانورهای نظامی است که فقط برای آماده سازی یک حمله به ایران قابل توضیح است؛ شامل مانورهای تجمیع واحدها و تمرین هایی برای عبور سریع واحدهای بزرگ از شط العرب (اروند رود)، که جنوبی ترین قسمت مرز ایران و عراق را مشخص می کند. او گفت عراق در حال تمرین فرستادن سریع واحد های بزرگ زرهی به نقاط مرزی از پادگان های مناطق دیگر است، و آن تمرین ها را زمان سنجی می کند تا مؤثر بودنشان را افزایش دهد، و این کار را در شب انجام می دهد تا توانمندی های مراقبت آمریکا و ایران نتوانند به آسانی آن ها را مشاهده ببینند. عراق همچنین از قبل در حال جاسازی مقادیر زیادی تجهیزات در منطقه است، این تجهیزات را استتار و مخفی کرده است، و در حال انجام پروژه های مهندسی نظامی است که حمله را تسهیل کند. کیو همچنین گفت که سازمان اطلاعات نظامی عراق تشکیلاتی را به نام جبهه آزادیبخش عرب بوجود آورده است که به موازات حمله عراق شورشی را در بین عرب های خوزستان آغاز کند. نهایتاً گفت آمریکا دریافته است که رهبران عراق معتقدند نیروهای مسلح ایران هنوز نسبتاً قوی هستند و منتظر هستند که پاکسازی های بیشتر و هرج و مرج انقلابی ایران را قبل از حمله تضعیف کند. بنابراین، در عین اینکه رهبران عراق در حال تدارک برای حمله احتمالی به ایران بودند، در آن زمان بازدارندگی ایران از حمله جلوگیری کرده بود و هنوز تصمیم نهایی برای انجام حمله را نگرفته بودند. در پایان جلسه کیو مختصراً سیستم ایبکس را یادآوری کرد و گفت "نوع اطلاعات تاکتیکی که [یزدی و امیرانتظام می خواستند] تا حد زیادی با روش های فنی قابل جمع آوری است،" و آن ها را تشویق کرد از این توانمندی استفاده کنند .

کیو پس از آن امیر انتظام را به تنهایی در ۱۸ اکتبر ملاقات کرد. امیرانتظام گفت که وی و یزدی محتوای گزارش های ۱۵ اکتبر را به بازرگان گفته اند. او گفت در عین اینکه گزارش ها جالب بوده، آن ها امیدوار بوده اند اطلاعات بیشتری در مورد شورش های کردها و پیشنهاد هایی در مورد چگونگی حل و فصل آن ها به آن ها داده شود. کیو سپس یک گزارش با جزئیات در باره ایبکس به امیرانتظام داد. او ظاهراً هنوز کتابچه های گزارش و دفترچه های راهنمایی که در استکهلم به او داده شد را نخوانده بود. کیو تأکید کرد ایبکس ایران را قادر خواهد کرد آماده سازی های عراق برای حمله را بدون نیاز به کمک آمریکا رصد کنند. کیو امید داشت که وزیر دفاع چمران مقع ارائه گزارش ها حضور می داشت، ولی هنوز در دسترس نبود .

زمانی که کیو در تهران بود وزارت خارجه متوجه شد که شاه مخلوع ایران، محمد رضا پهلوی، یه شدت بیمار است و پزشکان وی پیشنهاد می کنند او برای معالجه در آمریکا پذیرفته شود. مقامات آمریکا ماه ها بود در مورد ورود شاه به خاک آمریکا در حال بررسی بودند. لینگن و دیگران هشدار داده بودند که چنین کاری ممکن است تندروها را دوباره به اشغال سفارت آمریکا تحریک کند، همانطور که در فوریه ۱۹۷۹ اتفاق افتاده بود، یا اقدامات خصمانه دیگری انجام دهند. وزارت خارجه تحولات جدید را به آگاهی لینگن رساند، و او مسائل را به کیو در میان گذاشت. لینگن نگران بود که حضور کیو در تهران در حال فاش شدن است و شاید ظن ها را در فضای تند حاکم شعله ور کند، بویژه اگر واشنگتن تصمیم به پذیرش شاه بگیرد. بنابراین او پیشنهاد کرد که کیو هر چه سریع تر تهران را ترک کند. کیو در روز ۱۹

اکتبر به پاریس پرواز کرد. زمانی که در پاریس بود تلگرافی از نیوسام دریافت کرد که می خواست کیو به تهران بازگردد و به لینگن برای بحث با دولت بازرگان در خصوص پذیرش شاه به آمریکا ملحق شود. کیو با لینگن تماس گرفت و لینگن به او سفارش کرد به تهران باز نگردد. کیو همچنین به امیرانتظام تلفن کرد، که امیر انتظام گفت نمی تواند به تماس های شان ادامه دهد. کیو برای چند روزی در اروپا ماند و سپس به واشنگتن بازگشت .

عواقب

رئیس جمهور کارتر ۲۰ اکتبر تصمیم گرفت شاه را در خاک آمریکا بپذیرد و به سفارت دستور داد دولت بازرگان را مطلع سازد. لینگن و هنری پرشت مسئول امور ایران وزارت خارجه که اتفاقی در تهران بود ۲۱ اکتبر با بازرگان، یزدی و امیرانتظام ملاقات کردند و در مورد تصمیم به آن ها اطلاع دادند. شاه ۲۲ اکتبر وارد نیویورک شد .

پذیرش شاه به خاک آمریکا در زمان تنش های شدید گروهی در ایران اتفاق افتاد. بازرگان و دیگر میانه روها در حال برخورد تلخی به تندروهای اسلام گرا در مورد قانون اساسی بودند که در آن زمان در حال نوشته شدن بود. با ابتکار امیرانتظام کابینه حتی رأی داد از (آیت الله) خمینی تقاضا شود نهاد تدوین کننده قانون اساسی منحل شود، و (آیت الله) خمینی با عصبانیت تقاضای آن ها را رد کرد. چریک های متعلق به قومیت ها، چپ گراهای تندرو و اسلام گراها در حال انجام حملات تروریستی و برخورد با نیروهای امنیتی بودند. (آیت الله) خمینی تعدادی سخنرانی آتشین کرد و به میانه روها و چپ ها حمله و آن ها را به قدرت های خارجی مرتبط کرد و جوانان ایرانی را به مخالف آن ها شدن تشویق کرد. پس از آن که به شاه اجازه ورود به آمریکا داده شد اسلام گراهای تندرو و چپ گرایان با مجکوم کردن این اقدام خواستار استرداد و محاکمه شاه شدند. (آیت الله) خمینی به منتقدین پیوست و با تقبیح "موجودات کثیفی که در دولت آمریکا خدمت می کنند" خواستار پاکسازی "خائنین" در دولت ایران شد، و از جوانان ایرانی خواست وارد عمل شوند. میلیون ها ایرانی روز ۲۶ اکتبر و اول نوامبر به تظاهرات پرداختند و ضمن محکوم کردن ایالات متحده و فتداری خود را به آیت الله خمینی تجدید کردند. بازرگان، یزدی و چمران اول نوامبر در الجزیره با برژینسکی ملاقات کردند که باعث انتقاد شدید روزنامه های اسلام گرای تندرو کیهان و جمهوری اسلامی شد .

حدوداً همزمان با دادن اجازه ورود شاه به آمریکا گروهی از دانشجویان اسلام گرای تندرو از چندین دانشگاه تهران برنامه ریزی برای تصرف سفارت آمریکا را شروع کردند. آن ها فدایی (آیت الله) خمینی بودند و بوسیله سخنرانی های اخیر او جسور شده بودند، لذا خود را "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" نامیدند. اهداف اصلی آن ها از اشغال سفارت آمریکا عبارت بودند از تضعیف دولت بازرگان، که آن ها فکر می کردند مانعی بر سر راه انقلاب است، توقف توطئه ها علیه نظام اسلامی، که آن ها فکر می کردند در سفارت تدارک می شود، و تحقیر آمریکا. آن ها آماده سازی های دقیقی انجام دادند و صدها دانشجوی دیگر را جذب کردند. دانشجویان روز ۴ نوامبر به سفارت یورش بردند و به سرعت خود را به زور به درون ساختمان اصلی رساندند. آن ها ۶۱ نفر آمریکایی را به گروگان گرفتند و مقدار زیادی

اسناد حساس را که کارمندان سفارت از بین نبرده بودند به دست آوردند. لینگن، تامست و مسئول دیگری از سفارت در آن زمان دیداری از وزارت خارجه داشتند و به زودی در آنجا به گروگان گرفته شدند .

دانشجویان و حامیان شان سپس برای ترغیب (آیت الله) خمینی به حمایت از اشغال سفارت با چند تن از مقامات کلیدی تماس گرفتند. آن ها همچنین سریعاً تجمعات زیادی را در خارج از سفارت سازماندهی کردند و برای بسیج حمایت ها از اقدام شان به رسانه ها روی آوردند. بازرگان و یزدی شدیداً به اشغال سفارت مخالفت کردند و سعی کردن (آیت الله) خمینی را ترغیب کنند دستور به آزادی گروگان دهد. با این حال پس از چند ساعت بحث و بررسی، وی بیانیه ای صادر و از اشغال سفارت حمایت کرد. اکثر اشخاص و گروه های کلیدی دیگر نیز به سرعت از دانشجویان حمایت کردند. زمانی که مشخص شد اشغال سفارت غیر قابل تغییر است، بازرگان و اکثر همکاران اش روز ۶ نوامبر استعفا دادند. با مخدوش شدن رابطه ایران و آمریکا و سقوط دولت بازرگان، ابتکار کمک اطلاعاتی آمریکا بطور ناگهانی پایان یافت.

پس از استعفا بازرگان، (آیت الله) خمینی اعلام کرد تا زمان تصویب و اجرای قانون اساسی و برگزاری انتخابات شورای انقلاب اداره امور را در دست خواهد داشت. قانون اساسی در یک رفراندوم در ماه دسامبر به تأیید رسید. انتخابات ریاست جمهوری در در ژانویه ۱۹۸۰ برگزار شد. ابوالحسن بنی صدر، اسلام گرای میانه رو که به آیت الله خمینی نزدیک بود با ۷۶٪ آراء پیروز شد. انتخابات مجلس در مارس و می برگزار شد. اسلام گراهای تندرو پیروز انتخابات شدند و در ماه اوت از بین خود یکی را به عنوان نخست وزیر انتخاب کردند و نصب یک دولت تندروتر جدید را تکمیل کردند .

امیرانتظام پس از گزارش های کیو به استکهلم بازگشت. به دنبال استعفای بازرگان به او پیشنهاد پناهندگی در سوئد داده شد ولی نپذیرفت. بنا بر دستورالعمل های وزارت خارجه ایران، امیرانتظام ۲۰ دسامبر به ایران بازگشت. تا این زمان دانشجویان گنجینه ای از اسناد وزارت خارجه و سیا که جزئیات جلسات وی با مسئولین آمریکایی و مشارکت در ابتکار همکاری اطلاعاتی نشان می داد را پیدا کرده بودند. او فوراً بر اساس این اسناد بازداشت شد و بدون دسترسی به وکیل در انفرادی حبس شد. امیرانتظام در ۱۸ مارس ۱۹۸۱ به اتهام جاسوسی و "محاربه" - اشاره به تلاش او برای انحلال نهاد مسئول نوشتن قانون اساسی - محاکمه شد. محاکمه پر از بی قانونی و عدم رعایت قواعد بود. بازرگان شهادت داد که وی مجوز تماس های امیرانتظام با مسئولین آمریکایی را داده است و رویکرد مشابهی با سفارت شوروی داشته است. او اطلاعات با ارزشی را که بدست آورده اند توصیف کرد، از جمله گزارش های کیو درباره تحرکات گسترده نیروهای نظامی عراق و شبکه ای از ایستگاه های جاسوسی آمریکا، که ظاهراً اشاره ای به سیستم ایبکس است. علیرغم شهادت بازرگان، امیرانتظام مجرم شناخته شد و به حبس ابد محکوم شد. او مکرراً شکنجه و تهدید به اعدام شد. او تا ۱۹۹۷ زندانی بود، زمانی که فشار از طرف سازمان های حقوق بشری بین المللی کمک کرد وی آزاد شود. او سپس در سال ۱۹۹۸ در پی انتقاد از رئیس سابق زندان اولین اسدالله لاجوردی دوباره بازداشت شد. وی اکثر هشت سال بعد را در زندان سپری کرد و در نظام جمهوری اسلامی زندانی سیاسی ای شد که طولانی ترین ترین دوران زندان را گذراند .

بازرگان و همکاران اش پس از استعفا اطلاعات واصله از گزارش های کیو در مورد تدارکات عراق برای حمله به ایران، و اینکه چگونه سیستم ایبکس می تواند آن ها را قادر به رصد تحرکات مزبور کند، به جانشینان خود منتقل نکردند. رهبران ایران با بی توجهی به تهدید های عراق به تصفیه نیروهای مسلح ادامه داده و اقدامات دیگری انجام دادند که روحیه و آمادگی آن ها را تضعیف کرد. علیرغم برخوردهای دائم با نیروهای عراقی در ماه های قبل از حمله، آن ها تلاشی برای تقویت تدافعات در مناطق مرزی نکردند. بطور غیر قابل باوری ایران در منطقه مرزی که عراق از آن محور در سپتامبر ۱۹۸۰ حمله کرد هیچ واحد رزمی، گردان های توپخانه، گردان های زرهی، یا واحدهای هلیکوپتر تهاجمی نداشت. در این زمان، ایران در منطقه غرب فقط دو لشکر زرهی و دو لشکر مکانیزه پیاده داشت که همگی دور از مرز مستقر بودند. این واحدها با پنج لشکر مکانیزه، دو لشکر پیاده مکانیزه، و پنج لشکر پیاده عادی از طرف عراق روبرو بودند. نیروهای عراقی در دو روز اول تهاجم با هیچ واحد ایران در اندازه تیپ روبرو نشدند. ایران هزاران تلفات داد و صدها مایل مربع سرزمین در چند هفته اول جنگ از دست داد، و پس از آن در نتیجه اشتباه های عراق و عملیات قهرمانانه نیروه های غیر منظم ایرانی توانست تهاجم عراق را متوقف کند. تا زمانی که جنگ در اوت ۱۹۸۸ پایان یافت اقتصاد ایران ویران شده بود. حدود دویست هزار نفر از ایرانی ها کشته و حداقل دوبرابر آن مجروح شدند.

اگر رهبران ایران بر پایه اطلاعاتی که گزارش های کیو فراهم کرده بود بوسیله حفظ قدرت نیروهای مسلح خود، رصد فعالیت های نظامی عراق بوسیله ایبکس، استقرار کافی نیروهای دفاعی در مرز، عمل می کردند، رهبران عراق شاید از حمله به ایران باز داشته می شدند- همانطور که در زمان ارائه گزارش های کیو چنین شده بود. در واقع جنگ بی رحمانه هشت ساله شاید هرگز اتفاق نمی افتاد.

نتایج

این مقاله نور جدیدی بر یک فصل کمتر شناخته شده و مهم سیاست خارجی آمریکا می افکند. کمک اطلاعاتی که مسئولین آمریکایی در حال ارائه به دولت بازرگان بودند برای ایران مفید بود و شاید بسیار با ارزش می بود، اگر با اشغال سفارت آمریکا ناتمام نمی ماند. مهمترین قدم در این رابطه اطلاعاتی گزارش های اواسط اکتبر بود که در آن یک مسئول آمریکایی به رهبران ایران در باره آماده سازی عراق برای حمله هشدار داد و به آن ها گفت چگونه می توانند این آماده سازی ها را رصد کرده و در نتیجه اقداماتی برای مقابله انجام دهند. این اقدامات نشان می دهد که آمریکا در این برهه در قبال ایران نیات بی خطرو نه خصمانه داشته است. طنز تراژیک این است که اسلام گراهای تندرو که سفارت را در اوائل نوامبر اشغال کردند تصور می کردند که آمریکا در حال طراحی یک کودتا بوده و یا در دیگر فعالیت های دشمنانه دخالت دارد. در حقیقت مسئولین آمریکایی در حال هشدار دادن به رهبران ایران در مورد فعالیت های عراق بودند که اوجش تهاجم ویرانگر سپتامبر ۱۹۸۰ بود.

این مقاله همچنین تصویری قانع کننده از تبعات مخرب رادیکالیزه شدن که در این مقطع در ایران اتفاق افتاد را نشان می دهد. اشغال سفارت آمریکا هم تبلوری از این رادیکالیزه شدن بود و هم کاتالیزوری برای رادیکالیزه شدن بیشتر. این واقعه مسئولین ایرانی ای که از آمریکا در مورد آماده سازی حمله

عراق هشدار دریافت کرده بودند را از قدرت خلع کرد و باعث توقف ناگهانی رابطه تبادل اطلاعاتی شد، در نتیجه مانع تأکید مجدد هشدار مزبور توسط مسئولین آمریکایی شد. بعلاوه، رادیکالیزه شدن این دوران، بویژه استفاده دانشجویان از مدارک سفارت آمریکا برای متهم کردن میانه روها، فضایی را بوجود آورد که در آن هر فرد ایرانی که به داشتن رابطه با مسئولین آمریکایی شناخته می شد مستعد دستگیری بود. مانند امیرانتظام و چندین نفر دیگر که در اسناد نام آن ها ذکر شده بود. در چنین شرایطی، خیلی تعجب برانگیز نیست کسانی که هشدارهای آمریکا را دریافت کردند آن را به جانشینان خود منتقل نکردند: امیرانتظام دستگیر شده بود و مستأصل بود که شواهد ارتباط اش با مقامات آمریکایی را کم اهمیت نشان دهد، در صورتیکه یزدی و بازرگان شاید دچار سرنوشت امیر انتظام می شدند اگر در آن زمان هشدارها را به جانشین های خود منتقل می کردند. علاوه بر آن حتی اگر امیرانتظام، بازرگان و یزدی هشدار آمریکا را گزارش می کردند، اغلب رهبران ایران تا آن زمان شدیداً ضد آمریکایی شده بودند و احتمالاً در صحت آن تردید می کردند، و به احتمال زیاد به عنوان یک توطئه خصمانه یا تحریک آن را تفسیر می کردند. بنابراین، در نهایت رادیکالیزه شدن ایران در این مقطع که مانع شد رهبران آن به هشدار آمریکا اعتناء کرده و قدم هایی برای بازدارندگی حمله سپتامبر ۱۹۸۰ بردارند.

سرانجام، این مقاله ماهیت فعالیت هایی که عباس امیرانتظام برای آنها دستگیر و زندانی شد را روشن می سازد. به جای جاسوسی برای ایالات متحده آمریکا، آن طور که دادستانی در محاکمه مدعی شد، وی درگیر مباحثات حساسی با مسئولین آمریکایی بود که ثمر آن اطلاعاتی بود که بالقوه برای ایران بسیار ارزشمند بود. امیرانتظام مطمئناً از خطرات اقدامات اش تحت شرایط حاکم آگاه بود. زندگی وی در نتیجه آن تا حد زیادی نابود شد. وی یک ایرانی وطن پرست و شجاع بود که قربانی انقلابی شد که بطور غم انگیزی از کنترل خارج شده بود.

نقد و بررسی مقاله گازیروفسکی

محمدرضا یزدان پناه چهارشنبه ۴ بهمن ۱۳۹۱

آیا دولت موقت به نخست وزیری مهدی بازرگان، از آمادگی عراق برای حمله به ایران باخبر شده اما اقدامات و تمهیدات لازم را برای مقابله با این تهدید انجام نداده بود؟ آیا نخستین دولت جمهوری اسلامی گزارش های مربوط به تحرکات وسیع ارتش عراق در نزدیکی مرزهای مشترک با ایران را در اختیار دولت پس از خود قرار نداد؟

اینها پرسش هایی هستند که پس از انتشار نتیجه تحقیقات مارک گازیروفسکی، تاریخ نگار مشهور آمریکایی و متخصص تاریخ معاصر ایران درباره گفت و گوهای انجام شده میان تعدادی از مقام های ارشد دولت آمریکا با سران دولت موقت ایران در نشریه "اندیشه پویا" چاپ تهران به وجود آمده است.

عبدالعلی بازرگان از مسئولان ارشد دفتر نخست وزیری در دولت موقت و ابوالحسن بنی صدر، نخستین رئیس جمهور ایران در گفت و گو با "روز" به این پرسش ها پاسخ داده اند.

مجله اندیشه پویا نتیجه تحقیقات گازیوروسکی را بر روی اسناد سفارت آمریکا در تهران و گفت و گوهایی که او با مقام های آمریکایی مذاکره کننده با دولت بازرگان داشته را منتشر کرده است.

بر اساس این گزارش مقام های سفارت آمریکا در تهران از اردیبهشت ۱۳۵۷ یعنی چند ماه پیش از سرنگونی حکومت پهلوی، ارتباط خود را با نهضت آزادی ایران به رهبری مهدی بازرگان، آغاز کرده بودند.

گفت و گوها بیشتر به واسطه عباس امیرانتظام انجام می شد و او از آمریکایی ها درخواست هایی مانند "ترغیب شاپور بختیار، نخست وزیر وقت به استعفا و برنامه ریزی ها برای بازگشت مسالمت آمیز آیت الله خمینی به کشور" داشت.

پس از انقلاب و تشکیل دولت موقت، امیرانتظام به عنوان معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت انتخاب شد. ارتباط او با مقام های آمریکایی همچنان ادامه داشت اما به نوشته گازیوروسکی، مقام های آمریکایی از آن پس با تعدادی دیگر از مقام های ارشد دولت و حکومت ایران هم گفت و گوهایی داشتند. افرادی مانند نخست وزیر مهدی بازرگان، وزیر امور خارجه ابراهیم یزدی، وزیر ارشاد ناصر میناچی، وزیر دفاع احمد مدنی و رئیس شورای انقلاب محمد بهشتی.

"گزارش تحریف شده"

مارک گازیوروسکی نویسنده کتاب های "سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد دولتی وابسته در ایران" و ویراستار کتاب "نه شرقی، نه غربی: ایران، اتحاد شوروی و ایالات متحده" است. او همچنین تحقیقات فراوانی درباره حقایق پشت پرده مجموعه تحولاتی که به سقوط دولت محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر شد، انجام داده و ده ها مقاله درباره سیاست و تاریخ معاصر ایران نوشته است.

نوشته ها و تحقیقات او همواره یکی از منابع مورد استفاده نیروهای جبهه ملی و ملی مذهبی های طرفدار مصدق بوده که با استناد به آنها بر نقش دولت های غربی بخصوص آمریکا و بریتانیا در سرنگونی دولت مصدق تأکید می کردند اما پس از انتشار گزارش جدید او در مجله اندیشه پویا و انعکاس گسترده آن در محافل خبری و رسانه ای، برخی از هواداران نهضت آزادی و دولت موقت او را متهم به برخورد مغرضانه و نقض بی طرفی کردند.

ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهوری اسلامی پس از انقلاب به "روز" می گوید که متن ترجمه شده از گزارش گازیوروسکی که در مجله اندیشه پویا و برخی دیگر از رسانه ها منتشر شد "تحریف شده" و با هدف "انداختن گناه و مسئولیت خمینی به گردن بازرگان درباره آغاز جنگ" بوده است.

عبدالعلی بازرگان از مسئولان ارشد دفتر نخست وزیری در دولت موقت نیز در گفت و گو با "روز" به همین نکته اشاره می کند.

او همچنین می گوید: "گزارشی که ماموران آمریکایی از نقل و انتقالات نظامی مشکوک عراق به طرف مرزهای ایران و قصد حمله احتمالی آنها، به وزیر خارجه و معاون نخست وزیر دولت موقت دادند، در اواخر مهرماه سال ۱۳۵۸ بود، اما حمله عراق حدود یکسال بعد، یعنی شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد. اطلاعات ماموران آمریکایی، با توجه به درگیری های متعدد مرزی و پیام تهدید قبلی صدام از طریق سید محمود دعایی سفیر وقت ایران در عراق، نه تازگی داشت و نه قطعیت."

به گفته بازرگان، وقتی انقلابی داعیه صدور پیدا می کند، طبیعی است که همسایگان آرایش دفاعی به خود بگیرند، وگرنه اگر صدام واقعا در آن زمان قصد حمله داشت، چرا یازده ماه صبر کرد؟

سکوت امیرانتظام

در گزارش منتشر شده به نقل از مارک گازیوروسکی آمده که عباس امیرانتظام، اولین بار در ۱۶ تیر ۱۳۵۸ و در گفت و گو با بروس لینگن، ارشدترین مقام وقت سفارت آمریکا در تهران "شفاها شرح مختصری" درباره ارزیابی ایالات متحده از موضع عراق پشت مرزهای ایران دریافت کرد.

این اطلاعات شامل "تلگرافی متعلق به اواسط خرداد از سفارت آمریکا در بغداد که گزارش شایعات و مشاهداتی از تحرکات عظیم یگان های مسلح عراقی از شمال شرق این کشور به جنوب شرق بود، جایی که ایران آسیب پذیرترین موضع ممکن را در برابر حمله ای احتمالی داشت."

حدود دو هفته بعد از این ملاقات، امیرانتظام به عنوان سفیر جدید جمهوری اسلامی در کشورهای اسکانديناوی انتخاب و از کشور خارج می شود. به نوشته گازیوروسکی، تماس های امیرانتظام با مقام های آمریکایی بلافاصله پس از خروج وی از ایران آغاز شد.

ابوالحسن بنی صدر به "روز" می گوید که آنچه در گزارش مارک گازیوروسکی آمده این است که "عباس امیرانتظام یک ایرانی وطن پرست بود که از گفت و گو با مقام های آمریکایی به دنبال کسب خبر به سود منافع ملی ایران بود نه اینکه اطلاعات ایران را به آمریکایی ها ارائه کند."

بنی صدر می گوید: "متأسفانه مجله اندیشه پویا حتی آن حقایقی که گازیوروسکی درباره یک ایرانی قربانی رژیم جمهوری اسلامی نوشته را منتشر نکرده اند تا اینگونه وانمود کنند که امیرانتظام یک خائن به وطن است."

با وجود این در گزارش تاریخ نگار آمریکایی این گفته امیرانتظام که دیدارهای وی با مقام های ایالات متحده با اطلاع روح الله خمینی انجام می شود و گزارش این دیدارها نیز به اطلاع رهبر نخست جمهوری اسلامی می رسد، ابراز تردید شده است.

نخستین رئیس جمهوری اسلامی هم به "روز" می گوید که او نیز اطلاعی از این مسئله ندارد.

برای اطلاع از جزئیات بیشتر، با عباس امیرانتظام در تهران تماس گرفتیم. او به من گفت هنوز گزارش منتشر شده در مجله اندیشه پویا را ندیده و به طور حتم به آن پاسخ خواهد داد اما این پاسخ امروز نخواهد بود.

فقط گزارش آمریکا نبود

بر اساس گزارش گازیوروسکی در نهایت دو مقام آمریکایی در اواخر مهرماه ۱۳۵۸ به تهران می آیند و در جلسه ای با ابراهیم یزدی، وزیر وقت امور خارجه و عباس امیرانتظام که برای شرکت در این جلسه از سوئد به ایران بازگشته بود شرکت می کنند. قرار بود مصطفی چمران، وزیر دفاع هم در این جلسه حاضر باشد اما او به علت مجروح شدن در جنگ کردستان در بیمارستان بستری بود و به همین خاطر فقط همین چهار تن در جلسه حاضر شدند.

در همین جلسه است که برای نخستین بار مقام های آمریکایی به مقام های دولت موقت به طور رسمی اعلام می کنند که "اسناد و گزارش های متقنی" درباره احتمال نزدیک به یقین حمله عراق به ایران در اختیار دارند.

این اطلاعات و اسناد مواردی مانند جابه جایی وسیع ماشین آلات جنگی و جاسازی مهمات در نزدیک مرزهای ایران را شامل می شد.

عبدالعلی بازرگان می گوید: "انتظار دارید رئیس دولت موقت، همچون برخی دولتمردان «مقلد سیاسی امام»، فوراً خدمت ایشان می رسید و در مورد پیش بینی احتمالی مامورانی که آقای خمینی سر سوزنی برای سخنانشان اعتبار قائل نبود، کسب تکلیف می کرد؟"

ابوالحسن بنی صدر هم می گوید به جز گزارش های مقام های آمریکایی به دولت موقت که در تحقیقات گازیوروسکی آمده، حداقل دو مورد موثق دیگر درباره اطلاع آیت الله خمینی از احتمال حمله عراق به ایران و بی توجهی او به این مسئله وجود دارد: "گزارش ستاد ارتش که به دستور من با نفوذ در عراق تهیه شده بود و توسط سرلشگر شهید فلاحی و رئیس اداره اطلاعات ارتش به خمینی گزارش شد و گزارشی که با تصویب شورای انقلاب و توسط صادق قطب زاده به مبلغ ۲۰۰ هزار دلار خریداری شده و به آقای خمینی ارائه شده بود."

او اشاره ای به اینکه این گزارش از کجا خریداری شده بود نمی کند اما می افزاید پاسخ رهبر نخست جمهوری اسلامی به تمام این هشدارها و گزارش ها درباره احتمال قریب به یقین حمله عراق به ایران، بی توجهی محض بود: "خمینی گفت اینها همه اش دروغ است. ارتشی ها اینها را می سازند تا پای آخوند را از قشون قطع کنند."

عبدالعلی بازرگان هم می گوید: "حتی پس از آغاز حمله عراق و بمباران فرودگاه مهرآباد هم رهبر انقلاب این تهاجم را با این مضمون که «دزدی سنگی از پشت دیوار انداخته و فرار کرده و دیگر هم بر نمی گردد» تلقی کرد."

پیغام صدام به خمینی

هم بنی صدر و هم بازرگان در این گفت و گوبه خاطره مهدی بازرگان از دیداری با رهبر نخست جمهوری اسلامی، چند ماه قبل از آغاز حمله عراق به ایران اشاره کردند.

آنها گفتند که در آن دیدار افرادی مانند بازرگان، محمد بهشتی و سید محمود دعایی حضور داشتند. دعایی که در آن هنگام سفیر وقت جمهوری اسلامی در عراق بود به آیت الله خمینی می گوید که صدام من را تهدید کرده که در صورت قطع نشدن تحریک برخی گروه های قومی و مذهبی عراق توسط انقلابیون ایران، او به کشور حمله خواهد کرد و خواست تا این پیغام را به شما برسانم.

با وجود این آیت الله خمینی چندین بار تأکید می کند که نباید به تهدیدات صدام توجه کرد. دعایی با گریه حرف صدام را تکرار می کند اما رهبر وقت جمهوری اسلامی باز هم بی توجهی می کند. حتی هشدارهای آیت الله بهشتی و مهدی بازرگان هم جدی گرفته نمی شود و جلسه بی نتیجه پایان می یابد.

عراق چند ماه بعد در اوج به هم ریختگی ساختار ارتش کشور که ناشی از برکناری، محاکمه و اعدام تعداد زیادی از فرماندهان ارشد و میانی آن بود، حمله ای غافلگیرانه به ایران می کند و در عرض چند هفته نقاط زیادی از خاک کشور را به اشغال خود در می آورد.

نخستین واکنش نظامی سریع ایران به حملات عراق تنها توسط نیروی هوایی انجام می شود که از چند ماه قبل خود را برای ضد حمله علیه عراق آماده کرده بود. اما برتری هوایی ایران در ماه های نخست جنگ و بمباران گسترده فرودگاه ها و تاسیسات نظامی و استراتژیک کشور، نمی تواند مانع پیشروی نیروهای زمینی ارتش عراق بر اثر ضعف شدید نیروی زمینی و مکانیزه ایران بشود.

بر اساس گزارش مارک گازیوروسکی، ایران در آن هنگام فقط دو لشکر از نیروهای مسلح و دو لشکر موتوریزه پیاده نظام در غرب کشور داشت که آنها هم همگی از مرزها فاصله گرفته بودند. درمقابل این یگانها، عراق پنج لشکر از نیروهای مسلح، دو لشکر موتوریزه پیاده نظام و پنج لشکر منظم و حرفه ای پیاده نظام داشت.

بنی صدر: دولت موقت گزارش آمریکا را به من نداد

در این گزارش همچنین آمده که دولت موقت، اطلاعات مربوط به حمله احتمالی عراق به ایران را در اختیار دولت بعد از خود قرار نداد.

ابوالحسن بنی صدر که رئیس این دولت بود در گفت و گو با "روز" این مسئله را تأیید می کند: "من هیچ سند یا گزارشی از دولت موقت در این خصوص نداشتم."

با وجود این به گفته او، "با این همه سند و گزارش که از اطلاع و بی توجهی خمینی درباره احتمال حمله عراق به ایران وجود دارد، نمی توان یقه بازرگان را چسبید که چرا اطلاعاتی را که توسط آمریکایی ها دریافت کرده بود، به جانشینان خود منتقل نکرده است."

وی در عین حال اضافه می‌کند: "البته مقام‌های دولت موقت در آن هنگام به جاسوسی برای آمریکا متهم بودند اما این هم دلیل موجهی برای عدم ارائه اطلاعاتی که به حیات ملی ایران مربوط می‌شود به دولت بعدی نیست."

اما عبدالعلی بازرگان می‌گوید: "واکنش خنثی رهبر وقت انقلاب درباره احتمال حمله عراق نشان می‌دهد نه رهبری غافل از این تهدید بوده و نه اعضای شورای انقلاب، که بعضاً دولت‌های بعدی را تشکیل دادند، بی‌خبر بوده‌اند که اینک پس از ۳۳ سال برخی به این فکر افتاده‌اند که چرا دولت موقت این هشدار را به دولت جانشین خود نداد؟"

عبدالعلی بازرگان که در دولت موقت از مسئولان ارشد دفتر نخست‌وزیری بود در پاسخ به این پرسش که چرا دولت موقت اطلاعات اخذ شده از مقام‌های آمریکایی را در اختیار دولت بعدی قرار نداد؟ می‌گوید ابراهیم یزدی و عباس امیرانتظام باید پاسخگو باشند زیرا "آنها به خاطر دارند که اگر گفته‌اند به چه کسانی گفته، و اگر نگفته‌اند چرا نگفته‌اند."

با ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت و صادق طباطبایی سخنگوی آن دولت نیز تماس گرفتم اما تلفن هیچکدام آنها پاسخگوی تماس‌های مکرر من نبود.

هاشم صباغیان وزیر کشور دولت موقت هم که تلفن را پاسخ داد بدون اشاره به هیچ جزئیاتی به بیان جمله کلی «مندرجات گزارش را تکذیب می‌کنم»، اکتفا کرد.

عبدالعلی بازرگان در عین حال می‌گوید: "هیچ مسئله و موضوعی را نمی‌توان مستقل از زمان و مکان و فضا و فرهنگی که بر جامعه حاکم است مورد بررسی قرار داد. آیا در شرایط به اصطلاح انقلاب دوم، وقتی سفارت آمریکا اشغال و کارمندان به گروگان گرفته شده بودند، گوش کسی شنوای حرف‌های قبلی چند مامور آمریکائی بود؟"

تیتیر یک کیهان

در پایان از ابوالحسن بنی‌صدر می‌پرسم آیا مقام‌های جمهوری اسلامی و انقلابیون با تحریک عراق، آنگونه که سیدمحمود دعایی به نقل از صدام حسین گفته بود، در آغاز جنگ نقش داشتند؟

به عنوان مثال هم به دعوت آیت‌الله خمینی از ارتش عراق برای قیام علیه صدام اشاره می‌کنم اما بنی‌صدر می‌گوید: "این حرف‌ها دروغ است."

به گفته او، "خمینی بعد از حمله عراق به ایران ارتش عراق را به قیام فراخواند و اگر چیز دیگری در این رابطه وجود دارد من از آن بی‌خبرم."

این در حالی است که رهبر نخست‌جمهوری اسلامی روز پنج‌شنبه ۲۸ فروردین ۱۳۵۹ یعنی حدود پنج ماه قبل از حمله عراق به ایران، ارتش عراق را به قیام علیه صدام حسین فراخوانده بود.

آنگونه که در کتاب "صحیفه نور" آمده، آیت الله خمینی در آن روز در دیدار با اعضای ستاد بسیج شهرستان ها، گفته بود: " دولت عراق دولتی است که يك عده نظامی آمده اند و دور هم نشسته اند و خودشان هر چه می خواهند می کنند. اینها پوسیده هستند، این صدام حسین عقلش هم عقل درستی نیست و پوسیده است و همه حرفهایش این است که ما عرب هستیم. معنایش این است که ما عرب هستیم و اسلام نمی خواهیم ... ارتش اینها از همین مسلمان ها، از همین اهل سنت هستند، از همین شیعه ها هستند. خب ارتشی که از مسلمین است قیام می کند. ملت شریف عراق خودش را از چنگ اینها بیرون بیاورد. ارتش عراق باید توجه به این معنا داشته باشد که اینها را خودش سرکوب کند و خودش از بین ببرد."

این جملات با تیتر "امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد"، تیتر نخست شماره شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ روزنامه کیهان شد.

اطلاعیه تکذیب خبر سایت رجاء نیوز

۱۳۹۱/۱۱/۲۳

بسمه تعالی

سایت رجاء نیوز در ۱۴ بهمن ۱۳۹۱ گزارشی را از یک سایت وابسته به محافل امنیتی منتشر کرده و مدعی شده است که آقای ججاریان با اینجانب دیدار و در باره انتخابات ریاست جمهوری آینده و کاندیداتوری احتمالی آقایان هاشمی رفسنجانی و خاتمی گفتگو کرده است.

بدین وسیله به اطلاع عموم می رساند که این خبر بکلی دروغ است. آقای ججاریان با اینجانب دیدار و گفتگو نداشته است.
دکتر ابراهیم یزدی تهران- ۱۳۹۱/۱۱/۲۳

نامه به آقای حجتی کرمانی در باره پدیده بنگازی

۹۱/۱۲/۲۰

بسمه تعالی

خصوصی است، نه برای انتشار

بعد از سلام و آرزوی توفیق جلب رضایت حق سبحانه و تعالی و خدمت به خلق

۱- تحلیل های اخیر شما را در روزنامه اطلاعات ، که در روز جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ در سایت های خبری - تحلیلی آمده بود خواندم. از لا بلای نوشته شما دلسوزی صادقانه برای ملت و مملکت و برای نظام جمهوری اسلامی و مسئولان آن تراوش می کند. شجاعت و صداقت و صراحت شما را گرامی می دارم. آن ها را سخنانی بر خاسته از دلی درد مند یافتم که امید وارم بر جان و دل هر صاحب دلی به نشیند و مخاطب اصلی صاحب عزم و یا مخاطبین اصلی آن قبل از آن که از دستشان کاری بر نیاید، کاری در اصلاح وضعیت اسفبار کنونی انجام دهند .

۲- در این تحلیل شما به حق " اوضاع سیاسی را بسیار گسسته و درهم و برهم" دیده اید. و از " واقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ، بخصوص اخلاقی جامعه" پرده بر کشیده اید و شرایط را بحرانی دانسته اید. با این درک و فهم و تحلیل شما نه من و نه فقط روشنفکران و برجسته گان جامعه موافقت و بر آن صحنه گذارده و می گذارند، که مردم عادی هم با پوست و گوشت و استخوان خود آن را لمس می کنند و فریاد متی نصر الله آنان به گوش کروبیان هم رسیده است و آمادگی دارند که به هر فریاد رسی ، هر کس باشد، ولو کفن دزد اول، لیبیک بگویند.

اما آن چه را که شما در این تحلیل خود آورده اید بخش کوچکی از یک کوه یخ عظیم غوطه ور در درون آب است. بحران های عظیم تری در پیش روست .

برای مقابله با بحران یا بحران های پیش رو شمادریک مقاله تحلیلی در سال گذشته " سال ۹۰ ، دقیقه ۹۰ ، آشتی ملی" را پیشنهاد کردید. اما نه فقط سال ۹۰ بلکه سال ۹۱ هم به پایان رسید اما از آشتی ملی خبری نیست و قفل ها بر قفل ها زده شده اند و دامنه بحران بسی گسترده تر و ملموس تر شده است. همه شواهد و قرائن حاکی از آن است که ما نه با از هم گسیختگی نظام که با فروپاشی کشورمان روبرو هستیم .

۳- در مرداد ماه سال جاری در نامه ای به آقای خاتمی به سناریو های سه گانه در مقابله با انقلاب اسلامی ایران اشاره کردم و نوشتم: " اسناد تاریخی فراوان حکایت از آن دارند که امریکا و انگلیس و اسرائیل برای جلوگیری از موفقیت این انقلاب و یا مهار و هدایت آن به سمت و سوی مورد نظر خود، هرکاری را که می توانستند انجام دادند، اما نتیجه ای نداد. بسیار ساده انگاری است بپنداریم که این دولت ها که لاقفل به مدت ۲۵ سال از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، زمام امور را در ایران به دست داشتند و فعال ما یشاء بودند به یکباره با پیروزی انقلاب منفعل شدند و دست از سر ملت و انقلاب ایران برداشتند و ما را به حال خود وا گذاشتند. خیر! چنین نیست. من با تحلیل هر رویدادی بر اساس " تئوری توطئه" موافق نیستم و بر این باورم که ما در بسیاری از موارد فرافکنی می کنیم. اشتباهات و کاستی ها و انحرافات خود را نمی بینیم و مسئولیت خود را در ناکامی ها به عوامل خارجی

نسبت می‌دهیم. اما در عین حال، بی‌توجهی به مسائل پیچیده سیاسی در مناسبات بین‌المللی جهان معاصر را هم، نوعی ساده‌اندیشی می‌دانم. بررسی انقلاب‌های مردمی در کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد که قدرت‌های خارجی ذریبط و ذینفع در مقابله با انقلابات مردمی سه طرح راهبردی یا سه سناریو را به اجرا می‌گذارند که عبارتند از: ۱- ناآرامی، آشوب و شورش‌های داخلی. ۲- حمله نظامی از بیرون و ۳- نفوذ خزنده در سطوح مختلف حاکمیت جدید.

در مورد انقلاب ایران نیز هر سه طرح راهبردی به اجرا گذاشته شد. ایران فقط در مقابله با راهبرد دوم، حمله نظامی موفق شده است در دو راهبرد دیگر شکست خورده و با پیامد‌ها آن دست‌بگریبان است. در فرصتی دیگر به ارزیابی عملکرد راهبرد سوم خواهیم پرداخت. اما اکنون به مناسبت رویدادهای اخیر نگاهی به پیامد‌های راهبرد اول بیاندازیم.

راهبرد اول - ایجاد ناآرامی، آشوب و شورش‌های داخلی - بر اساس این پیش‌فرض است که ناآرامی‌ها موجب می‌شود حاکمان جدید یا سقوط می‌کنند که هوالمطلوب. یا برای حفظ قدرت خود دست‌به‌سرکوب می‌زنند. سرکوب سیاسی و اعمال خشونت، خصوصاً خشونت برهنه، موجب می‌شود حاکمان جدید پایگاه‌های مردمی خود را از دست بدهند. **پرتراشد راسل** در کتاب "قدرت" در مورد خشونت برهنه تعبیر جالبی دارد: "اگر قدرت بر پایه دین یا شبه‌دین باشد و احساس تزلزل بکند دست‌به‌سرکوب برهنه می‌زند." هنگامی که حاکمان جدید بر اثر سرکوب ناآرامی‌ها پایگاه مردمی خود را از دست می‌دهند یا سقوط می‌کنند یا برای حفظ و ادامه حکومت خود در پی کنار آمدن با قدرت‌های خارجی و جلب حمایت آنان بر می‌آیند. آنچه در روزهای بعد از انتخابات خرداد سال ۱۳۸۸ در برخورد با معترضین رخ داد در واقع واکنش به احساس ضعف و تزلزل حاکمان و اعمال خشونت برهنه بود. در دورانی که در خانه امن وزارت اطلاعات زندانی بودم کارشناس امنیتی در گفتگویی اصرار داشت که به پذیرم لطف الهی این نظام را حفظ کرده است. او برای تایید ادعای خود می‌گفت در روز ۲۵ خرداد ۸۸ بیش از ۳ میلیون نفر در خیابان‌های تهران به راه پیمایی پرداختند. تمام روز ما (نیروهای امنیتی) نگران بودیم که اگر این سیل خروشان مردم به سوی بیت رهبری حرکت کند چگونه می‌توانیم جلوی آن را بگیریم. پاسخ من به او این بود که البته که خداوند قادر متعال است و سرنوشت همه در دست اوست. اما خداوند در قرآن کریم برای مهلتی که می‌دهد علتی را هم یاد آور شده است. خدا را شاکر باشید که معترضین ساختار شکنی نکردند. اما بدانید اگر بار دیگر براه بیفتند احتمالاً همین کار را خواهند کرد.

۴- اکنون مجموعه اخبار و شواهد حاکی از آن است که مذاکراتی میان ایران و آمریکا و گروه ۱+۵ و نیز با سازمان بین‌المللی انرژی هسته‌ای برای حل اختلافات در جریان است. هر یک از طرفین نتایج گفتگوگاه را با خوشبینی مثبت و امیدوار کننده ارزیابی می‌کنند و گاه ناامیدانه در برابر هم و در برابر افکار عمومی مردم کشورشان به رجز خوانی می‌پردازند. در مناسبات جهانی بروز اختلاف میان دولت‌ها پدیده ناآشنایی نیست. مطلوب‌ترین گزینه برای رفع اختلافات مذاکره مستقیم است. بدون شک باید از این آمادگی برای مذاکره رودر رو و مستقیم استقبال کرد. اما شرط لازم برای موفقیت مذاکرات وجود "اراده اصلاح" در طرفین است. آیا چنین اراده‌ای در طرفین گفتگوها وجود دارد؟ بنا به آنچه در بالا (

بند ۳) اشاره شد ممکن است ایران برای رسیدن به تفاهم و توافق با غرب جدی باشد. اما آیا قدرت های غربی هم این آمادگی را دارند؟

۵- اگر فرض را بر این قرار بدهیم که اگر ایران برای حل مشکل خود با غرب آمادگی دارد تا تمام فعالیت های هسته ای خود را متوقف سازد و واقعاً به خواهد با غرب کنار بیاید، آیا مشکل ایران با غرب حل خواهد شد. برخی می گویند خیر. زیرا بعد از کوتاه آمدن ایران در مورد فعالیت های هسته ای، مسائل دیگر، از جمله نقض حقوق بشر در ایران، مخالفت ایران با صلح خاور میانه و حمایت از تروریسم مطرح خواهد شد. اما این مسائل فرع بر یک مشکل اساسی دیگری است. و آن عدم تعامل ایران با جامعه جهانی است که خود از درک و فهم نادرست از وضعیت کنونی جهان سرچشمه می گیرد. در تحلیلی تحت عنوان: **"منافع و امنیت ملی و فهم تحولات جهان بیرون"** به این مسئله پرداخته ام.

این تحلیل در سال ۱۳۸۳ نوشته شده و به عنوان فصلی مستقل در کتاب: **«انتخاب - رهبری جهانی یا سلطه بر جهان»** به قلم **زیبگنیو برژینسکی** و ترجمه آقای **مهندس لطف‌الله میثمی** توسط نشر صمدیه چاپ و منتشر شده است. اکنون که تقابل ایران و کشور های ۱+۵ و مذاکرات میان ایران با این کشور ها و سازمان بین المللی انرژی هسته ای وارد مرحله جدیدی شده است، توجه به مفاد این تحلیل در فهم شرایط کنونی جهان و چگونگی همکاری ایران با جهان، در عصر انقلاب الکترونیک و در دهکده جهانی به ما کمک می کند.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد روابط بین المللی را دگرگون ساخته است. در دوران جنگ سرد اولویت های سیاسی محور اصلی در روابط بین المللی بود و به تبع آن ثبات سیاسی تعریف می شد. در دوران ما بعد جنگ سرد اولویت های اقتصادی نقش تعیین کننده پیدا کرده اند. روابط اقتصادی هنگامی مطلوب است که دراز مدت و راهبردی باشند و شرط اصلی آن ثبات سیاسی دراز مدت است. به متناسب شرایط جدید جهانی، ثبات سیاسی در دموکراتیزه شدن نظام ها تعریف شده است. موج سوم دموکراسی ابداع یا اختراع آمریکا یا غرب نیست بلکه ضرورتی برخاسته از پایان جنگ سرد انقلاب الکترونیک است. ضعیف ترین نظام های دموکراتیک از قوی ترین نظام های استبدادی با ثبات ترند. در این دموکراسی دو مؤلفه مورد توجه است. اول این که تمام نیروهای سیاسی در فرایند تصمیم گیری های کلان ملی حضور داشته باشند. این حضور به این معناست که تمام تصمیمات از نظر تمام گروه های سیاسی شرکت کننده در فرایند تصمیم گیری مشروعیت دارند. این ضرورت از آن جا ناشی می شود که در نظام های دموکراتیک یک گروه سیاسی که در یک زمان در اقلیت است ممکن است در شرایط متحول سیاسی به اکثریت تبدیل شود. مؤلفه دوم این که جا به جایی قدرت مسالمت آمیز صورت گیرد. به این ترتیب پایان جنگ سرد موقعیت استراتژیک ایران را بعد از بیش از ۱۵۰ سال تغییر داده است. امروز دیگر سیاست موازنه منفی دکنتر مصدق (یا موازنه عدمی مدرس) و نیز جنبش عدم تعهد، که راهکاری بود برای کشورهایی که نمی خواستند در بلوک بندی ها و تخصیصات جهانی شرکت کنند، معنا و مفهوم و کار برد خود را از دست داده است. آرمان استقلال و آزادی و حاکمیت ملت، که بیش از صد سال است ملت ما برای آن می جنگیده و استبداد داخلی با حمایت قدرت های خارجی با آن مخالفت می کرده است امروز با اولویت های کلان اقتصادی جهان غرب هم

سویی و هم پوششی پیدا کرده است. ملت ما برای آزادی و استقلال و تحقق حاکمیت بر سرنوشت خود مبارزه می کند و دولت های توسعه یافته منافع راهبردی و دراز مدت خود را درگروتوسعه سیاسی و تحقق مردم سالاری در کشور های تعامل کننده با آن ها می بینند. طبیعی است در صورت تحقق حاکمیت ملت هیچ قدرتی نمی تواند چیزی را خلاف منافع و مصالح ملی ما به ما تحمیل کند. هنگامی که آمریکا برای عبور نیروهای خود به عراق در جنگ علیه صدام از ترکیه درخواست مجوز کرد مجلس ملی ترکیه با آن مخالفت کرد.

اما ویژگی امروز جهان بعد دیگری هم دارد. انقلاب الکترونیک، همچون انقلاب صنعتی مناسبات جهانی را دگرگون کرده است. ما اکنون در یک "دهکده جهانی" زندگی می کنیم. زندگی در دهکده جهانی نظیر زندگی در یک مجتمع مسکونی است. در این مجتمع ۱۹۰ آپارتمان (۱۹۰ کشور) وجود دارد. مساحت یک آپارتمان ۳۰ متر مربع است و دیگری ۹۰۰ متر مربع. در این مجتمع از همه نژادها و ادیان، همه فرقه های مسیحی، مسلمان از همه مذاهب، بودایی و زرتشتی و... زندگی می کنند. مومنین به هر یک از این مذاهب و فرقه ها هنوز هم تعصبات جاهلانه علیه یک دیگر را دارند و گاهی با هم درگیری هایی پیدا می کنند. اما همه آن ها در مسئله آرامش مجتمع اتفاق نظر دارند. اگر یکی از ساکنین به عنوان مثال نیمه شب بیاید و بخواهد به پارکینگ برود و برای صدا کردن مسئول پارکینگ و باز کردن در ورودی پارکینگ بوق بزند روز بعد ساکنین به او اعتراض خواهند کرد. اگر یکی از ساکنین صدای رادیو یا تلویزیون خود را بلند کند به او اعتراض خواهد شد. در شرایط کنونی جهان هر دولتی می تواند و باید با رعایت نظم دهکده جهانی منافع و مصالح ملی کشور خود را پیگیری کند. مشکل ایران این است که در دهکده جهانی نغمه نا هماهنگی را می نوازد. ترکیه با درایت در چارچوب نظم جهانی و هماهنگ با آن منافع ملی خود را پیگیری می کند. ترکیه بالاترین تعداد روزنامه نگار زندانی را در دنیا دارد. به آن اعتراض می شود اما تبدیل به یک پرونده جهانی علیه ترکیه نشده است.

نگرش به جهان خارج بر اساس وضعیت جهان در دهه ۱۹۵۰ و تنظیم راهکارهای دیپلماتیک بر پایه این نگرش، اشتباهی است که بسیاری از روشنفکران ما، از جمله برخی از روشنفکران دینی، که خود را چپ می دانند مرتکب می شوند. همگنشی با جهان با این نگاه یک مشکل اساسی در پیگیری سیاست خارجی ایران است. بنابراین پرسش این است که اگر ایران مشکل خود را با غرب در رابطه با فعالیت هسته ای حل کند آیا کار تمام است؟ خیر! شواهد و قرائن و اخبار غیر از این را نشان می دهد. پس نقشه راه احتمالی غرب در حل مشکل ایران چیست؟ غرب از اصلاح و تعدیل رفتارهای حاکمان ایران نا امید شده است و تنها چاره را در تغییر کل نظام می بیند.

۶- **بنغازی کردن خوزستان**- در جامعه شناسی و در عالم سیاست می گویند: " غیر قابل تصور را تصور کنید و سپس برای مقابله با آن فکر کنید، راه حل ها را بیابید و پیش گیری کنید". رجز خوانی های سیاسی برای حفظ روحیه مردم خوبست اما چشمان خود را به روی واقعیت ها بستن و رجز خوانی ها را خود باور کردن و خود را در حصار ذهنیات خود، آنهم در یک شرایط بحرانی زندانی کردن شیوه مدیریت واقع گرایانه و خرد ورزانه نیست. در مقاله ای با عنوان: " تلاطم در کشور های عربی، سقوط قذافی - ۱۳۹۰/۲/۲۹ " در باره پدیده بنغازی نوشتیم: " اما تجربه لیبی ویژگی های مهم در خور

توجهی دارد. در عصر تحولات و التهابات اعتراضی و مردمی حاضر در خاورمیانه، تجربه لیبی، یا به تعبیر دقیق تر، پدیده بنغازی، برای کشورهای صادر کننده نفت آموزنده و هشدار دهنده است که بایستی با دقت بررسی شده و مورد توجه رهبران این کشور ها قرارگیرد. در عالم سیاست باید غیر قابل تصور را تصور کرد و برای پیشگیری یا مقابله با آن تدبیری اندیشید". این تحلیل قبل از سقوط قذافی و سرنوشت عبرت انگیز او بود.

در لیبی چه گذشت و پدیده بنغازی چه بود؟

هنگامی که ابر های بهار عربی از غرب ، تونس و از شرق ، مصر به آسمان لیبی رسیدند و بارش باران شروع شد، کارگران شرکت نفت در بنغازی اعتصاب کردند و در نتیجه تولید و صدور نفت لیبی ، که خریدار عمده اش اروپا و بخصوص فرانسه و ایتالیا بود، قطع شد. نیروهای انقلابی در بنغازی مستقروبر مناطق نفتی مسلط شدند و "شورای ملی موقت" را در بنغازی تشکیل دادند، که از طرف دولت های غربی و اتحادیه عرب به رسمیت شناخته شد. فرانسه و ایتالیا از اولین کشورهایایی بودند که به رغم سوابق بسیار دوستانه ای که با قذافی داشتند و کمک هایی که قذافی به آن ها کرده بود، با او از در مخالفت برخاستند و نیروهای انقلابی (شورای ملی موقت) را برسمیت شناختند. قطعنامه ممنوعیت پرواز هواپیماهای لیبی برای بمباران مناطق تحت نفوذ معترضین، با پیگیری این دولت ها به تصویب ناتو رسید و اجرا شد. با استقرار شورای ملی موقت در بنغازی صدور نفت لیبی به اروپا از سرگرفته شد و بهای نفت صادراتی نیز به حساب این شورا یا دولت جدید، واریز گردید. این تحولات موجب شد که ولو برای موقت، تقسیم جغرافیایی در لیبی صورت گرفت و یک کشور با دو سیستم بوجود آمد. ادامه مقاومت مردم و فشارهای داخلی و بین المللی ادامه یافت و انقلابیون طرابلس را هم فتح کرده اند و دولت قذافی سقوط کرد و بقیه داستان را هم که می دانید.

۷- البته که تکرار تجربه بنغازی لیبی در خوزستان ایران غیر قابل تصور است اما آن را به عنوان یک سناریوی محتمل علیه جمهوری اسلامی تصور کنید. شواهد و علائمی برای تصور این سناریو دیده می شود. بدون شک ساختار و مناسبات سیاسی در درون ایران با لیبی تفاوت های بسیار اساسی دارد. نیروهای مخالف حکومت قذافی در خارج از کشور بسیار ناچیز بودند. نه از خاندان پادشاه مخلوع لیبی خبری بود و نه آن ها هوادارانی داشتند. با بارش باران بهار عرب نیروهای مخالف قذافی در درون لیبی به حرکت در آمدند. ساختار و مناسبات سیاسی در درون و بیرون از حاکمیت چنان از هم گسسته و درهم و برهم بود که با استقرار شورای ملی موقت ریزش نیروها از درون و بیرون نظام آغاز شد و به سرعت پیش رفت.

اما در مورد ایران چنین نیست. نیروهای معاند و معترض نظام جمهوری اسلامی در خارج از کشور از جهت کمی و کیفی قابل توجه هستند و طیف وسیعی را تشکیل می دهند. در این طیف هم خانواده شاه با ادعاها یشان و سوابقشان و امکانات فراوانی که در اختیار دارند و از حمایت های گسترده دولت های غربی برخوردارند، فعال هستند و هم مجاهدین خلق که امکانات و ظرفیت های ویژه ای دارند و اخیراً هم در روابط آن ها با دولت های غربی تحولات قابل ملاحظه ای صورت گرفته است که در فهم

سناریوی جدید علیه جمهوری اسلامی و نقش احتمالی آنان در این سناریو، باید به آن توجه کرد. در میان این دو گروه - خاندان پهلوی و مجاهدین - گروه های متعدد چپ، ملی و ملی - اسلامی قرار گرفته اند که با این دو گروه مرز بندی های مشخص و جدی دارند. بخشی از سناریوی محتمل یاد شده در بالا ایجاد یک شورای ائتلافی از تمام نیروهای برانداز جمهوری اسلامی ایران است. نیرو های گروه سوم هنوز آمادگی ندارند در یک شورای ائتلافی در کنار دو گروه اول قرار گیرند. فعالیت هایی می شود تا این گروه ها را برای ورود در شورای ائتلافی مورد نظر قانع سازند. توجه و دقت به تبلیغات گسترده و بسیار حساب شده ای که در ماه های اخیر در رسانه های صوتی - تصویری خارج از کشور برای گروه اول می شود حکایت از آن دارد که کارگردانی شورای ائتلافی با گروه اول و رضا پهلوی است. این که کارگردانی این ائتلاف به گروه اول و رضا پهلوی واگذار شده است مبتنی بر واقعیت های تاریخ معاصر است. در کارنامه هیچ یک از گروه های دیگر نتیجه ای از آزمون آنان در تعامل با قدرت وجود ندارد که در برنامه های تبلیغاتی خود به آن ها تکیه کنند. در کارنامه برخی از این گروه ها تنها مبارزات ضد استبدادی آنان قبل از انقلاب و بعضاً بعد از انقلاب وجود دارد. و این در شرایط کنونی و برای موفقیت در سناریوی جدید کافی به نظر نمی رسد. البته کارنامه عملکرد گروه اول در ارتباط با قدرت به دوران قبل از انقلاب مربوط می شود. به رغم کارنامه غیر قابل قبول استبداد سلطنتی، محور اصلی تبلیغات این گروه و کارگردانان حرفه ای پشت صحنه ارائه چهره ای منزله از آن دوران است. متأسفانه مردم ما یا حافظه تاریخی فعال ندارند یا بسیار ضعیف است. در میان ملت های تحت ستم فرهنگ شفاهی غالب است. در میان این ملت ها رسانه های صوتی - تصویری نقش بسیار موثری دارند. آمار کتاب خوانی در ایران بسیار پایین است. صدا و سیمای جمهوری اسلامی اعتبار خود را در میان مردم از دست داده است و رسانه های خارجی در شکل دهی افکار عمومی نقش اساسی پیدا کرده اند. یک عامل سیاسی - روانی موثر دیگر در تکیه بر کارگردانی گروه اول کارنامه حاکمان جمهوری اسلامی است. در نظام گذشته فساد اخلاقی و اقتصادی، دزدی و اختلاس و سرکوب سیاسی و خشونت با مخالفان، نه بر اساس ادعای مخالفان آن رژیم بلکه خاطرات بر جای مانده از ایادی و عناصر کلیدی همان نظام، هم بود اما نه در ابعادی که مردم در این نظام شاهد آن هستند. به علاوه شاه هیچگاه به نام خدا و دین حکومت نمی کرد و مدعی حکومت عدل علی نبود. بنا بر این توقع و انتظار مردم از نظام اسلامی با آن چه که امروز با آن رو به رو هستند فرسنگ ها فاصله دارد. فاصله آن چنان است که ورد زبان مردم کوچه و خیابان این شده است: "**صد رحمت به کفن دزد اول**".

برای تثبیت کارگردانی این گروه در سطح بین المللی فعالیت ها و دیدار های رضا پهلوی نه فقط در اروپا و آمریکا که شامل حتی چین هم شده است. دولت چین به او اجازه و امکان داده است که از تلویزیون سراسری دولتی برای تبلیغ مواضع خود استفاده کند. آن چه رضا پهلوی در این برنامه تلویزیونی خود در چین گفته است و تأثیری که احتمالاً بر بینندگان این برنامه در چین داشته است در بحث ما بلا موضوع است. مهم این است که دولت چین در حالی که بالاترین استفاده ها را از تحریم ها علیه ایران برده است و می برد از هماهنگی با این سناریو غرب علیه ایران استنکافی ندارد. آیا امکان دارد دولت چین بدون هماهنگی با دولت آمریکا چنین امکانی را به این گروه بدهد؟ آقای رضا پهلوی در برنامه های تبلیغاتی خود سعی می کند یک برنامه دموکراتیک ارائه بدهد. با ظرافت از هر نوع ادعایی

برای سلطنت پرهیزی نماید. اما این کافی برای قانع ساختن و جذب گروه های سوم نیست. نیرو های گروه سوم در حافظه تاریخی خود هم دوران انقلاب را به یاد دارند و هم دانش و تجربه سایر انقلابات را. رهبران انقلابات در دوران قبل از پیروزی سخنان بسیار شیرین و جذابی را بیان می کنند و به مردم وعده می دهند. رهبران انقلاب بلشویکی روسیه قبل از پیروزی به مردم کشور های آسیای مرکزی و قفقاز وعده استقلال دادند. اما بعد از پیروزی نه تنها استقلال ندادند بلکه آن ها را به بدترین شکل سرکوب کردند. آقای خمینی در مصاحبه های خود در پاریس در پاسخ به پرسشی در مورد ماهیت جمهوری اسلامی گفتند همین جمهوری فرانسه. در پاسخ به اینکه آیا شما می خواهید حکومت کنید، گفتند خیر، من یک طلبه هستم و می روم قم کار طلبگی خود را می کنم. گفتند در جمهوری اسلامی کمونیست ها هم حق فعالیت دارند و آزاد خواهند بود. نیروهای گروه سوم این ها را بیاد دارند و نمی خواهند نمی توانند این تجربه را بار دیگر تکرار کنند. بنابراین سخنان و مواضع گروه اول ممکن است در میان مردم عادی موثر باشد اما به سختی می تواند نظر موافق گروه سوم را برای همکاری و ائتلاف جلب کند .

اما اجرای سناریوی بنگازی کردن خوزستان هنگامی آغاز خواهد شد که اولاً بشار اسد در سوریه سقوط کند. ثانیاً شورای مورد نظر عملاً به وجود آید تا بتواند در موقع لازم نقش خود را ایفا کند. اما مشکل غرب در سوریه ارتش این کشور است . در تحلیلی با عنوان: " سوریه و آینده نه چندان روشن" (روزنامه اعتماد- ضمیمه هفتگی- ۱۸ آذر ۱۳۹۱) این مسئله را بحث کرده ام. یکی از مقامات امنیتی کشور گفته است اگر سوریه را حفظ کنیم می توانیم خوزستان را پس بگیریم. به نظر می رسد مقامات امنیتی کشور نیز به این سناریو و ارتباط آن با سقوط اسد توجه دارند. در شرایط کنونی خاور میانه و با توجه به روابط نه چندان دوستانه ایران با اعراب، در صورت اجرای این سناریو، کلیه کشور های عربی ، شاید به استثناء عراق، از آن حمایت خواهند کرد .

۸- چگونه می توان با این سناریو مقابله و آن را خنثی کرد. برخورد امنیتی فعلی حکومت نه تنها کار ساز نیست بلکه به پیشبرد سناریو کمک می کند. موفقیت این سناریو، با توجه به آن چه در خاورمیانه می گذرد به احتمال زیاد موجب فروپاشی کشورمان خواهد شد. برای هر ایرانی متعهد به سرنوشت ایران، حفظ تمامیت ارضی در صدر طبقه بندی مصالح و منافع ملی قرار دارد. در دوران جنگ سرد منافع غرب جلوگیری از فروپاشی ایران بود. اما در دوران ما بعد جنگ سرد چنین اولویتی دیگر وجود ندارد. هیچ فرد یا گروه اصیل ایرانی نمی تواند، حتی به بهانه مبارزه با استبداد شاهد و ناظر فروپاشی کشورمان باشد.

نقشه راه واقع بینانه و موثر این است که اولاً: راهبرد امنیتی مقابله با این تهدید ها به راهبرد سیاسی تبدیل شود و فضای سیاسی با آزادی تمام زندانیان سیاسی به وضعیت قبل از انتخابات خرداد ۸۸ بر گردد. منطق اصلاح طلبان که برای مشارکت هر چه بیشتر مردم در انتخابات باید زندانیان سیاسی آزاد شوند برای تصمیم سازان قانع کننده نیست. برگزار کنندگان انتخابات با مهندسی انتخابات می توانند آن را به نحو مطلوبشان انجام و اعلام نمایند. در مناسبات جهان تعداد شرکت کنندگان واجد شرایط در انتخابات معیاری برای مشروعیت آن نیست. تنها با قانع ساختن تصمیم سازان به جدی بودن سناریوی یاد شده در

بالا و خطرات تهدید کننده آن ممکن است حاکم صاحب عزم را به تأمل و تغییر در برنامه ها و ادار ساخت و با کاهش تنش های سیاسی و امنیتی فضای در داخل ایران برای خنثی سازی ای سناریو فراهم ساخت .

جناب آقای حجتی عزیز در مقدمه این نامه به سه سناریو عیه ایران بعد از انقلاب اشاره کردم. سناریوی دومی که از آن استفاده شد حمله نظامی به ایران بود. صرف نظر از این که این حمله قابل پیش بینی و قابل پیش گیری بود ، عراق به ایران حمله کرد. تاریخ گواهی خواهد داد که در این جنگ ، بر خلاف جنگ های ۱۵۰ ساله اخیر ایران ما زمین از دست ندادیم. این امر حاصل دو عامل بوده است: **عامل اول کاریزمای آقای خمینی** و قدرت بسیج مردمی ایشان در مقابله با تهاجم نظامی و **عامل دوم** تجربه و دانش و قابلیت رهبری بسیار بالای دکتر چمران در جنگ های نامنظم مردمی. اما تاریخ همچنین گواهی می دهد که آقای خمینی با شجاعت جام زهر را نوشید و قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. در غیر این صورت به تصدیق دست اندر کاران جنگ در آن زمان، ارتش عراق به ایران بر می گشت در حالیکه ایران قادر به دفاع از سرزمین خود نبود و خوزستان را اشغال می کرد. اکنون آقای خامنه ای بر سر یک پیچ مهم و حساس تاریخ قرار گرفته اند. و باید همچون آقای خمینی بر خلاف مواضع قبلی خود گام بردارند و به قول شما آشتی ملی را به پذیرند و اعلام کنند. من هم با شما موافقم که تعبیر رویای آشتی ملی در دست ایشان است. باید پذیرفت که جنبش اصلاح طلبی ایران برای نظام یک فرصت است نه یک تهدید. با پذیرفتن این نقشه راه ، چه اسد سقوط کند چه نکند ، سناریوی یاد شده در بالا به احتمال بسیار زیادی موضوعیت خود را از دست خواهد داد. راه برای تعدیل رفتار ها و حل مشکلات و کاهش بحران ها باز خواهد شد. وقتی راه کار های احتمالی اصلاح از درون ممکن و میسر شود، اولین پیامد آن این خواهد بود که **اولاً** با توجه به فضای سیاسی حاکم بر افکار عمومی مردم آمریکا و مخالفت های جدی با هر نوع درگیری دولتشان در تقابل های نظامی و **ثانیاً** با عنایت به پیامد های زیانناز سناریوی مطرح شده برای کشورمان گروه سوم، به دو گروه دیگر نخواهد پیوست و شورای ائتلاف شکل نخواهد گرفت و موفقیت سناریوی مطرح شده به شدت مختل خواهد شد. امید وارم و دعا می کنم نفس گرم شما کار ساز باشد . در آستانه سال نو هستیم. ضمن تبریک سال نو به شما و خانواده محترم از مقلب القلوب و الاحوال دگرگونی حال خود و کشورمان را به بهترین احوال آرزومی کنم. ارادتمند. **ابراهیم یزدی ۱۳۹۱/۱۲/۲۰**

بخش چهارم - سال ۱۳۹۲

استمرار در مشی اصلاح طلبی

مصاحبه خانم سولماز ایگر - روزنامه آرمان فروردین ۱۳۹۲

با انتشار این مصاحبه بنا به دلایلی موافقت نشد.

- نهضت آزادی با وجود تمام کارهایی که علیه‌اش انجام شده و فشارهایی که علیه‌اش وجود داشته همیشه خط مشی اصلاح طلبانه‌اش را در پیش گرفته، به طوری که هیچ وقت هیچ انتخاباتی را به صورت علنی تحریم نکرده، حالا می‌خواستیم بدونیم که با وجود این پیشینه نهضت آزادی، در مورد انتخابات سال ۹۲ چه نظری دارید؟ یعنی شما می‌گید شرکت کنیم یا عدم شرکت در انتخابات را توصیه می‌کنید؟

- انتخابات علی‌الطلاق حقی است که مردم دارند و باید با شرکت در انتخابات از این حق خود استفاده کنند. اما شرکت یک فرد در انتخابات با شرکت یک سازمان فرق می‌کند. شرکت یک فرد در انتخابات یعنی برود و به نامزد یا نامزد های مورد اعتماد خود رای بدهد. اما یک سازمان سیاسی که رای نمی‌دهد، سازمان سیاسی در انتخابات دو کار انجام می‌دهد، یکی اینکه موضعش را در شرکت یا عدم شرکت در انتخابات اعلام می‌کند. دیگر اینکه در صورت شرکت در انتخابات یا کاندیدای مطلوب خود را با یک برنامه مشخص به مردم معرفی می‌کند یا از یک کاندیدای معین با یک برنامه قابل قبول حمایت می‌کند. در انتخابات پیش رو الان زود است که ما موضعی را اعلام کنیم. اما بر اساس رویه‌ای که ما تا بحال داشته ایم در مرحله اول مردم را تشویق می‌کنیم از حق خود استفاده کنند و در انتخابات شرکت کنند. اما شرکت مردم در انتخابات بستگی به فضای سیاسی مناسب دارد. بر طبق رویه گذشته وقتی بینم شرایط نامساعد است انتخابات را تحریم نمی‌کنیم ولی اعلام می‌کنیم که ما در این انتخابات شرکت نمی‌کنیم و به مردم هم نمی‌گوئیم که در انتخابات شرکت کنند یا نکنند، برای کسی تعیین تکلیف نمی‌کنیم. در مورد انتخابات پیش رو هنوز زود است که بتوان اظهار نظر کرد.

اگر چه شرکت هر چه بیشتر مردم در انتخابات از جهات مختلف مطلوب است اما انتخابات پیش رو در جهت دیگری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

اما معتقد هستیم که انتخابات پیش رو باید بهانه‌ای باشد برای تصمیم‌گیران ایران تا برای جلوگیری از بحران‌های تهدیدکننده به بهانه انتخابات فضای سیاسی کشور را آرام کنند. خود انتخابات چندان در حال حاضر از اون اهمیت برخوردار نیست بلکه مقابله با بحران‌های تهدید کننده است که اهمیت دارد، برای مقابله با بحران‌های تهدید کننده می‌بایست حاکمان کنونی فضای سیاسی را باز کنند تا اصلاح طلبان مجدداً فعال بشوند، نه فقط برای شرکت در انتخابات، بلکه برای مقابله با خطرات تهدید کننده. اما اگر حاکمیت تصمیم بگیرد این کار را بکند، انتخابات بهانه‌ی خوبی است که در این شرایط این کار بشود و به همین

دلیل به شما گفتم که بیش از هر چیز برای مقابله با خطرات تهدیدکننده باید بعضی‌ها جام زهر را بنوشند و این تغییرات را بپذیرند.

-به نظر شما در این فضای امنیتی و خفقان عرصه‌ای برای فعالیت وجود دارد؟ آگه هست چه کارهایی می‌تونیم انجام بدیم؟

در اصطلاح حقوق‌دانان می‌گویند که مقدمه هر کار واجبی، واجب است. مقدمه هر کار حلالی، حلال است و مقدمه هر کار حرامی هم حرام است. مثلاً اگر چنانچه دو نفر بخواهند با هم ازدواج کنند که امر حلالی است، دیدن و صحبت کردن آن‌ها با هم مقدمه‌ی حلال است و بالعکس وقتی عمل خلاف رابطه جنسی حرام است، مقدمه آن که دیدار است هم حرام است. انتخابات طبق قانون اساسی یک امر تصویب شده است و انتخابات آزاد یک مقدمه‌ی واجبی دارد که آن مقدمه واجب این است که مطبوعات و روزنامه‌ها آزاد باشند، بنابراین در فضای بسته سیاسی انتخابات آزاد معنا ندارد.

-بعضی‌ها معتقدند تا زمانی که بحث حصر مهندس موسوی و آقای کروبی مطرح است و حتی سلامت انتخابات تضمین داده نشده است، شرکت در انتخابات معنایی ندارد و از طرفی بعضی‌ها نیز معتقدند که در این شرایط و با توجه به تهدیداتی که برای کشور وجود دارد باید در انتخابات شرکت کرد و مصداقش هم آقای نوری هستند که با توجه به اینکه سال ۱۳۸۴ انتخابات را تحریم کردند، اما امروز خیلی اصرار دارند که باید خیلی فعالانه در انتخابات شرکت کنیم و کاندیدا معرفی کنیم. شما در این مورد چه نظری دارید؟

- این هم مشمول همان عرض قبلی بنده است، در شرایط بسته سیاسی که رسانه‌ها، روزنامه نگاران و مخبرین نمی‌توانند آزادانه و در چارچوب قانون و حتی در چارچوب همین قوانین چیزی بگویند، انتخابات آزاد معنا ندارد. شما هنگامی می‌توانید به مردم بگویید انتخاب کنید که این آزادی را داشته باشید که کارنامه عملکرد بعضی از کاندیداها را بباورید و بگویید که این‌ها این کارها را کرده‌اند، وقتی شرایط سیاسی اجازه نمی‌دهد که رسانه‌های گروهی مستقل یک چنین تحلیلی را داشته باشند و به مردم خبررسانی کنند، مردم چگونه می‌توانند انتخاب کنند. بنابراین من معتقدم تا زمانی که شرایط اینگونه است انتخابات معنا ندارد.

-یعنی شما معتقدید که حتی نباید کاندیدا معرفی کنیم؟

- نه، بنده معتقدم کسانی که معتقدند در انتخابات شرکت کنند باید پیش‌فرض آن‌ها این باشد که شرایط بسته کنونی را عوض کنند، بنابراین ابتدا باید به این مهم پردازند، شرکت در انتخابات وظیفه ملی هر کسی است اما برای اینکه من بتوانم وظیفه‌ام را انجام بدهم باید فضای مساعد وجود داشته باشد، بنابراین ما باید برویم به دنبال این که فضای مناسب به وجود بیاید. این که تحت همین شرایط بروند در انتخابات شرکت کنند یا نه، این خیلی قابل بحثه.

-مسئله‌ای که الان وجود دارد اینه که بالاخره نزدیک انتخابات یک یا دو ماه، یک رفع خفان جزئی در آن ایام به وجود می‌آید، اینکه اصلاح‌طلبان و ما به عنوان دانشجویها بتونیم از اون فضا به عنوان تریبون استفاده کنیم، نظر شما در این مورد چیه؟

- اصولاً احزاب سیاسی، نهادهای مدنی برای ارتباط با مردم از تمام امکانات باید استفاده کنند و فصل انتخابات بهترین فرصت است، یعنی حتی اگه شما نخواهید در انتخابات شرکت کنید از این فضا باید برای بیان مواضع و مطالباتتان استفاده کنید اما اینکه آیا یک ماه یا دو ماه قبل از انتخابات فضای سیاسی باز بشود تا شما بتوانید حرف بزنید یا نه، قابل پیش‌بینی نیست. اگر چنین فضایی ایجاد شود بنده معتقدم باید حرف‌هاتان را بزنید.

-اینکه حرف‌هامون رو چه طور بزنیم چگونه است؟ بعضی‌ها معتقدند باید کاندیدا معرفی شود و...

- سخن گفتن یک مسئله است و چگونه سخن گفتن یک مسئله دیگری است. یک ایرادی که به برخی گروه‌ها و افراد هست، این است که ساختارشکنی می‌کنند. من اعتقاد ندارم که اگر فضای سیاسی باز شد شما حرف آخرتان را اول بزنید، شما باید در آن فضا و به تناسب اون فضا حرف بزنید. لزومی هم ندارد در آن زمان از کاندیدای معینی حمایت کنید ولی می‌توانید از برنامه‌ها و از تحلیل‌های معینی حمایت کنید. چون یکی دو ماه قبل از انتخابات به صورت رسمی هنوز هیچکسی رسماً کاندیدا نیست ولی شما آزادی را نمی‌خواهید که تسبیح به دست بگیرید و هزار بار بگویید آزادی، شما آزادی را می‌خواهید که حرف‌هاتون رو بزنید، چه باید بگویید، چه حرفی باید بزنید، حرف این که مملکت دچار بحران است و خطرات تهدید کننده‌ای وجود دارد، حالا بعضی حرف‌ها را می‌توانید بگویید و بعضی حرف‌ها را هم شاید نتوانید بگویید.

دارند برای ما خواب می‌بینند، دارند برای ما برنامه‌ریزی می‌کنند، آیا مسئولان کشور ما فعالیت‌های مخالفان خارج از کشور به خصوص سلطنت‌طلبان رو پیگیری می‌کنند یا نه، آیا معنا دارد که دولت چین به رغم همه ارتباطات نزدیکی که با ایران دارد رضا پهلوی را بپذیرد؟ پذیرفتن رضا پهلوی و سفرش به چین و اجرای برنامه در تلویزیون سراسری ملی چین چه معنایی دارد و چه پیامی دارد؟ خب این حاکی از این است که برنامه‌هایی دارند. بنابراین وقتی شما آزادی رو پیدا می‌کنید باید بحث کنید که بله، آقایان محترم، کشور ما را خطرانی تهدید می‌کند و برای مقابله با آن شما باید نیروهای مردمی داخلی را آزاد بگذارید تا بتوانند با این خطرات مقابله کنند، اون وقت شما این حرف‌ها را می‌توانید بزنید.

-مسئله‌ای که هست این است که همه این پارامترها وقتی معنا می‌یابد که حاکمیت بخواد فضا را باز بدارد و تریبون را به نقادان و معترضان این فضا رو بده که بتونن حرف‌هاشون رو بزنن، مثلاً اگه فضا جوری پیش برود که مثلاً یک ماه قبل از انتخابات فضا باز بشود، ما به عنوان یک قشر معترض با این شرایط چه کنشی می‌توانیم انجام بدهیم که حاکمیت را مجبور کنیم و آیا چنین چیزی در شرایط فعلی امکان دارد؟

الان بستگی به آن شرایط دارد. شما در خلاء حرکت نمی‌کنید و ایران در خلاء حرکت نمی‌کند. از الان تا دو سه ماه دیگر ما نمی‌دانیم که در خاورمیانه چه حوادثی رخ خواهد داد، از حالا نمی‌توانم بگویم که شما در آن زمان چه چیزی رو باید بگویید. برای شما مثال می‌زنم، الان وضع سوریه بسیار وخیم است، همه پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که اسد می‌رود، حالا وقتی اسد رفت تأثیرش بر ایران چه خواهد بود. من نمی‌دانم، آیا تصمیم‌گیرندگان، با رفتن اسد هوشیار می‌شوند و می‌پذیرند که برای پیش‌گیری از طوفان خطرات فضا را باز کنند و اجازه بدهند مردم حرف بزنند یا نه. چون ممکن است که برعکس اتفاق بیفتد، ممکن است که وضعیت فوق‌العاده اعلام کنند و حتی همین مقداری که من و شما بتوانیم همدیگر را ببینیم میسر نباشد، الان نمی‌دانم، پس اینکه چه بگوییم من می‌توانم کلیاتش را بگم ولی بسته به موضوعاتی است که در آن زمان مطرح می‌شود، ما آن موضوعات را نمی‌دانیم. در تقابلی که الان دولت با دیگران دارد، سیاست بگم بگم همچنان ادامه دارد، بنابراین هر لحظه ممکن است از این کیسه رمالی یک چیزی در بیاورد، ما نمی‌دانیم. چگونه من می‌توانم پیش‌بینی یا پیش‌گیری کنم. من نمی‌دانم. همین اندازه می‌توانم بگویم که بگویید، سخن بگویید اما با رعایت تمام جوانبش.

-در راستای همین حرفتان، با توجه به همین اختلافاتی که میان حاکمیت و دولت احمدی‌نژاد وجود دارد شما آینده ایران را چگونه تصور می‌کنید؟

نه خیلی خوب. بحرانی!

-به نظر شما خوب است که اصلاح‌طلبان با حاکمیت، با مقام رهبری و مسئولان بالای حکومتی تعامل داشته باشند و این مسئله سازش تلقی می‌شود یا نمی‌شود؟

در هیچ کجای دنیا دیدار معترضین، حتی گروه‌های مخالف هم با یکدیگر به معنای سازش تلقی نمی‌شود، چنین چیزی نیست، اگر چنانچه بعضی اصلاح‌طلبان رفتند با مقام رهبری گفت‌وگو کردند این به این معنا نیست که سازش کردند، بالاخره ما باید حرف بزنیم. با چه کسی حرف بزنیم؟ با مسئولین. نه، این را به آن صورت نمی‌بینم. اما چه بگوییم و چه بخواهیم، فرق می‌کند. یک موقعی شما می‌روید و صحبت می‌کنید و می‌گویید که برای اینکه مردم در انتخابات شرکت کنند، شما این زندانیان را آزاد بکنید. جواب چه خواهد بود؟ شرکت نکنید. آیا واقعاً درصد مشارکت مردم برای حاکمان مهم است؟ در سطح جهانی هم این مهم نیست، در خیلی از کشورها انتخابات برگزار می‌شود با ۳۰ درصد مشارکت و اجدین شرایط و هیچ‌کس هم نمی‌گوید که انتخابات نامشروع است، در همین انتخابات همه پرسه‌های قانون اساسی مصر ۳۶ درصد مردم شرکت کردند و هیچ‌کس نگفت چون درصد مشارکت پایین است این غیرقانونی است، در اینجا هم همین‌طور، این منطق که بیایید زندانیان را آزاد کنید، آزادی بدهید و رفع حصر شود و... تا مردم در انتخابات شرکت کنند، منطقی نیست که حاکمان و تصمیم‌گیرندگان این تصمیم را بپذیرند.

ما باید مسئله را فراتر از این ببینیم. همان‌طور که قبلاً یادآور شدم مسئله تهدیدهای جدی است که در برابر ما قرار دارد، ما باید با این منطق جلو برویم و این منطق مبنا ندارد. این مسئله‌ای که در مقاله‌ای نوشته‌ام به عنوان پدیده بنغازی، پدیده بنغازی مطرح است. آیا بنغازی کردن خوزستان امکان دارد؟ ما در سیاست می‌گوییم که غیر قابل تصور را تصور کنید. ممکن است خیلی‌ها بگویند که امکان ندارد که چیزی که در

بنغازی لیبی اتفاق افتاد در خوزستان ما اتفاق بیفته ولی من میگویم که غیرقابل تصور را تصور کنید. وقتی تصور کنیم که ببینیم آیا شواهد و قرائتی وجود دارد برای این سناریو؟ من میگم بله، شواهد و قرائن وجود دارد. بنابراین منطقی که دوستان اصلاحطلب که برای مذاکره و بحث دارند باید این باشد که خطراتی مملکت را تهدید می‌کند.

تا اونجایی که من می‌دونم هیچ یک از معترضین در داخل ایران به دنبال تغییر در ساختار حقوقی نیستند، همه می‌خواهند در ساختار حقیقی تغییر ایجاد بشود بنابراین حاکمان باید بپذیرند که هرکس به قانون اساسی التزام دارد حق حیات داشته باشد تا بتوانند با آن خطرات مقابله کنند. بنابراین منطقی که برای آزادی انتخابات به کار برده می‌شود، نباید این باشد که مردم باید شرکت کنند. باید این باشد که این‌ها را آزاد کنید تا برای آن خطرات فکر کنیم. تا همگی جمع شویم و فکری برای آینده بکنیم، حالا اگر در مسیر خواستیم در انتخابات هم شرکت کنیم چه بهتر، اگر نخواستیم که یک بحث جداگانه‌ست.

مهم این است که جنبش اصلاح‌طلبی ایران باید بالفعل شود، الان بالقوه است و یک پتانسیل است. اگر ما نتوانیم این را بالفعل کنیم این پتانسیل در خدمت آن تهدیدها قرار خواهد گرفت.

- با شرایط فعلی موجود گمانه‌های مذاکرات خارجی شده که باج به داخل داده نشود، این صحبت‌ها موثق هم هستند که این حرف‌ها گفته شده، فقط به خاطر اینکه رویکرد ارجاع به مردم انجام نشود، این فضا را در جامعه می‌بینیم.

- اگر بر گردید به رویدادهای سال‌های آخر دوران استبداد سلطنتی و شرایط ملتهب آن دوران متوجه می‌شوید که از اواخر سال ۱۳۵۵ تحلیل‌های منتشر شده از جانب صاحبان نظران غربی همه حاکی از آن بود که ایران آستان حوادث است و به قول آن شاعر شیرازی: شیپور انقلاب از قعر توده‌ها می‌آیدم به گوش. آمریکا و انگلیس و اسرائیل که برای حد اقل ۲۵ سال، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در ایران همه کاره بودند تلاش کردند که انقلاب نشود و بعد هر کاری که می‌توانستند کردند که مسیر انقلاب را به جهتی که خود می‌خواستند منحرف سازند. اما نشد و انقلاب پیروز شد. بعد از انقلاب این کشورها چه کار کردند. آیا این سه کشور گفتند که خب حالا چون شما مردمان خوبی هستید، ما ۲۵ سال به شما ستم کردیم و رهبرتان هم یک روحانی است، دیگر بعد از این کاری به شما کاری نداریم. آیا میشود این تصور را کرد؟ مسلماً نه. پس چه کار کردند؟

تجربه سایر انقلابات نشان می‌دهد که نهادها یا قدرت‌هایی که از آن انقلاب شکست خورده اند بی تفاوت و منفعل نمی‌شوند و سناریوهایی را در تقابل با انقلاب اجراء می‌کنند. در ایران هم سه سناریوی راهبردی را مثل خیلی از انقلاب‌های دیگر اجرا کردند. سناریوی اول ایجاد ناامنی و ناآرامی است و آشوب. شما بروید روزنامه‌های بعد از انقلاب را بخوانید، همه جای ایران آشوب بود، همه جا شلوغ بود. هفته اول اسفند گروه‌هایی پیدا شدند که به گروه‌های دیگر حمله می‌کردند و ایجاد ناامنی می‌کردند. چرا؟ ایجاد ناامنی بر اساس یک نظریه‌ی سیاسی است. در این نظریه پیش فرض این است که در اثر این ناامنی‌ها و ناآرامی‌ها حاکمان جدید که تازه کار هم هستند یا سقوط می‌کنند یا برای حفظ نظام دست به سرکوب می‌زنند. اگر سقوط کردند که مطلوب است. ولی اگر برای حفظ نظام دست به سرکوب بزنند

لاجرم پایگاه مردمی خود را دیر یا زود از دست می‌دهند. وقتی پایگاه مردمی را از دست بدهند دو پیامد در انتظارشان هست: یا سقوط می‌کنند یا برای حفظ خودشان به دنبال سازش با قدرت‌های بیرونی می‌روند.

خب ما این سناریو را می‌دانیم، این افرادی که می‌روند مذاکره می‌کنند. چرا در شرایط کنونی دوباره بحث مذاکره جدی شده است؟ برای این که در سال ۸۸ سه میلیون نفر در تهران در تظاهرات شرکت کردند. ناگهان احساس کردند که زمین زیر پاهایشان می‌لرزد. برای همین احساس بود که خب سرکوب هم کردند ولی یا باید سقوط کنند یا برای حفظ خودشان پایگاه‌های بیرونی بدست آورند. سناریوی دومی که وجود دارد، حمله به ایران است که عراقی‌ها حمله کردند. سناریوی سوم هم نفوذ خزنده در سازمان‌هاست که هر سه سناریو انجام شده است.

اما این چیزی که شما گفتید، بله، این کار را می‌کنند اما سؤال اساسی این است که اگر ایران تمام شرایط کشورهای غربی رو انجام بدهد و غنی‌سازی را متوقف کند آیا مشکل ایران با جهان خارج حل می‌شود؟ من فکر می‌کنم نه، چون اون‌ها به دنبال منافع خودشون هستند و حکومت باید حکمیت آن‌ها را قبول کند تا آن‌ها کوتاه بیایند و چون از این طرف هم نمی‌خواهند به این اعتراف کنند باز هم آن‌ها به دنبال سود خودشون هستند..

- آن‌ها یعنی چه کسی؟

- خارجی‌ها، غربی و شرقی...

- ببینم مگر ایرادی دارد؟ هر کشوری علی‌الاطلاق به دنبال منافع ملی خودش است، این حرف و صحبتی که الان شما گفتید با عرض معذرت حرف بی‌ربطی است، آمریکا باید به دنبال منافع خودش باشد.

- نه حرف من یک چیز دیگری است، شما گفتید اگر ایران غنی‌سازی را متوقف کند این قضیه حل می‌شود؟ من گفتم نه، آن‌ها یک قدم میان جلو و باز دوباره خواسته‌هاشون رو می‌گویند.

چه خواسته‌هایی؟ آن‌ها به دنبال منافعشان هستند که باید هم باشند، اگر ما دنبال منافعمان نیستیم ما مشکل داریم. هر کشوری علی‌الاطلاق به دنبال منافع ملی خودش است، بعضی جاها منافع ملی کشورها در تعارض قرار می‌گیرد و با گفتگو راه حلی پیدا می‌کنند اما خیلی جاها هم هست که منافع با هم هم‌پوشانی دارد. اما مشکل ایران حل نمی‌شود، نه به خاطر اینکه به دنبال منافعشان هستند، بلکه برای اینکه شرایط جهانی امروز با دوران جنگ سرد و گذشته فرق دارد، امروز همه ما در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و زندگی در دهکده جهانی مثل زندگی در مجتمع مسکونی است، پدران ما در خانه‌هایی زندگی می‌کردند که بیرونی داشت و دیوارهای قطور داشت و در خانه هرکاری می‌کردند همسایه نمی‌فهمید اما حالا همه در آپارتمان زندگی می‌کنیم. دهکده جهانی یک مجتمع مسکونی است که ۱۹۰

آپارتمان دارد، به عنوان سمبل ۱۹۰ کشور. یک آپارتمان ۳۰ متر و یک آپارتمان ۶۰۰ متر است. توی این مجتمع یهودی و مسلمان و کاتولیک و پروتستان و شیعه و سنی و بودایی و همه زندگی می‌کنند.

ساکنین این آپارتمان‌ها گاهی اوقات با هم حرف می‌زنند، گاهی شیعه و سنی با هم دعوا می‌کنند، گاهی کاتولیک و پروتستان با هم دعوا می‌کنند ولی همه در یک چیز مشترکند، چون شده است یک مجتمع، یک دهکده و هیچکسی حق ندارد آرامش این مجتمع را به هم بزند. اگر شما نیمه شب بیایید و ببینید مامور پارکینگ نیست که پارکینگ را باز بکند و بوق بزند همه به شما اعتراض می‌کنند که چرا ۱۲ شب بوق زدید؟ اگر در آپارتمان شما صدای تلویزیونتان خیلی بلند باشد، همسایه‌ها اعتراض می‌کنند. اگر بچه کوچک دارید و سر و صدا می‌کند و جیغ می‌زند و گریه می‌کند، فردا صبح همسایه‌ها اعتراض می‌کنند که دل ما ریش شد، چرا نمی‌بریدش دکتر؟ ما در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و در این دهکده جهانی هیچکس نمی‌تونه ساز ناساز بزند. ایران در دهکده جهانی ساز ناساز می‌زند. به همین خاطر است که تمام دنیا علیه اوست، چین به ایران اعتراض می‌کند، شوروی اعتراض می‌کند و همه این‌ها، وقتی هم منافعشان اقتضا می‌کند، از ایران حمایتی می‌کنند ولی علی‌الاصول این گونه است.

حالا چون وضعیت اینگونه است معنای آن این نیست که باید از منافع ملی‌مان صرف نظر کنیم. ما باید بپذیریم که مناسبات جهانی به گونه‌ای است که همینطور که باید هماهنگ با جهان حرکت کنیم و این مناسبات با منافع ملی ما تعارضی ندارد، یعنی ما می‌توانیم در این صحنه جهانی منافع ملی‌مان را تعریف کنیم و در ارتباط با سایر کشورها به دنبال منافع ملی‌مان برویم چون دیپلماسی به خودی خود معنا ندارد. دیپلماسی در خدمت تامین اهداف ملی است، شما می‌گویید که اهداف ملی ما این است و دیپلماسی باید برود و این را تامین بکند. ترکیه چه کار می‌کند؟ ترکیه منافع ملی خودش رو تعریف کرده و در چارچوب جهانی به دنبال منافع ملی خودش است، جایی هم که از او درخواستی کنند که با امنیت ملی‌اش مغایر باشد، نمی‌پذیرد، مثلاً وقتی که آمریکایی‌ها می‌خواستند به عراق حمله کنند، از ترکیه خواستند که اجازه بدهد نیروهایشان را از ترکیه بفرستند ولی ترکیه گفت نه. آمریکا چکار توانست بکند؟

بخت بر سر این است که اگر ایران همه شرایط را هم بپذیرد، مذاکره خیلی خوب است، من مخالف مذاکره این‌ها با آمریکا نیستم، طبیعی هم هست که مذاکره در مراحل باید محرمانه باشد، باید مذاکره باشد و باید در مراحل محرمانه باشد، چه کسانی مذاکره می‌کنند و پیرامون چه موضوعاتی مذاکره می‌کنند، خیلی مهم است. اما مهم‌تر از همه این است که ما شرایط جهانی را بفهمیم و اینکه بدانیم در این شرایط جهانی ما هم حق حیات داریم مثل همه ملت‌ها و می‌توانیم منافع ملی خودمان را پیگیری کنیم و اگر ما بر این اساس حرکت کنیم هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که منافع ملی‌مون را پیگیری کنیم.

-نظرتون در رابطه با کاندیداتوری آقای خاتمی چیه؟

مشمول همان حرف قبلی من می‌شود.

-اگر شرایط طوری بشود که بشه کاندیدا معرفی کرد، به نظر شما گزینه خوبی است؟

آقای خاتمی قبل از اینکه بگوید من کاندیدا می‌شوم یا نمی‌شوم یا ما از ایشان بخواهیم، باید مسئولیت مدیریت جنبش اصلاح‌طلبی را بپذیرد. رهبری هر جنبشی یک اقتضایی دارد، چه کاندیدا بشود و چه نشود. مثال می‌زنم، رهبری جنبش اصلاح‌طلبی در خانه‌اش نمی‌نشیند تا بیایند و او را ببینند، خودش از دیگران دعوت می‌کند و کنفرانس مطبوعاتی می‌گذارد و حرفش را می‌زند، چه بسا ممکن است که اقتضا کند که از مردم دعوت کند که مردم بیایید میدان آزادی، من می‌خواهم با شما صحبت کنم.

فرق است میان اینکه آقای خاتمی بخواهد رهبر جنبش باشد یا کاندیدای جنبش باشد. در سال ۱۳۷۶ آقای خاتمی کاندیدای جنبش بود، در خانه‌اش نشست و مردم رفتند رای دادند و انتخاب شد و مسئولیت را پذیرفت. اما جنبش را رهبری نکرد، آقای خاتمی سال اول بعد از پیروزی در سال ۱۳۷۷ به دعوت دانشجویان به دانشگاه تهران آمد و ما هم رفتیم به حمایت از او، اما قبلاً هم به ایشان گفتیم که این کار را نکنید، به جای اینکه به دعوت دانشجویان به دانشگاه بیایید، خودتان از مردم تهران دعوت کنید که به میدان آزادی بیایند و بگوئید که می‌خواهید گزارش یک سال فعالیت دولت را به مردم بدهید. دانشگاه تهران حداکثر ۵۰ هزار نفر ظرفیت دارد اما اگر میدان آزادی می‌گذاشت یک میلیون نفر می‌آمد، یک میلیون جمعیت، یک تاثیر و یک شوک به مخالفین وارد می‌کرد و مخالفین را در جای خودشان می‌نشاند. عرض من این است که آقای خاتمی به عنوان رهبر جنبش اصلاح‌طلبی نه به عنوان کاندیدا وارد بشوند. کاندیدا شدن فرع بر این است. به عنوان رهبر جنبش ممکن است که تشخیص بدهد یا مشورت کند که حالا صلاح نیست من بیایم ولی من پیشنهاد می‌کنم که این آقا بیاید، مثال می‌زنم، ممکن است که مقام رهبری نسبت به کاندیداتوری آقای خاتمی مشکل داشته باشد، آقای خاتمی می‌تواند برود حرف بزند و گفتگو کند و بگوید که بله، شما نسبت به آمدن من حساس هستید و من این آقا را معرفی می‌کنم. آن وقت در آنجا کاندیدا شدن کسی مثل نجفی و یکی دیگر معنا پیدا می‌کند ولو اینکه ما بدانیم نمی‌برد، چون شرکت در انتخابات به این معنا نیست که حتماً ما می‌بریم. مهم این است که به بهانه انتخابات یک فضای مسکوت را باز بکنیم. رهبری جنبش باید این ابتکارات را انجام بدهد تا بتواند فضا رو باز بکند.

-البته ممکن است تایید صلاحیت هم نکنند، یعنی به آنجا نرسد.

- این فرع قضیه است، اگر به عنوان رهبر جنبش بخواهد عمل بکند ارزیابی می‌کند که اگر من کاندیدا بشوم رد صلاحیت می‌شوم، آیا مثبت است یا منفی. ممکن است اصلاً بگوید که بسیار خوب، مثبت است. بگذارید رد صلاحیت بکنند، ممکن است بگوید که منفی است. اما علی‌الاطلاق، آقای خاتمی باید خودش را در موقعیت رهبری جنبش قرار بدهد و طبق الزامات این رهبری عمل کند و بقیه فرع این مسئله خواهد بود.

-چیزی که این وسط هست این است که حرف آقای موسوی و خاتمی همیشه و در سال ۸۸ هم این بود که ما جزئی از مردم هستیم و من یک نفر از مردم، جنبش اصلاح‌طلبی یک جریان است و ما جزئی از آن هستیم و ما قرار نیست لیدر باشیم. این انتقادی بود که ما همیشه به هر دو نفر داشتیم که اگر شما لیدر نباشید، تریبون‌های خارج از کشور لیدر خواهند شد و آن وقت نمیشود جریان را کنترل کرد.

- یک وقت هست که ما در محاورات سیاسی و مردمی سخنانی می‌گوییم که از موضع تواضع و فروتنی است و خیلی هم خوب است، اما در عالم واقع چنین نیست، شما در مقام رهبری جنبش باید عمل کنید حالا نمی‌خواهیم به گذشته بپردازیم. اما آقای خاتمی باید به عنوان رهبر جنبش وارد عمل بشود.

-سوالی هم خارج از بحث بپرسم که پیاده نمی‌شود. شما فکر می‌کنید آقای خامنه‌ای بر سر این انتخابات کوتاه می‌آیند و آیا فضا رو باز می‌کنند؟

نمی‌دانم، الله اعلم!

-چون من حس می‌کنم که شواهد و قرائن فعلاً چنین چیزی را نشان نمیدهد، یعنی من احساس می‌کنم هنوز حتی با وجود تهدیدی مثل احمدی‌نژاد به این نرسیده اند که بهتر است با اصلاح‌طلبان به اجماع برسند یا حداقل فضا را کمی بازتر کنند.

- در عالم سیاست ما یک مثل می‌زنیم. شما یک سیب رو که بندازید بالا تا برگرده و به دست شما برسد صد دور می‌چرخد. فضای سیاسی ایران متلاطم است و نمیشود که هیچ چیز را سیاه و سفید دید. من به شما توصیه می‌کنم که مطلق‌بین و مطلق‌گرا و مطلق‌خواه نباشید و همه چیز را سیاه سیاه یا سفید سفید نبینید. منطقی و وسیعی خاکستری است و من نمی‌دانم، فقط می‌توانم بگویم امیدوارم، می‌توانم دعا بکنم، می‌توانم بگویم که بسیار خوب است و ایشان به این مسائل توجه دارند.

-ولی در کل آینده روشنی رو نمی‌بینید و متصور نیستید؟

من نسبت به آینده کشورم اگر چه نگرانم اما امید وارم.

-نهضت آزادی با وجود تمام کارهایی که علیه‌اش انجام شده و فشارهایی که علیه‌اش وجود داشته همیشه خط مشی اصلاح‌طلبانه‌اش را در پیش گرفته، به طوری که هیچ وقت هیچ انتخاباتی را به صورت علنی تحریم نکرده، حالا می‌خواستیم بدونیم که با وجود این پیشینه نهضت آزادی، در مورد انتخابات سال ۹۲ چه نظری دارید؟ یعنی شما می‌گید شرکت کنیم یا عدم شرکت در انتخابات را توصیه می‌کنید؟

- انتخابات علی‌الاطلاق حقی است که مردم دارند و باید با شرکت در انتخابات از این حق خود استفاده کنند. اما شرکت یک فرد در انتخابات با شرکت یک سازمان فرق می‌کند. شرکت یک فرد در انتخابات یعنی برود و به نامزد یا نامزد های مورد اعتماد خود رای بدهد. اما یک سازمان سیاسی که رای نمی‌دهد، سازمان سیاسی در انتخابات دو کار انجام می‌دهد، یکی اینکه موضعش را در شرکت یا عدم شرکت در انتخابات اعلام می‌کند. دیگر اینکه در صورت شرکت در انتخابات یا کاندیدای مطلوب خود را با یک برنامه مشخص به مردم معرفی می‌کند یا از یک کاندیدای معین با یک برنامه قابل قبول حمایت می‌کند. در انتخابات پیش رو الان زود است که ما موضعی را اعلام کنیم. اما بر اساس رویه‌ای که ما تا بحال داشته ایم در مرحله اول مردم را تشویق می‌کنیم از حق خود استفاده کنند و در انتخابات شرکت کنند. اما شرکت مردم در انتخابات بستگی به فضای سیاسی مناسب دارد. بر طبق

رویه گذشته وقتی بینم شرایط نامساعده است انتخابات را تحریم نمی‌کنیم ولی اعلام می‌کنیم که ما در این انتخابات شرکت نمی‌کنیم و به مردم هم نمی‌گوئیم که در انتخابات شرکت کنند یا نکنند، برای کسی تعیین تکلیف نمی‌کنیم. در مورد انتخابات پیش رو هنوز زود است که بتوان اظهار نظر کرد.

اگر چه شرکت هر چه بیشتر مردم در انتخابات از جهات مختلف مطلوب است اما انتخابات پیش رو در جهت دیگری از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

اما معتقد هستیم که انتخابات پیش رو باید بهانه‌ای باشد برای تصمیم‌گیران ایران تا برای جلوگیری از بحران‌های تهدیدکننده به بهانه انتخابات فضای سیاسی کشور را آرام کنند. خود انتخابات چندان در حال حاضر از اون اهمیت برخوردار نیست بلکه مقابله با بحران‌های تهدید کننده است که اهمیت دارد، برای مقابله با بحران‌های تهدید کننده می‌بایست حاکمان کنونی فضای سیاسی را باز کنند تا اصلاح‌طلبان مجدداً فعال بشوند، نه فقط برای شرکت در انتخابات، بلکه برای مقابله با خطرات تهدید کننده. اما اگر حاکمیت تصمیم بگیرد این کار را بکند، انتخابات بهانه‌ی خوبی است که در این شرایط این کار بشود و به همین دلیل به شما گفتم که بیش از هر چیز برای مقابله با خطرات تهدیدکننده باید بعضی‌ها جام زهر را بنوشند و این تغییرات را بپذیرند.

-به نظر شما در این فضای امنیتی و خفقان عرصه‌ای برای فعالیت وجود دارد؟ آگه هست چه کارهایی می‌تونیم انجام بدیم؟

- در اصطلاح حقوق‌دانان می‌گویند که مقدمه هر کار واجبی، واجب است. مقدمه هر کار حلالی، حلال است و مقدمه هر کار حرامی هم حرام است. مثلاً اگر چنانچه دو نفر بخواهند با هم ازدواج کنند که امر حلالی است، دیدن و صحبت کردن آن‌ها با هم مقدمه‌ی حلال است و بالعکس وقتی رابطه جنسی بیرون از ازدواج حرام است، مقدمه آن هم که دیدار باشد حرام است. انتخابات طبق قانون اساسی یک امر تصویب شده است و انتخابات آزاد یک مقدمه‌ی واجبی دارد که آن مقدمه واجب این است که مطبوعات و روزنامه‌ها آزاد باشند، بنابراین در فضای بسته سیاسی انتخابات آزاد معنا ندارد.

-بعضی‌ها معتقدند تا زمانی که بحث حصر مهندس موسوی و آقای کروبی مطرح است و حتی سلامت انتخابات تضمین داده نشده است، شرکت در انتخابات معنایی ندارد و از طرفی بعضی‌ها نیز معتقدند که در این شرایط و با توجه به تهدیداتی که برای کشور وجود دارد باید در انتخابات شرکت کرد و مصداقش هم آقای نوری هستند که با توجه به اینکه سال ۱۳۸۴ انتخابات را تحریم کردند، اما امروز خیلی اصرار دارند که باید خیلی فعالانه در انتخابات شرکت کنیم و کاندیدا معرفی کنیم. شما در این مورد چه نظری دارید؟

- این هم مشمول همان عرض قبلی بنده است، در شرایط بسته سیاسی که رسانه‌ها، روزنامه نگاران و مخبرین نمی‌توانند آزادانه و در چارچوب قانون و حتی در چارچوب همین قوانین چیزی بگویند، انتخابات آزاد معنا ندارد. شما هنگامی می‌توانید به مردم بگویید انتخاب کنید که این آزادی را داشته باشید که کارنامه عملکرد بعضی از کاندیداها را بیاورید و بگویید که این‌ها این کارها را کرده‌اند، وقتی شرایط

سیاسی اجازه نمی‌دهد که رسانه‌های گروهی مستقل یک چنین تحلیلی را داشته باشند و به مردم خبررسانی کنند، مردم چگونه می‌توانند انتخاب کنند. بنابراین من معتقدم تا زمانی که شرایط اینگونه است انتخابات معنا ندارد.

- یعنی شما معتقدید که حتی نباید کاندیدا معرفی کنیم؟

- نه، بنده معتقدم کسانی که معتقدند در انتخابات شرکت کنند باید پیش‌فرض آن‌ها این باشد که شرایط بسته کنونی را عوض کنند، بنابراین ابتدا باید به این مهم پردازند، شرکت در انتخابات وظیفه ملی هر شهروند و گروه سیاسی است. اما برای اینکه من بتوانم وظیفه‌ام را انجام بدهم باید فضای مساعد وجود داشته باشد، بنابراین ما باید برویم به دنبال این که فضای مناسب به وجود بیاید. این که تحت همین شرایط بروند در انتخابات شرکت کنند یا نه، این خیلی قابل بحث است.

- مسئله‌ای که الان وجود دارد اینه که بالاخره نزدیک انتخابات یک یا دو ماه، یک رفع خفقان جزئی در آن ایام به وجود می‌آید، اینکه اصلاح‌طلبان و ما به عنوان دانشجویها بتوانیم از اون فضا به عنوان تریبون استفاده کنیم، نظر شما در این مورد چیه؟

- اصولاً احزاب سیاسی، نهادهای مدنی برای ارتباط با مردم از تمام امکانات باید استفاده کنند و فصل انتخابات بهترین فرصت است، یعنی حتی اگر شما نخواهید در انتخابات شرکت کنید از این فضا باید برای بیان مواضع و مطالباتتان استفاده کنید. اما اینکه آیا یک ماه یا دو ماه قبل از انتخابات فضای سیاسی باز بشود تا شما بتوانید حرف بزنید یا نه، قابل پیش‌بینی نیست. اگر چنین فضایی ایجاد شود بنده معتقدم باید حرف‌ها را بزنید.

- اینکه حرف‌ها را بزنیم چگونه است؟ بعضی‌ها معتقدند باید کاندیدا معرفی شود و...

- سخن گفتن یک مسئله است و چگونه سخن گفتن یک مسئله دیگری است. یک ایرادی که به برخی گروه‌ها و افراد هست، این است که ساختارشکنی می‌کنند. من اعتقاد ندارم که اگر فضای سیاسی باز شد شما حرف آخرتان را اول بزنید، شما باید در اون فضا و به تناسب اون فضا حرف بزنید. لزومی هم ندارد در آن زمان از کاندیدای معینی حمایت کنید ولی می‌توانید از برنامه‌ها و از تحلیل‌های معینی حمایت کنید. چون یکی دو ماه قبل از انتخابات هنوز هیچکسی به صورت رسمی کاندیدا نیست. شما آزادی را نمی‌خواهید که تسبیح به دست بگیرید و هزار بار بگویید آزادی، آزادی. شما آزادی را می‌خواهید که حرف‌های خود را بزنید، چه باید بگویید، چه حرفی باید بزنید، حرف این که مملکت دچار بحران است و خطرات تهدید کننده‌ای وجود دارد، حالا بعضی حرف‌ها را می‌توانید بگویید و بعضی حرف‌ها را هم شاید نتوانید بگویید.

دارند برای ما خواب می‌بینند، دارند برای ما برنامه‌ریزی می‌کنند، آیا مسئولان کشور ما فعالیت‌های مخالفان خارج از کشور به خصوص سلطنت‌طلبان را پیگیری می‌کنند یا نه، آیا معنا دارد که دولت چین به رغم همه ارتباطات نزدیکی که با ایران دارد رضا پهلوی را بپذیرد؟ پذیرفتن رضا پهلوی و سفرش به

چین و اجرای برنامه در تلویزیون سراسری ملی چین چه معنایی دارد و چه پیامی دارد؟ خب، این حاکی از این است که برنامه‌هایی دارند. بنابراین وقتی شما آزادی را پیدا می‌کنید باید بحث کنید که بله، آقایان محترم، کشور ما را خطراتی تهدید می‌کند و برای مقابله با آن شما باید نیروهای مردمی داخلی را آزاد بگذارید تا بتوانند با این خطرات مقابله کنند، اون وقت شما این حرف‌ها را می‌توانید بزنید.

- مسئله‌ای که هست این است که همه این پارامترها وقتی معنا می‌یابد که حاکمیت بخواهد فضا را باز بگذارد و تریبون را به نقادان و معترضان این فضا را بدهد که بتوانند حرف‌هاشان رو بزنند، مثلاً اگر فضا جواری پیش برود که مثلاً یک ماه قبل از انتخابات فضا باز بشود، ما به عنوان یک قشر معترض با این شرایط چه کنشی می‌توانیم انجام بدهیم که حاکمیت را مجبور کنیم و آیا چنین چیزی در شرایط فعلی امکان دارد؟

- الان بستگی به آن شرایط دارد. شما در خلاء حرکت نمی‌کنید و ایران در خلاء حرکت نمی‌کند. از الان تا دو سه ماه دیگر ما نمی‌دانیم که در خاورمیانه چه حوادثی رخ خواهد داد، از حالا نمی‌توانم بگویم که شما در آن زمان چه چیزی را باید بگویید. برای شما مثال می‌زنم، الان وضع سوریه بسیار وخیم است، همه پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که اسد می‌رود، حالا وقتی اسد رفت تأثیرش بر ایران چه خواهد بود. من نمی‌دانم، آیا تصمیم‌گیرندگان، با رفتن اسد هوشیار می‌شوند و می‌پذیرند که برای پیش‌گیری از طوفان خطرات، فضا را باز کنند و اجازه بدهند مردم حرف بزنند یا نه. چون ممکن است که برعکس اتفاق بیفتد، ممکن است که وضعیت فوق‌العاده اعلام کنند و حتی همین مقداری که من و شما بتوانیم همدیگر را ببینیم میسر نباشد، الان نمی‌دانم، پس اینکه چه بگوییم؟ من می‌توانم کلیاتش را بگویم ولی بسته به موضوعاتی است که در آن زمان مطرح می‌شود، ما آن موضوعات را نمی‌دانیم. در تقابلی که الان دولت با دیگران دارد، سیاست بگم‌بگم همچنان ادامه دارد، بنابراین هر لحظه ممکن است از این کیسه رمالی یک چیزی در بیاورد، ما نمی‌دانیم. چگونه من می‌توانیم پیش‌بینی یا پیش‌گیری کنیم. من نمی‌دانم. همین اندازه می‌توانم بگویم که بگویید، سخن بگویید اما با رعایت تمام جوانبش.

- در راستای همین حرفتان، با توجه به همین اختلافاتی که میان حاکمیت و دولت احمدی‌نژاد وجود دارد شما آینده ایران را چگونه تصور می‌کنید؟

- نه خیلی خوب. بحرانی!

- به نظر شما خوب است که اصلاح‌طلبان با حاکمیت، با مقام رهبری و مسئولان بالای حکومتی تعامل داشته باشند و این مسئله سازش تلقی می‌شود یا نمی‌شود؟

- در هیچ کجای دنیا دیدار معترضین، حتی گروه‌های مخالف هم با یکدیگر به معنای سازش تلقی نمی‌شود، این چنین نیست، اگر چنانچه بعضی اصلاح‌طلبان رفتند با مقام رهبری گفت‌وگو کردند این به این معنا نیست که سازش کردند، بالاخره ما باید حرف بزنیم. با چه کسی حرف بزنیم؟ با مسئولین. نه، این را به آن صورت نمی‌بینم. اما چه بگوییم و چه بخواهیم، فرق می‌کند. یک موقعی شما می‌روید و صحبت می‌کنید و می‌گویید که برای اینکه مردم در انتخابات شرکت کنند، شما این زندانیان را آزاد بکنید.

جواب چه خواهد بود؟ شرکت نکنید. آیا واقعاً درصد مشارکت مردم برای حاکمان مهم است؟ در سطح جهانی هم این مهم نیست، در خیلی از کشورها انتخابات برگزار می‌شود با ۳۰ درصد مشارکت واجدین شرایط و هیچ‌کس هم نمی‌گوید که انتخابات نامشروع است، در همین انتخابات همه پرسه‌های قانون اساسی مصر ۳۶ درصد مردم شرکت کردند و هیچ‌کس نگفت چون درصد مشارکت پایین است این غیرقانونی است، در اینجا هم همینطور است، این منطق که بیایید زندانیان را آزاد کنید، آزادی بدهید و رفع حصر شود و... تا مردم در انتخابات شرکت کنند، منطقی نیست که حاکمان و تصمیم‌گیرندگان این تصمیم را بپذیرند. ما باید مسئله را فراتر از این ببینیم. همانطور که قبلاً یادآور شدم مسئله تهدیدهای خارجی که در برابر ما قرار دارند، جدی است، ما باید با این منطق جلو برویم. این مسئله را در مقاله‌ای به عنوان پدیده بنغازی نوشته‌ام. پدیده بنغازی مطرح است. آیا بنغازی کردن خوزستان امکان دارد؟ ما در سیاست می‌گوییم که غیر قابل تصور را تصور کنید. ممکن است خیلی‌ها بگویند که امکان ندارد چیزی که در بنغازی لیبی اتفاق افتاد در خوزستان ما هم اتفاق بیفتد. ولی من می‌گویم که غیر قابل تصور را تصور کنید. وقتی تصور کنیم که ببینیم آیا شواهد و قرائتی وجود دارد برای این سناریو؟ من می‌گویم بله، شواهد و قرائن وجود دارد. بنابراین منطقی که دوستان اصلاح‌طلب که امکان مذاکره و بحث دارند باید خطراتی که تمامیت ارضی کشورمان را تهدید می‌کند، مورد گفتگو قرار دهند.

تا اونجایی که من می‌دانم هیچ یک از معترضین در داخل ایران به دنبال تغییر در ساختار حقوقی نیستند، همه می‌خواهند در ساختار حقیقی تغییر ایجاد بشود بنابراین حاکمان باید بپذیرند که هرکس به قانون اساسی التزام دارد حق حیات داشته باشد تا بتواند با آن خطرات مقابله کند. بنابراین منطقی که برای آزادی انتخابات به کار برده می‌شود، نباید این باشد که مردم باید شرکت کنند. باید این باشد که این‌ها را آزاد کنید تا برای آن خطرات فکر کنیم. تا همگی جمع شویم و فکری برای آینده بکنیم، حالا آگه در مسیر خواستیم در انتخابات هم شرکت کنیم چه بهتر، آگه نخواستیم که یک بحث جداگانه است.

مهم این است که جنبش اصلاح‌طلبی ایران باید بالفعل شود، الان بالقوه است و یک پتانسیل است. اگر ما نتوانیم این را بالفعل کنیم این پتانسیل در خدمت اون تهدیدها قرار خواهد گرفت.

-با شرایط فعلی موجود گمانه‌های مذاکرات خارجی شده که باج به داخل داده نشود، این صحبت‌ها موثق هم هستند که این حرف‌ها گفته شده، فقط به خاطر اینکه رویکرد ارجاع به مردم انجام نشود، این فضا را در جامعه می‌بینیم.

اگر بر گردید به رویدادهای سال‌های آخر دوران استبداد سلطنتی و شرایط ملتهب آن دوران متوجه می‌شوید که از اواخر سال ۱۳۵۵ تحلیل‌های منتشر شده از جانب صاحب‌نظران غربی همه حاکی از این بود که ایران آستان حوادث است و به قول آن شاعر شیرازی: شیپور انقلاب از قعر توده‌ها می‌آیدم به گوش. آمریکا و انگلیس و اسرائیل که برای حد اقل ۲۵ سال، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ در ایران همه کاره بودند تلاش کردند که انقلاب نشود و بعد هر کاری که می‌توانستند کردند که مسیر انقلاب را به جهتی که خود می‌خواستند منحرف سازند. اما نشد و انقلاب پیروز شد. بعد از انقلاب این کشورها چه کار کردند. آیا این سه کشور گفتند که خب حالا چون شما مردمان خوبی هستید، ما

۲۵ سال به شما ستم کردیم و رهبرتان هم یک روحانی است، دیگر بعد از این کاری به شما کاری نداریم. آیا میشود این تصور را کرد؟ مسلماً نه. پس چه کار کردند؟.

تجربه سایر انقلابات نشان می دهد که وقتی نهاد ها یا قدرت هایی که از آن انقلاب شکست خورده اند بی تفاوت و منفعل نمی شوند و سناریوهایی را در تقابل با انقلاب اجراء می کنند. ایران هم سه سناریوی راهبردی را مثل خیلی از انقلاب ها اجرا کردند. سناریوی اول ایجاد ناامنی و ناآرامی است و آشوب. شما بروید روزنامه های بعد از انقلاب را بخوانید، همه جای ایران آشوب بود، همه جا شلوغ بود. هفته اول اسفند گروه هایی پیدا شدند که به گروه های دیگر حمله می کردند و ایجاد ناامنی می کردند. چرا؟ ایجاد ناامنی بر اساس یک نظریه سیاسی است. در این نظریه پیش فرض این اسن که در اثر این ناامنی ها و ناآرامی ها حاکمان جدید که تازه کار هم هستند یا سقوط می کنند یا برای حفظ نظام دست به سرکوب می زنند. اگر سقوط کردند که مطلوب است. ولی اگر برای حفظ نظام دست به سرکوب بزنند لاجرم پایگاه مردمی خود را دیر یا زود از دست می دهند. وقتی پایگاه مردمی را از دست بدهند دو پیامد در انتظارشان هست: یا سقوط می کنند یا برای حفظ خودشان به دنبال سازش با قدرت های بیرونی می روند.

خب ما این سناریو را می دانیم، این افرادی که می روند مذاکره می کنند. چرا در شرایط کنونی دوباره بحث مذاکره جدی شده است؟ برای این که در سال ۸۸ سه میلیون در تهران یک تظاهرات سه میلیونی انجام دادند، ناگهان احساس کردند که زمین زیر پاهایشون می لرزد. برای همین احساس کردند که خب سرکوب هم کردند ولی یا باید سقوط کنند یا برای حفظ خودشون برن. سناریوی دومی که وجود دارد، حمله به ایران است که عراقی ها حمله کردند. سناریوی سوم هم نفوذ خزنده در سازمان هاست که هر سه سناریو انجام شده است.

اما این چیزی که شما گفتید، بله، این کار را می کنند اما سوال اساسی این است که اگر ایران تمام شرایط کشورهای غربی رو انجام بدهد و غنی سازی را متوقف کند آیا مشکل ایران با جهان خارج حل می شود؟ -من فکر می کنم نه، چون اون ها به دنبال منافع خودشون هستند و حکومت باید حکمیت آن ها را قبول کند تا آن ها کوتاه بیایند و چون از این طرف هم نمی خواهند به این اعتراف کنند باز هم آن ها به دنبال سود خودشون هستند..

آن ها یعنی چه کسی؟

-خارجی ها، غربی و شرقی...-

ببینم مگر ایرادی دارد؟ هر کشوری علی الاطلاق به دنبال منافع ملی خودش است، این حرف و صحبتی که الان شما گفتید با عرض معذرت حرف بی ربطی است، آمریکا باید به دنبال منافع خودش باشد.

-نه حرف من یک چیز دیگری است، شما گفتید اگر ایران غنی سازی را متوقف کند این قضیه حل میشود؟ من گفتم نه، آن ها یک قدم میان جلو و باز دوباره خواسته هاشون رو میگویند.

چه خواسته‌هایی؟ آن‌ها به دنبال منافعشون هستند که باید باشند، اگر ما دنبال منافعمون نیستیم ما مشکل داریم. هر کشوری علی‌الاطلاق به دنبال منافع ملی خودش است، بعضی جاها منافع ملی کشورها در تعارض قرار می‌گیرد و با گفتگو راه حلی پیدا می‌کنند اما خیلی جاها هم هست که منافع با هم هم‌پوشانی دارد. اما مشکل ایران حل نمیشه، نه به خاطر اینکه به دنبال منافعشون هستند، بلکه برای اینکه شرایط جهانی امروز با دوران جنگ سرد و گذشته فرق دارد، امروز همه ما در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و زندگی در دهکده جهانی مثل زندگی در مجتمع مسکونی است، پدران ما در خانه‌هایی زندگی می‌کردند که بیرونی و اندرونی داشت و دیوارهای قطور داشت و در خانه هرکاری می‌کردند همسایه نمی‌فهمید اما حالا همه در آپارتمان زندگی می‌کنیم. دهکده جهانی یک مجتمع مسکونی است که ۱۹۰ آپارتمان دارد، به عنوان سمبل ۱۹۰ کشور. یک آپارتمان ۳۰ متر و یک آپارتمان ۶۰۰ متر است. توی این مجتمع یهودی و مسلمان و کاتولیک و پروتستان و شیعه و سنی و بودایی و همه زندگی می‌کنند.

ساکنین این آپارتمان‌ها گاهی اوقات با هم حرف می‌زنند، گاهی شیعه و سنی با هم دعوا می‌کنند، گاهی کاتولیک و پروتستان با هم دعوا می‌کنند ولی همه در یک چیز مشترکند، چون شده است یک مجتمع، یک دهکده و هیچکسی هم حق ندارد آرامش این مجتمع را به هم بزند. اگر شما نیمه شب بیاید و ببینید مامور پارکینگ نیست که پارکینگ رو باز بکند و بوق بزند همه به شما اعتراض می‌کنند که چرا ۱۲ شب بوق زدید؟ اگر شما در آپارتمان خودت صدای تلویزیونتان خیلی بلند باشد، همسایه‌ها اعتراض می‌کنند. اگر بچه کوچک دارید و سر و صدا می‌کند و جیغ می‌زند و گریه می‌کند، فردا صبح همسایه‌ها اعتراض می‌کنند که دل ما ریش شد، چرا نمی‌بریدش دکتر؟ ما در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم و در این دهکده جهانی هیچکس نمی‌تونه ساز ناساز بزند. ایران در دهکده جهانی ساز ناساز می‌زند. به همین خاطر است که تمام دنیا علیه اوست، چین به ایران اعتراض می‌کند، شوروی اعتراض می‌کند و همه این‌ها، وقتی هم منافعشون اقتضا می‌کند، از ایران حمایتی می‌کنند ولی علی‌الاصول این گونه است.

حالا چون وضعیت اینگونه است معنای آن این نیست که باید از منافع ملی‌مون صرف نظر کنیم. ما باید بپذیریم که مناسبات جهانی به گونه‌ای است که همینطور که باید هماهنگ با جهان حرکت کنیم و این مناسبات با منافع ملی ما تعارضی ندارد، یعنی ما می‌تونیم در این صحنه جهانی منافع ملی‌مون رو تعریف کنیم و در ارتباط با سایر کشورها به دنبال منافع ملی‌مون برویم چون دیپلماسی به خودی خود معنا ندارد. دیپلماسی در خدمت تامین اهداف ملی است، شما می‌گویید که اهداف ملی ما این است و دیپلماسی باید برود و این را تامین بکند. ترکیه چه کار می‌کند؟ ترکیه منافع ملی خودش رو تعریف کرده و در چارچوب جهانی به دنبال منافع ملی خودش است، جایی هم که ازش درخواستی کنند که با امنیت ملی‌اش مغایر باشد، نمی‌پذیرد، مثلاً وقتی که آمریکایی‌ها می‌خواستند به عراق حمله کنند، از ترکیه خواستند که اجازه بدهد نیروهاشون را از ترکیه بفرستد ولی ترکیه گفت نه. آمریکا چکار توانست بکند؟

بخش بر سر این است که اگر ایران همه شرایط را هم بپذیرد، مذاکره خیلی خوب است، من مخالف مذاکره این‌ها با آمریکا نیستم، طبیعی هم هست که مذاکره در مراحل باید محرمانه باشد، باید مذاکره باشد و باید در مراحل محرمانه باشد، چه کسانی مذاکره می‌کنند و پیرامون چه موضوعاتی مذاکره می‌کنند، خیلی مهمه. اما مهم‌تر از همه این است که ما شرایط جهانی را بفهمیم و اینکه بدانیم در این

شرایط جهانی ما هم حق حیات داریم مثل همه ملت‌ها و می‌توانیم منافع ملی خودمان را پیگیری کنیم و اگر ما بر این اساس حرکت کنیم هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که منافع ملی‌مون را پیگیری کنیم.

-نظرتون در رابطه با کاندیداتوری آقای خاتمی چیه؟

مشمول همون حرف قبلیه من می‌شود.

-اگر شرایط طوری بشود که بشه کاندیدا معرفی کرد، به نظر شما گزینه خوبی است؟

آقای خاتمی قبل از اینکه بگوید من کاندیدا می‌شوم یا نمی‌شوم یا ما ازش بخواهیم، باید مسئولیت مدیریت جنبش اصلاح‌طلبی را بپذیرد. رهبری هر جنبشی یک اقتضایی دارد، چه کاندیدا بشود و چه نشود. مثال می‌زنم، رهبری جنبش اصلاح‌طلبی در خانه‌اش نمی‌نشیند تا بیایند و او را ببینند، خودش از دیگران دعوت می‌کند و کنفرانس مطبوعاتی می‌گذارد و حرفش را می‌زند، چه بسا ممکن است که اقتضا کند که از مردم دعوت کند که بیایید میدان آزادی، من می‌خواهم با شما صحبت کنم.

فرق است میان اینکه آقای خاتمی بخواد رهبر جنبش باشد یا کاندیدای جنبش باشد. در سال ۱۳۷۶ آقای خاتمی کاندیدای جنبش بود، در خانه‌اش نشست و مردم رفتند رای دادند و انتخاب شد و مسئولیت را پذیرفت. اما جنبش را رهبری نکرد، آقای خاتمی سال اول بعد از پیروزی در سال ۱۳۷۷ به دعوت دانشجویان دانشگاه تهران آمد و ما هم رفتیم به حمایت از او، اما قبلاً هم به ایشان گفتیم که این کار را نکن، به جای اینکه به دعوت دانشجویان پاسخ بدهی، خودت از مردم تهران دعوت کن که به میدان آزادی بیایند و بگو که من می‌خواهم گزارش یک سال فعالیت دولت را به شما بدهم. دانشگاه تهران حداکثر ۵۰ هزار نفر ظرفیت دارد اما اگر میدان آزادی می‌گذاشت یک میلیون می‌آمد، یک میلیون جمعیت، یک تاثیر و یک شوک به مخالفین وارد می‌کرد و مخالفین را در جای خودشان می‌نشاند. عرض من این است که آقای خاتمی به عنوان رهبر جنبش اصلاح‌طلبی نه به عنوان کاندیدا وارد بشوند. کاندیدا شدن فرع بر اینه. به عنوان رهبر جنبش ممکن است که تشخیص بدهد یا مشورت کند که حالا صلاح نیست من بیایم ولی من پیشنهاد می‌کنم که این آقا بیاد، مثال می‌زنم، ممکن است که رهبری نسبت به کاندیداتوری آقای خاتمی مشکل داشته باشد، آقای خاتمی می‌تواند برود حرف بزند و گفتگو کند و بگوید که بله، شما نسبت به آمدن من حساس هستید و من این آقا را معرفی می‌کنم. آن وقت در آنجا کاندیدا شدن کسی مثل نجفی و یکی دیگر معنا پیدا می‌کند ولو اینکه ما بدانیم نمی‌برد، چون شرکت در انتخابات به این معنا نیست که حتماً ما می‌بریم. مهم این است که به بهانه انتخابات یک فضای مسکوت را باز بکنیم. رهبری جنبش باید این ابتکارات را انجام بدهد تا بتواند فضا رو باز بکند.

-البته ممکنه تایید صلاحیت هم نکنند، یعنی به اونجا نرسد.

این فرع قضیه است، اگر به عنوان رهبر جنبش بخواد عمل بکند ارزیابی می‌کند که اگر من کاندیدا بشوم رد صلاحیت می‌شوم، آیا مثبت است یا منفی. ممکن است اصلاً بگوید که بسیار خوب، مثبت،

بذارید رد صلاحیت بکنند، ممکن است بگوید که منفی است. اما علی‌الاطلاق، آقای خاتمی باید خودش را در موقعیت رهبری جنبش قرار بدهد و طبق الزامات این رهبری عمل کند و بقیه فرع این مسئله خواهد بود.

-چیزی که این وسط هست این است که حرف آقای موسوی و خاتمی همیشه و در سال ۸۸ هم این بود که ما جزئی از مردم هستیم و من یک نفر از مردم، جنبش اصلاح‌طلبی یک جریان است و ما جزئی از آن هستیم و ما قرار نیست لیدر باشیم. این انتقادی بود که ما همیشه به هر دو نفر داشتیم که اگر شما لیدر نباشید، تریبون‌های خارج از کشور لیدر خواهند شد و آن وقت نمیشود جریان را کنترل کرد.

یک وقتی هست که ما در محاورات سیاسی و مردمی سخنانی می‌گوییم که از موضع تواضع و فروتنی است و خیلی هم خوب است، اما در عالم واقع چنین نیست، شما در مقام رهبری جنبش باید عمل کنید حالا آنچه گذشته را نمی‌خواهیم که بهش بیردازیم اما آقای خاتمی باید به عنوان رهبر جنبش وارد عمل بشود.

-سوالی هم خارج از بحث بیرسم که پیاده نمی‌شود. شما فکر می‌کنید آقای خامنه‌ای بر سر این انتخابات کوتاه می‌آیند و آیا فضا رو باز می‌کنند؟

نمی‌دونم، الله اعلم!

-چون من حس می‌کنم که شواهد و قرائن فعلاً چنین چیزی را نشان نمیدهد، یعنی من احساس می‌کنم هنوز حتی با وجود تهدیدی مثل احمدی‌نژاد به این نرسیدند که بهتر است با اصلاح‌طلبان به اجماع برسند یا حداقل فضا را کمی بازتر کنند.

در عالم سیاست ما یک مثل می‌زنیم. شما یک سیب رو که بندازید بالا تا برگردد و به دست شما برسد صد دور می‌چرخد. فضای سیاسی ایران متلاطم است و نمیشود که هیچ چیز را سیاه و سفید دید. من به شما توصیه می‌کنم که مطلق‌بین و مطلق‌گرا و مطلق‌خواه نباشید و همه چیز را سیاه سیاه یا سفید سفید نبینید. منطقه‌ی وسیعی خاکستری است و من نمی‌دونم. من می‌توانم بگویم امیدوارم، می‌توانم دعا بکنم، می‌توانم بگویم که بسیار خوب است و ایشان به این مسائل توجه دارند.

-ولی در کل آینده روشنی رو نمی‌بینید و متصور نیستید؟

من نسبت به آینده کشورم نگرانم.

ابراهیم یزدی: مذاکره با آمریکایی‌ها نه پنهانی بود و نه چیز تازه‌ای داشت

• 27 مارس ۲۰۱۳ - ۰۷ فروردین ۱۳۹۲



از راست مهدی بازرگان (نخست وزیر) هاشم صباغیان (وزیر کشور) عباس امیرانتظام (معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت) و ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه در دولت موقت ایران پس از انقلاب بهمن ۵۷

ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه پیشین ایران در پاسخ به یک گزارش منتشر شده در مجله "اندیشه پویا" نوشته است که مذاکره او و عباس امیرانتظام با دو فرستاده دولت آمریکا در سال ۱۳۵۸ پنهانی نبوده و در آن اطلاعاتی از طرف ایران به آنها داده نشده و اطلاعات تازه ای هم در مورد تدارک عراق برای حمله به ایران از آنها گرفته نشده بود.

آقای یزدی نوشته است: "اطلاعات ما از تدارک دولت عراق برای حمله به ایران [از اخباری که فرستادگان آمریکایی به ما دادند] به مراتب بیشتر بود و آقای خمینی و اعضای شورای انقلاب هم از این اطلاعات آگاه بودند." او همچنین تأکید کرده که در متن اصلی گزارش مارک گازیوروسکی، که ترجمه فارسی آن در شماره دی ماه "اندیشه پویا" منتشر شده بود (و بی‌بی‌سی فارسی هم **مطلبی** در مورد آن منتشر کرد)، آمده که در دیدار آقایان یزدی و امیرانتظام (سفیر اکرديته وقت ایران در کشورهای اسکندیناوی) با فرستادگان آمریکایی "تبادل اطلاعات" صورت نگرفته، اما در ترجمه فارسی به اشتباه از این تعبیر استفاده شده است.

در گزارش "اندیشه پویا" آمده بود که مأموران آمریکایی حدود یک سال پیش از حمله شهریور ۱۳۵۹ عراق به ایران، دولت مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت ایران را از این حمله احتمالی مطلع کرده بودند، اما آقای بازرگان و همکارانش "اطلاعات موجود را به جانشینانشان ندادند" و "مقامات ایران غافل از تهدیدی که از سوی عراق متوجه‌شان بود، پاکسازی نیروهای مسلح را ادامه دادند. آن‌ها همچنین به‌رغم درگیری‌های مکرر با نیروهای عراقی طی ماه‌های پیش از حمله، تلاشی برای تقویت استحکامات دفاعی در مناطق مرزی نکردند."

آقای یزدی در پاسخ به گزارش مجله مذکور نوشته است که مقامات ایران از طریق سفیر وقت خود در عراق و همچنین به واسطه اطلاعاتی که بعضی افسران ارتش عراق به سفیر وقت ایران در کویت داده بودند، از تحرکات نظامی عراق آگاه بود و حتی از یکی دو ماه قبل از حمله عراق، تاریخ این حمله را می دانست، بنابراین اطلاعاتی که مأموران آمریکایی با خود آورده بودند برای مقامات ایران، از جمله رهبر و اعضای شورای انقلاب تازگی نداشت.

او همچنین تأکید کرده است که یکی از فرستادگان آمریکا با محمد بهشتی، عضو شورای انقلاب هم دیدار کرده و احتمالاً همان اطلاعات را به او هم داده بود.
اطلاعات ایران از درون عراق

به رغم ناپسامانی‌ها و آشفتگی‌ها، دولت ایران از دو منبع از اقدامات و تدارکات عراق علیه ایران مطلع می‌شد. آقای [محمود] داعی سفیر ایران در عراق بسیار فعال و با گروه‌های مخالف صدام در ارتباط تنگاتنگی بود و از طریق آن‌ها اطلاعاتی به دست می‌آورد و به تهران گزارش می‌داد. ابراهیم یزدی

دیدار با آمریکایی‌ها در دفتر نخست وزیر

ابراهیم یزدی می‌نویسد "تا آن جا که من به یاد دارم، دیدار من با مأمورین آمریکا در ۳۱ مرداد ۱۳۵۸ در دفتر آقای مهندس بازرگان و با حضور آقای مهندس امیر انتظام، اولین و تنها دیدارم با این افراد بوده است. حضور من در این جلسه به درخواست آقای مهندس بازرگان بود."



ابراهیم یزدی خواستار روشن شدن زوایای تاریک تاریخ شده

آقای یزدی می‌نویسد که مقام‌های آمریکایی دو موضوع را در این جلسه مطرح کردند: "اول نشان دادن عکس‌های هوایی از جابجایی نیروهای زرهی عراق از مرزهای غربی عراق و اردن به مرزهای جنوب شرقی نزدیک به ایران بود و نتیجه گرفتند که عراق خود را برای حمله به ایران آماده می‌کند. دوم اطلاعاتی از فعالیت‌های موشکی شوروی در پایگاه‌های ترکمنستان که نه به ایران مربوط بود و نه مورد علاقه ایران. هیچگونه صحبتی درباره به راه‌اندازی مجدد پایگاه‌های شنود در خراسان و مازندران عنوان نشد."

آقای یزدی در ادامه می‌نویسد که "دو مأمور آمریکایی بعد از پایان گزارش، دفتر آقای مهندس [بازرگان] را ترک کردند. آنگاه آقای مهندس [بازرگان]، نظر آقای مهندس امیر انتظام و مرا درباره این گزارش جویا شدند. خلاصه آن چه گفتم این بود که اطلاعات داده شده خیلی حساس و مهم نیست. بر خلاف نظر نویسنده محقق مقاله [مارک گازیوروسکی] اطلاعات در مورد احتمال حمله عراق به ایران، برای ما چندان تازه و جالب نبود. شاید در پاسخ به پیگیری‌های آقای مهندس امیر انتظام با ارائه این اطلاعات، خواسته‌اند واکنش ما را به این نوع روابط ارزیابی کنند."

'خودمان حمله عراق را پیش بینی کرده بودیم'

آقای یزدی می‌گوید که اطلاعات ایران از تحرکات عراق در مرزها به مراتب بیشتر از چیزی بود که آمریکایی به دولت موقت داده بودند و برخی اعضای دولت موقت هم بر اساس "تجارب سایر انقلاب‌های جهان" حمله عراق به ایران را خود پیش‌بینی کرده بود.



یادداشت ابراهیم یزدی در شماره جدید مجله اندیشه پویا منتشر شده است

"تحریکات عراق علیه ایران در مرزهای غربی کشورمان از همان روزهای بعد از پیروزی انقلاب، شروع شد. در اسفند ۵۷ یا اوائل ۵۸ سفیر عراق در ایران به دفتر نخست وزیر احضار شد و پس از مذاکرات مفصل با او و اقداماتی که او بعد از این دیدار انجام داد، دولت عراق طی یادداشت رسمی به دولت ایران، مسئولیت بمباران دهات مرزی ایران را پذیرفت و ضمن عذرخواهی، آمادگی خود را برای جبران خسارات اعلام کرد. از طرف دولت ایران، آقای دکتر جمشید حقگو استاندار آذربایجان غربی و از طرف دولت عراق، استاندار سلیمانیه مامور شدند و از دهات آسیب دیده بازدید و خسارات وارده را ارزیابی کردند"

به نوشته ابراهیم یزدی، "به رغم نابسامانی‌ها و آشفتگی‌ها، دولت ایران از دو منبع از اقدامات و تدارکات عراق علیه ایران مطلع می شد. آقای [محمود] داعی سفیر ایران در عراق بسیار فعال و با گروه‌های مخالف صدام در ارتباط تنگاتنگی بود و از طریق آن‌ها اطلاعاتی به دست می آورد و به تهران گزارش می داد." **گریه سفیر ایران در عراق**

آقای داعی در چند نوبت به ایران آمدند و از برنامه‌های صدا و سیمای ایران در رابطه با عراق به سختی گله و آن‌ها را خطرناک توصیف کردند و حتی در یک نوبت، از شدت هیجان گریه کردند. فقط دولت نبود که از تحریکات عراق خبر داشت. هم اعضای شورای انقلاب و هم رهبری اطلاع داشتند ابراهیم یزدی

بر اساس نوشته آقای یزدی، در زمان محمدرضا شاه، افسران شیعه عراق با ایران همکاری می کردند. "ساواک برخی از چوپانان محلی را که در مرز ایران و عراق رمه‌داری می کردند، استخدام کرده بود. این رمه‌داران برای چرای گوسفندان خود به طور مرتب و تقریباً آزاد بین دو مرز تردد می کردند. افسران عراقی اطلاعات خود را در پاکتی سربسته به این چوپانان می دادند و آن‌ها، آن را در داخل مرز ایران به اولین پاسگاه ساواک تحویل می دادند و مسئول ایستگاه، آن را به تهران می فرستاد."

اطلاعات آمریکایی‌ها 'برایمان تازگی نداشت'

آقای یزدی می نویسد که "بعد از انقلاب که این نظم بر هم خورد، ترتیبی داده شد که افسران عراقی اطلاعات خود را مستقیماً به سفیر ایران در کویت، آقای دکتر شمس اردکانی می دادند. همین افسران بودند که یک یا دو ماه قبل از آغاز جنگ، تاریخ، محل و زمان حمله عراق به ایران را گزارش دادند. آقای داعی در چند نوبت به ایران آمدند و از برنامه‌های صدا و سیمای ایران در رابطه با عراق به سختی گله و آن‌ها را خطرناک توصیف کردند و حتی در یک نوبت، از شدت هیجان گریه کردند. فقط دولت نبود که از تحریکات عراق خبر داشت. هم اعضای شورای انقلاب و هم رهبری اطلاع داشتند."

آقای یزدی می نویسد که بر این اساس، اطلاعاتی که آمریکایی ها به اعضای دولت موقت دادند "خبر چندان مهمی که برایمان تازگی داشته باشد و لازم باشد فوراً آن را به همه خبر دهیم، تلقی نشد."

بر اساس تحقیق مارک گازیوروسکی، مقام های آمریکایی که در صدد دادن اطلاعاتی از آمادگی عراق برای حمله به ایران به دولت موقت بودند، درصدد فعال کردن رادارها و تأسیسات دیدبانی الکترونیک بودند که فعالیت های نظامی اتحاد جماهیر شوروی را رصد می کرد.

تکسمن برای رصد آزمایش های موشکی شوروی طراحی شده بود، آیکس را هم برای جمع آوری اطلاعات در مورد تحرکات نیروهای نظامی، ارتباطات رادیویی، و دیگر فعالیت های نظام متداول همسایه های ایران در کناره مرزها طراحی کرده بودند. اگرچه قسمت هایی از آیکس را در جاهای دیگری هم می شد استفاده کرد، اما عمده پیکربندی اش برای رصد فعالیت های نظامی داخل خاک عراق طراحی شده بود.



ابراهیم یزدی و آیت الله خمینی در فرانسه

ابراهیم یزدی روایت دیگری از دیدار با مقام های آمریکایی دارد. "به یاد ندارم که فعال کردن آن پایگاهها مطرح شده باشد. البته ما می دانستیم که دولت آمریکا با پیروزی انقلاب ایران پایگاه های مهمی را در ایران از دست داده است. به طوری که مذاکرات ساعت ۲ با مشکل روبرو شده بود".

دولت آمریکا برای اطمینان از پایبندی دولت شوروی به تعهدات پیمان موسوم به ساعت ۱ و ۲ به دیدبانی مستمر آزمایشات موشکی شوروی نیازمند بود.

با موافقت محمدرضا شاه، آمریکا دو پایگاه شنود الکترونیک قوی و پیشرفته یکی در کبکان در شمال خراسان و دیگری در بهشهر مازندران تاسیس کرده بود.

'آمریکا وسائل پیشرفته رادارها را از ایران به اسرائیل و عمان منتقل کرد'

آقای یزدی می نویسد که بر اساس "اخبار منتشر شده در رسانه های زمان انقلاب و گزارشاتی که نیروهای داوطلب مردمی به هنگام ورود به این پایگاهها برای نخست وزیری فرستادند، آمریکایی ها در هفته های قبل از پیروزی انقلاب، بسیاری از وسائل پیشرفته در این دو مرکز را از ایران خارج و به اسرائیل و عمان منتقل کرده بودند و آنچه را که نمی توانستند و امکان نداشت در محل از بین برده بودند."

کوتاه مدتی بعد با اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ اعضای دولت موقت به همراه مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت به نشانه اعتراض به شرایط کشور، کناره گیری کردند.



آقای یزدی می گوید دولت موقت بر اساس تجارب انقلاب ها در سایر نقاط جهان، حمله عراق به ایران را پیش بینی کرده و آن را قابل پیشگیری هم می دانست

در سه دهه ای که از عمر انقلاب بهمن ۵۷ می گذرد، مخالفان و رقبای سیاسی، اعضای دولت موقت ایران را با عباراتی همچون "واداده در برابر غرب" خطاب قرار داده اند.

فوری ترین پیامد اشغال سفارت آمریکا در تهران و برآورد شتاب زده اشغال کنندگان از اسناد به دست آمده از سفارت، بازداشت عباس امیرانتظام سفیر وقت ایران در کشورهای اسکانديناوی و معاون پیشین آقای بازرگان به اتهام جاسوسی بود.

دادگاه، آقای امیرانتظام را محاکمه و به اعدام محکوم کرد، اما ظاهراً با پادرمیانی اشخاصی همچون مهدی بازرگان نزد آیت الله خمینی، حکم اعدام به حبس ابد تغییر کرد.

دادگاه امیرانتظام و قضاوت بر اساس ترجمه تحت اللفظی یک کلمه

یکی از شواهد دادگاه در اثبات آنچه که خیانت آقای امیرانتظام خوانده شد، نامه ای از سفارت آمریکا خطاب به او بود که با عبارت (Dear Amir Entezam) آغاز می شد.

ترجمه تحت اللفظی کلمه "dear عزیز" است و این واژه در نامه های رسمی به زبان انگلیسی برای خطاب قرار دادن افراد مرسوم است.

درباره عباس امیرانتظام

آیا زمان آن نرسیده است که با ارائه یک تحلیل واقع بینانه و اخلاقی هم از ستمی که به فردی مظلوم رفت و هفده سال را به اتهامی واهی در دشوارترین شرایط گذراند، به رسم متدینین متمدن عذرخواه شد و هم از پیامدهای اجتماعی این رویداد تحمیلی بر جامعه، ملت و دولت نوپای انقلاب سخنی گفتابراهیم یزدی

اشغال کنندگان سفارت آمریکا، این نامه را به عنوان یکی از شواهد رابطه آقای امیرانتظام با بیگانگان در رسانه ها منتشر کردند و به نوشته آقای یزدی به اسناد دیگری که بر "شرافت اخلاقی و میهمن دوستی مقام های دولت موقت به ویژه آقای مهندس امیرانتظام" توجه داشت، اشاره ای نشد.

آقای یزدی در یادداشت خود نوشته است که "پرسش بنیادین آنکه با وجود این اسناد در سفارت آمریکا، دانشجویان خط امام و به ویژه آقای مهندس عباس عیدی که هنوز هم جزء معدود افرادی هستند که از این رویداد دفاع می کنند... و تردیدی نمی توان داشت که در آن روزگار نیز در جریان این اسناد قرار داشته اند، جا دارد توضیح دهند که چرا در حالی که در دادگاه آقای امیر انتظام به ارائه ترجمه تحت اللفظی برخی مکاتبات معمول اداری اقدام شد و مثلاً عبارت (Dear Amir Entezam) به عنوان دلیلی بر روابط صمیمانه ایشان با مقامات آمریکایی مورد استناد قرار گرفت، به این سند مهم اشاره نشد تا پاکدامنی سیاسی ایشان نیز گواهی یابد."

وزیر امور خارجه دولت موقت مهدی بازرگان می گوید که "آیا زمان آن نرسیده است که با ارائه یک تحلیل واقع بینانه و اخلاقی هم از ستمی که به فردی مظلوم رفت و هفده سال را به اتهامی واهی در دشوارترین شرایط گذراند، به رسم متدینین متمدن عنرخواه شد و هم از پیامدهای اجتماعی این رویداد تحمیلی بر جامعه، ملت و دولت نوپای انقلاب سخنی گفت."

نامه به خانم آنگ سان سو چی

چهارشنبه، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲

ندای آزادی : دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه و معاون اسبق نخست وزیر دولت موقت و دبیر کل نهضت آزادی ایران طی نامه ای به رهبر اپوزیسیون برمه، خواستار توجه و تلاش این فعال سیاسی جنبش دموکراسی خواهی به موضوع خشونت علیه مسلمانان در کشور برمه شد و همزمان تاکید کرد "برای ما که در کشورهایی با اکثریت مسلمان زندگی می کنیم، پرده ضخیمی از نگرانی، برامیدمان برای آزادی و دموکراسی در برمه، خیمه زده است."

لازم به ذکر است؛ آنگ سان سو چی، از مخالفان حکومت نظامی برمه، در انتخابات عمومی سال ۱۹۹۰ توانست ۵۹٪ آرای ملی و ۸۱٪ کرسی های مجلس را از آن خود کند. او که پیش از این انتخابات نیز در بازداشت خانگی بود، مجموعاً ۱۵ سال از عمر خود را بین ژوئیه سال ۱۹۸۹ تا نوامبر سال ۲۰۱۰ در حصر خانگی به سر برد، تا اینکه با اجرای فرمان آزادی مخالفین و برچیده شدن ایستگاه های پلیس در اطراف خانه وی، دوران حصر خانگی این برنده جایزه صلح نوبل سرانجام سپری شد. وی اکنون به مجلس کشور راه یافته و رهبر اپوزیسیون است.

ترجمه فارسی نامه دکتر ابراهیم یزدی به خانم سو چی بشرح زیر می باشد:

سر کار خانم آنگ سن سو چی،

دبیر کل اتحادیه ملی برای دموکراسی

مبارزه تمکین ناپذیر شما برای آزادی و دموکراسی در کشورتان، الگوی الهام بخشی برای همه دوستداران و مبارزین راه آزادی در سرتاسر دنیا گشته است. برانگیزه تر از آن، مشاهده دلگرم کننده به ثمر نشستن اصلاحات سیاسی در کشور شما، برمه، است. ما با شما در ارزش هایی نظیر احترام به حقوق انسانی برای همه مردم با نژادها و مذاهب مختلف، که در طول مبارزه به آنها تعهد سپرده و از آنان پشتیبانی نموده اید، شریک هستیم.

همانطور که ما در ایران تجربه کرده ایم، در مرحله گذار به دموکراسی، رهبران اصلاحات در برابر آزمون بزرگی قرار می گیرند. آنها ممکن است با تمرکز بر یکی از ارزشهای بسیار مطلوب دموکراسی، یعنی انتخابات آزاد، ارزش های دیگری نظیر رعایت حقوق و شرافت انسانی اقلیت های مذهبی را کمتر مورد توجه قرار دهند. در اینصورت، دموکراسی نوپای پدید آمده، با خطر واژگونی و انحلال روبرو گردیده و زمینه بازگشت نظام دیکتاتوری فراهم می گردد.

شما به گونه تحسین برانگیزی مردم برمه را مردمی با نژادها و علائق گوناگون توصیف نموده و آنها را خواهران و برادران یک فامیل دانسته اید. من از شما درخواست می کنم به افزایش خشونت در مقابل اقلیت مسلمان کشور خود، که عضوی از خانواده بزرگ برمه می باشند، توجه بیشتری مبذول نمایید. این خشونت و تحریک توسط کسانی صورت می گیرد که ادعا می کنند از طرف شما سخن گفته و اکثریت را نمایندگی می نمایند. من اطمینان دارم که شما از این خشونت آگاه هستید. برای ما که در کشورهایی با اکثریت مسلمان زندگی می کنیم، پرده ضخیمی از نگرانی، برامیدمان برای آزادی و دموکراسی در برمه، خیمه زده است.

شما شجاعت آنرا داشته اید که درستی و حقیقت را در مقابل مردان قدرت کشورتان فریاد زنید. آیا همان شجاعت را خواهید داشت که در مقابل این نیروی جدید که به نام اکثریت، تعصب و خشونت را بر اقلیت مسلمان کشورتان اعمال می کند، ایستادگی نموده و از حقوق انسانی آنها دفاع کنید؟ این نیرو که توسط سیاستمداران بی پروا و بی توجه به حقوق انسانی مردم شکل گرفته است، بدون شک به دموکراسی نوپای برمه صدمه خواهد زد. من از شما درخواست می کنم در مقابل این نیروی خشونت آفرین ایستادگی کنید. مقاومت شما در مقابل این گروه و دفاع از حقوق اقلیت ها، نه تنها جان بی شماری از مسلمانان، بودایی ها و دیگر اقلیت ها را از مرگ نجات می دهد، بلکه آرزوی بر پای یک دموکراسی پا بر جا را نیز در برمه تحقق می بخشد. با احترام

دکتر ابراهیم یزدی - دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر خارجه و معاون اسبق نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران - ۷ آوریل، ۲۰۱۳

متن انگلیسی نامه به شرح زیر است

Her Excellency Daw Aung San Suu Kyi

April , 7th, 2013

General Secretary, National League for Democracy

97 B. West Shwegondaing Road, Bahan Township ,

Yangon, Myanmar (Burma)

Aung San Suu Kyi,

Your uncompromising struggle for freedom and democracy in your country has been an inspiration to freedom-loving Iranians and freedom fighter throughout the world. It is even more inspiring to see encouraging signs from Burma that your efforts at political reform are bringing fruit. We share the values you have championed during the long years of struggle, most of all respect for the human rights of peoples of all ethnic and religious communities.

As we experienced in Iran, periods of political transition put reform leaders to the test. Leaders may be focused on the realization of one cherished value, such as free elections, while other values, such as respect for the rights and dignity of religious minorities, receive less attention. When this happens, a fledgling democracy is put at great peril and the seeds of reemergence of dictatorship are sown.

You have spoken lovingly of Burma's diverse peoples as "siblings from a single family". I appeal to you to pay closer attention to the increasingly brutal violence against a small minority within your family, Burmese Muslims. These acts and incitements are perpetrated by groups and individuals claiming to speak for you, as a member of the majority. I am sure you are familiar with the heart rending details. For many of us in Muslim-majority countries that support your values, a pall of fear for Burma has appeared where there was a great deal of hope .

You have shown courage in speaking the truth to powerful men. Will you now show the same courage to speak up against a new powerful force in your country, that of ethnic and religious bigotry in the name of the majority? This is a force that will no doubt be wielded by unscrupulous politicians who would undermine all you have fought for. I appeal to you to stand up to them. In doing so, you will save the lives of countless Burmese Muslims, Buddhists, and other ethnic groups, and you may also be saving the dream of a democratic and free Burma.

Respectfully,

Ebrahim Yazdi, PhD, General Secretary, Freedom Movement of Iran and Former Minister of Foreign Affairs and Deputy Prime Minister, Islamic Republic of Iran. Tehran, Islamic Republic of Iran

راهکار خروج از معضل ابوطالبی

ایران و آمریکا در ماجرای معرفی سفیر سازمان ملل چه راهی در پیش دارند؟

۳۱ فروردین ۱۳۹۲

۱. معرفی دکتر حمید ابوطالبی به عنوان سفیر ایران در سازمان ملل به معضلی میان ایران و آمریکا تبدیل شده است. مقاومت آمریکا در برابر پذیرش آقای ابوطالبی غیرقانونی است. در مورد مبادله سفیر بین دو کشور، قاعده شناخته شده این است که کشوری که می‌خواهد سفیر بفرستد مشخصات و سوابق وی را برای کشور میزبان می‌فرستد و آن کشور پس از بررسی آن، موافقت خود را اعلام می‌کند که در عرف دیپلماتیک به آن «آگریمان» گفته می‌شود. در تاریخ روابط ایران با کشورهای خارجی دو مورد هست که ایران سفیر پیشنهادی سایر کشورها را آگریمان نداده است. یکی در زمان مرحوم دکتر مصدق بود که انگلیس‌ها سفیر جدیدی را به ایران معرفی کردند که دارای سوابق نامطلوبی در آفریقا بود. دولت مصدق معرفی چنین فردی را به عنوان سفیر، توهین به ایران تلقی کرد و نپذیرفت. مورد دوم، در مورد سفیر پیشنهادی آمریکا بود که ما بعد از انقلاب در دولت موقت عمل کردیم. سالیوان در اوایل فروردین ۱۳۵۸ از ایران رفت و آمریکایی‌ها فردی را به نام ویلیام کاتلر به جای او معرفی کردند. وقتی که من به وزارت امور خارجه رفتم، دستور دادم پرونده سفیر پیشنهادی را بیاورند. معلوم شد سابقه‌ای از او در وزارتخانه وجود ندارد. آمریکایی‌ها هم سابقه‌ای نفرستاده‌اند و فقط پرسیده‌اند؛ آقای دکتر سنجابی (اولین وزیر امور خارجه دولت موقت) هم بدون آنکه در دولت موقت مطرح کند، به او آگریمان داده است. من به کاردار ایران در واشنگتن دستور دادم که در مورد کاتلر و سوابق او تحقیق کند که مشخص شد او در کنگو و زئیر سوابق منفی داشته است. بر این اساس، من گفتم که نباید این سفیر را بپذیریم. موضوع را در هیات دولت مطرح کردم و خواستم که این آگریمان را پس بگیریم. هیات دولت پیشنهاد مرا تصویب و شورای انقلاب هم تایید کرد. کاردار سفارت آمریکا در تهران را فرا خواندم و گفتم که ما کاتلر را نمی‌پذیریم. آمریکایی‌ها گفتند پس شما چه کسی را می‌خواهید تا ما بفرستیم؟ من گفتم ما که در تعیین سفیر مداخله نمی‌کنیم، خودتان می‌دانید. چند بار آمدند و رفتند و افراد مختلفی مثل رمزی کلارک، ریچارد کاتم، میلر و افراد دیگری را که به عنوان هوادار ایران معروف بودند، مطرح کردند. ما زیر بار نرفتیم تا نهایتاً آقای بروس لینگن را فرستادند. البته، مقام بروس لینگن از نظر مراتب اداری سفیر نبود و به عنوان کاردار به ایران آمد. چون کاردار احتیاجی به مبادله آگریمان ندارد و در سطحی پایین‌تر قرار دارد.

۲. اما در موضوع اخیر که پس از معرفی آقای دکتر ابوطالبی به وجود آمده، شرایط متفاوت است. ایشان به عنوان سفیر ایران در سازمان ملل معرفی شده و اقدام آمریکا از نظر معاهدات بین‌المللی مردود

است. این استدلال هم که سفیر پیشنهادی ایران در داستان گروگانگیری نقش داشته، قابل قبول نیست. همانطور که آمریکایی‌ها ۵۰ سال با اتحاد جماهیر شوروی درگیر جنگ سرد بودند، اما هیچ‌گاه آمریکایی‌ها جلوی ورود سفیر شوروی به سازمان ملل را نمی‌گرفتند. حتی در مورد کوبا که آنقدر با آمریکا مجادله داشت، این برخورد صورت نگرفت. این سوابق نشان می‌دهد که موضوع معرفی سفیر سازمان ملل با معرفی سفیر در کشورها متفاوت است. دولت آمریکا حق ندارد با استفاده از اینکه ساختمان سازمان ملل در این کشور مستقر است، برای ورود سفیرای کشورها به سازمان ملل محدودیت ایجاد کند. اما در هنگام اقامت در نیویورک، دولت آمریکا می‌تواند مقررات خود را اجرا کند. مقررات این است که سفیرای کشورها در سازمان ملل حق ندارند از محدوده شهر نیویورک خارج شوند. البته، براساس روابطی که دولت آمریکا با هر کشوری دارد؛ ممکن است به سفیر یک کشور در سازمان ملل اجازه دهد که به هر جای آمریکا که بخواهد برای تفریح و گردش سفر کند و متقابلاً در مورد سفیرای برخی کشورها می‌گوید حق خروج از محدوده نیویورک را ندارید. بنابراین، از نظر مقررات بین‌المللی دولت آمریکا حق ممانعت از ورود سفیرای کشورها در سازمان ملل به نیویورک را ندارد. البته، آقای دکتر ظریف هم در این میان بی‌احتیاطی کرده است. در شرایطی که ایران در بحبوحه مذاکرات با غرب و آمریکا است، وزیر امور خارجه باید به این مساله توجه می‌کرد و بهانه‌ای به دست آمریکایی‌ها نمی‌داد. البته استدلال می‌شود که آقای ابوطالبی جزو گروگانگیرها نبوده و صرفاً مترجم بوده است. اما بالاخره اسم وی در آن رویداد تاریخی هست. این بی‌احتیاطی، الان معضلی را برای ایران به وجود آورده است. صورت مساله آن است که آمریکا می‌گوید ما این فرد را نمی‌پذیریم. ایران می‌تواند به سازمان ملل شکایت کند. اما در شرایط کنونی، قطعاً سازمان ملل طرف ایران را نخواهد گرفت. یعنی معادله طوری تعریف شده که آمریکایی‌ها به هیچ نحو زیر بار پذیرش سفیر ایران نمی‌روند. ایران هم خود را در موقعیتی قرار داده که اگر سفیر معرفی شده را تغییر دهد، لطمه خواهد دید. اما راه برون‌رفت از این بن‌بست چیست؟ یک راه می‌تواند این باشد که دولت آمریکا به ابوطالبی ویزا دهد و وقتی ویزا دادند، خود آقای ابوطالبی انصراف دهد. در این حالت، آمریکا نظر ایران را می‌پذیرد و ویزا می‌دهد اما ایشان اعلام انصراف می‌کند. در این صورت، نه ایران می‌بازد و نه آمریکا. این توافقی است که اگر بین ایران و آمریکا به وجود آید، می‌توان از بن‌بست کنونی خارج شد.

در این میان، باید توجه داشت همانطور که در ایران کسانی هستند که می‌خواهند مذاکرات با آمریکا به هم بخورد؛ در آمریکا هم کسانی به دنبال بر هم خوردن مذاکرات هستند. کسانی که می‌خواهند مذاکرات را بر هم بزنند، این امکانات را دارند که سوابق فردی چون ابوطالبی را به دست آورند. از یک طرف، عصر اطلاعات است و می‌توان اطلاعات مربوط به هر چهره سیاسی و اجتماعی را به دست آورد و از سوی دیگر، جریان‌های مخالف مذاکرات ایران و آمریکا به اطلاعاتی فراتر از اطلاعات معمول هم دسترسی دارند.

۳. موضوع کلان‌تر در ماجرای اخیر به گروگانگیری و تداوم تاثیر آن بر روابط ایران و آمریکا برمی‌گردد، اولاً، در بیانیه الجزایر که در پایان گروگانگیری از سوی ایران و آمریکا صادر شد، دولت آمریکا تعهد کرده که علیه هیچ یک از اتباع ایران به خاطر گروگانگیری هیچ ادعایی نداشته باشد. بنابراین، قاعده‌ای از لحاظ حقوقی برای اقدام دولت آمریکا به بهانه ماجرای گروگانگیری وجود نداشت.

ثانیا، در آمریکا هم قانونی وجود ندارد که بگوید ایرانیانی که در ماجرای گروگانگیری نقش داشتند، حق ورود به خاک آمریکا را ندارند و یا آنکه حق نداشته باشند به‌عنوان نماینده ایران به سازمان ملل بیایند.

اما باید توجه داشت که موضوع گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در ایران طی سه دهه گذشته به مشکلی در میان ملت آمریکا و فراتر از دولت این کشور تبدیل شده است. به همین جهت نیز پس از ماجرای آقای ابوطالبی، دیدیم که آقای ابراهیم اصغرزاده به‌عنوان یکی از رهبران تسخیر سفارت آمریکا در سال ۵۸ از ملت آمریکا عذرخواهی کرد تا بدین وسیله مشکلات تاریخی بر سر بهبود روابط دو کشور کاهش پیدا کند. البته، این اقدام آقای اصغرزاده موضع خوبی است؛ اما باید توجه داشت که بالاخره گروگانگیری حادثه‌ای است که اتفاق افتاده و بر روابط دو کشور اثر گذاشته است. این عذرخواهی مشابه عذرخواهی خانم آلفبرایت در سال ۷۷ بابت کودتای ۲۸ مرداد است. ماجرای آن عذرخواهی این بود که کارتر مشاوری در امور امنیت ملی به نام کوردزمن داشت. شغل اصلی وی ارتشی بود، اما بعداً به عضویت شورای امنیت ملی آمریکا درآمد. کوردزمن در اوایل دولت خاتمی به ایران آمد و در جریان این سفر، با من دیدار کرد. در آن دیدار از من پرسید که «برای بهبود روابط ایران و آمریکا چه باید کرد؟» من در پاسخ گفتم در روابط بین دو کشور، زمانی روابط دو دولت به هم می‌خورد، اما ملت‌ها با هم اختلاف و مشکلی ندارند. مثال زدم که رابطه ایران و مصر بعد از انقلاب در سطح دولت‌ها برهم خورد، اما ملت ایران مشکلی با مصری‌ها ندارد و متقابلاً مصری‌ها هم گله و شکایتی از مردم ایران ندارند. اما زمانی تیرگی روابط بین دو ملت بر هم خورده است. در اینجا حتی اگر دولت‌ها با هم صلح کنند و کنار بیایند، اما ایرادها و اختلاف‌ها بین دو ملت پابرجاست. من گفتم که تیرگی روابط بین ایران و آمریکا فراتر از دولت‌ها و در سطح مردم دو کشور است. سپس توضیح دادم که دو حادثه اثرات سویی بر روابط ایران و آمریکا گذاشته که فراتر از دولت‌هاست. اول، کودتای ۲۸ مرداد که ملت ایران بابت آن از آمریکا شکایت دارد. چراکه شما با این کودتا دموکراسی را در مرحله جنینی در ایران خفه کردید. درست است که پس از کودتا روابط ایران و آمریکا همچنان برقرار بود، اما با ملت ایران رابطه حسنه نبود و نیست. حادثه دوم، گروگانگیری است. گروگانگیری ملت آمریکا را علیه ایران شوراند. همان زمان وقتی گروگانگیرها به پرچم آمریکا توهین می‌کردند و مثلاً با آن زباله می‌بردند، من مصاحبه‌ای کردم و گفتم این کار توهین به ملت آمریکاست. پرچم ربطی به دولت آمریکا ندارد. در آمریکا مردم نسبت به پرچم خود بسیار تعصب دارند. این کار شما برای وجهه ایران نزد مردم آمریکا مضر است؛ نکنید. این حرف من با ناسزاهایی هم در آن فضا مواجه شد. تا آنکه آقای جلال رفیع، نویسنده روزنامه اطلاعات، در سفری به آمریکا رفت و در بازگشت سفرنامه‌ای نوشت. آقای رفیع می‌گوید من در آمریکا به مسجد امام علی(ع) رفتم. مسلمانان آمریکایی که به مسجد آمده بودند، مطرح کردند که شما چرا به پرچم ما توهین کردید؟ رفیع نوشت که من در آنجا یاد حرف‌های دکتر یزدی افتادم.

بنابراین، ملت آمریکا بابت گروگانگیری از ملت ایران گله دارد. در نتیجه، در هر نقشه راهی برای بهبود روابط ما باید این واقعیت را لحاظ کنیم. من آن زمان به کوردزمن گفتم آقای خاتمی با بالاترین رای به ریاست‌جمهوری انتخاب شده است. آقای خاتمی در مصاحبه با سی‌ان‌ان بابت گروگانگیری اظهار عذرخواهی کرده که در جامعه آمریکا آثار مثبتی در پی داشته است. به کوردزمن گفتم دولت آمریکا هم بابت کودتای ۲۸ مرداد به مردم ایران یک عذرخواهی بدهکار است. اگر این عذرخواهی انجام شود،

زمینه بهبود روابط با ملت ایران فراهم خواهد شد. کوردزمن در بازگشت به آمریکا مقاله‌ای نوشت و به گفته‌های من هم اشاره کرد. در پی آن، خانم آلبرایت هم بابت کودتای ۲۸ مرداد از مردم ایران عذرخواهی کرد.

بنابراین، گروگانگیری چنین اثراتی بر رابطه ایران و آمریکا گذاشته که چاره‌ای هم جز اصلاح آن نیست. اما راه اصلاح صرفاً آن نیست که آقای اصغرزاده و حتی کل گروگانگیرها از اقدام خود در سال ۵۸ عذرخواهی کنند. مسأله اصلی آن است که لابی اسرائیل نمی‌خواهد رابطه ایران و آمریکا بهبود یابد؛ چراکه بهبود روابط به سود اسرائیل نیست. ما باید در این باره حساس و دقیق باشیم. از این جهت، اگر من به جای آقای ظریف بودم هرگز فردی مانند دکتر ابوطالبی را که می‌توانست حساسیت‌برانگیز باشد، معرفی نمی‌کردم.

نامه به کوفی عنان در باره سوریه

10 اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

جناب آقای کوفی عنان

نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه

با سلام و احترام؛

جنابعالی در نطق تاریخی خود در زمان دریافت جایزه صلح نوبل ابراز داشتید که با توجه به تغییراتی که در درک ملت‌ها از مقوله‌ی کرامت انسانی پیش آمده و فجایی که به موجب خودکامگی دولت‌ها برای بشریت پدید آمده، امروزه ضرورت اقتضا می‌کند که حق حاکمیت سرزمینی دولت‌ها، زمینه‌ی وقوع فجایع جدیدی را برای بشریت فراهم نیاورد و از این رو، از فراگیر بودن مقررات راجع به حقوق بشر بر قوانین داخلی کشورها و اولویت حقوق و حاکمیت ملت بر حاکمیت ملی سخن گفتید.

اینجانب ضمن تایید و ادای احترام نسبت به این باور انسانی و تلاش‌های بی‌وقفه و موثر جنابعالی در راستای برقراری صلح در خاورمیانه و به ویژه سوریه و پیامدهایی که استمرار تنش‌ها و افزایش خشونت در منطقه می‌تواند حتی برای کل جهان به مثابه‌ی تهدیدی جدی ارزیابی شود، چندی پیش در نامه‌ای به جناب آقای مون، دبیر کل محترم سازمان ملل متحد، پیشنهاد برگزاری فراندوم در سوریه، یمن و بحرین را مطرح کردم.

تصویر و الزام حکومت سوریه به برگزاری یک فراندوم آزاد و تحت نظارت نیروهای سازمان ملل متحد به منظور تعیین سرنوشت حکومت سوریه و به دست ملت سوریه افزون بر تامین منافع و استقلال سرزمین سوریه و همچنین ممانعت از بروز جنگی داخلی و تحمیل هزینه‌های مادی و معنوی سهمگین

در این کشور ، از بخت زیادی در پذیرش از سوی دولت سوریه و حامیان بین المللی آن برخوردار است.

در صورت طرح چنین پیشنهادی در شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچ یک از دولت های روسیه و چین، توجیهی در عدم پذیرش آن نخواهند داشت و از سوی دیگر، حزب بعث حاکم بر سوریه نیز توجیهات فراوان در قبول آن خواهد داشت، چرا که اگر چه با پذیرش این پیشنهاد، دولت خاندان اسد به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد اما بی تردید حزب بعث سوریه در عرصه مناسبات و تعاملات سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و همین امر می تواند به امنیت پایدار در سوریه و جلوگیری از بروز و تکرار فجایعی مانند عراق و لیبی کمک کند.

از همین رو با ادای احترام دوباره نسبت به تلاش های جنابعالی در برقراری صلح و امنیت در سوریه پیشنهاد دازم که با توجه به موقعیتی که در اختیار دارید و نیت بشردوستانه ای که در شما دیده می شود نسبت به طرح و تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب که دولت سوریه را ملزم به برگزاری رفراندوم کند، اقدام فرمایید.

آرزوی صلح جهانی و تحقق کرامت انسانی و همچنین توفیق جنابعالی را در مسوولیت های محوله دارم.
با احترام - ابراهیم یزدی - وزیر اسبق خارجه جمهوری اسلامی ایران. تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ /
۲۹ آوریل ۲۰۱۲

شرکت در انتخابات

میزان جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۹۲

دکتر ابراهیم یزدی صبح امروز ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ با حضور در حوزه حسینیہ ارشاد، رای خود را به صندوق انداخت .

دبیرکل نهضت آزادی ایران خطاب به خبرنگاران خبرگزاری ها گفت: رای دادن یک تکلیف ملی است و از حقی که خدا به من داده استفاده می کنم .

دکتر یزدی از پیش بینی نتایج انتخابات امتناع کرد و گفت: من به اندازه کافی در دانشگاه اوین کرسی های تکمیلی گذرانده ام .

ابراهیم یزدی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه کاندیدای اصلح شما چه ویژگی هایی دارد تصریح کرد: کسی را که بنده می خواستم رای بدهم، شورای نگهبان تایید صلاحیت نکرد .

دکتر ابراهیم یزدی حضور در هر انتخاباتی را انتخاب بین بد و بدتر دانست و توقع خود را از رییس جمهور آینده صداقت با مردم بیان کرد .

او در واکنش به سوالی درباره تحریم انتخابات گفت: مگر ما مفتی هستیم که فتوا بدهیم انتخابات را تحریم کنیم نهایتاً می‌توانیم بگوییم ما شرکت نمی‌کنیم .

دبیر کل نهضت آزادی تاکید کرد: اگر قانون حاکم باشد باید در چارچوب قانونی عمل شود ولی باید در ابتدا مقامات دولتی و بعد مردم قانون را رعایت کنند.



پیام تبریک به رئیس جمهور

۹۲/۳/۲۶

به نام خدا

جناب آقای دکتر حسن روحانی

رئیس جمهور برگزیده ملت ایران

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْتُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (النساء-۵۸)

حضور گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری در ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ و رای اکثریت مطلق مردم به جنابعالی که مورد حمایت نامزدهای اولیه جنبش اصلاحات، آقایان سید محمد خاتمی و علی اکبر هاشمی رفسنجانی و جمع کثیری از شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرار گرفتید و همچنین عملکرد مقامات جمهوری اسلامی به ویژه مقام محترم رهبری در ایجاد شرایط لازم، نمودار توسعه آگاهی و احساس مسئولیت همگان برای رویارویی با شرایط خطیر کشور و نشانه‌ای از تقویت فرآیند گذار به مردم سالاری و تأمین زمینه‌های لازم برای توسعه پایدار در کشورمان قابل ارزیابی است.

این انتخابات نشان داد که اکثریت ملت ایران؛ تغییرات تدریجی، گام به گام و آرام و مطمئن را برای تحقق کامل آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی برگزیده‌اند.

این انتخابات نشان داد برای نهادینه کردن مردم سالاری و تعمیق آن مردم می‌توانند با حضور فعال خود در صحنه به نفع ثبات سیاسی و دفع بحران‌های رو به رشد، بر ساختارهای حقیقی یا رفتارها و کنش‌های رهبران و تصمیم گیرندگان اثرات مثبت و مفیدی برجای بگذارند.

این انتخابات و استقبالی که از چگونگی انجام و نتایج آن در سطح داخلی و خارجی شد نشان داد که راه حل اصلی و نهایی مشکلات ایران در داخل کشور و توسط خود مردم است و اینکه چگونه تصمیمات مدیرانه و واقع‌گرایانه می‌تواند جو بین المللی را به نفع منافع، مصالح و امنیت ملی ایران تغییر دهد.

جناب آقای دکتر روحانی

جامعه ایرانی در حال عبور از یک دوران گذار تاریخی است، بسیاری از ارزش‌ها و رفتارهای شکل گرفته در سنن فرهنگ ایرانی – اسلامی ما دچار دگر دیسی و دگر گونی شده است و این در حالیست که تهدیدهای خارجی بیش از هر زمان تمامیت ارضی کشورمان را هدف قرار داده است. عبور سالم جامعه از این مرحله گذار و حفظ مصالح، منافع و امنیت ملی کشورمان در گرو حفظ وحدت ملی و ادامه وفاق ملی بدست آمده در این انتخابات است. در این انتخابات رفتار مسئولان و مردم همه نشانگر وفاق ملی است و این «وفاق ملی» امانت مردم ایران نزد شماست که باید با درایت و هوشیاری و فداکاری حفظ شود.

من امیدوارم چگونگی برگزاری انتخابات در ۲۴ خرداد ۹۲ که به یک حماسه سیاسی تعبیر شده است، یک تصمیم راهبردی بوده و با آزادی اصلاح طلبان زندانی و رفع حصر از آقایان کروبی، میر حسین موسوی و همسرشان خانم رهنورد ادامه پیدا کند.

در اینجا لازم می‌دانم از جانب خود و دوستانم از متانت، عقلانیت و هوشیاری سیاسی جناب آقای دکتر محمد رضا عارف و انصراف مدیرانه و به هنگام ایشان از نامزدی انتخابات ریاست جمهوری که زمینه ساز این حماسه ملی شد نیز تقدیر و سپاسگذاری نمایم.

جناب آقای روحانی

ضمن تبریک انتخاب جنابعالی با آرای قاطع ملت ایران قول کریم خطاب به مومنان را یاد آور می‌شوم که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (المائدة - ۱)**

عهدی را که با ملت ایران بسته‌اید همواره در خاطر داشته باشید، شما با پذیرش مسئولیت خطیر ریاست جمهوری در این دوران خود را در معرض یک آزمایش و ابتلای بزرگ قرار داده‌اید .

از جانب خود و یاران و همگامان توفیق و سربلندی شما را در این آزمون بزرگ خواهانم. والعاقبه للمتقين.

دکتر ابراهیم یزدی - ۱۳۹۲/۳/۲۶

نامه به عبدالله گل، رئیس جمهور ترکیه

۲۵ تیر ماه ۱۳۹۲

متن این ناخ در بخش چهارم مجموعه، بخش چهارم- مصاحبه ها، مقالات، نامه ها و سخنرانی ها به زبان انگلیسی آمده است.

رویداد های صدر انقلاب

مهدی قدیمی، روزنامه اعتماد ۲۶ تیر ماه ۱۳۹۲

با عرض احترام، چند سوال زیر، برای روشن تر شدن فضای تقابل جناح ها در سال های آغازین انقلاب و اثر تفکرات پشت پرده بر اتفاقات این سال ها، طرح شده. خواهشمندم در باره این مسائل پاسخ هایی را که به روشن تر شدن زوایای مغفول مانده این دوره کمک می کند، مرقوم بفرمایید. قبلا از توجه شما کمال سپاس را دارم.

س- از قول شما این طور نقل شده که در ترکیب اولیه شورای انقلاب، هشت نفر از پانزده نفر، از اعضای نهضت آزادی بودند. اولاً این پانزده نفر چه کسانی بودند و دوم این که چرا در سه مقطع بعدی که ترکیب شورای انقلاب تغییر کرد، این اکثریت از نهضت گرفته شد (بعد از تشکیل کابینه، بعد از ترمیم کابینه تا استعفا و بعد از استعفا تا انتخابات مجلس). آیا آیت الله خمینی به نهضت آزادی اعتمادی داشت که این اعتماد رفته رفته از بین رفت یا از ابتدا هم استفاده از نیروهای نهضت آزادی برنامه و تاکتیکی کوتاه مدت برای عبور از بحران اول انقلاب بود؟

ج- الف- در برنامه سیاسی آقای خمینی که در پاریس تدوین کرده بودم و به تصویب ایشان رسیده بود، تعداد اعضای شورای موقت رهبری، که بعد شد شورای انقلاب، ۷ نفر پیش بینی شده بود. آقای خمینی از آقای مهندس بازرگان، که به پاریس دعوت شده بودند، خواستند که اسامی افراد واجد صلاحیت برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت را به ایشان معرفی کنند. آقای خمینی سه نفر آقایان بهشتی، مطهری و هاشمی رفسنجانی را را مأمور کردند که صلاحیت افراد را برای عضویت در شورا بررسی و پیشنهاد بدهند. بعد از پیروزی انقلاب به موجب ماده ۳ اساسنامه شورای انقلاب اعضای اصلی شورا ۱۵ نفر تعیین تعیین شد. در ابتدا قرار نبود که روحانیان عضو شورای انقلاب بشوند. قرار بود آن ها هیئت مشاورین رهبری باشند. در فرایند تحولات به تعداد اعضای هیئت مشاوران افزوده شد. تا آن جا که به خاطر دارم آقایان خامنه ای، موسوی اردبیلی، با هنر، مهدوی کنی به جمع این هیئت اضافه شدند. از زمان تصویب برنامه تا هنگام بازگشت به ایران و پیروزی انقلاب اعضای شورا عبارت بودند از آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس مصطفی کتیرایی، تیمسار مسعودی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، دکتر ابراهیم یزدی. در این

زمان روحانیان عضو هیئت مشاوران رهبری و هم چنین آیت الله طالقانی نیز به شورای انقلاب پیوستند. اعضای نهضت آزادی در شورای انقلاب عبارت بودند از آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، سید احمد صدر حاج سید جوادی، مهندس عزت الله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی. مهندس کتیرایی و تیمسار مسعودی عضو نهضت آزادی نبودند. آیت الله طالقانی و دکتر عباس شیبانی بعد از پیروزی انقلاب از نهضت آزادی کناره گیری کردند. بنا بر این اکثریت اعضای شورای انقلاب از اعضای نهضت آزادی نبودند.

ب- شورای انقلاب قوه مقننه و دولت موقت قوه مجریه محسوب می شدند و بر اساس ماده یک اساسنامه شورا، آن عده از اعضای شورا که عضو دولت شدند دیگر عضو شورای انقلاب نبودند، اگر چه در جلسات شورا شرکت می کردند. با تشکیل دولت موقت و خارج شدن تعدادی از اعضای شورای انقلاب، اعضای جدیدی به شورا دعوت شدند که عبارت بودند از ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده، دکتر حبیب پیمان، دکتر حسن حبیبی.

ج- بعد از استعفای دولت موقت و تشکیل "دولت شورای انقلاب"، بعضی از وزرای دولت موقت در این دولت شرکت کردند. بعضی از اعضای دولت هم عضو شورای انقلاب بودند و هم عضو هیئت دولت. بعضی از اعضای شورای انقلاب مسئولیتی در هیئت دولت نداشتند.

د- اما آیا آیت الله خمینی به نهضت آزادی اعتمادی داشت که این اعتماد رفته رفته از بین رفت یا از ابتدا هم استفاده از نیروهای نهضت آزادی برنامه و تاکتیکی کوتاه مدت برای عبور از بحران اول انقلاب بود؟ طرح سؤال به این صورت درست نیست. در هیچ یک از سخنرانی ها و مکتوبات آقای خمینی اظهار نظری که حاکی از عدم اعتماد ایشان به نهضت آزادی باشد دیده نمی شود. اما آقای خمینی از ابتدا از اعضای نهضت آزادی، بدون وابستگی حزبی دعوت به همکاری کرد. در حکم نخست وزیری مهندس بازرگان این نکته با صراحت آمده است. معنای این عدم اعتماد به نهضت نبود بلکه این یک تدبیر و مصلحت اندیشی سیاسی بود. اما در رفتار آقای خمینی با اعضای نهضت آزادی که دعوت به شورای انقلاب و دولت موقت را پذیرفته بودند چیزی که حاکی از عدم اعتماد باشد دیده نشد. بعد از استعفای دولت موقت، آقای مهندس بازرگان به عضویت در دولت شورای انقلاب دعوت شدند. در اختلاف میان بنی صدر و روحانیان عضو حزب جمهوری اسلامی آقای خمینی یک هیئت سه نفری، از جمله مهندس بازرگان را برای وساطت میان آن ها برگزید. من خودم همکاری با دولت شورای انقلاب را نپذیرفتم. آقای هاشمی رفسنجانی دوازده روز بعد از استعفای دولت موقت به وزارت امور خارجه آمدند و از جانب شورای انقلاب از من برای ادامه همکاری دعوت کردند. من بنا به دلالتی، که برای آقای هاشمی توضیح دادم و جای طرح آن این جا نیست، نپذیرفتم. آقای خمینی ضمن آن که از عدم همکاری من با دولت شورای انقلاب ناخشنود بودند، مرا از جانب خود برای حل مشکلات استان ها و سپس برای مدیریت موسسه کیهان مأمور کردند.

اما میان نهضت آزادی و رهبری آن با آقای خمینی بر سر چگونگی مدیریت جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب اختلاف نظر و دیدگاه وجود داشت. مهندس بازرگان در همان دوره کوتاه زمامداری اش

در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود به این موارد اختلاف اشاره کرده است. به عنوان مثال رهبران روحانی و ائمه جمعه در همه جا در تمامی امور اجرایی، بدون هماهنگی با دولت دخالت می‌کردند. مهندس بازرگان با همکاری و هماهنگی میان دولت و روحانیان موافق بود اما با دخالت‌های مستمر روحانیان در امور اجرایی مخالف بود و آن را خلاف مصالح نظام و انسجام مدیریت و موجب از هم گسیختگی امور می‌دانست. در متن استعفای مهندس بازرگان به این نکته اشاره شده است که همان طور که پیروزی انقلاب بدون وحدت و یکپارچگی میسر نبود اداره کشور هم بدون انسجام و تمرکز امکان پذیر نیست. در یکی از سخنرانی‌های خود مهندس بازرگان خود را به یک فولکس واگن و آقای خمینی را به یک بولدوزر پر قدرت تشبیه کرده بود.

آقای سعید حجاریان، که برای بهبود و سلامتی اش دعا می‌کنم، به مناسبت سالروز درگذشت مهندس بازرگان در مقاله‌ای با عنوان: "بازرگان پدیده‌ی نابهنگام"، نوشت که در روزنامه همبستگی شماره‌های ۵ و ۴ بهمن ۱۳۷۹ منتشر شد. در همان تاریخ پاسخی به مقاله ایشان دادم و برای همبستگی فرستادم.

شاید اشاره به برخی نکات این مقاله و جوابی که دادم، برای روشن شدن موضوع مفید باشد. در فرازی از مقاله ایشان آمده است: "بازرگان بعد از انقلاب از مردم خواست به خانه‌هایشان برگردند و قدرت را به دولت تحویل دهند زیرا انقلاب تمام شده است، نشان داد که او برای شرایط بعد از انقلاب نابهنگام بود. تکست بازرگان با زمینه Context زمانه‌اش تطابق نداشت".

درفرازی از پاسخ به این مقاله نوشتم:

"در این بیان دو نکته وجود دارد. نکته اول رابطه هماهنگ میان موضوع یا متن (Text) با زمینه یا Context است. دوم درخواست بازرگان از مردم که بروند به خانه‌هایشان".

بی‌تردید در بررسی عملکرد شخصیت‌ها، نهادها، سازمان‌های سیاسی توجه به شرایط با زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسیار مهم است و رابطه تنگاتنگی میان موضوع و متن با زمینه‌ها وجود دارد. اما در هر شرایط خاصی از جامعه، زمینه‌ها در یک سطح و لایه قرار ندارند. بلکه لایه‌های مختلف قابل شناسایی و توجه می‌باشند. و هر حزب و گروه و شخصیتی ممکن است با اولویت دادن یا توجه کردن به یکی از این لایه‌ها، موضوع و متن حرکت سیاسی خود را تعیین نماید. این انتخاب بستگی به روحانیت، ساختار ذهنی و فکری و انگیزه‌ها دارد. نویسنده محترم، شرایط یا زمینه‌های بعد از انقلاب را با شرایط انقلاب فرانسه و مشارکت ژاکوینی مردم در امور سیاسی یکی دانسته است و آن را زمینه عمده تصور کرده است و سپس در حالی که روحانیان ایران را بر خوردار از تکست هماهنگ با این زمینه‌ها و دموکراسی توده‌وار دانسته است، شکست بازرگان را ناهماهنگ با این زمینه دانسته و آن را نابهنگام خوانده است. اما نکته فراموش شده این است که آنچه نویسنده محترم به آن توجه کرده است یکی از لایه‌های زمینه، یا سطحی‌ترین لایه محسوب می‌شود نه تمام زمینه و تنها لایه. در لایه‌های عمیق‌تر سیاسی، اجتماعی، زمینه‌های اساسی‌تر و جدی‌تر وجود داشت که بازرگان موضوع خود را در رابطه با آن زمینه‌ها مطرح می‌کرد. بنابراین نه تنها نابهنگام نبود بلکه درست و دقیقاً در متن اصلی زمینه‌های

انقلاب قرار داشت. اگر رهبری یا حزبی در انتخاب موضوعات حرکت‌های خود فقط به لایه‌های سطحی زمینه‌ها در میان مردم توجه کند، و از لایه‌های اساسی‌تر زیرین غفلت ورزد، به جای رهبری مردم، دنباله‌روی مردم می‌گردد. به جای Context دچار Pretext می‌گردد. به سرنوشت حوادث دو دهه حکومت روحانیان که بنا به تعبیر نویسنده محترم به دموکراسی توده‌وار و ارتباط با توده‌ها اعتقاد دارند و هنرمندی‌ها از خود نشان داده‌اند نگاه کنید. در هر مرحله طرح موضوعات نه بر اساس زمینه‌های جدی (Context) بلکه با انگیزه حفظ قدرت لایه‌های سطحی زمینه‌ها دستاویز و بهانه رفتارهای سیاسی آنان بوده است. و هنوز هم این داستان غم‌انگیز ادامه دارد.

بازرگان زمینه‌های اساسی و جدی انقلاب را، نه در لایه‌های سطحی بلکه در اعماق دین، درخواست عمیق ملت و ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر برای تحقق حاکمیت ملت می‌دانست.

او از زمینه‌های ریشه‌دار تاریخی استبداد در جامعه ایرانی ما عمیقا مطلع و نسبت به آن حساس بود و می‌دانست که اگر تلاش برای تغییر این زمینه نشود و موضوعات سیاسی (شکل‌گیری نظام جدید و ساختارهای درونی آن) با توجه به این زمینه تدوین و اجرا نگردد، نه تنها استبداد از بین نمی‌رود، بلکه يك مستبد می‌رود، به زودی مستبد جدیدی جایگزین آن خواهد شد. رفتار سیاسی بر پایه و اساس پری‌تکست Pretext آن هم در يك دموکراسی توده‌وار، به عوام‌فریبی منجر می‌گردد. پیامبران برگزیده خدا و رهبران بزرگ تاریخ‌ساز، نه تنها به لایه‌های سطحی زمینه‌ها توجه نکردند بلکه با آن‌ها به مقابله هم برخاسته‌اند. گاندی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، در کسب استقلال کامل هند، از روش مسالمت‌آمیز و مقاومت منفی استفاده می‌کرد. در این چارچوب، اعتصاب و روزه سیاسی یکی از روش‌های جاری و مرسوم در مخالفت و اعتراض به سیاست‌های انگلیس در هند بود. این روزه‌ها معمولاً ۳ یا ۴ یا حداکثر ۱۰ روز طول می‌کشید. اما طولانی‌ترین روزه گاندی، که چهل و چند روز به طول کشید، نه بر علیه انگلیس‌ها، که در اعتراض به عملکرد برخی از گروه‌های افراطی هند بود. خشونت و تندروی روش جاری در برخوردها و تقابل‌های قومی / فرهنگی و سیاسی بود (زمینه‌ها Context). رفتار خشونت‌آمیز و تندروی‌های گروه‌های افراطی بر این زمینه‌ها استوار بود. اما عمل گاندی بر يك زمینه دیگری، یا بر لایه‌های عمیق‌تری از زمینه‌های قومی - فرهنگی قرار داشت. گاندی هم همان چیزی را که افراطیون می‌دیدند، می‌دید اما تکست یا موضوع حرکت سیاسی خود را بر اساس آن قرار نداد. او می‌دانست که اگر بخواهد فقط به این لایه توجه کند و برای جلب حمایت مردم تسلیم افراط‌کاری‌ها بشود، خشونت زبان رایج هندی‌ها می‌گردد و فاجعه‌ای عظیم برای هند آزاد و مستقل ببار خواهد آورد. گاندی در برابر وسوسه‌های Pretext به سختی مقاومت کرد و در مناسبات توانست گروه‌های افراطی را به تغییر روش و ادار سازد.

بنابراین نابهنگام بودن دیدگاه، متن، موضوع بازرگان با زمینه‌ها و شرایط ویژه بعد از انقلاب، تنها در يك سطح و لایه که توسط گروه‌های سیاسی، که چندان هم به انقلاب اسلامی علاقه و اعتقاد نداشتند ایجاد شده بود و بسیاری از رهبران و گروه‌ها به درون این شرایط زهرآلود در غلطیدند، نه در تعارض به لایه‌های زیرین زمینه‌های سیاسی - فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ی انقلاب کرده.

بازرگان مردی نبود که برای جلب حمایت گروه‌ها و حفظ قدرت، حتی با هدف مشروع، چیزی را که خلاف مصالح ملی می‌دانست بگوید و عمل کند. متأسفانه در آن جو به شدت غوغاسالار، صدای اعتدال منطق بازرگان ناشنیده ماند.

اما درخواست بازرگان از مردم: وقتی بازرگان گفت مردم انقلاب تمام شده منظورش چه بود؟ انقلاب را می‌توان در ابعاد گوناگون تعریف کرد. يك تعریف انقلاب، آرمان‌های انقلاب است. انقلاب به این معنا تمام شدنی نیست. مهندس بازرگان و نهضت آزادی اعتقاد نداشتند که آرمان‌های انقلاب، با سقوط شاه و پایان استبداد سلطنتی، تحقق یافته و انقلاب تمام شده است. به سخنرانی‌های مهندس بازرگان در همان سال اول (مشکلات و مسائل سال اول انقلاب)، و خط مشی و برنامه‌های نهضت آزادی این نکته را به روشنی نشان می‌دهد. به نظر مهندس بازرگان و نهضت آزادی، آزادی و مردم‌سالاری به عنوان آرمان‌های استراتژیک انقلاب ملت با پیروزی انقلاب تحقق پیدا نکرده بود و هنوز هم نکرده است. با همین دید و نگرش است که نهضت نام خود را همچنان نهضت آزادی ایران، به معنای جنبشی برای آزادی، حفظ کرده است.

اما بعد دیگر انقلاب، به مفهوم رایج آن، نمادهای ویژه عمل سیاسی، نظیر اعتصابات، تظاهرات خیابانی، درگیری‌های آرام یا مسلحانه با نیروی دولتی بود. این اعمال ویژه با هدف برهم زدن و در نهایت سرنگونی نظم سیاسی حاکم در استبداد سلطنتی بود. با پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، این بعد انقلاب تمام شده بود. دولت جدیدی زمام امور را در دست گرفته بود. اما نظام جدید، جز يك نام چیز دیگری نبود. این نظام باید تعریف و تبیین می‌شد و سپس آرام آرام جایگزین مناسبات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی نظام پیشین می‌شد. در این جابه‌جایی، تغییر در مناسبات سیاسی، از همه سهل‌الوصول‌تر بود. اما تغییر در ساختارهای اقتصادی ریشه‌دار نظام پیشین به راحتی تغییر در مناسبات سیاسی نبود. از هر دو مشکل‌تر تغییر در مناسبات فرهنگی و ارزش‌ها بود. این تغییراتی نبود که با اعتصاب و تظاهرات و شلوغی و برهم ریختن نظم قابل تحقق باشند. بازرگان به این معنا می‌گفت انقلاب، یعنی اعتصابات، تظاهرات ... پایان یافت، مردم بروید سرکار و زندگی بگذارید دولت جدید با مطالعه نظم جدید را نهادینه سازد. بازرگان مرد نظم و قانون و همکاری بود. از شلوغی و شعار دادن‌های بی‌پایه بیزار بود و آن‌ها را مخل تحقق اهداف انقلاب می‌دانست. به هنگام قبول پیشنهاد شورای انقلاب، يك روز مهلت خواست تا فکر کند، مشورت نماید و بعد جواب بدهد. در حالی که امام اصرار داشتند که ایشان فوراً بپذیرند. بعد از يك روز مهندس در جلسه شورای انقلاب، که در حضور امام تشکیل شده بود، شرایط خود را در پذیرش مسوولیت نخست‌وزیری بیان کرد و گفت من با این شیوه کار می‌کنم، اگر موافقید می‌پذیرم. آن‌ها شرایط مهندس را پذیرفتند. بازرگان و یارانش بر این باور بودند که رهبری انقلاب، دولتی را معرفی کرده است شورای انقلاب و سازمان‌ها و نهادهای سیاسی مختلف خودجوش مردمی باید به دولت امکان می‌دادند که نظم جدید را برقرار سازد. با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت جدید، در واقع نظام جدید در صحنه‌های داخلی و خارجی تعهداتی را بر عهده گرفته است. بی‌نظمی و عدم امنیت موجب ضعف و سستی دولت جدید می‌شود. بازرگان با دخالت‌های متعدد و بی‌جا و بیرون از ضوابط قبول شده، به نام انقلاب مخالف بود. بازرگان با شرکت مردم در سرنوشت سیاسی مخالف نبود اما آن را از طریق روندها و نهادهای سیاسی در حال شکل‌گیری ممکن می‌دانست. متن و موضوع (تکست) بازرگان بر اساس این زمینه‌ها بود.

اما تفکر توده‌وار کهنه شده دوران ژاکوپن‌های انقلاب فرانسه، که برخی از اصلاح‌طلبان کنونی پا به پای جناح خاصی از روحانیت و خط راست و جریان‌های چپ سنتی آن را تبلیغ می‌کردند، پوپولیس‌بی‌بند و بار و بی‌ضابطه‌ای بود که مردم همه جا باشند و در تمام امور دخالت کنند، امنیت را بر هم بزنند، و هر کجا هم با مشکل برخورد کردند، دولت را «دراز کنند». وضعیتی که به ایجاد پدیده يك شهر و چهل کلانتر منجر گردیده بود".

توصیه می‌کنم که در صورت امکان هم مقاله آقای حجاریان و هم پاسخ به ایشان در روزنامه تجدید چاپ شود.

اما این بخش از سؤال شما که: آیا استفاده از نیروهای نهضت آزادی برنامه و تاکتیکی کوتاه مدت برای عبور از بحران اول انقلاب بود؟ برخی از کسانی که خود را معتقدین و وفاداران سر سخت امام و نظام می‌دانند و نیز کسانی از میان مخالفین امام و نظام گفته اند که رهبر فقید انقلاب از مهندس بازرگان و نهضت آزادی در آن دوره استفاده ابزاری کرده است. معتقدین و وفاداران به امام که چنین ادعایی می‌کنند در واقع ندانسته رهبر انقلاب را به سطح یک سیاست مدار ماکیاوولی پایین می‌آورند. مخالفین نظام هم با ساده انگاری یک مسئله پیچیده در مناسبات اجتماعی - سیاسی جامعه ایران و روابط ویژه میان توده های عادی و عامی با روحانیان را نادیده می‌گیرند.

س- اگر اعتمادی وجود داشت و بعدا از بین رفت ، نقش اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در این اعتماد زدایی چه بود؟ رفتارهایی از نوع نامه نگاری های آیت الله بهشتی و آقای هاشمی با آیت الله خمینی ، چه تاثیری در این فرایند داشت؟

ج- با توجه به نتایج انتخاب اخیر ریاست جمهوری و وفاق ملی در حال شکل گیری است پاسخ به این پرسش و بحث و بررسی این مسئله را به وقت دیگری موکول می‌کنم. اما در همین جا اشاره کنم که روشنفکران چپ و غیر اسلامی و برخی از آن ها که خود را چپ اسلامی می‌دانند هم در ایجاد آن فضای نا مطلوب و آسیب زا موثر بوده اند.

س-اگر از ابتدا هدف آیت الله خمینی، استفاده کوتاه مدت از نیروهای نهضت آزادی بود، شما با چه استدلالی از ظرفیت های نهضت برای هموار شدن مسیر حرکت گروهی که قصد حذف همه غیرخودی ها از عرصه قدرت را داشتند، استفاده کردید؟

ج- ما از هر فرصتی برای تبیین مواضع خود و انتقاد از وضعیت به وجود آمده، که آن را مضر به حال کشورمان می‌دانستیم، استفاده کردیم. فراموش نکنید که غیر خودی ها تعریف بسیار سیالی پیدا کرد. ابتدا از حذف نهضت آزادی شروع شد و سپس به تدریج سایر نیرو ها را هم شامل شد تا آن جا که در رویداد های سال ۸۸ همه آن نیروها و شخصیت هایی که خود را خودی در بر گرفت. این یک تجربه گران قدری بود که نباید از آن به راحتی عبور کرد.

س-پس از ایجاد تغییر در قانون اساسی، تصور جریان های مختلف از آینده سیاسی شان در نظام جمهوری اسلامی، چه بود؟ آیا با این تحلیل که امکان حضور در آینده سیاسی کشور را دارید ، سعی

می کردید در دایره حکومت باقی بمانید و یا همه گروه ها نظیر مارکسیست ها و مجاهدین و نهضت آزادی به نتیجه واحدی رسیدند، اما استراتژی های مختلفی را انتخاب کردند؟

ج- دو مقوله را باید از هم جدا کرد. حضور فعال و موثر در قلمرو سیاسی جامعه و نقش آفرینی با حضور در دایره حکومت یک سان نیست. این درست است که احزاب سیاسی به دنبال کسب قدرت سیاسی هستند و باید باشند. اما قدرت سیاسی تنها حضور در دایره حکومت نیست. نقش یک حزب سیاسی ارتباط با توده های مردم و اثر گذاری بر افکار عمومی مردم و جهت دادن به حرکت آن ها است. به عنوان مثال احزاب کمونیست سابق در کشورهای اروپای غربی هیچگاه در دایره حکومت راه پیدا نکردند اما در فضای سیاسی و اقتصادی کشور حضور موثر داشته اند. آقای خمینی قبل از پیروزی انقلاب و در دست گرفتن تمامی قدرت حکومتی، از قدرت سیاسی به معنا یاد شده در بالا برخوردار بودند. نهضت آزادی ایران به دنبال قدرت حکومتی نبود و بر این باوریم که اندیشه سیاسی نهضت آزادی به تدریج جایگاه ویژه ای در صحنه سیاسی ایران پیدا کرده است و امروز بسیاری از همان کسانی که مخلف و یا منتقد نهضت آزادی بوده اند، بر این جایگاه ویژه و نقش موثر نهضت آزادی اعتراف دارند.

س- امروز با نگاهی به همه آنچه که گذشت، فکر می کنید اراده ای برای حذف غیر روحانیون از حکومت شکل گرفته بود، یا اگر گروه های مختلف به جای تقابل صبر می کردند ممکن بود برای آن ها هم در دایره حکومت جمهوری اسلامی جایی وجود داشته باشد؟ اگر چنین اراده ای وجود داشت، به طور مشخص در چه مقاطعی اعمال این اراده گریبانگیر دولت موقت و دولت بنی صدر شد و آیا اصولاً مشکل روحانیون با دولت موقت و دولت بنی صدر آبخوری واحد داشت که از همین اراده حذفی نشأت می گرفت، یا این اختلافات دو ماهیت جداگانه داشت؟

ج- اراده ای برای حذف غیر روحانیان از حکومت شکل نگرفته بود. بلکه روحانیان به استناد این که رهبری انقلاب با آقای خمینی بوده است حکومت را حق ویژه خود می دانستند و باغیر روحانیانی که حاضر بودند این حق ویژه را به پذیرند و تمکین کنند، مشکلی نداشتند. اما اختلاف میان دولت موقت با روحانیان صاحب قدرت در دایره حکومت با اختلاف آنان با آقای بنی صدر ماهیت کاملاً متفاوتی داشت اگر چه موضوعات مشترکی نیز وجود داشت.

ما خواهان اجرای بی‌کموکاست حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی هستیم

میزان نیوز و ایسنا ۹۲/۴/۲۹

دبیرکل نهضت آزادی ایران گفت: فعالیت‌های مدنی و حزبی از جمله حقوقی است که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است و ما خواهان اجرای بی‌کموکاست حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی هستیم.

ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، در مورد چرایی رأی دادن خود در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری اظهار کرد: ما انتخابات را حق ملت می‌دانیم و معتقدیم که باید از این حق استفاده کرد.

وی افزود: ممکن است افرادی باشند که می‌خواهند این حق را از مردم بگیرند، اما مردم باید با شرکت کردن در انتخابات حق خود را بگیرند تا به تدریج به سمت و سوی تحقق کامل حقوق ملت برسیم.

یزدی درباره نحوه تعامل همفکرانش با دولت یازدهم و رییس‌جمهور منتخب، خاطر نشان کرد: ما به آقای روحانی رأی دادیم و از کاندیداتوری ایشان حمایت کردیم و اکنون نیز هر کمکی که از دستمان برآید برایشان انجام خواهیم داد.

این فعال سیاسی درباره پیش‌بینی خود از فعالیت‌های حزبی خود و همفکرانش در دوره دولت یازدهم گفت: فعالیت‌های مدنی و حزبی از جمله حقوقی است که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. ما خواهان اجرای بی‌کموکاست حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی هستیم، نه کمتر و نه بیشتر. اگر این حقوق محقق شود، قطعاً همه احزاب از این حقوق بهره‌مند خواهند شد.

وی با بیان اینکه «معنا و مفهوم اعتدال‌گرایی این است که ما خواهان اجرای بی‌کموکاست قانون اساسی هستیم»، تصریح کرد: ما به التزام به قانون اساسی تاکید داریم، چراکه التزام به قانون اساسی برای همه افراد لازم است؛ خواه فرد به آن اصول اعتماد داشته باشد، خواه نداشته باشد. التزام به قانون مقوله‌ای حقوقی است و همگان باید آن را رعایت کنند.

یزدی در مورد ضرورت تبیین گفتمان اعتدال در جامعه نیز اظهار کرد: اگر فضای سیاسی بازتر شود یا اینکه باز بودن فضای کنونی ادامه یابد، فرصت برای تبیین این گفتمان بوجود می‌آید. برای تفاهم، توافق و وفاق ملی لازم است که مقولاتی از این دست، تبیین و مشخص شود که ما خواهان چه چیزی هستیم.

وی بر ضرورت جلوگیری از مصادره شدن گفتمان اعتدال‌گرایی به نفع جریان‌های سیاسی مختلف کشور تاکید کرد و گفت: زمانی که فضای سیاسی باز شود و امکان تبیین مقولاتی از این دست فراهم باشد، دیگر ادعاها برای مصادره این گفتمان موضوعیت پیدا نخواهد کرد.

یزدی در پایان با بیان اینکه مفاهیمی نظیر «اعتدال» و «عدالت» زمانی از روی اعتقاد و ضرورت و زمانی نیز برای جلب افکار عمومی مطرح می‌شود، اظهار کرد: مقولات و مفاهیمی از این دست باید بطور تدریجی در جامعه جا بیفتند و در ابتدای کار، واجب است که فضا بازتر شود

چالش روحانی قانون‌گریزی حاکم بر کشور است

روزنامه بهار یکشنبه ۳۰ تیر ماه ۹۲

س ۱- اعتدال را در چه می دانید و چه معنای می کنید؟

ج- در هر موضوعی یک مرزی واقعی یا قراردادی وجود دارد که عبور از آن گذشتن از خط اعتدال است. اعتدال ملموس و قابل فهم در قلمرو سیاسی حرکت در چهارچوب قانون اساسی است. اعتقاد به قانون اساسی یک امر قلبی است اما التزام یک بار حقوقی دارد. هنگام بحث در باره اصول قانون اساسی در مجلس بررسی این قانون اعضایی از این مجلس به برخی از اصول قانون اساسی اعتقاد نداشتند و مخالف بودند و رای منفی دادند. اما وقتی با رای اکثریت تصویب شد باید به آن اصول ملتزم باشند. قانون یک مجموعه است نمی توان به برخی از اصول آن التزام داشت و برخی دیگر را زیر پا گذاشت. این را ما اعتدال در قلمرو مطالبات سیاسی می دانیم.

س ۲- آیا وفاق عملی در شرایط حاضر امکان پذیر است؟

ج- وفاق ملی ابتدا باید در افکار و اذهان فعالان سیاسی و مسئولان حکومتی، خواه بر اساس اعتقاد و خواه بر اساس ضرورت، پذیرفته شود. همه شواهد و روی دادها از قبول ذهنی آن حکایت دارد. نشانه های این وفاق ملی در انتخابات بسیار بارز بود. در شرایط کنونی مصالح و امنیت ملی، وفاق ملی را یک ضرورت اجتناب ناپذیر ساخته است. اما اگر چه شرایط لازم برای تحقق وفاق ملی به وجود آمده است، شرایط کافی به رفتارهای سیاسی همه نیروهای حاضر و موثر در تحولات سیاسی بستگی دارد. تجربه ۸ سال گذشته برای همه، در تمام سطوح بسیار آموزنده بوده است. این امر ما را امیدوار می کنند که وفاق ملی نهادینه شود.

س ۳- تاچه اندازه به موفقیت دولت روحانی امید دارید؟

ج- نظام جمهوری اسلامی و دولت آقای روحانی در معرض یک آزمون سرنوشت سازی تاریخی قرار گرفته اند. بدون شک محافل و نیرو هایی هستند که بدون توجه به مصالح کلان ملی با برنامه های دولت روحانی مخالفت و حتی کارشکنی خواهند کرد. فقط باید امیدوار بود که مسئولان نظام و دولت روحانی از این آزمون تاریخی سر بلند بیرون بیایند. مرحوم مهندس بازرگان کلمات قصاری دارد که هر یک حاوی دنیایی از حکمت است. در روزهای پر آشوب و متلاطم بعد از پیروزی انقلاب توقع تغییر و تحول بسیار زیاد بود و مهندس بازرگان تحت فشار شدید بود. رهبر یکی از گروه های چپ در یک مصاحبه تلویزیونی ادعا کرد که مشکل کشاورزی ایران را در ظرف یک هفته حل خواهد کرد. در برابر این فشارها مهندس بازرگان گفت از من هیچ چیز را با زور و زود نخواهید. حالا هم نباید از دولت روحانی انتظار معجزه داشت و هیچ چیز را از ایشان زود و با زور مطالبه نکنیم. ایشان خواه و نا خواه آهنگ تغییرات مطلوب را باید با بهبود سطح تساهل و تحمل مخالفان اصلاحات تنظیم کند.

س ۴- مهمترین چالش دولت روحانی را چه می دانید؟

ج- اگر چه وضعیت اقتصادی مهمترین و مبرم ترین چالش پیش روی دولت روحانی است اما از این چالش مهمتر درمان بیماری کشنده قانون گریزی حاکم بر کشور و قانون مدار کردن رفتارها و تصمیمات است. تا این بیمار درمان نشود حل مشکلات اقتصادی میسر نخواهد شد.

منتقدان نظام هم نباید چیزی را از روحانی به زور بخواهند

سولماز ایکردروزرنامه بهار شنبه ۵ مرداد ۱۳۹۲

موی در سیاست و سیاست ورزیدن سپید کرده است که می تواند بار ها و بارها تأکید کند تغییرات باید گام به گام باشد؛ گام به گام و تدریجی در پیام تبریکی که به مناسبت پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری منتشر کرد. از او خواست که برای اصلاح امور کشور، حتی به صورت قطره چکانی تغییرات را اعمال کند. می گوید این انتخابات نشان داد که اکثریت ملت ایران، تغییرات تدریجی، گام به گام، آرام و مطمئن را برای تحقق کامل آرمن ها و اهداف انقلاب اسلامی برگزیده اند. آن موی سفید و تجربه سال ها فعالیت سیاسی باعث نشده بخواهد زود و گفته خودش به زور به هیچ یک از خواسته هایش برسد، البته خواسته ها که نه. دکتر ابراهیم یزدی فقط یک خواسته دارد آن هم اجرای کامل قانون اساسی است. قانونی که هرچند ممکن است به آن نقد وارد باشد. اما چون قانون است سند میثاق ملی ایرانیان است، سندی است که باید به آن احترام گذاشت و برای بازگرداندن آن به جایگاه اصلی اش تلاش کرد.

ماحصل سال ها فعالیت سیاسی ابراهیم یزدی، عضو شورای انقلاب، معاون نخست وزیر دولت موقت در امور انقلاب، سرپرست موسسه کیهان، وزیر امور خارجه دولت موقت، نماینده مردم تهران در مجلس اول و دبیرکل نهضت آزادی ایران در یک عبارت خلاصه می شود: درمان مشکلات مردم و کشور اجرای قانون است. می گوید اعتدال تنها معنای اجرای قانون و حاکم شدن قانون را می دهد. پس مهمترین مطالبه باید اجرای قانون باشد؛ راهکار برون رفت از شرایط موجود اجرای قانون است و زبان تعامل بین اصول گرایان و اصلح طلبان قانون است.

واژه «اعتدال» در امر سیاست چه مفهومی دارد؟

در هر موضوعی یک مرز واقعی یا قرار دادی وجود دارد که عبور از آن گذشتن از خط اعتدال است. اعتدال ملموس و قابل فهم در قلمرو سیاسی حرکت در چارچوب قانون اساسی است. اعتقاد به قانون اساسی یک امر قلبی است اما التزام یک بار حقوقی دارد. هیچ معیاری برای سنجش «اعتقاد» وجود ندارد. اما التزام یک امر حقوقی، قابل بررسی و اثبات است. اعتدالی که ما از آن سخن می گوئیم، مشی سیاسی در چارچوب قانون اساسی است. هنگام بحث در مورد اصول قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اعضای بودند که به برخی از اصول قانون اساسی اعتقاد نداشتند یا مخالف آن بودند و به آنها رای منفی دادند. اما پس از آنکه با رای اکثریت نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی، تصویب شد باید همه به همه اصول آن ملتزم باشند. قانون یک مجموعه است. نمی توان به برخی از اصول آن التزام داشت و برخی دیگر را زیر پا گذاشت. از نظر من التزام به قانون اساسی و اجرای آن، اعتدال در قلمرو مطالبات سیاسی است.

پس از پیروزی حسن روحانی واژه اعتدال با مفهوم کنترل سطح مطالبات فعالان مدنی و سیاسی مطرح شد. مشابه این تعبیر از اعتدال را در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی شاهد بودیم. پس از پایان دوران اصلاحات عده ای «معتدلین» را متهم به فرصت سوزی کردند. آیا با تاکید بر اعتدال فرصت های چهار سال آینده را هم قرار است از دست بدهیم؟

خیر. همانطور که گفتیم معنای عملی اعتدال در جهان واقعیت سیاسی این است که در چارچوب همین قانون اساسی -نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر- مطالباتمان را پیگیری کنیم. اعتدال هم ریشه است با عدالت. صحیح ترین تعریف عدالت در نهج البلاغه حضرت علی است که فرموده اند «قرار دادن هی چیز در جایگاه طبیعی اش». این تعریف عین عدالت است. در پیشگاه عدالت الهی همه انسانها با هم برابر است. امروز هم عدالت در این است که ما هم همه انسانها را به یک چشم نگاه کنیم و هر امری را در جایگاه خوش قرار دهیم. مهم ترین امری که امروز باید در جایگاه خودش قرار گیرد، قانون اساسی است. قانون اساسی به عنوان یک میثاق ملی باید به جایگاه خودش برگردد و فصل الخطاب باشد. در آن صورت است که می توانیم امیدوار باشیم عدالت در کشور به معنای واقعی آن رعایت شود. عدالتی ذیل قانون و آن طور که قانون در مورد آن تصمیم گرفته است. نه آنچه برداشت شخصی افراد از عدالت است.

"میانہ روی" که امروز به عنوان یکی از مترادف های اعتدال به کار می رود، چه معنایی دارد؟ در حقیقت زمانی که از واژه میانہ روی استفاده می شود، معمولاً مشخص نمی کنند منظور میانہ کدام دو گزاره است.

به همین دلیل است که من از بکار بردن واژه میانہ روی پرهیز کرده ام. اعتدال یعنی حرف و سخن و عمل و مطالباتمان را در چارچوب قانون اساسی مطرح کنیم. اما زمانی که می گویم میانہ روی معلوم نیست به میانہ روی، میان کدام دو معیار یا شاخصه سیاسی اشاره می کنیم. در هر حال چه افراطی، چه میانہ رو و چه وابسته به هر گروه و صنفی باید قانون اساسی را به عنوان یک میثاق ملی پذیرفته باشد و در چارچوب قانون، رفتار کند. رعایت قانون هم نامش اعتدال است نه میانہ روی یا هر چیز دیگری .

با توجه به شرایط کشور، مخصوصاً اتفاقات ۸ سال اخیر، آیا اعتدال می تواند راهکاری برای حل چالش های که برای کشور و مردم پیش آمده باشد؟

برای حل بحران های کنونی کشور باید در مرحله اول و پیش از پر داختن به هر امر دیگری قانون گرایی را حاکم کنیم. طی ۸ سال گذشته روند قانون گریزی توسعه بی سابقه ای پیدا کرده بود. رییس جمهوری خود را مقید به تبعیت از قانون نمی دانست. حتی اگر دولت برنامه دارد که به وضع اقتصادی کشور سروسامان دهد، باید در اولین قدم قانون گرایی را در این حوزه حاکم کند. متأسفانه رییس جمهوری در یک حرکت، بدون اینکه در چارچوب قانون اساسی و حتی قوانین موضوعه اجازه داشته باشد، سازمان برنامه و بودجه را از بین برد. این اقدام او حوزه اقتصاد و برنامه ریزی کشور را دچار آشفتگی بی سابقه ای کرد. دولت یازدهم باید قانون گرایی را بر کشور حاکم کند. معیار برای قانون گرایی هم همه آن چیزی است که خیلی صریح و روشن در قانون اساسی مطرح شده .

به همین دلیل است که می‌گوییم کامل‌ترین، صحیح‌ترین و واقع‌بینانه‌ترین مطالبه اصلی مردم حاکم شدن قانون اساسی بر تمام شئون کشور است.

حتی قانونی به آن نقد وارد است؟

حتی قانونی که به آن نقد وارد است. چون حاکم بودن قانونی که حتی بد ارزیابی می‌شود بهتر از بی قانونی است. همه ما مثال شهر هرت را شنیده ایم. شهر هرت یعنی جایی که قانون بر آن حکومت نمی‌کند. همانطور که در گذشته می‌گفتند مشروطه سلطنتی، امروز هم می‌گوییم جمهوری مشروطه. یعنی جمهوری که مشروط شده است به قانون اساسی. جمهوری اسلامی با قانون اساسی آن تعریف شده تا هر کس در جایگاه خودش قرار بگیرد.

حاکم شدن قانون بر مناسبات بین حاکم و مردم، حاکم و حاکم و مردم و مردم خواستی است که ما به عنوان بخشی از فعالان سیاسی طی سی سال گذشته مرتباً تکرار کرده ایم. البته تاکید می‌کنم التزام به قانون و نه اعتقاد به آن. همه باید به همه قوانین اساسی کشور ملتزم باشند. هرچند که ممکن است به برخی از اصول آن اعتقاد داشته باشند و به برخی دیگر نه. عدم اعتقاد به اصلی از اصول قانون اساسی به کسی اجازه رعایت نکرده آن را نمی‌دهد. ممکن است برخی از شهروندان ایران برای مثال به قوانین مربوط به دموکراسی یا رعایت حقوق بشر اعتقاد نداشته باشند. اما نمی‌تواند به واسطه عدم اعتقاد آن را زیر پا بگذارد. اگر به مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی اول مراجعه کنید می‌بینید هیچ یک از اصول آن قانون به اتفاق آرا تصویب نشد. تقریباً همیشه عده‌ای بودند که با برخی قوانین مخالفت می‌کردند و به آنها رای نمی‌دادند. برای مثال زمانی که بحث در مورد اصل ۲۶ قانون اساسی در مورد آزادی احزاب مطرح شد، برخی از نمایندگان آن مجلس مانند آقای شیخ محمد یزدی شدیداً با آن تصویب آن مخالفت کرده. در حالی که برخی از نمایندگان مانند دکتر قائمی یا دکتر بهشتی در تایید این اصل سخن گفتند. اما در نهایت این اصل تصویب شد. پس از تصویب حتی اگر شخص شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضاییه شد باید به رغم عدم اعتقاد، به رعایت این اصل از قانون اساسی التزام داشته باشد و باید در چارچوب همین قانون اعمال نظر کند نه سلیقه یا اعتقاد شخصی است.

مشکل اساسی و مانع اصلی توسعه در ایران، حتی توسعه اقتصادی قانون‌گریزی است. چنانچه آقای روحانی موفق شود قانون‌گرایی را مسلط کند آن وقت هر کسی از سرمایه‌گذاران بخش خصوصی تا فعالان سیاسی تا فعالان مدنی می‌دانند باید در چارچوب کدام قوانین عمل کنند. حتی اگر با آن قوانین مخالف باشند.

قانون‌گریزی تنها مشکل حاکمان ایران نیست. مردم هم نشان داده‌اند تا جایی که مجبور نباشند خود را ملزم به رعایت قانون نمی‌کنند.

از قدیم گفته‌اند الناس علی دین ملوکهم. زمانی که مردم می‌بینند مسئولان مملکت، آنهایی که خودشان بایستی حافظ و مجری قانون اساسی و قوانین موضوعه باشند چندان خود را مقید به رعایت قانون نمی‌دانند، به آنان تاسی می‌کنند و قانون را زیر پا می‌گذارند. در حالی که در زمان تحلیف رییس جمهوری

به قرآن مجید سوگند یاد می کند که پاسدار قانون باشد و از حقوق ملت حمایت کند. مابقی شخصیت های سیاسی هم، هر کدام به نوعی، ملزم به رعایت قانون هستند. اما چندان به این التزام احترام نمی گذارند. به همین دلیل است که مردم هم خودشان را مقید به رعایت قانون نمی دانند.

هر زمان که دولتی سر کار آمد که قانون را رعایت می کرد، مردم هم قانون را محترم شمردند. مانند دوران دولت دکتر مصدق. دولت دکتر مصدق خود را موظف به رعایت قانون می دید و به آن ترتیب اثر می داد، در نتیجه برای مثال خیلی از تجار برای پرداخت مالیات داوطلب شدند. اما امروز که مردم می بینند بی هیچ حساب و کتابی میلیارد ها تومان از بودجه مملکت و بیت المال حیف و میل می شود یا بدون حساب و کتاب هزینه می شود، طبعی است به این نتیجه برسند که برای چه باید مالیات بدهند؟ اگرچه وضعیت اقتصادی مهمترین و مبرم ترین چالش پیش روی دولت روحانی است اما از این چالش مهمتر درمان بیماری کشنده قانون گریزی در کشور و قانون مدار کردن رفتارهای و تصمیمات مجموعه حاکمیت است. تا این بیماری درمان نشود حل مشکلات اقتصادی کشور میسر نخواهد شد.

قانون گریزی مردم در رابطه مستقیم با قانون گریزی حاکمان است. این روحیه درحقیقت یک کنش متقابل میان مردم و دولت است. به محض اینکه حکام خود را موظف به رعایت قانون بدانند و مردم عملاً شاهد این موضوع باشند، می بیند که آنها هم قانون را رعایت می کنند. چون منافع مردم در رعایت قانون است. من ریشه این بی قانونی یا عدم تمکین از قانون را مرحله اول در قانون گریزی حاکمان صاحب قدرت می دانم. بگذریم از اینکه سعدی می گوید "اگر از باغ رعیت ملک خورد سببی برآوردن غلامانش آن درخت از بیخ"

اقبالی که در جامعه نسبت به جریان اعتدال ایجاد شد، در راستای همین احساس نیاز به حاکم شدن قانون بود؟

بر این باورم که رشد سیاسی قابل توجهی در بین مردم مخصوصاً نسل جوان به وجود آمده است. یک زمانی بود که اگر در یک رقابت انتخاباتی یک روحانی یا یک مکتب‌دوست شرکت می کردند، مردم به صورت نا خود آگاه نسبت به نامزد غیر روحانی اقبال نشان می دادند. اما در این انتخابات نشان دادند که از این مرحله عبور کردند و دیگر کسوت برایشان مهم نیست.

کدام مجموعه حوادث باعث شد مردم عملاً متوجه شوند که اعتدال راهکار بهتری برای اداره کشور است؟

مردم پذیرفتند که شرکت در انتخابات حقشان است و به این نتیجه رسیدند که باید از این حق استفاده کرد. هر چند جریان‌داری هستند که می خواهند این حق را از مردم بگیرند یا آنان را در استفاده از این حق دلسرد کنند اما مردم به خوبی در یافتند که باید با استفاده از «حق» شرکت در انتخابات به تدریج به سمت و سوی تحقق کامل حقوقشان باشند. مردم عملاً فهمیدند که برای تحقق اهدافشان باید در چارچوب وضعیت موجود و قانون عمل کنند و نباید برای تحقق اهدافشان به سمت ساختار شکنی بروند. رفتار قانون شکنانه دو دولت قبلی به مردم ثابت کرد باید در چارچوب قانون و شرایط موجود کشور حرکت و عمل کنند.

رفتار مردم در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم نشان دهند بلوغ سیاسی مردم مخصوصاً نسل جوان بود. به عنوان مصداقی بر این ادعا توصیه می‌کنم به فیلم‌هایی که از منابع متفاوت از تجمع مردم در شب ۲۵ خرداد امسال، منتشر شد رجوع کنید. جوانان به میدان آمدند و در کنار شادی برای پیروزی در انتخابات خواست‌هایی را مطرح کردند. اما به ندرت شعار تند سیاسی به زبان آوردند یا مطالبه‌ای ساختار شکنانه مطرح کردند. جوانها به این بلوغ سیاسی رسیده‌اند که باید در چارچوب همین قانون و مقررات، مطالبات‌شان را پیگیری کنند. در مقطع انتخابات یازدهم هم همین رفتار را داشتند. دیگر برای مردم ایران و جوانان مهم نیست کسی که تعهد داده است خواست‌هایشان را برآورده کند، روحانی باشد یا خیر. مردم ایران از مرحله در نظر داشتن کسوت افراد گذشته‌اند و این علامت خوبی است. علامت بلوغ سیاسی یک جامعه یا حداقل بخش قابل توجهی از آن جامعه است.

آیا وفاق ملی در شرایط حاضر امکان پذیر است؟

وفاق ملی ابتدا باید در افکار و اذهان فعالان سیاسی و مسئولان حکومتی، خواه بر اساس اعتقاد و خواه بر اساس ضرورت، پذیرفته شود. البته همه شواهد و روی داده‌ها از قبول ذهنی آن حکایت دارد. نشانه‌های این وفاق ملی در انتخابات ریاست جمهوری گذشته بسیار بارز بود. شرایط کنونی کشور و مصالح امنیت ملی، وفاق ملی را یک ضرورت اجتناب ناپذیر ساخته است. اما اگر چه شرایط لازم برای تحقق وفاق ملی به وجود آمده است، حفظ شرایط تحقق وفاق به رفتارهای سیاسی همه نیروهای حاضر و موثر در تحولات سیاسی بستگی دارد. تجربه هشت سال گذشته برای همه، در تمام سطوح و برای تمام گروه‌ها و احزاب بسیار آموزنده بوده است. این موضوع ایجاد امید می‌کند که وفاق ملی در کشور نهادینه شود.

چقدر می‌توان به موفقیت دولت روحانی امیدوار بود؟

نظام جمهوری اسلامی و دولت آقای روحانی در معرض یک آزمون سرنوشت‌سازی تاریخی قرار گرفته‌اند. بدون شک محافل و نیروهای هستند که بدون توجه به مصالح کلان ملی با برنامه‌های دولت روحانی مخالفت و حتی کارشکنی خواهند کرد. فقط باید امیدوار بود که مسئولان نظام و دولت روحانی از این آزمون تاریخی سربلند بیرون بیایند. مرحوم مهندس بازرگان کلمات قصاری دارد که هر یک حاوی دنیایی از حکمت است. در روزهای پر آشوب و متلاطم بعد از پیروزی انقلاب توقع تغییر و تحول بسیار زیاد بود و مهندس بازرگان برای اعمال تغییرات تحت فشار شدید بود، رهبر یکی از گروه‌های چپ در یک مصاحبه تلویزیونی ادعا کرد که مشکل کشاورزی ایران را ظرف یک هفته حل خواهد کرد. در برابر این فشارها مهندس بازرگان گفت از من هیچ چیز را به زور و زود نخواهید. حالا هم نباید از دولت روحانی انتظار معجزه داشت و هیچ چیز را از ایشان زود و بازور مطالبه نکنیم. ایشان خواه ناخواه آهنگ تغییرات مطلوب را باید با افزایش سطح تساهل و تحمل مخالفان اصلاحات تنظیم کند.

فکر می‌کنید به رغم همه اتفاقات ۸ سال گذشته، دولت یازدهم بتواند دولت موفق، حداقل در حاکم کردن قانون باشد؟

در صحنه سیاسی ایران پارامتر های متعددی بر روی هم اثر گذار هستند. برای پاسخ به سوال شما باید بتوانیم همه این عوامل را بشماریم. باید منتظر ماند و دید برخی از مراکز قدرت چه واکنشی نسبت به این تغییرات نشان خواهند داد.

اما مهمترین امری که در این انتخابات رخ داد را نباید از نظر دور داشت. آن اتفاق مهم رفتار رهبری نظام در آستانه این انتخابات است. ایشان که ابتدا گفته بودند هر کسی که در انتخابات شرکت کند در قدم اول به جمهوری اسلامی رای داده است، یک روز مانده به رای گیری برای انتخابات گفتند حتی کسانی که به نظام معتقد نیستند هم در انتخابات شرکت کنند. پس از مشخص شدن نتیجه انتخاب مردم هم از شرکت کننده ها در این انتخابات تشکر کردند. این اقدام رهبری نظام خیلی مهم است، شاید مهمتر از نتیجه انتخابات. این گفته ایشان یعنی بالاترین مقام در جمهوری اسلامی ایران حق مخالفان و منتقدان را به رسمیت شناخت. پس از این فرمایش ایشان باید کلیت نظام حقوق مخالفان یا منتقدان را به رسمیت بشناسد. بخشی از افرادی که در این انتخابات شرکت کردند مخالفان یا منتقدان نظام جمهوری اسلامی بودند. بخش اعظم ایرانیان مهاجر در خارج کشور صرفا برای حفظ تمامیت ارضی کشور در انتخابات شرکت کردند. با توجه به تشکر مقام معظم رهبری از شرکت «همه» مردم در انتخابات باید منتظر رعایت حقوق این مخالفان و منتقدان باشیم. پس از این فرمایش مقام معظم رهبری نوبت آقای روحانی است که از حقوق منتقدان و مخالفان نظام جمهوری اسلامی دفاع کند. البته منظورم از دفاع از حقوق منتقدان و مخالفان، رعایت حقوق آنها ذیل قوانین اساسی کشور است. اما اینکه آیا حسن روحانی می تواند حقوق مخالفان یا منتقدان را رعایت، یا خیر؟ بستگی به عوامل زیادی دارد و هنوز زود است که بتوانیم توانایی های منتخب یازدهم ملت را در این زمینه ارزیابی کنیم.

حالا که جمهوری اسلامی حق مخالفان را به رسمیت شناخته است، مخالفان یا منتقدان باید چه رویکردی را در پیش بگیرند؟

مخالفان و منتقدان نظام، باید با رعایت چارچوب های قانون اساسی حقوق خود را دنبال کنند. به رسمیت شناختن مخالفان و منتقدان معادل تامین حقوق قانون آنان نیست. پیگیری تامین حقوق مخالفان و منتقدان، در این مقطع ضروری است. البته همچنان تاکید می کنم نباید در پیگیری این حقوق ساختار شکنی رخ دهد یا اصراری برای به دست آوردن زود هنگام حقوقمان داشته باشیم.

مرحوم بازگان روزی گفت: «ما دعا کردیم باران بیاید، سیل آمد.» زود خواستن ها یا به زور خواستن ها بیش از آنکه عمل سیاسی باشد حاصل ذهنی گرایی در عالم سیاست است. امیدوارم مردم از آقای روحانی هم چیزی را زود یا به زور نخواهند.

چیزی را از حسن روحانی به زور یا زود نخواهید، یعنی چی؟

یعنی باید بپذیریم که دولت یازدهم ناچار است گام به گام پیش رود. در تبریگی که پس از پیروزی در انتخابات برای آقای روحانی نوشتم به این موضوع اشاره کردم که باید تغییرات گام به گام و تدریجی و حتی قطره چکانی باشد.

یعنی حتی اگر تغییر آنی در حوزه ای ممکن بود، باید منتظر تغییرات گام به گام باشیم؟

چاره ای غیر از این نداریم. پذیرفتن گام به گام تغییرات یک اندیشه قرآنی است. در قرآن کریم هر کجا بحث از نابودی یک جامعه است، خداوند می فرماید زلزله آمد یا طوفان آمد و همه را از بین برد. یعنی تغییرات آنی تنها در زمان تخریب یک جامعه مطرح بود. اما می بینید زمانی که بحث خلقت، آفرینش یا ایجاد است، تغییرات تدریجی یا گام به گام حاصل شده است. قرآن تصریح دارد که خداوند می گوید: «کن، یعنی باش پس هست». یعنی خداوند قدرت ایجاد تغییرات آنی را هم دارد. اما تصریح دارد که جهان هستی طی شش دوره خلق شده است. این مثال نشان می دهد که خداوند رحمان هم خلقت را تدریجی می پسندد. این از سنت هایی الهی است که قابل تغییر و تحول نیست. ما هم در این جهان مادی نمی توانیم تغییرات رو به تعالی را دفعتاً ایجاد کنیم. برای انسانها خراب کردن راحت است اما ایجاد کردن مشکل .

از سوی دیگر فراموش نکنیم که دموکراسی یاد گرفتنی است. هرچند که نمی توان دموکراسی را در مدرسه یا دانشگاه آموخت، اما حتی به کسی که در مدرسه یا دانشگاه مشغول عمل آموزی است نمی توان دفعتاً همه چیز را آموخت. دموکراسی را باید طی تجارب زندگی در کنش ها و واکنش های دنیای حقیقی آموخت. همان طور که اصلاح طلبان امروز اصلاح طلبان دیروز یا ده سال پیش نیستند، اصول گرایان امروز هم اصول گرایان ده سال پیش نیستند .

امروز شاهد آن هستیم که اصلاح طلبان، خیلی بهتر از گذشته «تعامل» را آموخته اند، نسل جوان کشور واقع بینی را یاد گرفته است. همانطور که می توانید صداهای خوبی را نیز از جانب اصول گرایان بشنوید. اگر به سخنان بزرگان جریان اصول گرایی مراجعه کنید، تایید می کنید که این جناح هم به نسبت گذشته از بلوغ قابل توجهی برخوردار شده است. اصول گرایان هم تجربه تاریخی ۸ سال گذشته را پشت سر گذاشته اند و دیدند راه هایی که در گذشته بر آن اصرار داشتند، بی حاصل است. به همین دلیل خودشان را تعدیل کردند. یعنی به تدریج و با افزون شدن تجارب، هر دو اردوگاه اصول گرا و اصلاح طلب رشد قابل درکی داشته اند .

این رشد و بلوغ در هر دو جناح سیاسی از عوامل مثبت است. اما اینکه تا چه اندازه آقای روحانی فرصت پیدا خواهد کرد یا امکان پیدا خواهد کرد که از این فرصت استفاده کند و تعهداتی را که در طی دوران تبلیغات انتخاباتی اش مطرح کرده است را به عمل در آورد، نمی دانم. باید صبر کنیم. نمی خواهیم از حالا روحیه نا امیدی را ایجاد کنیم. به همه می گویم که امیدوار باشیم و دست به دست هم بدهیم و به رئیس جمهوری منتخب کمک کنیم تا شاید او موفق شود.

مردم توانایی هضم تغییرات گام به گام را ندارد یا دولت از اعمال آنی تغییرات ناتوان است؟

شما پیش تر به وجود روحیه قانون گریزی در مردم اشاره کردید. این روحیه را حتی اگر دولت منتخب مردم هم سرکار بیاید، نمی شود یک شبه اصلاح کرد. در حقیقت تغییر به سرعت نهاد های سیاسی ممکن است اما حوزه های فرهنگ و اجتماعی به سختی تغییر را می پذیرند. در تغییرات و تحولات

سیاسی-اجتماعی به سرعت می شود ساختارهای سیاسی کشور را تغییر داد. مانند اتفاقی که در انقلاب سال ۱۳۵۷ رخ داد. با پیروزی انقلاب ساختار سیاسی استبداد سلطنتی به سرعت از بین رفت اما مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که طی دوران پهلوی شکل گرفته بود، به این سادگی ها از بین نمی رفت. برای ترمیم و اصلاح ساختارهای غیر سیاسی یک ملت به زمان زیادی احتیاج است. همان طور می بینید سی سال زمان گذشته است و ما هنوز نتوانسته ایم تغییری را که مد نظرمان بود در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد کنیم. حوزه فرهنگ بسیار دیرتر و سخت تر از دیگر حوزه های تن به تغییر می دهد. ما ملتی هستیم که ۲۵۰۰ سال تاریخ استبداد زده داریم. استبداد یک مناسبات سیاسی دارد و یک مبانی فرهنگی. مبانی فرهنگی استبداد چیست؟ مطلق بینی و مطلق خواهی. همه ما عموماً گرفتار این استبداد فرهنگی هستیم و همه چیز را سیاه یا سفید می بینیم. در بسیاری از ما منطقه خاکستری وجود ندارد. همه چیز یا خوبه خوب است و یا بد بد.

زمانی که من هنگام رای دادن در حسینیه ارشاد گفتم شرکت در انتخاب، انتخاب بین بد و بدتر است منظورم این نبود که دیگر نامزد های این انتخابات بدتر هستند و آقای روحانی بد. قصد داشتم یک واقعیت سیاسی را بیان کنم. در عالم سیاست نمی شود به دنبال صالح و اصلح رفت. کدام مرجع یا معیار می تواند مشخص کند که چه کسی صالح است و چه کسی اصلح؟ همه ما بشر هستیم و هزاران عیب داریم. از رسول گرامی نقل کرده اند علامت تعقل در یک فرد تشخیص بد و بدتر است. عاقل فردی است که در مقابل حوادث می تواند تفاوت بین بد و بدتر را تشخیص بدهند. نگاه مطلق گرا در عالم سیاست به ناچار به فرار از سیاست می انجامد. در واقعیت سیاسی، همه چیز نسبی است بیان انتخاب بین بد و بدتر، تاکید بر فاصله گرفتن از مطلق گرایی و قبول نسبییت در عالم سیاست است. این قضاوت من، قضاوت در مورد اشخاص نبود.

در نتیجه برای از بین بردن این روحیه نمی توان به دوره های هشت ساله اصلاحات یا تدبیر امید بست.

نمی توانیم تغییر روحیه استبداد زده مردم را به زور و یا زود بخواهیم. چون در حقیقت ما در برابر رفتارهای استبدادی خودمان قرار داریم. به فرهنگ رانندگی در تهران دقت کنید. رانندگی مردم تهران آینه تمام نمای روحیه استبداد زده مردم است. هرکجا که بخواهیم توقف می کنیم، هر کجا که خواستیم دور می زنیم، در بزرگراه برخلاف جهت رانندگی می کنیم. رفتار پدران با فرزندان، شوهران با همسرانشان، معلمین با شاگردانشان استادان با دانشجوهایشان، همگی بیانگر فرهنگ استبداد زده مردم است. حتی رفتگر محله ما اگر دلش بخواهد می آید آشغال ها را می برد اگر نخواهد نمی برد. نمی توانیم تنها از دولت یا حاکمیت انتظار داشته باشیم فرهنگ استبداد زده مردم را تغییر دهند و اصلاح امور را بر عهده بگیرند. ما احتیاج به یک جنبش فراگیر برای اصلاح رفتارهای خودمان داریم.

این جنبش فراگیر چگونه ایجاد می شود؟ معمولاً مردم در مقابل باورهایشان به سختی تن به تغییر می دهند.

رسالت مطبوعات برای ایجاد یک جنبش فراگیر خیلی مهم است. شما به عنوان روزنامه نگار، دیگری به عنوان فعال مدنی یا سیاسی برای فراگیر شدن این جنبش رسالت دارید. باید همه دست به دست هم بدهیم تا خودمان را اصلاح کنیم. یادمان نرود که خداوند در قرآن کریم می فرماید ان الله لا یغیر به قم حتی یقیر هم به انفسهم؛ این است و جز این نیست که خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خودشان تغییر کنند .

طی این تغییرات تدریجی که شما از آن سخن می گوید، به چه نحوی باید مطالبات اصلاح طلب ها مطرح شود؟ از یک سو این مطالبات باید مطرح شود تا فرهنگ عمومی کشور ارتقا پیدا کند. از سوی دیگر از فعالان سیاسی-اجتماعی خواسته می شود که مطالباتشان را مطرح نکنند سطح انتظارات مردم از دولت یازدهم افزایش پیدا نکند .

از نظر من شاه بیت مطالبات اصلاح طلبان باید قانون گرایی باشد. نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر. قانون گرایی در حال حاضر بالاترین مطالبه اصلاح طلبان است. اگر قانون اجر شود، خود به خود خیلی از خواست های ما محقق می شود و هزینه برای مطرح کردن خواست های دیگر کاهش می یابد. رییس جمهوری در هنگام تحلیف سوگند یاد می کند که قانون را اجرا کند، اگر می داند که نمی تواند به قانون پایبند باشد، آن سوگند باطل است. با مطرح کردن خواسته ای مانند قانون گرایی و حاکمیت قانون اساسی می توانیم منتظر محقق شدن بسیاری از خواست هایمان باشیم. منظور من از مطالبات چیزی مانند برخی از خواست های فعالان حقوق زنان بود. کسانی که می خواهند برخی از موانع قانونی از سر راه زنان برداشته شود. این خواست در تضاد با اجرای صد در صد قانون قرار نمی گیرد؟

ما دو نوع قانون داریم. قانون اساسی و قوانین موضوعه که توسط مجلس تصویب شده اند. قوانین موضوعه وحی منزل نیستند. حتی قانون اساسی هم وحی منزل نیست. اما فعلا قانون اساسی یک میثاق است. قوانینی که مجلس تصویب می کند در بستر قانون اساسی قابل تغییر هستند. خواست برخی از فعالان حقوق زنان برای تغییر چند ماده قانونی می تواند در بستر همین قانون اساسی مطرح شود.

پس فعالان سیاسی- اجتماعی می توانند مطالباتشان را مطرح کنند و از بالا رفتن سطح توقعات مردم از دولت یازدهم هراس نداشته باشند.

بالا نبردن سطح مطالبات، یک چیز است، مشخص کردن و تعریف کردن مطالبات چیز دیگری. زمانی که صحبت از اعتدال شد گفتم که اعتدال یعنی رعایت قانون اساسی. این مطالبه بالا یا پایین ندارد. نه چیزی بیشتر از قانون اساسی مطرح شود و نه کمتر از آن اجرا شود. مطالبه ما اجرای بی کم و کاست قانون اساسی است. فعالیت های مدنی و حزبی از جمله حقوقی است که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است. اگر ما بر اجرای بی کم و کاست حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی پافشاری کنیم و اگر این حقوق محقق شود، قطعاً همه احزاب سیاسی و نهاد های مدنی از این حقوق بهره مند خواهند شد و خواهند توانست پیگیر مطالباتشان باشند. اجرای بی کم و کاست قانون اساسی یعنی نمی توان هر کسی را سرخود بازداشت کرد و ماه ها بدون تفهیم اتهام در زندان نگهداشت. سلول انفرادی به گفته آقای شاهرودی مصداق شکنجه است و قانون اساسی شکنجه را به طور مطلق ممنوع کرده است.

حتی اگر اصلاح طلبان بر اجرای قانون پافشاری کنند، در کشور جریان سیاسی دیگر وجود دارد که چندان پایبند قانون نیست. این جریان رهبران معنوی دارد که خود را فراتر از قانون می داند. دولت یازدهم و اصلاح طلبان باید با این جناح سیاسی-ایدئولوژیک وارد تعامل شود. پایبندی اصلاح طلبان به قانون از یک سو، عدم پایبندی برخی از اصول گرایان از سوی دیگر تعامل دو جناح را سخت می کند. به همین دلیل سی سال است که می گویم اعتقاد به قانون اساسی بلا موضوع است. التزام به آن مهم است. طبیعی است که همه باید آزاد باشند تا حرف خود را بزنند ولی باید به قانون اساسی التزام داشته باشند. برخی از افراد در جناح اصول گرا التزام چندانی نسبت به قانون ندارند. تنها می خواهند و قدرت آن را دارند که حرف خودشان را پیش ببرند. قدرت این کار را هم دارند.

تغییراتی که در این انتخابات شاهد آن بودیم، به این دلیل رخ داد که مردم و حداقل بخشی از حاکمیت می خواهد مقابل این رویکرد غیر قانون مدارانه بایستند. عملاً مردم با رایشان نشان دادند که به دنبال اجرای قانون در کشور هستند. بخش عمده ای از اصول گرایان هم به این نتیجه رسیده اند که اجرای قانون به نفع آنان هم هست. می بینید که مواضع برخی از آقایان اصول گرای تند رو، به نسبت گذشته تغییر کرده است. بدنه جریان اصول گرایی دیگر رویکرد غیر قانون مدارانه برخی از رهبران این جریان را قبول ندارد.

اگر مطالبه ما اجرای بی کم و کاست قانون اساسی باشد و دولت هم بر اجرای این خواسته مصمم باشد، تفاوت بین نظریات و آرا با عملکرد مشخص می شود. هر کسی در این کشور حق دارد نظریاتش را بیان کند. اما هیچ کس حق ندارد بر خلاف قانون نظرش را اعمال کند. همه مشکل ما این است که برخی این تفاوت را در نظر نمی گیرند. همه باید باور کنند که با هر نظر و عقیده ای که دارند نمی توانند برخلاف قانون عمل کنند. هیچ فردی مستقل از قانون یا برتر از آن نیست. قانون گریزی مشکلی است که اگر جنبش دموکراسی خواهی ایران به صورت متمرکز در مورد آن سخن بگوید و اجرای بی کم و کاست قانون را بخواهد، می تواند امیدوار باشد که آن را رفع کند.

اگر فضای سیاسی بازتر شود یا حتی در همین حد فعلی باقی به ماند، فرصت برای تبیین این گفتمان اعتدالی و قانون گرایانه بوجود می آید. اصلاح طلبان باید با پافشاری بر اجرای قانون از مصادره شدن اعتدال گرایی به نفع جریانات سیاسی مختلف جلوگیری کنند. البته اگر فضا به گونه ای باشد که امکان مطرح شدن خواست هایی مانند اجرای قانون در کشور فراهم باشد، دیگر ادعا برای مصادره این گفتمان موضوعیت پیدا نخواهد کرد.

رییس جمهوری چقدر در ایران قدرت برای ایجاد تغییر در حوزه های غیر سیاسی مانند حوزه اجتماعی و فرهنگی دارد؟

قدرتی که در قانون اساسی برای ریاست جمهوری پیش بینی شده است یا قدرت در جهان عینی؟

در جهان عینی.

در جهان عینی اگر کسی که صاحب قدرت عینی ریاست جمهوری است، از وزن آرایش آگاه باشد، از قدرت کمی برخوردار نیست. قانون اساسی جمهوری اسلامی برای رییس جمهوری اختیاراتی قائل است و برای او قدرتی در نظر گرفته است. البته این قدرت مقابلا برای او ایجاد مسئولیت و وظیفه می کند. آقای روحانی طبق قانون اساسی رییس شورای عالی امنیت ملی است. چندین وزیر او نیز عضو این شورا هستند. شورای امنیت ملی ایران می تواند با مصوباتش خیلی از مشکلات کشور را حل کند. مشکلاتی که حل شدن آنها برای بهبود روابط ایران و دنیا بسیار مهم است. رییس جمهوری این اختیار و وظیفه را دارد که برای بهبود شرایط کشور و برون رفت کشور از شرایط بحران تلاش کند. این وظایف و اختیارات برای او ایجاد حق می کند. حقی که باید اول از همه خودش به آن اعتقاد داشته باشد.

آقای روحانی باید از وزن آرایش آگاه باشد. کسی که با بیست میلیون رای مردم به عنوان رییس جمهوری انتخاب شده است باید این توانمندی را داشته باشد که با اهرم این بیست میلیون نفر سخن بگوید. به همین دلیل است که امروز روحانی نباید تنها به عنوان رییس جمهوری کشور عمل کند. رای مردم او را در عین حال تبدیل به یکی از رهبران جنبش اصلاح طلبی کرده است. آقای روحانی باید هرکجا که لازم باشد به عنوان یکی از رهبران جنبش سخن بگوید.

حسن روحانی هرگز ادعا نکرده است که اصلاح طلب است.

باور داشتن غیر از رهبری است.

رهبران فعلی اصلاح طلبی در ایران مانند سید محمد خاتمی، برای رهبری این جریان کافی نیستند که شما حسن روحانی را هم موظف به رهبری این جریان می دانید؟

اقبال مردم در انتخابات نسبت به آقای روحانی او را در ردیف رهبران جنبش اصلاحات قرار داده است. به ناچار او باید به جایگاهش و چالش های آن توجه داشته باشد و متناسب با آن عمل کند.

اگر حسن روحانی به پشتوانه رای ۱۸ میلیونی باید به عنوان یکی از رهبران جنبش اصلاح طلبی عمل کند، تکلیف آن ۵۰ میلیون نفری که نمی توانستند در انتخابات شرکت کنند، نخواستند شرکت کنند یا به هر دلیلی، به نامزدی غیر از او رای دادند چه می شود؟

کسانی که در انتخابات شرکت نکردند، نخواستند از این حق خود استفاده کنند و لاجرم باید به رای اکثریت گردن بنهند. همین طور آنان که به شخص دیگر رای دادند و نامزد مورد نظرشان در انتخابات موفق نشده، نیز باید از رای اکثریت مردم طبعیت کنند.

با قدرت گرفتن نهاد هایی مانند سپاه در حوزه اقتصاد و اینکه سیاست خارجی ایران جز سیاست های کلان نظام و تقریبا فراتر از قدرت ریاست جمهوری است، بخش عمده ای از اختیارات رییس جمهوری محدود می کند. اختیارات ریاست جمهوری ایران تقریبا محدود به سیاست داخلی کشور است. به همین دلیل است که نگرانیم که آیا روحانی می تواند گذشته وعده های دوران تبلیغات انتخاباتی، می تواند به بهبود شرایط کشور کمک کند یا خیر؟

با در نظر گرفتن تمام این مجموعه عوامل من باور دارم که اگر بخواهد، می تواند .

چرا با این قطعیت از باور به حسن روحانی صحبت می کنید؟ آیا در کنار مردم معتقدید که نظام هم به بلوغ رسیده است؟

در این انتخابات رفتارهایی از سوی کلیت نظام بروز و ظهور پیدا کرد که قابل تامل است. تصمیماتی که نظام طی دوران انتخابات ریاست جمهوری گرفت، حاکی از آن است که مجموعه نظام هم به مرحله ای از واقع گرایی رسیده است. در غیر این صورت انتخابات ریاست جمهوری یازدهم به این صورت برگزار نمی شد. همان طور که پیش تر گفتم زمانی که رهبری نظام حتی مخالفین و منتقدان نظام را به شرکت در انتخابات دعوت می کنند، پیام خیلی مهمی به مردم و کلیت نظام می دهند. این امر نشانه تغییر است. تغییری که باید از آن استقبال شود. به دلیل همین تغییرات است که من امیدوارم و معتقدم در درون نظام جمع بندی های جدیدی صورت گرفته.

از آنجایی که اصلاح طلبان و حرکت اصلاح طلبی در ایران هر نوع تغییری را در چارچوب این نظام می خواهند و نه از خارج از آن، باید از این تغییر ولو اندک، حمایت کنند. اما باید باور داشته باشیم که فرآیندهای سیاسی از این نوع هنوز در ایران نهادینه نشده است. ما در مرز زندگی می کنیم و هر لحظه این احتمال وجود دارد که به آن سوی مرز این بلوغ و تغییرات مثبت بلغزیم. برای جلوگیری از این موضوع است که من اصرار دارم اصلاح طلبان از تغییراتی که در این انتخابات شاهدش بودیم، هر چندکه اندک است، استقبال کنند. هر لحظه ممکن است معادله سیاسی کشور به ضرر اصلاح طلبی به هم بخورد. می دانیم کسانی هستند که می خواهند معادله را بر هم بزنند. برهم خوردن این معادله مسلماً به ضرر جنبش اصلاح طلبی ایران و مهم تر از آن به ضرر منافع ملی ایران و ایرانی است .

در آستانه این انتخابات مقام معظم رهبری و نیز آقای هاشمی از مردم خواستند برای حفظ کشور در انتخابات شرکت کنند. این خواسته بزرگان نظام نشان می دهند که خطرات عینی و جدی کشور و نظام را تهدید می کند. برخی از چهره های سیاسی لزوم تغییر را پذیرفتند و برخی دیگر خیر .

در این شرایط ما باید چه کار کنیم؟ یعنی اصلاح طلبان باید چه رویکردی را پیش بگیرند؟

باید از هر تغییری ولو جزئی استقبال کنند و نگذارند جریان دوباره به سمت و سوی دیگر برگردد. ما باید به تغییرات گام به گام بسنده کنیم تا این تغییرات در نظام و کشور نهادینه شود.

آیا نسبت ما و دموکراسی در ایران، یک گام به پیش و دو گام به پس نیست؟ مانند تجربه اصلاحات و مجموعه اتفاقاتی که به ۸ سال ریاست جمهوری احمدی نژاد ختم شد. گامی که در دوران اصلاحات به سمت نهادینه شدن دموکراسی برداشته شد، طی دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، گام ها به عقب برگشت. این اتفاق به کرات در تاریخ ایران تکرار شده است.

قبول ندارم که جنبش دموکراسی خواهی در ایران در گیر تئوری یک گام به پیش و دو گام به پس شده باشد. هر چند طی ۸ سالی که دو دولت احمدی نژاد مصدر امور بودند، معضلات زیادی برای تحقق دموکراسی در کشور پیش آمد، اما این دوران تجربه مهمی برای تمام جناح های سیاسی کشور رقم زد. ۸ سال گذشته برای اصول گرایی که بی قید و شرط از احمدی نژاد حمایت کردند تجربه بزرگی بود. همانطور که می بینید اکثریت بزرگی از مدافعان اصول گرای احمدی نژاد، از حمایت های خود پشیمان هستند و این پشیمانی را با صدای بلند اعلام می کنند. این موضوع گام بلندی به پیش است.

یعنی آن دوگام به عقب دیگر در ایران برداشته نخواهد شد؟

مسیر منحنی تغییرات نهادینه شدن حاکمیت مردم بر سرنوشتشان در ایران خطی نیست، سینوسی است. بالا و پایین های فراوانی دارد. اما میانگین منحنی سیر صعودی دارد.

بله ولی در کل تابع تغییرات در زمینه نهادینه شدن حاکمیت مردم بر سرنوشتشان در ایران میراست. اگر میانگین را در نظر بگیرید این معدل دموکراسی خواهی در ایران رو به بالا است. فقط سی سال گذشته پس از انقلاب را در نظر نگیرد. از زمان شورش تنباکو در ایران مطالبات راهبردی ملت ایران همواره یکی بوده. حاکمیت مردم بر سرنوشتشان و استقلال کشور.

همین که بعد از گذشت ۱۵۰ سال ما هنوز یک چیز را می خواهیم به این معنا نیست که دستاوری نداشته ایم؟

در طی این صد و چند سال پیروزی هایی هم داشته ایم. ما در مشروطه پیروز شدیم. اما بلا فاصله محمد علی شاه مجلس را به توپ بست. پس از آن ستار خان و باقر خان وعده ای دیگر از مشروطه خواهان قیام کردند و مجلس مشروطه را دوباره زنده کردند و محمد علی شاه از کشور فرار کرد. مجلس شروع به کار کرد اما چیزی نگذشت که رضا خان بر سرکار آمد. رضا شاه طی دوران سلطنت اش قانون اساسی را عوض نکرد اما در عمل آنرا زیر پا گذاشت. این شرایط ادامه داشت تا مقطع شهریور ۱۳۲۰ که فضای سیاسی در کشور باز شد و این امکان فراهم آمد که جنبش ها و حرکت های ملی شکل بگیرند. آن جنبش های سیاسی به تشکیل دولت دکتر مصدق ختم شد. پس از آن کودتای ۲۸ مرداد بازی را برای فعالان سیاسی برهم زد. پس از آن ۲۵ سال طول کشید تا مبارزات مردم ایران به پیروزی انقلاب اسلامی ختم شود. اگر دقت کنید متوجه می شوید که جنبش دموکراسی خواهی ایران مسیری طولانی را طی کرده است و اگرچه اساس مطالباتش در طی این دوران یکسان بوده، از ابزار های متفاوتی برای رسیدن به خواستش استفاده کرده است. آن گفته مهندس بازرگان در مورد اینکه چیزی را به زور و زود نخواهید؛ این مفهوم را نداشت که تنها از دولت او این خواست ها را نداشته باشیم. از هیچ دولتی و مهم تر از آن از جریان دموکراسی خواهی کشور هم نباید این توقع را داشت که زود یا به زور نتیجه دهد. تغییرات در ایران لاجرم باید گام به گام و تدریجی باشد.

ناظران سیاسی حداقل سه دوره اخیر انتخابات ریاست جمهوری ایران «نه» ارزیابی کردند. انتخاب سید محمد خاتمی «نه» به سیاست های صرفاً اقتصادی هاشمی رفسنجای ارزیابی شد. انتخاب احمدی نژاد

«نه» به سیاست های دوران اصلاحات و سازندگی و انتخاب حسن روحانی «نه» به پوپولیسم حاکم بر دولت های احمدی نژاد. چرا مردم ایران همواره به «نه» رای دادند؟

زمانی مردم به «آری» رای می دهند که مقدمات دموکراسی فراهم شده باشد. رکن اصلی نظام ایران جمهوریت است و جمهوریت بدون تحزب معنا ندارد. به همین دلیل اصل ۲۶ قانون اساسی آزادی و فعالیت احزاب را به رسمیت می شناسد. بر اساس تجربه تاریخی ۸ سال گذشته حتی اصول گرایان هم به دنبال تاسیس حزب هستند. چون ۸ سال پیش دیدند که در فقدان احزاب کار آمد، یک فرد از نا کجا آباد آمد و سوار همین موج «نه» کار را به دست گرفت. البته در تمام دموکراسی ها، حداقل در مرحله هایی تمایل به «نه» دیده می شود. سوسیالیست ها در فرانسه برای چندین دوره دولت را در دست داشتند اما در نهایت مردم به آنها نه گفتند و به محافظه کارها رای دادند. و سپس مجدداً به سوسیالیست ها روی آوردند.

اما در چینیش نیروهای سیاسی در کشورهایی که در آن دموکراسی نهادینه شده کسی نمی تواند سوار موج «نه» از ناکجا آباد به بالاترین مناسب انتخابی برسد. اگر تحزب در کشور به صورت نهادینه در آمده بود مردم این امکان را می یافتند که به جای «نه» گفتن به اندیشه قبلی، به اندیشه، راه و روش بعدی برای اداره کشور آری بگویند.

چرا اکثر احزاب و جریانات سیاسی ایران تمام تمرکزشان بر پیروزی در انتخابات است؟ آیا جز تبدیل شدن به بخشی از حاکمیت، هیچ راهی برای فعالیت سیاسی در ساختار غیر دولتی ایران نیست؟

در معنای قدرت سیاسی یک کج فهمی وجود دارد. احزاب سیاسی به دنبال قدرت سیاسی هستند و باید باشند. اما قدرت سیاسی تنها از طریق ورود به حاکمیت نیست. یک معنای قدرت سیاسی و مهمتر از قدرت حاکمیت، پایگاه حزب در میان مردم است. امام خمینی پیش از پیروزی انقلاب از قدرت سیاسی بی نظری یا کم نظیری در تاریخ ایران برخوردار بودند. این قدرت می توانست مردم را در جهتی مصلحت می دانست به حرکت در آورد.

احزاب سیاسی بیشتر باید فضا را برای ایجاد ارتباط با مردم و تحکیم جایگاه خود در میان مردم به پردازند. شرکت در انتخابات یک شیوره دموکراتیک برای تعامل با مردم است. اما در برگیرنده همه عناصر آن نیست.

نسبی گرایی و مطلق خواهی در قلمروسیاست

۱- در روز جمعه ۲۴ خرداد ۹۲ به همراه عده ای از دوستان نهضت آزادی ایران و ملی- مذهبی، برای

شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و دادن رای به مرکز اخذ رای در حسینیه ارشاد رفته بودیم. خبرنگاران داخلی و خارجی در مورد شرکت در انتخابات ما را سؤال پیچ کردند. در پاسخ به پرسش های آنان گفتم: رای دادن یک تکلیف ملی است و از حقی که خدا به من داده استفاده می‌کنم. در پاسخ به سوالی مبنی بر این که کاندیدای اصلح شما چه ویژگی‌هایی دارد تصریح کرد: کسی را که بنده می‌خواستم رای بدهم، شورای نگهبان تایید صلاحیت نکرد. اما حضور در هر انتخاباتی گزینش بین بد و بدتر است.

۲- این سخن من مورد اعتراض برخی از دوستان و علاقه مندان قرار گرفت و موجب سوء تعبیرهایی شد که نادرست بودند. از جمله دوست عزیزمان آقای دکتر جلال توکلیان در یادداشتی با عنوان: "تجدید حیات" در "اندیشه پویا" (سال دوم- شماره هشتم خرداد و تیر ۹۲) به این سخن من ایراد گرفتند و از سر شفقت مرا به خاطر چنین بیانی ملامت کردند که: "انتخاب او، انتخاب میان بد و بدتر نبود و من در شگفتم از برخی شیوخ اهل سیاست، از جمله جناب دکتر ابراهیم یزدی که هنگام رای دادن چنین سخنی بر زبان راندند. بد چیست؟ خوب کدام است؟ گویی ما فراموش می‌کنیم که خوب و بد در یک انتخاب سیاسی در "موقعیت" معین می‌شود. وقتی با یک رای دادن می‌توان به برخی از مهمترین مطالبات ممکن اکثریت جامعه پاسخ مثبت داد، بدون آن که هزینه سنگین و بی فایده یک التهاب سیاسی را بر آن جامعه تحمیل نمود و آن را دچار تنش و بی ثباتی کرد، چه جای صحبت کردن از انتخاب بد است."

۳- بیان این که حضور در هر انتخاباتی (و در هر کجای دنیا) گزینش بین بد و بدتر است معطوف به هیچ یک از نامزد های تأیید صلاحیت شده در انتخابات انجام شده نبوده و نیست. بلکه بیان و تاکید بر فهم نسبی در قلمرو سیاست است. ما ایرانیان متأسفانه اسیر رسوبات فرهنگ استبدادی هستیم و مطلق بین و مطلق خواهیم. دنیا را سفید سفید یا سیاه سیاه می‌بینیم. و در نتیجه دنبال "صالح و اصلح" می‌گردیم. در حالی که در عالم واقع ما انسان ها هر یک به فراخور دچار کمبود ها و نارسایی ها و ضعف ها ذهنی و اخلاقی هستیم؛ بعضی ها کم تر و بعضی ها بیش تر. هیچ کس بدون عیب و ایراد نیست. پیروی از نگرش مطلق خواهی و دنبال نا کجا آباد صالح و اصلح رفتن و نیافتن موجب کناره گیری از سیاست و مشارکت نکردن در انتخابات می‌شود. در حالی که درک و فهم نسبی بودن امور در عالم سیاست نه تنها ما را به شرکت در سرنوشت و دادن رای و ادار می‌سازد، بلکه سطح توقعات ما را از رئیس جمهور بر گزیده نیز متعادل و واقع بینانه می‌سازد. رفتار بسیاری از مردم شرکت کننده در انتخابات انجام شده، به خصوص جوانان، در تظاهرات کسترده خیابانی شب های بعد از اعلام پیروزی آقای روحانی، از بلوغ سیاسی امید وار کننده جدیدی حکایت می‌کرد. یکی از علایم این بلوغ فاصله گرفتن از رفتار های گذشته است. در انتخابات دوره های گذشته، هر کجا رقابت بین یک روحانی و یک غیر روحانی بود، مردم به غیر روحانی رای می‌دادند. اما در این انتخابات با وجود چندین نامزد غیر روحانی اکثریت مردم به یک روحانی رای دادند. در فرایند نهادینه شدن مردم سالاری و رکن جمهوریت نظام، برای عبور از گردنه ها و فراز و نشیب ها باید واقع گرا بود و واقع گرایی را تبلیغ کرد. بیان گزینش بین بد و بد تر در

انتخابات قبول نسبی گرای در سیاست است، در برابرنگرش مطلق بینی و مطلق گرای. نباید آن را داوری در باره شایستگی هیچ یک از نامزد ها تعبیر و تلقی نمود. ابراهیم یزدی- ۱۰ مرداد ۱۳۹۲

روابط ایران و آمریکا

بهداد، سایت المونیتور ۲ شهریور ۱۳۹۲

۱- به نظر می رسد تابوی مذاکره با آمریکا شکسته شده است. آیا مردم و حکومت ایران برای روابط جدید ایران- آمریکا آمادگی دارند

ج- روابط میان دولت آمریکا با دولت ایران قطع شده بود. اما روابط میان مردم ایران با مردم آمریکا هیچگاه قطع نشد. روابط دو ملت همیشه خوب بوده است و اکنون هم خوب است. اختلاف مردم ایران با سیاست ها و عملکرد های دولت های آمریکا در کشورشان بوده و هست. بعد از پیروزی انقلاب رهبران و مسئولین جدید نمی خواستند روابط دیپلماتیک را قطع کنند. این دولت آمریکا بود که روابط را قطع کرد. اما با روی کار آمدن آقای روحانی در ایران به نظر می رسد اراده ای برای بهبود روابط در هر دو طرف وجود دارد. در هر نوع اختلافی، چه در سطح افراد و خانواده ها و چه در سطح دولت ها اگر در طرفین دعوا و اختلاف اراده اصلاح وجود داشته باشد امید به اصلاح وجود خواهد داشت.

۲- اگر ایران به توافقی در باره پرونده هسته ای دست یابد، آیا در موضوعات دیگر، از جمله حزب الله نیز توافق خواهد شد؟

ج- برای اصلاح روابط تیره و قطع شده اراده اصلاح شرط لازم هست ولی کافی نیست، به نقشه راه نیاز است. برای توافق برسر نقشه راه هر یک از دو طرف باید تمامی موارد اختلاف و کف و سقف مطالبات و انتظارات را از طرف مقابل معین کنند. بنظر می رسد هر دو طرف آمادگی برای کاهش میزان توقعات خود از طرف مقابل را پیدا کرده اند. در جنگ داخلی افغانستان فرصتی برای همکاری ایران با آمریکا پیش آمد. ایران در برانداختن حکومت طالبان و روی کار آمدن حامد کرزای با آمریکا همکاری موثری داشت. اما آمریکا نه تنها از این فرصت استفاده نکرد بلکه بوش پسر، ایران را در کنار صدام حسین و کره شمالی محور شرارت خواند. آقای اوباما واجد شخصیت برجسته ای است و می تواند بر گروه های فشاری که همیشه مخالف بهبود روابط آمریکا با ایران بوده اند و هستند، فائق آید.

من نمی دانم مشکل آمریکا با ایران چه ارتباطی با حزب الله لبنان دارد. من مشکل اسرائیل با حزب الله را می دانم و می فهمم. زمانی اسرائیل در هر نوع عملیاتی در زمین، هوا و دریا علیه لبنان آزادی کامل داشت. اما از زمان قدرت گرفتن حزب الله این آزادی از او سلب شده است. راه حل آن هم نه ایران است و حزب الله، خود اسرائیل است. اگر اسرائیل قطعنامه های سازمان ملل را به پذیرد و اجرا کند و کشور

مستقل فلسطین از جانب اسرائیل به رسمیت شناخته شود، نگرانی از جانب ایران یا حزب الله بلا موضوع خواهد شد. اسرائیل یک فرصت طلایی برای صلح پایدار دارد.

۳- شما پیشنهاد کرده اید که ایران به دولت سوریه فشار وارد کند تا اسد به صورت داوطلبانه از قدرت کناره گیری کند. ولی در صورت کناره گیری شخص اسد از یکسو خلاء قدرت در حزب بعث می تواند مشکلات بیشتری ایجاد کند. گروه های معارض سنی که در سوریه مشغول مبارزه هستند بسیار به القاعده نزدیک هستند و به قدرت رسیدن این گروه ها برای علویان یک تهدید است و هیچ منافعی هم برای ایران ندارد. شما آینده سوریه را چگونه می بینید؟

ج- در ابتدای درگیری ها در سوریه در نامه ای به آقای دبیرکل سازمان ملل پیشنهاد کردم برای تعیین تکلیف دولت اسد تحت نظارت بین المللی رفتارم انجام شود. اما با این پیشنهاد موافقت نشد. چرا؟ نمی دانم. هنگامی که آقای کوفی انان در راس هیئتی از طرف شورای امنیت سازمان ملل مامور مذاکره با طرفین نزاع و پایان دادن به جنگ و خونریزی شد به ایشان نیز نامه ای نوشتم و همین پیشنهاد را تکرار کردم. در این نامه انجام رفتارم را مشروط به دوشروط کردم. اول این که تمام طرف های درگیر موافقت خود را با رفتارم و قبلی نتیجه آن را اعلام کنند. دوم عفو عمومی اعلام شود و هرگونه انتقام گیری ممنوع شود. پذیرش این پیشنهاد به این معنا بود که احتمالاً اسد برکنار می شد اما حزب بعث می ماند. به علت بافت موزائیکی ترکیب جمعیت در سوریه و گوناگونی دینی، مذهبی و نژادی برای حفظ ثبات و تعادل سیاسی- اجتماعی حضور فعال همه ی نیرو ها و گروه ها ضروری است. به خصوص در جامعه ای که دموکراسی نهادینه نشده است تعدد و تکرر قدرت مانع بروز استبداد فردی یا گروهی می شود. متأسفانه آقای کوفی انان نتوانست یا نخواست یا به او اجازه اجرای این پیشنهاد را ندادند.

پیشنهاد من به رئیس جمهور روحانی این بود که آقای اسد داوطلبانه کناره گیری کند و سپس ایران با کمک دبیر کل سازمان ملل و آقای اخضر ابراهیمی، اتحادیه عرب، معترضان و جانشینان اسد امکان عبور مهار شده سوریه از وضعیت بحرانی کنونی فراهم سازد. بروز اختلاف درگیری میان دولت و مردم، یا بخشی از مردم در هر کشور امری عادی است. رهبران فریخته قبل از آن که دامنه بحران به نقطه غیر قابل ترمیم برسد به چاره جویی مسالمت آمیز می پردازند. رهبران سوریه نتوانستند بحران را در همان مراحل اولیه به طور عاقلانه درمان کنند. این خود کافی برای عدم کفایت سیاسی گروه حاکم است.

۴- در مورد امکان محقق شدن وعده های انتخاباتی روحانی چه فکر می کنید؟ آیا دولت روحانی اراده و توان لازم برای پایان دادن به حصر آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد را دارند؟ جایگاه روحانی در سپهر سیاسی ایران در کجاست؟

ج- انتخابات خرداد سال ۹۲ آغاز به تعبیر من جمهوری پنجم است. جمهوری اول از زمان پیروزی انقلاب تا زمان درگذشت بینانگذار آن، با ویژگی های مخصوص این دوره. جمهوری دوم هشت سال دوره ریاست آقای هاشمی و جمهوری سوم دوره ۸ ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی. جمهوری چهارم دوره هشت ساله ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد است. هر یک از این دوره ها ویژگی ها خود را داشته

اند. جمهوری پنجم با ویژگی های خاصی شروع شده است. آقای روحانی آنچه را وعده کرده در واقع تعهد به تامین مطالبات مردم است. فشار برای تامین این وعده ها از درون جامعه است. مقاومت هایی می شود اما دیر یا زود محقق خواهد شد. تجربه هشت سال ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد برای کشورمان بسیار پرهزینه و برای حامیانش بسیار دردناک و ملامت بر انگیز است. این تجربه اثرات کوتاه و دراز مدت بر مناسبات سیاسی- اجتماعی ایران گذاشته است که واکنش به آن انتخابات خرداد ۹۲ بوده است.

۵- آیا نهضت آزادی در مورد به قدرت رسیدن احمدی نژاد تحلیلی دارد و آیا این تجربه در آینده نیز قابل تکرار است؟

ج- به قدرت رسیدن احمدی نژاد واکنش برخی از نیرو های اصولگرا به هشت سال ریاست جمهوری آقای خاتمی و رشد نیروهای اصلاح طلب بود. علاوه بر این در انتخابات سال ۸۴ و ۸۶ اصلاح طلبان نتوانستند روی یک کاندیدای واحد باهم توافق کنند. در انتخابات ۹۲ آقای عارف انصراف داد و در نتیجه اصلاح طلبان یک کاندیدا داشتند. در این انتخابات رفتار رای دهندگان نیز قابل توجه است. در دوره های گذشته، هنگامی که یک روحانی با یک غیر روحانی رقابت می کرد مردم خود به خود به غیر روحانی رای میدادند اما در این انتخابات در حالیکه ۶ رقیب غیر روحانی وجود داشت مردم به روحانی رای دادند. جامعه ایران در حال انباشت تجربه و تغییر دائم است. تصور نمی کنم تجربه احمدی نژاد تکرار شود.

۶- بخشی از اصولگرایان در ایران، مشخصاً طیفی که در مجلس دست بالا را دارند از روحانی حمایت کردند، شکاف بین اصولگرایان چگونه می بینید؟ آیا اعتدال گرایان و اصولگرایان سنتی می توانند جناح اصولگرای تندرو و نزدیکان به سپاه را به حاشیه برانند؟

ج- همانطور که گفتم هزینه حمایت از احمدی نژاد برای اصولگرایان بسیار زیاد بوده و موجب شکاف در میان آنان شده است. مناسبات گذشته هم میان اصولگرایان و اصلاح طلبان و هم در درون این گروه ها دچار دگرگونی شده است. نیروهای درونی با هم در چالش اند اما توان از بین بردن رقیب را ندارند. علاوه بر این حیات هر یک از این نیرو ها وابسته به ادامه حیات آن دیگری است. این وابستگی موجب می شود که رقابت ها و کشمکش ها در یک نقطه متوقف می شود.

نامه به رئیس جمهوری

۱۲ شهریور ماه ۱۳۹۲

به نام خدا

جناب آقای دکتر حسن روحانی

بعد از سلام و آرزوی توفیق جلب رضای حق و خدمت به خلق

۱- بحران سوریه، که از حدود ۲ سال پیش آغاز شده است، در هفته های اخیر با انتشار اخبار استفاده از سلاح شیمیایی در اطراف دمشق و مرگ بیش از ۱۴۰۰ نفر، از جمله ۴۰۰ کودک، ابعاد تازه ای پیدا کرده است. دولت آمریکا تصمیم خود را مبنی بر حملات محدود نظامی علیه تأسیسات معین دولت سوریه اعلام کرده است. اگر چه رئیس جمهور آمریکا تأکید کرده است که این حملات محدود خواهد بود، اما عموم کارشناسان مسائل بین المللی و خاورمیانه، از جمله جناب آقای دکتر جواد ظریف، وزیر محترم امور خارجه دولت جناب عالی، بر این باورند که در صورت عملی شدن این تهدید ها، نائره جنگ محدود نخواهد ماند و به سایر کشور های منطقه گسترش پیدا خواهد کرد. توسعه جنگ به نفع هیچ یک از کشور های منطقه، به جز اسرائیل، نیست.

۲- باید بپذیریم که راه کارهای نظامی، چه توسط نیروهای دولتی سوریه علیه مخالفان و چه مخالفان علیه دولت، و چه توسط قدرت های خارجی، گره گشای مطلوب این بحران نیست، بلکه کلید خروج از این بحران راه حل سیاسی است. اگر چه وزیر محترم امور خارجه در یکی از مصاحبه های خود به درستی ضرورت راه حل سیاسی را عنوان کرده اند، اما طرح مشخصی ارائه نداده اند. شاید هم نخواستند یا صلاح ندانسته اند که راه حل مشخص خود را در یک مصاحبه مطرح سازند.

۳- در اوائل شروع بهار عربی طی نامه ای به تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ برابر با ۳ آبان ماه ۱۳۹۰، به آقای وان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد به ایشان پیشنهاد کردم برای حل بحران و جلوگیری از گسترش درگیری ها خونین در کشور های سوریه، لیبی، یمن و بحرین همه پرسى تحت نظارت سازمان ملل متحد انجام شود. هنگامی که آقای کوفی عنان از جانب شورای امنیت سازمان ملل متحد در راس هیئتی مأمور حل مسالمت آمیز بحران سوریه شد، طی نامه ای در ۲۹ آوریل ۲۰۱۲ برابر ۱۳۹۱/۲/۱ مجدداً انجام همه پرسى در سوریه را، به عنوان یک راه حل سیاسی قابل قبول مطرح کردم. آقای کوفی عنان با این پیشنهاد موافق بود اما هیئت منتخب شورای امنیت، بنا بر قول آقای کوفی عنان با این طرح موافقت نکرد. شواهد و قرائن حاکی از آن است که به احتمال قدرت های ذی نفوذ در منطقه ادامه درگیری ها و استفاده از راه حل نظامی را بر راه حل سیاسی ترجیح می دهند. (رونوشت هر دو نامه به پیوست است.)

۴- اکنون سیر درگیری های سوریه به نقطه بسیار حساسی رسیده است و احتمال دخالت نظامی قدرت های بزرگ بیش از هر زمان قطعی به نظر می رسد. ایران می تواند نقش بسیار مهمی در پیش گیری این فاجعه ایفاء نماید. ایران در طی ۳۰ سال گذشته سرمایه گذاری زیادی، به لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی، در سوریه کرده است. برخی از مقامات ایرانی ورود و مشارکت در این درگیری و تقابل نظامی در کنار دولت سوریه و برخی هم سیاست سکوت و صبر و انتظار را مطرح کرده اند. هیچ یک از این دو نظر تامین کننده منافع، مصالح و امنیت ملی کشورمان نیست.

جناب آقای دکتر روحانی برای برون رفت از بحران سوریه راه حل سیاسی زیر را پیشنهاد می کنم:

۱- ایران از قدرت های جهانی بخواهد هرگونه عملیات نظامی را تا موفقیت ایران در احراز هدف زیرکنار بگذارد.

۲- ایران از امکانات خود و نفوذی که در حاکمیت سوریه دارد استفاده کند و آقای بشار اسد را قانع سازد که استعفا بدهد. با استعفای آقای اسد راه حل نظامی بلا موضوع خواهد شد. دولت روسیه ممکن است دولت ایران را برای قانع کردن آقای بشار اسد همراهی کند.

۳- ایران به همراه دبیرکل سازمان ملل متحد، آقای اخضر ابراهیمی نماینده ویژه شورای امنیت در بحران سوریه و شورای مخالفان اسد و دبیرکل اتحادیه عرب (یا هر مجموعه دیگری) هم زمان با استعفای آقای اسد، اولاً از همه ی طرف های درگیر بخواهند که عملیات مسلحانه را متوقف کنند. ثانیاً یک هیئت ۳ تا ۵ نفری معین شود و مسئولیت موقت اداره کشور را با هدف برگزاری انتخابات بعهده بگیرد.

این راه حل به ایران امکان می دهد نقش فعال سازنده ای در مناسبات جهانی و حل بحران ها ایفا نماید و باب تازه ای را در دیپلماسی ایران به نفع مصالح، منافع و امنیت ملی کشورمان باز کند. در سال های اخیر با سیاست خارجی منفعلانه دولت پیشین، ایران از عرصه معادلات و تصمیم گیری های منطقه ای حذف شده است. اما این امید وجود دارد که با اتخاذ این راهبرد دولت ایران بتواند هزینه ناگزیر از دست دادن یک متحد استراتژیک مانند اسد را با فایده حضور دوباره در معادلات منطقه ای جبران کند.

یادآوری می کنم که در حدود ده سال پیش، قبل از حمله نظامی به عراق، وزیر امور خارجه روسیه با پیامی از جانب رئیس جمهور روسیه برای صدام حسین به بغداد رفت و به او اطلاع داد که حمله به عراق قطعی است و از او دعوت کرد استعفا بدهد و به عنوان مهمان به مسکو برود. امیرامارات عربی متحده نیز پیغام و دعوت مشابهی برای صدام فرستاد. اگر صدام حسین این پیشنهادها و دعوت ها را پذیرفته بود به احتمال بسیار زیاد جنگ عراق اتفاق نمی افتاد و امروز شاید وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق به مراتب بهتر از وضعیت کنونی بود.

حمایت جمهوری اسلامی از دولت سوریه تا قبل از جنگ داخلی اخیر ممکن بود قابل توجیه باشد. اما کشتار بیش از یک صد هزار نفر و آوارگی بیش از ۴ میلیون نفر در طی این جنگ رویدادی است که حمایت ایران از دولت اسد را در تقابل با ارزش های اسلامی و تعارض با منافع و مصالح ملی قرار داده و به آبرو و اعتبار دولت جمهوری اسلامی در میان اعراب و مسلمانان لطمه شدیدی وارد ساخته است. اقدام ایران در قانع ساختن اسد به استعفا و حل این بحران از طریق سیاسی به بهبود این اعتبار کمک موثری خواهد کرد. با تقدیم احترام.-

دکتر ابراهیم یزدی ۱۲ شهریور ماه

۱۳۹۲

تازه های انرژی: بازیابی قدرت ملی ایران

کیوان مهرگان برای مجله تازه های انرژی - ۱۷ شهریور ۱۳۹۲

اولویت های امنیت انرژی در عصر ژئواکونومی در گفت و گو با دکتر یزدی:

برخی تصور می کنند هنوز دوران جنگ سرد است.

پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، ماهیت قدرت در روابط بین الملل از نظامی به اقتصادی تغییر یافت و معادلات ژئواستراتژیک جای خود را به مؤلفه های ژئواکونومیک داد. در دوره جنگ سرد رقابت قدرت ها با تکیه بر ابزارهای نظامی و جنبه های ایدئولوژیک صورت می گرفت اما پس از طرح گفتمان ژئواکونومیک توسط لتواک در دهه ۱۹۹۰، رقابت های قدرتی با تکیه بر ابزارهای اقتصادی انجام می شود و در این دوره که به عصر ژئواکونومی معروف است، بازرگانی بر قدرت نظامی غالب شده و اداره امور جهان با منطق تجارت انجام می گیرد.

در عصر ژئواکونومی علل مناقشه ماهیتی اقتصادی یافته و در صورتی که اختلافات تجاری منجر به کشمکش های سیاسی شود، این کشمکش ها را باید با استفاده از ابزار آلات اقتصادی حل و فصل کرد. در این عصر، سرمایه گذاری و تجارت دولت ها همان کاری را می کند که قدرت آتش بالای نظامی در گذشته انجام می داد. رقابت های قدرتی نیز از ماهیت نظامی به ماهیت اقتصادی سوق پیدا کرده و به جای سیاست و شبکه های درهم بافته شده از روابط قدرت ها در عرصه بین المللی، شاهد ظهور دنیایی مملو از روابط تجاری هستیم و نفوذ و رخنه در بازارها جایگزین پایگاه های نظامی خارج از کشور برای قدرت های بزرگ شده و به جای تعداد سرباز، تعداد تاجر و بازرگان و به جای پادگان های نظامی، مراکز تولیدی اهمیت پیدا می کنند.

در عصر گفتمان ژئواکونومیک، اهمیت انرژی چنان است که قدرت های بزرگ و کشورهای مصرف کننده، کشورهای تولیدکننده و مسیرهای انتقال انرژی و تکنولوژی های مربوط به آن را جزو اهداف و امنیت ملی خود قرار داده اند. از این رو کشورهای مصرف کننده به ویژه قدرت ها برای بالا بردن وزن ژئوپلیتیکی خود علاوه بر تأمین نیازهای داخلی خود کنترل بر چنین مناطق و کشورهای را برای نیل به اهداف ژئوپلیتیکی مد نظر قرار می دهند. در چنین عصری نیاز به تعامل مثبت بین مصرف کنندگان و تولیدکنندگان و کشورهایایی که در مسیر ترانزیت قرار دارند، در راستای تأمین امنیت انرژی و امنیت جهان بیش از پیش نمایان می شود و لازم است دیپلماسی کشورهای تولید کننده انرژی منطبق بر این واقعیت های جهانی باشد. این جان کلام سیاستمدار پیر و کارکشته ایست که اگرچه سالهای طولانی از حوزه اجرایی دور بوده اما هنوز مثل یک وزیر خارجه مسایل جهانی و منطقه ای را رصد می کند. دکتر ابراهیم یزدی مشکل تصمیم سازان امروز ایران را عدم درک صحیح مناسبات کنونی جهان می

داند و در گفت و گو با تازه های انرژی تاکید می کند از آنجایی که امروزه اولویت های اقتصادی، مناسبات جهانی را تنظیم می کند، سیاست های ایران نیز باید مطابق با این اولویت ها تنظیم شود. با چنین نگاهی دفاع از دولت بشار اسد چه جایگاهی در حفظ منافع ملی ایران دارد؟

دولت روحانی بعد از تلاش های فراوانی کارش را آغاز کرد. یکی از مهم ترین مسایل و چالش های پیش روی این دولت، مسایل حوزه انرژی به ویژه نفت و گاز است و البته انرژی هسته ای هم سر جای خود قرار دارد. بحث ها در این زمینه خیلی فراوان است. ما با همسایگان شمالی مان از جمله روسیه، آذربایجان، قزاقستان اختلافاتی داریم سر تقسیم دریای خزر، با همسایگان جنوبیمان هم بخصوص با قطر در پارس جنوبی، چون آنها دارند به دلیل مسایلی که در ایران بوده و تحریم ها بهره برداری بیشتری از حوزه مشترک گازی می کنند. با عراق هم در یکی دو حوزه نفتی بخصوص در اروندرود مشکل داریم. علاوه بر این ایران یکی از کشورهای ذی نفوذ در اوپک است و قدرت بالایی در این نهاد اقتصادی دارد. حضرتعالی با توجه به سابقه و شناختی که دارید در مقام مشاور به دولت روحانی پیشنهاد می کنید که در حوزه انرژی، چه مسایلی را در اولویت قرار دهد؟

یزدی: مشکلی که آقای روحانی یا به تعبیر جامع تر ایران با آن روبه روست در جای دیگری است؛ نه در مساله انرژی. مشکل تصمیم سازان در ایران این است که از مناسبات کنونی جهان فهم درستی ندارند. بعضاً اظهار نظرهایی می شود که مخاطب احساس می کند این ها تصور می کنند هنوز دوران جنگ سرد است و با ذهنیت دوران جنگ سرد در صحنه بین المللی حضور دارند و تصورشان بر این است که در این مناسبات جهانی می توانند از رقابت بین روسیه با چین یا آمریکا استفاده کنند. در حالی که جنگ سرد تمام شده و پایان جنگ سرد تغییر اساسی در مناسبات جهانی ایجاد کرده است. از هیچ یک از امکاناتی که در جهان برای توسعه منابع انرژی و استفاده بهینه از این منابع وجود دارد نمی توان استفاده کرد. مشکل ایران این است که به شرایط بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توجهی نمی کند و این فقط مشکل تصمیم سازان ایران نیست. بسیاری از شخصیت های سیاسی ما حتی آن هایی که مخالف حاکمان جمهوری اسلامی هستند نیز به این شرایط توجه نمی کنند.

*اینها باید چه چیزی را مورد توجه قرار دهند؟

یزدی: ببینید در دوران جنگ سرد اولویت های سیاسی در مناسبات جهانی تعیین کننده بود. جهان به دو قطب شرق و غرب تقسیم شده بود. اولویت سیاسی مناسبات را تعیین می کرد. به این معنا که مثلاً ایران باید به هر قیمت در اردوی غرب بماند؛ ایران باید به پیمان بغداد بپیوندد. شاه باید به هر قیمتی بماند. در دوران جنگ سرد ثبات سیاسی به معنای حفظ حکومت های هوادار یا وابسته به غرب (یا شرق) بود. اما با پایان گرفتن جنگ سرد اولویت های سیاسی دیگر در مناسبات جهانی مطرح نیست بلکه اولویت های اقتصادی مطرح است. نیمکره شمالی یا کشورهای پیشرفته صنعتی جهان به دنبال این هستند که مناسبات اقتصادی خود را با طرف های اقتصادی نه برای ۵ سال آینده بلکه برای ۲۰ سال، ۳۰ سال و ۵۰ سال آینده تعیین کنند. چون روابط اقتصادی راهبردی هنگامی معنا دارد که درازمدت باشد. هیچ کشور اقتصادی پیشرفته ای نمی خواهد با ایران روابط یک ساله یا حتی ۵ ساله داشته باشد. طبیعت روابط

اقتصادی راهبردی این است که باید درازمدت باشد. بر این اساس ثبات سیاسی معنای تازه ای پیدا کرده است و آن دموکراتیزه شدن نظام هاست. به عبارت دیگر موج سوم دموکراسی نتیجه برنامه های آمریکا نیست. چیزی است متأثر و پیامد پایان جنگ سرد. ضعیف ترین دموکراسی های جهان از قویترین نظام های استبدادی در درازمدت باثبات تر است. ثبات سیاسی به معنای دموکراتیزه شدن در نهایت به دو مؤلفه خلاصه می شود. ۱) تمام نیروهای سیاسی فعال در جامعه باید در فرایند تصمیم گیری حضور داشته باشند و امکان مشارکت داشته باشند. چرا؟ برای این که تصمیماتی که گرفته می شوند از نظر تمام نیروهای سیاسی مشروع باشند. تعداد نمایندگان این گروه های سیاسی در مراکز تصمیم سازی مهم نیست بلکه مهم حضور و مشارکت آن ها در تصمیم سازی ها است. الان در مجلس شورای اسلامی ایران، یهودیان ایران که بیست و هفت، هشت هزار نفر هستند یک نماینده دارند. گاهی اوقات لایحه یا طرحی با یک رای اختلاف تصویب یا رد می شود. به عبارت دیگر همان رای آن یک نماینده تعیین کننده می شود. کما این که آقای نجفی با یک رای وزارت را از دست داد. بنابراین مهم این است که تمامی گروه های سیاسی مطرح در جامعه باید در فرایند تصمیم گیری حضور داشته باشند تا تمام تصمیمات از نظر آنها مشروع باشند. مؤلفه دوم این است که جابه جایی قدرت باید مسالمت آمیز صورت گیرد. در غیر این صورت ادامه و استمرار روابط اقتصادی مختل می شود. به همین علت است که بعد از جنگ سرد موج جدیدی از دموکراسی دنیا را فرا گرفته است. علاوه بر این موانع و مشکلاتی که بر سر راه تشکیل یا توسعه اتحادیه اروپا در دوران جنگ سرد وجود داشت از بین رفته اند و اروپا یک واقعیت شده است اگرچه با مشکلاتی رو به روست اما به تدریج این مشکلات را برطرف می کند. امروز ایالات متحده اروپا یک واقعیت شده است. اقتصاد اروپا که یک اقتصاد غیرجنگی است به سرعت در اولین فرصتی که بعضی از مسایل بومی و ملی و... حل شود توسعه پیدا می کند. روسیه هم یک عضو بالقوه اتحادیه اروپاست و دیر یا زود به آن خواهد پیوست. خب چه اتفاقی می افتد؟ اروپا به زودی به عنوان یک قطب بزرگ اقتصادی سر بلند می کند و مطرح خواهد شد اما الان نیست. اگرچه در برابر آمریکا یک قطب است اما آن قطبی که آینده به ما می گوید هنوز نشده است. آینده منظور ۵ سال یا ۱۰ سال آینده نیست؛ باید ببینیم در ۱۵ یا ۲۰ سال چه می شود.

در آسیای دور، نژاد زرد سر برافراشته است. چین یکی از بزرگترین اقتصادهای دنیاست و هم چنین ژاپن، کره جنوبی و سایر کشورها. خب، همه این ها هست. شما منظر آینده دنیا را ببینید. در ۲۰ سال، ۳۰ سال آینده آمریکا کجاست؟ در حالی که اقتصاد آمریکا یک اقتصاد نظامی است دوران تقابل های نظامی برای حل و فصل اختلافات به پایان رسیده است. میلیتاریسم آمریکا با یک بن-بست سرنوشت ساز روبروست. چه کار می خواهند بکنند؟ خب با توجه به این مسایل است که آمریکایی ها مساله خاورمیانه بزرگ را مطرح کردند. خاورمیانه بزرگ فقط کشورهای عربی سنتی نیستند. ترکیه، مصر، ایران، افغانستان، پاکستان، آسیای مرکزی و قفقاز هم شامل می شود. همه این ها زیر چتر خاورمیانه بزرگ قرار می گیرد. آمریکایی ها این منطقه را حیاط خلوت خود می دانند. این کشورها منابع بسیار عظیمی از انرژی دارند که دنیا به این انرژی نیاز جدی دارد. این منطقه جمعیتی جوان دارد و در حال یک بیداری تاریخی است و جامعه در حال دگرپرسی است بنابراین آمریکایی ها می خواهند این منطقه را به یک قطب بزرگ اقتصادی و پایگاهی برای خود تبدیل کنند. در این مسیر ۳ مانع اصلی در برابرشان

قرار داشته و دارد؛ عراق، ایران و اسرائیل. اسرائیل حاضر نیست صلح را بپذیرد. تمام تعهداتی را که به دولت کارتر داده بود نقض کرده است. در هنگام امضای قرارداد کمپ دیوید پذیرفته است که با فلسطین صلح کند و بر طبق قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد به پشت مرزهای سال ۶۷ برگردد ولی هنوز حاضر نیست. چرا؟ برای این که صلح در درازمدت باعث بلاموضوع شدن دولت اسرائیل می شود. الان اسرائیل یک مانع بزرگ‌گسست بر سر راه پروژه خاور میانه بزرگ.. تا زمانی که این مانع حل نشود آمریکایی ها نمی توانند دست به ترکیب ساختار سیاسی سایر کشورهای منطقه بزنند. در عصر مابعد جنگ سرد دولت آمریکا نمی تواند با یک دولت ارتجاعی مثل عربستان کار کند. حالا من باید در اینجا یک پرانتز هم باز بکنم. بعد از فروپاشی شوروی و نظم جدید جهانی، آمریکایی ها نمی خواهند مسئولیت حمایت از دولت های استبدادی را به دوش بکشند زیرا هیچ دلیل منطقی وجود ندارد. در دوران جنگ سرد اولویت سیاسی ایجاب می کرد از دولتی مثل شاه حمایت کنند. آمریکا و غرب به دولت های ملی اعتماد نداشتند و نگران بودند که این دولت ها تاب مقاومت در برابر کمونیست ها را نداشته باشند و جای خود را به یک دولت کمونیستی بدهند. اما در دوران ما بعد جنگ سرد دیگر این نگرانی وجود ندارد. چرا که اصل خطر کمونیسم از بین رفته است. هیچ نگرانی وجود ندارد. چرا؟ برای اینکه اگر یک دولت مستقل ملی در کشوری بیاید، چاره ای ندارد جز کار کردن در یک مجموعه جهانی. باید منافع و مصالح و امنیت ملی اش را درست تعریف و در چارچوب مناسبات جهانی تعقیب کند. امروز اگر دکتتر مصدق زنده شود و بر سر کار آید موازنه منفی معنا ندارد. بیطرفی مثبت دکتتر مصدق در روابط جهانی یا جنبش غیرمتعهدها دیگر بی معناست. بی موضوع است. به عبارت دیگر ما در برابر یک سوال تاریخی قرار گرفتیم. غرب دنبال منافع اقتصادی است و پیش شرط استمرار روابط اقتصادی دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی است. از طرف دیگر ما ایرانی ها صد سال است برای آزادی و دموکراسی می جنگیم. امروز آرمان ملی ما با اولویت های اقتصادی قدرت های جهانی همپوشانی پیدا کرده است. اگر ما امروزه درک درستی از منافع ملی خود داشته باشیم مناسبات جهانی طوری است که می توانیم به نحو احسن در جهت منافع، مصالح و امنیت ملی کشورمان استفاده کنیم. به شرطی که نظام دموکراتیزه شده باشد و غرب بداند قابل دوام است. غرب نمی تواند با کشورهایی مثل عربستان، سوریه یا عراق که نظم سیاسی آن می تواند دچار دگرگونی شود و همه چیز بهم بریزد برنامه ریزی درازمدت داشته باشد.

*پس شما اولویت را به ثبات و دموکراتیزه کردن مناسبات سیاسی می دهید؟

یزدی: همین طور است. ایران اول باید منافع ملی خود را تعریف کند. من سه واژه را با هم به کار می برم هر کدام یک معنا دارد. مصالح ملی، منافع ملی، امنیت ملی. در صدر مصالح ملی ما تمامیت ارضی است. هر نوع نظامی در ایران داشته باشیم مصلحت ملی ما که حفظ تمامیت ارضی است بالاتر از نظامی است که حکومت می کند. ما باید منافع ملی و برنامه های کلان توسعه ملی را تعریف کنیم. شما می خواهید یک میلیون شغل ایجاد کنید. فرض کنید که دولت تدبیر و امید آمده می گوید جوان های ما بیکارند می خواهیم کار ایجاد کنیم. برای ایجاد کار باید سرمایه ها جذب شوند. جذب سرمایه ها نیاز به امنیت حقوقی دارد. امنیت سیاسی، اجتماعی می خواهد. اگر این امنیت ها به وجود نیاید نمی توانید سرمایه ها را جذب کنید. مهاجرین قومی ایرانی که در خارج از ایران زندگی می کنند امروزه بالاترین

سرمایه را دارند. یک زمانی چینی های خارج از سرزمین اصلی بالاترین سرمایه داران بودند و چیزی در حدود ۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه آن ها را بر آورد کرده بودند، دولت چین توانسته است بخش عظیمی از این سرمایه را با اتخاذ سیاست های مناسب جذب کند. دولت ایران اگر می خواهد مشکل بیکاری را با جذب سرمایه حل کند، باید شرایطی فراهم کند که سرمایه خود ایرانی ها جذب شود و نه تنها سرمایه ها فرار نکنند، بلکه برگردند داخل کشور. این موضوع را که تعریف کرد می تواند برود مرحله بعد. دیپلماسی در خدمت مصالح ملی است.

*مگر تا الان این تعریف وجود نداشته است؟

یزدی: خیر. نداشته است.

*پس ما چگونه توانسته ایم تا حالا ادامه بدهیم؟

یزدی: شما چه تعریفی از منافع ملی دارید که از دولتی مثل اسد حمایت می کنید؟ حمایت از دولت اسد چه رابطه ای با برنامه های ملی ما دارد؟ چگونه ما می توانیم با این برنامه ای که در خاورمیانه داریم جذب سرمایه در ایران کنیم؟ درست است که آنها سر انرژی هسته ای به ما بند کرده اند، اما این فرع مساله است. حتی من می خواهم بگویم اگر ما مسله انرژی هسته ای را حل کنیم، مشکل ایران با کشور های توسعه یافته در نیمکره شمالی حل نخواهد شد. بعضی ها می گویند خب حقوق بشر چه می شود. من می گویم در این جا حقوق بشر مطرح نیست. در ترکیه شما بالاترین تعداد روزنامه نگاران زندانی را دارید اما جهان خیلی ضد دولت ترکیه نیست. چرا؟ چون ترکیه شرایط جهانی را درک کرده و در آن شرایط به مسیر و حرکت خود ادامه می دهد. ایران در آن شرایط نیست. ما داریم در دهکده جهانی زندگی می کنیم. من مثالی میزنم که موضوع قابل درک باشد؛ دهکده جهانی مثل یک مجتمع مسکونی است. ۱۹۰ کشور هستند. شما فکر کنید ۱۹۰ آپارتمان. خانواده ای یک آپارتمان ۳۰ متری دارد. خانواده دیگر آپارتمانی ۶۰۰ متری دارد. در این مجتمع همه جور آدم با هر مذهبی زندگی می کنند. ساکنین این مجتمع گاهی اوقات با همدیگر هم درگیری دارند اما همه در یک چیز مشترکند. چیزی که از همه مهمتر است امنیت و آرامش این مجتمع است. شما اگر ۱۲ شب وارد شوید درباری که در پارکینگ را باز می کند نباشد، بوق بزنید فردا همه اعتراض می کنند. به همین دلیل شرایط جهانی به گونه ای است که باید تمام کانون های آشوب به تدریج از بین برود چون این کانون های تشنج آرامش و موازنه را بهم می زند. خاورمیانه یکی از کانون های متشنج است و مسبب آن اسرائیل است. به همین دلیل الان اروپا، آمریکا همه علیه اسرائیل متحد هستند و فشار می آورند که اسرائیل باید با به پشت مرز های سال ۱۹۴۷ بر گردد و با فلسطینی ها صلح کند با این کانون آشوب از بین برود.

الان در همین دهکده جهانی حکومت ارتجاعی عربستان هم حضور داره. برغم اینکه یک موج بیداری در کشورهای عربی اتفاق افتاد چگونه توانسته امنیت رو در خودش ایجاد کند؟

یزدی: وضعیت در کشوری مثل عربستان هم آن است که ما به آن می گوئیم تعادل ناپایدار. ما در شیمی اصطلاحی داریم وقتی دو عنصر شیمیایی با هم کنش و واکنش می کنند گاهی اوقات جهتشان یکطرفه

است می رود به یک سمتی و تمام می شود اما در یک شرایط ویژه ای واکنش شیمیایی به نقطه ای می رسد و متوقف است و تمام نمی شود. می شود تعادل ناپایدار. اگر قدری دما را بالا ببریم، شرایط بهم می ریزد. اگر یک قطره اسید یا قلیا بریزیم، یا از کنار دریا که یک اتمسفر فشار دارد ببریم بالای کوه فوری، با فشار جوی کمتر معادله بهم می خورد. نظام های سیاسی هم ممکن است دچار تعادل ناپایدار شوند و در همین حالت هم مدت ها بمانند. عربستان سعودی در وضعیت تعادل ناپایدار است. به محض این که اسرائیل و فلسطین با هم توافق کنند و دولت مستقل فلسطین اعلام شود، وضعیت تعادل ناپایدار سیاسی در عربستان بهم می خورد.

الان اروپا کمک هایش به مصر را بعد از کودتای نظامی قطع کرده است. آمریکایی ها هم نمی خواهند واژه کودتا را به کار ببرند و همه کمک ها را کاهش دادند. حالا عربستان و امارات آمده اند و می گویند هر کمکی را آن ها قطع کرده اند، ما به مصر می دهیم. معنایش چیست؟ عربستان نگران است. وضعیت تعادل ناپایدار ممکن است ناگهان بهم بریزد. در ایران هم استبداد سلطنتی محمدرضا شاه مدت ها در حال تعادل ناپایدار بود. به محض پدید آمدن یک آلترناتیو وضعیت نا متعادل بهم ریخت.

در این وضعیتی که شما توصیف کردید شرق آسیا دارد قدرت می گیرد و اتحادیه اروپا طی ۲۰ سال آینده تبدیل به قدرت برتر می شود و بالاخره اسرائیل و فلسطین باید به اختلافات پایان بدهند، دولت روحانی و ایران چه وضعیتی پیدا می کند؟

یزدی: سرنوشت دولت روحانی خیلی مهم است. همانطور که انتخابات جدید موجب شد همه حس کردند تغییراتی در چینش نیروها دارد به وجود می آید. صداها خیلی خوبی از درون این مجموعه شنیدخ می شود. آقای روحانی باید زبان جدیدی برای گفت و گو با دنیا برگزیند یعنی با زبان گذشته نمی توانند با دنیا صحبت کنند. من یک نامه به آقای روحانی نوشته و یادآوری کرده ام که با توجه به کمک هایی که ایران طی سال های گذشته به سوریه کرده است برای حل سیاسی بحران کنونی سوریه ایران، یعنی دولت آقای روحانی پیشقدم شود و برود با اسد صحبت کند و او را قانع سازد که استعفا دهد. در وضعیت کنونی اسد یک مهره سوخته است. موفقیت ایران در انجام این مهم نه تنها حمله نظامی به سوریه را بلاموضوع و منتفی می سازد، بلکه ایران را به طور فعال وارد معادلات سیاسی منطقه و جهان می کند. آن وقت ایران مثل افغانستان می شود عاملی برای تغییرات به نفع در صلح جهانی می شود. اما ایران باید توجه کند و مراقب باشد که مثل افغانستان هم کار کند ولی هیچ امتیازی نگیرد؛ باید امتیاز بگیرد. در آن صورت ایران راه را برای تعامل در سطح جهانی به نفع ملی باز کرده است.

روسیه اجازه چنین کاری را می دهد؟

یزدی: ایران باید روسیه را هم قانع کند من در نامه ام به آقای روحانی (و رونوشت به آقایان هاشمی، ظریف و خاتمی) یک مثال هم زده ام. ۱۰ سال پیش آمریکایی ها به عراق حمله کردند. قبل از این حمله، رئیس جمهور روسیه نامه ای به صدام نوشت. وزیر خارجه روسیه با این نامه به بغداد رفت. در این نامه به صدام گفته شده بود که آمریکا و متحدانش در حمله به عراق مصمم هستند. شما استعفا بده بیا مهمان ما به مسکو. ما از تو نگهداری می کنیم. امیر امارات متحده عربی نیز پیشنهاد مشابهی داد. اما

صدام نپذیرفت. گفت ما اینجا رو گورستان امریکایی ها می کنیم. گذشت و این بلاها سرشان آمد. حالا در یک منظر تاریخی نگاه می کنیم می گوئیم آیا بهتر نبود صدام پیشنهاد روس ها را قبول می کرد استعفا می داد و می رفت و این بلاها سر مردم عراق نمی آمد؟ آیا نتایج آن بهتر از وضعیت فعلی عراق نمی شد؟ حالا هم در سوریه مسئله به همین شکل مطرح است. است.

خب الان در سوریه هرچه امریکایی ها در ۱۰ سال سر مردم عراق نیاورد، اسد طی این دو سال سر مردم سوریه آورده!!

یزدی: اگر اسد استعفا ندهد و درگیری ها ادامه پیدا کند. وضعیت بدتر از این می شود. حمله امریکایی ها به عراق موجب انفجار در خاورمیانه نشد اما وضع سوریه متفاوت است. حمله آمریکا به سوریه یک عملیات محدود باقی نخواهد ماند. وقتی شروع کنند دیگر کنترل کننده-اش نیستید. همه هم نگران همین هستند. الان سوریه اعلام کرده موشک هایش را به سمت تل آویو هدف گرفته است. اسرائیل هم گفته است موشک هایش را به سوی سوریه و لبنان (و چه بسا ایران) نشانه گرفته است. حالا اگر یک عنصر جاهل موشک هایش را رها کند یک دفعه تمام خاورمیانه منفجر می شود. حتی اگر ایران در این تقابل ها بی طرف بنشیند ایران را رها نمی کنند؛ بنابراین مصالح و امنیت ملی ما ایجاب می کند ایران برای یک راه حل سیاسی وارد شود و جلوی حمله نظامی را بگیرد. ایران باید با کمک روس ها اسد را مجاب کند استعفا بدهد. مهره سوخته است به نفع مردم منطقه و سوریه و ایران است که حمله متوقف شود. راه باز می شود که ایران در مناسبات جهانی و منطقه بتواند ابتکار داشته باشد. آنوقت ترکیه چه می تواند بگوید؟ استقبال می کند چون منافعش هم تامین می شود. مشکل آمریکا هم حل می شود. اکثریت پارلمان انگلیس رای نداد. اکثریت همه پرسی در فرانسه هم نشان داد که همه مخالفند. آلمانی ها که به کلی خودشان را کنار کشیدند و حالا ممکن است کناره آمریکا هم بیاید تایید کند ولی همه نگرانند. اگر ایران ابتکار جهانی به خرج دهد آمریکا را هم ازین بن بست درآورده است. چون امریکا تحت فشار اسرائیل می-خواهد حمله کند اما اگر حمله بلاموضوع شود مشکل حل می شود. بنابراین ایران باید اینکار را انجام دهد. بعد از آن می تواند خیلی حرف های دیگر هم بزند. عربستان هم استقبال می کند. بلافاصله بعد از استعفای اسد، با کمک دبیرکل سازمان ملل، اتحادیه عرب، اتحادیه اروپا و شورای مخالفان اسد، جانشینان اسد و امریکایی ها یک حکومت انتقالی موقت تعیین می کنند که بلا فاصله انتخابات سراسری انجام شود. ایران به این ترتیب می تواند نقشی در شکل گیری نظام آینده سوریه داشته باشد. در کنفرانس مخالفان طالبان افغانی در بن ایران نقش کلیدی داشت در توافق میان گروه های مختلف. البته وضعیت در سوریه با افغانستان تفاوت های اساسی دارد. استعفای اسد به ابتکار ایران این امکان را فراهم می سازد که فرایند تغییرات مهار شده باشد. با استعفای اسد ابتکار عملیات به صورت حساب شده میفتد به دست نیروهایی که نمی خواهند افراتیون بیابند و بقیه فعل و انفعالات قابل کنترل خواهند بود. بعد از این ایران می تواند به راحتی وارد صحنه جهانی می شود و می تواند راجع به انرژی و خیلی چیزهای دیگر صحبت کند و علاوه بر این وقتی وارد می شود قدرت مانور سیاسی خودش را نشان می دهد. آنوقت یک چنین دولتی می تواند راجع به انرژی امتیاز بگیرد و قطر دیگر نمی تواند برای ایران مشکلی ایجاد کند. اما اگر در وضعیت کنونی که ایران در مقابل تمام دنیا ایستاده و بخواد ، همان طور که بعضی ها می گویند در کنار اسد بماند و با مهاجمان نظامی به جنگد تا به قول خودشان سوریه را حفظ کنند تا

خوزستان را هم حفظ کنند، معلوم است که نتیجه مثبتی عاید ایران نمی شود که هیچ، فاجعه بزرگی برای کشورمان خواهد بود.

گفت‌وگوی روحانی و اوباما سمبل تعامل ایران و جهان

ندای آزادی - ۷ مهر ۱۳۹۲

تماس تلفنی میان روسای جمهوری ایران و آمریکا و دیدار نیم‌ساعته وزرای خارجه دو کشور آخرین تحولاتی است که در روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا اتفاق افتاده است؛ رویدادهایی که پس از ۳۵ سال قطع رابطه نقطه عطفی برای تغییر رویکرد تدریجی دو کشور نسبت به یکدیگر به شمار می‌آیند. با این حال هر دو سوی رابطه می‌دانند نوب یخ‌هایی که از ۳۵ سال پیش و پس از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام می‌انشان شکل گرفته است و اختلافات و چالش‌های مداوم بر ارتفاع آن افزوده به راحتی امکان‌پذیر نیست. علاوه بر آن‌که در هر دو کشور جریان‌هایی سیاسی وجود دارند که نه تنها با برقراری ارتباط که با هرگونه مذاکره رودررو مخالف هستند. با این حال، مقدمه گفت‌وگو با وجود همه مخالفت‌ها رخ داده است. پیش از دیدار اخیر محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه دولت یازدهم با جان کری وزیر امور خارجه آمریکا، ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت آخرین فردی بود که در جمهوری اسلامی با همتای آمریکایی خود دیدار رسمی داشت. او درباره وقایع اخیر در حوزه دیپلماسی به «بهار» می‌گوید: «ورای این‌که این تماس یا دیدار به کدام سمت و سو میل می‌کند، این قدم را باید مثبت ارزیابی کرد. این تماس نشان داد جمهوری اسلامی در نهایت به این نتیجه رسیده است که نفس مذاکره و دیدار به معنی دفع نیست.» تا پیش از تشکیل دولت یازدهم، رییس‌جمهوری آمریکا از مطرح بودن گزینه «جنگ علیه ایران» سخن می‌گفت و طرح‌هایی مانند «خاورمیانه بزرگ» مطرح بود اما اکنون شرایط ایران، منطقه و جهان به گونه‌ای تغییر کرده است که دیگر مسائلی از این دست علیه ایران مطرح نمی‌شود.

دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران می‌گوید ایران به استناد برگزار کردن انتخابات یازدهم ریاست‌جمهوری و به پشتوانه رای مردم می‌تواند با قدرت وارد عرصه تعامل با دنیا شود. هرچند تماس دو رییس‌جمهوری قدم اول برای عادی‌سازی یا بهبود رابطه ایران با دنیا بود اما این دیدار می‌تواند سمبلی باشد از قصد دولت ایران برای تعامل با جهان.

چه عواملی باعث شد که دیپلماسی ایران از یک دیپلماسی ایدئولوژیک، تبدیل به دیپلماسی خردگرا شود؟

سیاست خارجی ایران تاکنون هم فارغ از ایدئولوژی رسمی اسلام بوده است. زیرا اگر جمهوری اسلامی بنا داشت طبق موازین شرعی و اسلامی دیپلماسی خود را بنا کند، باید با کشورهایایی که اهل کتاب هستند، مانند کشورهای اروپایی و آمریکا رابطه خوبی برقرار می‌کرد، درحالی که همواره گرایش

جمهوری اسلامی به برقراری رابطه با کشورهایمانند چین و روسیه بود. جمهوری اسلامی دیپلماسی خود را بیشتر بر اساس آنچه مصالح و منافع می‌پنداشت، تنظیم کرده بود نه موازین ایدئولوژیک. مصالح و منافعی که بیش از آنچه «ملی» شناخته شود، مصالح و منافع گروهی بوده‌اند. هر چند بعضی تلاش کردند به دیپلماسی جمهوری اسلامی رنگ و لعاب ایدئولوژیک بدهند، اما در حقیقت همواره می‌شد از زیر این لایه نازک، رعایت منافع گروهی عده‌ای خاص را دید. تغییری که امروز شاهد آن هستیم، تغییر از سمت‌وسوی ایدئولوژیک به سمت خردگرایی نیست، تغییری از سمت در نظر گرفتن مصالح و منافع گروهی به سمت مصالح و منافع ملی است. اگر هم بخواهید بر استفاده از ایدئولوژی اصرار کنید، می‌توان گفت سیاست دیپلماسی ایران از «ایدئولوژی در نظر گرفتن منافع فردی و گروهی» به سمت «ایدئولوژی رعایت منافع و مصالح ملی» تغییر کرده است.

کدام اسباب و علت باعث این تغییر شده است؟

به این دلیل دیپلماسی امروز ایران خردگرا خوانده می‌شود که تجربه گذران دوره‌های مختلف را پشت سر دارد. ما به تعبیری به جمهوری پنجم رسیده‌ایم. جمهوری اول از بدو پیروزی انقلاب تا زمان رحلت «امام» است. جمهوری دوم دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی، جمهوری سوم دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی، جمهوری چهارم دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و امروز دوران جمهوری پنجم است. من اطمینان دارم آغاز دوران جمهوری پنجم می‌تواند نویدبخش تحولات وسیع در حوزه‌های گوناگون باشد؛ زیرا تجربه چهار دوره گذشته را به عنوان پشتوانه در اختیار دارد.

تمام آحاد کشور با گذراندن چهار دوره گذشته، دموکراسی را آموخته‌اند و گروه‌های مختلف به شکلی از وفاق ملی دست یافته‌اند. بر این اساس است که آقای روحانی امروز می‌تواند چنین قدم‌های مثبت و بلندی را بردارد و حتی تا جایی پیش برود که با آقای اوباما تماس تلفنی داشته باشد. البته تجربه‌های بسیار دردناک هشت سال گذشته در ایجاد ظرفیت در جامعه برای پذیرش چنین تغییراتی مهم بوده است. آن تجربه دردناک گذشته باعث شد که نه تنها من و شما، که همه نیروها و مسئولان کشور به این جمع‌بندی برسند که باید به جای در نظر گرفتن منافع فردی و گروهی، بر اساس خرد تصمیم بگیرند و عمل کنند.

گذشته از «خردورزی» مسئولان ایران، رهبران دنیا هم امروز به نسبت هشت سال پیش با تعقل بیشتری رفتار می‌کنند. رهبرانی که فرصت هشت ساله ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی را سوزاندند، امروز قصد دارند از فرصتی که دولت حسن روحانی در اختیارشان قرار داده است، استفاده کنند. ما از تجربه هشت سال گذشته درس گرفته‌ایم، کشورهای غربی بر کدام اساس «خردورزی» را اساس کار خود قرار دادند؟

کشورهای اروپایی و آمریکا از تجربه افغانستان و عراق درس آموخته‌اند. عملکرد کشورهای غربی در عراق و افغانستان را در مجموع نمی‌توان مثبت ارزیابی کرد. تاثیر عملکرد رهبران کشورهای اروپایی و آمریکا در عراق و افغانستان به‌گونه‌ای بود که رهبران این کشورها در مقابل آغاز یک جنگ دیگر از خود ایستادگی نشان دادند. مقاومتی که مردم در اروپا و آمریکا در مقابل آغاز یک جنگ دیگر در سوریه از خود نشان دادند برای رهبران این کشورها درس‌آموز بود. تجربه ناموفق حمله به عراق و

افغانستان به رهبران این کشورها آموخت که نمی‌توانند با استفاده از ابزار جنگ، با دنیا سخن بگویند. همین موضوع باعث تغییر رویه کشورهای اروپایی و آمریکا از رفتارهای خشونت‌طلبانه به رفتارهای خردگرا شد. رفتارهایی که می‌تواند همزمان منافع کلان تمام کشورها را برآورده کند.

گذشته از خواست مردم برای عادی‌سازی روابط دو کشور ایران و آمریکا، آیا واقعا تامین منافع کلان ایران در گرو عادی‌سازی روابطش با آمریکا است؟

ما در دهکده جهانی زندگی می‌کنیم؛ از این رو تامین منافع ایران در گرو عادی‌سازی روابط کشور با دنیا قرار دارد. شرایط جهان به نسبت دوران جنگ سرد تغییر کرده است؛ هرچند متأسفانه بعضی از تصمیم‌سازان ایران هنوز گمان می‌کنند که در دوران جنگ سرد بسر می‌برند و بر همین اساس نیز در حوزه سیاست خارجی تصمیم‌گیری می‌کنند. در دوران جنگ سرد اولویت‌های سیاسی تعیین‌کننده معیار و شاخص برای تنظیم روابط بین کشورها بود اما امروز این اولویت‌های اقتصادی هستند که تعیین‌کننده مناسبات بین کشورهای جهان هستند. کشورهای توسعه‌یافته جهان تمایل دارند که برنامه‌ریزی‌های راهبردی و طولانی‌مدت اقتصادی با دیگر کشورها داشته باشند. منافع اقتصادی جهان چنین اقتضا می‌کند که برنامه‌های بلندمدت تدوین شود؛ اما برنامه‌ریزی بلندمدت یک پیش‌شرط دارد و آن ثبات سیاسی است. نمی‌توان با کشورهایی که دایم در معرض تلاطم هستند، برنامه‌های درازمدت ریخت. در چنین شرایطی، کشورهای می‌توانند از موضع قوی‌تر صحبت کنند که از ثبات بیشتری برخوردار باشند. از آنجایی که ضعیف‌ترین دموکراسی‌های جهان از قوی‌ترین دیکتاتورهای با ثبات‌تر هستند، کشورهایی که بر اساس دموکراسی اداره می‌شوند، از قدرت بیشتری در صحنه جهانی برخوردار هستند. از همین‌روست که می‌گوییم در دوران مابعد جنگ سرد، دموکراسی از سوی کشورهای مترقی، به صورت ابزاری دست‌ساز یا دیگر فرموده ترویج نمی‌شود؛ بلکه به‌عنوان پیش‌نیاز طبیعی روابط بین‌المللی در دوران مابعد جنگ سرد مطرح می‌شود. ایران در چنین شرایطی می‌خواهد برای تامین منافع ملی با دنیا وارد تعامل شود. پشتوانه کشور ما برای ورود به این عرصه، برگزاری یک انتخابات قابل قبول است. انتخاباتی که می‌تواند به عنوان معیاری از حاکمیت دموکراسی در کشور، به جهانیان عرضه شود. در این شرایط است که مذاکره با آمریکا محدود به گپ و گفتی دو جانبه میان روسای جمهوری دو کشور نمی‌شود. این گفت‌وگو سمبل تعامل ایران با جهان است. پس از این گفت‌وگو می‌توان در جهت عادی‌سازی روابط دو کشور و در جهت تامین منافع ملی و امنیت ملی ایران حرکت کرد.

از نظر شما دیدار بین دو وزیر امور خارجه ایران و آمریکا و گفت‌وگوی تلفنی حسن روحانی و باراک اوباما برای عادی‌سازی روابط دو کشور کافی است یا بهبود روابط دو کشور هنوز به زمینه‌سازی نیاز دارد؟

قبل از هر چیز باید بدانیم در میان هر دو کشور در جهان سه منطقه از مقولات را می‌توان تعریف کرد. منطقه اول منطقه سفید است؛ در این منطقه سلسله مقولاتی مطرح می‌شود که ربطی به دو کشور ندارد. بنابراین به منافع ملی طرفین ربطی ندارد که وارد بحث درباره مسائلی که در این حیطه تعریف می‌شوند، بشوند. منطقه بعدی منطقه تعارض است؛ این منطقه در ادبیات دیپلماتیک منطقه قرمز نام دارد.

منطقه‌ای که در آن منافع دو کشور، در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرد. منطقه قرمز تنها مختص به روابط کشورهای متعارض نیست، حتی برای مثال در روابط بین کشورهایمانند آمریکا و آلمان هم ممکن است تعارض وجود داشته باشد و این منطقه قرمز ایجاد شود.

اما منطقه سوم، یا سبز؛ منافع مشترک هر دو کشور را تشکیل می‌دهد. دیپلماسی هر کشور وظیفه دارد این سه منطقه را تشخیص دهد؛ تا جایی که امکان دارد وارد منطقه قرمز نشود و تمام همتش را بگذارد تا در منطقه سبز باقی بماند. بی‌تردید در میان هر دو کشوری می‌توان چنین منطقه‌ای را یافت؛ منطقه‌ای که مذاکره در آن تضمین‌کننده منافع ملی هر دو کشور است. دیدار وزرای امور خارجه ایران و آمریکا و تماس تلفنی روسای جمهوری دو کشور می‌تواند گام اول به سمت منطقه سبز باشد. این دیدار و این تماس را نمی‌توان تنها محدود به یک گپ و گفت تلفنی و حضوری دانست. و رای این‌که این تماس یا دیدار به کدام سمت و سو میل می‌کند، این قدم را باید مثبت ارزیابی کرد. این تماس نشان داد که جمهوری اسلامی در نهایت به این نتیجه رسیده است که نفس مذاکره و دیدار به معنی دفع نیست. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بی‌نیاز از ارتباط با دیگر کشورها نیستیم. منافع ملی کشورهای مختلف جهان آنچنان در هم تنیده شده است که هیچ کشوری نمی‌تواند به تنهایی و در خلأ به منافع ملی خودش دست پیدا کند. ایران یا هر کشور دیگر لاجرم باید برای تامین منافع خود تماس‌هایی از این دست برقرار کند. اما پس از برداشتن این گام، مهم‌ترین مساله این است که در این دیدارها چه بگوییم و به دنبال چه چیزی باشیم. از امروز به بعد باید به اهداف کوتاه‌مدت، میان مدت و درازمدتی که برای آینده این مذاکرات طرح شده و می‌شود، پرداخت.

شما یک زمان نگران اجرای طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا و چند پاره شدن ایران بودید، آیا تغییر روابط ایران با آمریکا و جهان می‌تواند باعث مرتفع شدن این نگرانی شود؟

امروز نگرانی از اجرای طرح خاورمیانه بزرگ، به اندازه گذشته وجود ندارد. انتخابات اخیر ایران، موضعی که مقام رهبری در این مورد گرفتند و نحوه برگزاری انتخابات به نحو قابل‌توجهی از احتمال اقدام آمریکا و دیگر کشورهای غربی برای اجرای طرح خاورمیانه بزرگ کاست. براساس موضعی که در چند ماه اخیر از سوی چهره‌های تاثیرگذار جمهوری اسلامی گرفته شده، می‌توان گفت که در جمهوری پنجم ما آرام آرام به سمت عقلانیت حرکت می‌کنیم. بر این اساس است که دیگر اجرای طرح خاورمیانه بزرگ موضوعیتی ندارد و اجرای آن مسکوت مانده است. اما آنچه در آینده پیش می‌آید، بستگی تام و تمام به اراده بازیگران در صحنه دارد. من دسترسی کامل به داده‌ها ندارم و نمی‌دانم چطور قرار است دو کشور وارد مذاکره شوند و برنامه‌ها را پیش ببرند. اما می‌دانم که عقلانیت شدیدی بین کنش‌گران ایرانی به‌وجود آمده است. براساس این عقلانیت است که می‌توان امیدوار بود هرگز شرایطی پیش نیاید که دوباره مسائلی مانند طرح خاورمیانه بزرگ مطرح شود.

آیا این رویکرد جدید می‌تواند منجر به این شود که ما بی‌آن‌که از حق خودمان در عرصه هسته‌ای چشم‌پوشی کنیم، بتوانیم با اروپا و آمریکا به نحوی تعامل کنیم که تحریم‌ها برداشته شود؟

به نظر من بله. قرآن کریم درباره روابط خانوادگی، هنگامی که بین زن و مرد اختلافی به وجود می‌آید، تعبیری به کار می‌برد که می‌تواند در تمامی قراردادها هم به کار آید. قرآن کریم می‌گوید اگر اراده حل اختلاف و اصلاح وجود داشته باشد، حل هر اختلافی امکان‌پذیر است، اما اگر اراده‌ای وجود نداشته باشد بهانه‌گیری می‌کنند و مشکلات حل نمی‌شود. اکنون برداشت من این است که این اراده هم از سوی آمریکا و هم از جانب ایران، برای اصلاح دیده می‌شود. براساس این اراده نقشه راهی نیز طرح شده است. براساس شواهد و قرائن معتقدم که در آمریکا هم اراده‌ای برای حل مساله وجود دارد، اراده‌ای که در زمان بوش برای حل مشکلات این کشور با ایران وجود نداشت. آن زمان من سفری برای سخنرانی در مرکز مطالعات خاورمیانه داشتم، رییس همایش از من سوال کرد که به نظر شما روابط ایران و آمریکا چطور خواهد شد؟ پاسخ دادم که دولت آمریکا نمی‌خواهد مشکلات را حل کند. ایران تمام همکاری‌های خود را در افغانستان به‌کار برد اما جواب مثبت نگرفت و حرف بی‌ربط شنید. آن زمان که ایران به جهان برای حل مسائل افغانستان کمک کرد، اگر در آمریکا اراده اصلاح وجود داشت، واشنگتن باید اعلام می‌کرد که حداقل بخشی از دارایی‌های ایران را آزاد می‌کند. در آن زمان ایران از این تغییر موضع استقبال می‌کرد و همان سرآغازی برای مذاکرات می‌شد. اکنون اما شرایط دو کشور تغییرات زیادی داشته است. آقای خاتمی در وضعیتی نبود که بتواند با کلینتون صحبت کند، اما اکنون دو وزیر خارجه یکدیگر را می‌بینند و دو رییس‌جمهوری صحبت می‌کنند.

منافع گروه‌هایی مانند لابی صهیونیست‌ها در آمریکا و کشورهایمانند چین و روسیه در گرو عدم حل اختلاف ایران و آمریکاست، این کشورها و گروه‌ها حاضر هستند از منافعی که بگذرند و در بهبود رابطه ایران و آمریکا اخلال ایجاد نکنند؟

لابی اسرائیل در آمریکا و کشورهای دیگر تمام کوشششان را خواهند کرد تا روابط ایران و آمریکا را تیره نگاه دارند اما آن‌ها قادر متعال نیستند. این طور نیست که ما هم نتوانیم با آن‌ها مقابله کنیم. در گذشته حرف‌های بی‌ربطی زده شد و آب به آسیاب اسرائیل ریخته شد اما خوشبختانه اکنون دولت درست عمل می‌کند و مواضع و سخنانش سنجیده است. درست است که صهیونیست‌ها نمی‌خواهند اجازه دهند تا رابطه ایران و آمریکا بهبود یابد، اما دولت اوپاما نمی‌خواهد وارد یک سلسله درگیری‌های جدید شود. اوپاما با ارجاع پرونده سوریه به سنا و کنگره در واقع خواست لابی اسرائیل در آمریکا را در عمل انجام شده قرار دهد. چون می‌خواست درگیر شود و اگذار کرد و روسیه هم پیشقدم شد و طرح داد. هرچند این لابی‌ها از قدرت زیادی برخوردار هستند اما نمی‌توانند هرکاری می‌خواهند انجام دهند خصوصاً که اسرائیل تحت شدیدترین فشارها از تاریخ تاسیسش از سوی آمریکا و اروپا برای به رسمیت شناختن دولت مستقل فلسطینی قرار دارد.

به نظر شما تیم دیپلماسی کنونی می‌تواند عقلانیت را بر سیاست خارجی حاکم کند و از فرصت‌های پیش آمده استفاده کند؟

تیم دیپلماسی کشور ما هم تجربه لازم را دارد و هم تخصص مورد نیاز برای نقش‌آفرینی در حوزه دیپلماسی را. از سوی دیگر، به نظر من در حال حاضر توانایی ذهنی لازم برای حل مسائل دیپلماسی

ایران با آمریکا و جهان وجود دارد. من به آینده دیپلماسی ایران بسیار امیدوار هستم. اگر دولت ایران مسائل مهم کشور، منطقه و جهان را در نظر داشته باشد، مطمئناً جهشی به سمت جهانی شدن خواهد داشت.

با توجه به تغییر رویکرد دولت یازدهم در عرصه دیپلماسی و رویکرد ایران در قبال سوریه؛ خصوصاً موضع‌گیری‌های حسن روحانی و تاکید او بر این‌که باید صندوق‌های رای تکلیف آینده سوریه را مشخص کند، ایران باید چه موضعی را در مقابل این کشور اتخاذ کند؟

نه فقط درباره سوریه که درباره کل منطقه خاورمیانه ایران می‌تواند نقش ایفا کند؛ نقشی که هم متضمن منافع ایران است، هم نافع ملت‌های منطقه و در تعارض با امنیت و ثبات در غرب نیست. اما سوریه می‌تواند برگ برنده ایران در معادلات جدید منطقه و جهان باشد. به‌خصوص پس از این‌که رابطه ایران با آمریکا و به تبع آن با جهان بوی آشتی گرفته است، رفتار ایران در قبال سوریه بسیار مهم است. حدود دو هفته پیش نامه‌ای برای آقای روحانی نوشتم و رونوشتی از آن را برای مقام رهبری، آقای خاتمی، آقای هاشمی و وزیر امور خارجه کشور ارسال کردم. در این نامه پیشنهاد کردم ایران با تکیه بر پشتوانه سرمایه‌گذاری‌هایی که در سوریه کرده است، آقای اسد را قانع کند که از حکومت کناره‌گیری کند. وضعیت کنونی سوریه به نفع هیچ‌یک از کشورهای منطقه یا جهان نیست اما ایران می‌تواند به عنوان یک کشور تاثیرگذار منطقه ابتکار عمل را در دست بگیرد و با کمک سازمان ملل، اتحادیه عرب، گروه‌های معارض و مخالف سوری و جانشینان اسد، آینده سوریه را به گونه‌ای رقم زند که نه تنها منافع منطقه‌ای در آن لحاظ شود، که منافع ایران هم برآورده شود. مصالح ملی، منافع ملی، امنیت ملی و مصلحت ملی یک امر فرا نظام است. بالاترین مصلحت ملی برای هر کشوری، حفظ تمامیت ارضی است. تمامیت ارضی ایران فارغ از هر نظامی باید مد نظر قرار گیرد. هیچ نظامی نباید و نمی‌تواند در جهتی قدم بردارد که به این مصلحت خدشه‌ای وارد کند. منافع ملی ما را برنامه‌های ملی تعیین می‌کند. برنامه‌هایی مانند کاهش نرخ بیکاری و بهبود روابط با جهان خارج می‌تواند به اجرای برنامه‌های ملی کمک کند.

منبع: روزنامه بهار/سولماز ایکدر

توده ای ها و دولتی ها

حزب توده به تبع شوروی علیه دولت موقت

آقای ملیحی، مجله اندیشه پویا- شماره یازدهم مهر و آبان ۱۳۹۲

۱- پس از پیروزی انقلاب حزب توده ایران مهندس بازرگان را لیبرال وابسته به آمریکا و سازش کارمی خواند. این موضع گیری اگرچه متأثر از روابط نه چندان دوستانه دولت شوروی با دولت موقت بود. اما ریشه های تاریخی نیز داشت. در دهه ۱۳۲۰ که هم حزب توده فعال بود و هم گروه های اسلامی از جمله انجمن اسلامی دانشجویان، نشریات حزب توده مرتب به این انجمن حمله می کردند اما به جای انتقاد یا برخورد ایدئولوژیکی از شیوه برجسب زنی استفاده می شد. به عنوان مثال یکی از نشریات وابسته به این حزب به نام حجاج دربارۀ فعالیت انجمن نوشت: "پان اسلامیت ها از سفارت آمریکا دستور می گیرند". بخشی از سیاست خصمانه حزب توده ایران با دولت موقت و نهضت آزادی ایران بعد ایدئولوژیکی داشت. نهضت آزادی ایران یک حزب سیاسی - اسلامی یا به تعبیر شادروان مهندس بازرگان ایرانی - مسلمان و مصدقی است. حزب توده خود را یک حزب مارکسیست - لنینیست می دانست و بر اساس آن با اندیشه های های دینی و احزاب اسلامی در ستیز بود. بخش دیگری از این خصومت ریشه های سیاسی داشت. حزب توده وابسته و هوادار شوروی سابق بود. شوروی رادژ سوسیالیسم و ستاد زحمتکشان جهان و دفاع از منافع دولت شوروی را دفاع از سوسیالیسم می دانست. در تعارض میان سیاست های دولت شوروی با منافع ملی ایران از منافع شوروی حمایت می کرد. این خط مشی حزب باعث شده بود که مخالفین حزب توده، آن را وابسته و عامل شوروی بدانند. در جریان ملی شدن نفت حزب توده با ملی شدن و با دکتتر مصدق به شدت مخالفت می کرد و در روزنامه های خود، دکتتر مصدق را سرمایه دار وابسته به آمریکا می دانست

۲- دولت شوروی از انقلاب ایران ناخشنود بود. در تمام مدتی که در نوفل لو شاتو بودیم بیش از یک صد خبر نگار از سراسر دنیا به آن جا آمده بودند و مرتب اخبار انقلاب ایران را به دنیا مخابره می کردند و یا با رهبر انقلاب مصاحبه داشتند. اما در این مدت هیچ خبرنگاری از شوروی یا از کشورهای اروپای شرقی مراجعه نکرد و مصاحبه ای نداشت. حزب توده ظاهراً تلاش کرد تا نماینده ای از این حزب با آقای خمینی دیدار کند. اما دیداری صورت نگرفت. بنا به گفته آقای بابک امیرخسروی رهبری حزب توده نامه ای به آقای خمینی نوشته بود اما نامه به ایشان داده نشد و متن آن نیز هیچگاه منتشر نشد. حرکت حزب توده بعد از انقلاب کاملاً متأثر و هماهنگ با سیاست های شوروی در قبال انقلاب و دولت موقت بوده است و چنان که اشاره شد به واقع میان دولت موقت با دولت شوروی بر سر چند مسئله اختلاف بود. علت مواضع خصمانه حزب توده با دولت موقت را، با توجه به روابط ویژه حزب توده با دولت شوروی، باید درناراحتی دولت شوروی از دولت موقت توضیح داد. که البته چون رهبری وقت حزب توده نمی توانست با طرح نارضایتی های دولت شوروی به دولت موقت حمله کند لاجرم مسائل دیگری را عنوان می کرد. اما اختلافات دولت شوروی با دولت موقت از این قرار بود:

یکم: اختلاف اول در موضوع افغانستان بود. انقلاب ایران در زمان جنگ سرد و اوج درگیری میان شوروی سابق با کشور های غربی و از جمله آمریکا رخ داد. در افغانستان یک دولت کمونیستی بر سر کار آمد که با مردم و سازمان های جهادی درجنگ بودو ارتش شوروی برای حمایت از دولت چپگرای کابل وارد افغانستان شده بود. بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب نمایندگان برخی از سازمان های جهادی افغانستان به ایران آمدند. به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب میزبان آن ها بودم. روحانیان شیعه افغانستان روابط نزدیکی با قم داشتند. بسیاری از آن ها در قم درس خوانده بودند. از سوی دیگر سازمان های جهادی شیعه در مبارزه با دولت چپگرای افغانستان نیز مشارکت داشتند. دولت شوروی این روابط را بر نمی تابید. مخالفت روس ها چنان بود که سفیر شوروی در ایران، آقای وینوگرادوف یکی از دیدار هایش با من در وزارت امور خارجه صریحاً گفت جنگ افغانستان مرزهای شوروی را تهدید می کند و اگر ادامه یابد دولت شوروی از فصل ۵ قرار داد ۱۹۲۱ با ایران استفاده خواهد کرد.

دوم: مسئله مورد اختلاف دیگر میان دولت ما و دولت شوروی قطع صدور گاز ایران به شوروی توسط دولت موقت بود. گاز ایران را یک خط لوله سراسری در مرز آستارا به شوروی می رسانید. نرخ فروش این گاز به شوروی ثابت تعیین شده بود. نظر دولت موقت این بود که بهای گاز سیال و مطابق بهای آن در بازار های بین المللی محاسبه شود. هیئتی بلند پایه از شوروی برای مذاکره به ایران آمد و با هیئت ایرانی شامل نخست وزیر و وزرای نفت، امور خارجه، دارایی و... دیدار و گفتگو کرد. دولت شوروی اگر چه حاضر شد بهای گاز را دو برابر کند اما نظر ایران را مبنی بر سیال شدن قیمت گاز نمی پذیرفت. این در حالی بود که دولت شوروی گازی را که به اروپای غربی می فروخت بر اساس نرخ بازار حساب می کرد و بین ۸ تا ۱۰ برابر بهایی بود که به ایران می پرداخت. با بی نتیجه بودن مذاکرات هیئت شوروی، دولت موقت صدور گاز به شوروی را متوقف کرد. و به جای آن گسترش شبکه گاز رسانی در داخل کشور را به اجرا گذاشت.

سوم: ملی کردن بیمارستان شوروی در تهران مسئله دیگری بود که مورد اعتراض رولت شوروی واقع شد. دولت موقت به پیشنهاد وزیر بهداری مرحوم دکتر کاظم سامی بیمارستان های خارجی در تهران، از جمله بیمارستان آمریکایی و نیز بیمارستان شوروی را ملی کرد. دولت شوروی از این عمل دولت ایران سخت آزرده خاطر شده بود. چرا که بیمارستان شوروی در تهران فقط خدمات پزشکی ارائه نمی داد. (برای آشنایی با فعالیت های بیمارستان شوروی در تهران علاقمندان می توانند به کتاب: "کا. گ. ب. در ایران" نوشته سرکنسول دولت شوروی در سفارت شوروی در تهران که به انگلیس پناهنده شد، رجوع کنند.)

چهارم: دولت شوروی از تأثیرات اجتناب ناپذیر انقلاب ایران در جمهوری های مسلمان نشین آسیای مرکزی و قفقاز به شدت ناراحت بودو یکی از دلایل مخالفت با انتقال کنسولگری ایران از لنینگراد به عشق آباد ترس از همین تأثیرات بود.

پنجم: نظر موافق ایران برای پذیرش گروه های جهادی افغان در کنفرانس اسلامی عامل دیگری برای اختلاف موقت با دولت شوروی بود. بر طبق مقررات کنفرانس اسلامی سازمان های قومی و ملی، نظیر

سازمان آزادیبخش فلسطین، می توانستند عضو وابسته به کنفرانس اسلامی شناخته شوند. دولت شوروی و کشورهای اسلامی نزدیک به آن دولت نظیر عراق، سوریه و لیبی با پیوستن گروه های جهادی افغانستان به کنفرانس اسلامی مخالف بودند.

ششم: اعلام لغو قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز نا رضایتی روس ها را به دنبال داشت.

۴- نظریه پردازان چپ سه تئوری برای انقلاب ها مطرح کرده اند: خیزش لنینی بر اساس تجربه انقلاب در روسیه؛ تئوری جنگ فرسایشی بر اساس انقلاب چین و سوم نظریه کانونی (کلی سیلوا) بر اساس انقلاب کوبا. حزب توده در تحلیل خود، انقلاب ایران را با انقلاب شوروی مقایسه می کرد و بر این باور بود که دولت بازرگان، همان دولت کرنسکی است که در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بر سر کار آمد. حزب توده به تئوری لنین از انقلاب معروف به "خیزش لنینی" اعتقاد داشت. تئوری خیزش لنینی انقلاب بر این اساس بود دولت کرنسکی نه یک دولت انقلابی بلکه تنها نماینده بورژوازی ملی است و نمی تواند مطالبات مردم، خصوصاً زحمتکشان را تامین کند. بنابراین ادامه دولت کرنسکی کار را به نقطه ای می رساند که نه حکومت می تواند حکمرانی کند و نه مردم از حکومت تبعیت می کنند. بر اساس دیدگاه لنین در این وضعیت حزب کمونیست باید در شورا ها (سویت ها) و در نیروهای مسلح نفوذ کند تا با بروز وضعیت یاد شده، با یک جهش حزب کمونیست قدرت را بدست می گیرد. حزب توده پذیرفته بود که انقلاب ایران با همکاری دو جریان عمده سیاسی شامل روشنفکران دینی و روحانیان پیروز شده است. به زعم توده ای ها اگر روشنفکران یا به قول آن ها لیبرال ها بر سر کار بمانند خواهند توانست کشور را از بحران ها بیرون کشیده و سرو سامان خواهند دادو امکان به دست آمدن فرصتی برای آن ها برای آن جهش به سوی قدرت پیش نخواهد آمد. اما اگر روشنفکران از ساختار قدرت حذف شوند (و روحانیان قدرت را یک پارچه به دست بگیرند قادر نخواهند بود کشور را اداره کنند) شرایط به آنجا می رسد که در بالا اشاره شد. حزب توده باید با نفوذ در نیروهای مسلح و شورا های کارگری و محلات و مساجد خود را آماده کند تا با یک خیزش قدرت را بدست گیرد. ** حزب توده ایران دولت موقت، نخست وزیر و برخی از وزرای این دولت و نهضت آزادی و رهبران آن را وابسته به آمریکا و لیبرال و سازشکار می خواند. در حالی که دبیر کل حزب توده در تماس دایم با برخی از روحانیان موثر در انقلاب و عضو شورای انقلاب بود. انتقال این خصومت به مخاطبین این دیدار ها به طور قطع در ایجاد و تشدید اختلاف میان دولت موقت و نهضت آزادی ایران با برخی از روحانیان موثر بوده است. نویسنده کتاب کا. گ. ب. در ایران نقش این سازمان جاسوسی شوروی را در توطئه علیه صادق قطب زاده و اعدام او شرح داده است. علاوه بر روزنامه های علنی و رسمی حزب توده، نشریات داخلی حزب توده نیز سر شار از این حملات است. اطلاعات و شواهد حاکی از آن بود که پوستر ها و پرده هایی علیه دولت موقت با امضای: "خط امام" اما توسط حزب توده منتشر می شد. در سال های اول انقلاب کمیته مرکزی انقلاب اسلامی ایران نشریه ای به نام "نگهبان" منتشر می کرد. در این نشریه یک سلسله مقالات تحت عنوان بررسی احزاب سیاسی به چاپ می رسید. در این مقالات نویسنده اسنادی را از گزارش های درون حزب توده آورده است که حاکی از رخنه اعضای این حزب در کمیته ها و در شوراهای مساجد و نشان دهنده نقش اعضای این حزب در این نهاد ها است.

۴- حزب توده از منظر دیگری نیز در انقلاب اسلامی ایران اثر تخریبی بر جا گذاشته است. تخریب شخصیت ها با استفاده از روش برجسب زنی و تهمت و افترا و شایعه پراکنی و مرگ خواهی، برگروه های اسلامی اثر گذاشت و جوّ سبّ و لعن و مرگ خواهی فضای سیاسی ایران را مسموم ساخت.

* عنوان مصاحبه از مصاحبه گر است.

** عبارت زیر از متن مصاحبه حذف شده است :

" در برابر این نگرش حزب توده از نیروهای انقلاب، گروه های دیگر مثل سازمان مجاهدین خلق به نقش موثر همکاری روشنفکران دینی با روحانیان در پیروزی انقلاب معتقد بودند اما می گفتند روحانیان، یا به قول آن ها مرتجعین، نفوذ و پایگاه توده ای دارند و مبارزه با آن ها به مراتب مشکل تر از مبارزه با به قول خودشان لیبرال هاست. اگر روحانیان را از قدرت خلع کنند لیبرال ها نیرویی نیستند و به راحتی آن ها را جارو خواهند کرد. اما وضعیت و ویژه گی های جامعه ایران و سیر تحولاتی که منجر به انقلاب شد تشابه قابل توجهی با انقلاب روسیه در دهه ۱۹۰۰ نداشت و چنین مقایسه ای نادرست و دور از واقع بینی بود. "

این پرسش و پاسخ از متن مصاحبه حذف شده است:

س- تعامل دولت موقت با حزب توده چگونه بود؟ مثلاً به چه دلیل شما از حزب توده ایران برای شرکت در جلسه احزاب سیاسی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی دعوت به عمل آوردید؟

ج- دولت موقت تعامل خاصی با احزاب سیاسی از جمله حزب توده نداشت. تعامل با حزب جمهوری اسلامی هم به دلیل عضویت رهبران روحانی این حزب در شورای انقلاب بود. علت و انگیزه دعوت وزارت امور خارجه از احزاب سیاسی ایران توضیح مواضع راهبردی دولت موقت در سیاست خارجی بود. توضیح آن که به عنوان مسئول وزارت امور خارجه و دیپلماسی کشور اصول کلی و اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تدوین و سپس در هیئت دولت و پس از تصویب هیئت دولت در شورای انقلاب هم مطرح کردم که به تصویب رسید. بعدازارائه آن به رهبر فقید انقلاب، ایشان نیز آن را تأیید کردند. آنگاه تمام احزاب ایران، از جمله حزب توده، به وزارت امور خارجه دعوت شدند و اصول سیاست خارجی برای آن ها خوانده شد تا هر نظری دارند بدهند. نمایندگان تمام احزاب به این دعوت پاسخ مثبت دادند و در آن نشست شرکت کردند. از جناح های مختلف حزب توده، آقایان عمویی، به آذین و بهزادی شرکت کردند. حزب جمهوری اسلامی با این تصور که ما می خواهیم با نظر این احزاب اصول سیاست خارجی را تنظیم کنیم، آن را بایکوت و در آن شرکت نکردند. تشخیص و تعیین قانونی بودن یا نبودن حزب توده، یا هر حزب دیگری از وظایف شورای انقلاب، به عنوان قوه مقننه موقت بود نه وزارت امور خارجه. در تمام دنیا مقامات دولتی در موارد به خصوص، از جمله سیاست خارجی با رهبران احزاب سیاسی، اعم از موافق یا مخالف دولت، به گفتگو می نشینند. این نوع نشست ها و گفتگو ها به ایجاد تفاهم میان دولت و احزاب کمک موثری می کند. در وضعیت بحرانی روزهای پس از پیروزی انقلاب این نوع نشست ها و گفتگوها، اگر ادامه پیدا می کرد، می توانست در کاهش

تشنجات سیاسی و تفاهم ملی کمک کند. در آن نشست نمایندگان احزاب شرکت کننده اصول راهبردی سیاست خارجی ایران را تأیید کردند.

سفر روحانی به آمریکا

ایلنا ۹۲/۷/۷

دبیر کل نهضت آزادی ایران بیان کرد: سفر روحانی به آمریکا و شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل اتفاق مثبت و در راستای منافع ملی بود.

ابراهیم یزدی در گفتگو با خبرنگار ایلنا در واکنش به تندروهایی که با سیاست های رئیس جمهور در روابط خارجه به مخالفت برخاسته اند گفت: جریاناتی در داخل کشور و در سطح جهانی وجود دارند که با بهبود روابط بین المللی ایران مخالف اند.

وی با اشاره به لابی صهیونیستی به عنوان مشخص ترین گروهی که در خارج برای جلوگیری از بهبود و افزایش سطح روابط ایران با سایر کشورها تلاش می کند افزود متأسفانه گویا گروههایی در داخل نیز وجود دارند که تداوم حیات خود را در مخاصمه با سایر کشورهای دنیا می بینند و مخالفت های فعلی آنان با عملکرد مثبت دولت در زمینه سیاست خارجی نیز به همین دلیل است.

وی ادامه داد: دستگاه های مسوول باید ارتباط احتمالی این جریانات در داخل و مشابه خارجی شان که این روزها استراتژی مشترکی دارند را بررسی کنند.

یزدی توضیح داد: سفر روحانی به آمریکا و شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل اتفاق مثبت و در راستای منافع ملی کشور است و امید است که از درون این سیاست ها راهکارهایی برای حل مشکلات پیدا شود.

وی ابراز امیدواری کرد این اقدام مثبت و گام به جلوی ایران با پاسخ صادقانه کشورهای اروپایی و آمریکایی روبرو شود و همچنین دولت دکتر روحانی بتواند سیاست خارجی فعال خود را در دیگر عرصه ها علی الخصوص در مورد مسائل منطقه و بویژه سوریه نیز تداوم بخشد

وزیر امور خارجه دولت موقت با اشاره به این نکته که متأسفانه در اثر سیاستهای غلط گذشته امروز ایران در مسائل منطقه نقشی در تصمیم گیری های بین المللی ندارد، افزود آقای روحانی می تواند و باید در مورد سوریه هم موضعی فعالانه اتخاذ نماید تا علاوه بر حمایت از مردم در رنج سوریه امکان حل مسالمت آمیز بحران با حضور و تاثیر گذاری ایران فراهم شود.

سه علت عمده دشمنی ایران و آمریکا

سایت فرارو- ۹ مهر ۱۳۹۲

فرارو- زمانی مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت در گفتگو با اورینا فالاجی و در پاسخ به سوال وی که پرسیده بود: چرا شما فقط از آمریکا متنفر هستید و چرا مثلا نسبت به شوروی ابراز تنفر نمی کنید؟، گفته بود: "به خاطر اینکه ما از آمریکایی ها خیلی بیشتر دلخوری داریم و آمریکایی ها خیلی بیشتر از شوروی ها از شاه حمایت کردند".

اکنون و ۳۴ سال پس از آن مصاحبه نه بازرگان در میان ما وجود دارد، نه شاه و نه فالاجی؛ اما تداوم دشمنی ایران و آمریکا همچنان آن سوال فالاجی را زنده نگاه داشته است.

دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت بازرگان و جانشین وی در نهضت آزادی در گفتگو با فرارو ضمن تشریح ریشه های دشمنی ایران و آمریکا به روابط دو کشور در زمان حال و چگونگی بهبود روابط می پردازد. وی معتقد است اصرار اوپاما برای دیدار با روحانی در نیویورک به دلیل درماندگی آمریکا در بحران های منطقه ای و نیاز آمریکا به ایران است. گفتگوی فرارو با دبیرکل نهضت آزادی را بخوانید.

جناب دکتر یزدی! درباره ریشه اصلی دشمنی ایران و آمریکا نظرات مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند مسائل تاریخی میان دو کشور علت اصلی این دشمنی است و برخی مسائل سیاسی و ایدئولوژیک و برخی دیگر رقابت های ژئوپولیتیک در منطقه خاورمیانه را علت اصلی دشمنی دو کشور می دانند. در این میان برخی کارشناسان نیز به علل فرهنگی و روانشناختی اشاره می کنند. به نظر جنابعالی ریشه اصلی دشمنی دو کشور ایران و آمریکا چیست؟

در این باره چند علت را می توان بیان کرد. اول اینکه ایران به دلیل قرار گرفتن در محل تقاطع سه قاره در طول تاریخ مرتب مورد تهاجم قبایل و نیروهای خارجی قرار گرفته است. این موضوع باعث شده در فرهنگ ملی ایرانیان یک احساس شدید ضد سلطه اجنبی شکل بگیرد. آموزه های دینی ما همچون اینکه غیرمسلمان نباید بر مسلمان تسلط پیدا کند نیز این احساس را تشدید کرده است. لذا در فرهنگ ایرانی - اسلامی ما چنین احساسی نسبت به سلطه خارجی وجود دارد .

علت دوم، وقوع دو حادثه بزرگ در ایران و در طول ۶۰ سال گذشته است که بر روابط ایران و آمریکا تأثیرات بسیار عمیق گذاشته است. این تأثیرات از روابط دو دولت فراتر رفته و به روابط دو ملت تسری پیدا کرده است.

حادثه اول کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ است. کودتای ۲۸ مرداد به تعبیر من باعث شد فرایند دموکراسی در ایران در مرحله جنینی خفه شود. چون برای اولین بار در ایران دولتی کمابیش ملی روی کار آمده بود که با کودتای آمریکا و انگلیس سرنگون شد. بعد از آن آمریکا به مدت ۲۵ سال و بدون هیچ قید و شرطی از شاه حمایت کرد و به تعبیر دیگر ملت ما معتقد است آمریکا در تمام جنایات شاه شریک است. اینجا باید نکته ای را عرض کنم. ایرانیان از قرن ۱۹ که آغاز روابط ایران و آمریکا است تا زمان وقوع کودتای ۲۸ مرداد نسبت به آمریکا نظر مثبتی داشتند. اما کودتای ۲۸ مرداد این نظر مثبت را تغییر داد. به هر حال پس از پیروزی انقلاب حادثه بزرگ دوم اتفاق افتاد که همانا گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا بود. تأثیر این اتفاق تنها بر روابط میان دو دولت نبود؛ بلکه ملت آمریکا نیز از این رویداد متأثر و به آن معترض شد. لذا در هر نقشه راهی برای بهبود روابط ایران و آمریکا باید به این دو حادثه توجه کرد. چنانکه وقتی آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهوری که بیشترین درصد آرا را در انتخابات ریاست جمهوری ایران داشته در مصاحبه ای با CNN صریحاً از پیامد گروگانگیری اظهار تاسف کرد، این اقدام در افکار عمومی آمریکا تأثیر مثبت گذاشت.

از آن طرف آمریکا نیز پس صحبتی که بنده با آقای گُردزمن مشاور امنیت ملی در دولت کارتر داشتم توسط خانم آلبرایت درباره ایفای نقش در کودتای ۲۸ مرداد اظهار تاسف کرد.

اما علت سوم در ایجاد دشمنی میان ایران و آمریکا مربوط به بعد از انقلاب است. آمریکایی ها اشتباه بزرگی مرتکب شدند که شاه را به کشور خود راه دادند. بانی اصلی این اقدام کیسینجر، نیکسون و راکفلر بود که این اقدام را به کارتر تحمیل کردند. علت آن این بود که آقای راکفلر رئیس "چیس منهنن بانک" در زمان شاه واسطه شده بود تا جمعی از بانکداران آمریکا مبلغ ۴ میلیارد دلار به ایران وام دهند. البته این ۴ میلیارد دلار به دولت شاه داده نشده بود، بلکه به تعدادی از ایادی و عناصر دربار شاه داده شده بود.

بعد از پیروزی انقلاب در اسفند ۵۷ راکفلر گروهی از حقوقدانان آمریکایی را دعوت می کند که ببیند چطور می توان این پول را بازستاند. در آن جمع یک حقوقدان ایرانی عنوان می کند طبق قانون اساسی ایران (در همان دوره) وام های خارجی باید به تصویب مجلس برسد، در حالی که این وام اگرچه توسط بانک مرکزی ایران تایید شده اما به تصویب مجلس نرسیده و لذا شما نمی توانید این پول را پس بگیرید.

لذا این سه نفر (راکفلر، کیسینجر و نیکسون) به کارتر فشار می آورند که شاه را بپذیرد. چون آنها می دانستند و گزارشات رسمی داشتند که در صورت این اتفاق دوباره سفارت اشغال خواهد شد. یعنی آنها با علم به این موضوع که با ورود شاه به آمریکا احتمال گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا وجود دارد این کار را کردند تا در واکنش، اموال ایران در آمریکا بلوکه شود و راکفلر ۴ میلیارد خود را از این طریق بازستاند.

به هر حال بقایا و رسوبات روابط گذشته همچنان دو طرف را درگیر نگاه داشته است. روابط کنونی یک روابط سالم نیست، اما این صحبت ها به این معنا هم نیست که ما و آمریکا باید تا ابد روابط خصمانه ای داشته باشیم. ما می توانیم ضمن اینکه به آمریکایی ها بگوییم این اشتباهات را در قبال مردم ایران مرتکب شدند راه را برای بهبود روابط باز کنیم. اکنون مردم ایران با بهبود روابط با آمریکا موافق هستند .

به نظر جنابعالی چرا علی رغم آنکه در طول تاریخ ایران از سوی کشورهای دیگری مانند روسیه و انگلیس نیز مورد آسیب واقع شده اما تنها دشمنی ایران و آمریکا تا امروز ادامه پیدا کرده است؟

چون انقلاب ایران در اوج جنگ سرد اتفاق افتاد و جنگ سرد رقابتی میان آمریکا و شوروی بود. در آن زمان آن اندازه که آمریکا مطرح بود انگلیس مطرح نبود. از سوی دیگر انقلاب ایران همزمان با اشغال افغانستان توسط شوروی رخ داد که باعث تاثیر بیشتر چپ در ایران شد. در آن برهه زمانی نیروهای چپ در ایران نقش کلیدی داشتند. اگر به نوشته های کیانوری در آن زمان مراجعه کنید خواهید دید پس از اشغال سفارت که شعار مرگ بر آمریکا سر داده شد کیانوری عنوان می کند: "دوستان آهنگ این سرود را نگاه کنید، ما ۵۰ سال منتظر چنین سرودی بودیم." لذا جریان چپ نیز در ایجاد فضای آمریکاستیزی نقش داشت .

آقای دکتر! به گفته آقای ظریف در جریان سفر آقای روحانی به نیویورک چندین بار از سوی آمریکایی ها درخواست شد که ملاقاتی میان آقای روحانی و اوپاما انجام شود که بالاخره آن تماس تلفنی صورت گرفت. به نظر جنابعالی علت درخواست های مکرر آمریکا برای دیدار با رئیس جمهور ایران چیست؟ برخی ها معتقدند درماتدگی آمریکا در بحران های منطقه ای و نیاز آنها به ایران علت این موضوع است. آیا جنابعالی با این نظر موافقت می کنید؟

من با این نظر موافق هستم. تجربه ناموفق جنگ در افغانستان و نیز در عراق باعث شده نه تنها آمریکایی ها بلکه اروپایی ها نیز از وقوع درگیری جدید نظامی در منطقه نگران باشند. لذا در عین حال که دولت آمریکا به سوریه هشدار می دهد اما افکار عمومی این کشورها آماده پذیرش جنگی دیگر نیست .

از سوی دیگر آمریکا می داند ایران در سوریه نفوذ دارد، همانطور که در افغانستان نفوذ داشت. اگر همکاری ایران با آمریکایی ها نبود طالبان در افغانستان سقوط نمی کرد و مخالفین طالبان بر سر صدارت کرزای به توافق نمی رسیدند .

بحران سوریه می تواند تمام منطقه را به آشوب بکشاند. فراموش نکنیم در پشت صحنه، اسرائیل مایل است که این جنگ توسعه پیدا کند و غرب درگیر این جنگ شود. لذا آمریکا می داند که ایران در سوریه نفوذ دارد و می تواند به حل این بحران کمک کند.

ه نظر جنابعالی بحران سوریه چه نقشی در روابط میان ایران و آمریکا می تواند بازی کند و ایران چگونه باید از این موضوع به سود منافع ملی خود استفاده کند؟

بنده سه هفته پیش پیشنهادی را در قالب یک نامه خدمت آقای روحانی داده بودم. در این نامه پیشنهاد کردم ایران با تکیه بر پشتوانه سرمایه‌گذاری‌هایی که در سوریه کرده است، آقای اسد را قانع کند که از حکومت کناره‌گیری نماید. اگر ایران این کار را انجام دهد هم غرب را از این بن بست نجات می‌دهد و هم ایران در وضعیتی قرار می‌گیرد که می‌تواند وارد معادلات جهانی شود و این به نفع ایران است.

اسد یک مهره سوخته است و ماندن وی بر سر قدرت هیچ دلیلی ندارد و نه به نفع ایران است و نه به نفع سوریه و دیگر کشورهای منطقه است. آمریکایی‌ها می‌دانند که ایران چنین توانایی را دارد و به همین دلیل مایلند روابط خود را با ایران بهبود ببخشند.

علاوه بر این آمریکا می‌داند ایران در منطقه خاورمیانه یک دولت قدرتمند است و بنا به دلایل مختلف اگر ایران همکاری نکند هیچ تغییر و تحولی در خاورمیانه رخ نخواهد داد.

آقای روحانی گفتند پرونده هسته ای ایران باید در عرض چند ماه و نه چند سال حل و فصل شود. روز گذشته جان کری نیز گفته بود این امکان وجود دارد که پرونده هسته ای ایران در کمتر از ۶ ماه حل و فصل شود. جنابعالی امکان این موضوع را چقدر واقع بینانه می‌دانید؟

من دقیقاً نمی‌دانم اینکه ایران می‌گوید پرونده هسته ای باید حل شود بر اساس کدام نقشه راه حل شود؟ آیا منظور این است که ایران می‌پذیرد درصد غنی‌سازی را محدود کند، پروتکل الحاقی را امضاء کند و بازرسان آژانس بدون اطلاع قبلی از اماکن مختلف بازدید کنند؟ لذا اینکه گفته شود در شش ماه یا کمتر حل شود یک مسئله است و اینکه چه نقشه راهی برای حل این مسئله دارند مسئله دیگر است که من از این موضوع اطلاعی ندارم.

آقای دکتر! آیا ممکن است آمریکا به دنبال این باشد که با ایران مذاکره کند اما در طول مذاکره مسائلی مطرح شود که ایران با آنها موافقت نکند تا بدین ترتیب آمریکا به جامعه جهانی بگوید ما خواستیم با ایران کنار بیاییم اما آنها حاضر نشدند و بدین ترتیب عرصه را بر ایران تنگ‌تر کنند؟

آمریکایی‌ها هر هدفی داشته باشند طبیعی است که باید برای آن هدف در زمان خود توجیه داشته باشند. مسلماً آمریکا تمام راهها را خواهد رفت و اگر ایران نتواند خوب بازی کند به افکار عمومی دنیا خواهد گفت ما خواستیم، اما ایران موافقت نمی‌کند. لذا ایران بر سر دوراهی است. اکنون که رئیس‌جمهور ایران و دیگر مقامات عالی‌رتبه مواضع متفاوتی با گذشته دارند ما شاهد هستیم که مقامات آمریکایی نیز عاقلانه عمل می‌کنند و واکنش‌های مثبتی دارند و لذا باید از این فرصت استفاده کرد.

آیا به نظر شما نقش و اهمیت جایگاه اسرائیل در نزد آمریکا آنقدر زیاد نیست که بابت آن حاضر به عادی‌سازی روابط خود با ایران نشود؟

مسئله اسرائیل خیلی پیچیده شده است. کارتر در کتاب خود با صراحت عنوان می کند پس از قرارداد کمپ دیوید مسئول ادامه جنگ اسرائیل است؛ چرا که سادات به این شرط قرارداد را می پذیرد که اسرائیل به مرزهای سال ۱۹۶۷ برگردد؛ اما اسرائیل به تعهدات خود عمل نمی کند.

امروز اسرائیل تحت شدیدترین فشارهای تاریخی برای بازگشت به مرزهای سال ۱۹۶۷ است. اما اسرائیل تمایلی به صلح ندارد و دلایل فراوانی برای این امر وجود دارد. صلح با فلسطین و منتفی شدن جنگ به معنای این است که در دراز مدت اسرائیل موضوعیت خود را از دست خواهد داد و لذا اسرائیل تمایلی به صلح ندارد .

اما آمریکا و غرب مصر هستند که بعد از دوران جنگ سرد باید تمام کانون های آشوب از بین برود که یکی از بزرگترین کانون های آشوب در منطقه خاورمیانه مسئله فلسطین و اسرائیل است. اسرائیل اکنون تحت فشار است و به همین دلیل نمی خواهد روابط ایران و آمریکا بهبود پیدا کند و دنبال آتش افروزی در منطقه است .

سیاست ایران در طول هشت سال اخیر درباره اسرائیل و آمریکا بسیار اشتباه بوده و هر اقدامی که در اینباره صورت گرفته به ضرر ایران تمام شده است. لذا اکنون بهترین فرصت برای بهبود روابط میان ایران و آمریکا است و به نظر من اولین قدم برای ورود به صحنه جهانی این است که ایران ابتکار عمل در سوریه را در دست بگیرد.

انتخابات خرداد ۹۲ - جمهوری پنجم

ابراهیم یزدی - ۱۰ مهر ماه ۱۳۹۲

انتخابات خرداد ۹۲ را می توان از جهات مختلف و متفاوت دوره جدیدی در جمهوری اسلامی تلقی کرد و جمهوری پنجم خواند .

جمهوری اول بعد از پیروزی انقلاب آغاز شد و با در گذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی پایان یافت. ویژگی های این دوره را می توان بر شمرد: تثبیت نظام جدید ؛ نهایی شدن قانون اساسی و انتخاب نهاد های دایم حکومت بر اساس قانون اساسی جدید. مثل همه ی انقلاب های جهان جنگ قدرت میان انقلابیون گذشته و حاکمان جدید شروع شد و به نفع روحانیان و به زیان روشنفکران، خصوصاً روشنفکران دینی ادامه یافت. گروگان گیری شد. با وجود آشوب های فراگیر و بعضاً مسلحانه، نظام جدید موجودیت خود را تثبیت نمود. عراق به ایران حمله کرد. اما برخلاف جنگ های ۵۰ساله ی گذشته ایران سرزمینی را از دست نداد. حفظ تمامیت ارضی ایران در این جنگ مرهون دو نفر است: آقای خمینی و دکتر مصطفی چمران. آقای خمینی به عنوان یک رهبرکاریزماتیک حمایت گسترده مردمی را تامین کرد. چمران تمام دانش و تجربه خود را در جنگ های نا منظم به کار گرفت و مقاومت در برابر نیروی متجاوز را سازمان دهی کرد. سر انجام آقای خمینی با شجاعت بی سابقه ای ، به تعبیر

خودشان جام زهر را نوشیدند و برخلاف تمام مواضع اعلام شده قبلی خود قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند. اگر امام قطعنامه را نمی پذیرفتند جانشینان ایشان نمی توانستند چنین تصمیمی بگیرند. در نتیجه کشورمان دچار یک مسائل اساسی دیگری می شد. بدون این که بتوانیم در برابر عراق مجدداً دفاع نظامی بکنیم موقعیت شکننده و آسیب پذیری پیدا می کردیم. در دوره اول اگر چه مشروعیت نظام جدید از رهبری کاریزماتیک سرچشمه می گرفت، اما در همان دوره پاریس این مطلب مورد توجه و بحث بود که رهبری کاریزماتیک در انقلاب ها عمری موقت دارد و تا حیات رهبر کاریزماتیک ادامه خواهد داشت. اگر وابستگی انقلاب به رهبر کاریزماتیک هم چنان باقی بماند، با درگذشت رهبر کاریزماتیک مجموعه نظام دچار شکستی بزرگ خواهد شد. تدوین و تصویب قانون اساسی برای پیش گیری از این شکست بود. تکیه مکرر آقای خمینی به این که میزان رأی مردم است در واقع از آن جهت بود که مشروعیت کاریزماتیک جای خود را به مشروعیت عقلانی و مردمی بدهد. به طوری که با خروج رهبر کاریزماتیک، نظام جدید بر اساس مشروعیت مردمی باقی بماند. در جمهوری اول به بهانه انقلاب فرهنگی دانشگاه ها را بستند و با اخراج استادان برجسته ضربات سنگینی به دانشگاه ها و سطح علمی دانشگاه ها وارد شد.

جمهوری دوم با درگذشت آقای خمینی آغاز می شود. جانشینان آقای خمینی در قانون اساسی تغییراتی دادند که دو شاخصه مهم دارد. اول این که چون کاریزما به آن معنای قبلی دیگر وجود نداشت و نمی توان کاریزما را سفارش داد. رهبر کاریزماتیک با کاریزمای خود مسائل و مشکلات را حل می کند. این کار از جانشین رهبر ساخته نیست. بنابراین به اختیارات رهبری افزوده شد. اما تغییرات دیگری هم در قانون اساسی داده شد. از جمله حذف نهاد نخست وزیری بود. حذف نخست وزیر و تمرکز تمام قدرت اجرایی در دست رئیس جمهور مقدمه ای بود برای رئیس جمهور جدید. در جمهوری دوم تغییراتی در ذهنیت و نگرش بخش اعظمی از رزمندگان شکل گرفت. جنگ تمام شده بود و کسانی که به جبهه رفته بودند، برگشتند و با طبقه ی جدیدی از سرمایه داران رو به رو شدند. کسانی که قبل از انقلاب یا در آستانه انقلاب به قول معروف آه در بساط نداشتند، حالا سرمایه هایشان رقم های ده تا سیزده عددی شده است، کسانی که حساب های بانکی خارجی آن ها سر به میلیارد میزند. این رزمندگان به زودی پی بردند که سرمایه داران تجاری جدید زانو صفت از تمام رانت های دولتی به نفع خودشان استفاده می کنند، همه چیز را می چاپند و می بلعند. به تعبیر دیگری در حالی که این ها در جبهه ها می رزمیدند، عده ای به نام آن ها بزم اقتصادی بر پا کرده بودند. این امر باعث شد نیروهای هوادار حاکمیت ریزش پیدا کنند. آرام آرام از جمهوری دوم آرایش تازه ای از نیروهای سیاسی و انقلابیون شکل گرفت. بسیجیان و جبهه رفته ها سه دسته شدند. معدودی از آن چه دیدند به شدت ناراحت شدند و نتوانستند این وضع نا به هنجار را تحمل کنند و دچار برخی نا هنجاری های روانی شدند. عده دیگری به کاروان همان سرمایه داران پیوستند سهم خود را گرفتند. اما تعداد قابل توجهی از رزمندگان بر عهد و میثاق خود باقی ماندند. آن ها کسانی بودند که برای میهنشان و با انگیزه ایمانشان می جنگیدند. آن ها همان کسانی بودند که پیام شهید باکری را خوانده بودند. شهید باکری یکی از سرداران بزرگی بود که قبل از فتح خرمشهر شهید شد. او وصیت نامه جالبی دارد. او پیش بینی می کند که بعد از جنگ نیروهای رزمنده به سه گروه تقسیم خواهند شد و آن هایی که به آرمان های انقلاب و اخلاق بسیجی وفادار باقی می مانند از مشاهده آن چه می بینند

رنج می برند. او برای این گروه دعا می کند که شهید شوند و ناظر آن وضع نباشند. دعایش در مورد خودش مستجاب شد. در جمهوری دوم این افراد آرام آرام راه کار های بیان نظرات خود را پیدا کردند. توسط افرادی از همین گروه روزنامه ها و مجلات تازه ای پدید آمدند. این ها، بر خلاف منتقدین و معترضین قبلی، در درون حاکمیت بودند و با صمیمیت در جبهه ها جنگیده بودند و به خود حق می دادند که حرف هایشان را بزنند، انتقاد و اعتراض کنند. و کسی هم نمی توانست مانع آن ها بشود. برای این که این ها در درون حاکمیت پایگاه و ارتباط داشتند. علاوه بر این در جمهوری دوم از جانب نیروهای درون حاکمیت ضرورت بازنگری مواضع و عملکرد های گذشته مطرح می شود. در جمهوری دوم یک سری مقولات اساسی و جدید در سطح عمومی مطرح می شود. از جمله تعیین مرز میان دین و دولت، یا تفاوت جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی (از نوع تاریخی و سنتی) آن. در دوران انقلاب شعار مردم جمهوری اسلامی بود که با قانون اساسی تعریف شده است. اما منظور از حکومت اسلامی چیست؟ مردم جمهوری اسلامی می خواستند نه حکومت طبقه و قشر خاص به عنوان روحانی؟ آیا آن چه که به نام اسلام پیاده شده است و اجرا می شود همان است که اسلام می گوید و مردم می خواستند؟ طرح این نوع موضوعات شروع به جوشیدن کرد. در جمهوری اول آقای خمینی اجازه نمی داد روحانیون محافظه کار در هر کاری دخالت کنند. به عنوان نمونه آقای خمینی به روحانیان عضو شورای نگهبان اجازه نداد در رد و قبول نامزد های انتخابات اعمال نظر سیاسی بکنند. اما در جمهوری دوم و در غیاب آقای خمینی جناح محافظه کار روحانی به تدریج مراکز و نهاد های قدرت را در دست می گیرند. یک سرکوب اجتماعی جدید شروع می شود. امر به معروف و نهی از منکر در یک مفهوم بسیار تنگ نظرانه ای به شدت اجرا می شود. اگر میلیارد ها تومان از اموال عمومی را می خوردند منکر محسوب نمی شد ولی اگر چند تار مویی از زیر روسری خانمی بیرون می زد عرش خدا به لرزه در می آمد، منکری بود که باید با تمام نیرو با آن برخورد شود. در جمهوری دوم توسعه اقتصادی محور کار دولت قرار گرفت. در این راستا خصوصی سازی مطرح و پیگیری شد. اما نتیجه آن به نفع طبقه جدید سرمایه داران و رانت خواران تمام شد. در جمهوری دوم یک بدعت بسیار بدی پایه گذاری شد و به نهاد های اطلاعاتی و نظامی اجازه داده شد تا به فعالیت اقتصادی بپردازند، که موجب انحرافات و زیان های بسیار شد.

جمهوری سوم با انتخاب آقای خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ آغاز می شود. در انتخابات خرداد ۷۶ رفتار سیاسی مردم بسیار جالب و قابل توجه بود. در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی یک رفتار سیاسی خاصی از جانب مردم مشاهده شد. در انتخابات پیشین ریاست جمهوری، یک نفر نامزد اصلی و واقعی بود و در کنار او چند نفری هم به عنوان سیاهی لشکر نامزد می شدند برای این که گفته نشود که انتخابات فقط یک نفر نامزد داشته است. در هر یک از آن ها هم چند صد هزار رأی می آوردند. در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی حادثه قابل توجهی رخ داد. آقای احمد توکلی رقیب آقای هاشمی بود. ایشان برای مردم خیلی شناخته شده نبود. در مصاحبه های صدا و سیما نقش مخالف آقای هاشمی را ایفا کرد. توکلی در آن انتخابات بیش از ۴ میلیون رأی آورد. در کردستان احمد توکلی بیش از هاشمی رأی آورد. آیا این به این معنا بود که احمد توکلی در کردستان بیش از هاشمی محبوبیت داشت؟ قطعاً چنین نبود. واقعیت این بود که مردم به هر دلیلی باید می رفتند و رأی می دادند. اما نمی خواستند به هاشمی رأی بدهند. مردم کردستان می دانستند هاشمی کیست. در مخالفت با

هاشمی به توکلی، که نمی شناختند، رأی دادند. در واقع این رأی اعتراض به وضع حاکم بود. این یک هنجار سیاسی تازه ای بود که از جامعه بیرون آمد. مردم از این ابزار دموکراتیک و از حق رأی خودشان استفاده کردند و به حاکمان گفتند شما را نمی خواهیم. گفتند ما انقلاب را دوست داریم، به نظام وفاداریم ولی با سیاست ها و عمل کرد های حاکمان موافق نیستیم. بنابراین با شرکت در انتخابات رأی اعتراض دادند. برای فهم این شیوه عمل مردم باید توجه داشت که انقلاب سال ۵۷ تأثیرات بسیار عمیقی بر جامعه ما داشته است.

در دوران انقلاب اکثریت قابل توجهی از جمعیت زنان کشورمان که حدود ۱۵ میلیون برآورد شده بود، از انزوای تاریخی خود، که فقط در خانه بودند بیرون آمدند و همراه مردانشان به انقلاب پیوستند. به این ترتیب زنان ما به شدت سیاسی شدند. این یکی از مهم ترین اثرات انقلاب اسلامی بر جامعه ما بود. نقش زنان در انقلاب ایران آن چنان بود که با وجود فشار زیاد روحانیان سنتی و محافظه کار به آقای خمینی که اجازه ندهند زنان در انتخابات شرکت کنند، آقای خمینی زیر بار نرفت. این سیاسی شدن زنان ما در دوران جنگ در پشت جبهه ها به خوبی خود را نشان داد. بنا براین زنان ایران در حالی که به شدت سیاسی شده بودند ضد ارتجاع مذهبی نیز بودند. لبه تیز خشونت و فشار و سرکوب اجتماعی متوجه زنان بود. حتی زنان بسیار متشرع هم نمی توانستند بپذیرند با دختران جوانشان با خشونت برخورد شود. آن ها اثرات منفی این نوع خشونت ها را در درون خانواده می دیدند. به این ترتیب جنبش ضد ارتجاع در درون خانه ها شکل گرفت. دختران جوانی که در دوره انقلاب ۱۸ تا ۲۰ ساله بودند حالا خودشان مادرانی شده اند که افکار و اندیشه های خود را به فرزندان خود منتقل می کنند.

بنابراین ما با نسلی روبه رو هستیم که بعد از انقلاب به دنیا آمده اند یا بعد از انقلاب بزرگ شده اند و به شدت هم سیاسی هستند و هم مخالف مواضع راست افراطی. این تأثیرات در جمهوری اول و تا حدودی در جمهوری دوم نمی توانست خود را نشان دهد. در جمهوری سوم نقش آفرینی کرد. در جمهوری سوم برای اولین بار، بعد از انتخابات اولین رئیس جمهوری، انتخابات به معنای واقعی رقابتی شد. در یک طرف آقای خاتمی بود با ویژگی هایی که جاذبه اش بیش از دافعه بود. در طرف دیگر جریان راست در ارزیابی وضعیت سیاسی دچار یک خطای بزرگی شد. تمام مقدسات از خدا و پیامبر و امامان را به خدمت گرفتند تا مردم را وادار سازند که به نامزدی خاص رأی بدهند. هر قدر از این حرف ها بیش تر می زدند آن روحیه مخالفی که در مردم پیدا شده بود بیشتر تقویت شد و مصمم تر شدند که به صحنه بیایند و به نامزد رقیب جریان راست رأی بدهند. در انتخابات خرداد ۷۶ پیامد های انقلاب اسلامی ایران در عمیق ترین لایه های جامعه ما خود را نشان داد. در جمهوری سوم جریان راست افراطی در انتخابات شکست خورد اما شکست را نپذیرفت. و به تقابل با رئیس جمهور منتخب مردم پرداخت. در گیری ها و تقابل نیرو های سیاسی در جمهوری سوم با نوع تقابل های سیاسی در دو جمهوری گذشته متفاوت بود. بخش عمده ای از این تقابل محصول شکاف عظیم در میان نیروهای وفادار به نظام و هوادار حاکمیت بود. در این دوره یک جنبش اجتماعی - سیاسی، که بعد ها به جنبش اصلاح طلبی معروف شد شکل گرفت. روزنامه ها و مجلات متعدد غیر دولتی و غیر وابسته به نهاد های قدرت و نیز نهاد ها مدنی - صنفی به وجود آمدند. ریشه این جنبش به همان جمهوری اول بر می گردد. انقلاب اسلامی ایران بعد از پیروزی دچار انحرافات شد. در برابر این انحرافات دو دیدگاه و دو خط مشی شکل

گرفت. یک گروه یا گروه هایی مشی براندازی را انتخاب کردند. اما گروه هایی، از جمله نهضت آزادی ایران با نفی براندازی خط مشی اصلاح از درون و مبارزه مسالمت آمیز و قانونی را انتخاب کردند. جمهوری سوم این مشی اصلاح طلبی به جریان قدرتمند سیاسی - مدنی تبدیل شد. اما جریان راست و نیرو های محافظه کار حاضر به قبول وجود اشکالات و انحرافات نشدند و گوناگونی آرا و عقاید را نپذیرفت و خط مشی " النصر بالرعب" و تمامیت خواهی و مطلق طلبی را انتخاب کرد و برای انسجام قدرت مطلق خود به مقابله با جریان اصلاح طلبی پرداخت.

جمهوری چهارم از انتخابات خرداد سال ۸۴ آغاز می شود. در انتخابات سال ۸۴ نیروهای اصلاح طلب فاقد انسجام گروهی لازم بودند. انتخابات واقعاً رقابتی بود. اما اصلاح طلبان نتوانستند روی یک نامزد انتخاباتی توافق کنند در نتیجه آرا پراکنده شد. در حالی که اگر روی یک نامزد با هم توافق می کردند برنده می شدند. انتخابات در نهایت به دور دوم، میان آقایان هاشمی رفسنجانی و احمدی نژاد کشیده شد. در انتخابات ادوار گذشته شورای نگهبان، برخلاف جمهوری اول که آقای خمینی به شورا اجازه اعمال نظر سیاسی را نداده بود، قانون اساسی و قانون انتخابات را به کلی نادیده گرفت. بسیاری را بر اساس مواضع سیاسی زد صلاحیت کردند. اما در انتخابات سال ۸۴ شورای نگهبان مرتکب تخلف جدید شد و اصل ۱۱۵ قانون اساسی را که صراحت دارد: "... رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط باشند انتخاب گردد..." نادیده گرفت. در آن زمان آقای احمدی نژاد با هیچ معیار و تعریفی " رجل مذهبی و سیاسی" نبود. جدای از این که انتخابات این دوره توسط نهاد های خاصی مهندسی شده بود، هنگامی که انتخابات به دور دوم و به رقابت میان آقایان هاشمی و احمدی نژاد کشیده شد، بسیاری از رأی دهندگان صرفاً برای این که یک روحانی، آن هم فردی که به هر حال نماد حکومت روحانیان بود، انتخاب نشود به احمدی نژاد رأی دادند. این نوع رفتار سیاسی رأی دهندگان، هنگام رقابت میان یک روحانی با یک غیر روحانی، در سایر انتخابات نیز کاملاً مشهود بود. اما عملکرد احمدی نژاد در چهار سال اول ریاستش حمایت بسیاری از هواداران محافظه کار خود را از دست داد. در جمهوری دوم اساس برنامه دولت تغییرات اقتصادی بود. در جمهوری سوم توسعه سیاسی مطرح بود. در قلمرو سیاست خارجی اگر چه اختلاف ایران با قدرت های اروپایی و آمریکا، به خصوص، بر سر انرژی هسته ای لا ینحل باقی ماند، اما در هر دو جمهوری گام های مؤثری برای کاهش تنش با دولت های خارجی به خصوص با همسایگان عرب، برداشته شد. در جمهوری چهارم آشفتگی و خرد گریزی چه در مسائل اقتصادی و امنیتی و چه در روابط خارجی بسیار فراگیر شد. سرکوب سیاسی، بازداشت های بی رویه، فشار بر دانشجویان و دانشگاہیان و روزنامه نگاران و اهل قلم بی سابقه بود و ابعاد جدیدی پیدا کرد. در جمهوری اول برخورد اصلی با گروه هایی بود که نه تنها جمهوری اسلامی را قبول نداشتند بلکه با آن به مقابله مسلحانه برخاستند. در جمهوری اول اگر چه فشار های سیاسی و حمله به جلسات محدود نهضت آزادی و بازداشت ها بود اما آقای خمینی اجازه سرکوب نهضت آزادی را نداد. در جمهوری دوم و سوم فشار های سیاسی بالا گرفت و حذف فیزیکی دگر اندیشان و قتل های زنجیره ای به وقوع پیوست. در جمهوری چهارم، به خصوص در چهار سال دوم، دامنه سرکوب ها آن چنان فرگیر شد و بالا گرفت که آتش آن به گروه های و نیروهای شناخته شده درون حاکمیت در سه جمهوری پیشین نیز سرایت کرد.

در قلمرو اقتصادی با وجود اخطار های جدی بیش از ۵۰ نفر از اساتید برجسته اقتصاد، که بعضاً اعتبار جهانی داشتند، اقدامات اقتصادی ویران کننده ای صورت گرفت. قانون گریزی دولت به یک رویه عام تبدیل شد. دولت سازمان برنامه و بودجه و شورای پول و اعتبار و هیئت امنای صندوق ذخیره ارزی را منحل کرد. اقتصاد را با دستور نمی توان درست کرد. هر گونه تغییری در اقتصاد باید مبتنی بر قواعد شناخته شده ی علم اقتصاد باشد. با اقتصاد نمی توان بازی کرد. در حال که ترمیم های سیاسی به سرعت قابل اصلاح است و با آزادی زندانیان سیاسی بحران سیاسی فروکش می کند، خرابی های اقتصادی به سادگی قابل ترمیم و اصلاح نیستند. سیاست خارجی و دیپلماسی ایران در جمهوری چهارم بدترین کارنامه را دارد. برخی از این سیاست ها نه تنها کوچکترین ارتباطی با منافع، مصالح و امنیت ملی ایران نداشت بلکه بعضاً در تعارض کامل با منافع ملی ایران بود. اگر چه هدف این نوشته بررسی کارنامه دولت احمدی نژاد نیست اما برای روشن کردن مسئله نمونه ای را یاد آور می شوم. آقای احمدی نژاد با یک گروه بزرگی به جزیره ابو موسی سفر کرد و ضمن بازدید از جزیره اعلام کرد که دولت ایران مصمم است که این جزیره را به یک مرکز بزرگ توریستی تبدیل کند. این در حالی است که بر طبق توافقنامه ایران با امارات در سال ۱۹۷۱، مالکیت جزیره با ایران است اما مدیریت آن مشترکاً با ایران و امارات خواهد بود. هر زمان که امارات ادعای خود را در مورد سه جزیره مطرح می کرد ایران به درستی با استناد به این توافقنامه ادعای امارات را رد می کرد. بعد از سفر احمدی نژاد با جزیره ابو موسی و اعلام نظر دولت ایران، بلافاصله کشورهای عربی به دعوت عربستان سعودی گرد هم آمدند تا با استناد به اعلام تصمیم یک طرفه دولت ایران، تفاهم نامه سال ۱۹۷۱ را باطل و بلا موضوع اعلام کنند. نمونه دیگر اعلام ابطال قرارداد کرسنت برای انتقال گاز به امارات است که در نتیجه شکایت امارات دادگاه لاهه ایران را به پرداخت ۱۸ میلیارد دلار جریمه محکوم کرده است. این در حالی است که در طول این مدت گاز این در عوا سوخته می شد. با در نظر گرفتن کارنامه غیر قابل قبول آقای احمدی نژاد در دور اول ریاست جمهوری اش انتظار این بود که در دور دوم مورد حمایت مراکز قدرت قرار نگیرد. اما نه تنها از او با تمام قوا حمایت شد بلکه تما میت خواهان با برهم زدن مقررات بازی مدنی سیاسی در انتخابات خرداد ۸۸ و اعمال خشونت نشان دادند که حاضر به هیچ گونه مصالحه ای نیستند. زبان و ادبیاتی سیاسی رئیس جمهور این دوره، چه در مسائل داخلی و چه بین المللی به نازلترین سطح گاهش داشته است .

جمهوری پنجم واکنش به مجموعه رویداد ها و عملکرد های دوره جمهوری چهارم بود. این واکنش تنها از جانب نیروهای اصلاح طلب نبود. جریان های محافظه کار خردورز نیز آن را بر نتابیدند. جمهوری چهارم تجربه دردناک و پر هزینه ای بود. همه ی شواهد و قرائن حاکی از آن است که بخش قابل توجهی از محافظه کاران و سایر نیروها و مقاماتی که از احمدی نژاد حمایت و امکان پیروزی او را فراهم کرده بودند، احساس خطر کردند و خط مشی خود را تغییر داده اند. یکی از علل بسیار مهم این تغییر را باید در آرایش یا چیدمان نیروهای سیاسی ایران جستجو کرد. شرایط لازم در پیدایش دموکراسی عبارتند از: ۱- تکثر نیروهای سیاسی اثر گذار یا به عبارت دیگر فقدان یک نیروی فائقه مطلق، ۲- چیدمان نیروهای سیاسی و روابط و امکانات هر یک از این نیرو ها به گونه ای شکل گرفته باشند که هیچ یک از آن ها نتوانند به یک نیروی فائقه تبدیل شوند و ۳- این که نیروها و نهاد های سیاسی

کنشگر متفاوت یا مخالف در رقابت و یا حتی در تقابل با هم قرار دارند و در این تقابل هر یک می‌کوشد رقیب را از صحنه به بیرون پرتاب کند. اما اگر چیدمان نیروها به گونه‌ای باشد که اگر نیرویی تلاش کند رقیب را از صحنه حذف کند، خود او نیز حذف خواهد شد، این به یک عامل محدود کننده تقابل‌ها تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر اگر چیدمان نیروها به گونه‌ای شکل گرفته باشد که حیات هر یک از نیروها به حضور و بقای نیرو یا نیروهای رقیب بستگی پیدا کرده باشد؛ در این صورت غریزه بقای ذات دامنه نزاع‌ها را کنترل می‌کند. و در یک نقطه یا مرحله نیروها ضرورت وفاق را در میانندومی پذیرند. این‌ها شرایط لازم هستند. شرایط کافی چگونگی رفتار آگاهانه نهادها و نیروهای کنشگر می‌باشد. در جمهوری چهارم نهادها و گروه‌هایی خاصی کوشش کردند که همه‌ی نهادها و سازمان‌های رقیب را به طور کامل یا از بین ببرند یا آن‌ها را بی‌اثر سازند، اما نتوانستند. به نقطه‌ای رسیدند که اگر می‌خواستند ادامه دهند لاجرم خود نیز از بین می‌رفتند. در واقع در آستانه جمهوری پنجم نیروهای محافظه‌کار که این خطر را احساس کرده بودند ضرورت تغییر در خط مشی‌ها را عنوان کردند. در انتخابات خرداد ۹۲، در رفتار مردم و رهبران جنبش اصلاح‌طلبی، به خصوص جوانان، نشانه‌هایی از نوعی بلوغ سیاسی، واقع‌گرایی و فاصله گرفتن از نگرش‌های مطلق‌بینی و مطلق‌خواهی و قبول نسبی‌گرایی در سیاست بروز کرد. در این انتخابات ۷ نامزد غیرروحانی در برابر یک روحانی قرار داشتند اما بر خلاف انتخابات گذشته مردم به یک روحانی رأی دادند. و این خود نشانه‌ای است از گرایش مردم به واقع‌گرایی در سیاست. در پیدایش جمهوری پنجم هم شرایط لازم نقش داشت و هم شرایط کافی، رفتار مردم و نهاد‌های وابسته به اصلاح‌طلبان نیز با وضعیت جدید همخوانی داشت. این انتخابات برای بسیاری از این نیروها و مقامات تجربه جدیدی بود. در این انتخابات، بر خلاف انتخابات گذشته، اصلاح‌طلبان توانستند روی یک کاندیدا توافق کنند. آقای دکتر عارف با فروتنی و واقع‌بینی به نفع آقای روحانی انصراف داد. این رفتار آقای عارف نه تنها از پراکندگی آرا و شکست احتمالی اصلاح‌طلبان جلوگیری کرد، بلکه موجب خوشحالی مردم و تشویق آن‌ها به مشارکت هرچه بیشتر در انتخابات نیز شد.

آیا جمهوری پنجم می‌تواند سر آغاز دوران جدیدی از تنش زدایی در مناسبات و روابط سیاسی در داخل کشور و در سیاست خارجی باشد؟ هستند کسانی که با بدبینی امید به تغییرات جدی ندارند. اما به نظر می‌رسد همان عواملی که در شکل‌گیری این انتخابات موثر بوده اند فضای سیاسی کشور را نیز تغییر خواهند داد. در جمهوری چهارم بیش از هر زمان خط مشی امنیتی حاکم بر روابط سیاسی و اجتماعی شده بود. اگر قرار باشد جمهوری پنجم موفق شود و فصل جدیدی را باز کند این فضا باید تغییر کند و تغییر خواهد کرد. اگر ادامه سیاست‌های حاکم در جمهوری چهارم ممکن بود تغییرات هرگز رخ نمی‌داد و همان وضعیت ادامه پیدا می‌کرد.

سخنان رهبر انقلاب در مراسم بزرگداشت بنیانگذار جمهوری اسلامی در نقش مردم در تعیین سرنوشت جمهوری اسلامی، به یک تعبیر واکنشی است به پیامد‌های آسیب‌زننده به انتشار نوار سخنان سردار جعفری و درباره انتخابات سال ۱۳۸۸. در انتخابات خرداد ۹۲ مقام رهبری در فرازی از سخنان خود از کسانی که نظام جمهوری اسلامی را قبول ندارند دعوت کردند برای حفظ تمامیت ارضی ایران در این

انتخابات شرکت کنند و رای بدهند. بعد از انتخابات ایشان از همین گروه ها به خاطر مشارکت تشکر کردند.

شاید باشند و هستند گروه ها و نهاد های با نفوذی که می خواهند وضعیت سیاسی و اقتصادی قبل از انتخابات ۱۳۹۲ ادامه داشته باشد. اما نمی توانند روند تحولات بعد از انتخابات را مختل سازند. ممکن است آن را کندکنند اما نمی توانند متوقف سازند. اگر می گوئیم دموکراسی یاد گرفتنی است، باید به پذیریم که همه باید یاد بگیریم، هم اصولگرایان و هم اصلاح طلبان. و تنها کانون یاد گیری دموکراسی در میدان تعامل های سیاسی و اجتماعی و اشتباهات در محاسبات و در همین شکست ها و پیروزی ها است. به نظر می رسد همه ی نیروهای موثر در صحنه سیاسی ایران از این جذر و مد ها آموخته اند و می آموزند که در سپهر قدرت سیاسی همه چیز نسبی است و نگرش همه یا هیچ کاربردموثر و مداوم را ندارد.

منافع بخش قابل توجهی از نیرو ها و نهاد های حاکم، چه اصولگرا و چه اصلاح طلب، با تغییر در جهت باز شدن فضای سیاسی کشور و احراز نوعی از وفاق ملی گره خورده است. اگر اراده ای برای حل مشکلات در روابط خارجی وجود دارد بهبود فضای سیاسی داخل کشور اجتناب ناپذیر است .

در قبال وضعیت ایران احساس مسئولیت کنید

نامه جمعی از نمایندگان ادوار مجلس به اتحادیه بین المجالس

۹۱/۷/۳۰

در آستانه برگزاری یکصد و بیست و هفتمین اجلاس اتحادیه بین المجالس، جمعی از نمایندگان ادوار مجلس ایران طی نامه ای به نمایندگان ملت های مختلف دنیا، از آنان خواستند تا در برابر روند غیر قانونی حاکم بر پارلمان ایران و همچنین حصر و حبس و بازداشت نمایندگان سابق مجلس احساس مسئولیت کرده و اعضای ایرانی اتحادیه را به پاسخگویی و رفع محدودیت ها دعوت نمایند.

متن نامه این نمایندگان به اعضای پارلمان های سراسر جهان به شرح زیر است:

نمایندگان محترم حاضر در یکصد و بیست و هفتمین اجلاس اتحادیه بین المجالس

اکنون که در اجلاسی چند روزه در کبک سیتی کانادا حضور دارید، ما به عنوان جمعی از نمایندگان ادوار گذشته پارلمان ایران این نامه را در شرایطی برای شما می نگاریم که تعدادی از همکاران سابق مان اسیر بازداشت و زندان در ایران شده اند.

افرادی که سالها به واسطه پشتوانه رای ملت در جایگاه رفیع قانون گذاری و نظارت بر اجرای قانون قرار گرفتند و در سخت ترین شرایط ممکن برای نهادینه کردن حکومت قانون در کشورشان تلاش کردند و متأسفانه بواسطه همین تلاش و پایبندی به حقوق و آزادی های مردم مندرج در متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بسیاری از آنها توسط سیستم نظارتی معیوب موجود در کشور با تیغ تیز و برنده ای تحت عنوان نظارت استصوابی از کاندیداتوری برای حضور در انتخابات های دوره های بعدی محروم گشتند و یا در انتخابات ریاست جمهوری با موضوع عدم سلامت انتخابات مواجه شدند.

اما این محرومیت تنها برخورد غیرقانونی صورت گرفته با نمایندگان منتخب مردم در ادوار گذشته مجلس شورای اسلامی ایران نبود. بلکه سیستم قضایی ایران در سه سال گذشته و پس از برگزاری انتخابات مناقشه برانگیز سال ۲۰۰۹ یک بار دیگر تیغ سرکوب را بر تن و جان نمایندگان سابق مجلس نشانه گرفت و هرکدام را به دلایلی واهی و دور از حقیقت محصور بازداشت و به حبس های طولانی مدت محکوم نمود. به نحوی که کماکان آقایان **بهزاد نبوی** نایب رئیس مجلس ششم، **محسن میردامادی** رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی **میرظاهر موسوی** نمایندگان مجلس ششم و **فانزه ها شمی** نماینده مجلس پنجم در زندان و در شرایط غیر قانونی نگه داری می شوند. این در حالی است که آقای **مهدی کروبی** ریاست مجلس شورای اسلامی ایران در دوره های سوم و ششم همزمان با **میرحسین موسوی** دیگر کاندیدای ریاست جمهوری و **خاتم زهرا رهنورد** هم اکنون نزدیک به ۶۰ روز است که بدون ارائه هیچ حکم قضایی در اتاقی همچون سلول انفرادی خارج از منزل مسکونی خود به سر برده و محصور و بازداشت است. علاوه بر آن تعدادی از نمایندگان ادوار مجلس مانند آقایان **ابراهیم یزدی** (نماینده دوره اول) **محسن صفایی فراهانی**، **محسن آرمین** و **علی شکوری** راد نمایندگان مجلس ششم به طرق مختلف پس از بازداشت همچنان در معرض خطر زندان هستند. در اینجا لازم به تصریح است هر چند ایشان بعد از دوران نمایندگی و بنا به اتهامات سیاسی بازداشت شده اند ولی مطابق سند موجود از کیفرخواست عمومی دادگاه، که علنی منتشر شده و پیوست می باشد و نیز در بسیاری از بازجویی ها و دوران بازداشت به انحاء مختلف فعالیت های دوران نمایندگی آنان در مجلس مورد اتهام رسمی و دروغین قرار گرفته است.

در مورد آقای **ابراهیم یزدی** نماینده دور اول مجلس علاوه بر سایر اتهامات مشابه و تکراری طرح ضرورت نظارت بین المللی با استانداردهای اتحادیه بین المجالس برای انتخابات آزاد و منصفانه نیز به عنوان اتهامی دیگر مطرح شده است.

در چنین شرایطی انتظار می رود شما نمایندگان ملت های مختلف دنیا در برابر این روند غیر قانونی حاکم بر پارلمان ایران و همچنین حصر و حبس و بازداشت نمایندگان سابق مجلس احساس مسئولیت

کرده و مقامات ایرانی عضو اتحادیه بین المجالس را به پاسخگویی و رفع محدودیت ها دعوت نماید. با سپاس و امتنان.

جمعی از نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی در خارج کشور:

احمد سلامتیان نماینده دوره اول، حسن یوسفی اشکوری نماینده دوره اول، علی مزروعی نماینده دوره ششم، اسماعیل گرامی مقدم نماینده دوره هفتم، فاطمه حقیقت جو نماینده دوره ششم و علی اکبر موسوی خوینی نماینده دوره ششم .

مذاکرات انقلابیون با سولیوان سفیر آمریکا: دولت موقت به سولیوان پذیرش نداد.

زینب اسماعیلی شرق شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۲

جناب آقای دکتر ابراهیم یزدی

با سلام و احترام

تلفنی خدمتتان عرض کردم که قصد داریم با شما مصاحبه‌ای در مورد «ویلیام سالیوان» آخرین سفیر آمریکا در ایران داشته باشیم. سئوالات این مصاحبه برای انتشار در روزنامه شرق، به شرح زیر است. دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه در دولت موقت به واسطه سمت و کارش با آخرین سفیر آمریکا در ایران در اولین بارتسخیر سفارت برخورد داشته اما "سولیوان" اندکی بعد ایران را ترک می کند. از زمان استقرار انقلابیون در نوفل لوشاتونیز ابراهیم یزدی با موضوع مذاکره و گفت و گویا طرف های آمریکا یی مواجه بوده که می توانست اطلاعات خوبی برای انقلابیون فراهم کند. او پس از پیروزی انقلاب به همراه امام خمینی(ره) به ایران بازگشت. او مدتی عضو شورای انقلاب اسلامی ایران و معاون نخست وزیر در امور انقلاب و سرپرست مؤسسه کیهان بود و پس از استعفای کریم سنجابی از وزارت امور خارجه ایران به عنوان وزیر امور خارجه دولت انقلاب معرفی شد. در این مصاحبه از رابطه سولیوان و شاه و نهضت آزادی و دولت موقت انقلاب بادکتر ابراهیم یزدی صحبت کردیم .

۱- اولین دیدار شما با آقای سالیوان به چه زمانی برمی گردد؟

ج- دو روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گروهی به سفارت آمریکا حمله کردند. هنگامی که به دستور آقای خمینی و مهندس بازرگان برای بیرون راندن مهاجمان به سفارت آمریکا رفتم و در بیرون راندن مهاجمان موفق شدم به درخواست من تمام اعضای سفارت آمریکا در سالن مرکزی سفارت جمع شدند. آقای سولیوان هم در جمع آن ها بود و برای اولین بار و آخرین بار ایشان را دیدم .

۲- در آن روزگفت وگویی بین شما صورت گرفت؟

ج- نه، آن روز یالوگی بین ما ردوبدل نشد. من از طرف رهبر انقلاب و نخست وزیر به آن جا اعزام شده بودم و به عنوان نماینده سیاسی دولت از آن ها بابت اتفاقی که رخ داده بود عنرضواهی کردم چون طبق معاهدات بین المللی دولت میزبان مسئول حفظ امنیت اعضای سفارتخانه هاست .

۳- سولیوان چقدر بعد از این اتفاق از ایران رفت؟

ج- درست خاطریم نیست. اما فکر می کنم که او اخر اسفند همان سال از ایران رفت .

۴- رابطه آقای سالیوان پیش از انقلاب با دولت شاه چگونه بود؟ به ویژه آنکه شاه در آن مقطع از پیروزی دولت جمهوری خواه در امریکا حمایت کرده بود. در برخی منابع نوشته شده است که او نوعی نقش مشاور برای شاه را ایفا می کرده است؟

ج- رابطه ویژه ای میان دولت آمریکا و به تبع آن سفیر آن دولت در ایران با شاه وجود داشت. اسناد و شواهد حاکی از این است که مشورت های دایم بین شاه و مقامات امریکا صورت می گرفته است .

۵- رابطه نزدیک سالیوان با حکومت شاه در نگاه و نظر انقلابیون نسبت به او تاثیر منفی نمی گذاشت؟ به ویژه برای خود شما؟

ج- در زمان پیروزی انقلاب سولیوان سفیر آمریکا در ایران بود. دولت موقت به او آگریمان یا پذیرش نداده بود. به علاوه او حدود یک ماه بعد از پیروزی انقلاب از ایران رفت. سوابق او، بخصوص در ویتنام از نظر ما دور نبود.

۶- آقای سالیوان در کتابش (ماموریت در ایران) نوشته است که قبل از ورود امام به ایران با نهضت آزادی جهت حفظ ارتش و یکپارچگی ایران، صحبت کرده است و قراردادهایی بسته اند. او نوشته که حتی نگران این بوده که نظریات نهضت آزادی با نظریات امام خمینی منطبق نباشد. ماجرای این قراردادها و صحبت ها چه بود؟ این ارتباطها با چه فردی از نهضت آزادی انجام می گرفت؟ شخص مرحوم مهندس بازرگان یا اعضای دیگر؟

ج- در ماه های آخر حکومت شاه میان سولیوان و برخی دیگر از اعضای سفارت آمریکا با رهبران انقلاب در داخل ایران، از جمله نهضت آزادی ایران و شورای انقلاب تماس و گفتگو هایی وجود داشته، اما قراردادی در کار نبوده است. آمریکایی ها اطلاعات درستی از نیروهای مخالف شاه نداشتند. شاه نسبت به تماس آمریکایی ها با نیروهای مخالف سخت بیمناک بود و آمریکایی ها هم نظر شاه را رعایت

می کردند. به همین علت اطلاعات آمریکا از وضعیت ایران مبتنی بر گزارشات یک طرفه ساواک ایران بود. سالیوان با این نوع گزارش های یکطرفه موافق نبود و برای فهم درست از وضعیت واقعی ایران تماس و گفتگو با نیروهای مخالف شاه را لازم می دانست. علاوه بر تماس و گفتگو با اعضای شورای انقلاب، آقایان آیت الله موسوی اردبیلی و مهندس بازرگان، سولیوان با مرحوم آیت الله بهشتی نیز جداگانه دیدار و گفتگو داشته است.

۷- او در همین کتاب از پیشنهادش برای تعیین فرد دیگری به نمایندگی از آمریکا برای مذاکره با ایران امام در پاریس پیش از ورود به ایران نوشته که گویا عملی نشده است. موضوع این دیدارها چه بود؟ آیا موارد دیگری از تلاش آمریکا برای ارتباط با انقلابیون مستقر در پاریس وجود داشت؟

ج- خیر، عملی شد. در پاریس با ابراز علاقه و درخواست دولت آمریکا، نماینده ای از جانب سفارت آمریکا پیام هایی برای رهبر فقید انقلاب می آورد و پاسخ های آن را نیز دریافت می کرد. متن کامل این پیام ها در کتاب تاریخ ۲۵ ساله ایران، نوشته شادروان سرهنگ نجاتی آمده است.

۸- گویا شما دیداری با رئیس دفتر سیاسی آمریکا در فرانسه در نوفل لوشاتو داشتید، آن زمان اطلاع داشتید که این دیدار به پیشنهاد سفارت آمریکا در ایران انجام گرفته؟ سالیوان نوشته که این دیدارها چندان ثمربخش نبود شما هم همینطور فکر می کردید؟

ج- ممکن است آمریکا بی ها آن دیدار ها را از نظر خودشان ثمربخش ندانسته باشند اما به نظر من برای رهبری انقلاب مفید بوده است. زیرا مستقیماً از دیدگاه های دولت آمریکا با اطلاع می شدند.

۹- آیا برای شما که به وزارت خارجه دولت موقت منصوب شده بودید، مهم نبود که سفیر آمریکا در ایران را بیشتر بشناسید؟ مثلاً از تجارب قبلی او در ویتنام یا لائوس خبر داشتید؟

ج- هنگامی که من به وزارت امور خارجه رفتم سولیوان از ایران رفته بود. دولت آمریکا آقای کاتلر را به عنوان سفیر جدید معرفی کرده بود. به دستور من کاردار سفارت ایران در واشنگتن گزارشی از سوابق آقای کاتلر تهیه و فرستاد. بر اساس اطلاعات جمع آوری شده از سوابق این فرد در آفریقا به پیشنهاد من دولت ایران موافقت خود را با اعزام او به عنوان سفیر آمریکا در ایران لغو کرد. ثانیاً من از سوابق سولیوان در لائوس و ویتنام باخبر بودم و اگر در زمان دولت موقت او برای سفارت معرفی می شد قطعاً موافقت نمی شد.

۱۰- عملکرد سالیوان در سفارت آمریکا در ایران را مثبت ارزیابی می کنید؟ به نظر شما اشتباهات او چه بود؟

ج- همانطور که اشاره کردم او مدت کوتاهی بعد از انقلاب از ایران رفت. اما اگر منظور شما ارزیابی عملکرد او در تمام مدت ماموریتش در ایران، از زمان انتصاب تا زمان انقلاب و ترک ایران است باید بگویم او هماهنگ با سیاست های راهبردی دولت آمریکا و پشتیبانی از شاه فعالیت می کرد که نمی توان آن را به نفع ایران مثبت ارزیابی کرد. در ماه های آخر قبل از انقلاب در زمان نخست وزیر بختیار به

درخواست او **اریک فون ماربد**، نماینده وزارت دفاع آمریکا به ایران آمد و با کمک سالیوان بسیاری از قرار داد های خرید اسلحه با ایران لغو شدند. سولیوان در خاطرات خود می نویسد لغو این قرارداد ها ملیون ها دلار به نفع آمریکا به سود آمریکا بود. از جمله این که چون ایران این قراردادها را لغو کرده است جریمه لغو آن را پرداخته است. در زمان او بود که نرم افزارهای تعبیه شده در هواپیماهای اف ۱۴ را جدا کردند و به آمریکا فرستادند. مهمترین بخش هواپیماهای اف ۱۴ همین نرم افزارهای آن بود. در زمان او بود که وسائل بسیار حساس در پایگاه های شنود در بهشهر و کبکان را یا از ایران بردند یا تخریب کردند. در زمان او بود که به عنوان وسائل شخصی آمریکایی های که ایران را ترک می کردند ۷۵ صندوق وسائل بسیار مهم و محرمانه را می خواستند از فرودگاه مهرآباد خارج کنند که توسط تیمی که از طرف من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب در فرودگاه مستقر شده بود از این کار جلوگیری کردند. اما باید همین جا اضافه کنم که اودرگزارش های خود به وزارت امور خارجه آمریکا با صراحت با سفر شاه به آمریکا تحت هر شرایطی مخالف کرده بود. و آن را به زیان روابط آمریکا با جمهوری اسلامی می دانست .

۱۱- ماجرای ورود ژنرال هایزر - با توجه به مخالفت شدید و تهدید به استعفای ژنرال هیگ (فرمانده کل ناتو) با این ماموریت- به ایران به چه دلیل بود؟ آیا به این معنی بود که سفیر (آقای سالیوان) در کارش موفق عمل نکرده بود یا نشانه اختلاف سالیوان با وزیر خارجه و برژینسکی بود؟

ج- سولیوان و بطور کلی وزارت خارجه آمریکا با سیاست برژینسکی در ایران موافق نبودند. اما سفر هایزر به ایران در مرحله اول برای آماده کردن امرای ارتش به همکاری با بختیار بعد از خروج شاه از ایران بود. در مرحله دوم همراهی با انقلاب به منظور حفظ انسجام ارتش برای برنامه های آینده. مشابه همان سناریویی که در فیلیپین اجرا شد. در مورد سفر هایزر به ایران در کتابم: "آخرین تلاشها در آخرین روزها" به تفصیل توضیح داده ام .

۱۲- به نظر شما چرا دولت آمریکا چند ماه بعد از پیروزی انقلاب سفیر خود را از ایران فراخواند؟ آیا به موضوع انقلاب ارتباط داشت یا احتمال تسخیر سفارت را می دادند؟

ج- سولیوان سفیر آمریکا در دوره شاه بود. او نمی توانست سفیر مناسبی برای دولت آمریکا در جمهوری اسلامی باشد. این یک رسم شناخته شده در روابط دیپلماتیک است که وقتی کل نظام حکومتی در یک کشور عوض می شود، کشور های قدرتمند سفرای خود را عوض می کنند و سفیران جدیدی می فرستند. سولیوان با سوابقی که داشت نمی توانست سفیر خوبی برای آمریکا در ایران باشد .

۱۳- ماجرای تسخیر سفارت آمریکا توسط چریک های فدایی خلق (۲۵ بهمن ۵۷) و دخالت دولت موقت در این موضوع چه بود؟

ج- حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷ توسط یک گروه آمریکایی به مدیریت راس پرو، صاحب یک شرکت بزرگ آمریکابه نام EDS، که مرکز آن در دالاس تکزاس بود، صورت گرفت. این گروه با برخی از نهاد های قدرتمند در آمریکا، از جمله در سیا، وزارت دفاع و لابی اسرائیل در ارتباط بود. این

برنامه را اجرا کردند تا مانع شناسایی دولت جدید ایران توسط دولت آمریکا شوند. حدود ساعت ۱۰ صبح آن روز آقای مهندس بازرگان مرا به دفتر خود فراخواندند و از من خواستند به محل سفارت بروم و غائله را ختم کنم. در دیدار با آقای خمینی ایشان نیز بر انجام این مأموریت تاکید کردند.

۱۴- دخالت دولت موقت در موضوع تسخیر اولیه سفارت به درخواست سفیر آمریکا بود یا به اراده خود دولت و امام انجام گرفت؟

ج- همانطور که در بالا اشاره کردم نظر مستقل دولت و رهبر انقلاب بود. در همان دیدار این مسئله مطرح شد که این حمله به ضرر دولت جدید است و باید آن را خاتمه داد. در آن روز تلفن های سفارت قطع شده بود و سفیر هم در محل سفارت گروگان گرفته شده بود. بنابراین برای سفیر آمریکا امکان نداشت با دولت تماس بگیرد و درخواستی کند.

روابط ایران و آمریکا

مصاحبه با مجله آسمان ۵ آبان ۱۳۹۲

نمی‌توان از رابطه ایران و آمریکا گفت و نام دکتر ابراهیم یزدی را نیاورد. وزیر خارجه دولت موقت که در لحظه لحظه تحولات سه دهه گذشته رابطه دو کشور یا حضور داشته و یا به عنوان یک فعال سیاسی اپوزیسیون و در عین حال مدافع منافع ملی ایران به بحث و نقد درباره سیاست‌های حاکم پرداخته است. یزدی با این سابقه و پشتوانه به تحولات اخیر در رابطه دو کشور با امیدواری می‌نگرد. گرچه با نگاهی تاریخی از پس مجموعه حوادث، خطر توطئه مخالفان بهبود رابطه در دو سوی جهان را جدی می‌پندارد و بیش از همه از نقشه اسرائیلی‌ها سخن می‌گوید. یزدی اعتقاد دارد دو طرف اگر واقعا اراده اصلاح روابط دارند، باید برای مقابله با نقشه توطئه‌گران «نقشه راهی» ارائه دهند. در حوزه هسته‌ای، اعلام آمادگی ایران برای پذیرش پروتکل الحاقی از مفاد اصلی است که یزدی پیشنهاد می‌دهد. سخنی که او یکشنبه قبل، قبل از آنکه این بحث در آخرین روزهای هفته گذشته از حاشیه‌های نشست ژنو در خبرگزاری‌های بین‌المللی منعکس شود، در مصاحبه با «آسمان» بیان کرد.

مصاحبه با یزدی در منزل شخصی او انجام گرفت. خانه‌ای که از پس انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر، دیدار با صاحبخانه و گفت‌وگو با او راحت‌تر شده است. همچنان که یزدی توقع دارد در سطحی وسیع‌تر، فضای امنیتی به فضای سیاسی تبدیل شود. وزیر خارجه دولت موقت که این روزها در خانه خود به جز دیدار با علاقه‌مندان و خبرنگاران، به ویراستن و نوشتن و منتشر کردن خاطرات بیش از شش دهه

فعالیت سیاسی و فکری خود اشتغال دارد؛ خانهای که در تنهایی پیرمرد سیاستمدار، آواز پرندگان تنها مصاحب اوست؛ پرندگانی که در طول مصاحبه بیش از آواز، فریاد می‌کردند.

*آقای دکتر! در این مصاحبه قصد داریم درباره تحولاتی که در عرصه سیاست خارجی ایران رخ داده و اقداماتی که با آغاز به کار دولت جدید آغاز شده؛ نظرات شما را جویا شویم. یکی از موضوعاتی که از سوی آقای روحانی مطرح شده، بحث نظرسنجی از مردم درباره رابطه با آمریکا است که گفته شد قراردادهایی هم با مؤسسات تخصصی منعقد شده است. متقابلاً برخی جامعه‌شناسان و تحلیل‌گران این مطلب را مطرح کرده‌اند که خود انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر بزرگترین رفراندوم بود در بحث سیاست خارجی. خواستم بدانم آیا شما با این گزاره موافق‌اید و آیا با توجه به دوقطبی که در انتخابات بین آقایان روحانی و جلیلی - به‌عنوان دو نماد سیاست خارجی جمهوری اسلامی به‌ویژه در پرونده هسته‌ای- به‌وجود آمد؛ این انتخابات، یک رفراندوم برای سیاست خارجی ایران بود در سال ۹۲؟

- اصولاً اینکه ما بیاییم و در مورد برقراری روابط یا بهبود روابط با آمریکا هم‌پرسی کنیم؛ روش درستی نیست. چراکه به احتمال زیاد در این هم‌پرسی مردم رأی مثبت خواهند داد. در این صورت، دولت ایران قدرت مانور خود را در دیپلماسی از دست خواهد داد. چراکه مردم رأی داده‌اند و دولت باید وضعیت را اصلاح کند. طبعاً دولت آمریکا هم از نتایج این رفراندوم مطلع می‌شود...

*یعنی به نظر شما، نظرسنجی همان اثر هم‌پرسی را دارد؟

- نظرسنجی هم مثل هم‌پرسی می‌ماند، زیاد فرقی ندارد.

* متقابلاً اخیراً گالوپ هم یک نظرسنجی کرده و اکثریت مردم آمریکا هم خواستار بهبود روابط با ایران شده‌اند. پس الان آمریکا هم در قبال ایران، دست پایین را دارد؟

- نه. ببینید! در آمریکا نهادها کاملاً شکل گرفته‌اند. سیاست‌ها کاملاً مشخص است و رئیس‌جمهور آمریکا قدرت مانور دارد. در آنجا، همه پرسشی صرفاً به رئیس‌جمهور کمک می‌کند؛ ولی برای رئیس‌جمهور تعیین تکلیف نمی‌کند. اما شرایط در ایران فرق دارد. ما بعد از ۳۰ سال می‌خواهیم سیاست جدیدی را اتخاذ کنیم. در اینجا نظرسنجی یا هم‌پرسی معنادار است. البته نظرسنجی وجه خفیف‌تری است از هم‌پرسی. اما به هر حال، این روش درستی در عرصه دیپلماسی نیست که نظر مردم را بخواهیم و بر اساس آن عمل کنیم. معمولاً در تعریف دیپلماسی (سیاست خارجی) گفته می‌شود که ادامه سیاست داخلی است. باید مشخص شود که دولت ایران برای توسعه ملی چه برنامه‌هایی دارد؟ «سیاست خارجی برای سیاست خارجی» معنا ندارد. ایجاد روابط دیپلماتیک با یک کشور دیگر به‌صرف داشتن رابطه، معنا ندارد. رابطه دیپلماتیک بین هر دو کشوری بر اساس منافع، مصالح و امنیت ملی تعریف می‌شود. ما ابتدا باید تعریف درست، جامع و واقع‌بینانه‌ای از این سه مقوله داشته باشیم؛ بعد بگوییم که برای رسیدن به این مقولات لازم است رابطه خود را با آمریکا حسنه کنیم.

***این رویکرد خیلی زمان بر نیست و باعث نمی‌شود آن انرژی که در ابتدای کار پشت رئیس‌جمهور و دولت جدید وجود دارد، مستهلک شود و با طی روندی فرسایشی، مجدداً جریان‌های تندرو و طرفدار تنش در سیاست خارجی سکان امور را در دست بگیرند؟**

- دولت ایران چه با آمریکا رابطه داشته باشد و چه نداشته باشد، باید منافع، مصالح و امنیت ملی را تعریف کند و معلوم شود در شرایط کنونی، اولویت چیست؟ الآن اقتصاد ایران بسیار به هم ریخته است. دولت ایران نیاز به ایجاد سالانه یک میلیون شغل دارد. برای ایجاد شغل جدید، باید سرمایه‌ها جذب شوند. برای جذب سرمایه، دولت باید اقداماتی صورت دهد. بهبود روابط آمریکا بخشی از این اقدامات است. یعنی اگر ایران نتواند فضای سیاسی مناسب را برای جذب سرمایه‌ها بوجود آورد، نخواهد توانست سالانه یک میلیون شغل ایجاد کند. بنابراین، تنش‌زدایی در عرصه خارجی با مسایل اقتصادی کشور پیوند دارد. اینطور نیست که دولت بدون درک، فهم و تعریف جامع و مانع از منافع ملی، بتواند با آمریکا مذاکره کند. اول، ما باید این تعریف را داشته باشیم.

***به نظر شما، الآن این تعریف را نداریم؟**

- نه. نداریم.

***یعنی اینکه بحث «نرمش قهرمانانه» مطرح می‌شود و یا به نظر می‌رسد حمایتی کلی پشت سفر آقای روحانی به نیویورک وجود داشته؛ به این معنا نیست که مجموعه نظام به این تحلیل رسیده است؟ ضمن آنکه در کنار این، ما رأی مردم به این گفتمان در انتخابات ریاست‌جمهوری را هم داریم.**

- اگر شما انتخابات را صحنه اعلام نظر مردم بدانید، این حرف درست است. ولی این بدان معنا نیست که مردم در این انتخابات گفته‌اند تعریف منافع ملی ما چیست. چنین چیزی در انتخابات مطرح نبوده است. این دولت است که باید منافع ملی را تعریف کند. کارشناسان اقتصادی باید بگویند چگونه و با چه اقداماتی می‌توان اقتصاد کشور را از این وضعیت ورشکستگی بیرون آورد. در این صورت، بهبود روابط بین‌المللی در خدمت آن برنامه قرار خواهد گرفت. بگذارید مثالی بزنم. زمانی می‌گفتند دارایی چینی‌های خارج از سرزمین اصلی که به‌عنوان مهاجر در کشورهای مختلف اقامت دارند، ۸۰۰ میلیارد دلار است. یعنی، بزرگترین اقلیت ملی سرمایه‌دار دنیا چینی‌ها بودند. الآن دولت چین با ظرافت و سیاست تمام این سرمایه‌ها را به داخل سرزمین اصلی جذب کرده است. در حال حاضر، گفته می‌شود ایرانیان خارج از کشور یکی از گروه‌های ملی هستند که بزرگترین سرمایه را در اختیار دارند. سرمایه ایرانیان مقیم خارج ۶۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است. بخشی از این سرمایه در دبی است، بخشی در ترکیه، بخشی در مالزی، بخشی در اسپانیا و همین‌طور کشورهای دیگر. در این شرایط، یک دولت ملی که روی کار می‌آید و برنامه خود را ایجاد سالانه یک میلیون شغل قرار می‌دهد؛ لازم‌هاش آن است که فضای سیاسی داخل ایران را اصلاح کند. جو امنیتی را به جو سیاسی تبدیل کند. در غیر این صورت، سرمایه‌ای جذب نخواهد شد. در مورد رابطه با آمریکا هم، همین‌طور است. در مورد آمریکا شاید بتوان گفت که از سوی دولت جدید ایران و دولت آمریکا «اراده» بهبود روابط وجود دارد. اما داشتن اراده بهبود روابط با داشتن «نقشه راه» متفاوت است. من از یک آیه شریفه قرآن استفاده کرده‌ام و کارکرد سیاسی به آن می‌دهم.

قرآن می‌گوید: «وَإِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحَ بَيْنَهُمَا» یعنی اگر اراده اصلاح وجود دارد، آن وقت نقشه راه چیست؟ می‌فرماید: «فَبِعَثْوِ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا».

***حکم‌ها در این بحث سیاسی چه کسانی باید باشند؟**

- آن حکم نیست...

***پس چیست؟**

- نقشه راه است. ما بر اساس ظواهر می‌گوییم ایران و آمریکا هر دو اراده اصلاح دارند. مثلاً بحثی را که تحت عنوان «نرمش قهرمانانه» مطرح شد، مصداق این اراده تلقی می‌کنیم. اما نقشه راه چیست؟ ما نمی‌دانیم. مثلاً مگر ایران نمی‌گوید غنی‌سازی حق من است؟ برای ایران، نقشه‌راه می‌تواند این باشد که پروتکل الحاقی را بپذیرد. اگر ایران پروتکل الحاقی را بپذیرد، کار تمام است. چراکه به موجب پروتکل الحاقی، بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌توانند بدون اطلاع بیابند و هرجایی را که خواستند، بازرسی کنند. یعنی، تمام مشکل پرونده هسته‌ای با پذیرش پروتکل الحاقی حل می‌شود. اما آیا این موضوع جزو نقشه‌راه ایران هست یا نیست؟ من نمی‌دانم.

***به نظر می‌رسد نقد کلی شما این است که موضوع، در عرصه عمومی ایران مطرح نشده و یکباره اقداماتی به اجرا درآمده است...**

- نه. در عرصه عمومی مطرح هست.

***اما شما می‌گویید ما نمی‌دانیم نقشه‌راه دستگاه سیاست خارجی چیست. مثلاً الان، ایران گفته برای مذاکرات ژنو یک بسته پیشنهادی داریم (این مصاحبه قبل از مذاکرات انجام شده است)، اما کسی نمی‌داند محتوای این بسته چیست. به عبارتی، نیروهای سیاسی در جریان روندی که ایران در پیش گرفته، قرار ندارند.**

- من نمی‌دانم. شاید سایر نیروها در جریان قرار داشته باشند. من از نقشه‌راه خبر ندارم. وقتی از بسته جدید صحبت می‌شود، محتوای آن چه خواهد بود؟ اگر از من سؤال می‌شود، می‌گویم پروتکل الحاقی را بپذیرید. چراکه پذیرش این پروتکل، به تمامی مباحثی که ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دارد، پایان خواهد داد. این گام اصلی در مسیر اعتمادسازی خواهد بود. اما آیا ایران آمادگی امضای پروتکل را دارد؟ من بر این باورم که ایران باید این کار را بکند.

***در دوره قبل هم که آقای روحانی مسئول مذاکرات هسته‌ای بود، ایران تا یک قدمی امضای پروتکل هم رفت که حتی مجلس آن زمان، طرح دوفوریتی داد؛ اما نهایتاً موضوع منتفی شد. آیا فکر می‌کنید اراده لازم برای امضای پروتکل الحاقی بعد از گذشت این سال‌ها و تجربه رویکردهای دیگر در مذاکرات هسته‌ای شکل گرفته است؟**

- ما نمی‌دانیم. عرض کردم که اراده اصلاح با نقشه راه متفاوت است. من نمی‌دانم در این بسته جدید چه مواردی پیش‌بینی شده است. علاوه بر این، مشکل ایران با جهان صرفاً با حل مسأله هسته‌ای تمام نمی‌شود. شرایط کنونی جهان را باید تحلیل کرد. البته گروه جدیدی که با آقای روحانی به عرصه آمده‌اند، در مقایسه با دولت قبلی اشراف بیشتری دارند. اما ما باید بدانیم دوران جنگ سرد تمام شده است. در دهکده جهانی، اقتصاد حرف اول را می‌زند. روابط اقتصادی چین و روسیه با جامعه جهانی (و نه حتی صرفاً آمریکا) چنان است که ممکن نیست در یک تقابل و رویارویی جدی میان ایران و آمریکا، طرف ایران را بگیرند. آنها با ایران بازی می‌کنند. این حرف که «آمریکا قابل اعتماد نیست» درست است؛ اما در مناسبات دیپلماتیک، هیچ‌یک از طرفین قابل اعتماد نیستند. مگر روابط ما با روسیه بر اساس اعتماد است؟ مگر روس‌ها نشان داده‌اند که قابل اعتماد هستند؟ نمونه‌اش نیروگاه هسته‌ای بوشهر است که به عنوان مختلف پشت گوش می‌اندازند. یا آیا سیاست چین در قبال ایران قابل اعتماد است؟ چین از یک طرف با ایران رابطه اقتصادی دارد، از آن طرف رضا پهلوی را دعوت می‌کند و برایش قالیچه قرمز می‌اندازد. بنابراین، اصولاً این نگاه که «ما چرا باید با آمریکا مذاکره کنیم؟ در حالیکه آمریکا دنبال منافع خودش است؟»، مردود است. طبیعی است که آمریکا دنبال منافع خود می‌باشد. هر دولتی دنبال منافع خود است. ما می‌گوییم آمریکا قابل اعتماد نیست؛ اطمینان در قراردادهای هنگامی محقق می‌شود که توافق‌ها به گونه‌ای باشد که منافع دو طرف در اجرای آن قرارداد رعایت شده باشد. یعنی، ضمانت اجرای توافق‌ها آن چیزی است که شما بر سر آن توافق می‌کنید. بطوری که اگر ایران بخواهد زیر قرارداد بزند، خودش ضرر کند و متقابلاً آمریکا هم اگر قرارداد را زیر پا بگذارد، خودش ضرر دهد.

*** شما در صحبت‌های خود چند بار گفتید که اطلاعی از نقشه‌راه و بسته پیشنهادی ایران ندارید. به‌عنوان یک ناظر و چهره مبرز سیاسی، آیا در نگاهی به صحنه سیاسی بین ایران و آمریکا فکر می‌کنید منافع دو طرف الآن به این نقطه رسیده که با پذیرش پروتکل الحاقی تأمین شود و بازی «برد-برد» شکل بگیرد؟**

- ببینید! پذیرش پروتکل باید بخشی از یک توافقنامه کلی‌تر باشد. نه اینکه فقط این باشد و بس. ایران باید بگوید ما به‌عنوان قدم اول و با هدف اعتمادسازی، پروتکل را می‌پذیریم. اما قدم دوم باید لغو تمام تحریم‌ها باشد. در کنار این، ایران اگر به مناسبات جهانی توجه داشته باشد ایران می‌تواند در بحران سوریه طرح ابتکاری داشته باشد و درجایی بنشیند که می‌تواند به آن اتکاء کند. بنابراین، پذیرش پروتکل الحاقی را باید در یک مجموعه کلی‌تر دید. باید روشن شود که اگر ایران پروتکل را امضاء کند، اقدام آمریکا و اروپا چه خواهد بود؟ بنابراین، ایران می‌تواند آمادگی خود برای امضای پروتکل الحاقی را اعلام کند؛ منوط به آنکه اقدام طرف مقابل هم تعریف و تعیین شده باشد. به هر حال، تحریم‌ها اقتصاد ما را به هم ریخته است. به نظر من، اگر در یک پکیج همه این موارد دیده شود و مورد توافق قرار گیرد، بازی «برد-برد» خواهد بود.

*** اوپاما در صحبتی که بعد از دیدار با نتانیاهو داشت، ادعا کرد ما به این نتیجه رسیده‌ایم که تحریم‌ها باعث شد که ایرانی‌ها از موضع سخت‌پیشین، به نرمش برسند. آیا این بدان معنا نیست که آمریکا**

حاضر نخواهد شد که لغو تحریم‌ها را تا اطلاع ثانوی، جزو بسته توافقی‌ها تعریف کند و آن را جزو گام‌های نخست مذاکرات قرار دهد؟ به عبارتی، سیاست آنها تداوم استراتژی چماق و هویج نیست؟

- باید از اوباما پرسید که هدف از تحریم‌ها چه بود؟ مگر غیر از این بود که می‌گفتند ایران حاضر نیست قطعنامه‌ها را بپذیرد یا پروتکل الحاقی را امضاء کند و یا طبق مقررات بین‌المللی عمل کند؟

*اما جریان‌هایی هم در آمریکا می‌توانند به این نتیجه برسند که باید تحریم‌ها ادامه یابد تا ایران تعهدات بیشتری را بپذیرد.

- چه چیزی غیر از این؟

*به هر حال، جریان‌هایی انتظارات بیشتری دارند. مثلاً در قبال فلسطین.

- درست است. اسرائیل و گروه‌های فشار در آمریکا و نیز در ایران جریان‌هایی هستند که علی‌الطلاق نمی‌خواهند روابط ایران و آمریکا بهبود پیدا کند. منافع اسرائیل در منطقه آن است که روابط ایران و آمریکا همچنان تیره بماند. بنابراین، آنها می‌گویند فشارها را ادامه دهیم. هدف آنها این نیست که ایران پروتکل الحاقی را بپذیرد؛ هدف‌شان این است که رابطه ایران و آمریکا به نقطه غیرقابل بازگشت برسد. شما می‌بینید همین اندازه که ایران تغییر گفتمانی را در قبال جهان شروع کرده، واکنش هیستریک و دیوانه‌وار نتانیا‌هو را برانگیخته است. برای من جالب است گروه‌های مخالفی که در خارج از کشور علیه ایران فعال هستند؛ عیناً همان مواضع اسرائیل را دارند و مواضع روحانی را «دروغ» و «گرگی در لباس میش» توصیف کرده‌اند. شما ببینید سخنگوی گروه رجوی [منافقین] در تلویزیون VOA چه می‌گوید. از این طرف، در داخل هم مواضع مشابهی را شاهد هستیم. کسانی چوب لای چرخ دستگاه دیپلماسی می‌گذارند و بهبود روابط با آمریکا را نمی‌خواهند. من اخیراً در مصاحبه‌ای با سایت فرارو گفتم: عده‌ای در آمریکا مخالف بهبود روابط هستند و عده‌ای هم در ایران؛ این مخالفان باید بگویند چه ارتباطی با آنها دارند؟ دستگاه‌های مسئول بروند و این را بررسی کنند که این جریان‌ها به چه مناسبت این اقدامات را انجام می‌دهند. شما با سیاست رئیس‌جمهور مخالفید، درست؛ اما دیگر لنگه کفش پرت کردن یعنی چه؟ این کار چه معنایی دارد جز کارشکنی در سیاست خارجی ایران؟ این کار به نفع کیست؟ جز به نفع اسرائیل؟ بنابراین، عده‌ای چه در ایران و چه آمریکا چون نمی‌خواهند علی‌الطلاق روابط بهبود یابد، می‌گویند این حرف‌ها را نپذیرید. اما اگر قرار باشد مسأله در نقطه‌ای حل شود، رامحل همین است که در یک پکیج منافع دو طرف دیده شود.

*جریانی که شما اشاره داشتید که در ایران چوب لای چرخ دستگاه دیپلماسی می‌گذارند و با بهبود روابط تضاد دارند؛ بعد از بازگشت آقای روحانی از سفر نیویورک غیر از تجمع و پرتاب لنگه کفش، در روزنامه‌های خود مقالاتی نوشتند مبنی بر آنکه این سفر هیچ دستاوردی برای ایران نداشته است. خطاب به آقای روحانی نوشتند که شما اسرائیل را به رسمیت شناختید و در ازای آن، هیچ امتیازی نگرفتید. ۳۵ سال مقاومت را کنار گذاشتید و تلفنی با رئیس‌جمهور آمریکا صحبت کردید، ولی هیچ

دستاوردي نداشتيد. شما به عنوان يك چهره طرفدار بهبود روابط، اين سفر را داراي چه دستاوردهايي مي دانيد؟

- كساني كه اين حرفها را مي زنند خواهان «همه يا هيچ» اند. در هيچ نقشه راهي، دستاورد ناگهاني و يك شبه وجود ندارد. درست است كه ما ۳۰ سال است با آمريكا قطع رابطه داريم؛ اما روابط آمريكا و چين هم چندين دهه قطع بود. ولي وقتي كه دولت نيكسون تصميم به تنش زدائي گرفت و اولين ارتباطات بوجود آمد، بلافاصله سرمايه هاي آمريكايي به چين سرازير نشد. روند بهبود روابط براي هر دو طرف زماني طول كشيد. در مورد شوروي سابق هم همينطور بود. سالها بود كه بخشي از سرمايه داران آمريكايي معتقد بودند كه تنها راه مقابله با توسعه كمونيسم اين است كه ما با شوروي روابط اقتصادي برقرار كنيم و از طريق روابط اقتصادي، آنها را كنترل كنيم؛ نه از طريق نظامي. بالاخره هم همين شد. در زمان رئيس جمهوري نيكسون، تنش زدائي به نتيجه رسيد، تمام تحريم هاي شوروي برداشته شد و دولت آمريكا سالي ۳۰ ميليون تن گندم به شوروي مي فروخت. در ايران هم، كساني كه به روحاني مي گويند چه دستاوردي داشته؛ بايد بگويند چه توقعي داشته اند؟ اقدامات انجام شده در همين اندازه فعلي در حدي بوده كه همه شواهد مي گويد ايران در حال بيرون آمدن از بن بست است. در برابر آن سخنان كه آقاي احمدي نژاد با ادبياتي عجيب مي گفت، رئيس جمهور جديد و وزير امور خارجه آقاي ظريف چنان صحبت كردند كه ناگهان، دنيا واكنش بسيار مثبتي به ايران نشان داد. البته، بايد توجه داشت كه اصلاح تصوير ايران در جهان گام اول است. اما اين كافي نيست و نمي توان در اين نقطه متوقف شد. بايد جلوتر برويم و گام هاي بعدي را برداريم.

***البته كساني كه اين حرف را مي زنند، به نوعي رنگ و بوي ايدئولوژيك به نقد خود مي دهند...**

- چه رنگ و بوي ايدئولوژيكي؟ بر اساس کدام مباني ايدئولوژيك اين مواضع را مي گيرند؟

***مدعي اند مقابله با آمريكا به نوعي جزئي از هويت انقلاب شده است.**

- اينها بايد بگويند مباني ايدئولوژيك هويت انقلاب كجاست؟ ما مسلمانيم. مباني ايدئولوژيك اسلام چيست؟ قرآن در طبقه بندي گروه هاي مختلف اهل كتاب را از كفار و مشركين جدا کرده و اهل كتاب را از كفار و مشركين به مسلمانان نزديك تر دانسته است. روسيه و چين كمونيست هستند. بنابر اين، اگر بخواهيم بر اساس مباني ايدئولوژيك عمل كنيم؛ نه دولت بعثي سوريه مي تواند با ما در يك جبهه باشد و نه روسيه و چين و ونزوئلا. درست است كه امري عربي بعضا فاسد هستند؛ اما مسلمان هستند. اگر يك مؤمن دچار فساد اخلاقي شد، او را مرتد نمي دانند؛ اما اگر كسي ملحد شود، از دين بيرون است و زنش به او حرام مي شود. پس مباني ايدئولوژيك اين آقايمان كجاست؟ چه كسي اين مباني را تعريف کرده است؟

***به نوعي اعتبار تاريخي پيدا کرده.**

- تاريخي هم نيست. وقتي من در دوم ارديبهشت ۱۳۵۸ به وزارت خارجه رفتم؛ از طريق اخبار مطبوعات مطلع شدم كه آمريكا سفير جديدي را براي ايران تعيين کرده به نام كاتلر. هيچ نوع سابقه اي از آقاي كاتلر در وزارت امور خارجه نبود. من از كاردارمان در واشنگتن، آقاي علي آگاه، خواستم كه

گزارشی از سوابق آقای کاتلر تهیه کند. ایشان تهیه کرد و فرستاد. به دلیل سوابقی که آقای کاتلر در حوادث آفریقا داشت، ما او را عنصر نامطلوب تشخیص دادیم. من گزارش به هیأت دولت بردم و پیشنهاد دادم ما آگریمان (پذیرش) را که جناب دکتر سنجابی (وزیر خارجه اول دولت موقت) به کاتلر داده بود؛ پس بگیریم. هیأت دولت و شورای انقلاب نظر مرا تصویب کردند. من گزارش این موضوع را به امام خمینی دادم و از ایشان سؤال کردم: حالا می‌فرمایید برویم تا قطع روابط یا نه؟ آقای خمینی گفتند: «نه. کجدار و مریز رفتار کنید». آقایانی که از مبانی ایدئولوژیک انقلاب دم می‌زنند؛ امام خمینی رهبر انقلاب بودند. کسی بود که می‌گفت اگر همه ملت ایران نظری داشته باشد، من نظر خودم را می‌گویم. اگر نیت و نظر ایشان قطع رابطه بود و آن را به مصلحت می‌دانست؛ دو خط به دولت یا وزیر امور خارجه می‌نوشت که روابط را قطع کنید.

* همانطور که در مورد مصر اتفاق افتاد...

بله. در مورد مصر من به آقای خمینی گزارش دادم. گفتیم: آقا! همه کشورهای عربی (حتی دولتی مثل عربستان) با مصر قطع رابطه کرده‌اند؛ اگر ایران انقلابی قطع رابطه نکند، خیلی بد است. شورای انقلاب و دولت با قطع رابطه مخالفت کردند؛ چون ایران دو میلیارد دلار در مصر سرمایه‌گذاری کرده بود. من گزارش خود را به آقای خمینی دادم و گفتم: رابطه با مصر یک بحث سیاسی است و نه اقتصادی. آقای خمینی هم در پاسخ من نوشت که قطع رابطه کنید. در حالیکه در مورد آمریکا نه آقای خمینی و نه شورای موقت دنبال قطع رابطه نبودند. اگر اعضای شورای انقلاب از جمله آقایان بهشتی، هاشمی و دیگران می‌خواستند رابطه قطع شود؛ یک مصوبه می‌گذرانند. چطور شورای انقلاب تصویب کرد سپاه را از دولت بگیریم و بدهیم به شورای انقلاب؟ اینجا هم می‌توانست تصویب کند که دولت رابطه با آمریکا را قطع کند. دولت هم قطع می‌کرد. اما نه تنها قطع رابطه را تصویب نکردند، بلکه نظر آن طرفی دادند که رابطه قطع نشود. بلافاصله بعد از انقلاب، مرحوم بهشتی از من خواست تا به‌عنوان سفیر ایران به آمریکا بروم. گفتم: من به اندازه کافی آمریکا بودم و نمی‌خواهم برگردم! موقعی هم که بحث سفر من به سازمان ملل بود و دولت آمریکا اظهار تمایل کرده بود که من با آقای ونس (وزیر خارجه وقت آمریکا) دیدار کنم؛ به دعوت من جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت تشکیل شد. در آن جلسه همه آقایان بودند. در آنجا موضوع را مطرح کردم. ۷ مورد را تصویب کردند که من حتما در مذاکره با ونس مطرح کنم.

* چه موضوعاتی بود؟

- همه موارد را به خاطر ندارم. مثلاً یکی از آنها مربوط به هواپیمای اف-۱۴ بود که نرم‌افزار کامپیوتری آن را برده بودند. یا ۴۰۰ میلیون دلار لوازم یدکی ارتش را که ایران قبل از انقلاب از آمریکا خریده و پول آن را هم داده بود؛ اما در آستانه ارسال به ایران، به خاطر انقلاب متوقف شده بود. یا حساب تنخواه گردان ۲۴ میلیارد دلاری ایران در وزارت دفاع آمریکا که باید تکلیف آن روشن می‌شد. می‌خواهم بگویم که هیچ‌یک از آقایان در آن جلسه نگفت که شما با آقای ونس دیدار نکنید و یا اگر دیدار داشتید، طوری برخورد کنید که رابطه قطع شود.

***پس این رویکردی که نهایتاً زمینه قطع رابطه را ایجاد کرد؛ از کجا می‌آمد؟ کما اینکه حتی قبل از تسخیر سفارت، بحث دیدار شما با پرژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) در الجزایر با واکنش‌های تنیدی در داخل مواجه شد و بعد هم که تسخیر سفارت رخ داد. شما بعضاً به این موارد با نگاه توطئه می‌نگرید. در حالیکه به گفته شما نه امام، نه شورایی انقلاب و نه دولت موافق قطع رابطه نبودند؛ این حرکت‌ها از کجا شکل گرفت که بعداً هم به نوعی تخصص بین دو کشور انحامید؟**

- دانشجویان خط امام که سفارت را گرفتند، به کرات گفته‌اند که ما می‌خواستیم دو سه روز گروگان‌ها را نگه داریم و بعد بیاییم بیرون. من در يك مناظره در دانشگاه امیرکبیر از آقای عبدي پرسیدم شما که می‌خواستید گروگان‌ها را دو تا سه روز نگه دارید، چطور آنها را ۴۴۴ روز نگه داشتید؟ در واقع، حمله به سفارت، گروگانگیری برای دو یا سه روز و نگهداری گروگان‌ها تا ۴۴۴ روز دو پرونده جداگانه است. هر انگیزه‌ای که در قسمت اول ماجرا وجود داشته، با قسمت دوم متفاوت است. برای تسخیر سفارت و گروگانگیری دو تا سه روزه، خود دانشجویان می‌گویند می‌خواستیم دولت موقت سقوط کند.

***البته آنها می‌گویند دولت موقت قبل از تسخیر سفارت هم استعفا داده بود...**

- پس برای چی به سفارت حمله کردند؟ خودشان گفته‌اند هدفمان سقوط دولت بود.

***می‌گویند اعتراض به ورود شاه به آمریکا بود.**

- بهانه آن بود. اما به کرات گفته‌اند که هدف ما سقوط دولت موقت بود. پس، این انگیزه قسمت اول بود. اما اینکه چرا گروگان‌ها را ۴۴۴ روز نگه داشتند، انگیزه دیگری داشت. شما اگر کتاب کارتر درباره فلسطین را که به فارسی هم ترجمه شده، بخوانید؛ این را خواهید فهمید. نگهداری گروگان‌ها برای ۴۴۴ روز چیزی نبود جز به نفع اسرائیل برای اینکه کارتر انتخاب نشود تا فشاری که برای صلح بر روی اسرائیل وجود داشت، برداشته شود. اگر کارتر برای بار دوم انتخاب شده بود، با امکاناتی که داشت و با تکیه بر قرارداد کمپ دیوید صلح را برقرار می‌کرد. کارتر در کتاب خود می‌گوید که در سه نوبت، اسرائیل امضاء کرد که به پشت مرزهای سال ۱۹۶۷ برخواهد گشت؛ اما زیر امضای خود زد. اگر کارتر برای بار دوم انتخاب شده بود، حتماً آن را اجرا می‌کرد. گروگان‌ها را نگه داشتند تا کارتر انتخاب نشود.

***آقای اصغرزاده می‌گوید گروگان‌ها از دست ما هم خارج شده بود.**

- بیار خوب، بگویند به دست کی بود؟ اینها که در آن داخل بودند، باید به ملت بگویند کار از دست ما خارج شده بود و مثلاً دست آقای فلان بود. بگذارید من یک مثال بزنم. چند روز بعد از گروگانگیری، آقای یاسر عرفات در بیروت مصاحبه‌ای کرد و گفت: «اگر آمریکا از ما بخواهد، ما به ایران می‌رویم و وساطت می‌کنیم». این در شرایطی بود که آمریکا ساف را به رسمیت نمی‌شناخت. عرفات می‌خواست به این بهانه، کارتر ساف را به رسمیت بشناسد و به او مأموریت وساطت درباره تسخیر سفارت را بدهد. هنوز دولت آمریکا به این پیشنهاد هیچ واکنشی نشان نداده بود. ناگهان یک بیانیه به نام دفر امام علیه

یاسر عرفات منتشر و در رادیو تلویزیون خوانده شد که تو را چه به این حرف‌ها؟ تو برو سراغ رجال مرتجع عرب! من وقتی این را شنیدم، گفتم یک مؤثری در این ماجرا هست. اگر صبر می‌کردند دولت آمریکا ساف را به رسمیت بشناسد، چه کسی از این قضیه ناراضی بود؟ جز اسرائیل؟ این همان یاسر عرفاتی بود که اجازه دادند به ایران بیاید و در اورژانس بیمارستان قلب، آقای خمینی را ببیند و با آقای خمینی عکس گرف و در تمام لبنان پوستر آن منتشر شد. در اینجا هم می‌شد اجازه دهند عرفات به ایران بیاید؛ وقتی آمد، به او بگویند تو را چه به این کارها؟ اینها مواردی است که باید بررسی شود. این چه بازی بود که وقتی زمان آزادی گروگان‌ها شد، آنها را بردند و سوار هواپیما کردند؛ همزمان رادیو را باز کردند. رادیو مستقیماً مراسم جابجایی دو رئیس‌جمهور آمریکا را پخش می‌کرد، در آن لحظه‌ای که رادیو اعلام کرد آقای کارتر از کاخ سفید بیرون آمد و ریگان جای او نشست؛ اجازه دادند هواپیما پرواز کند؟

***شاید در پاسخ گفته شود این واکنشی به حمایت کارتر از شاه و پذیرش او برای معالجات پزشکی بود. در واقع، نوعی خشم انقلابی از کارتر...**

- تمام این حرف‌ها فقط حمله به سفارت و گروگانگیری را توجیه می‌کند؛ ولی نگه داشتن ۴۴۴ روزه را توجیه نمی‌کند.

***شاید گفته شود برای خنک شدن دل‌مان و انتقام از کارتر این کار را کردیم!**

- این تعبیرها که در عالم سیاست معنا ندارد.

***البته خودتان بهتر می‌دانید که قریب به اتفاق سیاستمداران ما (بویژه در طیف مخالفان دولت موقت)**

افراد باتجربه و آشنا با علم سیاست نبودند. عموماً چریک‌ها و یا زندانیان سیاسی بودند و یا روحانیونی که از حوزه آمده بودند و در مراکز تصمیم‌گیری قرار گرفته بودند. آیا به جز آن نگاه توطئه‌ای که شما طرح می‌کنید؛ بی‌تجربگی و یا احساس‌گرایی انقلابی در این مسأله مؤثر نبود؟

- به این معنا مؤثر بود که آن عناصر نفوذی از ساده اندیشی‌ها استفاده کردند. من باز هم مثالی می‌زنم. چرا وقتی هویدا گفت می‌خواهد در باره دوران شاه صحبت کند؛ اعدامش کردند؟ چه کسانی نمی‌خواستند هویدا حرف بزند؟ بعضی سلطنت‌طلبان ادعا کرده‌اند به این دلیل هویدا را کشتند چون می‌خواست دربار رابطه روحانیون با دربار حرف بزند! در حالیکه این استدلالی بچه‌گانه است. مسأله این نبود. هویدا ۱۳ سال نخست‌وزیر شاه بود. شما خاطرات پرویز راجی (آخرین سفیر ایران در لندن) را بخوانید؛ می‌گوید هویدا به من گفت من شرمم می‌آید از مسایلی که در دربار ایران می‌گذرد. من این حرف را به آقای خمینی زدم که یک وقت، ما فساد و مسایل حکومت شاه و دربار شاه را می‌گوییم؛ یک وقت هویدا می‌گوید. بین این دو، تفاوت وجود دارد. بنابراین، فرمایش شما درست است. بخشی از مسأله ناشی از بی‌تجربگی و ساده‌اندیشی نیروهای انقلاب بود که آن عناصر زیرک و زبل، کارکشته و نفوذی از همین ساده‌اندیشی استفاده می‌کردند.

* شما این نفوذی‌ها را از چه جریان‌هایی می‌دانید؟

- سلطنت‌طلبان بودند، ساواکی‌ها، توده‌ای‌ها، مجاهدین و موساد همه بودند. رئیس ساواک مهاباد شده بود عضو کمیته منطقه ۷ تهران! من اسناد آن را دارم و در خاطرات خود آورده‌ام. یا موارد معروفتر یعنی کلاهی و کشمیری. اینها به کجا وابسته بودند؟ الآن شما می‌دانید اینها کجا هستند؟ هیچکس نمی‌داند. کلاهی عملاً همه‌کاره حزب جمهوری اسلامی بود. دیدیم که چگونه عمل کرد. نفوذی بعدی چند درجه بالاتر بود. کشمیری دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران بود. به محرمانه‌ترین اسناد دسترسی داشت و آقای رجایی پشت سر او نماز می‌خواند؛ اما نهایتاً دیدیم که در یک اقدام تروریستی حرفه‌ای بمب را در ضبط صوتی که جلسات شورا را ضبط می‌کرد، جاسازی کرده بود و بعد از محل خارج شد و با کنترل از راه دور، دفتر نخست‌وزیری را منفجر کرد و بلافاصله به همراه خانواده با هواپیما از کشور خارج شد و هیچکس هم نمی‌داند کجاست. مرحله سوم و فاز بعد کجا بود؟ آقای سعید امامی شد معاون امنیتی وزارت اطلاعات. آقای نیازی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و مسؤول پرونده قتل‌ها در همان مقطع اعلام کرد که سعید امامی برای موساد کار می‌کرده است. آن زمان که آقایان رجایی و باهنر به شهادت رسیدند، ما در مجلس اول حضور داشتیم. خاطریم هست هنگام تشییع جنازه در کنار تابوت آقایان رجایی و باهنر کیسه‌ای هم از خاکستر آورده بودند که تصور می‌کردند که بقایای کشمیری است! یعنی، حتی بعد از ترور هم کسی در ابتدا نه تنها به کشمیری شک نکرده بود، که او را هم جزو شهدای ترور تصور می‌کردند. اما بعد که معلوم شد کشمیری از کشور خارج شده؛ همه حیرت‌زده شدند. من در همان جا به آقای هاشمی (رئیس مجلس وقت) و نمایندگانی که حضور داشتند، گفتم که آن شبکه‌ای که کشمیری را در چنین نقطه حساسی قرار داده بود، قطعاً حاضر نمی‌شود او را از آن جایگاه مهم و حساس خارج کند، مگر آنکه مهره دیگری در سطحی بالاتر در اختیار داشته باشد. بروید بگردید او کیست؟ بعد از چند سال، سعید امامی بر ملا درآمد. اینها سئوالاتی بسیار اساسی است. نفوذی‌ها در تمام سطوح بودند. روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب حاکم، به سردبیری مهندس موسوی شعری چاپ می‌کند با عنوان «سنگر ایمان». اگر حروف اول ابیات آن را کنار هم می‌گذاشتید، شعاری می‌شد علیه آقای خمینی. این ماجرا آن زمان خیلی جنجال به پا کرد. در مجلس اول پوستری درست شد در چهار رنگ؛ با عبارت «امام آمد» در چهار رنگ سفید، سبز، قرمز و سیاه. از لحاظ تصویری خیلی زیبا بود. من به آقای هاشمی گفتم نظرتان درباره این پوستر چیست؟ گفت کار هنری خوبی است. گفتم پیامش چیست؟ یک دفعه در فکر فرو رفت و همه را جمع کرد. من اسکن آن پوستر را دارم و در خاطراتم آورده‌ام. من یک فصل در خاطراتم درباره جریان نفوذی دارم. بنابراین، جریان نفوذی وجود دارد و طبیعی هم هست که باشند. با پیروزی انقلاب شکست خوردند و حالا برای آنکه منافع و موقعیت خود را حفظ کنند؛ از من انقلابی بلندتر داد می‌زنند!

* برگردیم به بحث رابطه با آمریکا و ماجرای قطع روابط.

- بله. همانطور که اشاره کردم؛ رابطه را آمریکا قطع کرد و نه ایران. ضمن آنکه قطع روابط نشانه قدرت نیست. آقای کارتر هرکاری را می‌توانست کرد تا مسأله گروگان‌ها را حل کند، اما موفق نبود و

در نتیجه، از موضع ضعف به آخرین کار دست زده است. ما با عراق هم در حال جنگ بودیم، اما روابطمان قطع نشد.

ارزیابی شما از تلاش‌هایی که در طول این سه دهه صورت گرفت برای تلطیف فضای روابط ایران و آمریکا که مهمترین آن، مک فارلین بود؛ چیست؟ چرا این تلاش‌ها دچار اخلاص شد؟

- در مورد مک فارلین، قضیه را کی لو داد؟ آن زمان ایران دیگر چه چیزی از آمریکا می‌خواست؟
الآن آقای روحانی با اوباما یک صحبت تلفنی داشته و اینها جنجال به پا کرده‌اند. آن زمان، رئیس شورای امنیت آمریکا (مک فارلین) با هیأتی بلندپایه با هواپیما به ایران آمد و دسته گل، کیک و کلت آوردند. چه کسی این را لو داد؟ این در خاطرات آقای منتظری هست. من قبل از آن، فکر می‌کردم سید مهدی هاشمی موضوع را فهمیده و به آقای منتظری گفته است. آقای منتظری به من گفت: خیر. سرهنگ قربانی‌فر، افسر ساواک ایران، که بعد از انقلاب از ایران رفته بود و با موساد کار می‌کرد؛ در موقع جنگ با ایران تماس گرفت و گفت سابقه من این است؛ اما در این جنگ یک میهن‌پرستم و حاضرمدیر برای کمک به ایران در تهیه اسلحه به ایران کمک کنم. اسلحه اسرائیلی را می‌آورد در تبریز تحویل می‌داد، پول آن را هم نقد می‌گرفت و می‌رفت. هر چه در انبار داشت، به ایران فروخت.

خیلی هم بی‌کیفیت بود!

- اصلا از رده خارج بود. آن وقت، اسرائیل رفت در وزارت دفاع آمریکا تا موجودی موشک‌های تلو از رده خارج را در انبارهای پنتاگون بخرد. آمریکایی‌ها مشکوک شدند که اسرائیل این موشک‌ها را برای چه می‌خواهد. اسرائیل موشک‌ها را به قربانی‌فر می‌فروخت و او به ایران می‌داد. بعد هم به ایران می‌گفت که موشک‌ها را از بازار سیاه خریده است. ایرانی‌ها هم نمی‌دانستند از کجا می‌آید. تا هنگامی که آمریکایی‌ها موضوع را فهمیدند. یک کانال دیگری باز کردند تا خودشان بتوانند با ایران تماس بگیرند. بعد به ایران گفتند چرا شما از اسرائیل سلاح می‌خرید؟ بروید و از عربستان بخرید. اسرائیلی‌ها جوش آوردند و جنجال به پا شد. این همزمان شد با یک حادثه دیگر. ۸۰ فروند موشک هاگ را به ارزش ۱۸ میلیون دلار به ایران فروختند و به تبریز آوردند. آقای قربانی‌فر باید ۱۵ میلیون دلار پول این موشک‌ها را می‌داد. رفت از قاشقچی، آن سرمایه‌دار عرب، ۱۵ میلیون دلار را وام گرفت تا در سه ماه ۱۸ میلیون دلار بازگرداند. موشک‌ها را آوردند به تبریز. یکی را در بندر عباس بردند و امتحان کردند. اما وقتی موشک‌ها را باز کردند دیدند روی همه آنها نوشته شده ساخت اسرائیل. در نتیجه، نپذیرفتند. بدین ترتیب، قربانی‌فر ماند و با این موشک‌ها و بدهی به قاشقچی! به همین خاطر، دو نامه به منتظری می‌نویسد و مک فارلین را لو می‌دهد. سیدمهدی هاشمی از طریق برادرش سیدهادی که داماد آقای منتظری بود، موضوع را می‌فهمد و خبر را به هفته نامه الشراع لبنان می‌دهد که در نتیجه، در آمریکا هم ماجرا را می‌فهمند و آن کمیسیون تاوردر سنای آمریکا و داستان‌های بعد را در پی می‌آورد. براین اساس، باید گفت برنامه مک فارلین را هم اسرائیلی‌ها برهم زدند. الآن هم همینطور است. آنها با بهبود روابط ایران و آمریکا کاملا مخالفند.

یعنی الآن هم امکان توطنه‌هایی از سوی اسرائیل وجود دارد؟

بله. هست. خط نفوذی بیکار نمی‌نشیند.

چه پیشنهادی برای جلوگیری از فعالیت آنها دارید؟

این یک مسأله صرفاً امنیتی نیست. راهش باز کردن فضای سیاسی جامعه است. اگر فضا باز شود، نیروهای دلسوز جامعه و منافع ملی ایران در یک رویارویی سیاسی خواهند توانست نفوذی‌های تندرو را ایزوله کنند. به همین خاطر هم، آنها با دامن زدن به تنش‌های سیاسی به هر قیمت مانع باز شدن فضا می‌شوند. تنها راه آزادی مطبوعات و اجتماعات است.

آقای دکتر! موضوع قابل بحث دیگر درباره شعار «مرگ بر آمریکا» بود که مطالبی در سایت آقای هاشمی منتشر شد اصولاً شعار مرگ بر آمریکا از کجا آمد؟ آیا در راهپیمایی‌های اولیه، این شعار بود؟

- در دوران انقلاب، شعار «مرگ بر آمریکا» در تظاهرات بود. علت هم آن بود که در تظاهرات، همه نیروها بودند. از جمله نیروهای سازمان‌یافته فدایی و مجاهد. شما می‌دانید که یک گروه کوچک متشکل در یک گروه کثیر نامتشکل، می‌تواند فضا را کنترل کند. شعار از آنجا شروع شد و بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد. اما بعد از انقلاب بین دو موضوع خلط شد. یک موقع است که مردم در خیابان شعار مرگ بر آمریکا می‌دهند. اما یک وقت رئیس دولت این را می‌گوید یا در نماز جمعه که توسط نهادهای حکومتی برگزار می‌شود، سر می‌دهند. من به عنوان یک شهروند عادی می‌توانم هرچه به دهانم بیاید، علیه کارتر یا اواما بگویم. اما به محض آنکه یک پست رسمی پیدا کردم، دیگر نمی‌توانم. در ادبیات و گفتمان سیاسی این موارد مرسوم نیست. حرف آقای خمینی هم این بود که این شعارها نباید به هزینه دولت ایران حساب شود. اما مردم می‌توانند شعار دهند و دولت هم بگوید به من چه ارتباطی دارد؟ مردم هستند و من نمی‌توانم جلوی شعار دادن مردم را بگیرم. حوزه عمل دولت محدود به اقدامات دیپلماتیک است. دولت حداکثر می‌تواند قطع رابطه کند. اما مردم فرق می‌کند. مردم ممکن است سفارتخانه را هم اشغال کنند. همانطور که در همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اتفاق افتاد. چرا که دولت میزبان مسوول امنیت دیپلمات‌های خارجی است. حرف آقای خمینی هم بدین معناست که «مرگ بر آمریکا» نباید سیاست علنی دولت ایران باشد. همانطور که تلاش‌هایی شد تا مسوولیت گروگانگیری را بر دوش دولت ایران بیاندازند. در حالیکه دولت نمی‌تواند گروگانگیری کند. حالا دانشجویان رفته‌اند و کاری کرده‌اند. اما بعد ماجرا تبدیل به این شد که دولت آنها را نگه داشته است.

***مقداری برگردیم به تحولات اخیر. به نظر می‌رسد دولت آقای روحانی و به‌ویژه آقای ظریف در ابتدای کار دولت رویکردی فعالانه و تا حدی غافلگیرکننده برای پیشبرد سیاست خارجی دولت داشتند؛ از جمله اقدامات رسانه‌ای در فیسبوک و توییتر و به‌ویژه پیامی که برای یهودیان جهان و متعاقباً درباره هولوکاست بیان شد. بعد هم در نیویورک که دیدار و تماس صورت گرفت. اما بعد از سفر نیویورک و با فضاسازی‌های رسانه‌ای، به نظر می‌رسد تیم سیاست خارجی در موضع مواجهه با فضاسازی و سناریوهای مخالفان قرار گرفته و از کنشگری به کنش‌پذیری متمایل شده است که اوج این مسأله را در ماجرای تیتز کیهان و واکنش آقای ظریف شاهد بودیم. ظاهراً، دیگر آن رویکرد فعالانه و غافلگیرکننده**

قبلی دیده نمی‌شود. آیا شما این تحلیل را می‌پذیرید؟ و به‌عنوان وزیر خارجه اولین دولت جمهوری اسلامی، چه پیشنهادی به وزیر خارجه کنونی دارید؟

- دولت اگر بخواهد به تنهایی با این فضا سازی‌ها مقابله کند، نمی‌شود. باید فضای سیاسی و رسانه‌ای باز شود. در این صورت، افرادی مثل من خواهند آمد و کاری را که آقای ظریف شخصا نمی‌تواند انجام دهد؛ انجام خواهیم داد. یعنی، من مقاله می‌نویسم و افکار عمومی را در حمایت از سیاست خارجی دولت می‌سازم. در انتخابات خرداد امسال، افکار عمومی تأثیرگذار بود. انتخابات امسال محصول فشار از درون بود. افکار عمومی وجود دارد؛ حالا که آقای روحانی آمده، باید آن را باز کند و مورد استفاده قرار دهد و امکانات در اختیار فعالان سیاسی و رسانه‌ها و گروه‌ها بگذارد. روحانی باید فضا را باز کند تا افکار عمومی خود را نشان دهد.

***به نظر می‌رسد گرایش آقای روحانی - به تعبیر آقای حجاریان- «چانه‌زنی در بالا»ست تا «فشار از پایین...»**

- آقای حجاریان سال‌ها قبل این موضوع را مطرح کرد. آقای خاتمی هم، همین اشکال را داشت. فقط در بالا چانه‌زنی می‌کرد؛ باید از مردم کمک گرفت.

***آیا این رفتار پوپولیستی با مشی دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه در تعارض نیست؟**

- نه. اتفاقاً استفاده از ابزارهای دموکراتیک است. من این ایراد را به مرحوم بازرگان هم می‌گرفتم. آقای مهندس بازرگان هر وقت می‌خواست مصاحبه کند، به دکتر بنی‌اسدی می‌گفت به صادق قطب‌زاده (مدیر عامل وقت صداوسیما) بگو تیم خبری بفرستد. او هم با بازرگان مشکل داشت و نمی‌فرستاد! من می‌گفتم آقای مهندس! چرا این کار را می‌کنید؟ آقای طالقانی دوست ۵۰ ساله شماست. هر دو هفته یک بار به نماز جمعه بروید و از عملکرد دولت به مردم گزارش دهید. وقتی شما پشت تریبون بروید، مردم شعار خواهند داد: درود بر بازرگان. تلویزیون هم مجبور است نشان دهد. آقای خمینی هم که نگاه می‌کند، دیگر نخواهد گفت: ضعیفید آقا! اما مهندس بازرگان به جای این کار، می‌رفت و از عملکرد صداوسیما نزد آقای خمینی گلایه می‌کرد. چند بار که این مطالب را گفتم، ایشان هم پاسخ داد مگر من به قطب‌زاده حکم داده‌ام؟ خودت حکم داده‌ای، عزلت کن. الان هم، آقای روحانی را افکار عمومی آورده است. من در مقاله‌ای که با عنوان «انتخابات ۹۲ و جمهوری پنجم» به سفارش دوستان دکتر عارف نوشته‌ام، این موارد را توضیح داده‌ام.

سوریه و آینده نه چندان روشن

روزنامه اعتماد (ضمیمه هفتگی) - ۱۸ آذر ۱۳۹۱

به ضمیمه نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد و آقای کوفی عنان

۱ - مصر و سوریه دو کانون فرهنگی جهان عرب محسوب می شوند. اما از جهاتی نقش سوریه در خاور میانه از مصر مهمتر و موثر ترست. شاید به همین علت باشد که در جنگ جهانی دوم وقتی نیروهای عثمانی از انگلیس ها شکست خوردند و ارتش انگلیس وارد دمشق شد، فرمانده نیروهای انگلیس در حالیکه چکمه های خود را به پا داشت وارد مسجد اموی شد و پا بر سر مزار "صلاح الدین ایوبی" گذاشت و با تکبیر و غرور خاص انگلیسی خود گفت: "صلاح الدین ما برگشتیم." این اشاره ای بود به این که از نظر دولت های اروپائی جنگ با دولت عثمانی ادامه جنگ های صلیبی محسوب می شد.

۲ - سوریه در طی ۵۰ سال گذشته یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاسی لبنان و جنگ های داخلی آن بوده است. سوریه و عراق دو کشور بعثی و متحد استراتژیک شوروی سابق و فدراسیون روسیه کنونی بودند و هستند. بعد از پیروزی انقلاب در ایران، سوریه در کنار ایران قرار گرفت. اعمال سیاست واقع گرایانه و تا حدی فرصت طلبانه حافظ اسد، موجب آن بود که در حالیکه سوریه امتیازات فراوانی از ایران، از جمله نفت ارزان یا مجانی، دریافت می کرد، با ائتلاف عربستان و امریکا علیه عراق نیز همکاری جدی داشت.

۳ - به رغم سقوط صدام و پایان حکومت حزب بعث در عراق و حوادث شاخ افریقا و یمن، سوریه به عنوان تنها متحد روسیه در منطقه باقی مانده است و این یکی از علل پیچیدگی وضعیت سیاسی - نظامی سوریه و سیاست "صبر و انتظار" دولت های غربی در برابر جنگ و خونریزی و ادامه درگیری ها در این کشور است. از همان آغاز رسیدن موج "بهار عرب" به سوریه، شواهد و قرائن نشان می داد که وضعیت در سوریه به مراتب پیچیده تر از سایر کشور های عربی است. محور اصلی این پیچیدگی ارتش سوریه است. ارتش سوریه علی الاطلاق یک ارتش "روسی" است. در طی نزدیک به ۵۰ سال گذشته ساختار، آموزش و تجهیزات ارتش سوریه توسط روسیه صورت گرفته است. روسیه در سوریه پایگاه نظامی از جمله پایگاه دریائی دارد. این واقعیتی نیست که برای امریکا و سایر کشورهای غربی قابل تحمل باشد. در لیبی با هدایت دولت های اروپائی شورای انقلاب در بنغازی مستقر شد و تشکیل دولت جدیدی را اعلام کرد و کشورهای اروپائی فوراً این دولت را به رسمیت شناختند و ناتو ممنوعیت پرواز هواپیما های لیبی را تصویب کرد. یک علت آن نیاز مبرم کشورهای اروپائی به نفت لیبی است. اما همه این همه داستان نیست. در مصر به محض این که تظاهرات مردمی اوج گرفت، ارتش مصر وارد معادله شد و به نفع مردم موضع گرفت. موضع گیری ارتش مصر یکی از علل بسیار موثر کناره گیری مبارک از سریر قدرت بود. با این موضع گیری ارتش مصر انسجام خود را حفظ کرد. یکی از

علل این موضع گیری این است که ارتش مصر از زمان سادات به بعد ارتشی با آموزش و تجهیزات نظامی غربی محسوب می شود و سالانه مبالغ قابل توجهی کمک های نظامی از امریکا دریافت می کند. اما باز هم همه این همه داستان نیست .

۴- موج سوم دموکراسی در جهان طرح امریکا و کشور های اروپائی نیست بلکه پیامد پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. به این معنا که در دوران جنگ سرد اولویت های سیاسی در روابط بین المللی نقش تعیین کننده داشت. اما در دوران مابعد جنگ سرد اولویت های اقتصادی در روابط بین المللی تعیین کننده شده اند و پیش شرط روابط اقتصادی دراز مدت و استراتژیک میان کشور ها ثبات سیاسی دراز مدت است. ثبات سیاسی در دوران جنگ سرد یک معنا داشت و در دوران ما بعد جنگ سرد معنای دیگری و آن دموکراتیزه شدن نظام هاست. ویژگی اصلی نظام های دموکراتیک در نهایت در دو مؤلفه خلاصه می شود: اول- حضور و شرکت تمامی گروه های سیاسی در فرایند تصمیم گیری و مشروعیت تصمیم ها از نظر تمام گروه ها. دوم- جابه جایی مسالمت آمیز قدرت. اما فرایند دموکراسی در کشور های اسلامی، از نظر کشور های غربی با چند مشکل روبروست: الف- در هر انتخابات آزادی اسلامگرایان بیش از هر گروه دیگری شانس پیروزی را دارند. ب- در جنبش های مردمی کشور های اسلامی به علت سابقه و عملکرد استعماری کشور های غربی احساسات ضد غربی عموماً و اکثراً بسیار قوی و بالاست. ج- در میان جنبش های اسلامگرا گرایشات سلفی و گذشته نگر کم و بیش قوی است. سلفی ها و سنت گرایان

درک درستی از شرایط پیچیده جهان کنونی و پیچیدگی های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه کنونی و مفهوم و تعریف دولت در عصر جدید ندارند. این عوامل موجب می شود که فرایند دموکراسی در جوامع در حال گذار کشور های اسلامی با نوسانات و تلاطم های بسیار شدید سیاسی همراه شود و چه بسا رهائی از یک حکومت استبدادی غرب گرا یا شرق گرا، به حکومت استبدادی از نوع دیگری تبدیل شود .

۵- با توجه به آن چه گفته شد در این نوع جوامع، حضور و مشارکت تمام نیرو ها و قدرت های اثر گذار برای حفظ تعادل محیط سیاسی ضروری است. در جهان هستی قوانین طبیعی تعادل محیط زیست را حفظ می کنند. از دیاد جمعیت یک گروه از حیوانات با زیاد شدن گروه دیگری از حیوانات کنترل می شود. در جامعه انسانی حضور فعال گروه های مختلف تعادل زیستی- سیاسی را حفظ می کنند. این قانون حاکم بر جامعه انسانی را خداوند در دو آیه چنین بیان فرموده است: لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض - اگر خداوند بعضی از گروه های مردمی را با گروه دیگری دفع نکند زمین را فساد خواهد گرفت- بقره ۲۵۱. در آیه ۴۰ سوره حج همین فرایند حفظ محیط سیاسی و اجتماعی آمده است با این تفاوت که فقدان چنین تقابل مهار کننده ای موجب از بین رفتن عبادتگاه ها می شود.

در کشورهائی که سالیان دراز گرفتار استبداد بوده اند و احزاب سیاسی منسجم و متشکل امکان حضور فعال نداشته اند، در دوران مابعد استبداد و دوران گذار به دموکراسی با فراز و نشیب های بسیار و

بعضاً مختل کننده فرایند دموکراسی روبرومی شوند. حضور و مشارکت قدرت های موثر در مناسبات سیاسی می تواند با حفظ تعادل سیاسی مانع باز سازی استبداد جدید شود .

به این ترتیب صرف نظر از این که فردی یا گروهی با دخالت ارتش مصر در سیاست موافق باشد یا مخالف، حضور فعال ارتش در مناسبات سیاسی به طور عمده به ایجاد و حفظ تعادل مناسبات سیاسی کمک می کند. متقابلاً جنبش مردمی نیرومندی که موجب سقوط دیکتاتوری مبارک شد به ارتش نیز امکان و اجازه یکه تازی را نمی دهد. اما به وجود آمدن تعادل لازم برای نهادینه شدن دموکراسی در مواردی ممکن است طولانی و پرهزینه باشد .

۶- اما فرایند تحولات سوریه چنین مسیری را طی نکرده است. حاکمان سوریه در برخورد با اعتراضات مردمی واقع بینانه عمل نکردند. به جای مدارا و همکنشی با معترضین و حفظ امکانات حضور در تحولات اجتناب نا پذیر به سرکوب خونین آنان

پرداختند. یک مثل عامیانه می گوید: " عقل مستبدان به چشمشان است و چشمشان جلوتر از دماغشان را نمی بیند. " به عبارت دیگر قدرت بی رقیب چشم مستبدان را کور می کند و آن ها نمی توانند رویداد ها را و موقعیت ها را آن طور که هست ببینند بلکه آن طور که مایل هستند و می خواهند می بینند. به این ترتیب مهر سقوط بر پیشانی آنان زده می شود .

۷- اما این قابل پیشگیری بود. هنگامی که اعتراضات مردمی در کشور های مصر، یمن، لیبی، بحرین و سوریه بالا گرفت نامه ای برای دبیرکل سازمان ملل متحد فرستادم و طی آن پیشنهاد کردم برای حل مسالمت آمیز نزاع میان مردم و حکومت ها فراندگی تحت نظارت نهاد های بین المللی برگزار شود. رونوشت این نامه را برای دبیرکل اتحادیه عرب و رئیس شورای حقوق بشر سازمان ملل فرستادم . هنگامی که کوفی عنان به عنوان نماینده ویژه سازمان ملل و اتحادیه عرب در بحران سوریه معین شد در اواخر آوریل سال جاری میلادی (مقارن با اردیبهشت ۱۳۹۱ خورشیدی) نامه ای برای او فرستادم و طی آن فراز هائی از سخنانش را به هنگام دریافت جایزه صلح نوبل یادآور شدم و پیشنهاد برگذاری همه پرسی برای تعیین سرنوشت نزاع میان مردم سوریه با حکومتشان را مطرح کردم و تاکید کردم که شرط مفید بودن و موثر بودن این همه پرسی آن است که همه طرف های درگیر اولاً متعهد شوند که نتایج همه پرسی و ثانیاً آشتی ملی را به پذیرند. کوفی عنان ضمن استقبال از این پیشنهاد اجرای آن را موکول به تصویب هیئت ویژه مامور سوریه نمود. اما هیچ اقدامی صورت نگرفت. کوفی عنان استعفا داد و اخضر ابراهیم نیز کاری از پیش نخواهد برد .

۸- ایدن نخست وزیر انگلیس در دهه ۱۹۵۰ در خاطرات خود در باره مصر و سقوط فاروق می نویسد ما گزارش هائی دریافت کردیم که مصر در آستانه یک انفجار است. نا رضایتی مردم به اوج خود رسیده است. از سفیرمان در قاهره خواستیم به دیدن فاروق بروم و شرایط بسیار نا آرام مصر را توضیح بدهد و توصیه کند که نخست وزیر را که از نظر مردم عنصری بسیار نامطلوب و فاسد است برکنار نماید و فرد دیگری را که خوشنام است به جای او بگمارد تا احساسات جریحه دار شده مردم التیام پیدا کند. ایدن می نویسد فاروق توصیه ما را پذیرفت و نخست وزیر را عزل کرد اما فردی را که به مراتب بد نام تر

از او بود به جایش منصوب کرد. چند روز بعد قاهره منفجر شد و یک هفته در آتش می سوخت. در این زمان بود که کودتای نجیب- ناصر صورت گرفت و فاروق به اروپا گریخت. ایدن آنگاه می نویسد: "درباره کسی که بر پیشانی اش سقوط نوشته شده است چه می توان کرد؟" و این داستان مکرر حکومت های استبدادی است.

اکنون ارتش سوریه در معرض فروپاشی قرار گرفته است. ارتش تکیه گاه اصلی حزب بعث حاکم است. با فروپاشی ارتش سوریه و اضمحلال حزب بعث سقوط دولت اسد حتمی است. اما در فقدان احزاب و تشکل های سیاسی تاثیرگذار و اختلافات بسیار گسترده مذهبی و قومی و قدرت های با نفوذ در منطقه آینده سوریه و متاثر از رویداد های درون سوریه اوضاع منطقه خاورمیانه بسیار تاریک به نظر می رسد.

به عبارت دیگر، اگر چه اقدامات دولت اسد در سرکوب و کشتار وسیع مردم سوریه به لحاظ موازین حقوق کیفری بین المللی نوعی نسل کشی و جنایت علیه بشریت محسوب می شده و از سوی هیچ فرد شرافتمندی به هیچ وجه قابل توجیه و دفاع نیست اما به نظر می رسد که خواست و دغدغه اصلی کشور های غربی در سوریه در بر کناری یک دولت خودکامه خلاصه نمی شود و بلکه حذف آخرین حلقه از حضور راهبردی روسیه در منطقه و متلاشی ساختن ارتش سوریه و تغییر مناسبات خاور میانه به نفع جریان تند روی حاکم بر اسرائیل و در نهایت جلوگیری از پدید آمدن صلح پایدار در منطقه و ممانعت از به رسمیت شناخته شدن سرزمین مستقل فلسطین، ابعاد مهم تری از خواست و عملکرد دولت های اروپائی و امریکا را در مسئله سوریه روشن می کند و از همین رو نگرانی عظیمی در این خصوص حس می شود که موید وظیفه و تکلیفی بیشتر برای فعالین مدنی و سیاسی خواهان دموکراسی در کل خاور میانه و حتی جهان محسوب می شود.

نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد :

His Excellency Mr. Van Kee- moon

Secretary General, United Nation

New York, N.Y.

His Excellency

In a global village, to be a witness to the violent confrontation between people and government forces and the suffering of innocent men, women and children, is indeed a painful experience. This is exactly what is going on in many UN member states, including Yemen, Syria and Bahrain. No human being could stay indifferent to these atrocities.

His Excellency: United Nation could and should intervene to solve the conflict in order to stop these crimes. The solution, however, is neither military intervention, nor economic sanctions. The conflict is the results and manifestation of a deep and real legitimacy crisis. Thus solution is a referendum to be implemented and supervised by a UN special task force. It is a healthy and most civilized way to resolve the crisis of legitimacy in these countries. Authorities claim that they have the support of majority of their people, while the opposition claim and evidence confirm otherwise. Probably the ruling parties have some support among their subjects. Referendum would show this. My own estimate is that they may have some support, but not the majority. If the authority accepts the results of the referendum they may escape the bloody and tragic end, as we have seen in the recent events in Libya, but would have to give up the power and step down. But, nevertheless, they would not be removed from political power structure all together. This by itself would be very healthy and helpful in creating and maintaining political balance in post revolutionary state.

His Excellency in the name of humanity I am asking you to use the power of your office and do a noble job for the suffering people in Yemen, Bahrain and Syria, and a valuable contribution to the cause of world peace and justice. With regards

Ebrahim Yazdi, Former minister of Foreign Affairs, Islamic Republic of Iran

Teheran, November 21, 2011

Cc: Secretary General of Arab League; Chairperson, Human Rights Council, UN.

نامه به آقای کوفی عنان:

His Excellency Kofi Annan,

Joint Special Envoy of the United Nations and the Arab League for Syria

The United Nations

1 United Nations Plaza

New York, New York 10017-3515

Dear Mr. Annan,

Your Noble Lecture in 2001 was moving and historic. You rightfully declare that “the sovereignty of States must no longer be used as a shield for gross violations of human rights.” You defended the universality of human rights and stressed the rights of people over that of states.

We support your tireless efforts in working for peace in the Middle East and now especially in Syria. The internal conflict there has the risk of engulfing the entire region in conflict with a potential for global harm. To address this challenge, in a letter to His Excellency Mr. Moon, Secretary General of United Nations I have proposed the establishment of a national referendum in Syria, Yemen and Bahrain as a path forward. Both sides in these countries claim majority support and justify their positions based on this support. Therefore, both sides should, if they are to be seen as legitimate, support the notion of a national referendum. Any side opposing a referendum would lose legitimacy.

There is a strong possibility that the regime in Syria and her external benefactors will support such a referendum, with oversight by the United Nations, in order to avoid the dire future of civil war. If this path is proposed to the UN Security Council with Arab League support, it is difficult to see how any state, including Russia and China, would be able to justify opposing it.

Even the ruling elite within Syria have a strong incentive to support the vote. Although Baath Party and her leader Dr Assad may lose the referendum, but by participating and supporting a smooth transition to democracy, they will ensure a role in future political Scene in Syria.

As you correctly point out in your Nobel Lecture, “when States undermine the rule of law and violate the rights of their individual citizens, they become a menace not only to their own people, but also to their neighbors, and indeed the world.” The world has the right to address such violations in a fair but forceful manner. Pressuring both sides in Syria to accept a national referendum may deliver both a viable path forward and a strong precedent for the resolution of this type of conflict in other states.

Respectfully,

Ebrahim Yazdi, PhD, Former Minister of Foreign Affairs, Islamic Republic of Iran

Tehran, April 29, 2012

برگردان نامه به کوفی عنان :

جناب آقای کوفی عنان

نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه

با سلام و احترام؛ جنابعالی در نطق تاریخی خود در زمان دریافت جایزه صلح نوبل ابراز داشتید که با توجه به تغییراتی که در درک ملت ها از مقوله ی کرامت انسانی پیش آمده و فجایعی که به موجب خودکامگی دولت ها برای بشریت پدید آمده، امروزه ضرورت اقتضا می کند که حق حاکمیت سرزمینی دولت ها، زمینه ی وقوع فجایع جدیدی را برای بشریت فراهم نیاورد و از این رو، از فراگیر بودن مقررات راجع به حقوق بشر بر قوانین داخلی کشورها و اولویت حقوق و حاکمیت ملت بر حاکمیت ملی سخن گفتید.

اینجانب ضمن تایید و ادای احترام نسبت به این باور انسانی و تلاش های بی وقفه و موثر جنابعالی در راستای برقراری صلح در خاورمیانه و به ویژه سوریه و پیامدهایی که استمرار تنش ها و افزایش خشونت در منطقه می تواند حتی برای کل جهان به مثابه ی تهدیدی جدی ارزیابی شود، چندی پیش در نامه ای به جناب آقای مون، دبیر کل محترم سازمان ملل متحد، پیشنهاد برگزاری referendum در سوریه، یمن و بحرین را مطرح کردم.

تصویر و الزام حکومت سوریه به برگزاری یک referendum آزاد و تحت نظارت نیروهای سازمان ملل متحد به منظور تعیین سرنوشت حکومت سوریه و به دست ملت سوریه افزون بر تامین منافع و

استقلال سرزمین سوریه و همچنین ممانعت از بروز جنگی داخلی و تحمیل هزینه های مادی و معنوی سهمگین در این کشور، از بخت زیادی در پذیرش از سوی دولت سوریه و حامیان بین المللی آن برخوردار است.

در صورت طرح چنین پیشنهادی در شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچ یک از دولت های روسیه و چین، توجیهی در عدم پذیرش آن نخواهند داشت و از سوی دیگر، حزب بعث حاکم برسوریه نیز توجیهاات فراوان در قبول آن خواهد داشت، چرا که اگر چه با پذیرش این پیشنهاد، دولت خاندان اسد به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد اما بی تردید حزب بعث سوریه در عرصه مناسبات و تعاملات سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و همین امر می تواند به امنیت پایدار در سوریه و جلوگیری از بروز و تکرار فجایعی مانند عراق و لیبی کمک کند.

از همین رو با ادای احترام دوباره نسبت به تلاش های جنابعالی در برقراری صلح و امنیت در سوریه پیشنهاد دازم که با توجه به موقعیتی که در اختیار دارید و نیت بشردوستانه ای که در شما دیده می شود نسبت به طرح و تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب که دولت سوریه را ملزم به برگزاری رفراندوم کند، اقدام فرمایید.

آرزوی صلح جهانی و تحقق کرامت انسانی و همچنین توفیق جنابعالی را در مسوولیت های محوله دارم.

با احترام - ابراهیم یزدی - وزیر اسبق خارجه جمهوری اسلامی ایران. تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

"نه" به تحریم با "آری" به جامعه مدنی

کمپین «نه به تحریم؛ داشته‌ها و خواسته‌هایش» در میزگرد ابراهیم یزدی و موسی غنی‌نژاد

سرگه بارسقیان، مجله اندیشه پویا- سال دوم شماره دهم، پائیز ۱۳۹۲

یزدی: تأثیر کمپین «نه به تحریم» مشروط به رفع محدودیت‌های جامعه مدنی است.

غنی‌نژاد: مخالفت با تحریم‌ها را مشروط نکنیم.

دو هفته پس از انتخابات یازدهم ریاست‌جمهوری در ۲۴ خرداد ۹۲، دکتر موسی غنی‌نژاد مقاله‌ای نوشت با عنوان «فراخوان اعتراض جهانی به تحریم‌ها علیه ایران». چنان‌که این اقتصاددان در روزنامه "دنیای اقتصاد" نوشته بود: «انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران به روشنی نشان داد که مردم و نظام سیاسی

به دنبال اعتدال و روابط صلح‌آمیز با جامعه جهانی هستند» و پرسیده بود «تداوم تحریم‌های اقتصادی [غرب علیه ایران] که معنای دیگری جز اقدامات خصمانه ندارد، چه توجیهی در برابر این پیام آشکارا صلح‌آمیز مردم ایران دارد؟» غنی‌نژاد محکوم کردن تحریم‌های اقتصادی علیه ایران یا هر کشور دیگری، از سوی هر کس یا نهادی، را «پیام صلح و دوستی برای همه مردم دنیا» دانسته و خواسته بود: «از این پیام‌رسانی مبارک دریغ نوزیم.» این پیام هم‌زمان در داخل کشور از سوی روشنفکران دیگر هم بیان شد. از گفت‌وگو با روزنامه‌ها تا نام‌نگاری‌ها و نشست‌ها و سخنرانی‌ها؛ از سعید حجاریان تا بابک احمدی، از داوود هرمیداس باوند تا خشایار دیهیمی، از سعید لیلانز تا احسان شریعتی و...، همه از مضارّ تحریم و ضرورت یافتن راهی برای برون‌رفت از آن گفتند. هم‌زمان که جامعه مدنی داشت هم‌زمان با دولت اعتدال از تکریم به جای تحریم می‌گفت، برخی، در همان اوان کار، به نقد آنچه «کمپین نه به تحریم» خوانده می‌شود پرداختند. از این نقدها، آن‌هایی را که به ماهیت وجودی و ابزارهای کارکردی جامعه مدنی اشاره دارند روی میزی چیدیم تا از دو منظر به آن بنگریم: یکی با حضور دکتر ابراهیم یزدی، فعال سیاسی - مدنی و وزیر امور خارجه دولت موقت، تا نگاهی مدنی - دیپلماتیک به آن بیندازیم، و دیگر از دید غنی‌نژاد پاسخی مدنی - اقتصادی به این نقدها بدهیم. حاصل کار، میزگردی شد با نقدهایی که هدفی جز توفیق کمپین و امید به تودیع تحریم ندارد.

در بررسی کمپین «نه به تحریم» و توفیق و ناکامی‌هایش، ناگزیر از تبیین جایگاه کنونی جامعه مدنی در ایران هستیم؛ اینکه چه نسبتی میان جامعه مدنی با دولت برقرار است، این دو در وضع تعادل نسبی به سر می‌برند، و آیا جامعه مدنی ادامه دولت است بدون آنکه از استقلال وجودی بهره‌مند باشد، و یا رابطه آن‌ها مملو از قهر و ستیز است؟ با تبیین این رابطه به این پاسخ دست می‌یابیم که آیا ادامه تغییر در حوزه دولت با انتخابات اخیر به تغییر در جامعه مدنی می‌انجامد و رابطه این دو را دگرگون می‌کند؟ اینکه پس از انتخابات ریاست‌جمهوری کمپین مدنی نه به تحریم شکل گرفت، خود نشانه‌ای است از پیوستگی و وابستگی جامعه مدنی به دولت، و (به تعریف گرامشی)، عرصه‌ای برای بازتولید هژمونی طبقات حاکم؟ یا نشانه نفس‌کشیدن جامعه مدنی با کناررفتن سیطره دولتی است ناهمگون که به احیای استقلال آن می‌انجامد؟

ابراهیم یزدی: در غیاب جامعه مدنی سرزنده و مؤثر، گروه‌های سیاسی یا مردمی نمی‌توانند با تحریم‌ها مخالفت کنند، چراکه این مخالفت‌ها هنگامی مؤثر است که جامعه مدنی فعال باشد و دولت آن را به حساب بیاورد تا خارجی‌ها هم آن را به رسمیت بشناسند. جامعه مدنی در دو وجه بررسی می‌شود، یکی با توانمندی‌ها و ظرفیت‌های آن و دیگری با نهادهای شکل‌گرفته در آن. انقلاب اسلامی ایران بی‌تردید در ساختارهای اجتماعی، رفتارها و هنجارها تأثیر بسیار عمیقی داشته است. نسل جوان و جدیدی رشد کرده که با نسل‌های سابق تفاوت بسیاری دارد. انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری نشان داد که نسل جوان از بلوغ نسبی جدیدی برخوردار است، اما هنوز عرصه برای رشد نهادهای مدنی فراهم نشده است؛ گرچه زمینه‌هایی به وجود آمده، اما در حالت تودموار است و باید فضا برای فعالیت نهادهای مدنی، احزاب، سندیکاها و گروه‌های صنفی آماده شود تا افکار و اندیشه‌های متنوعی که درون این نهادها وجود دارد،

تبدیل به ظرفیت‌های بالفعل شود. هنوز چنین شرایطی به وجود نیامده است. تا زمانی که نگاه مسئولان و تصمیم‌گیرندگان به راحل‌های سیاسی معطوف نشود، این فضا و رشد لازم را پیدا نخواهد کرد. موفقیت دولت جدید در فراهم کردن فضا برای رشد نهادهای مدنی و صنفی بسته به اراده و توان تصمیم‌سازان است.

آیا تغییرات جامعه مدنی ارتباط مستقیمی با تغییرات در حوزه حاکمیت دارد؟ یعنی ما هنوز جامعه مدنی‌ای که روی پای خودش بایستد و به تغییرات در حوزه دولت توجه نکند نداریم؟ به عبارتی، آیا نگاه‌ها معطوف به این است که در دولت چه اتفاقی می‌افتد؟

یزدی: در حال حاضر تناسبی میان قدرت مدنی و قدرت حاکمیت وجود ندارد. همه امکانات در اختیار دولت است. این به معنی انتظار جامعه مدنی از دولت نیست، بلکه هنوز فضا مناسب نیست.

موسی غنی‌نژاد: جامعه مدنی مقوله‌ای نیست که از بین برود؛ جامعه مدنی همیشه وجود دارد. جامعه به دو بخش تقسیم شده، یکی مردم و تجارت و فعالیتشان، بازار و نهادهای مدنی، و دیگری دولت که مسئولیت حفاظت جامعه مدنی را بر عهده دارد. جامعه مدنی در مقابل دولت نیست، برای حمایت از دولت است؛ گرچه دولت‌ها گاهی با سوءاستفاده از قدرتشان، اختیارات یا دامنه فعالیت‌های جامعه مدنی را محدود می‌کنند. هر قدر دخالت‌های دولت در حوزه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیشتر شود، جامعه مدنی محدودتر می‌شود. جامعه مدنی یعنی خود جامعه. این تقابل بین دولت و جامعه مدنی محصول اندیشه مدرنیته است. شاید بهتر باشد مصداقی صحبت کنیم. فعالان اقتصادی و اقتصاددانان کمپینی مدنی علیه تحریم‌ها راه انداخته‌اند. کمپین مدنی به این معناست که به دولت کاری ندارد؛ ایده‌ای را مطرح کرده‌اند و می‌خواهند پیش ببرند. مخاطب این کمپین خارجی‌ها هستند، منظور دولت‌های خارجی نیست، بلکه افکار عمومی آن‌هاست. مخاطب ما جامعه مدنی کشورهای غربی، آمریکا و اروپاست. حرف ما این است که تحریم‌ها علیه ایران غیرانسانی است، جایز نیست و به آن اهدافی که برایش تعریف شده نمی‌رسد. این تحریم‌ها نه مقدمه جنگ، که خود جنگ است. دوگانه تحریم و جنگ وجود ندارد؛ آنچه وجود دارد دوگانه جنگ و صلح است. به این ترتیب، تحریم خود جنگ است. منظور از جنگ، وادار کردن طرف مقابل با استفاده از زور برای انجام کاری است که مایل به آن نیست و عملی خشونت‌آمیز محسوب می‌شود. آمریکایی‌ها ایران را تحریم دارویی و غذایی کرده‌اند. خودشان انکار می‌کنند اما عملاً این اتفاق افتاده است. معنایش این است که وارد جنگ شده‌ایم. بیماری که در بیمارستان‌ها از کمبود دارو جان خود را از دست می‌دهند، از قربانیان جنگ هستند. وخیم شدن وضع رفاهی مردم، فقر، فساد، فحشا و اعتیاد از تبعات این تحریم‌هاست. مخاطب ما جامعه مدنی آمریکاست که جنگ را تمام کنند. دولت آمریکا می‌خواهد این جنگ نرمی که شروع کرده است به کجا منتهی شود؟ به جنگ سخت؟ اینکه فاجعه بزرگتری است. یا می‌خواهد به صلح منتهی شود؟ اگر این قصد را دارد، راه صلح گفت‌وگو و آزادی تجارت است. اینکه اقتصاددانان این کمپین را آغاز کردند و اولین مقاله درباره آن را من نوشتم، تأکید بر این بود که راه رسیدن به صلح، تجارت آزاد است. شواهد فراوانی برای آن در طول تاریخ هست؛ نمونه‌اش چین که سال‌ها بزرگترین خطر امنیتی آمریکا بود. این خطر زمانی برطرف شد که تجارت میان چین و غرب گسترش یافت. از وقتی که اقتصاد آن‌ها در هم تنیده شد به صلح رسیدند.

استدلال ما در خطاب به غرب این است که با وضع و اجرای تحریم و مسدود شدن مجرای تجارت، راه دیگری غیر از جنگ باقی نمی‌ماند؛ یعنی به‌تدریج وارد جنگ می‌شوند .

این پیشنهاد چرا بعد از انتخابات ریاست جمهوری مطرح شد؟ در دوره احمدی‌نژاد هم می‌شد با همین استدلال‌ها با تحریم‌های غرب مخالفت کرد .

غنی‌نژاد: یک سال قبل، هم‌زمان با تشدید تحریم‌ها، می‌خواستیم این کار را بکنیم اما به قدری کردار و کنش‌های دولت‌مردان برای خارجی‌ها بازدارنده بود که صدای ما جایی نمی‌رسید. این بود که دچار تردید شدیم. پارسال هم حرف‌های امروز را می‌گفتیم .

منتظر بودید دولت تغییر کند؟

غنی‌نژاد: به هیچ وجه این‌طور نیست .

پس جامعه مدنی منتظر تغییرات در حوزه حاکمیت بود؟

غنی‌نژاد: اصلاً این‌طور نیست. جامعه مدنی منتظر هیچ چیز نمی‌شود. جامعه مدنی به جامعه نگاه می‌کند. ما یک سال قبل منتظر نبودیم، دچار تردید بودیم که این کمپین را چگونه پیش ببریم که مؤثرتر واقع شود؛ چون با اعمال و حرف‌هایی که دولت‌مردان سابق می‌زدند، تمام این تلاش‌ها خنثی می‌شد. اما الآن دولتی آمده که حرف از گفت‌وگو می‌زند، پس ما می‌توانیم صدایمان را بهتر به گوش جهانیان برسانیم. ما به‌خاطر دولت روحانی این کار را نکردیم. جامعه مدنی در روز ۲۴ خرداد حرف خودش را با نظام سیاسی زد. گفت ما آن سیاست‌ها را نمی‌خواهیم، دولتی می‌خواهیم که اهل تعامل با دنیای خارج، عقلانیت و تدبیر باشد، و این خواسته با گفته‌ها و برنامه‌های دکتر روحانی مطابقت داشت. حرف‌های آقای روحانی ۸۰درجه با حرف‌های آقای احمدی‌نژاد متفاوت بود. جامعه مدنی آقای روحانی را انتخاب کرد. انتخابات نهاد جامعه مدنی است. ما به موازات آن عمل می‌کنیم؛ یعنی نهادهای مدنی در کنار نهادهای مدنی دیگر عمل می‌کنند. جامعه اقتصاددانان در کنار جامعه حقوق‌دانان، انجمن‌های صنفی، سندیکاها و NGO ها بخش‌هایی از جامعه مدنی هستند. مخاطب ما دولت آمریکا نیست؛ اقتصاددانان، حقوقدانان و روزنامه‌نگاران آمریکایی هستند که روشن کنند برخوردی که با ایران صورت می‌گیرد نادرست، ناعادلانه و در جهت صلح نیست و با فشار افکار عمومی آمریکا و اروپا دولت‌هایشان و ادار شوند سیاست‌هایشان را تغییر دهند .

یزدی: اشاره آقای دکتر غنی‌نژاد به الگوی چین و شوروی سابق درست است. از سال‌ها قبل از آن هم کسانی در آمریکا معتقد بودند که راه مقابله با توسعه‌طلبی کمونیسم تقابل نظامی نیست بلکه باید روابط اقتصادی برقرار شود. وقتی که مرادوات اقتصادی ایجاد شد، نیازهای دوطرفه به‌وجود می‌آید، که خود این نیازها آن‌ها را تغییر می‌دهد. نظریه تنش‌زدایی در دوره نیکسون از اینجا سرچشمه گرفت. اما آیا ماهیت، سرشت و ساختار قدرت در ایران به چنین چالش‌هایی پاسخ می‌دهد؟ اقتصاد ایران به‌شدت رانتیر است و تا زمانی که ایران دسترسی به درآمد عظیم نفت دارد، این چیزها کارساز خواهد بود. چین به درآمد نفت دسترسی ندارد؛ باید بیش از یک میلیارد نفر جمعیت خودش را سیر کند. من با کمپین

ضد تحریم موافقم، اما این هنگامی مؤثر خواهد بود که درون ساختار کنونی ایران، بدون مقایسه با ساختار شوروی یا چین، حداقل شرایط برای ابراز وجود نهادهای مدنی فراهم شود. مثلاً در بحث دارو، در خبرها آمده بود آقای احمدی نژاد چند میلیارد دلار از بودجه وزارت بهداشت را به مسکن مهر اختصاص داده است. بنابراین، پولی نمانده بود که دارو بخرند. کمبود دارو به دلیل تحریم آنها نیست، به خاطر این است که بودجه وزارت بهداشت صرف امور دیگری شد، یا به تعبیر وزیر سابق بهداشت، بودجه را دادند به عده‌ای که ماشین یا لوازم آرایش وارد کنند. بنابراین، معتقدم هم‌زمان با این کمپین باید وفاقی در درون شکل بگیرد.

چند سال پیش، نمایندگان از نهادهای مختلف جامعه مدنی گردهم آمدند و از درون این همنشینی‌ها شورای صلح شکل گرفت. گفتمان صلح برآمده از خواست عمومی جامعه مدنی بود. در کمپین نه به تحریم، صدا صدای اقتصاددانان و بازرگانان بخش خصوصی است. این کمپین چقدر از درون جامعه مدنی جوشیده و توانسته محصول همنشینی‌های دیگر نهادهای مدنی باشد؟ آیا باید منتظر ماند پیشنهادی از سوی یکی از نهادهای مدنی مطرح شود و بعد دیگر گروه‌ها و نهادها به آن پیوندند؟

یزدی: باید از جایی شروع شود؛ حالا اقتصاددانان شروع کردند. به محض اینکه گروهی سیاسی و مدنی شرایط مناسبی داشته باشد، وارد این کمپین می‌شود و از آن حمایت می‌کند. زمانی دولت می‌گوید آمریکا چرا ایران را تحریم کرده است، این یک اثر دارد، یک زمان جامعه مدنی این خواسته را مطرح می‌کند و تبدیل به جریان می‌شود، که این به مراتب مؤثرتر خواهد بود. حال اگر این جامعه مدنی در کشور به رسمیت شناخته نشود یا صدای اقتصاددانان شنیده نشود اثر نمی‌کند. تا زمانی که شرایط در داخل با تأمین آزادی‌های مدنی و آزادی زندانیان سیاسی بهبود نیابد، جهان به صدای ایران گوش نخواهد کرد و حتی کمپین اقتصاددانان هم تک‌صدا باقی می‌ماند. جامعه مدنی در انتخابات ۲۴ خرداد به عرصه آمد، اما ۸ سال تجربه شکست‌خورده و ناامیدکننده دوره احمدی نژاد در این فضایی که ایجاد شد مؤثر بود. حتی کسانی که با آن شدت از احمدی نژاد حمایت می‌کردند هم نمی‌توانستند حرف دیگری بزنند. تجربه احمدی نژاد برای ما خیلی سنگین بود، اما تعادلی به وجود آورد تا روحانی بر سر کار بیاید. این کافی نیست. هنوز باید گام‌های دیگری برداشته شود.

غنی نژاد: با آقای دکنر یزدی موافقم که هرچه در داخل وفاق ملی بیشتر شود، حرف ما در خارج بُرد بیشتری خواهد داشت و مؤثرتر خواهد بود. اما کار را از جایی باید شروع کرد. بالأخره جامعه مدنی در ۲۴ خرداد وضع را عوض کرد. وضعیت آرمانی نشده، ولی اتفاق مهمی افتاده است. کمپین نه به تحریم در جهت این اتفاق است. این به معنای دفاع بی‌قید و شرط از دولت نیست. ما از اهداف و آرمان‌های جامعه مدنی دفاع می‌کنیم و تا جایی که دولت با ما همسو باشد دستش را می‌فشاریم، ولی اگر نباشد، تا جایی که بگذارند کار خودمان را می‌کنیم. با بخشی از گفته‌های آقای یزدی موافق نیستم و آن اینکه خواسته‌ها و مبارزه‌مان برای افشای غیرانسانی بودن تحریم را مشروط نکنیم به اینکه دولت در ایران کاری انجام بدهد. من با اینکه دولت باید در داخل اقداماتی در جهت وفاق ملی انجام دهد و فعالان جامعه مدنی فشارشان را برای تغییر در داخل هم بگذارند موافقم، اما این کمپین خاص که اقتصاددانان مطرح کردند تعریف مشخصی دارد. هر جا سیاست‌های اقتصادی دولت مخالف منافع ملی باشد،

اقتصاددانان انتقاد و اعتراض می‌کنند، چنان‌که در دوره احمدی‌نژاد همین کار را کردند، اما در آن دوره کسی گوش نمی‌داد. اولین نامه اقتصاددانان سال ۸۵ نوشته شد، اما کسی گوش نداد. موتور پوپولیزم راه افتاده بود، با پروپاگاندا کرکننده و انحصاری بودن اظهارات در تلویزیون و مطبوعات صدای ما به جایی نمی‌رسید. الآن وضع عوض شده است. هر کسی در حوزه شناخت از هویت خودش باید این کار را انجام دهد. اقتصاددانان در حوزه اقتصادی، فعالان زنان در حوزه خودشان و... همه در جهت منافع عمومی و حقوق مردم گام بردارند. اعتراض ما به تحریم‌ها این است که ما را از حقوق اولیه خودمان محروم کردند. چرا من نمی‌توانم با یک آمریکایی معامله کنم؟ این نقض حقوق مالکیت من نیست؟ این خلاف قانون اساسی خود آمریکاست، خلاف اعلامیه جهانی حقوق بشر است. اولین خط این اعلامیه می‌گوید صلح جهانی مبتنی بر شناخت حقوق انسان‌هاست. آمریکا به چه بهانه‌ای حقوق من را نقض می‌کند؟ این چه منطقی است که به‌خاطر اختلاف با دولت، من را تنبیه می‌کند؟ چرا مسائل سیاسی بین دولت‌ها را به درون زندگی مردم کشانده‌اند؟ این اعتراض به همه دولت‌مردان و سیاست‌های مدافع تحریم است. بعضی‌ها می‌گویند چرا به دولت خودمان این‌ها را نمی‌گوییم؟ دولت ایران که ما را تحریم نکرده است. اگر امروز می‌توانیم این حرف‌ها را بزنیم، به‌خاطر این است که با انتخابات ۲۴ خرداد وفاق نسبی به‌وجود آمد که حرف ما هم شنیده می‌شود. هرچه این وفاق ملی بیشتر شود، با آزاد کردن زندانی‌های سیاسی، به رسمیت شناختن حقوق فردی انسان‌ها، غیرامنیتی کردن فضا و... طرف خارجی بیشتر عقب‌نشینی می‌کند و مجبور است حرف ما را گوش دهد، چون منطق ما قوی‌تر می‌شود. ولی هر قدر در داخل محدودتر شویم، از خارج فشار بیشتری وارد می‌کنند. اینجا با گفته‌های آقای یزدی موافقم.

آقای غنی‌نژاد پیش‌تر در گفت‌وگویی اشاره کرده‌اند که بخشی از موفقیت یا ناموفقیت کمپین نه به تحریم متأثر از رویکردی است که دولت ایران در عرصه روابط بین‌الملل در پیش خواهد گرفت. شبیه همین تعبیر را آقای دکتر هادی زنوز هم دارند که کمپین مدنی علیه تحریم‌ها می‌تواند مکملی در ادامه فعالیت‌های دولت در عرصه سیاست خارجی باشد و از این طریق نیز تا حدودی به افکار عمومی غرب آگاهی دهد. این نگاه توفیق کمپین را مشروط می‌کند به اینکه دولت گام عاقلانه‌ای بردارد و جامعه مدنی برای ایجاد پشتوانه مدنی برای آن تلاش کند و مکملی برای اقدامات دولت باشد. در سیاست خارجی این نوع پشتوانه‌ها چقدر مؤثرند و به توفیق حرکت‌های دولت کمک می‌کنند؟

یزدی: در سیاست بین‌الملل، اصلی وجود دارد به نام حاکمیت ملی که حتی سازمان ملل هم طبق منشور خود نمی‌تواند در برخی امور دخالت کند تا اصل حاکمیت ملی مخدوش نشود. من مقاله‌ای دارم با عنوان «حاکمیت ملی و حاکمیت ملت» که در آن نوشته‌ام در دوران پس از جنگ سرد، اعتبار حاکمیت ملی به میزان تحقق حاکمیت ملت بود. در دوران جنگ سرد، اولویت‌های سیاسی در روابط جهانی تعیین‌کننده بود و اصل این بود که ایران در اردوگاه غرب بماند، هرچند شاه با مشقت‌های آهنگین حکومت کند. در عصر پس از جنگ سرد، موج سوم دموکراسی پیش آمد که خواست آمریکا نبود و محصول طبیعی پایان جنگ سرد بود، به این دلیل که الآن اولویت‌های اقتصادی در روابط جهانی حرف آخر را می‌زند و مناسبات اقتصادی راهبری هم نیاز به ثبات سیاسی درازمدت دارد. نظام دموکراتیک خیلی ضعیف از نظام استبدادی بسیار محکم باثبات‌تر است. کشورهای صنعتی نیمکره شمالی نمی‌خواهند با کشورهای مثل ایران روابط اقتصادی یک یا دوساله داشته باشند؛ می‌خواهند برای ۳۰ تا ۴۰ سال آینده برنامه‌ریزی

کنند، و این مسئله ثابت سیاسی است که با دموکراتیزه شدن حاصل می‌شود. دموکراتیزه شدن به دو مؤلفه وابسته است؛ اول اینکه همه گروه‌های سیاسی حق فعالیت و حضور در فرایند تصمیم‌گیری را داشته باشند. این حضور به این معناست که تصمیمات از نظر همه نیروها مشروع است. مهم تعداد این نیروها نیست. الآن در مجلس، یک نماینده یهودی هست و گاهی با رأی همین یک نماینده سرنوشت یک وزیر تعیین می‌شود. امکان دارد حزبی که امروز اقلیت است فردا اکثریت را به دست آورد. مؤلفه دوم این است که جابه‌جایی قدرت مسالمت‌آمیز باشد تا این نظم به هم نخورد، چون طبیعت مناسبات اقتصادی این است که در درازمدت قابل برنامه‌ریزی باشد. در غیاب ثبات سیاسی، تناقضی بین حاکمیت ملت و حاکمیت ملی به وجود می‌آید. بر همین اساس، ما در مسئله تحریم‌ها متضرر می‌شویم، اما قبل از اینکه ضرر تحریم‌ها را ببینیم ضرر فشار سیاسی را متحمل می‌شویم که صدای کارشناسان ما شنیده نمی‌شود. وقتی نامه اقتصاددانان نوشته شد، آیا نهادی از آن‌ها پرسید که شما چه می‌گویید؟ وقتی آقای هاشمی می‌خواستند در انتخابات نامزد شوند، به ایشان پیغام دادم بهتر است اولین کاری که بعد از انتخاب انجام می‌دهید این باشد که از همه اقتصاددانانی که آن نامه را نوشتند دعوت کنید، بگویید شما نامه را نوشتید؛ کسی به شما اعتنا نکرد، حالا ما از شما دعوت می‌کنیم بنشینید راجل ارائه بدهید. این، هم حرکت سیاسی است و هم حرکت اقتصادی. آنجا گفتیم این فکر من نیست، جهان پیشرفته همین راه را رفته است. کلینتون در دوره‌ای که رئیس‌جمهور شد، وضع اقتصادی آمریکا بسیار نامساعد بود. کلینتون همه اقتصاددانان، اعم از جمهوری‌خواه و دموکرات، چپ و راست، را دعوت کرد، گفت همه شما آمارهای اقتصادی را دارید، به تغییر هم معتقدید. در اتاق را بست و گفت نمی‌توانید بروید بیرون تا به من نقشه راه بدهید. گفت شما قبل از اینکه اقتصاددان باشید آمریکایی هستید. این کار را باید رئیس‌جمهور ما بکند؛ از اقتصاددانان دعوت کند که راهکار ارائه دهند. حاکمیت باید خود را نیازمند جامعه مدنی ببیند و به راهکارهای کارشناسان ترتیب اثر بدهد. کمپین نه به تحریم برای اینکه به نتیجه برسد، نیازمند اقدامات دولت برای تأمین آزادی و فعالیت جامعه مدنی است. فعالان کمپین باید بگویند، تا دولت این موارد را رعایت نکند این حرکت مؤثر نیست. شرط تأثیر کمپین رفع محدودیت‌ها از سوی دولت است.

غنی‌نژاد: در اینکه جامعه مدنی نباید فقط به خارجی‌ها حمله کند و باید دولت خودمان هم مخاطب قرار گیرد، شکی نیست. ولی ما مورد خاص تحریم‌ها را، به‌خاطر اینکه حاد شده و به این نقطه رسیده است، مطرح کردیم. اینکه می‌گوییم نباید مخالفت با تحریم‌ها را مشروط کنیم، به این معنی نیست که چشمان را بر شرایط داخلی ببندیم.

یزدی: به موازات این باید از دولت بخواهیم آزادی‌های مدنی را تأمین کند، چون با این کار جامعه مدنی قدرت پیدا می‌کند و بعد می‌توانیم بگوییم آقای اوباما، شما به چه حقی این کار را می‌کنید؟ ولی الآن من در اینجا محلی از اعراب ندارم.

پیش از این همین نظر را آرش نراقی درباره کمپین نه به تحریم مطرح کرده و نوشته بود که دولت ایران در صورتی در مذاکرات بین‌المللی قدرت چانه‌زنی کافی برای لغو یا کاهش تحریم‌ها را خواهد داشت که به پشتیبانی قدرت جامعه مدنی پشت‌گرم باشد. لازمه‌اش این است که حرمت حریم جامعه مدنی احیا شود. با این نظر، دولت برای پیش‌برد مذاکرات به حمایت جامعه مدنی نیاز خواهد داشت. اگر

طبق فرمول قبل، جامعه مدنی باید گام دوم را پس از اقدام دولت برمی‌داشت، طبق این دیدگاه، ابتدا دولت باید حرمت و قدرت جامعه مدنی را احیا کند، سپس وارد فاز مذاکره شود. پس دو فرمول مطرح می‌شود؛ یا دولت مذاکره کند، سپس جامعه مدنی از دولت حمایت کند، بی آنکه این حمایت را مشروط به برداشتن گام‌هایی از سوی دولت بداند، یا اینکه دولت ابتدا حمایت جامعه مدنی را کسب کند، بعد وارد فاز مذاکره شود. شما کدام یک را عملی‌تر و مؤثرتر می‌دانید؟

غنی‌نژاد: این‌ها در طول هم هستند، در عرض هم نیستند. عبارت مکمل عبارت درستی نیست. اینکه دولت و جامعه مدنی به هم رجوع کنند هم نظر درستی نیست. هرکس باید کار خودش را انجام دهد. وظیفه دولت حمایت از حقوق شهروندان است. اگر انجام نداد، باید از آن انتقاد شود. شهروندان هم باید در حد توان از حقوق خودشان دفاع کنند. این ربطی به هماهنگی با دولت ندارد. منظور من از اینکه توفیق کمپین در رویکردی است که دولت اتخاذ می‌کند، به این معنا نیست که ما با هم کار کنیم، به‌خاطر این است که جامعه جهانی از تحولی که در ایران رخ داده استقبال کرده است. به‌خاطر همین، به حرف‌های ما گوش می‌دهند. دولت باید نشان دهد که این تحول رخ داده است. اگر مذاکرات هسته‌ای را با رویه سابق انجام دهد، معلوم می‌شود هیچ اتفاقی نیفتاده است و حرف ما اثری نخواهد داشت. منظور من این بود. منظورم این نبود که دولت و جامعه مدنی به هم مراجعه کنند.

یزدی: جهان باید بفهمد در ایران تحولی اتفاق افتاده است و زمانی این تغییر را درک خواهد کرد که آزادی‌های سیاسی و مدنی تأمین شود. این دو مقوله مکمل هم نیستند، بلکه باید به موازات هم جلو بروند تا خارجی‌ها بفهمند در ایران تحولی رخ داده است. البته آن‌ها الآن هم تا حدی قبول کرده‌اند.

از نقدهایی که به کمپین نه به تحریم شده، این است که این موضوع در چارچوب تصمیم دولت‌ها می‌گنجد. جامعه مدنی و کمپین‌های اجتماعی چقدر می‌توانند در این حوزه نقش ایفا کنند؟ آقای غنی‌نژاد پیش‌تر به نقش جنبش ضدجنگ ویتنام در عقب‌نشینی آمریکا اشاره کرده‌اند، در حالی که آن به‌خاطر نیازی در داخل آمریکا برای دوری از تبعات جنگ بود. اینجا هم اشاره کردند که مخاطب ما دولت اوپاما نیست، افکار عمومی آمریکاست. آن‌ها چطور باید بفهمند که از تحریم ایران متضرر می‌شوند؟ مردم آمریکا به ویتنام سرباز می‌فرستادند، کشته می‌دادند، مالیات می‌پرداختند، الآن هم با جنگ سوریه مخالف‌اند، چون دوباره باید مالیات بدهند. افکار عمومی آمریکا را چطور باید از در مخالفت با تحریم‌ها علیه ایران وارد کرد؟ اینکه بگوییم وجدانشان را بیدار کنیم، شبیه همان حرف‌هایی است که رویاپردازان می‌گفتند. وجدان بشری کجا رفته که ببینند امپریالیسم بین‌الملل غارت و جنایت می‌کند و...؟ تمایز در چیست؟ آیا با این شعارها می‌توان روشنفکر آمریکایی را متقاعد کرد که تحریم ایران کار بدی است؟

غنی‌نژاد: در جنبش ویتنام و در جنبش سیاهان، آمریکایی‌ها به‌خاطر منافعشان مخالفت نکردند. علت اینکه جنبش سیاهان موفق شد، به‌خاطر این بود که وجدان عمومی در سایه مبارزه روشنفکران و جامعه مدنی بیدار شد. درباره ویتنام هم دلیل مخالفتشان با جنگ این نبود که منافعشان به خطر افتاده بود یا سربازانشان کشته می‌شدند. مگر تعداد کشته‌شده‌ها چقدر بود؟ تازه، کشته‌شدگان جنگ را جزو افتخارات خود می‌دانستند. افکار عمومی در جامعه‌ای مثل آمریکا فوق‌العاده مؤثر است. اگر حتی بتوان ذره‌ای در

افکار عمومی آمریکا اثر گذاشت، نیرومندان در رفتار دولت آمریکا هم مؤثر خواهد بود. در آمریکا و اروپا رسانه‌ها نقش بسیار مؤثری دارند. اگر بتوانیم از طریق این تریبون‌ها حرف خودمان را بزنیم، اثر می‌گذارد. من مطمئن نیستم که کمپین ما چنین تأثیری خواهد گذاشت، امیدواریم که بتواند کوچکترین تأثیری داشته باشد.

یزدی: من معتقدم که افکار عمومی آمریکا خیلی مخالف رفتار دولتشان در مقابل ایران نیست. جنبش ضدجنگ در آمریکا و ویتنام خیلی عمیق بود. برای اولین بار ۵۰۰ هزار نفر در واشنگتن علیه دخالت‌های آمریکا تظاهرات کردند. در آمریکا آگاهی اجتماعی جدیدی به‌وجود آمده بود. حتی پس از پایان جنگ سرد، کمپین بزرگی علیه بودجه‌های میلیتاریستی شکل گرفت. جدولی درست کرده بودند که طبق آن، از هر ۱ دلار که هر آمریکایی به دولت مالیات می‌داد، ۷۰ سنت خرج امور نظامی می‌شد، ۲ سنت برای مسکن هزینه می‌شد و ۱ سنت برای بهداشت. نوآم چامسکی، ریچارد فالک و احمد اقبال از سران جنبش ضدجنگ بودند که وقتی در سفارت آمریکا در تهران گروگان‌گیری شد، به ایران آمدند و گفتند شما دارید تمام دستاوردهای ما را از بین می‌برید. گروگان‌گیری موجب شد ضمیر ناخودآگاه مردم آمریکا که در جنگ ویتنام با خروج خفت‌بار سربازان آمریکایی آسیب دیده بود، با ایران مخالف شود. آنتونی کوردزمن، از مشاوران امور نظامی در آمریکا، در دوره خاتمی به ایران سفر کرد و به دیدن من آمد و پرسید به‌نظر شما مشکل ایران و آمریکا را چگونه می‌شود حل کرد؟ گفتیم دو واقعه بین دو کشور اتفاق افتاده که پی‌آمد آن‌ها فراتر از روابط دولت‌هاست، یکی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ است و دومی گروگان‌گیری ۱۳ آبان ۵۸. در کودتای ۲۸ مرداد ملت ایران از آمریکا جریحه‌دار شد. شما دموکراسی را در ایران در جنین خفه کردید. دوم، گروگان‌گیری‌ای است که ملت آمریکا با ما طرف شد. بنابراین الان افکار عمومی در آمریکا در وضعیتی نیست که علیه اقدامات دولتشان از ایران دفاع کند. البته می‌توانیم در اینجا اقداماتی انجام دهیم. من می‌توانم نامه‌ای بنویسم به ریچارد فالک و از او بخواهم از دولت‌مردان آمریکایی بپرسد چرا می‌خواهند مردم ایران را جریمه کنند. سال‌ها پیش وزارت دفاع آمریکا از مؤسسه رند خواست تا تحقیق کند چرا آمریکا درگیر جنگ ویتنام شد. رند با دانیل السبرگ، استاد جامعه‌شناسی، قرارداد بست و او گزارش داد که جانسون، رئیس‌جمهور وقت، و رهبران نظامی آمریکا به مردم و کنگره دروغ گفته‌اند. خبری ساختند که نیروهای ویتنام شمالی به کشتی‌های آمریکایی در آب‌های بین‌المللی حمله کرده‌اند و با این خبر ساختگی مجوز دخالت نظامی در ویتنام را گرفتند. در آمریکا دروغ بدترین چیز است. السبرگ کتاب ۹۰۰ صفحه‌اش را به نیویورک تایمز داد که شروع به انتشار آن کردند. وزارت دفاع آمریکا به نیویورک تایمز گفت حق ندارید آن را چاپ کنید، روزنامه هم پاسخ داد شما حق ندارید به ما دستور بدهید. وزارت دفاع به دادگاه شکایت کرد، دادگاه از نیویورک تایمز خواست تا منتظر بررسی بماند. وزارت دفاع گفت کجای این خلاف است، آن‌ها هم زیر چندین مورد را خط کشیدند، دادگاه نیمی از آن را قبول نکرد. آن افکار عمومی بود که جنبش ضدجنگ را به آنجا رساند، پس توانایی اثرگذاری دارد.

آیا همین که بگوییم ملت ایران از تحریم‌ها آسیب می‌بیند کفایت می‌کند و در افکار عمومی آمریکا تأثیر دارد؟ آیا جامعه مدنی می‌تواند ثابت کند و تضمین دهد که تصورات آمریکایی‌ها درباره ایران حرف و ادعایی بیش نیست؟ و طبق ادعایی اثبات‌نشده نمی‌توان دست به مجازات یک ملت زد؟

یزدی: اگر دولت ایران ابتکار عمل را در حلّ مناقشات منطقه‌ای به دست گیرد، شبیه همان نقشی که در جنگ افغانستان داشت، به روشنفکرانش این امکان را می‌دهد که به نخبگان آمریکایی بگویند ایران نقشی مثبت در تأمین صلح و امنیت جهانی برداشته است و باید از رویکردهای آن استقبال کنید .

غنی‌نژاد: استدلال آمریکایی‌ها این است که برای جلوگیری از جنگ، جنگ می‌کنند. این پذیرفتنی نیست. یا ادعا می‌کنند دولت شما چون بمب می‌سازد یا قصد ساختن بمب را دارد، ایرانی‌ها را تنبیه می‌کنیم. این چه منطقی است؟ رهبر ایران فتوا داده ساخت سلاح هسته‌ای حرام است. دولت ایران بارها گفته است در حال ساخت بمب اتمی نیست. آمریکایی‌ها برای ادعایی که در صحت آن شک دارند مردم ایران را تنبیه می‌کنند !

در ساختار تصمیم‌گیری آمریکا چقدر صدای جامعه مدنی دیگر کشورها شنونده دارد؟ آیا همین که ۵۵ نفر از ایران نامه‌ای خطاب به اوباما در اعتراض به تحریم امضا کنند، تغییری در سیاست‌های آمریکا ایجاد خواهد کرد؟ آیا بدون اینکه ایران لابی مؤثری در دستگاه قانون‌گذاری آمریکا داشته باشد که این صداها را ترجمه و این مطالبات را تبدیل به جریانی اثرگذار کند، می‌توان برای این جنبش، جز بیداری وجدان بشری، کارکردی عمل‌گرایانه قائل شد؟

یزدی: دولت ایران باید بپذیرد منتقدانش هم می‌توانند نقش مؤثری در این فرایند ایفا کنند. اظهارات رئیس‌جمهور ایران یک کارکرد و تأثیر دارد، اظهارات من، به عنوان فعال سیاسی - مدنی، کارکرد و تأثیری دیگر. سال‌ها پیش، خبرنگار فاکس نیوز در تهران مصاحبه‌ای با من انجام داد و گفت آقای بوش می‌گوید شما ایرانی‌ها تروریست هستید. من جواب دادم زمانی که بوش این حرف را زده، در آینه خودش را دیده است. افکار مردم آمریکا را این چیزها می‌سازد. باید شرایطی فراهم شود که خبرنگاران خارجی به ایران بیایند و صدای ما را هم منتقل کنند و آن وقت است که به آن‌ها می‌گوییم آمریکا چرا ما را جریمه می‌کند. دولت ایران باید این نقش را در نظر بگیرد. باید مناسبات بین‌المللی را فهمید و به زبان جهانی حرف زد. باید به افکار عمومی جهان اهمیت داد. شاه هر سال میلیون‌ها دلار برای مجلات و روزنامه‌ها هزینه می‌کرد تا چهره‌اش را بزرگ کنند. امکانات زیادی برای استفاده ایران وجود دارد. زمانی چینی‌های مقیم خارج ثروتمندترین گروه قومی بودند. ۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه این چینی‌ها بود. دولت چین هنرمندانه همه این‌ها را جذب کرد. الآن ایرانیان خارج از کشور از سرمایه‌دارترین گروه‌های قومی هستند. به محض بهبود شرایط در داخل، آن‌ها سرمایه‌شان را به سمت سرزمین مادری می‌فرستند. از این امکانات و موقعیت‌ها می‌توان استفاده کرد.

غنی‌نژاد: امید ما این است که افرادی که آن سو مخاطب قرار می‌گیرند، اقدامی بکنند. از اشکالات بزرگ سه دهه اخیر این بود که بر افکار عمومی خارج کاری نکرد. لابی در آمریکا یک بیزنس است. ایرانی‌ها هیچ کاری نکردند. دست ما در داخل کشور خالی است. تلاش ما این است که تکیه‌گاه کوچکی در جمع دانشمندان، کارشناسان، حقوق‌دانان، اقتصاددانان و نخبگان ایرانی در خارج پیدا کنیم. البته تبلیغات در این سطح یک بیزنس است که مستلزم بودجه زیادی است که دولت باید این کار را انجام می‌داد. الآن هم دیر نشده است. باید در آنجا هزینه کنند. من مسئولین دولتی پرسیدم آیا شما چند حقوق‌دان

خارجی استخدام کرده‌اید که روی مسئله تحریم‌ها مطالعه کنند و بگویند این تحریم‌ها غیرقانونی است؟ کار این کمپین فقط آگاسازی است.

از ابزارهای تأثیر بر افکار عمومی استفاده از دیپلماسی خط ۲، رفت‌وآمد نخبگان، نویسندگان، ورزشکاران، هنرمندان و... است. این ارتباطات به‌خاطر نگاه بدبینانه به سفرهای گروه‌های آمریکایی برقرار نشده است. بنابراین، باید نگاه یا رویکردی در داخل تغییر کند تا این ارتباطات هم ناقل پیامی به آمریکا شود.

غنی‌نژاد: این رویکرد فوق‌العاده مهم است. برای خبرنگاران شبکه @یورو نیوز@ که برای پوشش مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری آقای روحانی به ایران آمدند، ویزای سه‌روزه صادر شده بود. تمدید هم نکردند. در همین سه روز، با من درباره کمپین نه به تحریم مصاحبه‌ای کردند که بازتاب زیادی هم داشت. این خبرنگاران می‌گفتند ما پیش از آنکه بیاییم تصور دیگری از ایران داشتیم. ایرانی‌ها با آنچه فکر می‌کردیم خیلی تفاوت دارند. شما چرا در خارج این قدر کم کار می‌کنید؟ نهادهای مسئول اجازه بدهند خبرنگاران خارجی بیایند، ایران را ببینند، مصاحبه کنند. باید ارتباطی باشد تا بتوانیم حرف خودمان را به گوش آن‌ها برسانیم. ما نمی‌گوییم دولت ایران با بودجه کلان از طریق رسانه‌های غربی تبلیغات دروغین کند؛ حداقل اجازه دهند واقعیت‌ها بازگو شود تا خارجی‌ها بدانند جامعه ایران تغییر کرده است. نسبت تعداد تحصیل‌کرده‌ها به کل جمعیت کشور در ایران فقط با اروپا سنجیدنی است نه با کشورهای جهان سوم. لاقط غربی‌ها بدانند کشوری را تحریم کرده‌اند که ۵ میلیون نفر دانشگاهی دارد. ایران کشور جهان‌سومی عقب‌مانده‌ای نیست.

آقای غنی‌نژاد، شما در پاسخی به آقای آرش نراقی گفتید: «جامعه مدنی الزاماً هویت ملی ندارد. وقتی ما از جامعه مدنی سخن می‌گوییم، منظورمان همه انسان‌ها در همه جای دنیاست... این کمپین برای بیدار کردن وجدان جامعه مدنی در کشورهایی است که مدعی حقوق بشرند و آن را نقض می‌کنند، و من نمی‌دانم این کمپینی که با این هدف شکل گرفته است واقعاً از نظر این منتقدان چه اشکالی دارد؟» با این تعریف، آیا باید درباره تحریم کوبا و کره شمالی هم موضع بگیریم؟ اگر می‌گوییم تحریم ظالمانه است و به مردم آسیب می‌زند، پس به عنوان ملتی که به تحریم‌ها اعتراض داریم باید به تحریم کوبا، کره شمالی، سودان و... هم اعتراض کنیم.

غنی‌نژاد: بله، حتماً. به شرطی که یک روشنفکر کوبایی از ما بخواهد، قطعاً این کار را می‌کنیم. اصل موضوع تفاوتی نمی‌کند. آمریکایی ۵۰ سال کوبا را تحریم کردند، چه نتیجه‌ای گرفتند؟ مسئله کره شمالی فرق می‌کند. آن‌ها مفلوک‌ترین ملت جهان هستند. از یک طرف جامعه جهانی آن‌ها را تحریم کرده و در گرسنگی به‌سر می‌برند، از طرف دیگر با فشارهای چین مواجه‌اند. چینی‌ها هر وقت بخواهند به آمریکایی‌ها دهن‌کجی کنند، آزمایش موشکی در کره شمالی انجام می‌شود، به اوج بحران که می‌رسد، ساکنانشان می‌کنند. این با ایران یا کوبا سنجیدنی نیست. ولی حتی در کره شمالی از تحریم‌ها چه نتیجه‌ای گرفتند؟

یزدی: هنگامی که جامعه مدنی در ایران به صورت سازمان یافته و نهادینه شده باشد، همان گونه که دولت ها با یکدیگر تعامل می کنند، با جنبش های مدنی دیگر کشورها نیز تعامل خواهد کرد و می توانند به جمع بندی برسند که تحریم ها در کوبا بی فایده است .

برخی این سؤال را مطرح کردند که وقتی شما به یک روشنفکر هلندی بگویید در دارفور یک قتل عام در جریان است، او با اتکا به وجدان جمعی بشری به نمایندگان پارلمانش فشار می آورد که جلوی این کشتار را بگیرند. همین روشنفکر هلندی را چطور باید متوجه تحریم های ایران کرد؟ چقدر این مسئله برای او مهم است که به آن اعتراض کند؟

غنی نژاد: دوستانی که این مسئله را مطرح می کنند نتیجه می گیرند فعالیت کمپین نه به تحریم فایده ای ندارد؛ در حالی که این کار برای ما هزینه ای ندارد؛ ما وظیفه مان را انجام می دهیم. می گویند چرا به تحریم ها اعتراض می کنید، آن ها که گوش نمی کنند، ولی این باعث نمی شود که وظیفه مان را انجام ندهیم .

یزدی: ما در دهکده جهانی زندگی می کنیم. انقلاب الکترونیک، مثل انقلاب صنعتی، جهان را تغییر داده است. آن روشنفکر هلندی هم می فهمد که هر حادثه ای که در ایران، سوریه یا هر جای دیگری اتفاق بیفتد، در زندگی او هم تأثیر دارد. در علوم طبیعی به این «اثر شاپرکی» می گویند. طبق این نظر، اگر در جنگل های آمازون پروانه ای پرواز کند، در کالیفرنیا آمریکا باران می بارد. در دهکده جهانی همه در مجتمع مسکونی زندگی می کنند. ساکنین این مجتمع با یکدیگر اختلافات متعددی دارند، اما دارای منافع مشترکی هم هستند. اینکه امروز اروپایی ها درباره برخی از مسائل بین المللی موضع می گیرند، به خاطر ارتباط آن مسائل با وجدان جهانی است. اگر می خواهیم تأثیری بر این جهان داشته باشیم، اول باید آن را به رسمیت بشناسیم، وارد معادلات جهانی شویم، بعد به آن روشنفکر هلندی نشان دهیم که تحریم ایران چه اثراتی دارد و بعد آن هلندی موضع می گیرد .

غنی نژاد: در حال حاضر یکی از وسایل ارتباطی در دهکده جهانی شبکه های مجازی است. وقتی این شبکه ها را محدود می کنیم، جلوی استفاده از این ابزار را می گیریم. با آن روشنفکر هلندی این گونه می شود ارتباط برقرار کرد. اگر این شبکه ها آزاد باشند، حرف حق ما شنیده می شود. آقای ظریف، وزیر خارجه، می داند که این گونه ارتباطات چقدر مهم است که در فیسبوک فعال است .

سؤال پایانی اینکه، با وجود همه این نقدها و موانع، چه امیدواری ها و پیشنهادهایی برای توفیق کمپین نه به تحریم دارید؟

غنی نژاد: کمپین نه به تحریم حرکتی مدنی است که جهت گیری آن در وهله اول بر افکار عمومی دنیاست که بعداً به سمت افکار عمومی داخل هم خواهد بود یا به موازات آن صورت خواهد گرفت. با مشاهده آثار خیلی مخرب این تحریم ها بر اقتصاد ایران، وظیفه خود دانستیم با آن مخالفت کنیم. نمی دانیم چقدر مؤثر خواهد بود. امیدواریم مؤثر باشد .

یزدی: من ضمن تأیید فعالیت کمپین نه به تحریم، معتقدم این باید در رابطه‌ای دوجانبه با حرکت‌های مدنی باشد. چنان‌که اشاره کردم، اگر فضای سیاسی تغییر نکند، تأثیر آن بر افکار عمومی خارج هم دشوار خواهد بود.

روابط ایران و آمریکا پس از انقلاب

مصاحبه آقای حامد طبیبی، روزنامه شرق - ۱۳۹۲/۸/۱

متن پرسش‌ها باید اضافه شود.

پ۱- با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی دگرگونی اساسی در روابط دولت جدید ایران با دولت آمریکا اجتناب‌ناپذیر بود. دولت آمریکا می‌بایستی روابط خود را با ایران بر اساس واقعیت انقلاب ایران تعریف کند. در دوران شاه روابط بر اساس نوعی سلطه و قیمومیت بود. اما دولت آمریکا در فهم شرایط جدید ایران و انطباق خود با این وضعیت جدید مشکل داشت. با پیروزی انقلاب منافع ایالات متحده آمریکا، بدانگونه که در زمان شاه تأمین می‌شد غیر ممکن بود. یکی از محورهای بحث دولت موقت در مذاکراتش با دولت آمریکا این بود که دولت آمریکا باید نگرش خود را به ایران تغییر اساسی بدهد. با همان نگاه و با همان اولویت‌های دوران شاه داشتن رابطه‌ی مطلوب با ایران امکان‌پذیر نیست. بنابراین پذیرش شاه برای سفر به آمریکا به ادامه مذاکرات بین دو دولت لطمه وارد ساخت.

پ۲- در باراول که به سفارت آمریکا حمله شد، نقش اصلی را چریک‌های فدایی خلق نداشتند. آن حمله توسط یک گروه آمریکایی که مخالف شناسایی دولت جدید ایران توسط دولت آمریکا بود صورت گرفت. اگر چه در ظاهر حمله به نام چریک‌ها منعکس شده بود. من در جای دیگری به تفصیل نقش این گروه را با اسناد و مدارک شرح داده‌ام. بعد از رفع غائله و تخلیه سفارت از مهاجمین یک گروه از داوطلبان مسلح به معرفی کمیته مرکزی انقلاب در محل سفارت برای حفظ امنیت مستقر شدند.

پ۳- برطبق معاهدات بین‌المللی دولت میزبان مسئول حفظ امنیت دیپلمات‌های خارجی می‌باشد. دولت موقت به این مسئولیت خود واقف بود. بعد از آن که گروه معرفی شده از کمیته مرکزی انقلاب و مستقر در سفارت آمریکا دست به کارهای موهن و زشتی زد، با درخواست وزارت خارجه در همان زمان تصدیق من، کمیته مرکزی انقلاب با دستور آیت‌الله مهدوی کنی این گروه سفارت را ترک کرد و ما برای حفاظت از سفارت از نیروی دژبان مرکزی، که بسیار منضبط بودند، استفاده کردیم.

پ۴- تا آن‌جا که به خاطر دارم هیچ کشوری از گروگانگیری در ایران حمایت نکرد. واکنش دیپلمات‌ها به این عمل دانشجویان بسیار منفی بود و آن را محکوم کردند.

پ۵- عصر روزیکشنبه ۱۳ آبان برای ارائه گزارش سفر به الجزایر به دیدار رهبر فقید انقلاب رفتم و ضمن آن خبر حمله به سفارت آمریکا و اشغال و گروگانگیری کارمندان سفارت را به اطلاع رساندم.

واکنش ایشان این بود که این ها چه کسانی هستند، آن ها بیرون بیرون بریزید. اما روز دوشنبه در نشست هیئت دولت مسئله مطرح شد. اخبار و اطلاعات وزرا این بود که برای جلوگیری از ورود وزرا به محل کارشان احتمالاً به وزارت خانه ها حمله خواهد شد. ما آن را یک حرکت بسیار موزیانه و خطرناک تشخیص دادیم. اگر چنان می شد، اختیار اداره کشور از دست نه فقط دولت موقت بلکه شورای انقلاب و حتی آقای خمینی خارج می شد. بنابراین هیئت دولت تصمیم گرفت استعفا بدهد. در آن زمان مجلس هنوز تشکیل نشده بود. شورای انقلاب وظیفه مجلس مقننه را بر عهده داشت. هیچ یک از اعضای شورای انقلاب با عمل دانشجویان موافق نبود، اما در مصاحبه ها و موضع گیری های رسمی نه فقط با آن مخالفت نکردند بلکه آن را تأیید هم کردند.

پ۶- برخی از اعضای اصلی دانشجویان خط امام با صراحت گفته اند که یکی از اهداف گروگان گیری ساقط کردن دولت موقت بود. اما دولت موقت چندی بار خواسته بود که استعفا بدهد. آخرین بار حدود یک ماه قبل از گروگانگیری بود. به اتفاق آقای مهندس بازرگان در جلسه شورای انقلاب شرکت کردیم و آقای مهندس مطرح کردند که آیا می دانید که وضع کشور بسیار آشفته است و باید یک فکراساسی کرد یا نه. اگر می دانید راه حل را بگویم. همه اعضا بحرانی بودن وضعیت را تصدیق کردند. آنگاه مهندس بازرگان مطرح کرد اداره کشور با چند گانگی مراکز قدرت امکان ندارد. بنابراین دولت استعفا بدهد و یک نهاد واحد اداره امور را به عهده بگیرد. این پیشنهاد تصویب شد و بعداً مورد تأیید آقای خمینی هم قرار گرفت. اما در مورد چگونگی اداره کشور توسط شورای انقلاب نظرات متفاوت عنوان شد. این بحث ها ادامه داشت که گروگانگیری شدو دولت با توجه به عواقب وخیم آنچه اتفاق افتاده بود و نمی توانست مسئولیت آن را به پذیرد روز بعد از اشغال سفارت آمریکا استعفا داد.

پ۷- دانشجویان اعلام کردند که بعد از ۲ تا ۳ روز سفارت را ترک خواهند کرد. اما این ماجرا ۴۴ روز ادامه پیدا کرد. در گروگانگیری دو موضوع را باید جدای از هم بررسی کرد. اول اشغال سفارت برای ۲ تا ۳ روز و دوم ادامه آن برای ۴۴ روز. نحوه تعامل با میانجی های بین المللی در تقریباً تمام موارد منفی بود. هنوز روشن نیست چه عواملی و عناصری موجب شکست این مذاکرات و مانع رسیدن به یک توافق برای آزادی گروگان ها شدند؟ هر کس کتاب " فلسطین: صلح نه آپارتاید" کارتر را بخواند به ناچار به خوداری اسرائیل از قبول تعهداتش برای اجرای قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل و نقش ایادی اسرائیل در ادامه اشغال به منظور جلوگیری از پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهور در آن سال توجه پیدا خواهد کرد.

پ۸- خیر، تصور نمی کردم آمریکا روابط را قطع کند. در مناسبات میان دولت ها بروز اختلاف عادی است. حتی در مواردی که این اختلافات شدید می شود روابط دیپلماسی را قطع نمی کنند. روابط دیپلماسی میان ایران و عراق حتی با شروع جنگ قطع نشد. تصمیم کارتر به قطع روابط با ایران ناشی از ناکامی او در حل بحران گروگانگیری بود

پ۹- برقراری یا قطع روابط میان دو دولت تنها با تصمیم هیئت دولت نیست. عموماً با مجلس نمایندگان است. پس از پیروزی انقلاب اجماع نظر بر ادامه روابط با آمریکا بود. رهبر فقید انقلاب، شورای انقلاب

و هیئت دولت هیچ کدام موافق قطع روابط با آمریکا نبودند. زمانی که پیشنهاد من در مقام وزیر امور خارجه به هیئت دولت مبنی بر لغو موافقت با آمدن سفیر جدید دولت آمریکا به ایران تصویب شد و گزارش آن را به رهبر فقید انقلاب دادم از ایشان پرسیدم که آیا روابط را قطع کنیم یا خیر ایشان جواب دادند با آن ها کجدارو مریز رفتار کنید. متأسفانه فقدان بینش و فهم سیاسی باعث شده بود که بسیاری از فعالان سیاسی اولاً وزیر امور خارجه را مسئول رابطه دیپلماتیک با آمریکا بدانند و ثانیاً مذاکره با دولت آمریکا برای حل اختلافات را سازش تلقی کنند. ما اجماع تصمیم سازان کشور این بود که رابط باقی بماند ما برای حل اختلافات و پیگیری مطالبات ایران از آمریکا باید با مقامات مسئول آن دولت مذاکره می کردیم نه با وزیر امور خارجه شوروی یا چین. ما به جو ملتهب بعد از انقلاب توجه داشتیم اما نا دیدن گرفتن منافع ملی به خاطر جو سیاسی کشور را گناه بزرگی می دانستیم. فاجعه برای هر ملتی وقتی رخ می دهد که رهبران به جای هدایت توده ها دنباله روی آن ها بشوند.

پ ۱۰- این پرسش شما به این بر می گردد که آیا ایران می توانست ماجرای گروگانگیری را بهتر از آن چه شد، خاتمه دهد؟ جواب مثبت است. اما گروگانگیری به همان علتی که در بالا به آن اشاره کردم با بدترین وضع ممکن به پایان رسید. به عنوان مثال در ایام کریسمس یا تولد عیسی مسیح به آقای خمینی پیشنهاد کردم که ایشان با توجه به مقامی که به عنوان یک رهبر مذهبی و نیز به عنوان رهبر انقلاب ایران پیامی به مسیحیان جهان و مردم آمریکا بفرستند و ضمن برشماری نارضایتی مردم ایران از عملکرد دولت آمریکا در ایران در طول حکومت شاه اعلام کنند که به پاس احترام به عیسی مسیح پیامبر عشق و محبت دستور می دهند گروگان ها آزاد شوند. این حرکت کارتر را مجبور می کرد سرمایه های بلوکه شده ایران را آزاد کند.

پ ۱۱- دو حادثه بزرگ در طول ۷۰ سال گذشته اتفاق افتاده است که فقط بر روابط دو دولت اثر نگذاشته است بلکه به سطح روابط دو ملت گسترش پیدا کرده است. حادثه اول کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران توسط دولت های انگلیس و آمریکا و متوقف ساختن فرایند دموکراسی در مرحله جنبی در ایران است. اگرچه بعد از کودتا روابط رسمی دیپلماتی بین دو کشور ادامه داشت اما اعتبار دولت آمریکا در افکار عمومی در ایران به شدت کاهش پیدا کرد. حادثه دوم اشغال سفارت آمریکا در ایران و گروگانگیری در آبان ۱۳۵۸ است. این حادثه نه فقط روابط میان دو دولت را برهم زد بلکه واکنش منفی عمیقی را در میان مردم آمریکا علیه ایران بوجود آورد. گروگانگیری در ایران زخم کهنه شکست آمریکا در جنگ ویتنام را تازه کرد. بار دیگر غرور مردم آمریکا آسیب دید. یکی از اولین پیامد این آسیب افزایش حمایت افکار عمومی مردم از جناح های راست آمریکا بود. جنبش ضد جنگ در آمریکا بعد از خاتمه جنگ به یک جنبش اجتماعی - سیاسی علیه میلیتاریسم تبدیل شد. برای جنبش های ضد امپریالیستی در کشور های جهان سوم سابق، جنبش علیه میلیتاریسم بسیار معتتم بود. مبارزه با توسعه طلبی به داخل خاک آمریکا کشیده شده بود. گروگانگیری در ایران به این جنبش در آمریکا لطمه زد. بعد از گروگانگیری ریچارد فالد، اقبال احمد و نوم چاموسکی از رهبران شناخته شده جنبش ضد جنگ به ایران آمدند و با من هم دیدار کردند. آن ها به شدت از تاثیر منفی گروگانگیری در میان مردم آمریکا و

رشد راست گرایی ابراز ناخشنودی کردند. در هر نقشه راهی برای بهبود روابط دوکشور اصلاح پیامد های این دو حادثه در افکار عمومی ضروری است .

پ۱۲- در جهان سیاست دوست دایم و دشمن دایم وجود ندارد. روابط میان هر دو کشوری را منافع ملی تعریف می کند. وظیفه نهاد دیپلماسی پیدا کردن قلمروی منافع مشترک با کشور های متعامل است. زمینه های فراوانی برای همکاری مشترک بر اساس منافع دوکشور وجود دارد. اکنون به نظر می رسد هر دو کشور اراده ی بهبود روابط را دارند اما هنوز نقشه راه روشن نیست . یا اعلام نشده است یا هنوز تعریف و تدوین نشده است .

شده اند .

مذاکرات انقلابیون با سولیوان سفیر آمریکا

دولت موقت به سولیوان پذیرش نداده بود

زینب اسماعیلی، شرق شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۹۲

دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه در دولت موقت به واسطه سمت و کارش با آخرین سفیر آمریکا در ایران در اولین بارتسخیر سفارت برخورد داشته اما "سولیوان" اندکی بعد ایران را ترک می کند. از زمان استقرار انقلابیون در نوفل لوشاتونیز ابراهیم یزدیبا موضوع مذاکره و گفت وگوبا طرف های آمریکا پی مواجه بوده که می توانست اطلاعات خوبی برای انقلابیون فراهم کند. او پس از پیروزی انقلاب به همراه امام خمینی(ره) به ایران بازگشت. او مدتی عضو شورای انقلاب اسلامی ایران و معاون نخست وزیر در امور انقلاب و سرپرست مؤسسه کیهانبود و پس از استعفای کریم سنجابی ازوزارت امورخارجه ایران به عنوان وزیرامورخارجهدولت انقلاب معرفی شد. در این مصاحبه از رابطه سولیوان و شاه و نهضت آزادی و دولت موقت انقلاب بادکتر ابراهیم یزدی صحبت کردیم.

۱- اولین دیدار شما با آقای سالیوان به چه زمانی برمی گردد؟

ج- دو روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، گروهی به سفارت آمریکا حمله کردند. هنگامی که به درخواست آقای خمینی و مهندس بازرگان برای بیرون راندن مهاجمان به سفارت آمریکا رفتم و در

بیرون راندن مهاجمان موفق شدم به دعوت من تمام اعضای سفارت آمریکا در سالن مرکزی سفارت جمع شدند. آقای سولیوان هم در جمع آن ها بود و برای اولین بار و آخرین بار ایشان را دیدم.

۲- در آن روزگفت وگویی بین شما صورت گرفت؟

ج- خیر، آن روز دیالوگی بین ما ردوبدل نشد. من از طرف رهبر انقلاب و نخست وزیر به آن جا اعزام شده بودم و به عنوان نماینده سیاسی دولت از آن ها بابت اتفاقی که رخ داده بود عذرخواهی کردم چون طبق معاهدات بین المللی دولت میزبان مسئول حفظ امنیت اعضای سفارتخانه هاست.

۳- سولیوان چقدر بعد از این اتفاق از ایران رفت؟

ج- درست خاطر من نیست. اما فکر می کنم که او اخر اسفند همان سال از ایران رفت.

۴- رابطه آقای سالیوان پیش از انقلاب با دولت شاه چگونه بود؟ به ویژه آنکه شاه در آن مقطع از پیروزی دولت جمهوری خواه در امریکا حمایت کرده بود. در برخی منابع نوشته شده است که او نوعی نقش مشاور برای شاه را ایفا می کرده است؟

ج- رابطه ویژه ای میان دولت آمریکا و به تبع آن سفیر آن دولت در ایران با شاه وجود داشت. اسناد و شواهد حاکی از این است که مشورت های دایم بین شاه و مقامات امریکا صورت می گرفته است.

۵- رابطه نزدیک سالیوان با حکومت شاه در نگاه و نظر انقلابیون نسبت به او تاثیر منفی نمی گذاشت؟ به ویژه برای خود شما؟

ج- در زمان پیروزی انقلاب سولیوان سفیر آمریکا در ایران بود. دولت موقت به او آگرمین یا پذیرش نداده بود. به علاوه او حدود یک ماه بعد از پیروزی انقلاب از ایران رفت. سوابق او، بخصوص در ویتنام از نظر ما دور نبود.

۶- آقای سالیوان در کتابش (ماموریت در ایران) نوشته است که قبل از ورود امام به ایران با نهضت آزادی جهت حفظ ارتش و یکپارچگی ایران، صحبت کرده است و قراردادهایی بسته اند. او نوشته که حتی نگران این بوده که نظریات نهضت آزادی با نظریات امام خمینی منطبق نباشد. ماجرای این قراردادها و صحبت ها چه بود؟ این ارتباطها با چه فردی از نهضت آزادی انجام می گرفت؟ شخص مرحوم مهندس بازرگان یا اعضای دیگر؟

ج- در ماه های آخر حکومت شاه میان سولیوان و برخی دیگر از اعضای سفارت آمریکا با رهبران انقلاب در داخل ایران، از جمله نهضت آزادی ایران و شورای انقلاب تماس و گفتگو هایی وجود داشته است. اما قراردادی در کار نبوده است. آمریکایی ها اطلاعات درستی از نیروهای مخالف شاه نداشتند. شاه نسبت به تماس آمریکایی ها با نیروهای مخالف سخت بیمناک بود و آمریکایی ها هم نظر شاه را رعایت می کردند. به همین علت اطلاعات آمریکا از وضعیت ایران مبتنی بر گزارشات یک طرفه ساواک ایران بود. سالیوان با این نوع گزارش های یکطرفه موافق نبود و برای فهم درست از وضعیت واقعی ایران تماس و گفتگو با نیروهای مخالف شاه را لازم می دانست. علاوه بر تماس و گفتگو با

اعضای شورای انقلاب، آقایان آیت الله موسوی اردبیلی و مهندس بازرگان، سولیوان با مرحوم آیت الله بهشتی نیز جداگانه دیدار و گفتگو داشته است.

۷- او در همین کتاب از پیشنهادش برای تعیین فرد دیگری به نمایندگی از آمریکا برای مذاکره با ایران امام در پاریس پیش از ورود به ایران نوشته که گویا عملی نشده است. موضوع این دیدارها چه بود؟ آیا موارد دیگری از تلاش آمریکا برای ارتباط با انقلابیون مستقر در پاریس وجود داشت؟

ج- خیر، عملی شد. در پاریس با ابراز علاقه و درخواست دولت آمریکا، نماینده ای از جانب سفارت آمریکا پیام هایی برای رهبر فقید انقلاب می آورد و پاسخ های آن را نیز دریافت می کرد. متن کامل این پیام ها در کتاب تاریخ ۲۵ ساله ایران، نوشته شادروان سرهنگ نجاتی آمده است.

۸- گویا شما دیداری با رئیس دفتر سیاسی آمریکا در فرانسه در نوفل لوشاتو داشتید، آن زمان اطلاع داشتید که این دیدار به پیشنهاد سفارت آمریکا در ایران انجام گرفته؟ سالیوان نوشته که این دیدارها چندان ثمربخش نبود شما هم همینطور فکر می کردید؟

ج- ممکن است آمریکایی ها آن دیدارها را از نظر خودشان ثمربخش ندانسته باشند اما به نظر من برای رهبری انقلاب مفید بوده است. زیرا مستقیماً از دیدگاه های دولت آمریکا با اطلاع می شدند.

۹- آیا برای شما که به وزارت خارجه دولت موقت منصوب شده بودید، مهم نبود که سفیر آمریکا در ایران را بیشتر بشناسید؟ مثلاً از تجارب قبلی او در ویتنام یا لانوس خبر داشتید؟

ج- هنگامی که من به وزارت امور خارجه رفتم سولیوان ایران را ترک کرده بود و دولت آمریکا آقای کاتلر را به عنوان سفیر جدید معرفی کرده بود. به دستور من کاردار سفارت ایران در واشنگتن گزارشی از سوابق آقای کاتلر تهیه و فرستاد. بر اساس اطلاعات جمع آوری شده از سوابق این فرد در آفریقا به پیشنهاد من دولت ایران موافقت خود را با اعزام او به عنوان سفیر آمریکا در ایران لغو کرد. ثانیاً من از سوابق سولیوان در لانوس و ویتنام باخبر بدم و اگر در زمان دولت موقت او برای سفارت معرفی می شد قطعاً موافقت نمی شد.

۱۰- عملکرد سالیوان در سفارت آمریکا در ایران را مثبت ارزیابی می کنید؟ به نظر شما اشتباهات او چه بود؟

ج- همانطور که اشاره کردم او مدت کوتاهی بعد از انقلاب از ایران رفت. اما اگر منظور شما ارزیابی عملکرد او در تمام مدت ماموریتش در ایران، از زمان انتصاب تا زمان انقلاب و ترک ایران است باید بگویم او هماهنگ با سیاست های راهبردی دولت آمریکا و پشتیبانی از شاه فعالیت می کرد که نمی توان آن را به نفع ایران مثبت ارزیابی کرد. در ماه های آخر قبل از انقلاب در زمان نخست وزیر بختیار به درخواست او اریک فون ماربد، نماینده وزارت دفاع آمریکا به ایران آمد و با کمک سالیوان بسیاری از قرار داد های خرید اسلحه با ایران لغو شدند. سولیوان در خاطرات خود می نویسد لغو این قراردادها میلیون ها دلار به نفع آمریکا به سود آمریکا بود. از جمله این که چون ایران این قراردادها را لغو کرده

است جریمه لغو آن را پرداخته است. در زمان او بود که نرم افزارهای تعبیه شده در هواپیماهای اف ۱۴ را جدا کردند و به آمریکا فرستادند. مهمترین بخش هواپیماهای اف ۱۴ همین نرم افزارهای آن بود. در زمان او بود که وسائل بسیار حساس در پایگاه های شنود در بهشهر و کبکان را یا از ایران بردند یا تخریب کردند. در زمان او بود که به عنوان وسائل شخصی آمریکایی های که ایران را ترک می کردند ۷۵ صندوق وسائل بسیار مهم و محرمانه را می خواستند از فرودگاه مهرآباد خارج کنند که توسط تیمی که از طرف من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب در فرودگاه مستقر شده بود از این کار جلوگیری کردند. اما باید همین جا اضافه کنم که اودرگزارش های خود به وزارت امورخارجه آمریکا با صراحت با سفر شاه به آمریکا تحت هر شرایطی مخالف کرده بود. و آن را به زیان روابط آمریکا با جمهوری اسلامی می دانست.

۱۱- ماجرای ورود ژنرال هایزر - با توجه به مخالفت شدید و تهدید به استعفای ژنرال هیگ (فرمانده کل ناتو) با این ماموریت- به ایران به چه دلیل بود؟ آیا به این معنی بود که سفیر (آقای سالیوان) در کارش موفق عمل نکرده بود یا نشانه اختلاف سالیوان با وزیر خارجه و برژینسکی بود؟

ج- سولیوان و بطورکلی وزارت خارجه آمریکا با سیاست برژینسکی در ایران موافق نبوده اند. اما سفر هایزر به ایران در مرحله اول برای آماده کردن امرای ارتش به همکاری با بختیار بعد از خروج شاه از ایران بود. در مرحله دوم همراهی با انقلاب به منظور حفظ انسجام ارتش برای برنامه های آینده. مشابه همان سناریویی که در فیلیپین اجرا شد. در مورد سفر هایزر به ایران در کتابم: "آخرین تلاشها در آخرین روزها" به تفصیل توضیح داده ام.

۱۲- به نظر شما چرا دولت آمریکا چند ماه بعد از پیروزی انقلاب سفیر خود را از ایران فراخواند؟ آیا به موضوع انقلاب ارتباط داشت یا احتمال تسخیر سفارت را می دادند؟

ج- سولیوان سفیر آمریکا در دوره شاه بود. او نمی توانست سفیر مناسبی برای دولت آمریکا در جمهوری اسلامی باشد. این یک رسم شناخته شده در روابط دیپلماتیک است که وقتی کل نظام حکومتی در یک کشور عوض می شود، کشور های قدرتمند سفرای خود را عوض می کنند و سفیران جدیدی می فرستند. سولیوان با سوابقی که داشت نمی توانست سفیر خوبی برای آمریکا در ایران باشد.

۱۳- ماجرای تسخیر سفارت آمریکا توسط چریک های فدایی خلق (۲۵ بهمن ۵۷) و دخالت دولت موقت در این موضوع چه بود؟

ج- حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۵۷ توسط یک گروه آمریکایی به مدیریت راس پرو، صاحب یک شرکت بزرگ آمریکایی به نام EDS، که مرکز آن در دالاس تکزاس بود صورت گرفت. این گروه با برخی از نهاد های قدرتمند در آمریکا، از جمله در سیا، وزارت دفاع و لابی اسرائیل در ارتباط بود. این برنامه را اجرا کردند تا مانع شناسایی دولت جدید ایران توسط دولت آمریکا شوند. حدود ساعت ۱۰ صبح آن روز آقای مهندس بازرگان مرا به دفتر خود فراخواندند و از من خواستند به محل سفارت بروم و غائله را ختم کنم. در دیدار با آقای خمینی ایشان نیز بر انجام این ماموریت تاکید کردند.

١٤- دخالت دولت موقت در موضوع تسخير اوليه سفارت به درخواست سفير امريكا بود يا به اراده خود دولت وامام انجام گرفت؟

ج- همانطور که در بالا اشاره کردم نظر مستقل دولت و رهبر انقلاب بود. در همان دیدار این مسئله مطرح شد که این حمله به ضرر دولت جدید است و باید آن را خاتمه داد. در آن روز تلفن های سفارت قطع شده بود و سفير هم در محل سفارت گروگان گرفته شده بود. بنابراین برای سفير امريكا امکان نداشت با دولت تماس بگیرد و درخواستی کند.

گفتگو با خبرنگار شرق الاوسط - متن عربی

٥ آبان ١٣٩٢

أول وزير خارجية إيراني بعد ثورة ١٩٧٩: يجب أن تستخدم طهران نفوذها لعزل الأسد

إنه لا وجود لـ«عدو دائم» في السياسة

فرهمند علبور - الشرق الأوسط

قال وزير الخارجية الإيراني السابق إبراهيم يزدي إن إيران يجب أن تفنّع الرئيس السوري بشار الأسد بالتخلي عن السلطة. ويزدي، وهو أول وزير خارجية إيراني بعد ثورة عام ١٩٧٩ يقول إن إيران يجب أن تستخدم نفوذها في سوريا من أجل إنقاذ هذا البلد من الحرب المدمرة. وتحدث يزدي عن انتقال إيجابي في سياسة بلاده الخارجية في لقاء خاص مع «الشرق الأوسط» بهدف تأمين مصالح إيران. وفيما يلي أبرز ما جاء في الحوار:

* في الفترة الأخيرة كثيرا ما نسمع كلاما عن تغيير السياسات الخارجية الإيرانية، فهل تغيرت السياسات الخارجية الإيرانية حقا؟

- برأبي أن السياسة الخارجية الإيرانية انتقلت من المواجهة السلبية إلى الرؤية الإيجابية والتفاعل مع العالم من أجل تأمين مصالح ومنافع إيران.

بالتأكيد إن فك الحصار هو أهم الدوافع نحو هذا التغيير، ولكن هذا التغيير ليس بتمثيلية، بل إن الحكومة الإيرانية الحالية فهمت الثمن الذي يتكبده البلد بسبب الشعارات والاتجاهات غير الوطنية، والآن تسعى إلى إثبات أن قراراتها في السياسة الخارجية مبنية على مفاهيم وطنية وتخصصية.

* ما الصورة التي ستعكس هذا الجو والتوجهات الجديدة عن السياسة الخارجية الإيرانية؟ هل سيستمر هذا الأمر حتى تصبح العلاقات بين طهران وواشنطن طبيعية؟ - إذا ظهرت الرغبة بالصلح لدى قادة

البلدين واستطاعوا الوصول إلى خطة مرضية للطرفين، من الممكن أن تتحسن العلاقات حتى تصل إلى أن تصبح العلاقات بين البلدين طبيعية.

في السياسة الخارجية المبنية على الوطنية والتي تدور حول محور العقل فإنه لا يوجد شيء اسمه عدو دائم، كما لا يوجد صديق دائم، وإن العلاقات الإيرانية مع بقية البلدان من الممكن أن تتغير بصورة مناسبة، الحكومة العراقية التي دخلت يوما ما في حرب ضد إيران هي اليوم من أقرب أصدقائها، إن هذا الأمر يمكن أن يحدث مع بقية البلدان أيضا.

*** ما الآثار التي قد تحدثها السياسات الخارجية الإيرانية الجديدة، في منطقة الشرق الأوسط؟**

- بصورة عامة ومختصرة، إن تحسن العلاقات بين إيران والولايات المتحدة سيصب في مصلحة الهدوء الأمن في المنطقة.

في منطقة الخليج، الولايات المتحدة الدولة الوحيدة التي تلعب دورا مؤثرا بالإضافة إلى إيران والمملكة العربية السعودية، وفي حال تغيرت العلاقات بين إيران والولايات المتحدة من التنازع إلى الروابط العادية، من المؤكد ستسعد بقية البلدان في المنطقة بالثبات وإزالة التوتر وخروج القوات الغربية من المنطقة.

إن لإيران تأثيرا كبيرا في العراق وسوريا ولبنان، ومن المؤكد أن أي خطة لا يمكن إجراؤها في المنطقة بسهولة من دون دعم إيران لها، لهذا فإن الحكومات في الشرق الأوسط تهتم دائما بأن تكون إيران إلى جانبها، لا ضدها. والآن تستطيع إيران بسياساتها الوطنية الجديدة أن تلعب نفس هذا الدور الكبير من أجل التهئة في المنطقة.

*** قال لي مسؤول إيراني رفيع المستوى وبصورة شخصية إن إيران يجب أن تسعى إلى أن تكون الحليف الرئيسي للولايات المتحدة في منطقة الشرق الأوسط وأن تأخذ مكان إسرائيل في هذا المجال، هل تظن أن هذا الأمر ممكنا بالنظر إلى الأوضاع القائمة في إيران والمنطقة؟ وهل حقا يوجد مثل هذا القرار والرغبة بين من يتخذون القرارات في السياسات الخارجية الإيرانية؟**

- لا أظن ذلك، ولا أظن أنه يوجد مثل هذا القرار، إيران لا تريد ولا تستطيع أن تحل محل إسرائيل باعتبارها الحليف الرئيسي للولايات المتحدة في الشرق الأوسط. وإذا انتشر الصلح وتعزيزت العلاقات بين دول المنطقة سيتراجع دور القوى الأجنبية في المنطقة، وإن هذا سيؤدي بالنتيجة إلى إضعاف إسرائيل، لذلك فإن إسرائيل تبذل كل ما في وسعها من أجل إيجاد التوتر في الشرق الأوسط واستمراره.

*** ما الرسائل التي يمكن أن يحملها التقارب بين إيران والولايات المتحدة إلى إسرائيل؟ هل سترحب إسرائيل بالتجاوب الإيراني مع الغرب وخفض السيف الإيراني من على رقبتها على المدى البعيد؟**

- إن الحكومة الإسرائيلية هي أكبر الرافضين لتحسين العلاقات بين إيران والولايات المتحدة، إن دافع إسرائيل في هذا يعود إلى رفض إسرائيل الصلح مع الفلسطينيين والاعتراف بالدولة الفلسطينية أكثر مما يتعلق بالسياسات الإيرانية.

الرئيس الأميركي السابق السيد جيمي كارتر كتب في كتابه المهم جدا الذي يحمل عنوان «فلسطين سلام لا تميز عنصريا»، يشير بوضوح إلى أن إسرائيل غير مستعدة للقيام بتعهداتها والعمل بقرارات الأمم المتحدة فيما يخص الأزمة الفلسطينية وأن المسؤول عن استمرار الأزمة في الشرق الأوسط هي إسرائيل.

بغض النظر عن شعارات الرئيس الإيراني السابق أحمدني نجاد، غير المعقولة، لقد تم بيان موقف إيران على يد الرؤساء السابقين السيد هاشمي رفسنجاني والسيد محمد خاتمي، حول حل الأزمة في فلسطين، وهو موقف واضح وواقعي. لقد أعلن هؤلاء عدة مرات أن إيران ستحترم أي اتفاق توقعه الحكومة الفلسطينية مع إسرائيل ويؤدي إلى تنفيذ قرار الأمم المتحدة رقم ٢٤٢ والاعتراف بالدولة الفلسطينية المستقلة. إن إسرائيل هي من الأعضاء القليلين في الأمم المتحدة الذين يرفضون تنفيذ قرارات الأمم المتحدة والعمل بالمعاهدات الدولية.

إن إسرائيل تسعى دائما إلى استخدام «سلطة القوة» في تعاملها مع بقية البلدان، ولكن بدبلوماسية حقيقية وراغبة بالصلح من الممكن إقناع إسرائيل بالتسليم «بسلطة الحق» للفلسطينيين.

*** بعض المحللين يعتقدون أن إيران تقربت إلى الولايات المتحدة من أجل إنقاذ الأسد، في حين أنك طلبت في الرسالة التي أرسلتها قبل مدة إلى رئيس الجمهورية الإيراني، أن تقنع إيران بشار الأسد بالتنحي.**

- أنا لا أوافق على هذا التحليل، لا أظن أن السياسة الخارجية الإيرانية الجديدة والتعامل مع الولايات المتحدة يهدف إلى إنقاذ الأسد. السياسة الخارجية الإيرانية الجديدة تنص على منع الحرب وحل المشكلات في المنطقة بطريقة دبلوماسية وغير عسكرية.

*** هل لإيران التأثير الكافي في سوريا لكي تستطيع إقناع بشار الأسد بالتخلي عن السلطة؟**

- شخصيا أتفق مع وجهة نظر وزير الخارجية الحالي في بلادنا السيد محمد جواد ظريف، وهي أن الأزمة السورية الحالية لن تحل عسكريا، قبل عامين في ٢١ نوفمبر (تشرين الثاني) عام ٢٠١١ عندما عمت الثورات الشعبية بعض البلدان العربية، اقترحت على الأمين العام للأمم المتحدة في رسالة أن يقوموا بإجراء استفتاء شعبي في بلدان هي ليبيا، واليمن، والبحرين وسوريا، عندما تم تكليف السيد كوفي عنان من قبل مجلس الأمن بالمسؤولية عن حل الأزمة في سوريا، اقترحت عليه في تاريخ ٢٩ أبريل عام ٢٠١٢ أن يقيم استفتاء آخر، ولكن لم تتم الموافقة على ذلك.

والآن فإن الحل السياسي الوحيد والمفيد هو التنحي الطوعي للسيد بشار الأسد عن السلطة، وقبل مدة أعلن (الرئيس الروسي) السيد فلاديمير بوتين أنه لا يمانع تنحي الأسد، لذلك فإن إيران تستطيع بالتعاون مع روسيا أن تقنع الأسد بالتنحي الطوعي.

إن لإيران نفوذا واضحا في سوريا وتستطيع استغلال هذا النفوذ من أجل إنقاذ سوريا من الحرب الطاحنة والمدمرة.

*** في رسالة إلى رئيس الجمهورية الإيراني الجديد طلبت أن تسعى إيران إلى إقناع الأسد بالتنحي عن السلطة المطلقة وكتبت أن بشار الأسد من الممكن أن يكون ورقة إيرانية، كيف يمكن لإيران أن تستفيد**

من مثل هذه الورقة؟ على ماذا ستحصل مقابل تشجيع الأسد على التنحي عن السلطة؟ ما هي الثمار التي ستقطفها إيران من مثل هكذا خطة؟

- إن الأولوية في الأزمة السورية الحالية هي إنقاذ الشعب السوري من حرب داخلية طاحنة ومستقبل غامض جدا لا إنقاذ الأسد، وكما كتبت في رسالتي إلى السيد الدكتور (حسن) روحاني، يجب الاستفادة من التجربة العراقية والقضاء على نظام صدام حسين وحزب البعث العراقي والنتائج التي ترتبت على ذلك، عن تنحي الأسد عن السلطة طوعا سيفسح المجال أمام تغييرات مسيطر عليها في سوريا وسيذكر التاريخ هذا التصرف الشجاع من الأسد بالخير.

يمكن لإيران أن تلعب دورا مهما، الشعب السوري، العرب والمجتمع العالمي سيؤيدون هذه الخطة. ستدخل إيران بهذه الحركة المعادلات السياسية في المنطقة باعتبارها لاعبا قويا. وستعيد بناء مكانتها السابقة باعتبارها قوة إقليمية وكذلك ستعتبرها الأفكار العامة بلدا يسعى إلى إقامة الصلح.

*** ما السبب الرئيس الذي يدفع إيران إلى دعم حكومة الأسد؟.. حسب وجهة نظر المؤيدين لذلك ما هي المنافع التي ستحصل عليها إيران من تعزيز سلطة بشار الأسد؟**

- من دون شك، لإيران مصالح استراتيجية في سوريا ولبنان وقد استثمرت أموال طائلة هناك. الأمر المهم هو يجب ألا يرتبط مصير الشعب السوري باستمرار حكومة الأسد، إن الأسد يصر على البقاء في السلطة حتى انتهاء فترته الرئيسية في العام القادم. ولكن لماذا يجب أن يتحطم بلد وشعب من أجل بقائه هو؟ ما أهمية هذه السلطة؟ الأسد باعتباره رئيس الجمهورية لم يحل المشكلات بتعقل عندما واجه الاعتراضات الشعبية، وجعل بلاده تواجه خطر الدمار، إن هذا الأمر بمفرده دليل كاف على انعدام كفاءة الرئيس.

إن قائدا مثقفا ومسيطرا يجب أن يعلم متى يجب أن يقف ويقاوم ومتى يجب أن يبدي ليونة، إن ملوك المغرب والأردن على خلاف قادة مصر وليبيا واليمن وسوريا، بقبولهم بعض مطالب الشعب استطاعوا تهدئة الشعب بطريقة ذكية.

*** لنترك الموضوع السوري، إيران والسعودية بلدان مؤثران وقويان في المنطقة، إن قادة البلدين دائما ما يسمي أحدهما الآخر بالصديق والأخ، ولكنهما ينظران إلى بعضهما نظرة شك، هل تظن أن السيد روحاني يمكنه أن يجري تغييرا في العلاقات؟**

- كما تفضلتم إن إيران والسعودية بلدان قويان ومؤثران في الشرق الأوسط. ما هي جذور هذه العلاقات المتوترة التي تتحدثون عنها؟ لماذا؟ إن تحسين العلاقات يجب أن لا يكون مبنيا على خطوات السيد روحاني، إن الرغبة في الإصلاح يجب أن تبدر من الطرفين، إذا كانت الرغبة بالصلح موجودة عند الطرفين فإن رسم خارطة الطريق لن يكون أمرا صعبا جدا. في أول مؤتمر صحافي لرئيس الجمهورية الإيراني الجديد، أعلن وبصراحة أن تحسين العلاقات مع الجيران وبصورة خاصة السعودية هي من أهم أهداف السياسة الخارجية للحكومة الجديدة.

إذا نجحت إيران في تنفيذ حل سياسي في سوريا، فمن الطبيعي أن توافق عليه السعودية. ويجب أن أضيف أن دعم الجامعات المتشددة في سوريا حتى لو أدى إلى إسقاط الأسد، فإنه لن يؤدي إلى السلام والهدوء في سوريا والمنطقة.

*** حسب رأيك، ما الخطوات التي يجب أن تقرر إيران القيام بها من أجل تحسين علاقتها ببلدان الخليج؟**

- إن بناء الثقة وتحسين العلاقات بين إيران وبلدان الخليج الفارسي يحتاج إلى خطوات ثنائية، يجب أن لا نتوقع ذلك من إيران فقط. لا توجد أي مؤشرات على أن إيران تنظر بطمع إلى أي بلد من بلدان الخليج أو أنها تريد أن تعاديه.

إيران ترفض وجود القوات العسكرية الأجنبية في الخليج، وتعتبر وجودها تهديدا لأمنها، عندما تشكل مجلس التعاون الخليجي، لم تكن الظروف السياسية عند ذلك تستدعي دعوة إيران والعراق إليه. ولكن أمن الخليج لن يتحقق من دون مشاركة إيران والعراق، إن هذا المجلس يمكنه عن طريق دعوة إيران والعراق للانضمام إليه أن يفتح الأفق أمام تعاون استراتيجي بين البلدان المطلة على الخليج.

*** فيما يخص الأوضاع الداخلية في إيران، أنت الأمين العام لـ«نهضة آزادي» (حزب نهضة الحرية)، هذا الحزب وكثير من الجامعات الوطنية الدينية تعرضت إلى ضغوط كبيرة في السنوات الماضية، عدد كبير من أعضائها تم رميهم في السجون أو لا يزالون في السجون. حسب رأيك إلى أين يتجه الجو السياسي في إيران؟ هل هذه الليونة تشمل العلاقات بالبلدان الأجنبية فقط أم أنها ستشمل الجامعات المعارضة في الداخل الإيراني أيضا؟**

- عندما حصل في انتخابات عام ٢٠١٣ تأثر بالتغييرات الداخلية في المجتمع، لقد تجاوب المسؤولون وأصحاب القرار مع الضرورات المترتبة على هذا الضغط بصورة إيجابية، لذلك حسب رأيي لن تقتصر هذه الليونة على العلاقات الخارجية وعاجلا أو آجلا سوف تشمل الجو السياسي الداخلي في إيران.

*** «نهضة آزادي» له خبرة نظرية وتاريخ مليء بالتجارب، فلماذا تعرضت هذه المجموعة للانشقاق؟**

- إن مجموعة «نهضة آزادي» في إيران تتعرض للركود لا للانشقاق، خلال السنوات الثلاثين الماضية لطالما كنا تحت الضغط، ولكن هذه الضغوط ازدادت بصورة واضحة خلال السنوات الثماني الأخيرة، أحد أسباب هذه الضغوط هو مكانة نهضة الحرية بين الناس وازدياد انتشارها.

*** في الجو الإيراني الجديد هل تهدفون إلى نشر صحيفة وإلى توسيع أنشطتكم الحزبية؟**

- حسنا، إذا تقرر أن يفتح المجال السياسي في إيران فمن الطبيعي أن الحزب سوف يرتب أنشطته.

متن فارسی پاسخ پرسش های خبرنگار روزنامه الشرق الاوسط :

٢٠ مهر ماه ١٣٩٢

- ۱- به نظر می‌رسد سیاست خارجی ایران از رویکرد سلبی به نگرش ایجابی و همکنشی با جهان به منظور تامین منافع و مصالح ایران تغییر پیدا کرده است .
- ۲- اگر اراده اصلاح در رهبران هر دو کشور به وجود آمده باشد و بتوانند به یک نقشه راه مرضی طرفین برسند، بهبود روابط ممکن است به عادی شدن روابط میان دو کشور بیانجامد .
- ۳- بهبود روابط ایران و آمریکا به نفع صلح و آرامش منطقه خواهد بود .
- ۴- ایران نه می‌خواهد و نه می‌تواند جای اسرائیل را به عنوان متحد اصلی آمریکا در خاور میانه بگیرد .
- ۵- دولت اسرائیل بزرگترین مخالف بهبود روابط ایران و آمریکاست. انگیزه اسرائیل در این مخالفت بیش از آن‌چه مربوط به سیاست‌های ایران باشد با امتناع اسرائیل به صلح با فلسطینیان و شناسایی دولت مستقل فلسطین مربوط می‌شود. رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، آقای کارتر در کتاب بسیار مهم خود به نام: فلسطین صلح نه آپارتاید، به روشنی نشان می‌دهد که اسرائیل حاضر به اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد بحران فلسطین و عمل به تعهداتش نیست و مسئول ادامه بحران خاور میانه اسرائیل است. صرف نظر از شعارهای نامعقول رئیس‌جمهور سابق ایران، موضع ایران در باره حل بحران فلسطین، که توسط رؤسای جمهور گذشته، آقایان هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی بیان شده است، روشن و واقع بینانه است. این مقامات به کرات اعلام کرده اند که هر توافقی را که دولت فلسطین با اسرائیل امضاء کند که منجر به اجرای قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل و شناسایی دولت مستقل فلسطین بشود، ایران به آن احترام خواهد گذاشت. اسرائیل یکی از نادر اعضای سازمان ملل است که حاضر به اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل و نیز عمل به معاهدات بین‌المللی نیست .
- ۶- تصور نمی‌کنم سیاست خارجی جدید ایران و تعامل با آمریکا به منظور نجات اسد باشد .
- ۷- با نظر وزیر امور خارجه کشورمان موافقم که بحران کنونی سوریه راه حل نظامی ندارد. دوسال پیش در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ که اعتراضات مردمی برخی از کشورهای عربی فرا گرفته بود طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد پیشنهاد برگزاری رفراندوم در کشورهای لیبی، یمن، بحرین و سوریه را دادم. هنگامی که آقای کوفی عنان از طرف شورای امنیت سازمان ملل مأمور حل بحران سوریه شد در نامه‌ای به ایشان در ۲۹ آوریل ۲۰۱۲ برگزاری همه‌پرسی را مجدداً مطرح کردم (برای اطلاع شما و در صورت لزوم انعکاس آن در نشریه خودتان یک کپی از نامه به کوفی عنان را ذیل این مصاحبه می‌آورم). اما با آن موافقت نشد. اینک تنها راه حل سیاسی ممکن و مفید کناره‌گیری داوطلبانه آقای اسد از قدرت است. آقای پوتین رئیس‌جمهور روسیه نیز چندی قبل اظهار داشت با کناره‌گیری اسد مشکلی ندارد. بنابراین ایران می‌تواند با کمک روسیه اس را به کناره‌گیری داوطلبانه اسد متقاعد سازد. با کناره‌گیری اسد با همکاری ایران، اتحادیه عرب، سازمان ملل، آقای اخضر ابراهیم، شورای مخالفین اسد و جانشینان او می‌تواند بر سر یک دولت انتقالی

ایران نفوذ قابل ملاحظه ای در سوریه و لبنان دارد و می تواند از این نفوذ خود برای نجات سوریه از این جنگ خانه و خانمانسوز استفاده کند .

۸- در بحران کنونی سوریه اولویت نجات مردم سوریه از یک جنگ ویرانگر داخلی و آینده ی بسیار نا معلوم است نه نجات اسد. همانطور که در نامه ام به آقای دکتر روحانی نوشته ام باید از تجربه عراق و سرنوشت صدام حسین و حزب بعث عراق و پیامد های آن پند گرفت. کناره گیری داوطلبانه آقای بشار اسد از قدرت راه را برای تحولات مهار شده در سوریه باز خواهد کرد و تاریخ از این اقدام شجاعانه آقای اسد به نیکی یاد خواهد کرد. ایران می تواند نقش مؤثری داشته باشد. مردم سوریه، اعراب و جامعه جهانی از این اقدام ایران استقبال خواهند کرد. ایران با این حرکت به عنوان یک کنشگر قدرتمند وارد معادلات سیاسی خاور میانه خواهد شد .

۹- بی تردید ایران هم منافع استراتژیک در سوریه و لبنان دارد و سرمایه گذاری زیادی کرده است. مسئله مهم این است که نباید سرنوشت مردم سوریه را به ادامه حکومت اسد گره زد. اسد اصرار دارد تا پایان دوره صدارتش که سال آینده است در قدرت بماند. اما چرا برای این که بماند ملتی و کشوری باید نابود شود. این صدارت چه ارزشی دارد؟ اسد به عنوان رئیس جمهور سوریه وقتی با اعتراضات مردمی رو به روشد با درایت و تدبیر آن را حل نکرد. و کشورش را در معرض نابودی قرار داده است. این امر خود دلیل بی کفایتی یک رئیس جمهور است. یک رهبر فرهیخته و مدیر و مدبّر باید درک کند کجا باید بایستد و مقاومت کند و کجا باید نرمش به خرج دهد. پادشاهان مراکش و اردن، برخلاف رهبران مصر و لیبی و یمن و سوریه با قبول برخی از مطالبات مردم اعتراضات مردمی با هوشیاری آرام کردند .

۱۰- همانطور که می گوئید ایران و عربستان دو کشور قدرتمند و مؤثر در خاور میانه هستند. ریشه این روابط خصمانه که می گوئید از کجاست و چرا؟ بهبود روابط را نباید منوط و مشروط به اقدامات آقای روحانی کرد. اراده اصلاح باید دو جانبه باشد. اگر اراده دو جانبه اصلاح وجود داشته باشد توافق بر سر نقشه راه خیلی مشکل نخواهد بود. اگر ایران موفق به اجرای راه حل سیاسی در سوریه بشود، عربستان قاعدتاً از آن استقبال خواهد کرد. حمایت از گروه های افراطی در سوریه حتی اگر به سقوط اسد منجر شود موجب صلح و آرامش در سوریه و منطقه نخواهد شد .

۱۱- اعتماد سازی و بهبود روابط میان ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس نیاز به اقدامات دو جانبه دارد. نباید فقط از ایران انتظار داشت. به نظر نمی رسد ایران به هیچیک از کشورهای حاشیه خلیج فارس چشم طمع دوخته باشد و یا مواضع خصمانه داشته باشد. ایران با حضور نیروهای مسلح خارجی در خلیج فارس مخالف است و آن ها را تهدیدی برای امنیت خود می داند. زمانی که شورای همکاری خلیج فارس تشکیل شد، شرایط سیاسی آن زمان ایجاب نمی کرد که ایران و عراق هم به این شورا دعوت شوند. اما امنیت خلیج فارس بدون حضور و همکاری ایران و عراق میسر نیست. این شورا

می تواند با دعوت این دو کشور به شورا راه را برای همکاری های راهبردی میان همه ی کشورهای حاشیه خلیج فارس هموار سازد.

۱۲- آنچه در انتخابات خرداد ۹۲ اتفاق افتاد متأثر از فشار های تحولات درونی جامعه بود. مسؤلان و تصمیم سازان به ضرورت های ناشی از این فشار های پاسخ مثبت دادند. بنابراین به نظر می رسد نرمش فقط در روابط خارجی متوقف نشود و دیر یا زود به باز شدن فضای سیاسی در داخل ایران تعمیم داده شود.

۱۳- نهضت آزادی ایران دچار رکود است نه فرسایش. در طی ۳۰ سال گذشته ما همیشه تحت فشار بودیم. اما این فشار ها در طی ۸ سال گذشته به طور چشم گیری افزایش یافته است. یکی از دلایل این فشار ها موقعیت و افزایش اعتبار نهضت آزادی در میان مردم است. اگر قرار باشد فضای سیاسی ایران باز شود طبیعی است که نهضت آزادی هم خواهد توانست فعالیت های خود را سرسامان بدهد.

کپی نامه به آقای کوفی عنان :

جناب آقای کوفی عنان

نماینده ویژه سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب در امور سوریه

با سلام و احترام؛

جنابعالی در نطق تاریخی خود در زمان دریافت جایزه صلح نوبل ابراز داشتید که با توجه به تغییراتی که در درک ملت ها از مقوله ی کرامت انسانی پیش آمده و فجایی که به موجب خودکامگی دولت ها برای بشریت پدید آمده، امروزه ضرورت اقتضا می کند که حق حاکمیت سرزمینی دولت ها، زمینه ی وقوع فجایع جدیدی را برای بشریت فراهم نیاورد و از این رو، از فراگیر بودن مقررات راجع به حقوق بشر بر قوانین داخلی کشورها و اولویت حقوق و حاکمیت ملت بر حاکمیت ملی سخن گفتید.

اینجانب ضمن تایید و ادای احترام نسبت به این باور انسانی و تلاش های بی وقفه و موثر جنابعالی در راستای برقراری صلح در خاورمیانه و به ویژه سوریه و پیامدهایی که استمرار تنش ها و افزایش خشونت در منطقه می تواند حتی برای کل جهان به مثابه ی تهدیدی جدی ارزیابی شود، چندی پیش در نامه ای به جناب آقای مون، دبیر کل محترم سازمان ملل متحد، پیشنهاد برگزاری فراندوم در سوریه، یمن و بحرین را مطرح کردم.

تصویر و الزام حکومت سوریه به برگزاری یک فراندوم آزاد و تحت نظارت نیروهای سازمان ملل متحد به منظور تعیین سرنوشت حکومت سوریه و به دست ملت سوریه افزون بر تامین منافع و استقلال سرزمین سوریه و همچنین ممانعت از بروز جنگی داخلی و تحمیل هزینه های مادی و معنوی سهمگین در این کشور، از بخت زیادی در پذیرش از سوی دولت سوریه و حامیان بین المللی آن برخوردار است.

در صورت طرح چنین پیشنهادی در شورای امنیت سازمان ملل متحد هیچ یک از دولت های روسیه و چین، توجیهی در عدم پذیرش آن نخواهند داشت و از سوی دیگر، حزب بعث حاکم بر سوریه نیز توجیهات فراوان در قبول آن خواهد داشت، چرا که اگر چه با پذیرش این پیشنهاد، دولت خاندان اسد به احتمال زیاد سقوط خواهد کرد اما بی تردید حزب بعث سوریه در عرصه مناسبات و تعاملات سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و همین امر می تواند به امنیت پایدار در سوریه و جلوگیری از بروز و تکرار فجایعی مانند عراق و لیبی کمک کند.

از همین رو با ادای احترام دوباره نسبت به تلاش های جناب عالی در برقراری صلح و امنیت در سوریه پیشنهاد دازم که با توجه به موقعیتی که در اختیار دارید و نیت بشردوستانه ای که در شما دیده می شود نسبت به طرح و تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اتحادیه عرب که دولت سوریه را ملزم به برگزاری رفراندوم کند، اقدام فرمایید.

آرزوی صلح جهانی و تحقق کرامت انسانی و همچنین توفیق جناب عالی را در مسوولیت های محوله دارم.

با احترام - ابراهیم یزدی ، وزیر اسبق خارجه جمهوری اسلامی ایران

تهران ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۲

تحولات در عرصه سیاست خارجی ایران

آسمان ۵ آپان ۹۲

نمی توان از رابطه ایران و آمریکا گفت و نام دکتر ابراهیم یزدی را نیاورد. وزیر خارجه دولت موقت که در لحظه لحظه تحولات سه دهه گذشته رابطه دو کشور یا حضور داشته و یا به عنوان يك فعال سياسي اپوزیسیون و در عین حال مدافع منافع ملی ایران به بحث و نقد درباره سیاست های حاکم پرداخته است. یزدی با این سابقه و پشتوانه به تحولات اخیر در رابطه دو کشور با امیدواری می نگرد. گرچه با نگاهی تاریخی از پس مجموعه حوادث، خطر توطئه مخالفان بهبود رابطه در دو سوی جهان را جدی می پندارد و بیش از همه از نقشه اسرائیلی ها سخن می گوید. یزدی اعتقاد دارد دو طرف اگر واقعا اراده اصلاح روابط دارند، باید برای مقابله با نقشه توطئه گران «نقشه راهی» ارائه دهند. در حوزه هسته ای، اعلام آمادگی ایران برای پذیرش پروتکل الحاقی از مفاد اصلی است که یزدی پیشنهاد می دهد. سخنی که او یکشنبه قبل، قبل از آنکه این بحث در آخرین روزهای هفته گذشته از حاشیه های نشست ژنو در خبرگزاری های بین المللی منعکس شود، در مصاحبه با «آسمان» بیان کرد .

مصاحبه با یزدي در منزل شخصي او انجام گرفت. خانه‌اي که از پس انتخابات رياست‌جمهوري اخير، دیدار با صاحبخانه و گفت‌وگو با او راحت‌تر شده است. همچنان که یزدي توقع دارد در سطحي وسيع‌تر، فضاي امنيتي به فضاي سياسي تبديل شود. وزير خارجه دولت موقت که اين روزها در خانه خود به جز دیدار با علاقه‌مندان و خبرنگاران، به ویراستن و نوشتن و منتشر کردن خاطرات بيش از شش دهه فعالیت سياسي و فكري خود اشتغال دارد؛ خانه‌اي که در تنه‌اي پيرمرد سياستمدار، آواز پرندگان تنها مصاحب اوست؛ پرندگاني که در طول مصاحبه بيش از آواز، فریاد می‌کردند.

***آقاي دكتر! در اين مصاحبه قصد داريم درباره تحولاتي که در عرصه سياست خارجي ايران رخ داده و اقداماتي که با آغاز به کار دولت جديد آغاز شده؛ نظرات شما را جویا شويم. يکي از موضوعاتي که از سوي آقاي روحاني مطرح شده، بحث نظرسنجي از مردم درباره رابطه با آمريکا است که گفته شد قراردادهاي هم با مؤسسات تخصصي منعقد شده است. متقابلا برخي جامعه‌شناسان و تحليل‌گران اين مطلب را مطرح کرده‌اند که خود انتخابات رياست‌جمهوري اخير بزرگ‌ترين رفراندوم بود در بحث سياست خارجي. خواستم بدانم آیا شما با اين گزاره موافق‌ايد و آیا با توجه به دوقطبي که در انتخابات بين آقایان روحاني و جليلي - به‌عنوان دو نماد سياست خارجي جمهوري اسلامي به‌ویژه در پرونده هسته‌اي - به‌وجود آمد؛ اين انتخابات، يك رفراندوم براي سياست خارجي ايران بود در سال ۹۲؟**

اصولا اینکه ما بياييم و در مورد برقراري روابط يا بهبود روابط با آمريکا هم‌پرسی کنیم؛ روش درستي نیست. چراکه به احتمال زياد در اين هم‌پرسی مردم رأي مثبت خواهند داد. در اين صورت، دولت ايران قدرت مانور خود را در ديپلماسي از دست خواهد داد. چراکه مردم رأي داده‌اند و دولت بايد وضعيت را اصلاح کند. طبعاً دولت آمريکا هم از نتايج اين رفراندوم مطلع می‌شود...

يعني به نظر شما، نظرسنجي همان اثر هم‌پرسی را دارد؟

نظرسنجي هم مثل هم‌پرسی می‌ماند، زياد فرقي ندارد.

متقابلا اخيرا گالوپ هم يك نظرسنجي کرده و اکثريت مردم آمريکا هم خواستار بهبود روابط با ايران شده‌اند. پس الان آمريکا هم در قبال ايران، دست پايين را دارد؟

نه. ببينيد! در آمريکا نهادها كاملا شكل گرفته‌اند. سياست‌ها كاملا مشخص است و رئيس‌جمهور آمريکا قدرت مانور دارد. در آنجا، هم‌پرسی صرفاً به رئيس‌جمهور كمك می‌کند؛ ولي براي رئيس‌جمهور تعيين تکليف نمی‌کند. اما شرايط در ايران فرق دارد. ما بعد از ۳۰ سال می‌خواهيم سياست جديدي را اتخاذ کنیم. در اینجا نظرسنجي يا هم‌پرسی معنادار است. البته نظرسنجي وجه خفيف‌تري است از هم‌پرسی. اما به هر حال، اين روش درستي در عرصه ديپلماسي نیست که نظر مردم را بخواهيم و بر اساس آن عمل کنیم. معمولاً در تعريف ديپلماسي (سياست خارجي) گفته می‌شود که ادامه سياست داخلي است. بايد مشخص شود که دولت ايران براي توسعه ملي چه برنامه‌هايي دارد؟ «سياست‌خارجي براي سياست‌خارجي» معنا ندارد. ايجاد روابط ديپلماتيك با يك کشور ديگر به‌صرف داشتن رابطه، معنا ندارد.

رابطه دیپلماتیک بین هر دو کشوری بر اساس منافع، مصالح و امنیت ملی تعریف می‌شود. ما ابتدا باید تعریف درست، جامع و واقع‌بینانه‌ای از این سه مقوله داشته باشیم؛ بعد بگوییم که برای رسیدن به این مقولات لازم است رابطه خود را با آمریکا حسنه کنیم.

این رویکرد خیلی زمان‌بر نیست و باعث نمی‌شود آن انرژی که در ابتدای کار پشت رئیس‌جمهور و دولت جدید وجود دارد، مستهلک شود و با طی روندی فرسایشی، مجدداً جریان‌های تندرو و طرفدار تنش در سیاست خارجی سکان امور را در دست بگیرند؟

دولت چه با آمریکا رابطه داشته باشد و چه نداشته باشد، باید منافع، مصالح و امنیت ملی را تعریف کند و معلوم شود در شرایط کنونی، اولویت چیست؟ الآن اقتصاد ایران بسیار به هم‌ریخته است. دولت ایران نیاز به ایجاد سالانه یک میلیون شغل دارد. برای ایجاد شغل جدید، باید سرمایه‌ها جذب شوند. برای جذب سرمایه، دولت باید اقداماتی صورت دهد. بهبود روابط آمریکا بخشی از این اقدامات است. یعنی اگر ایران نتواند فضای سیاسی مناسب را برای جذب سرمایه‌ها بوجود آورد، نخواهد توانست سالانه یک میلیون شغل ایجاد کند. بنابراین، تنش‌زدایی در عرصه خارجی با مسایل اقتصادی کشور پیوند دارد. اینطور نیست که دولت بدون درک، فهم و تعریف جامع و مانع از منافع ملی، بتواند با آمریکا مذاکره کند. اول، ما باید این تعریف را داشته باشیم.

به نظر شما، الآن این تعریف را نداریم؟

نه. نداریم.

یعنی اینکه بحث «نرمش قهرمانانه» مطرح می‌شود و یا به نظر می‌رسد حمایتی کلی پشت سفر آقای روحانی به نیویورک وجود داشته؛ به این معنا نیست که مجموعه نظام به این تحلیل رسیده است؟ ضمناً آنکه در کنار این، ما رأی مردم به این گفتمان در انتخابات ریاست‌جمهوری را هم داریم.

اگر شما انتخابات را صحنه اعلام نظر مردم بدانید، این حرف درست است. ولی این بدان معنا نیست که مردم در این انتخابات گفته‌اند تعریف منافع ملی ما چیست. چنین چیزی در انتخابات مطرح نبوده است. این دولت است که باید منافع ملی را تعریف کند. کارشناسان اقتصادی باید بگویند چگونه و با چه اقداماتی می‌توان اقتصاد کشور را از این وضعیت ورشکستگی بیرون آورد. در این صورت، بهبود روابط بین‌المللی در خدمت آن برنامه قرار خواهد گرفت. بگذارید مثالی بزنم. زمانی می‌گفتند دارایی چینی‌های خارج از سرزمین اصلی که به‌عنوان مهاجر در کشورهای مختلف اقامت دارند، ۸۰۰ میلیارد دلار است. یعنی، بزرگترین اقلیت ملی سرمایه‌دار دنیا چینی‌ها بودند. الآن دولت چین با ظرافت و سیاست تمام این سرمایه‌ها را به داخل سرزمین اصلی جذب کرده است. در حال حاضر، گفته می‌شود ایرانیان خارج از کشور یکی از گروه‌های ملی هستند که بزرگترین سرمایه را در اختیار دارند. سرمایه ایرانیان مقیم خارج ۶۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است. بخشی از این سرمایه در دبی است، بخشی در ترکیه، بخشی در مالزی، بخشی در اسپانیا و همین‌طور کشورهای دیگر. در این شرایط، یک دولت ملی که روی کار می‌آید و برنامه خود را ایجاد سالانه یک میلیون شغل قرار می‌دهد؛ لازمه‌اش آن است که فضای سیاسی

داخل ایران را اصلاح کند. جو امنیتی را به جو سیاسی تبدیل کند. در غیر این صورت، سرمایه‌های جذب نخواهد شد. در مورد رابطه با آمریکا هم، همینطور است. در مورد آمریکا شاید بتوان گفت که از سوی دولت جدید ایران و دولت آمریکا «اراده» بهبود روابط وجود دارد. اما داشتن اراده بهبود روابط با داشتن «نقشه راه» متفاوت است. من از يك آیه شریفه قرآن استفاده کرده‌ام و کارکرد سیاسی به آن می‌دهم. قرآن می‌گوید: «وَإِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحَ بَيْنَهُمَا» یعنی اگر اراده اصلاح وجود دارد، آن وقت نقشه راه چیست؟ می‌فرماید: "فَبِعَثْوِ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا".

حکماً در این بحث سیاسی چه کسانی باید باشند؟

آن حکم نیست...

پس چیست؟

نقشه راه است. ما بر اساس ظواهر می‌گوییم ایران و آمریکا هر دو اراده اصلاح دارند. مثلاً بحثی را که تحت عنوان «نرمش قهرمانانه» مطرح شد، مصداق این اراده تلقی می‌کنیم. اما نقشه راه چیست؟ ما نمی‌دانیم. مثلاً مگر ایران نمی‌گوید غنی‌سازی حق من است؟ برای ایران، نقشه‌راه می‌تواند این باشد که پروتکل الحاقی را بپذیرد. اگر ایران پروتکل الحاقی را بپذیرد، کار تمام است. چراکه به موجب پروتکل الحاقی، بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌توانند بدون اطلاع بیایند و هر جایی را که خواستند، بازرسی کنند. یعنی، تمام مشکل پرونده هسته‌ای با پذیرش پروتکل الحاقی حل می‌شود. اما آیا این موضوع جزو نقشه‌راه ایران هست یا نیست؟ من نمی‌دانم.

به نظر می‌رسد نقد کلی شما این است که موضوع، در عرصه عمومی ایران مطرح نشده و یکباره اقداماتی به اجرا درآمده است...

نه. در عرصه عمومی مطرح هست.

اما شما می‌گویید ما نمی‌دانیم نقشه‌راه دستگاه سیاست خارجی چیست. مثلاً الان، ایران گفته برای مذاکرات ژنو يك بسته پیشنهادی داریم (این مصاحبه قبل از مذاکرات انجام شده است)، اما کسی نمی‌داند محتوای این بسته چیست. به عبارتی، نیروهای سیاسی در جریان روندی که ایران در پیش گرفته، قرار ندارند.

من نمی‌دانم. شاید سایر نیروها در جریان قرار داشته باشند. من از نقشه‌راه خبر ندارم. وقتی از بسته جدید صحبت می‌شود، محتوای آن چه خواهد بود؟ اگر از من سؤال می‌شود، می‌گفتم پروتکل الحاقی را بپذیرید. چراکه پذیرش این پروتکل، به تمامی مباحثی که ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دارد، پایان خواهد داد. این گام اصلی در مسیر اعتمادسازی خواهد بود. اما آیا ایران آمادگی امضای پروتکل را دارد؟ من بر این باورم که ایران باید این کار را بکند.

در دوره قبل هم که آقای روحانی مسؤول مذاکرات هسته‌ای بود، ایران تا يك قدمی امضای پروتکل هم رفت که حتی مجلس آن زمان، طرح دوفوریتی داد؛ اما نهایتاً موضوع منتفی شد. آیا فکر می‌کنید اراده

لازم براي امضاي پروتکل الحاقی بعد از گذشت این سالها و تجربه رویکردهای دیگر در مذاکرات هسته‌ای شکل گرفته است؟

ما نمی‌دانیم. عرض کردم که اراده اصلاح با نقشه‌راه متفاوت است. من نمی‌دانم در این بسته جدید چه مواردی پیش‌بینی شده است. علاوه بر این، مشکل ایران با جهان صرفاً با حل مسأله هسته‌ای تمام نمی‌شود. شرایط کنونی جهان را باید تحلیل کرد. البته گروه جدیدی که با آقای روحانی به عرصه آمده‌اند، در مقایسه با دولت قبلی اشراف بیشتری دارند. اما ما باید بدانیم دوران جنگ سرد تمام شده است. در دهکده جهانی، اقتصاد حرف اول را می‌زند. روابط اقتصادی چین و روسیه با جامعه جهانی (و نه حتی صرفاً آمریکا) چنان است که ممکن نیست در یک تقابل و رویارویی جدی میان ایران و آمریکا، طرف ایران را بگیرند. آنها با ایران بازی می‌کنند. این حرف که «آمریکا قابل اعتماد نیست» درست است؛ اما در مناسبات دیپلماتیک، هیچ‌یک از طرفین ایران قابل اعتماد نیستند. مگر روابط ما با روسیه بر اساس اعتماد است؟ مگر روس‌ها نشان داده‌اند که قابل اعتماد هستند؟ نمونه‌اش نیروگاه هسته‌ای بوشهر است که به عناوین مختلف پشت گوش می‌اندازند. یا آیا سیاست چین در قبال ایران قابل اعتماد است؟ چین از یک طرف با ایران رابطه اقتصادی دارد، از آن طرف رضا پهلوی را دعوت می‌کند و برایش قالیچه قرمز می‌اندازد. بنابراین، اصولاً این نگاه که «ما چرا باید با آمریکا مذاکره کنیم؛ در حالیکه آمریکا دنبال منافع خودش است؟»، مردود است. طبیعی است که آمریکا باید دنبال منافع خود باشد. هر دولتی دنبال منافع خود است. ما می‌گوییم آمریکا قابل اعتماد نیست؛ اطمینان در قراردادهای هنگامی محقق می‌شود که توافق‌ها به گونه‌ای باشد که منافع دو طرف در اجرای آن قرارداد دیده شده باشد. یعنی، ضمانت اجرای توافق‌ها آن چیزی است که شما بر سر آن توافق می‌کنید. بطوری که اگر ایران بخواهد زیر قرارداد بزند، خودش ضرر کند و متقابلاً آمریکا هم اگر قرارداد را زیر پا بگذارد، خودش ضرر دهد.

شما در صحبت‌های خود چند بار گفتید که اطلاعی از نقشه‌راه و بسته پیشنهادی ایران ندارید. به‌عنوان یک ناظر و چهره مبرز سیاسی، آیا در نگاهی به صحنه سیاسی بین ایران و آمریکا فکر می‌کنید منافع دو طرف الآن به این نقطه رسیده که با پذیرش پروتکل الحاقی تأمین شود و بازی «برد-برد» شکل بگیرد؟

ببینید! پذیرش پروتکل باید بخشی از یک توافقنامه کلی‌تر باشد. نه اینکه فقط این باشد و بس. ایران باید بگوید ما به‌عنوان قدم اول و با هدف اعتمادسازی، پروتکل را می‌پذیریم. اما قدم دوم باید لغو تمام تحریم‌ها باشد. در کنار این، ایران اگر به مناسبات جهانی توجه داشته باشد ایران می‌تواند در بحران سوریه طرح ابتکاری داشته باشد و درجایی بنشیند که می‌تواند به آن اتکاء کند. بنابراین، پذیرش پروتکل الحاقی را باید در یک مجموعه کلی‌تر دید. باید روشن شود که اگر ایران پروتکل را امضاء کند، اقدام آمریکا و اروپا چه خواهد بود؟ بنابراین، ایران می‌تواند آمادگی خود برای امضای پروتکل الحاقی را اعلام کند؛ منوط به آنکه اقدام طرف مقابل هم تعریف و تعیین شده باشد. به هر حال، تحریم‌ها اقتصاد ما را به‌هم ریخته است. به نظر من، اگر در یک پکیج همه این موارد دیده شود و مورد توافق قرار گیرد، بازی «برد-برد» خواهد بود.

اوباما در صحبتی که بعد از دیدار با نتانیاهاو داشت، ادعا کرد ما به این نتیجه رسیده‌ایم که تحریم‌ها باعث شد که ایرانی‌ها از موضع سخت پیشین، به نرمش برسند. آیا این بدان معنا نیست که آمریکا حاضر نخواهد شد که لغو تحریم‌ها را تا اطلاع ثانوی، جزو بسته توافق‌ها تعریف کند و آن را جزو گام‌های نخست مذاکرات قرار دهد؟ به عبارتی، سیاست آنها تداوم استراتژی چماق و هویج نیست؟

باید از اوباما پرسید که هدف از تحریم‌ها چه بود؟ مگر غیر از این بود که می‌گفتند ایران حاضر نیست قطعنامه‌ها را بپذیرد یا پروتکل الحاقی را امضاء کند و یا طبق مقررات بین‌المللی عمل کند؟

اما جریان‌هایی هم در آمریکا می‌توانند به این نتیجه برسند که باید تحریم‌ها ادامه یابد تا ایران تعهدات بیشتری را بپذیرد.

چه چیزی غیر از این؟

به هر حال، جریان‌هایی انتظارات بیشتری دارند. مثلاً در قبال فلسطین.

درست است. اسرائیل و گروه‌های فشار در آمریکا و ایران جریان‌هایی هستند که علی‌الاطلاق نمی‌خواهند روابط ایران و آمریکا بهبود پیدا کند. منافع اسرائیل در منطقه آن است که روابط ایران و آمریکا همچنان تیره بماند. بنابراین، آنها می‌گویند فشارها را ادامه دهیم. هدف آنها این نیست که ایران پروتکل الحاقی را بپذیرد؛ هدف‌شان این است که رابطه ایران و آمریکا به نقطه غیرقابل بازگشت برسد. شما می‌بینید همین اندازه که ایران تغییر گفتمانی را در قبال جهان شروع کرده، واکنش هیستریک و دیوانه‌وار نتانیاهاو را برانگیخته است. برای من جالب است گروه‌های مخالفی که در خارج از کشور علیه ایران فعال هستند؛ عینا همان مواضع اسرائیل را دارند و مواضع روحانی را «دروغ» و «گرگی در لباس میش» توصیف کرده‌اند. شما ببینید سخنگوی گروه رجوی [منافقین] در تلویزیون VOA چه می‌گوید. از این طرف، در داخل هم مواضع مشابهی را شاهد هستیم. کسانی چوب لای چرخ دستگاه دیپلماسی می‌گذارند و بهبود روابط با آمریکا را نمی‌خواهند. من اخیراً در مصاحبه‌ای با سایت فرارو گفتم: عده‌ای در آمریکا مخالف بهبود روابط هستند و عده‌ای هم در ایران؛ این مخالفان باید بگویند چه ارتباطی با آنها دارند؟ دستگاه‌های مسوول بروند و این را بررسی کنند که این جریان‌ها به چه مناسبت این اقدامات را انجام می‌دهند. شما با سیاست رئیس‌جمهور مخالفید، درست؛ اما دیگر لنگه کفش پرت کردن یعنی چه؟ این کار چه معنایی دارد جز کارشکنی در سیاست خارجی ایران؟ این کار به نفع کیست؟ جز به نفع اسرائیل؟ بنابراین، عده‌ای چه در ایران و چه آمریکا چون نمی‌خواهند علی‌الاطلاق روابط بهبود یابد، می‌گویند این حرف‌ها را نپذیرید. اما اگر قرار باشد مسأله در نقطه‌ای حل شود، رامحل همین است که در یک پکیج منافع دو طرف دیده شود.

جریانی که شما اشاره داشتید که در ایران چوب لای چرخ دستگاه دیپلماسی می‌گذارند و با بهبود روابط تضاد دارند؛ بعد از بازگشت آقای روحانی از سفر نیویورک غیر از تجمع و پرتاب لنگه کفش، در روزنامه‌های خود مقالاتی نوشتند مبنی بر آنکه این سفر هیچ دستاوردی برای ایران نداشته است. خطاب به آقای روحانی نوشتند که شما اسرائیل را به رسمیت شناختید و در ازای آن، هیچ امتیازی

نگرفنید. ۳۵ سال مقاومت را کنار گذاشتید و تلفنی با رئیس‌جمهور آمریکا صحبت کردید، ولی هیچ دستاوردی نداشتید. شما به‌عنوان یک چهره طرفدار بهبود روابط، این سفر را دارای چه دستاوردهایی می‌دانید؟

کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند خواهان «همه یا هیچ» اند. در هیچ نقض‌سازی، دستاورد ناگهانی و یک‌شبه وجود ندارد. درست است که ما ۳۰ سال است با آمریکا قطع رابطه داریم؛ اما روابط آمریکا و چین هم چندین دهه قطع بود. ولی وقتی که دولت نیکسون تصمیم به تنش‌زدایی گرفت و اولین ارتباطات بوجود آمد، بلافاصله سرمایه‌های آمریکایی به چین سرازیر نشد. روند بهبود روابط برای هر دو طرف زمانی طول کشید. در مورد شوروی سابق هم همینطور بود. سال‌ها بود که بخشی از سرمایه‌داران آمریکایی معتقد بودند که تنها راه مقابله با توسعه کمونیسم این است که ما با شوروی روابط اقتصادی برقرار کنیم و از طریق روابط اقتصادی، آنها را کنترل کنیم؛ نه از طریق نظامی. بالاخره هم همین شد. در زمان رئیس‌جمهوری نیکسون، تنش‌زدایی به نتیجه رسید، تمام تحریم‌های شوروی برداشته شد و دولت آمریکا سالی ۳۰ میلیون تن گندم به شوروی می‌فروخت. در ایران هم، کسانی که به روحانی می‌گویند چه دستاوردی داشته؛ باید بگویند چه توقعی داشته‌اند؟ اقدامات انجام‌شده در همین اندازه فعلی در حدی بوده که همه شواهد می‌گوید ایران در حال بیرون آمدن از بن‌بست است. در برابر آن سخنان که آقای احمدی‌نژاد با ادبیاتی عجیب می‌گفت، رئیس‌جمهور جدید و وزیر امور خارجه آقای ظریف چنان صحبت کردند که ناگهان، دنیا واکنش بسیار مثبتی به ایران نشان داد. البته، باید توجه داشت که اصلاح تصویر ایران در جهان گام اول است. اما این کافی نیست و نمی‌توان در این نقطه متوقف شد. باید جلوتر برویم و گام‌های بعدی را برداریم.

البته کسانی که این حرف را می‌زنند، به‌نوعی رنگ و بوی ایدئولوژیک به نقد خود می‌دهند...

چه رنگ و بوی ایدئولوژیک؟ بر اساس کدام مبانی ایدئولوژیک این مواضع را می‌گیرند؟

مدعی‌اند مقابله با آمریکا به‌نوعی جزئی از هویت انقلاب شده است.

اینها باید بگویند مبانی ایدئولوژیک هویت انقلاب کجاست؟ ما مسلمانیم. مبانی ایدئولوژیک اسلام چیست؟ قرآن در طبقه‌بندی گروه‌های مختلف اهل کتاب را از کفار و مشرکین جدا کرده و اهل کتاب را از کفار و مشرکین به مسلمانان نزدیک‌تر دانسته است. روسیه و چین کمونیست هستند. بنابراین، اگر بخواهیم بر اساس مبانی ایدئولوژیک عمل کنیم؛ نه دولت بعثی سوریه می‌تواند با ما در یک جبهه باشد و نه روسیه و چین و ونزوئلا. درست است که امرای عرب بعضاً فاسد هستند؛ اما مسلمان هستند. اگر یک مؤمن دچار فساد اخلاقی شد، او را مرتد نمی‌دانند؛ اما اگر کسی ملحد شود، از دین بیرون است و زنش به او حرام می‌شود. اما زن مرد مرتد بر او حرام می‌شود. پس مبانی ایدئولوژیک این آقایان کجاست؟ چه کسی این مبانی را تعریف کرده است؟

به‌نوعی اعتبار تاریخی پیدا کرده.

تاریخی هم نیست. وقتی من در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ به وزارت خارجه رفتم؛ از طریق اخبار مطبوعات مطلع شدم که آمریکا سفیر جدیدی را برای ایران تعیین کرده به نام کاتلر. هیچ نوع سابقه‌ای از آقای کاتلر در وزارت امور خارجه نبود. من از کاردارمان در واشنگتن، آقای علی آگاه، خواستم که گزارشی از سوابق آقای کاتلر تهیه کند. ایشان تهیه کرد و فرستاد. به دلیل سوابقی که آقای کاتلر در حوادث آفریقا داشت، ما او را عنصر نامطلوب تشخیص دادیم. من گزارش به هیأت دولت بردم و پیشنهاد دادم ما اگریمان (پنیرش) را که جناب دکتر سنجابی (وزیر خارجه اول دولت موقت) به کاتلر داده؛ پس بگیریم. هیأت دولت و شورای انقلاب نظر مرا تصویب کردند. من گزارش این موضوع را به امام خمینی دادم و از ایشان سؤال کردم: حالا می‌فرمایید برویم تا قطع روابط یا نه؟ آقای خمینی گفتند: «نه. کجدار و مریز رفتار کنید». آقایانی که از مبانی ایدئولوژیک انقلاب دم می‌زنند؛ امام خمینی رهبر انقلاب بودند. کسی بود که می‌گفت اگر همه ملت ایران نظری داشته باشد، من نظر خودم را می‌گویم. اگر نیت و نظر ایشان قطع رابطه بود و آن را به مصلحت می‌دانست؛ دو خط به دولت یا وزیر امور خارجه می‌نوشت که روابط را قطع کنید.

همانطور که در مورد مصر اتفاق افتاد...

بله. در مورد مصر من به آقای خمینی گزارش دادم. گفتیم: آقا! همه کشورهای عربی (حتی دولتی مثل عربستان) با مصر قطع رابطه کرده‌اند؛ اگر ایران انقلابی قطع رابطه نکند، خیلی بد است. شورای انقلاب و دولت با قطع رابطه مخالفت کردند؛ چون ایران دو میلیارد دلار در مصر سرمایه‌گذاری کرده بود. من گزارش خود را به آقای خمینی دادم و گفتیم: رابطه با مصر یک بحث سیاسی است و نه اقتصادی. آقای خمینی هم در پاسخ من نوشت که قطع رابطه کنید. در حالیکه در مورد آمریکا نه آقای خمینی و نه شورای موقت دنبال قطع رابطه نبودند. اگر اعضای شورای انقلاب از جمله آقایان بهشتی، هاشمی و دیگران می‌خواستند رابطه قطع شود؛ یک مصوبه می‌گذراندند. چطور شورای انقلاب تصویب کرد سپاه را از دولت بگیریم و بدهیم به شورای انقلاب؟ اینجا هم می‌توانست مصوب کند که دولت رابطه با آمریکا را قطع کند. دولت هم قطع می‌کرد. اما نه تنها قطع رابطه را تصویب نکردند، بلکه نظر آن طرفی دادند که رابطه قطع نشود. بلافاصله بعد از انقلاب، مرحوم بهشتی از من خواست تا به‌عنوان سفیر ایران به آمریکا بروم. گفتیم: من به اندازه کافی آمریکا بودم و نمی‌خواهم برگردم! موقعی هم که بحث سفر من به سازمان ملل بود و دولت آمریکا اظهار تمایل کرده بود که من با آقای ونس (وزیر خارجه وقت آمریکا) دیدار کنم؛ به دعوت من جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت تشکیل شد. در آن جلسه همه آقایان بودند. در آنجا موضوع را مطرح کردم. ۷ مورد را تصویب کردند که من حتما در مذاکره با ونس مطرح کنم.

چه موضوعاتی بود؟

همه موارد را به خاطر ندارم. مثلاً یکی از آنها مربوط به هواپیمای اف-۱۴ بود که نرم‌افزار کامپیوتری آن را برده بودند. یا ۴۰۰ میلیون دلار لوازم یدکی ارتش را که ایران قبل از انقلاب از آمریکا خریده و پول آن را هم داده بود؛ اما در آستانه ارسال به ایران، به خاطر انقلاب متوقف شده بود. یا حساب تنخواه گردان ۲۴ میلیارد دلاری ایران در وزارت دفاع آمریکا که باید تکلیف آن روشن می‌شد. می‌خواهم بگویم

که هیچ‌یک از آقایان در آن جلسه نگفت که شما با آقای ونس دیدار نکنید و یا اگر دیدار داشتید، طوری برخورد کنید که رابطه قطع شود.

پس این رویکردی که نهایتاً زمینه قطع رابطه را ایجاد کرد؛ از کجا می‌آمد؟ کما اینکه حتی قبل از تسخیر سفارت، بحث دیدار شما با برژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) در الجزایر با واکنش‌های تندي در داخل مواجه شد و بعد هم که تسخیر سفارت رخ داد. شما بعضاً به این موارد با نگاه توطئه می‌نگرید. در حالیکه به گفته شما نه امام، نه شوراي انقلاب و نه دولت موافق قطع رابطه نبودند؛ این حرکت‌ها از کجا شکل گرفت که بعداً هم به نوعی تخاصم بین دو کشور انحامید؟

دانشجویان خط امام که سفارت را گرفتند، به کرات گفته‌اند که ما می‌خواستیم دو سه روز گروگان‌ها را نگه داریم و بعد بیاییم بیرون. من در يك مناظره در دانشگاه امیرکبیر از آقای عبدي پرسیدم شما که می‌خواستید گروگان‌ها را دو تا سه روز نگه دارید، چطور آنها را ۴۴۴ روز نگه داشتید؟ در واقع، حمله به سفارت، گروگانگیری برای دو یا سه روز و نگهداری گروگان‌ها تا ۴۴۴ روز دو پرونده جداگانه است. هر انگیزه‌ای که در قسمت اول ماجرا وجود داشته، با قسمت دوم متفاوت است. برای تسخیر سفارت و گروگانگیری دو تا سه روزه، خود دانشجویان می‌گویند می‌خواستیم دولت موقت سقوط کند.

البته آنها می‌گویند دولت موقت قبل از تسخیر سفارت هم استعفا داده بود...

پس برای چي به سفارت حمله کردند؟ خودشان گفته‌اند هدفمان سقوط دولت بود.

می‌گویند اعتراض به ورود شاه به آمریکا بود.

بهانه آن بود. اما به کرات گفته‌اند که هدف ما سقوط دولت موقت بود. پس، این انگیزه قسمت اول بود. اما اینکه چرا گروگان‌ها را ۴۴۴ روز نگه داشتند، انگیزه دیگری داشت. شما اگر کتاب کارتر درباره فلسطین را که به فارسی هم ترجمه شده، بخوانید؛ این را خواهید فهمید. نگهداری گروگان‌ها برای ۴۴۴ روز چیزی نبود جز به نفع اسرائیل برای اینکه کارتر انتخاب نشود تا فشاری که برای صلح بر روی اسرائیل وجود داشت، برداشته شود. اگر کارتر برای بار دوم انتخاب شده بود، با امکاناتی که داشت و با تکیه بر قرارداد کمپ دیوید صلح را برقرار می‌کرد. کارتر در کتاب خود می‌گوید که در سه نوبت، اسرائیل امضاء کرد که به پشت مرزهای سال ۱۹۶۷ خواهد برگشت؛ اما زیر امضای خود زد. اگر کارتر برای بار دوم انتخاب شده بود، حتماً آن را اجرا می‌کرد. گروگان‌ها را نگه داشتند تا کارتر انتخاب نشود.

آقای اصغرزاده می‌گوید گروگان‌ها از دست ما هم خارج شده بود.

بگویند به دست کی بود؟ اینها که در آن داخل بودند، باید به ملت بگویند کار از دست ما خارج شده بود و مثلاً دست آقای فلان بود. بگذارید من یک مثال بزنم. چند روز بعد از گروگانگیری، آقای یاسر عرفات از بیروت مصاحبه‌ای کرد و گفت: «اگر آمریکا از ما بخواهد، ما به ایران می‌رویم و وساطت می‌کنیم». این در شرایطی بود که آمریکا ساف را به رسمیت نمی‌شناخت. عرفات می‌خواست به این بهانه، کارتر

ساف را به رسمیت بشناسد و به او مأموریت و سلطت درباره تسخیر سفارت را بدهد. هنوز دولت آمریکا به این پیشنهاد هیچ واکنشی نشان نداده بود. ناگهان یک بیانیه علیه یاسر عرفات منتشر و در رادیو تلویزیون خوانده شد که تو را چه به این حرف‌ها؟ تو برو سراغ رجال مرتجع عرب! من وقتی این را شنیدم، گفتم یک مؤثری در این ماجرا هست. اگر صبر می‌کردند دولت آمریکا ساف را به رسمیت بشناسد، چه کسی از این قضیه ناراضی بود؟ جز اسرائیل؟ این همان یاسر عرفاتی بود که اجازه دادند به ایران بیاید و در اورژانس بیمارستان قلب، آقای خمینی را ببیند و برخی رجال سیاسی با او عکس گرفتند و در تمام لبنان پوستر آن منتشر شد. در اینجا هم می‌شد اجازه دهند عرفات به ایران بیاید؛ وقتی آمد، به او بگویند تو را چه به این کارها؟ اینها مواردی است که باید بررسی شود. این چه بازی بود که وقتی زمان آزادی گروگان‌ها شد، آنها را بردند و سوار هواپیما کردند؛ همزمان رادیو را باز کردند. رادیو مستقیماً مراسم جابجایی دو رئیس‌جمهور آمریکا را پخش می‌کرد، در آن لحظه‌ای که رادیو اعلام کرد آقای کارتر از کاخ سفید بیرون آمد و ریگان جای او نشست؛ اجازه دادند هواپیما پرواز کند؟ شاید در پاسخ گفته شود این واکنشی به حمایت کارتر از شاه و پذیرش او برای معالجات پزشکی بود. در واقع، نوعی خشم انقلابی از کارتر...

تمام این حرف‌ها فقط حمله به سفارت و گروگانگیری را توجیه می‌کند؛ ولی نگه داشتن ۴۴ روزه را توجیه نمی‌کند.

شاید گفته شود برای خنک شدن دل‌مان و انتقام از کارتر این کار را کردیم!

این تعبیرها که در عالم سیاست معنا ندارد.

البته خودتان بهتر می‌دانید که قریب به اتفاق سیاستمداران ما (بویژه در طیف مخالفان دولت موقت) افراد باتجربه و آشنا با علم سیاست نبودند. عموماً چریک‌ها و یا زندانیان سیاسی بودند و یا روحانیونی که از حوزه آمده بودند و در مراکز تصمیم‌گیری قرار گرفته بودند. آیا به جز آن نگاه توطئه‌ای که شما طرح می‌کنید؛ بی‌تجربگی و یا احساس‌گرایی انقلابی در این مسأله مؤثر نبود؟

به این معنا مؤثر بود که آن عناصر نفوذی از آسان‌گیری‌ها استفاده کردند. من باز هم مثالی می‌زنم. چرا وقتی هویدا گفت می‌خواهد صحبت کند؛ اعدامش کردند؟ چه کسانی نمی‌خواستند هویدا حرف بزند؟ بعضی سلطنت‌طلبان ادعا کرده‌اند به این دلیل هویدا را کشتند چون می‌خواست درباره رابطه روحانیون با دربار حرف بزند! در حالیکه این استدلالی بچه‌گانه است. مسأله این نبود. هویدا ۱۳ سال نخست‌وزیر شاه بود. شما خاطرات پرویز راجی (آخرین سفیر ایران در لندن) را بخوانید؛ می‌گوید هویدا به من گفت من شرمم می‌آید از مسایلی که در ایران می‌گذرد. من این حرف را به آقای خمینی زدم که یک وقت، ما فساد و مسایل حکومت شاه و دربار شاه را می‌گوییم؛ یک وقت هویدا می‌گوید. بین این دو، تفاوت وجود دارد. بنابراین، فرمایش شما درست است. بخشی از مسأله ناشی از بی‌تجربگی و ساده‌اندیشی نیروهای انقلاب بود که آن عناصر زبل، کارکشته و نفوذی از همین ساده‌اندیشی استفاده می‌کردند.

شما این نفوذی‌ها را از چه جریان‌هایی می‌دانید؟

سلطنت‌طلبان بودند، ساواکی‌ها، توده‌ای‌ها، مجاهدین و موساد همه بودند. رئیس ساواک مهاباد شده بود عضو کمیته منطقه ۷ تهران! من اسناد آن را دارم و در خاطرات خود آورده‌ام. یا موارد معروف‌تر یعنی کلاهی و کشمیری. اینها به کجا وابسته بودند؟ الآن شما می‌دانید اینها کجا هستند؟ هیچکس نمی‌داند. کلاهی عملاً همه‌کاره حزب جمهوری اسلامی بود. دیدیم که چگونه عمل کرد. نفوذی بعدی چند درجه بالاتر بود. کشمیری دبیر شورایی عالی امنیت ملی ایران بود. به محرمانه‌ترین اسناد دسترسی داشت و آقای رجایی پشت سر او نماز می‌خواند؛ اما نهایتاً دیدیم که در یک اقدام تروریستی حرفه‌ای بمب را در ضبط صوتی که جلسات شورا را ضبط می‌کرد، جاسازی کرد و بعد از محل خارج شد و با کنترل از راه دور، دفتر نخست‌وزیری را منفجر کرد و بلافاصله به همراه خانواده با هواپیما از کشور خارج شد و هیچکس هم نمی‌داند کجاست. مرحله سوم و فاز بعد کجا بود؟ آقای سعید امامی شد معاون امنیتی وزارت اطلاعات. آقای نیازی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و مسؤول پرونده قتل‌ها در همان مقطع اعلام کرد که سعید امامی برای موساد کار می‌کرده است. آن زمان که آقایان رجایی و باهنر به شهادت رسیدند، ما در مجلس اول حضور داشتیم. خاطریم هست هنگام تشییع جنازه در کنار تابوت آقایان رجایی و باهنر کیسه‌ای هم از خاکستر آورده بودند که تصور می‌شد بقایای کشمیری است! یعنی، حتی بعد از ترور هم کسی در ابتدا نه تنها به کشمیری شک نکرده بود، که او را هم جزو شهدای ترور تصور می‌کردند. اما بعد که معلوم شد کشمیری از کشور خارج شده؛ همه حیرت‌زده شدند. من در همان جا به آقای هاشمی (رئیس مجلس وقت) و نمایندگان که حضور داشتند، گفتم که آن شبکه‌ای که کشمیری را در چنین نقطه حساسی قرار داده؛ قطعاً حاضر نمی‌شود او را از صحنه خارج کند، مگر آنکه مهره دیگری در سطحی بالاتر در اختیار داشته باشد. بروید بگردید او کیست؟ بعد از چند سال، سعید امامی درآمد. اینها سؤالاتی بسیار اساسی است. نفوذی‌ها در تمام سطوح بودند. روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب حاکم، به سردبیری مهندس موسوی شعری چاپ می‌کند با عنوان «سنگر ایمان». اگر حروف اول ابیات آن را کنار هم می‌گذارید، شعاری می‌شد علیه آقای خمینی. این ماجرا آن زمان خیلی جنجال به پا کرد. در مجلس اول پوستری درست شد در چهار رنگ؛ با عبارت «امام آمد» در چهار رنگ سفید، سبز، قرمز و سیاه. از لحاظ تصویری خیلی زیبا بود. من به آقای هاشمی گفتم نظرتان درباره این پوستر چیست؟ گفت کار هنری خوبی است. گفتم پیامش چیست؟ یک دفعه در فکر فرو رفت و همه را جمع کرد. من اسکن آن پوستر را دارم و در خاطراتم خواهم آورد. من یک فصل در خاطراتم درباره جریان نفوذی دارم. بنابراین، جریان نفوذی وجود دارد و طبیعی هم هست که باشند. با پیروزی انقلاب شکست خوردند و حالا برای آنکه منافع و موقعیت خود را حفظ کنند؛ از من انقلابی بلندتر داد می‌زنند!

برگردیم به بحث رابطه با آمریکا و ماجرای قطع روابط.

بله. همانطور که اشاره کردم؛ رابطه را آمریکا قطع کرد و نه ایران. ضمن آنکه قطع روابط نشانه قدرت نیست. بلکه نشان داد آقای کارتر هرکاری کرده، نتوانسته مسأله گروگان‌ها را حل کند و در نتیجه، از موضع ضعف به آخرین کار دست زده است. ما با عراق هم در حال جنگ بودیم، اما روابطمان قطع نشد.

ارزیابی شما از تلاش‌هایی که در طول این سه دهه صورت گرفت برای تلطیف فضای روابط ایران و آمریکا که مهمترین آن، مک فارلین بود؛ چیست؟ چرا این تلاش‌ها دچار اخلاص شد؟

در مورد مک فارلین، قضیه را کی لو داد؟ آن زمان ایران دیگر چه چیزی از آمریکا می‌خواست؟ الان آقای روحانی با اوباما یک صحبت تلفنی داشته و اینها جنجال به پا کرده‌اند. آن زمان، رئیس شورای امنیت آمریکا (مک فارلین) با هیأتی بلندپایه با هواپیما به ایران آمد و دسته گل، کیک و کلت آوردند. چه کسی این را لو داد؟ این در خاطرات آقای منتظری هست. من قبل از آن، فکر می‌کردم سید مهدی هاشمی موضوع را فهمیده و به آقای منتظری گفته است. آقای منتظری به من گفت: خیر. سرهنگ قربانی‌فر، افسر ساواک ایران، که بعد از انقلاب از ایران رفته بود و با موساد کار می‌کرد؛ در موقع جنگ با ایران تماس گرفت و گفت سابقه من این است؛ اما در این جنگ یک میهن‌پرستم و حاضرمد برای کمک به ایران در تهیه اسلحه به ایران کمک کنم. اسلحه اسرائیلی را می‌آورد در تبریز تحویل می‌داد، پول آن را هم نقد می‌گرفت و می‌رفت. هر چه در انبار داشت، به ایران فروخت.

خیلی هم بی‌کیفیت بود!

اصلا از رده خارج بود. آن وقت، اسرائیل رفت در وزارت دفاع آمریکا تا موجودی موشک‌های تلو از رده خارج را در انبارهای پنتاگون بخرد. آمریکایی‌ها مشکوک شدند که اسرائیل این موشک‌ها را برای چه می‌خواهد. اسرائیل موشک‌ها را به قربانی‌فر می‌فروخت و او به ایران می‌داد. بعد هم به ایران می‌گفت که موشک‌ها را از بازار سیاه خریده است. ایرانی‌ها هم نمی‌دانستند از کجا می‌آید. تا هنگامی که آمریکایی‌ها موضوع را فهمیدند. یک کانال دیگری باز کردند تا خودشان بتوانند با ایران تماس بگیرند. بعد به ایران گفتند چرا شما از اسرائیل سلاح می‌خرید؟ شما بروید و از عربستان بخرید. اسرائیلی‌ها جوش آوردند و جنجال به پا شد. این همزمان شد با یک حادثه دیگر. ۸۰ فروند موشک هاگ را به ارزش ۱۸ میلیون دلار به ایران فروختند و به تبریز آوردند. آقای قربانی‌فر باید ۱۵ میلیون دلار پول این موشک‌ها را می‌داد. رفت از قاشقچی، آن سرمایه‌دار عرب، ۱۵ میلیون دلار را وام گرفت تا در سه ماه ۱۸ میلیون دلار بازگرداند. موشک‌ها را آوردند به تبریز. یکی را در بندرعباس بردند و امتحان کردند. اما وقتی موشک‌ها را باز کردند دیدند روی همه آنها نوشته شده ساخت اسرائیل. در نتیجه، نپذیرفتند. بدین ترتیب، قربانی‌فر ماند و با این موشک‌ها و بدهی به قاشقچی! به همین خاطر، دو نامه به منتظری می‌نویسد و مک فارلین را لو می‌دهد. سیدمهدی هاشمی از طریق برادرش سیدهادی که داماد آقای منتظری بود، موضوع را می‌فهمد و خبر را به هفته‌نامه الشراع لبنان می‌دهد که در نتیجه آن، در آمریکا هم ماجرا را می‌فهمند و آن کمیسیون تاور و داستان‌های بعد را در پی می‌آورد. براین اساس، باید گفت مک فارلین را هم اسرائیلی‌ها برهم زدند. الان هم همینطور است. آنها با بهبود روابط ایران و آمریکا کاملا مخالفند.

یعنی الان هم امکان توطئه‌هایی از سوی اسرائیل وجود دارد؟

بله. هست. خط نفوذی بیکار نمی‌نشیند.

چه پیشنهادی برای جلوگیری از فعالیت آنها دارید؟

این یک مسأله صرفاً امنیتی نیست. راهش باز کردن فضای سیاسی جامعه است. اگر فضا باز شود، نیروهای دلسوز جامعه و منافع ملی ایران در یک رویارویی سیاسی خواهند توانست نفوذی‌های تندرو را ایزوله کنند. به همین خاطر هم، آنها با دامن زدن به تنش‌های سیاسی به هر قیمت مانع باز شدن فضا می‌شوند. تنها راه آزادی مطبوعات و اجتماعات است.

آقای دکتر! موضوع قابل بحث دیگر درباره شعار «مرگ بر آمریکا» بود که مطالبی در سایت آقای هاشمی منتشر شد اصولاً شعار مرگ بر آمریکا از کجا آمد؟ آیا در راهپیمایی‌های اولیه، این شعار بود؟

در دوران انقلاب، شعار «مرگ بر آمریکا» در تظاهرات بود. علت هم آن بود که در تظاهرات، همه نیروها بودند. از جمله نیروهای سازمان‌یافته فدایی و مجاهد. شما می‌دانید که یک گروه کوچک متشکل در یک گروه کثیر نامتشکل، می‌تواند فضا را کنترل کند. شعار از آنجا شروع شد و بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد. اما بعد از انقلاب بین دو موضوع خلط شد. یک موقع مردم در خیابان شعار مرگ بر آمریکا می‌دهند. اما یک وقت رئیس دولت این را می‌گوید یا در نماز جمعه که توسط نهادهای حکومتی برگزار می‌شود، سر می‌دهند. من به عنوان یک شهروند عادی می‌توانم هر چه به دهان بیاید، علیه کارتر یا اوباما بگویم. اما به محض آنکه یک پست رسمی پیدا کردم، دیگر نمی‌توانم. در ادبیات و گفتمان سیاسی این موارد مرسوم نیست. حرف آقای خمینی هم این بود که این شعارها نباید به هزینه دولت ایران حساب شود. اما مردم می‌توانند شعار دهند و دولت هم بگوید به من چه ارتباطی دارد؟ مردم هستند و من نمی‌توانم جلوی شعار دادن مردم را بگیرم. حوزه عمل دولت محدود به اقدامات دیپلماتیک است. دولت حداکثر می‌تواند قطع رابطه کند. اما مردم فرق می‌کند. مردم ممکن است سفارتخانه را هم اشغال کنند. همانطور که در همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اتفاق افتاد. چرا که دولت میزبان مسوول امنیت دیپلمات‌های خارجی است. حرف آقای خمینی هم بدین معناست که «مرگ بر آمریکا» نباید سیاست علنی دولت ایران باشد. همانطور که تلاش‌هایی شد تا مسوولیت گروگانگیری را بر دوش دولت ایران بیاندازند. در حالیکه دولت نمی‌تواند گروگانگیری کند. حالا دانشجویان رفته‌اند و کاری کرده‌اند. اما بعد ماجرا تبدیل به این شد که دولت آنها را نگه داشته است.

مقداری برگردیم به تحولات اخیر. به نظر می‌رسد دولت آقای روحانی و به‌ویژه آقای ظریف در ابتدای کار دولت رویکردی فعالانه و تا حدی غافلگیرکننده برای پیشبرد سیاست خارجی دولت داشتند؛ از جمله اقدامات رسانه‌ای در فیسبوک و توییتر و به‌ویژه پیامی که برای یهودیان جهان و متعاقباً درباره هولوکاست بیان شد. بعد هم در نیویورک که دیدار و تماس صورت گرفت. اما بعد از سفر نیویورک و با فضاسازی‌های رسانه‌ای، به نظر می‌رسد تیم سیاست خارجی در موضع مواجهه با فضاسازی و سناریوهای مخالفان قرار گرفته و از کنشگری به کنش‌پذیری متمایل شده است که اوج این مسأله را در ماجرای تیتز کیهان و واکنش آقای ظریف شاهد بودیم. ظاهراً، دیگر آن رویکرد فعالانه و غافلگیرکننده قبلی دیده نمی‌شود. آیا شما این تحلیل را می‌پذیرید؟ و به‌عنوان وزیر خارجه اولین دولت جمهوری اسلامی، چه پیشنهادی به وزیر خارجه کنونی دارید؟

دولت اگر بخواهد به‌تنهایی با این فضا سازی‌ها مقابله کند، نمی‌شود. باید فضای سیاسی و رسانه‌ای باز شود. در این صورت، افرادی مثل من خواهند آمد و کاری را که آقای ظریف شخصا نمی‌تواند انجام دهد؛ انجام خواهیم داد. یعنی، من مقاله می‌نویسم و افکار عمومی را در حمایت از سیاست خارجی دولت می‌سازم. در انتخابات خرداد امسال، افکار عمومی تأثیرگذار بود. انتخابات امسال محصول فشار از درون بود. افکار عمومی وجود دارد؛ حالا که آقای روحانی آمده، باید آن را باز کند و مورد استفاده قرار دهد و امکانات در اختیار فعالان سیاسی و رسانه‌ها و گروه‌ها بگذارد. روحانی باید فضا را باز کند تا افکار عمومی خود را نشان دهد.

به نظر می‌رسد گرایش آقای روحانی – به تعبیر آقای حجاریان- «چانه‌زنی در بالا»ست تا «فشار از پایین»...

آقای حجاریان سال‌ها قبل این موضوع را مطرح کرد. آقای خاتمی هم، همین اشکال را داشت. فقط در بالا چانه‌زنی می‌کرد؛ باید از مردم کمک گرفت.

آیا این رفتار پوپولیستی با مشی دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه در تعارض نیست؟

نه. اتفاقاً استفاده از ابزارهای دموکراتیک است. من این ایراد را به مرحوم بازرگان هم می‌گرفتم. آقای مهندس بازرگان هر وقت می‌خواست مصاحبه کند، به آقای دکتر بنی‌اسدی می‌گفت به صادق قطب‌زاده (رئیس وقت صداوسیما) بگو تیم خبری بفرستد. او هم با بازرگان مشکل داشت و نمی‌فرستاد! من می‌گفتم آقای مهندس! چرا این کار را می‌کنید؟ آقای طالقانی دوست ۵۰ ساله شماست. هر دو هفته یک بار به نماز جمعه بروید و از عملکرد دولت گزارش دهید. وقتی شما پشت تریبون بروید، مردم شعار خواهند داد: درود بر بازرگان. تلویزیون هم مجبور است نشان دهد. آقای خمینی هم که نگاه می‌کند، دیگر نخواهد گفت: ضعیفید آقا! اما مهندس بازرگان به جای این کار، می‌رفت و از عملکرد صداوسیما نزد آقای خمینی گلایه می‌کرد. چند بار که این مطالب را گفتم، ایشان هم پاسخ داد مگر من به قطب‌زاده حکم داده‌ام؟ خودت حکم داده‌ای، عزلش کن. الآن هم، آقای روحانی را افکار عمومی آورده است. من در مقاله‌ای که با عنوان «انتخابات ۹۲ و جمهوری پنجم» به سفارش دوستان دکتر عارف نوشته‌ام، این موارد را توضیح داده‌ام.

حزب فراگیر در ایران شدنی نیست

راستی‌ها امروز به تحزب روی آورده اند

به دولت روحانی امیدوارم

سعید سیف، روزنامه آرمان ۱۱ آبان ماه ۱۳۹۲

"در نبرد پیروزمند حیات، شکست ننگ نیست، ننگ ترس از شکست است". در نوروز سال ۳۳ این را نوشتم. مادرمان به ما یاد داده بود که در روز اول سال هنگام تحویل و آغاز سال جدید با خود خلوت کنیم و برای سال جدید آنچه را از خدا می خواهیم معین کنیم". این جملات را مردی می گوید که پس از شصت سال صبوری و شکوری در راه اهداف خود اکنون امیدوار به آینده می نگردد. دکتر ابراهیم یزدی معتقد است در میدان نبرد برای تحقق حاکمیت، حقوق و آزادی های اساسی ملت، نسل ما و نسل های قبل از ما پرچم به دست دویده اند تا ملت به آرزوهایشان برسند و اکنون که نسل ما در حال خروج از صحنه است، نسل جدید و جوان باید پرچم را بگیرند و دوی مارا تن مبارزه را ادامه دهند. به راستی تحقق آرمان های ملی، استقلال و حاکمیت ملت حرکتی است زمانبر و نفسگیر که در طول عمر یک نسل و دو نسل بدست نمی آید. "عمر نوح، صبر ایوب، خلق محمدی و شجاعت علوی را می طلبد". اکنون پس از شصت سال صبوری و شکوری مقابلش نشستیم تا از احزاب در ایران بگویند. نبود درک درستی از تحزب یکی از عوامل لرزان بودن درخت دموکراسی در ایران محسوب می شود. اما دکتر ابراهیم یزدی امیدوار و مطمئن به آینده و سرزنده در مقابل ما نشسته است. مشروح مصاحبه آرمان با وی رادر ذیل می خوانید.

× جناب آقای دکتر یزدی شما شصت سال فعالیت سیاسی کردید. چرا ادامه دادید؟ در این شصت سال

مخصوصاً در سال های اخیر خیلی تحت فشار بودید. زندان و انواع و اقسام برخوردهای که موجب می شد هرکسی دست از فعالیت اجتماعی و سیاسی بکشد چطور ادامه دادید؟*

ج- اولاً ما شرکت در فعالیت های اجتماعی و سیاسی را انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر می دانیم. فشار و زندان نمی تواند مانع انجام این وظیفه بشود. چه موفق شویم و چه نشویم در پیشگاه الهی مأجور هستیم. ثانیاً این دوره از تاریخ معاصر کشورمان از شورش تنباکو و مبارزه برای حاکمیت ملت آغاز شده است. و هنوز به سرانجام مطلوب نرسیده است. بدون استمرار در فعالیت برای احراز آن به مقصود نمی رسیم. همه ی ملت های جهان برای رسیدن به حق حاکمیت خود هزینه داده اند. ما هم باید بدهیم تا انشاء الله آن چه را پدران ما شروع کردند به اتمام برسانیم. به هر حال فعالیت احزاب باید نهادینه شود. البته نباید همه توقع داشته باشند که بدون برنامه و هزینه می توانند موفق شوند.

× در این سال ها آیا هیچ به ذهن تان خطور کرده است که کشور را ترک کنید؟ (حذف شده: در اثر

این فشارها از کشور خارج شوید؟ چرا از کشور خارج نشدید؟

ج- خیر، هرگز. اعتقاد راسخ دارم که پوست و گوشت و استخوانم از این سرزمین و از این ملت است و به این مردم تعلق دارد. بارها به من توصیه شده است از کشور خارج شوم، هر وقت به خارج سفر کرده ام برخی از مقامات امنیتی آن چنان سروصدا راه انداختند که نیایم. در سال ۱۳۸۰ گه بیش از ۸۰ نفر از رهبران، فعالان و علاقمندان نهضت را بازداشت کردند، من در بیمارستانی در تکراس تحت درمان سرطانی بودم. سخنگو یا رئیس دادگاه انقلاب در مصاحبه های مطبوعاتی خود مرا، که غائبانه احضار کرده بود در مصاحبه هایی مرا فراری خواندند و گفتند از اینترنت پول بازداشت مرا درخواست کرده اند.

همه ی این مسائل برای این بود که بر نگریم. اما من وطنم را دوست دارم و سودایی جز خدمت به مردم ندارم. در کشورم مانده ام تا شریک غم و شادی مردم باشم .

× **حتما قبول دارید که کار حزبی و کار سیاسی در ایران خیلی سخت است. اما الان یک جهشی در جامعه سیاسی ایران مشاهده می شود. و آن این است که اکثر فعالین سیاسی چه اصول گرا و چه اصلاح طلب به ضرورت تحزب معتقد شده اند. با توجه به سوابق شما در زمینه تحزب چه اتفاقی برای جامعه ایرانی در این چند سال رخ داده است؟**

ج- در دوران انقلاب مشروطه پا به پای گرایش به دموکراسی و اندیشه توسعه مدنی، احزابی نظیر اعتدال، اجتماعيون - عاميون و دموکرات به وجود آمدند. با روی کار آمدن رضاشاه تمام این احزاب به شدت سرکوب شدند و این روند را به کلی تعطیل کردند. بعد از خروج رضا شاه از ایران در شهریور ۲۰۱۳ و پیدایش فضای باز سیاسی، ما شاهد ظهور و فعالیت احزاب بودیم. حزب توده، حزب ایران، احزاب ملی بودند، انجمن های اسلامی و انجمن های مدنی درست شدند. در واقع شوق و گرایشی به تحزب و تشکیل حزب، کار جمعی و گروهی سیاسی به وجود آمد. اما با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این فرآیند دوباره به کلی تعطیل شد تا پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷. با پیروزی انقلاب نظام «جمهوری اسلامی» به وجود آمد. این نظام جدید دو رکن دارد: جمهوریت و اسلامیت. اسلام پدیده ی تازه ای در ایران نیست و ریشه ای ۱۴۰۰ ساله دارد اما جمهوریت ویژگی نظام متکی و برخاسته از حاکمیت ملت را بیان می کند. انقلاب مشروطه هم در جهت برقراری دموکراسی بود. اما شرایط زمان و امکانات مشروط و محدود کردن قدرت پادشاه ایجاب می کرد نه تبدیل نظام سلطنتی به جمهوری. انقلاب اسلامی ایران که در امتداد شورش تنباکو، مشروطیت و جنبش ملی دهه ۱۳۲۰ به وجود آمده بود، این بار با صراحت جمهوریت را برگزیده است. اما نظامی که متکی به آرای عمومی مردم و به نام جمهوریت است، مقدماتی را لازم دارد که از آن جمله است آزادی تشکیل احزاب و انجمن های مدنی و صنفی. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران احزاب و اتحادیه های صنفی و انجمن های مدنی را به رسمیت شناخته است. اما متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب هنوز شرایط مناسب برای فعالیت موثر احزاب و نهاد های صنفی ایجاد نشده است .

× **موانع و مشکلات تحزب در ایران چیست؟**

ج- وقتی حکومتی، خواه در دوره رضاخان یا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، یا در هر دوره دیگری، با نهادینه شدن حاکمیت ملت مخالف باشد، نه فقط فعالان سیاسی را سرکوب می کند بلکه از هر نوع فعالیت ها سیاسی و صنفی گروهی به شدت جلوگیری می کند. چون فعالیت های سیاسی و مدنی گروهی به مراتب موثرتر از فعالیت های سیاسی و مدنی فردی است .

بعد از انقلاب احزابی و سازمان هایی که در سال های قبل از انقلاب تاسیس شده بودند فعالیت آن ها به علت سرکوب در دوران استبداد سلطنتی کند یا متوقف شده بود، فعالیت تازه ای را شروع کردند. نهضت آزادی ایران هم که در سال ۴۰ تشکیل شده است به فعالیت خود ادامه داد. شورا ها و اتحادیه های کارگری و صنفی در چهار چوب اصل ۲۶ قانون اساسی پدید آمدند. سپس در ادامه این روند حزب

جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درست شدند. هیات‌های مؤتلفه تبدیل به حزب مؤتلفه اسلامی شد و در ادامه جبهه مشارکت تشکیل شد. حزب اعتماد ملی و احزاب دیگر به‌خصوص در دوره آقای خاتمی در هشت سال دوره ریاست‌جمهوری ایشان شکل گرفتند.

اما همه این تشکل‌ها با مساله فشارسیاسی و امنیتی روبه‌رو شدند. وقتی فشار سیاسی شروع می‌شود، پیش و بیش از همه؛ این سازمان‌ها هستند که آماج حملات قرار می‌گیرند. کار دسته‌جمعی خطرش برای حکومت‌ها بیشتر است تا کار فردی. نتوانستند در راستای اهداف حزبی و در یک چارچوب مشخص گام بر دارند.

اما مشکلات و موانع فعالیت حزبی فقط از بیرون، یعنی بیرون از حزب نیست. کار گروهی در ایران، اعم از سیاسی یا تجاری یا ورزشی با مشکلاتی از درون، از خصوصیات رفتاری افراد رو به رو است. استبداد را نباید صرفاً در مناسبات سیاسی آن تعریف کرد. فرهنگ استبدادی بخشی از استبداد است. ما با مستبد جنگیده ایم نه با استبداد. تاریخ طولانی استبداد در ایران باعث رسوب فرهنگ آن شده است. استبدادی در رفتارهای مردم شده است. ما همه مبتلا به فرهنگ استبدادی هستیم. به تعبیر دیگری در درون همه‌ی ما ایرانیان یک شاه کوچک خانه کرده است. در بسیاری از رفتارهای فردی و اجتماعی ما این شاه مستبد درون خود را نشان می‌دهد. ما به جمهوریت رای داده ایم و به دنبال استقرار دموکراسی یا حاکمیت ملت هستیم اما هنوز مبانی و ارکان اصلی دموکراسی را دقیقاً رعایت نمی‌کنیم و این یکی از موانع و مشکلات کار جمعی، از جمله حزبی در ایران است که نیاز دارد به طور جداگانه و مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

اما به هر حال تجربه سی ساله بعد از انقلاب نشان می‌دهد بسیاری از مشکلاتی که جمهوری اسلامی ایران با آن روبه‌رو است، ناشی از فقدان احزاب سیاسی است. اکنون آرام‌آرام در درون جامعه و در میان فعالان سیاسی، اعم از راست، اصلاح طلب و محافظه کار، در درون و بیرون از حاکمیت به این واقعیت توجه پیدا شده است.

چرا معتقدید که مشکلات فعلی دولت‌ها ناشی از نبود احزاب است؟

ج- همان‌طور که گفتم مقدمه واجب تحقق جمهوریت تشکیل احزاب است. نقش احزاب در فرایند‌های سیاسی چیست؟ تکثر و گوناگونی افکار و اندیشه‌ها در یک مجتمع انسانی طبیعی است. در یک جامعه انتقالی این گوناگونی به مراتب بیشتر است. جامعه ایرانی ما یک جامعه انتقالی است. نهادینه شدن مردم سالاری بدون سامان دهی گوناگونی افکار و اندیشه‌ها در یک جمعیت ۷۵ میلیونی ممکن نیست. با شکل‌گیری احزاب سیاسی گرایش‌ها و اندیشه‌های گوناگون گروه بندی می‌شوند و در چند حزب متجلی می‌شوند. گرایش‌ها و افکار و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم در جامعه‌ی توده وارمتلون و در دگرگونی مستمر است. احزاب سیاسی این گرایش‌ها و افکار متنوع را در درون خود سامان دهی می‌کنند و به صورت مطالبات مدنی قابل دسترسی مدون می‌سازند. اگر آزادی فعالیت احزاب سیاسی ادامه پیدا کند به تدریج احزابی می‌مانند که روند‌ها، گرایش‌ها و باورهای سیاسی و اقتصادی ریشه دار جامعه را نمایندگی می‌کنند و در فضای سیاسی مطرح می‌سازند و پیگیری می‌کنند.

در نظام های جمهوری احزاب سیاسی، که به ترتیب یاد شده در بالا معرف و نماینده روند های سیاسی و اقتصادی زنده در جامعه هستند، نقش اساسی در انتخابات ایفا می کنند. در این نوع نظام ها انتخابات حزبی است. نامزد های انتخابات توسط احزاب معرفی می شوند. این احزاب به طبیعی کسانی را معرفی می کنند که هم شایستگی دارند و هم شناخته شده هستند. در انتخابات غیر حزبی احتمال ورود و حتی پیروزی افراد نا شناخته بسیار زیاد است .

یک نمونه بارز آن انتخابات دو دوره گذشته است. ناگهان کسی که هیچ سابقه سیاسی و مذهبی شناخته شده ای نداشت، آمد و شد رئیس جمهور. قانون اساسی در اصل پانزدهم به صراحت می گوید: «رئیس جمهور باید از میان رجال سیاسی و مذهبی باشد». آقای احمدی نژاد هیچ شاخصه ای که نشان دهد (حذف شده: رجل سیاسی یا مذهبی است را در دور اولی که کاندیدا شد، نداشت.) اضافه شده: "خصوصیات حزبی را داشته باشد را دارا نیست." تجربه مدیریت کلان کشور در ۸ سال گذشته (حذف شده: بسیار پر هزینه و) آموزنده بود. بخصوص برای نیرو ها و نهاد هایی که از رئیس جمهور سابق حمایت و دفاع کردند پر هزینه تر بود. تجربه ای که به سختی می توان از آن دفاع کرد. یکی از پیامد های این تجربه گران بها توجه به اهمیت و ضرورت انتخابات حزبی است. اگر انتخابات حزبی نباشد باز هم با مشکل این چینی رو به رو خواهیم شد. بنابراین بی دلیل و علت نیست که جریان به اصطلاح راست یا اصول گرا هم الان به این مسئله پی برده و اعتراف می کند که دلیل بسیاری از مشکلات سیاسی و حتی فساد ها هم این است که انتخابات در ایران حزبی نیست.

× شما معتقدید وقتی حزب وجود داشته باشد، فساد به وجود نمی آید؟ یعنی در کشورهای توسعه یافته هم روند به این صورت است؟

ج- آزادی احزاب و مطبوعات بخشی از آزادی های اساسی مردم است. وقتی مطبوعات آزاد باشند و به راحتی عملکرد مسئولان را مورد نقد و بررسی قرار دهند، رفتار های خلاف قانون آنان به راحتی در مطبوعات منعکس می شود. انعکاس این اخبار به نوبه خود یکی از عوامل موثر در جلوگیری از فساد است. همچنین وقتی می گویند باید کاندیدا حزبی باشد به این معناست که هیچ حزبی فردی که شناخته شده نباشد را کاندیدا نمی کند به خصوص اگر احزابی باشند که دارای سابقه باشند. به عنوان مثال اگر قرار باشد حزب مؤتلفه اسلامی، کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کند قطعاً کسی را معرفی می کند که دارای سوابق شناخته شده باشد. درست است خط راست اندیشه های خود را دارد اما حتماً فردی است که شناخته شده است. در صورت وجود احزاب قوی و شناخته شده ابتدا در حزب احراز صلاحیت می شوند. که دیگر احتیاجی نیست که شورای نگهبان کاندیدا ها احراز صلاحیت کند. در کشورهای توسعه یافته روند این گونه است. این طور نیست وقتی فساد اقتصادی و یا هر بی تدبیری در عرصه مدیریت کشور روی داد همه بگویند کی کی بود من نبودم؟! الان وقتی اشتباهی یا تخلفی روی می دهد همه دنبال مقصر می گردند. بنابراین اکنون همان طور که در زمینه فعالیت های دیگری در جمهوری اسلامی ایران ما آرام آرام تجربه کردیم و تجربه می کنیم و یاد می گیریم یک مواردی را می پذیریم، آرام آرام مساله تحزب هم جایگاه خود را پیدا می کند.

اجازه دهید بگویم که هنوز قانع نشدم. می توانیم به جای حزب جامعه اخلاق مدار را درست کنیم به افراد در دانشگاه ها تربیت اخلاقی یاد بدهیم آن وقت از میزان بی اخلاقی ها و فسادها کاسته خواهد شد؟ چرا تشکیل احزاب را ضروری می دانید؟

ج- منظور از جامعه اخلاق مدار چیست؟ چه نهادی می خواهد یا می تواند جامعه اخلاق مدار را بسازد؟ اگر اخلاق مداری را رفتار های معطوف به ارزش های اسلامی بدانیم در آن صورت جایگاه تربیت اخلاق مداری در دانشگاه ها نخواهد بود. این نوع تربیت باید از سال ها قبل از ورود جوانان به دانشگاه ها از دوران کودکی شروع شود. برای رسیدن به اهداف تربیت اخلاقی سه نهاد یا سه محور نقش اساسی دارند: خانواده، مدرسه و مسجد. آموزش مبانی اخلاق دینی در هر سه نهاد باید هم آهنگ باشد. اگر در خانواده به کودک آموزش داده شود که دروغگویی بد است و دروغگو دشمن خداست. اولاً باید اعضای خانواده خود به این آموزه پایبند باشند. ثانیاً در مدرسه هم دروغگو دشمن خدا باشد. رفتاری مغایر با این آموزه دیده نشود. ثالثاً در جامعه نیز رفتاری خلاف آن دیده نشود. اگر این هماهنگی در این سه نهاد وجود نداشته باشد به اهداف تربیت اخلاقی نخواهیم رسید. اما احزاب هم می توانند و باید به تربیت اخلاقی اعضای خود همت گمارند. کار سیاسی گروهی یا حزبی نیازمند تربیت اخلاق سیاسی است. در این جا تربیت سیاسی به معنای یاد گرفتن همکاری های جمعی است. در قلمرو فعالیت سیاسی چهار مقوله را باید از هم تفکیک کرد: احساس سیاسی- بینش سیاسی - دانش سیاسی و بالاخره تربیت سیاسی. یکی از اولین و مبرم ترین وظیفه یک حزب سیاسی آموزش کار جمعی و تربیت ساسی است .

تشکیل احزاب سیاسی از بعد دیگری هم ضروری است. همانطور که گفتیم بدون سامان دهی مردم حاکمیت ملت و جمهوریت تحقق نمی یابد. اما هفتاد میلیون جمعیت توده‌وار را نمی‌توانید از نظر سیاسی سازماندهی کنید. باید در درون این جمعیت توده‌وار، سازمان‌های سیاسی تشکیل شوند و آن ها مردم را از نظر سیاسی هدایت کنند و آموزش دهند و سازماندهی کنند. به این دلیل احزاب متنوع در جامعه به وجود می آیند که مردم دارای باورها و گرایش‌های فکری و سیاسی متفاوت هستند. خدا ما را يك جور خلق نکرده است جامعه بشری گوناگونی و تنوع دارد. احزاب که تشکیل می‌شوند هر يك معرف یکی از این گرایش‌های جامعه و مردم است. به عبارت دیگر به‌جای این که ما با يك توده هفتاد میلیونی متنوع سروکار پیدا کنیم، می‌آییم این ها را براساس باورها و اندیشه‌ها در چند کانال به‌عنوان حزب سازماندهی می‌کنیم. تعدد احزاب در يك جامعه انسانی پدیده بسیار طبیعی و لازم و اجتناب‌ناپذیر است. آن احزابی هم خواهند ماند در جامعه که معرف روندهای فکری و سیاسی درون جامعه باشند. به‌عنوان مثال بعد از شهریور ۲۰ احزاب سیاسی سه گروه عمده بودند؛ اولین حزبی که شکل گرفت، حزب توده و در کنار آن احزاب چپ معرف اندیشه و گرایش خاص خود بودند. دوم، جریان ملی است. ملی‌گرایی در کشور ما سابقه‌ای طولانی دارد. ما ایرانی‌ها در عین حالی‌که دچار مشکلات فراوان به لحاظ قومی و زبانی هستیم ولی به‌شدت وابستگی ملی داریم. معروف است که ایرانیان مهاجرین خوبی نیستند و به هر کجای دنیا بروند بعد از حتی چندین نسل هم که بگذرد نگاهشان به کشورشان است و می‌خواهند به ایران بازگردند. ملی‌گرایی يك عنصر شناخته‌شده طبیعی در درون ایران است. «چو ایران نباشد تن من مباد» این را فردوسی گفته است. «همه جای ایران سرای من است» را نیز فردوسی می‌گوید. بنابراین يك جریان به‌طور طبیعی جریان ملی است. در کشوری که ۹۷ درصد آن مسلمان هستند، کسانی هم هستند که

گرایش های سیاسی - اسلامی دارند که در شهریور ۲۰ می بینیم که اول حزب توده می آید که خودش داستان جداگانه ای دارد. بعد جریان های ملی، حزب ایران و جبهه ملی بعد تدریجا مسلمانان می آیند. با کمی فاصله جریان های اسلامی مثل فدائیان اسلام و بعد انجمن های اسلامی شکل می گیرد. همین طور حتی وقتی که جبهه ملی در سال ۳۹ و ۴۰ دوباره شروع به فعالیت می کند این بار نهضت آزادی تشکیل می شود.

گفتید نهضت آزادی؛ اولاً نهضت آزادی در کدامیک از این تقسیم بندی ها قرار می گیرد؟ چه نیازی بود به تشکیل نهضت آزادی؟!

ج- نهضت آزادی برای پاسخ گفتن به ضرورتی که در درون جامعه شکل گرفته و رشد کرده بود تشکیل شد. وقتی جنبش ملی رشد کرد و همه ی افشار ملت به آن پیوستند، باید به احساس و گرایش دینی این افشار توجه می شد. جبهه ملی نمی توانست به این نیاز پاسخ دهد. چون سرشت سیاسی جبهه چیز دیگری بود نمی توانست به گرایشات دینی بپردازد بنابراین از درون مردمی که هم عرق ملی و هم احساس دینی داشتند جریانی به وجود آمد که هم ملی است و هم تعلقات اسلامی دارد. در همان دوره هم مؤتلفه تشکیل می شود. اما مؤتلفه بیشتر به احساس دینی توجه داشت نه به احساس ملی. اما مؤتلفه بخش تجاری و گرایش های مذهبی سنتی جنبش را، که ریشه های عمیق در جامعه دارند نمایندگی می کند و به همین علت یکی از احزاب سابقه دار در ایران با ۵۰ سال سابقه است.

چرا؟ چرا فقط مؤتلفه و نهضت آزادی یک چنین سابقه ای دارند؟ بقیه احزاب چرا نتوانستند رشد کنند و دوام داشته باشند؟

برای این که نهضت آزادی معرف جریان اسلامی روشنفکری است و به طور طبیعی در پاسخ به یک ضرورت به وجود آمده است. بعد از جنبش احیای دینی در جهان اسلام جنبش اصلاح گری دینی به منظور اصلاح باورهای دینی مردم شکل گرفت. در جنبش اصلاح گری دینی، در تمام دنیای اسلام دو گروه اساسی شکل گرفتند. گروه های سلفیه، سنت گرا و محافظه کار و گروه های جدیدی از روشنفکران و مروجان دینی به وجود آمدند که معتقدند بودند ارزش های دینی را باید در قالب های جدیدی به مردم ارائه داد. مؤتلفه هم نماینده یک جریان اساسی سنتی ایران است. نماینده بازار و بخش تجارت است و نماینده مذهبی های سنتی است. به همین دلیل مانده است برای اینکه آن را نمایندگی می کند.

با صراحت بگویم بحث احزاب به این شکل، که اکنون مطرح شده است و توسط فعالان سیاسی پیگیری می شود یک گرایش میمون و مبارکی است. متأسفانه هنوز هم هستند کسانی که سال هاست فعالیت سیاسی می کنند ولی وقتی صحبت احزاب می شود افتخار می کنند که جزو هیچ حزبی نیستند! شما بیخود می کنید! وقتی ۴۰، ۵۰ سال است مبارزه سیاسی می کنید باید به یکی از احزاب بپیوندید.

فرهنگ سیاسی ایران به گونه ای است که ایرانی ها معمولاً کار جمعی را قبول ندارند. بنابراین به خاطر ریشه دواندن این مسائل دریافت جامعه ایرانی احزاب تشکیل نمی شوند این طور نیست؟

ج- وقتی حزب تشکیل می‌شود، معنایش این نیست که اعضای حزب در تمام مسائل با هم اتفاق نظر دارند. کار جمعی برای خودش اقتضایی دارد. اما احزاب سیاسی در ایران، علاوه بر اینکه از بیرون تحت فشار بودند از درون هم مسائلی داشتند. مفصل در این باره توضیح می‌دهم.

چه مسائلی؟ چرا وقتی احزاب ایران در ایران تشکیل می‌شوند به سرعت دچار انشعاب می‌شوند؟ دچار انحلال می‌شوند؟

احزاب سیاسی ما حتی در شرایطی که فشار از بیرون کم بوده از درون دچار ریزش می‌شوند. علتش این است که ما وارث فرهنگ استبدادی هستیم. ما استبداد را در روابط سیاسی خلاصه نمی‌کنیم، ما در انقلاب اسلامی نظام سیاسی استبداد را از سر راه برداشتیم اما فرهنگ را هم باید کامل مد نظر قرار داد. ما این فرهنگ را با خودمان داریم (حذف شده: یا به تعبیری که می‌گوییم در درون همه ما یک شاه نشسته است.) رانندگی‌مان معرف فرهنگ ماست. روابط اجتماعی‌مان بر این اساس است. رفتگر محل ما دلش خواست آشغال را می‌برد و نخواست نمی‌برد. کارمند بانک دلش خواست کار شما را انجام می‌دهد، نخواست انجام نمی‌دهد. مگر این که زور بالایی سرش باشد. کارمند اداری دلش خواست به شما جواب می‌دهد. استاد دلش بخواهد نمره می‌دهد و نخواست به دانشجو نمره نمی‌دهد! ما با یک فرهنگ این چنین روبه‌رو هستیم. فرهنگ استبداد نگاه مطلق دارد. اساس استبداد این است یا با منی یا بر منی و غیر از این نداریم. وقتی دور هم جمع می‌شویم ما ایرانی‌ها فرهنگ استبدادی سه هزار و پانصد سال استبداد عادت کردیم به سلطه‌گری و سلطه‌پذیری. به همین دلیل ما مبارزه می‌کنیم و یک مستبد را سرنگون می‌کنیم و به سرعت گرفتار یک مستبد دیگر می‌شویم چون ما با استبداد نجنگیدیم و با مستبد جنگیدیم.

در احزاب سیاسی ما این روحیه استبدادی بروز و ظهور می‌کند. ناگهان عده‌ای خود را رئیس دانسته و می‌خواهند حزب را کنترل کنند، مسلط می‌شوند عده‌ای هم پیروی می‌کنند. عده‌ای هم که نمی‌خواهند بپذیرند یا از حزب جدا می‌شوند و انشعاب می‌کنند یا سیاست و کار حزبی را رها کرده و می‌روند. پس یکی از مشکلاتی که داریم، فرهنگ استبدادی در روابط ما اثر می‌گذارد. معمولاً در بحث سیاسی چهار مقوله را از هم جدا می‌کنیم؛ احساس سیاسی، بینش، دانش سیاسی، تربیت سیاسی. احساس سیاسی ذاتی است، خدا مرا آزاد و مختار خلق کرده است بنابراین می‌خواهم راجع به همه چیز نظر دهم چرا که از درون من می‌آید. شما در بچه‌ها می‌بینید اگر پدر و مادر به زور بگویند این را بخور، نمی‌خورد و مقاومت می‌کند. اما معنایش بینش سیاسی نیست. ما احساس سیاسی تا دلتان بخواهد داریم به دلیل حوادث تاریخی اما بینش سیاسی نداریم. با احساس سیاسی فردی علیه اسرائیل شعار می‌دهد اما کاری می‌کند که اسرائیلی‌ها برایش هورا می‌کشند. احساس موتور حرکت است تا احساس گرسنگی نکند سر غذا نمی‌روید. با احساس سیاسی وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شوید. اما بینش، جهت حرکت سیاسی شماست. کسی که با احساس گرسنگی غذا می‌خورد اگر بینش تغذیه نداشته باشد هله‌هوله می‌خورد، شکم پر می‌شود اما اذیت می‌شود. بینش سیاسی جهت حرکت را بیان می‌کند. آیا به موازات بینش سیاسی در رابطه با آمریکا می‌توانیم احساس ضدآمریکایی داشته باشیم اما بینش سیاسی‌مان می‌گوید که چگونه با آنها رفتار کنیم. دانش سیاسی به این معناست که با باید مقولات و مسائل سیاسی آشنا باشیم تا بهتر بتوانیم تصمیم بگیریم. ولی مهم‌ترین مسئله تربیت سیاسی است. ما می‌خواهیم با هم در حزب کار کنیم آیا

می‌توانیم بدون تربیت سیاسی کار حزبی کنیم. تربیت سیاسی یعنی این که بفهمیم در جامعه ما تنوع اندیشه‌ها وجود دارد حتی اگر درون حزبی می‌آییم به این معنا نیست که همه ما به‌طور مطلق یکسان فکر کنیم. فهم این قضیه و داشتن تربیت سیاسی این است که من بتوانم با شما در یک مسیری باهم کار کنیم. ما چون فرهنگ استبدادی داریم، زیر بار این موضوع نمی‌رویم. یکی از رمزهایی که مثلاً نهضت آزادی تاکنون پابرجاست این است که بنیانگذارانش دقیقاً به تربیت سیاسی توجه داشتند. این طور نبود که در شورای مرکزی ما یا در میان مؤسسين اولیه دکتر سبحانی، بازرگان و طالقانی دیدگاه‌ها صددرصد یکسان بودند. انسان‌ها برای خودشان افکار مستقل هم دارند ولی مهم این بوده که در یک مسیر کلانی قبول کرده بودند باهم کار کنند و باهم کار می‌کردند. استراتژی یکی بود اما ممکن است دیدگاه‌ها متفاوت باشد به همین دلیل یکی از شیوه‌های تصمیم‌گیری در کارهای گروهی رأی اکثریت است. در شورای مرکزی نهضت ۲۱ نفر جمع می‌شویم، مسائل روز بحث می‌شود و روی استراتژی‌ها با هم متحد هستیم اما در مقوله این که راجع به دولت روحانی نظریه‌ای بدهیم، ممکن است تحلیل‌هایمان متفاوت باشد بنابراین بحث می‌کنیم و به جایی می‌رسیم که با رأی اکثریت تصمیم می‌گیریم. این در میان برخی از ایرانیان هنوز جا نیفتاده است. هنوز عده‌ای معنای اکثریت را نمی‌فهمند. وقتی چیزی را اکثریت برخلاف نظر من تصویب می‌کند یا اعتراض می‌کنم یا از درون مشغول خرابکاری می‌شوم یا اگر چنانچه مسئول حزب هستم، بنده مثلاً دبیرکل و در شورای مرکزی بحث می‌شود من یک نظری دارم اما اکثریت نظر دیگری را تصویب می‌کنند. دبیرکل حزب باید نظر اکثریت را اجرا کند اما چون خود او رأی مخالف داده است در ایران رسم است در اجرا نظر خودش را اعمال می‌کند نه مصوبه جمع را! یکی از ویژگی‌های مرحوم مهندس بازرگان این بود که اگر در شورای مرکزی راجع به موضوعی بحث می‌کردیم و مهندس یک نظر داشت و اکثریت نظر دیگری را تصویب می‌کرد. هنگام اجرای مصوبه، مهندس به‌گونه‌ای اجرا می‌کرد که گویی نظر خودش هم هست. بله این مورد است که حزب را نگه می‌دارد من در رای‌گیری به این نظر رای ندادم اما از طرف شما امین هستم که این را اجرا کنم. این را به‌گونه‌ای اجرا می‌کنم که شما اکثریت می‌خواهید درحالی که خیلی از احزاب ما این را نداشتند. بنابراین این‌ها لوازم و مقدمات واجب تحزب است و چون جامعه ما جامعه‌ای متنوع است، متکثر است و اندیشه‌ها و گرایش‌ها گوناگون وجود دارد، خواهناخواه نمی‌توانیم به حزب واحد اکتفا کنیم. احزاب خواهند بود هر کدام از این احزاب می‌توانند تشکیل شود اما در نهایت چند حزب که معرف نماینده و گرایش‌ها و جریانات عینی درون بدنه جامعه است، باقی می‌مانند. من به دوران اخیر جمهوری پنجم می‌گویم. معنایش این است که اگر در این جمهوری پنجم همان‌طور که علائمش را دیدید، آرام‌آرام فضای امنیتی از بین برود و فضای سالم سیاسی به‌وجود آید، معتقدم که گرایش‌ها سیاسی رشد خواهد کرد. به‌زودی توجه به تحزب جای خود را باز می‌کند و فعالیت حزبی گسترش می‌یابد.

سوالی که مطرح است اینکه فرهنگ عشیره‌ای- قبیله‌ای در تاریخ سیاسی ایران داریم که تحزب را نمی‌پذیرد مثلاً بخواهیم به عقب برگردیم فرهنگ عشیره‌ای- قبیله‌ای باعث شده معمولاً دعوای سیاسی خود را دو قبیله می‌دانند تا دو حزب. تعریف سیاسی درستی از تحزب وجود ندارد. می‌گویید مؤتلفه اما سنوالم این است که مؤتلفه کدام یک از شرایط حزب را دارد؟

ج- مؤتلفه زمانی حزب نبود. هیئت های مؤتلفه بودند. بعد از انقلاب آن ساختار حزبی پیدا کردند. ایدئولوژی و مرامنامه دارند. بر اساس ساختار حزبی کنگره تشکیل می دهند و انتخابات درون حزبی دارند. اما ممکن است افرادی در درون حزب هنوز اخلاق سیاسی و کار جمعه پیدا نکرده باشند. اما اگر چنانچه بخواهیم از تجربه ۳۰ ساله گذشته مان درس بگیریم لاجرم باید به سمت و سویی برویم که اخلاق سیاسی را بپذیریم. تربیت سیاسی پیدا کنیم. یعنی حزب شویم به این معنا که از عشیره بازی دست برداشته و فاصله بگیریم. امروز دیگر بافت عشیره و قبیله کارساز نیست. در داخل احزاب هم همین طور است. اگر نهضت آزادی ایران مانده است برای این که یک حزب شده ایم. اخلاق حزبی در درون ما حاکم است. مثالی می زنم؛ در مجلس اول ۶ عضو نهضت نماینده بودند. آقای مهندس صباغیان عضو فعال کمیسیون مسکن و اراضی بود. ایشان تحلیلی را در باره اراضی شهری تهیه کردند که دفتر سیاسی آن را نهایی و تصویب کرد. اما مرحوم دکتر سبحانی مطرح کردند که به نظر ایشان این مصوبه دفتر سیاسی خلاف اسلام و خلاف باورهای دینی ایشان است. یکبار همه سکوت کردند. یکی از شخصیت های برجسته حزبی ما می گوید اینکه تصویب کرده اید، مخالف باور دینی من است و نمی گوید این را قبول ندارد و می گوید که شما اکثریت تصویب کردید اما احساس من این است که مغایر با باور دینی من است و باید چکار کنم؟ من رئیس دفتر سیاسی بودم. به ایشان پاسخ دادم شما حق دارید نظرتان را بدهید. شما پیرامون این بیانیه نظرات خود را بنویسید ما آن را همراه با این بیانیه منتشر می کنیم. آقای دکتر سبحانی در ابتدا چیزی نگفتند ولی بعداً گفتند که این کار را نمی کنند. زیرا من شماها را نیز متدین می دانم و اینطور نیست که این چیزی که تصویب کردید با باورهای دینی و اعتقاد تطبیق نمی کند شما هم باور دینی دارید و به این رای داده اید، بنابراین رای خودم را تأیید حرف شما می گذارم چون همه شما دین دار هستید. در نهضت اخلاق جمعی به وجود آمده بود وگرنه دکتر سبحانی می توانست نظرش را منتشر کند. ولی گفت که این کار را نمی کند. اگر من این را بنویسم یعنی من باور دینی شما را نیز مورد سوال قرار می دهم در حالی که شما همگی مسلمان هستید. در داخل بعضی از احزاب هنوز کیش شخصیت بسیار قوی است. بعضی از احزاب بنگاه خصوصی افراد است. وقتی فضای سیاسی توسعه یافته نیست و در فعالیت های سیاسی محدود در درون یک حزب نمی تواند درست شکل بگیرد حتی احزاب هم تبدیل به بنگاه های سیاسی می شوند. اما این موقت است اگر موفق شویم فضای سیاسی نسبتاً مطلوبی را به وجود آوریم، آرام آرام این احزاب ساختار حزبی پیدا خواهند کرد. علاوه بر این در یک فضای سیاسی مناسب، احزاب سیاسی می توانند برنامه ها و همکاری های مشترک داشته باشند. نفس وجود و فعالیت این احزاب به این معناست که همه ی آن ها می خواهند مردم عضویت حزب آن ها را بپذیرند. در واقع تبلیغ گرایش به احزاب هدف مشترک همه ی احزاب است. آن ها می توانند برنامه های تبلیغی مشترک را اجرا کنند. در دنیای اقتصاد و تجارت این نوع همکاری میان شرکت های حتی رقیب مرسوم است. زمانی مردم لباس هایشان را با صابون یا چوبک و با دست می شستند، شرکت های تولید صابون، پودر رختشویی درست کردند. این شرکت ها با هم رقیب بودن اما باهم مشترکاً تبلیغاتی را شروع کردند که مردم به جای استفاده از صابون از پودر رختشویی استفاده کنید. پودر رختشویی معینی را تبلیغ نکردند بلکه تبلیغ کردند که مصرف کننده تغییر عادت دهد. وقتی عادتش را تغییر داد و خواست به جای صابون پودر رختشویی مصرف کند ممکن است فردی تاید را بخرد و فرد دیگر پودر دیگری را. عرض من این است که وقتی مؤتلفه حزب تشکیل داده علی القاعده خواهان این است که مردم حزبی شوند. وقتی جبهه مشارکت جبهه را درست کرده

است، علي القاعده خواستار اين است که مردم عضو جبهه شوند و همین‌طور نهضت آزادي. بهرغم اختلافات اصولي که بين جبهه مشارکت، نهضت آزادي و هیات مؤتلفه وجود دارد، ما همه می‌توانیم نروي يك چیز مشترک کار و تبلیغ کنیم و آن تحزب است. مثلاً می‌توانیم بگوئیم فعالین سیاسی یا مردم فعالیت سیاسی منفرد فایده ندارد، رها کنید و به یکی از احزاب بپیوندید. اگر تمایل‌تان به مؤتلفه دارید، عضو مؤتلفه شوید. من در نامه‌ای که چند سال پیش به عنوان دبیرکل نهضت آزادی به کنگره حزب مؤتلفه و به کنگره جبهه مشارکت نوشتم اشاره کردم که درست است ما باهم اختلاف داریم، حزب مؤتلفه دیدگاه‌های ویژه‌ای از اسلام دارد و نمایندگی می‌کند سنت‌گرایان ایران و یا مشارکت جریان دیگری را نمایندگی می‌کند. اما این به این معنا نیست که نمی‌توانیم باهم کار کنیم. نهضت آزادي باید حزب مؤتلفه را همان‌طور که هست بپذیرد و راه‌هایی را پیدا کند که باهم همکاری کنند. حزب مؤتلفه نیز نهضت را قبول ندارد و ما را ملی‌گرا می‌داند و ملی‌گرایی را نیز ضددين می‌داند اما باید بپذیرد که در مورد منافع کلان ملی جایی هست که ما و مؤتلفه می‌توانیم هر دو پای يك سند را امضا کنیم. در انتخابات گذشته هم مؤتلفه به روحانی رای داد و هم نهضت آزادي رای. در این میان، نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل حرف‌های بی‌ربطی زده است. من می‌خواهم اعتراض کنم که این مزخرفات چیست که در مورد رئیس‌جمهوری کشور مان گفته است؟ مؤتلفه و جبهه مشارکت نیز معترض‌اند. آیا نهضت آزادي و مؤتلفه و جبهه مشارکت می‌توانند و آیا لازم هست یا نه که باهم بیانیه مشترکی صادر و اعتراض کنند. این چه چیزی را بیان می‌کند؟ بله ما مؤتلفه و جبهه مشارکت نیستیم و مؤتلفه هم نهضت آزادي نیست و با هم اختلاف هم داریم و گاهی اوقات مانند هابیل و قابیل می‌خواهیم باهم بجنگیم. اما يك جاهایی هم براساس منافع کلان ملی، می‌توانیم حرف مشترک بزنیم. چه ایرادی دارد؟ ما هنوز به این نقاط نرسیدیم و من امیدوارم همان‌طور که شما مطرح کردید، در این دوره جدید که ان‌شاء... شکل می‌گیرد آرام‌آرام به این نقطه برسیم. این که سخنگویان جریان راست به مسئله ضرورت تحزب می‌پردازند، بسیار مثبت و خوب است و استقبال می‌کنیم. منتها ما امکانات نداریم. آنها روزنامه و حزب و کلوپ و باشگاه دارند اما امکانات را از ما گرفته‌اند و می‌گویند قاچاقی زنده‌ایم و دستشان برسد می‌گویند چرا زنده‌اید؟ در زندان حالم بد بود و مرا به درمانگاه زندان بردند و آزمایشاتی انجام دادند، فشارخونم تا بالای ۲۰ می‌رفت. پزشک بهداری به نماینده نهاد امنیتی مسئول گفت که چرا مرا نگه داشته‌اند؟ سنش بالاست و قلبش عمل شده و فشارخونش بالا می‌رود و ممکن است شب در سلول سخته مغزی کند. بگذارید به منزل برود و زیر نظر پزشک معالجه‌اش باشد. می‌میرد و گناهِش گردن شما می‌افتد! وقتی این آقا می‌خواست مرا به سلولم ببرد گفت: اگر مردی هم که مردی، يك هفته سروصدا می‌شود و بعد سروصداها می‌خوابد. من ایستادم و به او گفتم: مثل اینکه خدا را قبول نداری؟ سروصدا می‌خوابد، خدا هم می‌خوابد؟ به‌علاوه دفتر اجل مسماي ما را خدا دست تو داده است و فکر می‌کنی زودتر از تو بمیرم؟ عرضم این است ما که فعلاً قاچاقی زنده‌ایم. مؤتلفه‌ای‌ها و افرادی که اکنون به ضرورت تحزب پی برده‌اند... امکانات دارند در هر حال باید از این حرف‌ها استقبال کنیم و استقبال هم می‌کنیم. منتها می‌گوئیم محافظه‌کاران ایران، سنت‌گرایان ایران دو گروه هستند؛ گروهی خردگریز و گروهی خردورز. هیچ ایرادی ندارد که حزبی محافظه‌کار باشد ولی خردورز باشد. سنت‌گرایان یا محافظه‌کاران خردگرا در يك جامعه در حال تغییر در کشوری مانند ایران نقش بهداشتی دارند. ایران به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی دوران انتقال تاریخی را می‌گذراند. جامعه در حال تغییر است تمام الگوهای رفتاری دگرگون شده‌اند اما فقط تغییر نیست، دگر دیسی

transformation است. امروز به ندرت يك دختر و پسر جوان به سبک پدر و مادرشان از دواج می‌کنند. و گستره این تغییرات فقط خانواده‌های روشنفکران را نگرفته است. شما می‌بینید پسر آقای خزعلی خواننده رپ می‌شود این نشان می‌دهد که این تغییرات تا چه اعماقی رفته است. این که نسل جدید در حال تغییر رفتار هاست از يك طرف اجتناب‌ناپذیر است اما از طرف دیگر خطرناک هست. تا کجا می‌خواهد این تغییرات ادامه یابد؟ جریان محافظه‌کار دنبال حفظ سنت‌هاست بنابراین اگر درست عمل کند و خردگرایی به خرج دهد، می‌تواند نقش مثبتی در مهار تغییرات ایفا کند. بسیاری از خانواده‌ها و پدر و مادرها از تغییرات جوان‌هایشان خیلی خوششان نمی‌آید و نگران هستند. در جوامع در حال تغییر، محافظه‌کاران می‌توانند عنصر مثبتی باشند و مانع توسعه تغییرات به نقطه‌های غیر قابل قبول باشند. به عقیده من تهاجم فرهنگی جدیدی رخ نداده است. از زمانی که بشر به یاد دارد، جوامع بشری همان‌طور که از نظر اقتصادی باهم مبادله داشته‌اند از نظر فرهنگی نیز مبادله فرهنگ می‌کردند. ایران به دلیل این که بر سر چهارراه ارتباط چند قاره قرار دارد دائماً در معرض تهاجم فرهنگی رومی‌ها، عرب‌ها و هندوها بوده است. ما ایرانی‌ها استعداد بی‌ظیر از خودمان نشان دادیم که عناصر همه فرهنگ‌های خارجی را بگیریم در فرهنگ بومی خودمان ادغام کنیم و ایرانیزه کنیم به همین دلیل کسانی که وضع ما ایرانی‌ها را بررسی کردند معتقدند که فرهنگ ایرانی بسیار غنی است. نباید از این تهاجم فرهنگی بترسیم چراکه سابقه داریم. آن رفتارهایی نهایتاً در جامعه ما تبدیل به رفتار ثابت می‌شود که ایرانیزه شده است یعنی با معیارهای فرهنگ ایرانی مامی خواند. فرهنگ ایرانی ما ملی و مذهبی است. مثالی می‌زنم؛ در رم، آتن، یونان موزه‌ها را دیده‌اید؟ مجسمه‌ها همه زن یا مرد لخت هستند. حتی در آتن که می‌روید از مجسمه‌های قدیمی که لخت هستند، تکثیر کرده و می‌فروشند. مجسمه مرد و زن لخت، فرهنگ اروپایی و فرهنگ یونانی فرهنگ برهنگی است. که دلایل گوناگونی برای آن وجود دارد. اما در ایران چادر از خارج به ایران نیامده است. حجاب را اسلام دستور داده است ولی چادر يك پوشش ایرانی خالص است. در هیچ يك از کشورهای دیگر چادر نیست حتی کسانی که در هند هم چادر سر می‌کنند از پارسیان ایرانی هستند که به آنجا مهاجرت کرده‌اند. می‌خواهم بگویم فرهنگ ملی ما پوشش است. اگر زنان را به حال خود رها کنید، نه بگویید با توسری روسری سر کنید نه با توسری روسری را بردارید. ممکن است عده‌ای طغیان کنند اما اکثریت زنان ما پوشش را انتخاب می‌کنند چون فرهنگ ماست. بنابراین در جامعه انتقالی رفتارها دگرگون شده اما رفتاری در نهایت شکل می‌گیرد و غالب می‌شود که با فرهنگ ما سنخیت داشته باشد. در چنین فرآیندی محافظه‌کاران نقش کلیدی دارند. محافظه‌کاران می‌توانند این تغییرات را درست جا بیندازند. این را نقش؛ نقش بهداشتی می‌گوییم شرطش این است که خردورز باشند نه خردگریز. شرط خردورزی هم این است که با زبان حال صحبت کنند نه با زبان اصحاب کهف! با زبان روز صحبت کنند. اگر با زبان روز صحبت کنند، مخاطبین فراوانی خواهند داشت مخصوصاً در میان پدر و مادرها. حتی پدر و مادری که خودشان گرایش دینی ندارند از اینکه بچه‌هایشان بروند دنبال بعضی چیزها، هراسانند. آن وقت آنها به‌رغم اینکه قرابت سیاسی با محافظه‌کاران ندارند اما به خاطر این ضرورت از محافظه‌کاران حمایت می‌کنند. اگر محافظه‌کاران ایران خوب رفتار کنند در جامعه انتقالی مثل ایران جایگاه بسیار خوبی پیدا خواهند کرد.

دلیل شکست اصول‌گرایان در انتخابات اخیر را شما چگونه تحلیل می‌کنید؟

ج- محافظه‌کاران باختند به خاطر کارهای نامطلوبی که انجام دادند. خلاصه کنم گرایش‌ها که امروز بیان می‌شود، راجع به ضرورت حزب این را مثبت می‌بینم و از آن حمایت می‌کنیم. و دعا می‌کنیم، امیدواریم و کوشش می‌کنیم که نهادینه شود و در این تجربه جدید بتوانیم آن را به جایی برسانیم. این کهسخت‌گوییان حزب مؤتلفه می‌گویند انتخابات باید حزبی باشد و احزاب کاندیدا را معرفی کنند را قبول داریم و بسیار خوب است اما نه فقط بگویند احزاب یعنی من، من معرفی کنم، این نمی‌شود. باید همه احزاب که قانون اساسی کاملاً صراحت دارد، هم نهضت آزادی باید حق فعالیت سالم داشته باشد هم مؤتلفه. نهضت هم باید بتواند کاندیدا معرفی کند. اگر پذیرفته شود که احزاب نامزد ها را معرفی کنند دخالت شورایی نگهبان در احراز صلاحیت نامزد ها بلاموضوع می‌شود. احزاب سیاسی علی‌الاصول فرد گمنام و تازه کار و بی تجربه یا بی‌سروپا را معرفی نمی‌کنند. شخصیت‌های همسو با خود و افرادی که سابقه دارند، را معرفی می‌کنند. در میان محافظه‌کاران هم شخصیت‌های تکنوکرات خوبی هستند. اگر آن جریان هم خوب عمل کند، جامعه به آن پاسخ خواهد داد. این مجموعه را خوب می‌بینم و خیلی هم مثبت است.

به‌عنوان شخصی به لحاظ مذهبی معتقدم که دین ما از تحزب جداست شما به‌عنوان یک روشنفکر دینی چطور می‌خواهید مرا قانع کنید که تحزب خوب است؟

ج- در قرآن و در سنت هیچ کجا نیامده است که تحزب ضددین باشد. در قرآن واژه حزب به معنای مجموعه ای از افراد با باور های ایدئولوژیکی مشترک، چه مومنانه و چه مشرکانه بکار رفته است. علاوه بر این در قرآن کریم دستوراتی به مسلمانان داده شده است که لازمه اجرای آن همکاری های گروهی و جمعی است. به عنوان نمونه آیه ۱ و ۴ سوره آل عمران: ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون- و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و هی از منکرکنند. اینان رستگار اند. در جای دیگر یخداوند می‌فرماید که «وامرهم شورى و بینهم» یعنی مومنان در انجام امور جامعه خودبا شور می‌کنند. شورا که بدون جمع شدن نمی‌شود. «تعاونوا علی البر والتقوی» در خوبی و تقوا. مشترکاً با هم همکاری کنید. در جامعه جدید لازمه انجام این دستورات الهی تشکیل نهاد های مدنی، اعم از حزب یا خیره است. واژه شیعه از چه زمانی باب شد؟ از زمان خود پیامبر واژه شیعه به‌کار می‌رفت. برای چه کسانی؟ برای آنهایی که هوادار علی(ع) بودند. در مسجد مدینه سکوی بزرگی بود که عده‌ای از مسلمانان شب‌ها را تا صبح در مسجد می‌ماندند و در این سکو نماز شب می‌خواندند و به آنها اصحاب صفه می‌گفتند. این صفه اکنون نیز در مسجد النبی باقی مانده است. ریشه واژه صوفی از آنجا آمده است. این ها عموماً پیرو یا شیعه علی بودند. در درون جامعه بزرگ اسلام، در همان زمان پیامبر عده‌ای هوادار علی(ع) و عده‌ای هوادار ابوبکر و عمر بودند. چه ایرادی دارد؟ بنابراین برخلاف ادعای بعضی از مسلمانان دموکراسی، جمهوری و تحزب خلاف دین نیست.

در تاریخ سیاسی ایران همیشه اینگونه فکر می‌کنند و تقریباً هم باب شده است که احزاب ما وابسته به کشورهای خارجی هستند.

ج- این ادعای بی‌اساسی است. در تاریخ احزاب سیاسی ایران تنها یک حزب وابسته به خارجی وجود داشته است. آن‌ها که این حرف را می‌زنند پس حزب... به کجا وابسته است؟ حزب جمهوری اسلامی به کجا وابسته بود؟ من قبول ندارم حزب مؤتلفه اسلامی، جبهه مشارکت، حزب اسلامی کار یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی وابسته باشند. در تاریخ احزاب سیاسی ایران حزبی که وابسته بود، حزب توده بوده است که آن‌هم مخالفین می‌گفتند که وابسته بود اما خودش برای خودش فلسفه‌ای داشت. می‌گفت ما به سوسیالیست اعتقاد داریم. استالین، انترناسیونالیسم را تعریف کرده بود. منافع کلیه احزاب سوسیالیست در این است که دژ سوسیالیست که شوروی بود باقی بماند بنابراین حزب توده هرگاه میان منافع ملی ما به‌عنوان ایرانی با منافع شوروی تعارض داشت، اولویت را به منافع شوروی می‌داد. ما می‌گفتیم وابسته ولی او می‌گفت من از یک سیاست جهانی تبعیت می‌کنم، اما درست است من هم قبول دارم در یک تاریخی قتل شد. تاریخ حزب توده را بخوانید. از زمان تشکیل تا سال ۱۳۲۴ یکی از قوی‌ترین احزاب سیاسی ایران بود. اولاً نمی‌گفت که مارکسیست است. دبیرکل و یکی از بنیانگذارانش آیت‌ا.. اسکندری بود که مکه هم رفته بود و با آیت‌ا... خمینی نیز رفیق بود. ۱۳۲۳، ۱۳۲۴ هنگامی که روس‌ها درخواست امتیاز نفت شمال را کردند، حزب توده به نفع این قرارداد تظاهرات راه انداخت. درحالی که در شهرهای مختلف مثل تبریز تانک‌های روسی از این تظاهرات حمایت می‌کردند. آن جایی که ناگهان میان منافع ملی با درخواست‌های شوروی اختلاف پیش آمد، حزب ماهیت وابسته خود را آشکار کرد. از ۱۳۲۴ به بعد دچار انشعابات داخلی شد. شما بروید در کتابخانه روزنامه مردم و روزنامه‌های رزم متعلق به سال ۲۲ و ۲۳ را ببینید. در سرمقاله می‌نویسد: ما راه حسین بن علی را ادامه می‌دهیم در ایام محرم سر در دفتر مرکزی حزب توده در خیابان فردوسی است روبه‌روی بانک مسکن که اکنون فروشگاه پوشاک است را کتبی می‌بستند از همین کتبی‌های شعرهای مذهبی. دفتر حزب در شهر ری در خیابان اصلی که به طرف حرم می‌رفت، بود و خودم دیده‌ام که می‌گفتند ما راه حسین را می‌رویم. خودشان یک حزب ملی با حمایت از کارگران و شعائر دینی می‌دانستند. اما هنگامی که روس‌ها آن درخواست را کردند حزب قتل شد. بنابراین این که بگویند همه احزاب وابسته بودند، حرف بی‌ربطی است. کدام حزب؟ آیا مؤسسين نهضت آزادی طالقانی، بازرگان و دکتر سحابی وابسته به خارج بودند؟ مخالفین نهضت آزادی ممکن است ۵ یا ۱۰ ایراد به مهندس بازرگان بگیرد اما هیچ‌کدام مدعی نشده‌اند که مهندس بازرگان خود فروخته بوده است. دکتر سحابی چطور؟ این‌ها کسانی بودند که در زمان حیاتشان مورد حمله بودند اما وقتی درگذشتند مقام رهبری نیز نامه تسلیت دادند. ادعای وابستگی احزاب به خارجی‌ها تبلیغات سوء علیه حزب است، نباید به آن ترتیب اثر داد.

در فرهنگ ایرانی مسولیت‌گریزی وجود دارد؛ شخصیت‌های سیاسی که سال‌هاست مبارزه می‌کنند چرا به حزب نرفتند؟

ج- اولاً مسولیت‌گریزی در ذات انسان است. فراقنی بازتاب مسولیت‌گریزی است. فرهنگ استبدادی این روحیه مسولیت‌گریزی را در ما ایرانیان تقویت کرده است. کار جمعی، مسولیت جمعی دارد. من نمی‌خواهم مسولیت جمع را بپذیریم. کسانی هستند که ۶۰ سال با مهندس بازرگان آشنا بودند مبارزه هم می‌کرده‌اند ولی در نهضت آزادی نیامدند. چرا؟ چون تحزب با قید و بند همراه است. من به‌عنوان عضو نهضت آزادی هر حرفی را نمی‌توانم بزنم یا بنویسیم چون در قبال اکثریت در داخل حزب مسؤل

هستم. اما افرادی هستند که می‌خواهند حرف سیاسی بزنند ولی می‌خواهند از هر قیدی آزاد باشند و این با نهادینه‌شدن دموکراسی تناقض دارد و فرار از مسئولیت جمعی است. این حرفی که می‌گوید احزاب وابسته بودند را قبول ندارم. غیر از حزب توده حزب دیگری وابسته نبوده است. شما می‌توانید در مورد جبهه ملی ایراد بگیرید اما آیا جبهه ملی وابسته به خارج بوده است؟ آیا دکتر مصدق رهبر و بنیانگذار جبهه ملی وابسته به خارجی بوده است؟ رهبری حزب توده قیاس به نفس می‌کرد و می‌گفت بورژوا لیبرال وابسته به آمریکا است. شمای حزب‌اللهی نباید رفتار یک حزب را بهانه قرار دهید و بگویید که اسلام با تحزب مخالف است. اگر قرار بود تحزب با اسلام مخالف باشد چرا در اصل ۲۶ قانون اساسی آمده است و آقای خمینی آن را امضا کردند؟ چرا مجلسی که این قانون را نهایی کرد این اصل را تصویب کرد؟ این‌ها همه بهانه است برای مخالفت با کار سیاسی جمعی است.

**به‌عنوان آخرین سؤال، من حزب فراگیر را قبول ندارم و برخی مطرح می‌کنند در ایران حزب فراگیر
بباید آیا امکان‌پذیر است و چرا؟**

ج- خیر، حزب واحد فراگیر امکان ندارد برای اینکه جامعه ما همگن نیست نه فقط جامعه ما هیچ جامعه بشری همگن نیست. چرا در آلمان ۵ حزب عمده دارند و چرا در فرانسه احزاب متعدد هستند؟ چون گرایش‌ها و دیدگاه‌های مردم متنوع و متفاوت است. امکان ندارد در ایران یک حزب فراگیر به‌وجود آید. شاه خواست و حزب رستخیز را درست کرد اما شکست خورد. اگر بخواهیم تحزب نهادینه شود، همه باید حق حیات داشته باشند. هم اصولگرایان و محافظه‌کاران، هم اصلاح‌طلبان و روشنفکران دینی و نیروهای ملی - اسلامی (حذف شده: و هم احزاب ملی با گرایش‌های غیر مذهبی و سکولار). باید حق آنها را نیز به رسمیت بشناسیم. ممکن است اکثریت را به دست نیاورند اما در دنیای جدید برای انسجام ملی این یک ضرورت است. حضور همه ی نیروهای سیاسی، احزاب در نهاد های تصمیم‌گیری، این تصمیمات را از نظر همه ی گروه‌ها مشروع می‌سازد. از آن‌جا که در فرایند تحولات سیاسی ممکن است حزبی در اقلیت باشد اما به اکثریت تبدیل شود. این‌جا به جایی در ادامه برنامه‌های کلان ملی خلل ایجاد نمی‌کند. در ایران هم ممکن است احزابی باشند فعالیت هم داشته باشند در انتخابات هم شرکت کنند ولی هیچ‌وقت نتوانند اکثریت را به دست آورند و ایرادی ندارد. ما انتخاب‌شدن مهم نیست. (حذف شده: مهم این است که انتخابات آزاد برگزار شود.) قرار نیست همه احزابی که در انتخابات شرکت می‌کنند، پیروز شوند. اما مهم این است که انتخابات سالم و رقابتی باشد. بنابراین در ایران نه ایجاد حزب فراگیر امکان دارد و نه اینکه یک حزب به تنهایی می‌تواند همه ی مسائل و مشکلات را حل و فصل کند.

در بررسی رابطه فعالیت احزاب در نهادینه‌شدن جمهوریت باید به نقش احزاب، به خصوص احزاب مخالف در تعادل سیاسی توجه کرد. این موضوع باید در یک مصاحبه دیگری بحث شود.

* مطالبی از متن اصلی که در چاپ مصاحبه در مجله حذف شده‌اند، با فونت زرد مشخص شده‌اند.

حمله عراق به ایران را در اسفند ۵۷ * پیش بینی می کردیم

عوامل خارجی در نگهداری گروگان ها برای ۴۴۴ روز نقش داشتند

سعید سیف آرمان ۱۳ آبان ۱۳۹۲

صبح روز ۲۵ بهمن ماه دو گروه به سفارت آمریکا رفتند. با این حال امتناع حضرت امام خمینی از اقدام مذکور، ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت موقت را قادر ساخت تا به نمایندگی از طرف دولت به این تنش پایان دهد. پس از گذشت دوساعت نیروهای کمیته انقلاب به همراه یزدی وارد درگیری شده و موفق شدند چریک ها را به ترک سفارت ترغیب کنند و اطمینان داد که امنیت آن ها تضمین خواهد شد. اما شاید حساس ترین مساله برای ایران که موجب فراهم شدن زمینه برای تسخیر سفارت آمریکا شد سر نوشت شاه تبعیدی بود. حامیان با نفوذ شاه در آمریکا که معتقد بودند از سر گیری روابط دوستانه دولت جدید با آمریکا موجب تقویت ایران می شود برای ممانعت از برقراری آن تلاش هایی به عمل آوردند و دولت جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا را به منظور صدور اجازه ورود شاه به آمریکا برای معالجه پزشکی زیر فشار پداشتند. در این میان نقش برژینسکی برجسته است. بالاخره سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام تسخیر شد. بدین سان دانشجویان مبارز سفارت آمریکا رادر پی دخالت های این کشور در امور داخلی ایران تسخیر کردند. چه کسی بهتر از وزیر امور خارجه آن زمان می تواند جواب پرسش های ما را بدهد. ابراهیم یزدی در آستانه ۸۲ سالگی از صندوقچه اسرار سفارت آمریکا پرده برمی دارد. برآستی چرا رخداد گروگانگیری در سفارت آمریکا ۴۴۴ روز طول کشید؟ امروز در سالگرد ۱۳ آبان پای صحبت ابراهیم یزدی نشسته ایم تا بخشی از رازهای خود را در گفتگو با آرمان بازگو کند. مشروح این مصاحبه در ذیل آمده است:

* برخی می گویند اکنون اگر آقای روحانی بخواهد فضای سیاسی را متحول کند، هزینه زیادی دارد. فکر می کنید روحانی می تواند این مسیر را ببیماید؟ مثلاً در بحث سیاست خارجی، رئیس جمهور تلاش دارد یک راه جدیدی راه باز کند. معتقدید می تواند؟

ج- من نمی توانم در اینباره پیش بینی کنم، اما آقای روحانی با یک برنامه سیاسی کاندیدای انتخابات شد. مردم بر اساس آن مواضع به ایشان رای دادند. می دانید در اسلام مقوله ای به نام بیعت داریم. در بیعت افراد با برنامه ای که نامزد های انتخابات ارائه می دهند به عنوان شرایط رای می دهند. این برنامه ها شروط ضمن عقد است و برای کسی که انتخاب می شود تعهدآور است. (حذف شده: آقای خمینی در پاریس سخنرانی هایی داشتند، مردم نرفته بودند کتاب ولایت فقیه را بخوانند و بگویند حالا برویم از ایشان پشتیبانی کنیم. با آن مصاحبه هایی که شده، با ایشان بیعت کردند. سوالاتی که از ایشان درباره جمهوری اسلامی پرسیده می شد یا اینکه آیا می خواهند حکومت کنند که ایشان در پاسخ هایی می گفتند و مردم بر اساس آن به ایشان رای دادند. این بیعت مردم با رهبرشان محسوب می شود.)**

بنابراین آقای روحانی حرف‌هایی در دوران مبارزات انتخاباتی‌اش بیان کرده که حکم شرایط ضمن عقد را دارند و اخلاقاً بر اساس مبانی دینی «یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود» را باید رعایت کند. این که زورش می‌رسد یا نه را من نمی‌دانم! آیا این فضا به وی اجازه می‌دهد یا نه را نمی‌دانم چرا که دیگر خودش تنها کنشگر و بازیگر نیست. نیروهای فعال و اثر گذار دیگری هم هستند و این نیروها همگی با مواضع و برنامه‌های آقای روحانی موافق نیستند. علاوه بر این یک جریان خزنده نفوذی از ابتدای انقلاب وارد صفوف شده است. این جریان نفوذی خزنده نمی‌خواهد که ایران مشکلات داخلی و خارجی خود را حل کند. وقتی عقلای قوم بر سر سیاستی با هم توافق کنند، کارشکنی می‌کند و نمی‌گذارد. تخریب این جریان نگران کننده است. ممکن است آقای روحانی بر سر مسائلی با مقام رهبری یا سایرین اختلاف نظر داشته باشند، اما آن با دیدار و مذاکره قابل حل است و اگر بر طبق اخلاق اسلامی همه را افراد با حسن نیتی بدانیم، در اتاق‌های در بسته به توافق خواهند رسید. بالاخره کنشگران اصلی صحنه را می‌شناسیم که افراد غیرمنطقی نیستند. اما من نگران جریانی هستم که همه جا هست و هیچ جا نیست. بنابراین این تصادفی نیست که وقتی روحانی به مجمع عمومی سازمان ملل می‌رود و سخنرانی می‌کند ناگهان شدیدترین حمله را نتانیاهو می‌کند که نشان می‌دهد که از احتمال بهبود روابط ایران و آمریکایی ناراحت شده و نگران است. برای ۳۰ سال مانع این رابطه بوده است بنابراین ساکت نمی‌نشیند. عربستان و سوریه و روسیه نیز مخالف هستند. ما باید از خود سؤال کنیم حالا که حرف مذاکره با آمریکا به میان آمده اسرائیل اینچور وحشت می‌کند چطور شد عده‌ای در داخل هم نگران شده اند آیا این برای ما سؤال برانگیز نیست؟ آیا این افراد از موضع مناقع ایران این حرف‌ها را می‌زنند یا اسرائیل؟ بله اسرائیلی‌ها ناراحت هستند. این که اگر روابط ایران و آمریکا بهبودی یابد چه پیامدهایی خواهد داشت، بحثی جداگانه است. ولی سؤال من این است؛ کسی که به بوش فرمانده ارتش مهاجم به کشور عراق و مسئول اشغال نظامی کشور عراق در یک کنفرانس مطبوعاتی در بغداد کفش پرتاب کرد یک خبرنگار عراقی بود. اما آن کس که کفشش را به سوی روحانی پرت کرد کی بود؟ مگر روحانی رئیس‌جمهور یک کشور اشغالگر است که همان کار را تکرار کرد؟ عده‌ای می‌توانند با سیاست‌های روحانی مخالف باشند و ایرادی ندارد هیچ دولتی نیست که مخالف نداشته باشد. آیا همه مسلمانان با حکومت علی(ع) موافق بودند؟ حتی امام زمان(عج) هم که ظهور کنند همه موافق نیستند چون در برخی روایات آمده است که زنی ایشان را مسموم می‌کند. یعنی مخالف هم وجود دارد. اعتراض ایرادی ندارد اما چرا تقلید از کسانی می‌کنید که دشمن ما هستند؟ فهم این خیلی رویدادها مهم است.

ماجرای موضوع تسخیر سفارت آمریکا از کجا آغاز شد؟

ج- حمله به سفارت آمریکا در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ توسط یک گروه آمریکایی برنامه ریزی و اجرا شد. اما در ۱۳ آبان ۵۸ توسط یک گروه از دانشجویان صورت گرفت. برای فهم نقش عوامل خارجی در این گروگانگیری باید برنامه اولیه دانشجویان را که اشغال سفارت برای ۲ یا ۳ روز بود با نگهداری گروگان‌ها برای ۴۴ روز تفکیک کرد. در مورد نگهداری آن‌ها برای ۴۴ روز عوامل خارجی (اسرائیلی) نقش داشتند.

برخی فکر می‌کردند می‌توانند دنیا را تغییر دهند و می‌گفتند که رئیس‌جمهور آمریکا را عوض کردیم! این تعبیر من درست است؟ ماجرای آزادی گروگان‌ها چگونه بوده است؟

ج- اما چه چیزی را عوض کردند؟ مرحوم محمد منتظری در مجلس گفت: آقا شما می‌گویید کارتر نباید کسی بدتر از کارتر می‌آید. گروگان‌ها را آزاد کنید کارتر بماند بهتر است. اما نمی‌خواستند کارتر بیاید به همین دلیل خیلی مهم است که ما بررسی کنیم چه کسانی نگذاشتند گروگان‌ها آزاد شوند؟ اگر این را پیگیری کنیم، سرنخی از خط نفوذی پیدا خواهد شد. اما در مورد نقش این جریان ۲ سال پیش در نامه‌ای برای آقای خاتمی نوشتم و تحلیلی را ارائه دادم که براساس تجربه سایر انقلاب‌های جهان ما پیش بینی می‌کردیم که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران سه سناریو در مورد ما اجرا خواهد شد. نخست؛ ایجاد آشوب و بلوا در جامعه و ناآرامی، با این هدف که در اثر آشوب و ناامنی انقلاب به مقصود نرسد حاکمان جدید سقوط کنند یا برای این که سقوط نکنند، دست به سرکوب می‌زنند که در این صورت پایگاه مردمی‌شان را از دست می‌دهند. در نتیجه یا سقوط می‌کنند یا برای حفظ خودشان به قدرت‌های خارجی متوسل می‌شوند. سناریوی دوم؛ حمله از خارج است. در اسفندماه پیش‌بینی کردیم که عراق به ایران حمله خواهد کرد.

خبری سال گذشته منتشر شده بود که مهندس بازرگان اطلاع داشته و نگفته است.

ج- در باره این مسئله من توضیح داده و نوشته‌ام که اطلاعات ما درباره کارهای عراق بیش از اطلاعاتی است که آمریکایی‌ها به ما داده‌اند. افسران شیعه عراقی در عراق به ما اطلاعات می‌دادند. قبل از انقلاب اسلامی ایران، ساواک در عراق شبکه بسیار فعالی داشت. افسران شیعه عراقی اطلاعات نظامی را می‌بردند به چوپان‌های محلی می‌دادند و آن‌ها این اطلاعات به این طرف مرز به مسئول ساواک می‌رساندند. گزارش نظامی ارتش عراق برای حسن البکر قبل از اینکه به دست حسن البکر برسد به ایران می‌آمد. بعد از انقلاب این افسران عراقی با ما تماس گرفتند که ما چکار کنیم؟ پیغام دادیم به کویت بروید و اطلاعات خود را مستقیماً به سفیر ایران آقای دکتر علی شمس اردکانی، که توسط خود من منصوب شده بود بدهید. عراقی‌ها راحت می‌توانستند به کویت رفت و آمد کنند. این افسران عراقی اطلاعات دقیقی به ما دادند که به مراتب دقیق‌تر اطلاعات آمریکایی‌ها بود. بنابراین حمله عراق به ایران هم قابل پیش‌بینی و هم قابل پیشگیری بود.

سومین سناریو نفوذکردن در نهاد های جدید بر خاسته از انقلاب و مرکز تصمیم گیری است. برخی از عناصر ناشناخته ساواک، اعضای احزاب سیاسی و سازمان‌های چریکی در این مراکز وارد شدند. بعضی‌ها شناخته شدند. مثلاً رئیس ساواک مهاباد، عضو کمیته انقلاب اسلامی منطقه هفت تهران شده بود! خیال نکنید نفوذی‌های فقط کلاهی و کشمیری و سعید امامی بودند. خیر، هنوز کسان دیگری هستند.

از این سه سناریو آشوب‌ها و ناآرامی‌ها حکومت جدید ایران را ساقط نکرد، هرچند سرکوب بود. حمله عراق هم موجب سقوط نظام نشد و در این جنگ زمینی از دست ندادیم. اما در خنثی کردن جریان خزنده نفوذی موفقیت لازم را نداشتیم. چرا که آن‌ها از درون وارد شدند ماسک زدند و بلند تر و تند تر از هر انقلابی با سابقه‌ای فریاد کشیدند و شعار دادند و انقلابی‌تر نوشتند. همه جا هستند و نمی‌دانیم

کیستند؟ مثل زمینی است که در آن مین کاشته شده باشد. تنها راه و موثرترین راه برای برخورد با این جریان آزادی رسانه بود. اگر فضای سیاسی بازتر و آزاد تر باشد و بتوان همه ی مسائل را تحلیل کرد و نوشت، جریان آن ها نمی توانند نعل وارونه بزنند و برنامه هایشان نقش بر آب می شود.

* تاریخ اسفند ۵۸ که در روزنامه آمده نادرست است. اسفند ۵۷ تاریخ درست است.

** مطالبی که از متن اصلی حذف شده اند با فونت زرد مشخص شده اند.

همه‌پرسی به جای دخالت نظامی در سوریه

۲۲ آذر ماه ۱۳۹۲

۱. کشورهای عربی و اسلامی در مرحله‌ی گذار از یک تحول تاریخی، همراه با تلاطم‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستند. یکی از محورهای اساسی این مرحله‌ی گذار، تقابل و رویارویی مردم با حکومت‌های استبدادی است. چگونگی عبور از این بحران یا به‌قولی "بهار عرب" تاثیر قطعی در شکل‌گیری تحولات آینده و در نهادینه شدن مردم‌سالاری یا برعکس در جایگزینی و بازتولید حکومت‌های استبدادی جدید و سیطره‌ی دولت‌های قدرتمند منطقه و فرامنطقه خواهد داشت.

آنچه تا کنون به عنوان "کمک" به "بهار عرب" مطرح یا اجرا شده است، از نوع نظامی و اقتصادی دولت‌های غربی بوده است. تجربه بهار پراگ نشان داد که به این نوع کمک‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. و این دولت‌ها سر بزنگاه عقب نشینی می‌کند. ثانیاً این نوع دخالت‌ها نه تنها کمکی به جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی مردم این کشورها نمی‌کند، بلکه تاثیرات زیان‌بار متعددی نیز داشته و خواهد داشت.

۲. در نامه‌ای که در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱ (۳۰ آبان ۱۳۹۰) به دبیرکل سازمان ملل متحد فرستادم، پیشنهاد کردم برای عبور سالم این کشورها از بحران کنونی، مطلوب‌ترین راه حل، برگزاری رفراندوم تحت نظارت بین‌المللی در یمن، بحرین و سوریه است.

۳. استفاده از همه‌پرسی به عنوان یک راهکار برون‌رفت از بحران‌ها و بن‌بست‌های سیاسی و نظامی، سابقه‌ای طولانی در مناسبات جهانی دارد. گاهی این بحران، نتیجه‌ی اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بر یک منطقه بوده است، نظیر دعوی آلمان و فرانسه بر سر آلتاس و لورن، یا ادعای استقلال و جدایی یک منطقه از سرزمین ملی (نظیر تیمور شرقی و اندونزی و سودان جنوبی)، یا نظیر وحدت دو قبرس ترک و یونانی، یا در سال‌های اخیر پیوستن یک کشور اروپایی به اتحادیه‌ی اروپا و تصویب قانون اساسی اتحادیه‌ی اروپا. در مواردی هم سازمان ملل متأسفانه بدون نظرخواهی از مردم یک سرزمین درباره‌ی سرنوشت آن‌ها تصمیم یک‌جانبه گرفته است. نظیر تاسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین بدون نظرخواهی از فلسطینیان. در مورد بحرین هم، اگرچه مصوبه‌ی سازمان ملل، برگزاری همه‌پرسی بود، اما انجام نشد و هیأت اعزامی با تکیه بر مطالعات و اطلاعات خود، استقلال بحرین را به عنوان نظر

مردم اعلام کرد. شایان ذکر است که این کشورها همواره با بحران‌های داخلی و از جمله عدم مشروعیت حاکمیت‌شان روبرو بوده‌اند.

۴. به‌کارگیری ابزارها و راهکارهای نظامی برای حل بحران‌های کنونی و دخالت دولت‌ها خارجی، نه به نفع مردم و نه به نفع آینده‌ی دموکراسی در این کشورهاست. هم‌اکنون دنیا شاهد وضعیت مبهم و اسفناک مردم افغانستان می‌باشد. اما در عراق، اگرچه وضعیت عمومی و کلی از جهاتی روشن‌تر و امیدوارکننده‌تر از افغانستان است، اما هنوز زود است که بتوان دوری درستی درباره‌ی آینده‌ی این کشور داشت. آیا دخالت نظامی دولت‌های غربی برای سرنگونی رژیم صدام حسین تنها راه حل ممکن بوده است؟

در سال ۱۳۸۱ هنگامی که بحث‌های فراوانی در سطح جهانی برای دخالت نظامی در عراق مطرح شده بود، به مناسبت سفر آقای خاتمی - رییس جمهور وقت - به اروپا و اسپانیا، طی یادداشتی (روزنامه‌ی توسعه ۱۳۸۱/۸/۵) با عنوان " همپرسی به جای جنگ در عراق " نوشتم که آقای خاتمی باید پیشنهاد دهد که برای حل بحران عراق، به جای دخالت نظامی، یک همپرسی توسط سازمان ملل متحد برگزار شود.

آقای خاتمی این پیشنهاد را مطرح نکرد، اما در ایران نقش و سیاست دولت ایران در بحران عراق بالا گرفت. بعضی از شخصیت‌های سیاسی مطرح آن زمان، بر اساس " اولویت مبارزه با امپریالیسم آمریکا " پیشنهاد دادند که ایران با صدام - که به تعبیر ایشان خالدین ولید زمان لقب گرفته بود - علیه آمریکا متحد شود!! این یک ماجراجویی بسیار خطرناک برای ایران و منطقه بود. بنابراین در ۱۳۸۱/۱۰/۳۰ در یک مصاحبه با خبرگزاری ایسنا توضیح دادم که بر اساس دانش سیاسی و تجربه و در چارچوب منافع و مصالح ملی می‌گویم که بهترین راه حل در عراق جنگ نیست و بلکه همپرسی است. مواضع ایران باید چنین باشد: با جنگ مخالف است، جنگ را راحل نمی‌داند. ادامه‌ی حکومت صدام نه به نفع ایران و نه به نفع مردم عراق است و نه کمکی به آرامش منطقه می‌کند. با برداشتن صدام به وسیله‌ی عملیات نظامی آمریکایی مخالف باید بود و سپس راحل زیر را به دولت ایران ارائه کردم. ایران در مجامع بین‌المللی مطرح کند که با برگزاری یک همپرسی زیر نظر مستقیم سازمان ملل متحد مردم عراق تعیین کنند که حکومت بعث صدام را نمی‌خواهند. اگر دولت ایران مساله‌ی رفراندوم در عراق را مطرح سازد، با توجه به مخالفت گسترده‌ای که در سطح ملت‌ها و دولت‌ها با عملیات نظامی در عراق وجود دارد، دنیا از آن استقبال خواهد کرد.

من این پیشنهاد را به مناسبت سفر آقای خاتمی به ترکیه و دیدار با روسای جمهور سه کشور ترکیه، ایران و سوریه در خصوص تبادل نظر پیرامون بحران منطقه مطرح کردم. در سال ۱۳۸۱ موفقیت ایران در منطقه و روابطش با کشورهای همسایه و اعتبار جهانی رییس جمهور ایران به گونه‌ای بود که در صورت طرح این پیشنهاد، احتمال بسیار زیادی برای تصویب آن وجود داشت. اگرچه کشورهای غربی از جمله آمریکا، راحل نظامی را گزینه‌ی مطلوب خود می‌دانستند، اما شرایط به گونه‌ای بود که هیچ‌یک از ۵ کشور عضو ثابت شورای امنیت، آن را وتو نمی‌کرد.

دولت‌های غربی بر اساس تجربه‌ی افغانستان و عراق، در لیبی به گونه‌ای دیگر عمل کردند. نیروهای نظامی ناتو در لیبی مستقر نشدند، اما کمک‌های نظامی ناتو در سقوط قذافی نقش کلیدی داشت. آیا آینده‌ی لیبی در مقایسه با سایر کشورهای همسایه چه قدر روشن است؟ بی‌تردید آینده‌ی مردم‌سالاری در تونس، مراکش و اردن به مراتب مطمئن‌تر از مصر و در مصر، روشن‌تر از لیبی است. در تونس، مراکش، اردن و مصر، نظام‌های حاکم سقوط نکردند، اما تحولات تدریجی گام به گام، از جهاتی مطمئن‌تر در راه است. تجارب تاریخی نشان می‌دهد که تغییرات تدریجی گام به گام، موثرتر از تغییرات شدید و رادیکال می‌باشد. در این کشورها همه‌پرسی نشد. حاکمان این کشورها به جز لیبی با درجاتی کم و بیش متفاوت، در برابر مردم انعطاف نشان دادند. اما در سوریه، یمن و بحرین، علائمی از این انعطاف دیده نمی‌شود. ادامه‌ی وضعیت کنونی به خصوص در سوریه به سمت جنگ داخلی از نوع لیبی پیش می‌رود. در چنین شرایطی همه‌پرسی یک راه‌حل بهداشتی و عملی است و راه را برای تحولات تدریجی بون دخالت نظامی خارجیان فراهم می‌سازد.

اگر امروز در سوریه همه‌پرسی انجام شود، قطعاً درصدی از جمعیت به نفع حزب بعث حاکم رای خواهد داد. حزب بعث سوریه، نزدیک به ۵۰ سال حاکم سوریه بوده است، پایگاه‌هایی در میان مردم دارد. قبول همه‌پرسی ممکن است به سقوط دولت اسد منجر شود اما به حذف کامل آن‌ها از ساختار سیاسی نخواهد انجامید. ادامه‌ی حضور موثر نیروهای مختلف در صحنه‌ی سیاسی و پیش‌گیری از روی کار آمدن یک قدرت مطلق یک‌جانبه، به نفع نهادهای شدن دموکراسی خواهد بود. امروز در لیبی، هواداران قذافی کم نیستند، اما کم‌ترین نقش و قدرتی در تعاملات سیاسی ندارند. در حالی که اگر اگر فراندوم برگزار می‌شد، دولت قذافی سقوط می‌کرد، اما هوادارانش در لیبی باقی می‌ماندند. قابل قبول و تصور نیست که قذافی در جامعه‌ی قبایلی لیبی چه‌ل سال حکومت کرد، اما هیچ پایگاهی در میان مردم نداشته است. اکثریت مردم با او مخالف بودند اما درصدی از جمعیت نیز، طرفدار او بودند و هستند.

سقوط و مرگ قذافی به معنای پایان مشکل لیبی نیست. در سوریه اگر اسد همه‌پرسی را نپذیرد، جنگ داخلی اجتناب‌ناپذیر می‌شود. نباید چنین پنداشت که سقوط اسد از راه نبرد مسلحانه به معنای بازگشت آرامش به سوریه خواهد بود. کما این که در عراق و افغانستان نیز چنین نشد، در بحرین نیز ریشه‌ی مشکل هم سیاسی است و هم مذهبی. اکثریت مردم بحرین شیعه هستند. اقلیت سنی حاکم نمی‌تواند برای دراز مدت به سرکوب ادامه دهد. عصر حکومت‌های استبدادی به پایان رسیده است. موج سوم دموکراسی دیر یا زود بحرین را در بر خواهد گرفت. برگزاری فراندوم در بحرین و عبور مسالمت‌آمیز، موجب کاهش تنش میان شیعه و سنی و بهبود روابط آن‌ها خواهد شد.

من از صمیم قلب امیدوارم شورای امنیت، برگزاری همه‌پرسی در این سه کشور را تصویب کند و حاکمان کنونی این سه کشور، انجام همه‌پرسی و نتایج آرای مردم را بپذیرند و اگر پذیرفتند، همه‌ی طرف‌های درگیر آمادگی خود را برای نه فقط پذیرش نتایج همه‌پرسی بلکه برای یک عفو عمومی اعلام کنند. از جمله این که مسوولان فعلی این حکومت‌ها از پیگرد قضایی مصون باشند. می‌دانم هستند کسانی که با این پیشنهاد موافق نیستند اما عفو عمومی در ایجاد آرامش ضروری برای دوران جدید ضروری کمک موثری خواهد بود. توقف چرخه‌ی خشونت و کاهش هزینه‌های گذار به سوی دموکراسی، همکاری

نیروهای درون حاکمیت‌های استبدادی با جنبش آزادی‌خواهی مردم منطقه را بدیهي می‌سازد و طبیعی است که این تعامل و پذیرش در نه تنها مسئولان حکومت‌های استبدادی بلکه در بدنه‌ی حاکمیت و همچنین نظامیان و نیروهای امنیتی که سال‌ها به نقض حقوق و سرکوب مردم مشغول بوده‌اند، جز با اطمینان خاطر از امنیت خود و خانواده‌شان پدید نخواهد آمد و در غیر این صورت، نظیر آنچه در لیبی رخ داد تا آخرین توان با مردم مقابله خواهند کرد. از این رو اگرچه عفو عمومی با مبانی کلاسیک آرمان‌های عدالت‌گرایانه ممکن است در تعارض به نظر برسد اما به عنوان راهکاری موثر در کاهش هزینه‌ها و تلفات انسانی و مادی و معنوی کشورهای در حال گذار به سوی دموکراسی ارزیابی می‌شود.

به مناسبت درگذشت آقای عسکراولادی

۲۷ آذرماه ۱۳۹۲

توضیح: متن زیر در پاسخ به پرسش‌های خانم قربانیفر برای روزنامه قانون نوشته شد. اما ایشان به جای چاپ پاسخ هادر روزنامه گفتند که آن را برای بولتن داخلی حزب مؤتلفه اسلامی فرستادند

۱- قبل از پاسخ به پرسش‌های شما از جانب خود و دوستان و همراهان در نهضت آزادی ایران درگذشت ایشان را به خانواده محترم و یاران و هم‌مسلمانان ایشان در حزب مؤتلفه اسلامی، به خصوص دبیرکل آن جناب آقای حبیبی تسلیت می‌گویم و از خداوند باریتعالی برای آن مرحوم آمرزش الهی و برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت می‌نمایم. من در مراسم یادبود ایشان نتوانستم شرکت کنم اما هنگامی که ایشان در بیمارستان بستری بودند آقایان مهندس محمد توسلی و مهندس هاشم صباغیان به عیادت ایشان رفتند و در مراسم یادبود ایشان شرکت کردند.

۲- مرحوم عسگر اولادی از مؤسسين اولیه و از رهبران هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود که در اوائل دهه ۱۳۴۰ و آغاز تحولات سیاسی این دهه تشکیل شد و در راستای اهداف و برنامه‌های رهبر فقید انقلاب به فعالیت پرداخت. تا قبل از پیروزی انقلاب هیئت‌های مؤتلفه و رهبری آن در کنار سایر احزاب و گروه‌های سیاسی علیه استبداد سلطنتی مبارزه می‌کرد. اختلاف در دیدگاه‌های سیاسی و نگرش‌های دینی وجود داشت اما این اختلاف‌ها موجب آن نمی‌شده که هدف اصلی، یعنی همکاری یا همسویی با سایر گروه‌ها و احزاب برای مبارزه با استبداد و استیلای خارجی را نپذیرند. اگر چه بعد از انتشار بیانیه تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق برخورد های شدیدی میان زندانیان سیاسی در همان زمان بروز کرد اما در مهار درگیری‌ها، روحیه تساهل و تعامل کسانی نظیر مرحوم عسگر اولادی سهم و نقش داشتند. اما بعد از انقلاب در چگونگی اداره کشور و اولویت‌ها اختلافات تند و شدید شد. مرحوم عسگر اولادی اگرچه در موضعگیری‌ها در کنار روحانیت سنتی و در برابر روشنفکران دینی قرار داشت اما بیاد ندارم در بیان نظرات خود نسبت به این جریان فکری و گروه‌های متعلق به آن از

دایره ادب سیاسی خارج شده باشند. چند سال پیش این گروه از وضعیت هیئتی خود بیرون آمد و نام خود را به حزب مؤتلفه اسلامی تغییر داد و ساختار حزبی پیدا کرد، کنگره تشکیل داد و دبیرکل جدیدی انتخاب کرد. ما از این تغییرات و تحولات درون مؤتلفه استقبال کردیم و در همین زمان پیامی برای کنگره این حزب فرستادیم. انگیزه و هدف ما از ارسال پیام برای حزب مؤتلفه اسلامی، جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران این بود که نشان بدهیم در کشوری مثل ایران نقش احزاب سیاسی نباید به فعالیت سیاسی محدود باشد بلکه احزاب باید معلمین اخلاق سیاسی نیز باشند. اخلاق سیاسی به این معنا که احزاب سیاسی با وجود اختلاف در برنامه ها و گرایش ها و باور های سیاسی و فکری، با حفظ مواضع خود می توانند به جای ستیز با هم، بر اساس احترام متقابل با یکدیگر همکاری های وفاق محور داشته باشند. پایداری احزاب سیاسی وابسته به این است که تا چه میزان جریان های فکری و اجتماعی جامعه خود را نمایندگی می کنند. حزب مؤتلفه جریان بازار یا به عبارتی سرمایه داری تجاری و نیز گرایشات سنتی اسلامی و روحانیت جامعه ی ما را نمایندگی می کند. نهضت آزادی ایران جریان روشنفکری دینی یا به عبارتی جریان ملی- اسلامی را نمایندگی می کند. این دو جریان در جامعه ما ریشه دارند و رمز بقا و دیر پایی آنها همین واقعیت است. این دو حزب در دو قلمروی متفاوت و بعضاً مخالف هم حرکت می کنند. اما این مانع از این نباید باشد که در مورد مسائل خاصی با هم هم صدایی یا حتی همکاری نکنند. شاید بر خی به این سخن من ایراد بگیرند که چطور ممکن است دو گروه سیاسی با نگرش ها و باورهای کاملاً متفاوت و بعضاً متضاد می توانند با هم همکاری های هم داشته باشند. در جامعه استبداد زده ای که فرهنگ استبدادی مطلق بینی و مطلق خواهی حاکم است و همه چیز یا سفید سفید یا سیاه سیاه دیده می شود دعوت به همزیستی و همکاری های لازم میان جریان های سیاسی غیر همگن در راستای منافع و مصالح ملی به سختی مورد قبول واقع می شود .

اما بهر حال انقلاب ایران اصل جمهوریت را پذیرفته است و وجود احزاب و فعالیت نهاد های مدنی مردمی مقدمه غیر قابل اجتناب جمهوریت است. اصل ۲۶ قانون اساسی این ضرورت را به رسمیت شناخته است. در راستای نهادینه شدن رکن جمهوریت نظام، احزاب سیاسی از هر طیفی که باشند می توانند برنامه های مشترکی را به اجرا بگذارند. از جمله این که نفس تشکیل و فعالیت احزاب، هر حزبی، به این معناست که کار سیاسی هنگامی ثمر بخش است که فعالیت سیاسی فردی به سطح فعالیت حزبی و گروهی ارتقاء پیدا کند. و همه ی این احزاب می خواهند مردم عضویت حزب آن هارا به پذیرند. در واقع تبلیغ مردم به پذیرفتن فعالیت سیاسی گروهی و حزبی هدف مشترک همه ی احزاب است. آن ها می توانند فعالیت های سیاسی و برنامه های تبلیغی مشترکی را در این راستا اجرا کنند .

وقتی مؤتلفه حزب تشکیل داده است علی القاعده خواهان این است که مردم قید کار سیاسی حزبی را بپذیرند. وقتی جبهه مشارکت تشکیل می شود علی القاعده خواستار این است که مردم عضو جبهه شوند و همین طور نهضت آزادی. بهرغم اختلافات اصولی که بین جبهه مشارکت، نهضت آزادی و حزب مؤتلفه وجود دارد، ما همه می توانیم ن روی يك هدف کار و تبلیغ مشترك کنیم و آن تحزب است. اخیراً سخنگویان جریان مؤتلفه ضرورت تحزب و نقش احزاب در انتخابات را مطرح کرده اند که بسیار مثبت و خوب است و ما از آن استقبال می کنیم.

۳- آشنایی من با آقای عسگر اولادی در سال های قبل از انقلاب هنگامی بود که عده ای از جمله ایشان را به اتهام ترور منصور بازداشت کردند. در آن زمان من در خارج از کشور بودم. بعد از انقلاب و برگشت به ایران و عضویت در شورای انقلاب با ایشان و فعالیت هایشان از نزدیک آشنا شدم. هنگامی که ایشان مسئولیت کمیته امداد امام را پذیرفتند در مواردی از ما کمک می خواستند. به یاد دارم که کمیته امداد در فعالیت های خود در زابل، که یکی از محرومترین نقاط در ایران بود، از ما برای اعزام پزشک داوطلب کمک خواست. مرحوم دکتر زینت بخش را به ایشان معرفی کردیم. با مرحوم دکتر زینت بخش در دبیرستان دارالفنون هم دوره بودیم. علاوه بر این هر دو عضو نهضت خادپرستان سوسیالیست بودیم. دکتر زینت بخش با روی گشاده مأموریت زابل را پذیرفت و مصدر خدمات پزشکی مؤثری در آن جا بود و داستان های دلخراشی از فقر و محرومیت مردم زابل برای ما تعریف می کرد. در مجلس اول با آقای عسگر اولادی ارتباط و همکاری نزدیکی پیدا کردیم. در دولت آقای مهندس میر حسین موسوی ایشان به وزارت بازرگانی رفت. لایحه بازرگانی خارجی که برای بررسی به مجلس آمد یک کمیسیون ویژه ای برای بررسی این لایحه تشکیل شد. اعضای این کمیسیون ۱۵ نفر بودند که از طرف کمیسیون های مختلف و ذیربط مجلس انتخاب شده بودند. از جانب کمیسیون امور خارجه آقای موسوی خوئینی ها و من انتخاب شده بودیم. آقای عسگر اولادی به عنوان وزیر بازرگانی در این کمیسیون شرکت می کردند. در بحث بازرگانی خارجی سه نگرش مشخص مطرح شد. یک دیدگاه به دولتی کردن تمام و کمال کلیه فعالیت های بازرگانی خارجی معتقد بود. آقای خوئینی ها و چند نفر دیگر از این نظریه دفاع می کردند. نظریه دوم مخالف دخالت دولت و معتقد به آزاد بودن بازرگانی خارجی بود. آقای عسگر اولادی، بر خلاف نظر رئیس دولت، آقای مهندس موسوی، از این نگرش دفاع می کرد. نظریه سوم مبتنی بر تفکیک دو مفهوم حاکمیت و تصدی در رابطه با نقش دولت در امر بازرگانی و اقتصاد بود. دولت باید بیشترین نقش را در حاکمیت به معنای تعریف و تدوین سیاست های راهبردی و کمترین نقش و دخالت را در تصدی امور اقتصادی داشته باشد. من از این نظریه دفاع می کردم. آقای عسگر اولادی هم در مواردی مواضع ما را تأیید می کردند. جو غالب در کمیسیون و در مجلس و مطبوعات نظریه اول بود. تقابل آراء و عقاید در کمیسیون بسیار زیاد بود. آقای عسگر اولادی در فرازی از سخنان خود گفتند اگر چه در حال حاضر تمام مراکز قدرت را جریان چپگرا در دست دارد اما ما به تدریج خاکریز ها را یکی پس از دیگری خواهیم گرفت .

پس از مجلس اول دیگر ارتباطی با هم نداشتیم تا هنگام شکایت از آقای بادامچیان. روزنامه "شما"، ارگان حزب مؤتلفه اسلامی، که زیر نظر آقای بادامچیان منتشر می شد در مقاله علیه نهضت آزادی ایران و شخص من مطالب بی اساسی را نوشته بود. از جمله این که دکتر یزدی در سمت وزیر امور خارجه دولت موقت آقای مهندس بازرگان می خواست هواپیما های اف-۱۴ را به آمریکا بفروشد و این خیانت بود و چه و چه. من توضیحاتی نوشتم و برای روزنامه فرستادم. اما سر دبیر روزنامه، آقای بادامچیان از چاپ جوابیه من خودداری کرد. در نتیجه من به دادستان شکایت کردم. آقای بادامچیان که هم زمان مشاور سیاسی آیت الله یزدی، رئیس قوه قضاییه بود گفته بود که اگر فلانی تصور می کند که در دادگاه مرا محکوم خواهد کرد سخت در اشتباه است. دادگاه مطبوعات به ریاست آقای سعید مرتضوی و با حضور هیئت منصفه تشکیل شد. آقای عسگر اولادی به عنوان عضو هیئت منصفه در دادگاه حاضر

بودند. رئیس دادگاه مرا برای ادای توضیحات پیرامون شکایتم فراخواند. قبل از شروع توضیحاتم خطاب به رئیس دادگاه گفتم با شناختی که از آقای عسگر اولادی دارم انتظار داشتم ایشان در این دادگاه حضور پیدا نکنند. زیرا شکایت من از روزنامه ارگان حزب ایشان و معاون دبیرکل حزب، یعنی معاون خود ایشان است. در اینجا تعارض علاقه و منافع وجود دارد. بعد از توضیحات من رئیس دادگاه گفت آقای عسگر اولادی نمی خواستند در رسیدگی به این شکایت در دادگاه حضور پیدا کنند. اما به درخواست من ایشان آمده اند اما گفته اند در مورد این پرونده رای نخواهند داد. هیئت منصفه آقای بادامچیان را گناهکار دانست و دادگاه ایشان را به پرداخت ۳ میلیون ریال جریمه محکوم کرد. روز بعد از صدور رای دادگاه آقای بادامچیان به علت سکت قلبی در بیمارستان ساسان بستری شد. وقتی خبر دار شدم برای عیادتشان به بیمارستان رفتم. ایشان انتظار دیدن مرا نداشت و خیلی جا خورد. ضمن احوال پرسی به شوخی گفتم اگر می دانستم رای دادگاه موجب سکت قلبی شما می شود هرگز شکایت نمی کردم. ایشان پاسخ داد خدا شکر کن که نمردم وگر نه خونم بر عهده شما بود.

۴- آقای عسگر اولادی نه قط از اعضای موسس این حزب بود بلکه در تصمیمات حزب بسیار اثر گزار بود. به عنوان قدیمی ترین و مسن ترین عضو حزب همکاران حزبی از ایشان در واقع حرف شنوی داشتند. اگر چه ایشان صندلی ریاست حزب را به فرد دیگری واگذار کردند اما به عنوان پدر معنوی حزب مورد احترام همکاران حزبی بودند. ایشان یکی از قدیمی ترین کاد رهای انقلاب اسلامی ایران بودند و باوجود اختلافاتی که وجود داشت، رعایت احترام فعالان قدیمی از سایر گروه ها، نظیر نهضت آزادی را، می کردند. این اعتدال در رویه سیاسی ایشان، حتی در مورد کسانی که موافق رویه سیاسی آن ها نیستند، در همین اواخر در مورد ضرورت رفع حصر از آقایان کربوی و مهندس موسوی و سرکار خانم رهنورد دیده شد. بر این باورم که همراهان بازمانده ایشان در حزب از سلوک اعتدالی ایشان پیروی خواهند کرد.

موانع دموکراسی در کشورهای اسلامی

مجله مهر نامه- شماره ۳۲- آذر ۱۳۹۲

۱- هنگامی که جنبش دموکراسی خواهی در تونس با خودسوزی یک جوان ناراضی آغاز شد و به سایر کشورهای عربی، از جمله مصر، لیبی، یمن، بحرین، مراکش، اردن و سوریه سرایت کرد تصور عمومی این بود که بهار عرب درکشورهای عربی به رهایی این کشورها از نظام های استبدادی و نهادینه شدن مردم سالاری منجر خواهد شد. اما چنین نشد. به جز در دو کشور مراکش و اردن با نظام مشروطه سلطنتی، که هر دو پادشاه توانستند با کمی انعطاف و قبول برخی از مطالبات مردم موج

نارضایتی ها را با حد اقل زیان مهار کنند ، در سایر کشورها بهار عرب هنوز سرنوشت مطلوبی را پیدا نکرده است .

در تونس دولت برخاسته از جنبش مردمی با بحران های سیاسی روبه روست و متزلزل است. آیا نیروهای موثر در جنبش، اعم از اسلامگرایان یا سکولارها خواهند توانست به یک تفاهم و توافق قابل قبول برای همه ی طرف های درگیر برسند یا نه، هنوز روشن نیست. ظاهراً حزب اسلامی النهضة به رهبری غنوشی حاضر شده است داوطلبانه از قدرت کناره گیری کند .

در مصر با وجود برگزاری یک انتخابات عمومی وگزینش رئیس جمهور جدید، نظامیان به وسوسه حفظ قدرت مطلق هم چون دوران مبارک، تسلیم شدند و با بهانه گیری های غیر موجه و غیر قانونی، با یک کودتا رئیس جمهور را بر کنار و زندانی کردند. نیروهای سکولار مصر، آن چنان از پیروزی اسلامگرایان هراسان شده بودند که بر خلاف ارزش های مورد قبول در جنبش های دموکراتیک با نظامیان علیه دولت اسلام گرای مرسی همدست و هم صدا شدند. دولت اسلام گرای مرسی نیز بی توجه به واقعیت سیاسی و ترکیب و مناسبات نیروها اشتباهاتی را مرتکب شد که موجب ترس و وحشت نیروهای غیر اسلامی شد و بهانه به دست ارتش داد. بهار عرب در مصر بدون شکوفایی به عصر یخبندان استبدادی رجعت کرد و آینده نه چندان روشنی را انتظار می کشد .

در بحرین نظام حاکم با کمک نظامیان عربستان توانسته است اعتراض های مردمی را سرکوب کند، بدون آن که گامی برای حل منازعات اساسی برداشته شده باشد. بهار عرب در بحرین آتش زیر خاکستر است و دیر یا زود مجدداً شعله ور خواهد شد .

در لیبی و یمن اگر چه جنبش مردمی موفق به ساقط کردن حکومت سرکوبگر شدند اما وضعیت سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی به شدت به هم ریخته و بحرانی است .

در سوریه اعتراضات آرام مردمی با خشونت روبه رو شد که به یک جنگ داخلی تمام عیار و یک بحران منطقه ای منجر شده است. بیش از یک صد هزار نفر کشته و ۷ تا ۱۰ میلیون نفر آواره شده اند و اگر یک راه حل سیاسی قابل قبول برای طرفین دعوا، نظیر کناره گیری داوطلبانه اسد و مهار تغییرات و تحولات آینده، ارائه و به اجرا گذاشته نشود، افق آینده هم برای سوریه و هم برای منطقه بسیار تاریک و نا مطمئن است .

در عراق اعتراضات مردمی علیه استبداد حزب بعث و صدام آن چنان سرکوب شده بود که هیچ گاه بهاری از راه نرسید. اما قانونمندی های جهان هستی غیر قابل تغییر و تحویل هستند و چنان نیست که حکومت های ظلم و جور به حال خود رها شده باشند و جاودانه بمانند. به مصداق آیه شریفه: "وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ نَافِعٌ لِلنَّاسِ عَلَى الْغَلْبِ" (بقره ۲۵۱)، دولت صدام و حکومت حزب بعث با دخالت نظامی قدرت های خارجی، به خصوص آمریکا، به پایان محتوم خود رسید و تغییرات و تحولات مهار شده ای صورت گرفت، اما وضعیت سیاسی و اجتماعی بسیار نامطلوب و نا مطمئن است. عراق در آتش جنگ مذهبی- فرقه ای می سوزد و جهان هر روز شاهد قتل زنان ،

مردان و کودکان بی گناه بسیار می باشد. در نامه ای که چندی قبل (۲ شهریور ماه ۱۳۹۲) برای آقای دکتر حسن روحانی رئیس جمهور کشورمان نوشتم، پیشنهاد کردم که ایران با توجه به قدرت و نفوذی که در سوریه دارد آقای اسد را قانع سازد که داوطلبانه از قدرت کناره گیری کند. این هم به نفع مردم سوریه و خاورمیانه و هم در راستای منافع و امنیت ایران است. در تأیید ضرورت این کناره گیری تجربه دخالت نظامی در عراق را یاد آور شدم. قبل از آن که آمریکا و متحدان نظامی اش به عراق حمله کنند، رئیس جمهور روسیه طی نامه ای به صدام حسین قطعی بودن حمله به عراق را خبرداد و پیشنهاد کرد که استعفا دهد و به عنوان میهمان دولت روسیه به مسکو برود. وزیر امور خارجه روسیه این نامه را شخصاً به عراق برد و تسلیم صدام کرد. امیر امارات متحده عربی نیز پیشنهاد مشابهی را به صدام داد. اما صدام نپذیرفت و پاسخ داد که در صورت حمله، عراق راگورستان سربازان آمریکایی خواهد کرد. در این نامه یاد آور شده ام که اگر پیش بینی وضعیت اسفبار کنونی عراق در آن زمان ممکن نبود امروز می توان با اطمینان گفت اگر صدام استعفا داده بود، وضعیت عراق بهتر از این بود که هست. بنابراین قانع کردن اسد به کناره گیری از قدرت از هر راه حل دیگری به مصلحت نزدیک تر است.

سرنوشت بهار عرب در این کشورها تأثیرات منفی بر ذهن های مردمان سایر کشورها بر جای گذاشته است و جنبش های مردمی را با تردیدها و تزلزل های جدی روبه رو کرده است.

اکنون این پرسش مطرح است که چرا چنین شده است؟ چرا جنبش های دموکراسی خواهی نه تنها به طور خاص در کشورهای عربی بلکه در عموم کشورهای اسلامی با چنین بحران هایی روبه رو می شوند؟ چرا دموکراسی در این کشورها هنوز پا نگرفته و نهادینه نشده است. مشکل در چیست و از کجاست؟

۲- پاسخ به این پرسش از آن رو مهم و حساس است که بهار عرب در دوران ما بعد جنگ سرد رخ داده است. به عبارتی محصول آن است. پایان جنگ سرد مناسبات جهانی را دگرگون کرده است. فهم پیام های فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تغییر و تحول در مناسبات جهانی در دوران ما بعد جنگ سرد برای اتخاذ سیاست های ربهردی یک ضرورت غیر قابل اجتناب است. در دوران جنگ سرد در مناسبات جهانی اولویت های سیاسی تعیین کننده بودند. به عنوان مثال ایران به هر قیمت، ولو با حکومت مشد آهنین شاه باید در اردوی بلوک غرب بماند. منطق حاکم بر مناسبات جهان "یا با منی یا بر منی" بود. کشورهای بلوک غرب نه تنها حاضر به حمایت از حکومت های ملی نبودند، به توانمندی این حکومت ها اعتماد نداشتند و بر این باور بودند که این حکومت ها قادر به ادامه حیات نیستند و کمونیست ها جای آن ها را می گیرند. با همین منطق و نگرش دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون کردند. در این دوران قدرت های غربی به جنبش های اسلامی نگاه ایزاری در مقابله با کمونیسم داشتند. به عنوان نمونه هنگامی که کمونیست ها در افغانستان با یک کودتا قدرت را در دست گرفتند و جنگ داخلی آغاز شد ارتش شوروی به درخواست دولت وقت افغانستان وارد این کشور شد، دولت آمریکا کمک های مالی، آموزشی و تجهیزاتی فراوانی را در اختیار گروه های جهادی برای جنگ با ارتش شوروی قرار داد. با کمک و تشویق آمریکا داوطلبانی از کشورهای عربی به افغانستان رفتند. بن لادن یکی از همین افراد بود.

با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اولویت های اقتصادی در مناسبات و روابط بین المللی جای اولویت های سیاسی را گرفته است. کشورهای توسعه یافته در نیمکره شمالی به دنبال داشتن روابط اقتصادی راهبردی دراز مدت با سایر کشور ها، به خصوص کشورهای نیمکره جنوبی، از جمله کشورهای اسلامی- عربی هستند. پیش شرط یا پیش نیاز روابط اقتصادی دراز مدت میان هر دو کشوری ثبات سیاسی است. در دوران مابعد جنگ سرد ثبات سیاسی در دموکراتیزه شده نظام ها تعریف می شود. ضعیف ترین نظام های دموکراتیک از مقتدرترین نظام های استبدادی با ثبات ترو قابل اعتماد تر است. موج سوم دموکراسی در دوران مابعد جنگ سرد ابداع یا ابتکار آمریکا یا غرب نیست. پیامد طبیعی و غیر قابل اجتناب پایان جنگ سرد و نقش تعیین کننده اولویت های اقتصادی در مناسبات جهانی است. دموکراتیزه شدن نظام ها در این دوران دو مؤلفه اساسی دارد. اول این که تمام گروه ها و احزاب سیاسی، اعم از اقلیت یا اکثریت در مراکز تصمیم گیری های ملی حضور داشته باشند. این حضور به این معنا خواهد بود که تصمیمات از نظر همه ی این گروه ها مشروعیت خواهد داشت. این حضور و قبول مشروعیت از آن جهت ضروری است که تجربه نشان می دهد که گروهی ممکن است در یک زمان در ساختار قدرت حاکمه در اقلیت باشد اما در فرصتی دیگر اکثریت را به دست آورد. در این صورت نمی تواند مشروعیت تصمیمات را نادیده بگیرد و روابط اقتصادی را بر هم زند. مؤلفه دوم دموکراسی جا به جایی آرام و بدون تشنج قدرت است.

به عبارت دیگر با پایان یافتن جنگ سرد اولاً موانع بیرونی از سر راه دموکراسی در کشور های مختلف جهان بر داشته شده است. ثانیاً رابطه تنگاتنگی میان منافع اقتصادی دولت های پیشرفته در نیم کره شمالی با نهادینه شدن حاکمیت ملت و ثبات سیاسی در کشور های مختلف جهان به وجود آمده است. پیروزی جنبش های دموکراتیک در کشورهای در حال توسعه و استقرار حکومت های مستقل ملی در تعارض با برنامه های راهبردی کشورهای توسعه یافته نمی باشند. دولت های مستقل برآمده از آرای آزاد مردم و متکی به مردم می توانند در چهارچوب روابط بین المللی کنونی مصالح، منافع و امنیت ملی کشورشان را پاسداری و پیگیری کنند بدون آن که با موانع اساسی بیرونی رو به رو شوند. امروز اگر دکتر مصدق هم بر سر کار بیاید سیاست موازنه منفی بلا موضوع خواهد بود. در روابط بین المللی دکترین بی طرفی مثبت، که آن را اولین بار شادروان دکتر سید حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دولت دکتر مصدق مطرح کرد بعد هابر اساس آن جنبش غیر متعهدها شکل گرفت بلا موضوع شده است.

۳- انقلاب الکترونیک، همچون انقلاب صنعتی دنیا را به شدت تغییر داده است. یکی از علل مؤثر در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و فرو پاشی دیوار برلین تأثیرات گسترده انقلاب الکترونیک بر روابط فردی و اجتماعی و آزاد سازی گردش اطلاعات بوده است. یکی از ویژگی های بارز نظام های استبدادی بسته بودن جامعه و کنترل گردش اطلاعات است. در نظام های استبدادی آزادی گردش اطلاعات پاشنه آشیل چشم اسفندیار* است. انقلاب الکترونیک کنترل گردش اطلاعات را کم و بیش غیر ممکن ساخته است. علاوه بر این، انقلاب الکترونیک شبکه های ارتباطی را آن چنان سریع و گسترده ساخته است که جهان ما به یک "دهکده جهانی" تبدیل شده است. زندگی در این دهکده جهانی در واقع شبیه به سکونت در یک مجتمع مسکونی است. در این مجتمع مسکونی بیش از ۱۹۰ خانوار زندگی می کنند. مساحت یک آپارتمان ۳۰ متر مربع است و مساحت دیگری ۶۰۰ متر مربع. ساکنان این مجتمع از

همه ی مذاهب هستند و مؤ منان به ادیان و مذاهب گوناگون با هم اختلاف دارند و گه گاه با هم به نزاع برمی خیزند. اما منافع مشترک تمام ساکنان این مجتمع حفظ آرامش برای همه است. زندگی در آپارتمان فرهنگی خاص خود را دارد. پدران ما در منازلی زندگی می کرده اند که دیوار های آن بسیار ستبر بوده است. همسایه از آن چه در منزل دیوار به دیوارش می گذشته با خبر نمی شده است .

انقلاب الترونیك در نیمه دوم قرن بیستم فاصله ها را به کلی از بین برده است. قتل اسفناک یک نوجوان فلسطینی در اغوش پدرش توسط نیروهای مسلح اسرائیل ویا قتل یک دختر جوان آمریکایی در شهر رامله در فلسطین توسط یک بولدوزر اسرائیلی در کوتاهترین زمان به تمام دنیا مخابره می شود و بر ذهن آگاه مردم جهان می نشیندو مردم در برا برآن واکنش نشان می دهند. در دهکده جهانی سرنوشت همه ی ملت ها و کشورها به طور بی سابقه ای به هم گره خورده است .

۴- موج سوم دموکراسی در کشور هایی که اکثریت مردم مسیحی هستند با آرامی و تقریباً بدون تلاطم و تنش قابل توجهی به بار نشسته است. در اروپای غربی پرتقال، اسپانیا و یونان ودراروپای شرقی به استثنای یوگسلاوی سابق تغییرات و تحولات به سرعت و بدون حادثه صورت گرفت. در آمریکای لاتین تحولات دموکراتیک مسیر خاصی را طی می کند. این بدان جهت است که کلیسای مسیحی بیش از یک قرن است که مسئله دموکراسی و حقوق طبیعی مردم را پذیرفته است و به آن گردن نهاده است. در میان متفکران مسیحی مسی نیست که مبانی دموکراسی را در تضاد با آموزه های مسیحیت بداند و با آن مخالفت کند .

۵- جنبش های دموکراسی خواه درکشورهای اسلامی با دو دسته یا دو نوع از موانع و مشکلات و موانع جدی و اساسی روبه رو هستند. دسته اول موانع و مشکلات بر خاسته از درون خود این جامعه ها و دسته دوم موانع و مشکلات ناشی از سیاست ها و خط مشی های قدرت های بیرون از این جامعه ها .

یکی از عمده ترین موانع بر سر راه نهادینه شده دموکراسی در کشور های اسلامی خود مسلمانان هستند. بسیاری از مسلمانان و از جمله متفکران و رهبران جنبش های مردمی، هنوز نتوانسته اند مقوله یا مسئله دموکراسی و تعارض یا همخوانی آن را با آموزه های دینی در ذهنیت خود حل کنند. این جامعه ها با یک وضعیت پارادوکسیکال یا تضاد از درون رو به رو هستند. از یک طرف با حکومت های مستبد و فاسد مبارزه می کنند و برای کسب قدرت در رقابت های انتخاباتی شرکت می کنند و از طرف دیگر دموکراسی را غیر اسلامی و کفر می دانند. در الجزایر جبهه نجات ابتدا در انتخابات شورا های محلی و شهرداری ها و سپس در انتخابات مجلس ملی شرکت کرد و نامزد های جبهه با آرای سنگینی انتخاب شدند. اما قبل از این که مجلس تشکیل شود و جا به جایی قدرت صورت بگیرد، رهبران جبهه، یعنی بلحاج و مدنی برنامه خود را برای تشکیل یک دولت اسلامی اعلام کردند و در پاسخ به پرسشی در باره نوع دولت اسلامی مورد نظر خود، از عربستان سعودی، سودان، لیبی، پاکستان و ایران نام بردند. علاوه بر این آنان دموکراسی را خلاف اسلام و برابر با کفر دانستند. این موضع گیری و اظهار نظر نه تنها نیروهای سیاسی سکولار حتی روشنفکران دینی را هم بر آشفته کرد. در نتیجه ارتش دخالت کردو بازی را برهم زد و فرایند دموکراسی در همان مراحل اولیه در نطفه خفه شد. در بسیاری از کشورهای

اسلامی خاطره نزدیک به دو قرن استیلای استعمار اروپایی و عملکرد استعمار به ناچار در مواضع و خط مشی های ضد استعماری و ضد اروپایی (و آمریکایی) جنبش های اسلامی ظاهر می شود. به خصوص که حکومت های فاسد و بی کفایت اکثر این کشورها از جانب قدرت های غربی حمایت می شوند. غرب ستیزی جنبش های اسلامی به نفع هر آن چه غربی است منجر شده است. بنابراین دموکراسی هم یک پدیده غربی و غیر قابل قبول است.

۶- عصر بیداری مسلمانان و جنبش های مردمی علیه استعمار اروپایی و حکومت های دست نشانده و فاسد سابقه ای بیش از صد سال دارد و ریشه آن به زمان حمله ناپلئون به مصر بر می گردد. هنگامی که ناپلئون بناپارت وارد قاهره شد، با دیدن آثار و بقایای تمدن مصریان از جمله اهرام ثلاثه و مجسمه ابوالهول شگفت زده شد و از آن جا که ناپلئون، هم چون برخی دیگر از اروپائیان فقط خود را واجد استعداد تمدن آفرینی می دانست دستور داد اهرام را خراب کنند و مجسمه ابوالهول را به توپ به بندند. اما موفق نشد. توپ های ناپلئون فقط توانست نوک بینی ابوالهول را بشکند و راس یکی از اهرام را هم حدود ۲-۳ متر توانستند خراب کنند. اکنون بر راس یکی از اهرام ثلاثه میله ای نصب شده است تا ارتفاع اصلی هرم را نشان بدهد. ابوالهول هم برجای خود محکم، اگر چه با نوک بینی شکسته، نشسته است و دنیا را نظاره می کند. اما عمل ناپلئون پیامد های دیگری هم داشت. ظنین غرش توپخانه او سبب بیداری نسبی مصریان و مسلمانان در کشورهای مختلف، به خصوص کشورهای عربی شد. دنیای اسلام و مسلمانان از آن زمان به تدریج و به کندی وارد عصر تازه ای شدند. مرحله اول این دوران جنبش بیداری با هدف آگاه ساختن مسلمانان از وضعیت نا به سامان و نامطلوبی که در آن قرار داشتند، بود. جنبش بیداری دو پیامد اساسی داشت: حرکت های مردمی با هدف رهایی از استیلای خارجی و استعمار اروپایی. دیگری جنبش احیای دینی (احیای دینی) با هدف زنده کردن احساس آگاهانه دینی مسلمانان با مراجعه به منبع اساسی اندیشه دینی، قرآن، بود (بازگشت به قرآن). در مرحله بعد جنبش احیای دینی به اصلاح دینی (اصلاح دینی) ارتقاء پیدا کرد. یکی از نتایج احیای دینی و مراجعه به قرآن فهم این واقعیت بود که باور های رایج دینی مردم با آموزه های اصلی دین در تعارض و تضاد است و باید اصلاح شوند. هر قدر در مرحله اول و دوم، یعنی در جنبش بیداری و جنبش احیای دینی در مواضع و برنامه های رهبران و فعالان وحدت و هماهنگی وجود داشت، در مرحله سوم گوناگونی و تنوع افکار و اندیشه ها و اختلاف و حتی تعارض و تقابل پیدا شد. طیف وسیعی از اندیشه ها و گرایش های دینی، سیاسی و عرفانی به وجود آمد. به قول حافظ شیرازی: آلیا ایّها ساقی آدر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها.

همه ی این گرایش ها در نفع استیلای خارجی و مبارزه با استعمار غربی و حکومت های فاسد و مستبد دست نشانده غرب مواضع مشابه ای داشتند و دارند. اما در چگونگی ساختار سیاسی و فرهنگی مستقل مطلوب و نیز در کنش با تمدن غرب اختلاف نظر های عمیقی دیده می شود.

عده ای به طور طبیعی اصلاح دینی را بازگشت به صدر اسلام و دوران با عظمت خلفای گذشته دیدند. و کوشش خود را بر تشکیل حکومت اسلامی از نوع خلفای سلف متمرکز کردند. جنبش سلفیه هنوز هم یکی از حرکت های قدرتمند جهان اسلام است. این جنبش در حالی به گذشته می نگرد و خواهان

بازگشت به آن دوران است که تغییرات عظیمی در جهان رخ داده است. جامعه های کنونی از جهت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیار پیچیده شده اند. معنا و مفهوم نهاد دولت آن چنان تغییر پیدا کرده است که با دولت های سنتی گذشته هیچ وجه تشابهی ندارد. این گرایش نه تنها با استعمار غربی مخالف است بلکه علی الاطلاق هر آن چه راکه از غرب آمده و به غرب تعلق دارد، از جمله دموکراسی را ضد دین و شرک و کفر می داند و نفی می کند .

در طرف دیگر طیف افکار و اندیشه هایی شکل گرفته اند که یا با اصل دین مخالف اند یا رهایی و آزادی مردم را در کنار گذاردن دین از عرصه روابط اجتماعی می دانند. الگوهای فکری و نظری آنان بر گرفته از غرب است. این گرایش عموماً از ضرورت بومی یا ملی کردن مفاهیم و مقولات بر خاسته از غرب غافل مانده اند. برخی هم اقتباس الگو های نمادین بر خاسته از مقولات زیر بنایی تمدن غرب را برای نوسازی جامعه کافی دانسته اند .

گروه سوم از اندیشه ها و افکار شکل گرفته اند که اولاً هم چون سایر گرایش ها سلطه و سیطره قدرت های غربی بر سرنوشت ملت های خود را بر نمی تابند. اما دستاورد های تمدن جدید غرب را یک سره نفی نمی کنند. بر این باورند که عناصر مثبت و معقول فرهنگ و تمدن غرب را باید شناسایی کرد و آن ها را در فرهنگ ملی و بومی کشورشان ادغام و گوارده کرد. تا به عناصری قابل جذب در فرهنگ ملی تبدیل شوند. این جریان فکری و سیاسی بر این باور است که اگر مبنای زیر بنایی تمدن غرب را از نماد های برخاسته از فرهنگ و تمدن غرب تفکیک کنیم و تمدن غرب را نه فقط محصول غرب که کل بشریت بدانیم و بر آن باشیم که از دستاورد های فرهنگ غرب بهر مند شویم به این نقطه می رسیم که شاخص ترین ویژگی و زیر بنای جهان جدید به رسمیت شناختن حق انسان در تعیین سرنوشت خود می باشد. ثانیاً اصلاح باورهای دینی یا نوگرایی دینی را در راستای تطبیق آموزه های اصیل دینی با شرایط دگرگون شده ی جامعه ی جدید اجتناب ناپذیر می دانند .

همه ی این افکار و اندیشه ها و گرایش های فکری و سیاسی با درجات متفاوت از قدرت و نفوذ در کشورهای اسلامی، صرف نظر از وابستگی های مذهبی، حضور دارند و با یک دیگر در همکنشی دوستانه یا خصمانه هستند.

به عبارت دیگر، کشورهای اسلامی یک دوران گذار تاریخی را می گذرانند و همه ی ویژگی های یک جامعه انتقالی را دارا هستند. در جامعه سنتی هنجار ها و رفتار های فردی و جمعی در قالب آموزه های سنتی شکل گرفته اند. رفتار های مبتنی بر سنت ها با آرامش خاطر افراد هم راه است. این آرامش از آن جا ناشی می شود که ذهنیت حاکم بر جامعه این سنت ها را پذیرفته است و افراد در رفتار بر اساس سنت ها نیازی ندارند فکر کنند، بلکه بر حسب عادت عمل می کنند و راحت هستند و آرامش دارند. در جامعه انتقالی این ذهنیت از بین رفته است. مناسبات سنتی از هم فرو پاشیده است. جامعه دچار تلاطم و التهاب و نا آرامی است. هیچ کس از آینده خود مطمئن نیست. افراد از موقعیتی که دارند راضی نیستند. یکی از ویژگی های جامعه انتقالی اضطراب فراگیر مردم است. این اضطراب به دو شکل در رفتار های فردی

و گروهی بروز و ظهور پیدا می‌کند. یا افسردگی، در خود فرو رفتن، کناره‌گیری و انزوا و بی‌تفاوتی است و یا طغیان، عصیان و پرخاشگری.

۷- در چنین شرایط و وضعیتی هنگامی که جنبش‌های مردمی در یک کشور اسلامی در فرایند رشد و توسعه خود به مرحله انتخابات می‌رسند همه‌ی گروه‌ها و قشر‌های جامعه در انتخابات شرکت می‌کنند، جریان‌های اسلام‌گرای سنتی یا محافظه‌کاران برنده انتخابات می‌شوند. روشنفکران، اعم از دینی یا سکولار در اقلیت هستند. توده‌گرایی یا پاپولیسم غالب است. پیروزی محافظه‌کاران و سنت‌گرایان در انتخابات دو مشکل ایجاد می‌کند. اول این که این جریان با انتخابات قدرت را به دست می‌گیرد اما به مؤلفه‌های اساسی دموکراسی باور ندارد. عمده‌ترین مؤلفه‌های دموکراسی عبارتند از: اول پذیرش گوناگونی افکار و اندیشه‌ها در جامعه بشری؛ دوم تن در دادن به تساهل و تسامح یا تولاانس در برابر اندیشه‌های مخالف و سوم ضرورت تعامل و همکاری با دگراندیشان فکری و سیاسی. جریان‌های سیاسی محافظه‌کار و سنت‌گرا در کشورهای اسلامی عموماً و اکثراً تمامیت خواه هستند. با در دست گرفتن قدرت، حضور سایر نیروها را بر نمی‌تابند و بلافاصله با سوء استفاده از قدرت دست به حذف آنان می‌زنند. به عبارت دیگر قانون‌مندی‌ها ی دموکراسی را بر هم می‌زنند. دوم این که جریان‌های سیاسی محافظه‌کار و سنت‌گرا، بخصوص بخش سلفیه، با مقتضیات زمان نا‌آشناست. درک آنان از "حکومت اسلامی" نظام خلافتی و قدرت مطلقه خلیفه است. آنان پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه جدید را درک نمی‌کنند. و به تعریف جدید دولت توجه ندارند. وظیفه حکومت اسلامی را در اجرای احکام شریعت خلاصه می‌کنند. اما بخش قابل توجهی از احکام مورد نظر آنان برگرفته از قرآن کریم و سنت پیامبر خدا نیست بلکه محصول تلاش مسلمانان در تطبیق آموزه‌های دینی با شرایط خاص جامعه زمان خودشان در گذشته‌های دور است. این احکام قابل اجرا در جامعه جدید نیستند. به عنوان مثال در عربستان سعودی زنان اجازه رانندگی ندارند. در فقه سنتی اسب سواری زنان مکروه بوده است. فقهای سعودی ماشین را معادل اسب گرفته اند و مکروه بودن اسب سواری را به ممنوعیت رانندگی تعمیم داده اند. این نگرش منحصر به علمای وهابی نیست. در دوران اقامت ۱۱۸ روزه در پاریس قبل از انقلاب، دو نفر از فقهای برجسته قم به آقای خمینی نامه نوشتند و درخواست کردند که رانندگی زنان را ممنوع اعلام کنند. وقتی آقای خمینی نامه این دو بزرگوار را به من نشان دادند به ایشان گفتم اگر چنین کنید بسیاری از زنان صحنه مبارزه را با اعتراض ترک می‌کنند. بعد از پیروزی انقلاب متأسفانه همین دو فقیه به عضویت در شورای نگهبان منصوب شدند.

بخش قابل توجهی از محافظه‌کاران و سنت‌گرایان در درک مفاهیم جدید مربوط به حقوق طبیعی انسان مشکل دارند. فقط ملاً علی‌کنی نبود که در مخالفت با آزادی آن را "کلمه قبیحه" نامید. شیخ فضل‌الله نوری در عصر مشروطه و برخی از علمای معاصر نیز نظرات مشابهی را ابراز داشته‌اند. یکی از عللی که سنت‌گرایان در مخالفت با دموکراسی و رای اکثریت بیان کرده‌اند این است که اگر اکثریت رای داد که خدا نیست چگونه آن را به پذیریم. در حالی که دموکراسی شیوه اداره یا تمثیت امور مردم است نه ورود به درستی یا نادرستی باور‌های مردم و بحث بودن یا نبودن خدا. یکی دیگر از عوامل بازدارنده دموکراسی کج‌فهمی و درک نا درست از مفهوم قانون اساسی است. سنت‌گرایان به استناد این که در اسلام برای همه چیز قانون وجود دارد ضرورت تدوین قانون اساسی نفی می‌کنند. در جامعه

جدید قانون اساسی یک میثاق ملی است که چگونگی شکل‌گیری ساختار های حکومت و روابط دولت یا حکومت را با مردم تعریف می‌کند.

بی‌اطلاعی یا بی‌توجهی برخی از محافظه‌کاران و سنت‌گرایان به پیچیدگی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه جدید باعث می‌شود که آنان نتوانند انتظار رات مردم را در بهبود وضعیت اقتصادی برآورده کنند و اگر حکومت آنان با وجود مخالفت‌ها ادامه یابد و انتخابات آزاد و رقابتی برگزار شود حمایت مردمی خود را از دست خواهند داد. برای فهم بهتر این مسائل می‌توان عملکرد این جریان‌ها را در مسند قدرت مورد توجه قرار داد. نه فقط عملکرد طالبان را در افغانستان، حتی عملکرد خط‌مشی دولت‌های نجم‌الدین اربکان و عبدالله گل و رجب طیب اردوغان را در ترکیه باهم مقایسه کرد. در ترکیه تمام گروه‌های سیاسی اتفاق نظر دارند که ترکیه باید به اتحادیه اروپا پیوندد. اتحادیه اروپا برای کشور های داوطلب پیوستن به این اتحادیه دو شرط اساسی گذاشته است. اول استقرار اقتصاد بازار و دوم دموکراتیزه شدن نظام سیاسی. از ۱۹۸۰ که نظامیان در ترکیه کودتا کردند و قدرت را در دست گرفتند فرایند خصوصی‌سازی با موفقیت به اجرا گذاشته شد. اما فرایند دموکراتیزه شدن به پیروزی اسلام‌گرایان و حزب رفاه انجامید. نجم‌الدین اربکان نخست‌وزیر شد. اما او نه فقط در نماز جمعه حاضر می‌شد بلکه به سبک برخی از خلفای پیشین امامت نماز را هم بر عهده می‌گرفت. در ترکیه سکولار که یک کارمند دولت حق نداشت روزجمعه دو ساعت مرخصی بگیرد و در نماز جمعه حاضر شود، امامت نماز جمعه توسط نخست‌وزیر برای سکولار ها غیر قابل تحمل بود. در نتیجه دادگاه قانون اساسی اربکان را معزول و حزب رفاه را منحل کرد. سکولار ها اما نتوانستند فرایند دموکراسی را متوقف سازند. در انتخابات بعدی گروه اردوغان - گل، که از اربکان جدا شده بودند حزب عدالت و توسعه را درست کردند و در انتخابات برنده شدند. اردوغان اعلام کرد اگر چه او و اعضای دولتش مسلمان هستند اما دولت او دولت اسلامی نیست. دولت سکولار است اما آن‌ها نمی‌خواهند جامعه را سکولار کنند. وظیفه دولت ارائه خدمات به مردم است نه حفظ دین آنان. و این رمز پایداری دولت اردوغان با وجود کارشکنی‌ها و اخلال‌گری‌ها است .

یکی دیگر از موانع دموکراسی در کشور های اسلامی مواضع جریان های سیاسی سکولار در برابر گروه های اسلامی است. پیروزی محافظه‌کاران و سنت‌گرایان اسلامی در مبارزات انتخاباتی و عملکرد غیر واقع‌بینانه برخی از آنان باعث آن چنان ترس و وحشتی در احزاب و جریان های سکولار و اقلیت های غیر اسلامی شده است که با حضور و شرکت جریان های اسلامی در انتخابات علی‌الاطلاق مخالفت کنند. به عبارت دیگر دموکراسی در یک کشور اسلامی بدون حضور اسلام‌گرایان. این نیز فرار از واقعیت‌ها و ارائه یک راه حل ساده برای یک مشکل بسیار پیچیده است .

۸- اما جنبش دموکراسی در کشورهای اسلامی با موانع بیرونی نیز روبه‌روست. با وجود به هم پیوستگی سرنوشت ملت‌ها در دهکده جهانی، نهاد های قدرتمند دینی در نیمکره شمالی در برابر جنبش های اسلامی مواضع خصمانه ای دارند و بهبود وضعیت سیاسی و اقتصادی مسلمانان را بر نمی‌تابند. در دوران مابعد جنگ سرد مهم ترین موضوع در روابط بین‌المللی روابط نیمکره شمالی با اسلام و مسلمانان است. برای فهم صورت مسئله باید پرونده " اسلام " را از مسلمانان تفکیک کرد. اسلام به

عنوان یک دین، باوجود رفتار های ناشایسته برخی از گروه های افراطی مسلمان، در حال رشد و گسترش است. تحلیل گران بر این باورند که اسلام بار دیگر می رود تا نقش جدیدی در تاریخ بشر ایفاء کند. زمانی برای مردم غرب اسلام پدیده ای فرسنگ ها دوراز سرزمین های آنان بود که یک عرب را با شترش و شمشیرش در ذهن آنان تداعی می کرد. اما امروز همسایه دیوار به دیوار آنان و وارد زندگی روزمره جامعه آنان شده است. جامعه علمی جهان قرن بیستم را با نفی دین آغاز کرد. اما قرن بیستم با آشتی علم با دین پایان پذیرفت. این بازگشت به ضرورت دین است نه به سازمان های دینی. بازگشت به نوعی ارزش های متعالی عرفانی در خداپرستی است. در پدیده جدید رابطه علم با اندیشه خداپرستی اسلام جایگاه و جاذبه خاص خود را دارد. سازمان های رسمی دینی در کشورهای غربی با این موقعیت جدید اسلام سر ناسازگاری دارند. بنابراین بخشی از تبلیغات علیه اسلام و مسلمانان از ناحیه این نهاد ها و در واکنش به توسعه خودجوش اسلام است .

اما موقعیت کشور های اسلامی، که به صورت کمر بندی از اوقیانوس اطلس تا اوقیانوس آرام میان دو نیمکره شمالی و جنوبی کشیده شده است، با حدود یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت و منابع عظیم طبیعی بیداری مسلمانان و حضور فعال جنبش های سیاسی اسلامی در جهان اسلام و جوان بودن جمعیت این کشور ها از عوامل کلیدی در شکل گیری رابطه نیمکره شمالی با مسلمانان است. مواضع ضد غربی جنبش های اسلامی، که محصول عملکرد سالیان دراز قدرت های غربی در کشور های اسلامی است و رفتار های خرد گریزانه محافظه کاران افراطی بهانه ای شده است تا قدرت های غربی از رشد و پیروزی جنبش های اسلامی، حتی روشنفکران دینی واهمه داشته باشند و از آن جلوگیری کنند. این موضوعی است که باید جداگانه مورد بررسی قرار داد. من در یک تحلیل جداگانه تحت عنوان: " غرب، اسلام و مسلمانان " این را بررسی کرده ام .

در پایان به طور خلاصه باید گفت اولاً تنها راه رشد مقبول و ممکن در کشورهای اسلامی دموکراتیزه شدن نظام های سیاسی است. ثانیاً مسلمانان باید وضعیت جهان جدید را درک کنند و با حفظ ارزش های اسلامی خود را با جهان جدید وفق دهند. ثالثاً به جای خط مشی مقابله و مبارزه با جهان جدید با آن به تعامل و همکنشی مثبت به پردازند و با ارتقای سطح زندگی و شکوفا ساختن استعداد های نهفته نسل جوان و جدید، بر عقب ماندگی ها غلبه کنند و راه را برای توسعه یافته گی متناسب با زمان حال هموار سازند .

مذاکره دکتر بهشتی با نمایندگان دولت آمریکا

علی ملیحی ، اندیشه پویا ۸ دیماه ۱۳۹۲

تماس و گفتگو میان دیپلماتهای آمریکایی و شخصیت های انقلاب اسلامی پیش از تسخیر سفارت آمریکا در ایران و قطع روابط دو کشور از موارد مورد بحث در تاریخ انقلاب است. به دنبال انتشار سندی از مذاکرات دیپلماتهای آمریکایی و دکتر بهشتی با دکتر ابراهیم یزدی که در آن زمان وزیر خارجه و مسئول رسمی تماس های دیپلماتیک بوده است به گفتگو نشستیم .

آقای دکتر یزدی همانگونه که می دانید یکی از اسناد بدست آمده از محل سفارت آمریکا در تهران پیرامون مذاکرات شهید دکتر بهشتی عضو شورای انقلاب و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی با دیپلماتهای آمریکایی بعد از ۲۸ سال منتشر شده است. آیا شما به عنوان وزیر خارجه وقت و عضو شورای انقلاب از انجام این مذاکرات اطلاع داشته اید؟

اولاً این سند مربوط است به مذاکرات آقای دکتر بهشتی با آقایان "هنری پرشت" و "بروس لینکن" که اولی مسئول وقت میز ایران در وزارت خارجه آمریکا و دومی کاردار سفارت این کشور در تهران بوده است. پرست در اکتبر سال ۱۹۷۹ به ایران آمد و به همراه لینکن به وزارت خارجه به دیدار من آمدند. هدف وی از سفر به تهران مطلع ساختن مقامات ایرانی از تصویب روادید سفر شاه به آمریکا بود. سولیوان سفیر آمریکا در تهران و کاردار وی "ناس" در گزارش های خود به وزارت خارجه آمریکا تاکید کرده بودند که اگر به شاه اجازه سفر به آمریکا داده شود در ایران احتمال حمله مجدد به سفارت وجود دارد. واکنش دولت موقت و وزارت خارجه به سفر پرشت این بود که من در دیدار با آنها با صراحت ورود شاه به آمریکا را خطرناک توصیف کردم و گفتم «شما در "جعبه پاندورا" را باز می کنید» و آنها را از این اقدام برحذر داشتم. پرشت و لینکن با رعایت موازین دیپلماتیک از من پرسیدند که با چه کسانی در بیرون از دولت ضروری و یا لازم است مذاکره کنند. با توجه به شرایط آن روزها ضروری و مفید دانستم که آنها با آیت الله منتظری و دکتر بهشتی (که در زمان رئیس شورای انقلاب بعد از فوت آیت الله طالقانی بود) دیدار داشته باشند .

طرف آمریکایی از چه طریق برای این دیدار هماهنگی کرده است؟

من شخصاً با آقای دکتر بهشتی تماس گرفتم و موضوع را برای ایشان توضیح دادم و قرار بر این شد که پرشت و لینکن به دیدار دکتر بهشتی بروند. بنابراین، دیدار و مذاکره مورد بحث با اطلاع و هماهنگی وزارت امور خارجه و دولت صورت گرفته بود. اما هیچ گزارش کتبی و یا شفاهی از این دیدار دریافت نکردم و نمی دانم آیا مشروح مذاکرات آن جلسه نوشته شده است یا خیر؟ در وزارت امور خارجه مرسوم بود که در این نوع دیدارها مسئول میز کشور مربوط در وزارت امور خارجه در مذاکرات حضور پیدا کرده و متن آن را یادداشت می کرد. اما بیرون از وزارت امور خارجه چنین رویه ای وجود نداشت و هنوز هم ندارد. شاید آقای مظفر (مدیر انتشارات کویر) که در آن زمان مسئول دبیرخانه شورای انقلاب بودند، بتوانند کمک کنند که آیا مشروح مذاکرات نوشته شده است یا خیر. البته لینکن در گزارش خود نوشته است که کسی به جز دکتر بهشتی در اتاق حضور نداشته است. با توجه به اینکه طرف آمریکایی برداشت و دیدگاه خود را از مذاکرات گزارش داده است که ممکن است با واقع قضیه هماهنگی نداشته باشد، دسترسی به مشروح مذاکراتی که توسط طرف ایرانی تهیه شده نیز مهم است .

دولت موقت تا چه حد از انجام این دیدار و محتوای مذاکرات انجام شده مطلع بوده است؟

دولت موقت (هیأت دولت و مهندس بازرگان) از طریق گزارش من (وزیر امور خارجه) از این دیدار و خبر روایت سفر شاه به آمریکا مطلع شده بودند تصور نمی‌کنم آقای مهندس بازرگان هم از محتوای مذاکرات دکتر بهشتی و طرف آمریکایی مطلع شده باشد.

شورای انقلاب چطور؟ آیا این شورا از محتوای دیدار و یا اصل آن با خبر بوده است؟

از طرح موضوع این دیدار و یا محتوای آن در شورای انقلاب اطلاعی ندارم. برای اطلاع باید به مشروح مذاکرات شورای انقلاب و یا اعضای شورا مراجعه کنید.

آقای دکتر یزدی، اگر نهضت آزادی ایران از وجود چنین مذاکراتی با آمریکاییها مطلع بوده است چرا بعد از افشاگریهای تلویزیونی دانشجویان از این مذاکرات برای کم کردن فشارهای شدید وارده استفاده نکردید؟

در پاسخ به این سؤال، باید مذاکرات شخصیت‌های انقلاب در دوران قبل از پیروزی انقلاب را با تماس‌ها و مذاکرات دولت موقت و یا اعضای شورای انقلاب بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت جدید از یکدیگر تفکیک کرد. دانشجویان خط امام در هر دو مورد بطور گزینشی و با جانبداری عمل کردند. در مورد این سند که اخیراً آن را منتشر کرده‌اند، وزارت خارجه و دولت موقت از انجام آن اطلاع قبلی داشته‌اند و دلیلی برای اعتراض وجود نداشته است. نهضت آزادی ایران و مرحوم مهندس بازرگان و دوستانشان، هم به انتشار گزینشی این اسناد اعتراض داشتند و هم به اصل انتشار آنها به آن صورت که انجام شد. به عنوان مثال دانشجویان خط امام برخی از اسناد مربوط به آقای مهندس عباس امیرانتظام را که به عنوان معاون نخست وزیر با سفارت آمریکا و مسئولان آن مکاتبه می‌کرده است، منتشر کرده‌اند. ایراد این بود که اولاً دولت مسئول بود و حق داشت با دیپلمات‌های خارجی در تماس و گفتگو باشد و ثانیاً چرا دانشجویان تنها اسناد مربوط به مهندس امیرانتظام را منتشر کردند و نه سایرین را. اعتراض دیگر به برداشت سطحی و ساده لوحانه از این اسناد بود. نظیر این که چون در نامه سفیر آمریکا به آقای امیرانتظام آمده است: «امیرانتظام عزیز»، هم دانشجویان و هم دادگاه آن را حمل بر روابط نزدیک و خصوصی امیرانتظام و سفیر آمریکا کردند. در حالی که این یک رسم در نامه نگاری است. بخش دیگر اقدام دانشجویان، انتشار برخی از اسناد مذاکرات شخصیت‌های انقلاب قبل از پیروزی انقلاب است، اعتراض و ایراد نهضت آزادی ایران به انتشار این اسناد، اولاً گزینشی بودن آنها بود به عنوان مثال قبل از پیروزی انقلاب آقای مهندس بازرگان و آیت الله موسوی اردبیلی از طرف شورای انقلاب با سولیوان سفیر آمریکا در تهران مذاکره داشته‌اند. اسناد این مذاکرات منتشر شد اما همزمان آقای بهشتی با سولیوان مذاکره می‌کرده است. اسناد این مذاکرات قاعدتاً باید در سفارت آمریکا نگهداری می‌شده است. اما دانشجویان آنها را منتشر نکردند. بنده در میزگردی در اردوی تابستانی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر از آقای عباس عبدی این مسئله را جویا شدم و پرسیدم که آیا آمریکایی‌ها به طور گزینشی بعد از حمله به سفارت برخی از اسناد را برده‌اند و برخی را جا گذاشته‌اند یا اینکه اسناد مذاکرات دکتر بهشتی در محل سفارت بوده است و شما آن‌ها را منتشر نساختید. به هر شکل ایراد مهندس بازرگان و

نهضت آزادی، گزینشی عمل کردن دانشجویان خط امام و سوء استفاده از این اسناد در جهت تسویه حساب سیاسی با دولت موقت بوده است .

ظاهراً در آن زمان شایعاتی نیز در مورد مذاکراتی از این دست وجود داشته است. مثلاً شیخ علی تهرانی در نامه سرگشاده ای که در روزنامه جمهوری اسلامی آن زمان منتشر شده، سران روحانی حزب جمهوری اسلامی را به داشتن مواردی همچون اتهامات امیران نظام در ارتباط با آمریکا متهم می کند اما آقای مهندس بازرگان در جوابیه ای به وی از اعضای روحانی شورای انقلاب دفاع می کند .

آقای مهندس بازرگان به عمل دانشجویان خط امام در انتشار این اسناد ایراد منطقی، اصولی و اخلاقی داشتند و این رویه را برای انقلاب زیانبار می دانستند. بنابراین سخن آقای شیخ علی تهرانی را نوعی سوء استفاده از فضای سیاسی و تسویه حساب شخصی تلقی می کردند و به آن واکنش نشان دادند.

به نظر شما چرا دانشجویان خط امام بعد از تسخیر سفارت از انتشار این سند سرباز زده اند .

علت عدم انتشار این اسناد را باید از دانشجویان خط امام پرسید. همانطور که گفتیم آقای عبدی گفتند که رهبر فقید انقلاب بعد از ملاحظه اسناد گفته اند لزومی ندارد آنها را منتشر کنید. من شخصاً در یادداشتی از آقای موسوی خوئینی ها درخواست کردم تمامی اسناد مربوط به من را منتشر کنند و همچنان این درخواست را دارم .

شهید بهشتی در این مذاکرات ضمن انتقاد از صدور روایت برای شاه، از تمایل رهبر انقلاب مبنی بر روابط دوستانه و مثبت با غرب سخن می گوید، در حالی که يك هفته بعد با تسخیر سفارت و حمایت امام خمینی از آن شرایط به گونه دیگری جلو می رود، حتی حزب جمهوری اسلامی هم از تسخیر سفارت حمایت می کند چرا چنین تغییر موضعی دیده میشود؟

مرحوم دکتر بهشتی با عکس العملی شدید نسبت به سفر شاه به آمریکا موافق نبود. ۷ یا ۱۰ روز قبل از گروگانگیری راهپیمایی بزرگی در اعتراض به سفر شاه به آمریکا برگزار شد. در پایان این راهپیمایی مرحوم بهشتی سخنرانی کرد و قطعنامه پایانی را خواند. لحن قطعنامه برخلاف انتظار بسیار ملایم بود و به هیچ وجه با جو سیاسی و شعارهای بعد از گروگانگیری تناسب نداشت .

می دانید که در این موارد دولت به عنوان مقام رسمی در اظهاراتش محدودیت هایی دارد اما نیروهای مردمی و احزاب و یا دبیر کل يك حزب آن محدودیت ها را ندارد. بنابراین لحن آن قطعنامه می توانست تندتر و شدیدتر باشد. اما حمایت رهبر فقید انقلاب از دانشجویان يك فاصله ۲۴ ساعته یا ۴۸ ساعته داشت. به مرور ایشان قانع شدند و حزب جمهوری اسلامی هم از آن حمایت کرد. نکته مهم در این جریان این است که جریان راست افراطی از این رویداد به عنوان يك حرکت ضد امپریالیستی استفاده کرد و تمامی گروه های سیاسی افراطی، جریان چپ از حزب توده تا چریکهای فدایی خلق و چپ اسلامی را به دنبال خود به حمایت از آن و تقابل با جریان روشنفکری دینی که مرحوم مهندس بازرگان و نهضت آزادی آن را نمایندگی می کرد واداشت، قدرت خود را منسجم کرد و سپس در اولین فرصت

تمامی آن جریانات را نیز سرکوب نمود. بنابراین تغییر موضع را باید ناشی از این تحلیل برای بهره برداری از فضای سیاسی پیش آمده دانست.

آقای دکتر بهشتی تا چه حد با افشاگری های تلویزیونی اسناد موافق بوده اند؟

ایشان در جلسات خصوصی با این مسئله مخالفت می کرد.

آیا موارد مطرح شده توسط دکتر بهشتی در مورد سفر شاه، قراردادهای تجاری و قطعات یدکی نظامی، مسایلی بوده که وزارت خارجه هم بر آنان تأکید داشته است؟ یا مثلاً وزارت خارجه از ایشان درخواست طرح این مسایل را داشته؟

بله همین طور است. شورای انقلاب در جریان مذاکرات وزارت امور خارجه و آمریکا پیرامون مسائل مورد اختلاف قرارداد داشت، بنابراین طرح مسائل توسط دکتر بهشتی مسبوق به این سابقه بوده است.

اینگونه برمی آید که طرف آمریکایی از انجام این مذاکرات راضی و خرسند است. چرا؟

بله. به موجب گزارشی که آقای لینگن از مذاکرات خود و پرشت با آقای بهشتی تنظیم کرده است آنها از نتایج گفت و گو راضی و خشنود بوده اند.

به اعتقاد شما چرا این سند در حال حاضر منتشر شده است؟

اتفاقاً نکته اساسی در این جاست که چرا در حال حاضر این سند منتشر می شود؟ آیا این یک تصادف است؟ و یا برخی افراد تصمیم می گیرند که آماده مذاکره رسمی با آمریکا هستند، برای توجیه و تقویت موضع خود در افکار عمومی چنین سندی را منتشر ساخته اند.

انتخابات و فضای سیاسی کشور

مازیار خسروی- دبیر گروه سیاسی روزنامه شرق ۹۲/۱۰/۸

اهداف و دلایل نامه نگاری های شما با سران سیاسی کشور

ج- ما اگرچه منتقد و معترض برخی از سیاست ها و عملکرد های حاکمان و مسئولین هستیم اما این مانع از آن نیست که برای بهبود وضعیت سیاسی و اقتصادی کشورمان و روابط خارجی نظرات و رهنمود های خود را به اطلاع مسئولان نرسانیم. به عنوان مثال در مورد بحران سوریه نظراتم را در نامه ای برای آقای روحانی فرستادم. بحران داخلی سوریه برکل منطقه خاورمیانه اثرات بسیار مخربی داشته و دارد. دوره بشار اسد بسر آمده است و دیر یا زود از صحنه خارج خواهد شد. آنچه در سوریه پیش آمده است غیر عادی نیست. در بسیاری از کشور ها میان مردم و حاکمان اختلاف رخ می دهد. اما

چگونگی برخورد مسئولان کشور با این نوع حوادث نشانه ای است بر قدرت مدیریت و کفایت سیاسی مسئولان و میزان خرد ورزی آنان. در سوریه آقای اسد نتوانسته است نه تنها بحران را مهار کند بلکه کشورش در معرض فروپاشی کامل است. در اثر جنگ و بمباران ها بیش از نیمی از شهر ها بکلی ویران شده اند. بیش نیمی از جمعیت از خانه و کاشانه خود آواره شده اند. آینده سوریه بسیار تاریک مبهم است. آقای اسد نتوانسته است بحران را به نفع منافع و مصالح ملی و حتی تثبیت حکومت حزب خود مهار کند. آن چه من در نامه ام به آقای روحانی به عنوان رئیس جمهور کشورمان، که من هم به ایشان رای داده ام، توصیه کرده ام این بود که ایران از نفوذ خود در سوریه استفاده و آقای اسد را قانع کند که داوطلبانه کناره گیری کند. ایران با این حرکت خود نه تنها جلوی ادامه حرث نسل و اموال در سوریه را می گرفت، بلکه می توانست با کمک سازمان ملل، اتحادیه اعراب، جانشینان اسد و شورای مخالفان روند تغییرات در سوریه را قانونمند و مهار شده پیش ببرد. و این به طور مثبت ایران را به عنوان یک کنشگر قدرتمند به معادلات منطقه وارد می کرد. بنابراین با همه ی فشار های امنیتی بر علیه خودمان، ما با کشورمان و مسئولانی که اراده خدمت به مردم را دارند، قهر نکرده ایم و هر کجا لازم بدانیم، علاوه بر نقد عملکرد ها، ارائه طریق هم می کنیم.

تجربه باز شدن فضای سیاسی بعد از انتخابات اخیر برای شما و چشم انداز خود شما برای ادامه فعالیت سیاسی

ج- اگر چه تنش در فضای سیاسی تا حدی کاهش پیدا کرده است اما هنوز بسیاری از وعده های داده شده در زمان انتخابات عملی نشده اند. اما باز شدن فضای سیاسی و به وجود آمدن امکانات مناسب برای فعالیت احزاب دگر اندیش و معترض یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. یکی از علل مقاومت در برابر تبدیل فضای امنیتی به فضای سیاسی و برخی از واکنش ها و رفتار های تند و افراطی، احساس گریز ناپذیری همین باز شدن فضای سیاسی و ترس از دست دادن امکانات است. اما هنگامی که زمان وضع حمل یک زن باردار فرا می رسد، زایش جدید قابل جلوگیری نیست.

تجربه دوم خرداد منجر به انتخابات ۸۴ و تجربه احمدی نژاد شد. درس و تجربه ای که از دوم خرداد باید یا می توان گرفت تا دوباره فضا به سال ۸۴ یا مشابه آن باز نگردد.

ج- انقلاب اسلامی ایران ظرفیت ها و توانمندی هایی را در لایه های نه چندان بارز جامعه ی ما به وجود آورده است. انتخابات ادواری فرصتی است برای بروز و ظهور برخی از این ظرفیت ها. تغییرات و تحولات اجتماعی و سیاسی قانونمند هستند فارغ از اراده یک فرد و یک گروه صورت می گیرند. برای رسیدن به نقطه بهینه سیاسی و نهادینه شدن رکن جمهوریت نظام این تجارب ضروری است. انتخابات دوم خرداد ۷۶ نسبتاً آزاد و رقابتی بود. بعد از انتخابات اولین ریاست جمهوری چنین نبود. در انتخابات خرداد ۷۶ هر یک از دو جریان معروف به اصول گرا و اصلاح طلب یک کاندیدای واحد داشتند. جریان اصول گرا انتظار آن شکست را نداشت. حتی اصلاح طلبان هم ارزیابی درستی نداشتند و پیش بینی می کردند که انتخابات به دور دوم کشیده خواهد شد. توانمندی های لایه های زیرین جامعه، که در محاسبات اصول گرایان و اصلاح طلبان یا وارد نشده بود یا ارزیابی نادرستی داشتند

قدرت خود را نشان داد. واکنش جریان به اصطلاح اصولگرا به این رویداد و دوره ۸ ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی، رفتار آنان در انتخابات سال ۸۴ و مهندسی آن بود. اما انتخابات ۸۴ دو ویژگی متمایز از خرداد ۷۶ داشت. ویژگی اول این که هم اصلاح طلبان و هم اصول گرایان یک کاندیدای واحد نداشتند. به یک معنی رقابتی بود. انتخابات به دور دوم کشیده شد. در دور دوم رقابت میان احمدی نژاد، یک مکتب با هاشمی رفسنجانی، یک روحانی بود. آن هم یک روحانی که سمبول سه دهه حکومت روحانیان است. و آن چه اتفاق افتاد ویژگی دوم آن انتخابات بود. تجربه های گذشته انتخابات شورا ها و یا مجلس شورا این بود که در هر رقابتی میان یک کاندیدای روحانی با غیر روحانی مردم صرف نظر از مواضع کاندیداها به غیر روحانی رای می دادند. در دور دوم انتخابات سال ۸۴ شاهد این رفتار انتخاباتی مردم بودیم. بسیاری از کسانی که در دور دوم به احمدی نژاد رای دادند به خاطر رقیب روحانی ایشان بود. در انتخابات سال ۸۸ اصولگرایان یک کاندیدای واحد داشتند در حالی که اصلاح طلبان نتوانستند روی یک کاندیدای واحد توافق کنند. اما حمایت همه جانبه و وسیع اصولگرایان از احمدی نژاد تجربه بسیار ناموفق و دردناکی هم برای حامیانش بود و هم برای کل کشور. انتخابات خرداد ۹۲ در واقع واکنش توانمندی های درون جامعه به این تجربه ناموفق بود. این انتخابات بازتاب کنش ها و واکنش های درونی به این تجربه بود. در این انتخابات، برخلاف دوره های گذشته یاد شده در بالا دو رفتار کاملاً متمایز بروز کرد. اول این که یکی از دو کاندیداها اصلاح طلبان، آقای دکتر عارف، داوطلبانه و نجیبانه به نفع کاندیدای دیگر، آقای روحانی، اعلام انصراف کرد. ویژگی دوم بروز تغییر در رفتار همان لایه های نا پیدای جامعه بود. مردم این بار در حالی که چندین غیر روحانی کاندیدا بودند، برخلاف گذشته به یک روحانی رای دادند. و بالاخره این که تصور نمی کنم فضای سیاسی جامعه به دروران بعد از انتخابات سال ۸۴ و سال ۸۸ برگردد.

روزنامه کیهان سال قبل انتشار مقاله ای مفصل با عنوان «پرونده ای برای ستون پنجم» شکل سیاسی پنجاه ساله "نهضت آزادی ایران" را متهم به اعتقاد به تغییر حاکمیت، سرنگونی و مبارزه مسلحانه کرد. شما صحبت درباره اینکه چه پاسخ هایی به اتهاماتی از این دست که مثلاً روزنامه کیهان به نهضت آزادی می دهد، داری.

ج- من باید نهایت تأسف خود را از عملکرد غیر اخلاقی و به دور از تقوای روزنامه ای که بهر حال زیر نظر مقام محترم رهبری قرار دارد، ابراز دارم. سرپرست این روزنامه به کرات در نوشته های خود اتهامات سنگینی را به نهضت آزادی زده است و می زند. قوه قضاییه هم به شکایات ما هیچگاه رسیدگی نکرده است و نمی کند. اما در مورد اتهاماتی که در پرسش خود مطرح کرده اید، اول این که نهضت آزادی ایران "اعتقاد به تغییر حاکمیت" دارد. نهضت آزادی بارها اعلام کرده است که با نظام مسئله ای ندارد، بلکه به سیاست ها و رفتار های حاکمان اعتراض دارد. قانون اساسی جمهوری اسلامی تغییر حاکمان را از طریق انتخابات ادواری ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری پیش بینی کرده است. در طول ۳۵ سال عمر جمهوری اسلامی رؤسای جمهور متعدد و متفاوت آمده اند و رفته اند. ترکیب نمایندگان مجلس تغییر پیدا کرده است. تغییر حاکمان یا حاکمیت تغییر نظام نیست. در طی دوران بازداشت و بازجویی های مکرر این مسئله را بامن مطرح کردند اما هرگز نگفتند مطابق کدام قانون اقدام یا حمایت از تغییر حاکمان جرم است. فاجعه برای هر

نظامی هنگامی رخ می دهد که حاکمان خود را معادل نظام بدانند و تغییر خود را، تغییر نظام تلقی کنند. اما اتهام دوم کیهان که شما به آن اشاره کردید "اعتقاد نهضت آزادی ایران به سرنگونی و مبارزه مسلحانه" است. این یک ادعاست. بر طبق اصل قضایی شناخته شده اسلامی: البینه علی المدعی، نویسندگان کیهان باید مدارک و اسناد خود را ارائه دهند. فعالیت نهضت آزادی ایران در طی این ۳۵ سال همیشه علنی بوده است. ما هیچ فعالیت مخفی نداشته و نداریم و اعتقادی هم به فعالیت مخفی نداریم. مواضع نهضت آزادی ایران از طریق نشریات اعلام شده است. تمام این نشریات به طور علنی منتشر شده اند و در سایت نهضت آزادی موجود هستند. با وجود بازداشت های مکرر حتی یک نمونه هم به این نشریات برای تایید اتهامات علیه نهضت استناد نشده است. توصیه ما این است که: هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین.

آقای محتشمی پور هم اخیرا گفته بود که نهضت آزادی دنبال ضربه زدن به انقلاب بودند و همین الان هم در صدد ضربه زدن به انقلاب هستند.

ج- آقای محتشمی پور بارها از این نوع اتهامات را علیه نهضت آزادی نوشته اند و گفته اند. اما حتی برای یک بار هم به اسناد منتشر شده خود نهضت استناد نکرده اند. برای آقای محتشمی پور از خداوند شفای عاجل و رحمت الهی آرزو رادارم.

صحبت های مارک گازیوروسکی و پاسخ شما درباره رابطه با امریکا در اندیشه پویا منتشر شد. چرا این اتهام هراز گاهی دوباره از سوی افرادی در داخل یا خارج کشو دوباره مطرح می شود و چرا نهضت آزادی نتوانسته یکبار برای همیشه با این قضیه اتمام حجت کند مشکل از چیست؟

ج- موضوع مقاله عالمانه آقای گازیوروسکی در مورد دولت موقت بود نه نهضت آزادی ایران و در آن هم اتهامی به دولت موقت زده نشده بود. در همان زمان هم توضیحاتی در باره مقاله ایشان دادم. اما این که چرا باوجود پاسخ ها و توضیحات مکرری که داده می شود باز هم هراز گاهی نهضت آزادی مورد حمله قرار می گیرد، چرا اتمام حجت نمی کنیم؟ ما چه قدرتی داریم که با اینان اتمام حجت کنیم؟ آیا شما تصور می کنید اتمام حجت ما به فعالیت های مخرب این جریان خاتمه خواهد داد؟ این ها با نهضت آزادی به عنوان یک سازمان مشکل ندارند. مشکل آن ها با جریان فکری و خط مشی مسالمت آمیز و قانونی نهضت آزادی ایران برای اصلاح انحرافات است. این خط مشی و نگرش امروز مورد قبول کلیه اصلاح طلبان قرار گرفته است.

تحلیل شما از فضای سیاسی سال نخست انقلاب و مقایسه با فضای سیاسی فعلی و اینکه آیا موانع میانه روی در این سالها با موانع میانه روی در آن سالها چه شباهت و تفاوت هایی داشت.

ج- در سال اول انقلاب فضای سیاسی غالب ذهنی گرایان انقلابی و به تعبیری سبطره "فانتزی انقلابی" بود. هر انقلابی دو فاز یا دو مرحله دارد: مرحله سلبی و مرحله ایجابی. با سقوط شاه و انحلال نظام سلطنتی و استیلای خارجی، مرحله سلبی به پایان رسیده بود در حالی که انقلاب در مرحله سلبی در جا می زد. اما فضای سیاسی کنونی با آن نگرش ها فاصله بسیار دارد. امروز حتی افراطی ترین گروه

ها هم می دانند که جز با نگرش مثبت و با کار سازنده هرگز به اهداف و آرمان های انقلاب نخواهیم رسید. انعکاس این تغییر در نگرش ها را می توانید در به کار بردن واژه میانه روی ببینید. در آن دوران یک اتهام بزرگ یا یک ناسزای سیاسی به دولت موقت میانه روی بود. اما این زمان آقای روحانی با شعار اعتدال در انتخابات پیروز شد. ملت ما باید این تجربه را پشت سر می گذاشت. این خود دستاورد گرانبهایی است .

اجماع بر میانه روی این روزها در همه سطوح سیاسی دیده می شود و آنها که بر طبل تند روی از هر دوسو می کوبند در اقلیتند. سؤال این است که آیا ما نیاز به چند دهه تجربه داشتیم تا به ضرورت میانه روی برسیم؟

ج- رشد و بلوغ سیاسی از درون همین تجربه ها به دست می آید. بی تردید بخشی از آن ذهنیت محصول تحریکات و تلقینات عوامل بیگانه و ضد انقلاب بود. اما نباید با تکیه به این نوع ذهنیت ها یک مسئله پیچیده سیاسی- اجتماعی را ساده کرد. به موجب روایت قرآن کریم آدم و حوا در بهشت اولیه و در ناز و نعمت بودند. استثمار و فقر و محرومیت نبود، احساس حقارت و کینه هم نداشتند. از استکبار و الحاد جهانی و از تهاجم فرهنگی هم خبری نبود. دستور و راهنمایی الهی بود. اما آدم و حوا تصمیم گرفتند آن چه را که برایشان ممنوع بود خود تجربه کنند و کردند و زیان آن را هم دیدند.

اگرچه آن چه را جوانان پر احساس و انقلابی آن زمان در آینه نمی دیدند پیری بود که در خشت خام می دید، اما این خشت ها باید در آتش تجربه پخته می شدند تا به جمع بندی فعلی می رسیدند.

احزاب و سازماندهی فضای سیاسی

روشنفکری دینی و جریان ملی واقعیت های غیر قابل اغماض در جامعه ایران هستند

مجله آسمان ۲۱ دیماه ۱۳۹۲

ابراهیم یزدی – فعال سیاسی(در متن اصلی: وزیر امور خارجه دولت موقت مهندس بازرگان و دبیرکل نهضت آزادی ایران)

۱- اخیراً وزارت کشور نمایندگان احزاب و دسه جات و گروه های سیاسی را برای شرکت در یک گرد همایی دعوت کرده بود. اگر چه همه ی احزاب سیاسی سابقه دار و شناخته شده به این گرد همایی دعوت نشده بودند اما نفس چنین اقدامی از جانب وزارت کشور دولت اعتدال و تدبیر را باید مثبت ارزیابی کرد. اما اگر این حرکت وزارت کشور در حد یک نمایش بی محتوی و بی اثر

محدود بماند دور از تدبیر بوده و نمی توان امید وار بود که تغییری جدی در فضای سیاسی کشور به نفع اعتدال ایجاد کند. شاید به همین دلیل باشد که رئیس جمهور محترم تاکید کرده اند که در این نوع همایش ها باید همه ی احزاب دعوت شوند. اما چرا گردهمایی احزاب و به خصوص حضور و مشارکت همه

ی احزاب در این مرحله از تاریخ کشورمان و در تضمین آینده جمهوری اسلامی و در فرایند تثبیت مردم سالاری اهمیت اساسی پیدا کرده است؟

۲- احزاب سیاسی نقش کلیدی در نهادینه شدن جمهوریت و مردم سالاری و نیز در تعادل و ثبات سیاسی - اجتماعی ایفا می کنند. جمهوریت و مردم سالاری بدون حضور و مشارکت مردم تحقق نمی پذیرد. اما ایفای چنین نقشی در یک جامعه توده وار بدون سامان دهی نیروهای مردمی چگونه ممکن است؟ جامعه بشری یک پدیده بسیار متنوع و متکثر است. تنوع و گوناگونی افکار و اندیشه ها در جامعه، انعکاس سرشت انسان و طبیعت جامعه بشری است. سامان دهی نیروهای متنوع و گوناگون مردمی از دو طریق میسر است. ۱- از طریق رهبران فرهیخته و کاریزماتیک و یا ۲- از طریق احزاب سیاسی. ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی ایران رهبری کاریزماتیک و فقدان سازمان یافتگی کلاسیک بود. اگرچه برخی از تحلیل گران، اسلامی بودن انقلاب را ویژگی آن می دانند اما انقلاب های جهان همه کم و بیش واجد ایدئولوژی بوده اند. اما در اکثر قریب به اتفاق انقلاب ها رهبری با یک سازمان واحد متمرکز، یک حزب یا یک جبهه ائتلافی از احزاب گوناگون، بوده است. و این سازمان واحد به دلیل رهبری انقلاب تا مرحله پیروزی از نظر افکار عمومی برای اداره کشور مقبولیت داشته است. ویژگی انقلاب ایران پراکندگی سازمانی بوده است. این نوع سازمان یافتگی یکی از علل شکست ساواک در مقابله با آن بوده است. اما بعد از پیروزی انقلاب آن چه در دوران قبل از انقلاب قاتق نانمان بود بعد از انقلاب قاتل جانمان شد. ریشه های پدیده یک شهر و چهل کلانتر را باید در همین تعدد گروه های کوچک قبل از انقلاب دانست. وجود رهبری کاریزماتیک مانع از آن بوده است که تقابل و تخاصم نیروها اساس نظام را بر هم بریزد. اما رهبران فرهیخته و شناخته شده ای که می توانستند توده های بی شکل جامعه به طور موثر مهار یا هدایت کنند به تدریج از صحنه خارج می شوند. و به تدریج این شیوه رهبری کارکرد خود را از دست می دهد. رهبران کاریزماتیک را سفارش داد و یا حتی تربیت کرد. پیدایش آن نوع رهبران در یک انقلاب امری خود به خود است. در بسیار از انقلاب ها، که با وجود برخوردار بودن از سازمان متمرکز واحد، یک رهبر کاریزماتیک هم وجود داشته است، نظیر انقلاب چین و نقش مائو و ویتنام و نقش هوشی مین، فقدان این رهبران غیر قابل جبران بوده است و جانشینان این نوع رهبران برای تاثیر گذاری بر جامعه و به تقویت سازمان های حزبی پرداخته اند. به عبارت دیگر برای این که مردم بتوانند بطور موثری در شکل گیری ساختار های حکومتی مشارکت کنند تنها راه جایگزینی خروج رهبران کاریزماتیک تکیه بر سازمان دهی احزاب سیاسی است.

۳- نظام جمهوری اسلامی خواه و نا خواه با این پرسش اساسی روبه رو است که برای پر کردن خلاء خروج رهبران شناخته شده باقی مانده از دوران انقلاب چه شیوه ای را باید برگزید. نمی توان آن را به تقدیر و قضا و قدر واگذار کرد. به نظر می رسد توجه به حزب و حمایت از احزاب سیاسی توسط دولت جدید پاسخی در خور دقت و توجه به این پرسش است. اما دعوت از یک گروه از احزاب و نادیده گرفتن گروه های دیگر نشانه بی اعتنایی و بی توجهی به سرشت متنوع جامعه انسانی است. یکی از کارکرد های اساسی احزاب سازمان دهی افکار بسیار متنوع و متنوع جامعه در چند واحد سیاسی است. افکار، اندیشه ها و آرای متنوع مردم را، برغم تکثر و پراکندگی می توان در چند واحد فکری - سیاسی گرد هم آورد. احزاب سیاسی در واقع می توانند و باید یکی از این واحدهای فکری -

سیاسی را نمایندگی کنند تا پابرجا و پایدار بمانند. به عنوان مثال، جریان اسلامی سنتگرا و بازار یا به تعبیری سرمایه داری تجاری واقعی و ریشه دار است. شاید بتوان گفت که حزب مؤتلفه اسلامی ای جریان را نمایندگی می کند. و تا زمانی که بتواند با شیوه های خردگرایانه عمل کند باقی خواهد ماند. ممکن است به دلایل خاصی این حزب را کد بماند یا تعطیل شود اما دیر یا زود حزب دیگری شکل خواهد گرفت که این جریان را نمایندگی کند. از طرف دیگر جریان اسلامی نوگرا یا روشنفکری دینی یک واقعیت غیر قابل اغماض در جامعه کنونی ایران است. در درون این جریان هم روشنفکران دینی معتقد به سوسیالیسم وجود دارند و هم جریان روشنفکری دینی معتقد و حامی بورژوازی ملی یا سرمایه داری صنعتی. شاید بتوان گفت که نهضت آزادی این طیف از روشنفکری دینی را نمایندگی می کند. جریان ملی نیز به پدیده واقعی و پایدار است. در یک شرایط متعادل سیاسی لاجرم سازمانی جریان ملی را نمایندگی خواهد کرد. گرایشات سکیولاریزم نیز در جامعه کنونی ایران حضور جدی دارد و لاجرم یک نهاد سیاسی که آن را نمایندگی کند به وجود خواهد آمد. به عبارت دیگر اگر قرار باشد سازماندهی نیروهای توده وار مردمی از وضعیت کنونی خارج شوند این رسالت را نمی توان به عهده یک حزب واگذار کرد. واقع بینی حکم می کند که فضای سیاسی برای فعالیت و شکل گیری احزاب سیاسی متنوع فراهم گردد. ممکن است در مراحل اولیه دهها حزب به وجود آیند اما با گذشت زمان به تدریج آن احزابی که ۴ یا ۵ جریان فکری و سیاسی جامعه را نمایندگی کنند می مانند. حتی در کشورهایی که مردم سالاری نهادینه شده است یک حزب واحد وجود ندارد، احزاب متعدد هستند.

۴- سلامت و ثبات فضای سیاسی ایران ایجاب می کند که در سازماندهی نیروهای مردمی و تقویت شکل گیری احزاب سیاسی نه فقط احزاب وابسته به گروه های حاکم یا هوادار حاکمان بلکه همه ی احزاب اعم از موافق یا مخالف اجازه فعالیت داشته باشند. منظور از احزاب مخالف در این جا آن احزابی هستند که رسماً و با صراحت اعلام می کنند که به نظام جمهوری اسلامی وفادار و به قانون اساسی التزام دارند. دیند و فعالیت آن ها به نفع ثبات نظام است. هیچ حکومتی نمی تواند انتظار داشته باشد مخالف نداشته باشد. تشکیل و فعالیت احزاب معترض و مخالف از نگاه آموزه ها قرآنی یک تکلیف در راستای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است: "ولتکم منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون - و باید از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگار اند. آل عمران ۱۰۴"

بر اساس همین آیه قرآنی در اصل هشتم قانون اساسی آمده است: "در جمهوری اسلامی دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متقابل بر عهده ی مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می کند...". در جامعه ی جدید شکل مقبول و شناخته شده این وظیفه را احزاب مخالفی بر عهده دارند، که اصطلاحاً به آن ها "مخالف وفادار **Loyal opposition**" گفته می شود. این احزاب نقش کلیدی بسیار مهمی در ثبات سیاسی نظام ایفاء می کنند. به این معنا که با طرح مطالبات، ایرادات و انتقاد های مردمی اولاً آن ها را به سطح آگاه جامعه منتقل می کنند. ثانیاً با طرح و پیگیری آنها مانع انباشت و تراکم این مطالبات و ایرادات و اشکالات و رسیدن به نقطه انفجار می شوند. اتحادیه های گارگری مستقل نیز همین نقش را دارند. ممکن است اعتصاب گارگران یک کارخانه فرایند تولید را برای مدتی مختل سازد اما بی تردید از

عوارض خطرناک تری جلوگیری می کند. در چند دهه ی قبل اعتصابات سراسری دانشجویان و کارگران میلیارد ها فرانک به اقتصاد فرانسه زیان وارد کرد. دولت فرانسه قادر بود این اعتصاب را با استفاده از زور در هم شکنند. اما اگر این کار را می کرد، جمهوری پنجم فرانسه به هوا پرتاب می شد. اعتراض ها و اعتصاب های معترضین در یک جامعه به عبارتی شبیه به تب و سرفه کردن انسان به هنگام ناراحتی های ریوی است. تب و لرز و سرفه از نعمت های الهی هستند. اگر نباشند انسان از ناراحتی های ریوی خود آگاه نمی شود و به درمان آن ها دست نمی زند در نتیجه یک بیماری ساده قابل درمان شخص را از پا در می آورد. هیچ دولتی و هیچ نظامی بی نیاز از وجود احزاب مخالف نیست. در بعضی از کشورهای استبدادی یا نیمه استبدادی حکومت خود به ایجاد حزب مخالف خود دست می زند. در دوران استبداد سلطنتی شاه میلیون ها تومان هزینه می کرد تا حزبی نقش مخالف را بازی کند. البته در این نوع نظام ها تشکیل گروه ها و احزاب مخالف توسط حاکمیت انگیزه دیگری نیز داشت که شناسایی مخالفان و سپس سرکوب آنان بود. نظام جمهوری اسلامی ایران نیازی به ایجاد احزاب مخالف وفا دار ندارد. احزاب مخالفی هستند که خود بخشی از انقلاب بوده اند. به آمان های انقلاب اعتقاد دارند، به جمهوری اسلامی رای داده اند و به رای خود وفا دارند؛ به قانون اساسی التزام دارند. آن ها با برخی از سیاست ها و رفتار های حاکمان مخالف هستند و اعتراض دارند. سکاتداران نظام جمهوری اسلامی نه تنها نباید آن ها تحت فشار قرار بدهند بلکه باید امکانات قانونی برای فعالیت آن ها را فراهم سازد. مسئولان کشور ما هیچ یک معصوم نیستند و نمی توانند ادعا کنند کار ها و تصمیماتشان بی عیب و نقص است. انقلاب الکترونیک جهان را تغییر داده است. به برکت این انقلاب ایجاد و حفظ یک جامعه بسته، که در آن گردش اطلاعات در میان یک گروه برگزیده منحصر بماند، غیر ممکن شده است. آرام ترین گفتگو ها شنیده می شود و کوچکترین رفتار حکمان به سرعت در سایت های اینترنتی منتشر می شود. بنابراین نمی توان کاستی ها یا انحرافات را از دید مردم پنهان کرد. اگر اجازه داده نشود که احزاب مخالف درون نظام نارضایتی مردم و مطالبات آنان را منعکس کنند، نیرو های معاند بیرون از مرزها سخنگوی این مردم معترض خواهند شد.

بنابراین ما ضمن این که از ابتکار و اقدام وزارت کشور در دعوت از احزاب و گروه های سیاسی استقبال می کنیم حذف بعضی از احزاب را نقض غرض می دانیم. امید داریم و توصیه می کنیم در فرصت های دیگر چشم انداز وسیع تری را ببینند و این کمبود را جبران کنند، که این به حق و صلاح ملک و ملت نزدیک تر است.

در باره اقامت در نوفل لوشاتو

خاتم طاهری، مجله شهدای اسلامی دیماه ۱۳۹۲

خانه ی امام در نوفل لوشاتو ستاد انقلاب بود

ابراهیم یزدی از ۱۱۸ روز همراهیش با امام در نوفل لوشاتو می گوید

زمانی که تصمیم به بررسی زوایای مختلف حضور امام و همراهانشان در نوفل لوشاتو گرفتیم اسم خیلی از افرادی که در سال ۵۷ در نوفل لوشاتو بودند به ذهنمان رسید اما خیلی هایشان یا ایران نبودند یا خدایشان بیمارزد. در قید حیات در میان همراهان حضرت امام در نوفل لوشاتو نام ابراهیم یزدی نیز به ذهنمان رسید به همین خاطر عزمان را جزم کردیم تا با ایشان قرار مصاحبه ای بگذاریم بار اول که با منزل ایشان تماس گرفتیم گفتند شماره های قبلی مجله را بخوانم جواب می دهم. تعدادی از شماره های قبلی را برایشان بردم چند روز بعد هم قرار مصاحبه را در منزل ایشان گذاشتیم روز مصاحبه به پارک وی رسیدیم و از آنجا هم چند صد قدمی پیاده رفتیم تا منزل ایشان رسیدیم خانه اش گرم بود و چیدن عکس هایی از دکتر مصدق و ایام جوانی خود دکتر یزدی به اتفاق دوستانش آدم را به دوران انقلاب می برد به سال های ۵۶ و ۵۷. عکس ها را می دیدیم و سئوالات بیشتری به ذهنمان رسید که دکتر یزدی هم با طمأنینه جواب دادند، از حضور امام در نوفل لوشاتو شروع کردیم تا سخنرانی حضرت امام در ۲۲ بهمن ۵۷ در بهشت زهرا، جالب است که ابراهیم یزدی خانه ی امام در نوفل لوشاتو را ستاد انقلاب می داند.

از میان این همه کشور چرا فرانسه انتخاب شد؟

آقای خمینی می خواستند به کویت و از آن جا به سوریه بروند ما هم به اتفاق حاج احمد آقا، آقای فردوسی پور، مرحوم املائی عازم کویت شدیم. در شهر مرزی عبدلی کویت با وجود داشتن ویزای معتبر، اجازه ورود ندادند و ما مجبور به برگشت به مرزی صفوان در عراق شدیم. این بار عراقی ها نمی خواستند ما وارد شویم. ما را به مرکز استخبارات یا ساواک عراق در شهر صفوان بردند. ساعت یازده همان شب امام را به اتفاق حاج سید احمد آقا، فردوسی پور و املائی به بصره در هتلی بردند. به من هم گفتند که به کویت بروم. اما ساعت یک بعد از نیمه شب که به اتفاق آقای مهری عازم کویت شدیم باز هم کویتی ها مرا راه ندادند. مجدداً به همان ساختمان استخبارات برگشتیم. عراقی ها مرا به محلی برای استراحت بردند. روز بعد مرا هم به بصره به همان هتل محل اقامت امام بردند. بعد از آن که سفر به کویت و سوریه میسر نشد هر یک از همراهان امام و مشتاقان انقلاب در خارج از کشور پیشنهاد کشوری را دادند یکی از دوستان سوریه را پیشنهاد داد اما در آن روزها ماندن در سوریه به دلیل اختلافات ایران و سوریه امکان پذیر نبود؛ آقای فارسی و مرحوم محمد منتظری رفتن به دره بقاع در لبنان را پیشنهاد دادند. صادق قطب زاده الجزایر را پیشنهاد داد که موافق نیورم چرا که بسیار دور بود و سفر به آن جا برای علاقمندان امام سخت بود. امام باید در جایی اقامت داشته باشد که رفت و آمد شان راحت باشد و بتوانیم کارهای تبلیغی گسترده تری را انجام بدهیم الجزایر هم نشد، بنده فکر کردم که در میان تمام کشورهای اروپایی فرانسه گزینه ی بهتری است چون پاریس مرکزیت سیاسی داشت و ایرانیان فعال سیاسی هم بودند. نظرم را به امام پیشنهاد دادم ایشان ابتدا تردید داشتند. شاید برای این که سفر یک

مرجع به پاریس ممکن بود موجب اعتراض بعضی ها بشود. اما ایشان بعد از حوادث مرز کویت پذیرفتند که به پاریس بروند. اما شرایطی را مطرح کردند از جمله این که به منزل کسی وارد نمی شوند و برای اقامت ایشان منزل مستقل فراهم شود و ما هم شرایط حضرت امام را پذیرفتیم.

چه کسی مسول پیدا کردن خانه بود؟

هنگامی که ما وارد پاریس شدیم طبق قرار قبلی تعداد کمی به فرود گاه آمده بودند. آقای بنی صدر به همراه آقای غضنفر پور که من تا آن روز ایشان را ندیده بودم جزو مستقبلین بودند. ما را به منزل غضنفر پور بردند. آپارتمان غضنفرپور در طبقه سوم یک ساختمان بود حدود سه الی پنج روز در آپارتمان آقای غضنفر پور بودیم که اتفاقا من برای اولین بار دیدم که امام از آنجا خودشان به برادرشان مرحوم پسندیده زنگ زدند و جویای حالشان شدند. چند روز که گذشت امام گفتند باید به منزلی مستقل برویم به همین خاطر صادق قطب زاده تلاش می کرد تا در پاریس خانه ای خریداری و یا استیجاری پیدا کند. در این میان آقای دکتر عسگری از نزدیکان مرحوم دکتر سامی اطلاع داد که همسر شان که فرانسوی است، یک خانه ای بیلاقی در نوفل لوشاتو دارد که فقط تابستان ها بهاز آن استفاده می کنند. او گفت می توانیم از این ساختمان استفاده کنیم. با امام این موضوع را مطرح کردیم و ایشان هم پذیرفتند. به این ترتیب به وارد نوفل لوشاتو شدیم. خانه ای یک طبقه در منطقه ای خوش آب و هوای آباد و اتاق کوچک بود در اتاق پشتی امام سکنی گزیدند و اتاق جلویی هم من و دیگر دوستان، البته زیر زمینی هم بود که به عنوان انباری از آن استفاده می شد که بعد از مدتی من آنجا را تبدیل به اتاق خواب نمودم در بدو ورودمان به خانه ی آقای عسگری، تغییراتی را هم در سرویس بهداشتی که داخل حیاط بود دادیم.

آشپزخانه را چه کسی اداره می کرد؟

این ساختمان یک آشپزخانه ی کوچک داشت که تا قبل از آمدن حاج مهدی عراقی از ایران آقای کیارشی که در آن زمان دانشجوی مقطع دکتری شیمی بود آن را اداره می کرد. سپس آقای ناصری نامی از اتریش به نوفل لوشاتو آمدند و مسئولیت آشپزخانه را بعهده گرفت. برای اطمینان از خرید مواد غذایی حلال آقای حسن حبیبی از جانب امام مامور بود که نظارت کند که خرید ها از فروشگاه هایی باشد که مواد غذایی حلال می فروختند. غذاهایی هم که طبخ می شد معمولا حاضری بود من اسم این خانه را در نوفل لوشاتو را ستاد انقلاب گذاشته بودم غذاهایی هم که درست می شد از لحاظ تنوع و کیفیت شبیه غذاهای سربازخانه ها بود صبح ها چای شیرین و نان و پنیر دیگر وعده ها هم هر آن چه که در توان بود پخته می شد خیلی از خبرنگاران که بعدها می آمدند به دیدن امام مایل بودند بدانند که امام چه غذایی می خورد و چگونه زندگی می کنند.

همه اهالی خانه با هم شب در یک جا می خوابیدند؟

آقای خمینی شب ها در همان اتاق پشتی تنها می خوابید اما بقیه دوستان در اتاق جلویی می خوابیدند، خیلی از افراد هم مثل قطب زاده، بنی صدر، کیارشی، غضنفر پور شبها نمی ماندند چون خودشان در پاریس خانه داشتند و با نوفل لوشاتو در رفت و آمد بودند. آقای عسگری هم شبها نم ماند گهگاهی سری

می زد. اما کم کم که تعداد افراد زیاد شدند و این خانه کوچک ویلایی گنجایش همه ی آن ها را نداشت. مثلا حاج مهدی عراقی وقتی آمد تعدادی را هم به همراه داشت از جمله آقای خانسفید (که بعدها در ۲۲ بهمن به شهادت رسید). بنابراین حاج مهدی عراقی تصمیم گرفت مکان بزرگتری را خریداری یا استیجاری تهیه کند. اما به کمک آقای دکتر عسگری خانه دومی را روبروی خانه خودش برای اجاره پیدا کرد.

در همان نزدیکی خانه ی نوفل لوشاتو؟

بله حاج مهدی عراقی و صادق قطب زاده دنبال خرید یا اجاره ی خانه بودند اما یا قیمت ها بسیار بالا بود یا خانه ها کوچک، این بود که آقای عسگری این خانه دوم را پیدا کرد.

در خانه ی جدید چه کسانی ساکن شدند؟

آقای خمینی در خانه جدید مستقر شدند. خانه ی دوم دارای یک اتاق حدوداً دوازده متری که پس از در ورودی قرار داشت. یک آشپزخانه کوچک و دو اتاق اندرونی هم داشت. گفتگوهای خبرنگاران و ملاقات ها در همان اتاق دوازده متری صورت می گرفت. به این ترتیب این خانه محقری قدیمی تبدیل به مرکز فعالیت های انقلابی شد. چند هفته بعد همسر، خانم سرور طلایعه به نوفل لوشاتو آمد تا زمانی که مرحوم اشراقی، همسر امام و خانم حاج احمد آقا را از عراق به فرانسه آمدند در پخت و پز منزل دوم کمک می کرد. نکته ی لازم به ذکر این است که در آن روزها به خاطر حفظ جان امام به هر شخصی اجازه ورود داده نمی شد. حتی یادم هست که مسئول امنیت شهر ورسای به نوفل لوشاتو آمد و خبر داد که گروهی برای سوء قصد می خواهند به این دهکده بیایند و پیشنهاد محافظت از امام را داد اما آقا قبول نکردند و گفتند خودمان محافظت می کنیم.

خانم دباغ کی به فرانسه آمدند؟

تقریباً بعد از مستقر شدن امام در خانه ی جدید خانم دباغ هم آمدند. از خانم های دیگری که به بیت دوم رفت و آمد داشتند می توانم خانم غضنفر پور را بگویم اتفاقاً ایشان چون پاریس را خوب می شناختند و رانندگی هم می دانستند گاهی اوقات همسر امام را با خود به بیرون می بردند.

رفتار مردم فرانسه با امام و همراهانشان چگونه بود؟

در اوایل به ما اجازه ی فعالیت و مصاحبه های مطبوعاتی را نمی دادند اما مرحوم حاج محمد مانیان از بازاریان تهران چند صد شاخه گل را میان مردم ایران تقسیم کرد و مردم هم به پاس تشکر از زحمات فرانسوی ها برای حفاظت از جان حضرت امام گلها را در جلوی سفارت فرانسه تقدیم سفیر فرانسه کردند، از آن به بعد رفتار دولت فرانسه تغییر کرد و ما راحت تر فعالیت می کردیم.

از حال و هوای بهمن ۵۷ در نوفل لوشاتو بگویید.

قطعا می دانستیم که انقلاب به ثمر می نشیند بعد از ۲۶ دی ماه که شاه از ایران خارج شد پیروزی انقلاب قطعی بود، امام بعد از این که شاه از ایران خارج شد تصمیم به برگشت به کشور را گرفتند بختیار فرودگاه را بست که امام گفتند بختیار تا ابد که نمی تواند فرودگاه را ببندد بالاخره به ایران می رویم. بعد از قطعی شدن رفتن به ایران بخشی از فعالیت ها به تهیه هواپیما متمرکز شد. به دلیل مسائل امنیتی احتیاط بسیار می کردیم و از هر هواپیمایی نمی شد استفاده کرد. به همین دلیل هواپیمای دربست اجاره شد .

چه کسی هواپیما را اجاره کرد؟

صادق قطب زاده با هواپیمایی ایر فرانس رایزنی کرد و زمانی که موافقتشان را جلب کرد حاج مهدی عراقی با مبالغی که بازاریان تهران مثل مرحوم علی بابایی، حاج محمد تقی انوری زاده اصفهانی و افرادی دیگر که اسمشان خاطر نیست فرستاده بودند؛ هواپیما را با تمام تشکیلاتش به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان اجاره کرد و قرار هم بر این شد که مهماندار زن نداشته باشد و تمام پرسنل هواپیما مرد بودند به علت رعایت موازین شرعی.

امام از مردم نوفل لوشاتو چگونه خداحافظی کردند؟

مرحوم اشراقی پیشنهاد خرید هدایایی را برای قدر دانی از مردم نوفل لوشاتو دادند چون آن روزها به دلیل رفت و آمد زیاد بسیار اذیت شدند امام هم قبول کردند هدایایی را تهیه و به اهالی نوفل لوشاتو حتی به ژاندارم هایی که مامور حفاظت بودند داده شد .

چه کسانی برای بدرقه به فرودگاه آمدند؟

همه افرادی که در آن مدت در ستاد نوفل لوشاتو فعالیت در رفت و آمد بودند آن روز برای بدرقه آمدند .

مرحوم اشراقی و حاج مهدی عراقی به ایران نیامدند؟

مرحوم اشراقی به این دلیل بازنگشتند که همراه خانم امام و همسر حاج احمد آقا به ایران بازگردند، حاج مهدی هم برای نظم دادن به خانه آقای عسگری و منزل اجاره ای ماندند و اندکی بعد ایران بازگشتند.

حال و هوای فرودگاه فرانسه در یازده بهمن چگونه بود؟

فرودگاه مملو از جمعیت بود. هم مسافران معمولی و هم مسافران عازم ایران. مردم و خبرنگاران فرانسه تعجب می کردند که یک روحانی ساده علیه شاه مقتدر ایران انقلاب به پا داشته و مهم تر از آن این که انقلابشان به ثمرنشسته است، امام آن روز در سالن فرودگاه سخنرانی را مبنی بر تشکر و خداحافظی از مردم فرانسه نمود.

خبرنگاران را چه کسی دعوت کرده بود؟

پیشنهاد دعوت از خبرنگاران را من دادم اما مسولیت دعوت و هماهنگی آنها به عهده حاج مهدی بود اتفاقاً خبرنگاران هم با رویی باز پذیرفتند به علت این که یک واقعه تاریخی در حال رخ دادن بود، هر چند که ما برای حفظ امنیت هواپیما این کار را انجام دادیم. حدود ۱۰۰ خبرنگار اروپایی و آمریکایی همراه ما بودند. بعضی ها به ما خرده گرفتند که جان خبرنگاران را به خطر انداختید اما ما مجبور بودیم به این علت که ممکن بود که حکومت فرو ریخته دستور دهد که هواپیما در جایی دور افتاده فرود آید، زمانی که خبرنگاران خارجی همراهان باشد احتمالش کمتر بود چنین دستوراتی را صادر کنند؛ نکته ی جالب این که زمانی که بنده معاون نخست وزیر در امور انقلاب در دلت مرحوم مهندس بازرگان بودم به یک یادداشت محرمانه ای بر خوردم که آقای مقدم ریس اداره ساواک دستور داده بود هواپیمای حامل امام را در جای دور افتاده ای به فرود آمدن وادار سازند .

امام در کدام قسمت هواپیما مستقر شدند؟

هواپیما دو طبقه بود و طبقه اول دو قسمت داشت که امام در جلوی هواپیما ردیف دوم نشستند تقریباً تمام همراهان ایرانی در جلوی هواپیما مستقر شدند به جز اندک محدودی که به همراه خبرنگاران در قسمت عقب نشستند، طبقه دوم هم خالی نگه داشتیم به خاطر استراحت کردن حضرت امام در شب و برای خوابیدن ایشان ،چون ما ساعت یازده شب حرکت کردیم و امام باید برای استراحت نمودن جایی را داشتند.

خود شما در کدام قسمت مستقر شدید؟

من در ردیف دوم بودم. صادق طباطبایی و بنی صدر هم بودند و سمت دیگر امام آقای قطب زاده نشسته بودند.

از نوع احساسات امام برایمان در آن شرایط بگویید.

زمانی که خبرنگار خارجی در هواپیما از آقا پرسید که چه احساسی دارید جواب دادند: هیچ. واقعا هم همین طور بود. ایشان احساس وجد و هیجان نداشتند یا بروز نمی دادند

خوب حال مسافران زمانی که به آسمان ایران رسیدید چگونه بود؟

وقتی که اعلام کردند در حال فرود آمدن هستیم تقریباً تمام مسافران از پنجره ی هواپیما محوطه ی فرودگاه را نگاه می کردند فرودگاه مملو از انسان هایی بود که به استقبال امام آمده بودند هواپیما نشست و قبل از پیاده شدن امام ،خبرنگاران برای تهیه فیلم و عکس پیاده شدند و بعد شهید مطهری و مرحوم پسندیده برادر امام وارد هواپیما شدند، آقای خمینی به همراه آقای مطهری از هواپیما خارج شدند.

چرا مهماندار هواپیما، امام را مشایعت می کرد؟

در آن لحظه همه حال عجیبی داشتند. همه چیز شکلی نمادین پیدا کرده بود حتی برای مسافران خارجی. و مهماندار هواپیما نیز از این قاعده مستثنی نبود، خودشان مایل بودند که امام را همراهی کنند.

خوب امام بعد از پیاده شدن سوار بر ماشین آقای رفیق دوست شدند بعد کجا رفتند؟

نه سوار بر یک بنزی شدند یعنی زمانی که امام از پله های هواپیما پایین می آمد بنزی که نمی دانم مال چه کسی بود در جلوی هواپیما منتظر امام بود و ایشان را تا سالن فرودگاه بردند، بعد از اتمام سخنرانی امام در فرودگاه و برنامه های ستاد استقبال، امام با ماشین آقای رفیق دوست برای سخنرانی به بهشت زهرا رفتند.

خوب شما در این لحظات همراه امام بودید؟

من آخرین نفر از هواپیما پیاده شدم و زمانی که به سالن رسیدم سرود خمینی ای امام در حال پخش بود از آن جا به محلی که آقای طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دکتر بهشتی و پدر و برادرانم بودند رفتم. دوستانی از طرف کمیته استقبال آمدند که مرا به بهشت زهرا به برند اما ازدحام جمعیت طوری بود که نتوانستیم به بهشت زهرا برویم.

مگر قرار بر این نبود که امام قبل از رفتن به بهشت زهرا به دانشگاه تهران بروند؟

برنامه این بود اما آن روز این قدر شلوغ بود که تصمیم گرفتند مستقیماً به بهشت زهرا بروند در فرانسه که بودیم یکی از دوستان به نام احمد شهما گفت مقامات بزرگ پس از ورود به کشور به دیدار قبر سرباز گمنام می روند، آقا هم به بهشت زهرا بروند. پیشنهاد خوبی بود، امام هم برای سخنرانی به بهشت زهرا رفتند.

بعد از تمام شدن برنامه های بهشت زهرا به مدرسه ی رفاه رفتند، چرا مدرسه رفاه؟

امام گفته بودند نه در بالای شهر و نه در پایین شهر مستقر شوند. به همین خاطر ستاد استقبال از امام مدرسه رفاه را که در وسط شهر بود آماده کرد. همان روز شهید مطهری، شهید بهشتی، مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم مروارید، آقای خامنه ای، مرحوم منتظری امام را بعد از پایان مراسم مدرسه ی رفاه به مدرسه علوی بردند و دفتر ایشان را در آنجا دایر کردند از همان تاریخ میان علما و یاران دیگر انقلاب فاصله ایجاد شد؛ به تعبیر آقای خلخالی آن روز علما با این کار کودتا کردند.

شما کجا رفتید؟

چون با خانواده به ایران نیامده بودم به منزل مرحوم پدرم که در خیابان عین الدوله در کوچه ای روبروی مدرسه ی علوی واقع بود رفتم.

رابطه شما بعد از انقلاب با امام چطور بود؟

با ایشان در ارتباط بودم. چون عضو شورای انقلاب بودم. روابط بسیار نزدیک و صمیمانه ای داشتیم.

چرا در ایران ماندگار شدید؟

چرا نمانم؟ کجا بهتر از وطن است. تمام وجودم متعلق به این مردم و این آب و خاک است. این که نظراتم را می‌دهم، انتقاد می‌کنم و به مذاق برخی خوش نمی‌آید و با ما رفتاری خصمانه دارند دلیل کافی برای ترک وطن و رفتن از ایران نیست.

ادامه پرسش‌ها: ۹۲/۱۰/۱۵

شما چقدر در فرانسه خدمت امام بودید؟

ج- مدت اقامت رهبر فقید انقلاب در نوفل‌لوشاتو ۱۱۸ روز بود. من در تمام این مدت با ایشان بودم.

هزینه سکونت امام در نوفل‌لوشاتو را چه کسی می‌داد؟

ج- امور مالی بر عهده مرحوم حاج مهدی عراقی بود. معتقدین زیادی بودند که وجوهات شرعی خود را به آقای خمینی می‌پرداختند. هزینه‌های مربوط به اداره روزانه فعالیت‌ها، که من آن را "ستاد" می‌خوانم، شامل پذیرایی از دیدارکنندگان از طریق همین کمک‌ها پرداخت می‌شد. کسانی که برای کمک به فعالیت‌ها به پاریس آمده بودند، نظیر خود من یا اعضای تیم مطالعات سیاسی هزینه اقامت‌شان را خود می‌پرداختند. محل ستاد به آقای دکتر عسگری تعلق داشت و ایشان آن را به طور مجانی در اختیار گذاشته بود. اقامت امام توسط آقای دکتر عسگری از مالک فرانسوی آن اجاره شده بود و اجاره آن را یا آقای عسگری می‌پرداخت یا از همان محل کمک‌های مردمی پرداخت می‌شد.

آیا امام در فرانسه به بازدید از مکانهای گردشگری یا مکانهای مذهبی هم می‌رفت؟

ج- امام چون قصد اقامت نکرده بودند، هر چند وقت یک بار به یک گردش در اطراف دهگده، به فاصله چند کیلومتر می‌رفتند تا حکم مسافر را داشته باشند. آقای اشراقی معمولاً در این سفرها با ایشان همراه می‌شدند. در بعضی از این سفرها ما نیز ایشان را همراهی می‌کردیم. نظیر دیدار ایشان از کاخ ورسای.

می‌گویند بنی‌صدر چک بی‌محل داده تا هواپیما را کرایه کند؟

ج- خیر، این درست نیست. مسئولیت اجاره هواپیما به عهده آقایان قطب زاده و عراقی بود. هزینه چارتر هواپیمای ایر فرانس را جمعی از بازاریان نقداً پرداختند. متأسفانه بعد از انقلاب برخی از همین افراد مورد بی‌مهری قرار گرفتند و به بهانه‌های واهی به زندان افتادند.

روز ترک نوفل‌لوشاتو و فاصله‌خانه تا فرودگاه به چه نحوی بود؟

ج- برای رفتن از محل اقامت به فرودگاه از ماشین‌های سواری ایرانیانی که برای بدرقه آمده بودند استفاده شد

در هواپیما چند نفر حضور داشتند؟ اسامی این افراد و نسبتشان با امام و انقلاب چگونه بود؟

ج- هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ ایر فرانس دو طبقه داشت. در طبقه اول در یک قسمت حدود ۱۰۰ خبر نگار ما را همراهی می کردند. در قسمت دیگر علاوه بر امام حدود یک صد نفر از ایرانیان همراه بودند. ایرانیان بدون استثناء از معتقدین به انقلاب و رهبری آن بودند. از اعضای خانواده امام آقای سید احمد خمینی بود. آقای اشراقی در نوفل لوشاتو ماندند تا بعداً با خانواده امام به ایران برگردند. آقای مهدی عراقی ماند تا منزل استیجاری و منزل آقای عسکری را تخلیه کرده و تحویلی دهد. در هواپیما آقایان بنی صدر، صادق طباطبایی، صادق قطب زاده، هادی غفاری، مروارید، محتشمی، فردوسی پور، لاهوتی، حسن حبیبی، خانم امیری خبر نگار کیهان، از کسانی هستند که نامشان را به خاطر دارم.

الان شما با کدام يك از این مسافران در ارتباط هستید و سلام عليك دارید؟

ج - من با کسی قهر نیستم هر یک را ببینم حتماً در سلام پیش گام خواهم بود. با فرد خاصی در ارتباط نیستم.

چرا برخی از این افراد به انقلاب پشت کردند و رفتند؟

ج- در انقلاب اجماع نظر بر سر آنچه همگان نمی خواستند بود (شاه باید برود)، نه بر سر آن چه باید به وجود آوریم. حتی در باره ساختار و محتوی جمهوری اسلامی هم نظر واحد وجود نداشت. به همین دلیل در برنامه سیاسی امام تدوین قانون اساسی جدید پیش بینی شده بود. و آقای حسن حبیبی مامور تدوین آن شده بود. بروز اختلاف های بعدی تا حدی طبیعی بود. اما نباید به رفتار های خصمانه کشیده می شد. با وجود همه ی اختلافات و کشمکش ها قانون اساسی بالا خره نهایی شد و به تصویب رسید. پس از آن با انقلاب بودن به معنای التزام به قانون اساسی جمهوری اسلامی است، خواه کسی به این قانون رای داده باشد یا نداده باشد. اگر به مشروح مذاکرات مجلسی که قانون اساسی را بررسی و تصویب کرد مراجعه کنید می بینید که شاید هیچ اصلی به اتفاق آراء تصویب نشده است. یعنی بعضی از نمایندگان به بعضی از اصول رای مثبت نداده اند. اما وقتی اصلی تصویب شد کسی نمی تواند بگوید من چون به این یا آن اصل اعتقاد نداشته ام و رای نداده ام پس التزام هم ندارم.

مسافران پرواز امام را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج- یادآور می شوم که این هواپیما را از ایر فرانس ما در بست برای پرواز به ایران اجاره یا چارتر کرده بودیم. هیچ مسافر غریبه و متفرقه ای در هواپیما نبود. مسافران هواپیما به جز خبر نگاران خارجی همه از اصحاب انقلاب بودند.

انتخاب خلبان با چه فردي بود؟ آیا مهماندار و خلبانان زن هم بودند؟ با حجاب یا بی حجاب؟

ج- انتخاب خلبان با ما نبود. او خلبان شرکت ایر فرانس بود. با نظر ما ایر فرانس در این پرواز از خدمه زن استفاده نکرد.

چرا شما در ایران ماندید؟ در حالی که با توجه به تفکراتی که دارید قطعا در خارج از کشور محبوبیت بیشتری داشتید؟

ج- من از سؤال شما تعجب می کنم. ماندن در کشور و زادگاه دلیل و علت نمی خواهد. اگر من وطنم را رها می کردم و می رفتم باید دلیلی می داشتم. من به این مردم و ملت و کشور تعلق دارم. در دورانی که قبل از انقلاب در خارج از کشور مجبور به ماندن بودم همیشه این نگرانی را داشتم که در همان جا بمیرم و به خاک سپرده شوم. شاید این از نظر یک مسلمان که همه جا را زمین خدا می داند کمی نادرست باشد. اما نمی دانم منظور شما از نوع تفکرات من چیست که تصور می کنید اگر به خارج از کشور بروم محبوبیت بیشتری خواهم داشت؟ شاید بر اساس ظن و گمان در حق من پیش داوری می کنید. در حالی که قرآن کریم با صراحت می فرماید: "انّ الظن لا یغنی عن الحق شیئاً (نجم ۲۸)" و: "یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن انّ بعض الظن اثم (حجرات ۱۲)".

بهتر بود بر داشت یا پیش داوری خود از تفکرات من را بیان می کردید تا بتوانم به این پرسش شما جوابی بدهم. برای انسان موحد و مومن به الله محبوبیت در میان مردم معیار حق و باطل و راهنمای عمل نیست. جزاک الله خیرا

با توجه به اینکه شما نخستین وزیر امور خارجه ایران بودید آیا وزارت امور خارجه تاکنون از شما برای برانامه های خود دعوت کرده است؟

ج- خیر. متأسفانه در ایران چنین نگرش و رویه ای وجود ندارد.

اگر شما امروز وزیر امور خارجه ایران بودید چه تدابیری برای رفع تحریم ها اتخاذ می کردید؟

ج- رفع تحریم ها بخشی از تعامل با جهان خارج است. ابتدا باید درک و تحلیل درستی از مناسبات جهانی در دوران ما بعد جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق داشته باشیم. آنگاه باید اهداف کلان توسعه ملی و برنامه های راهبردی تحقق این اهداف را تدوین و تعریف کنیم. سیاست خارجی هر کشوری در خدمت تحقق اهداف کلان توسعه ملی است. ارتباط با جهان خارج به صرف داشتن ارتباط معنا ندارد. چرا ما باید با جهان خارج رابطه داشته باشیم؟ چه انگیزه یا نیازی به داشتن رابطه با جهان خارج وجود دارد؟ در گام بعدی باید به این پرسش پاسخ داده شود که آیا در مناسبات کنونی جهان کشوری مانند ایران می تواند، یا به عبارتی مناسبات کنونی جهان به ایران این امکان را می دهد که در راستای تحقق اهداف کلان توسعه ملی گام بردارد بدون آن که ویژگی های بنیادین خود را از دست بدهد یا نه؟ اما اتخاذ تدابیر برای رفع تحریم ها نیاز به اطلاعاتی دارد که قاعدتاً وزیر امور خارجه باید داشته باشد و من این اطلاعات را ندارم.

در میان گزینه های شما چه افرادی برای وزارت امور خارجه بهتر هستند؟

ج- فرد خاصی را در نظر ندارم. اما باید کسی باشد که واجد مجموعه ی ویژگی ها و معیار های اشاره شده باشد.

به اعتقاد شما آیا مقام شهدا و جانبازان آنطور که باید و شاید در جامعه ارزش گذاشته شده است؟

ج- با نگاه دنیا محور به ارزیابی برخورد با شهدا و جانبازان اعتقاد ندارم. مقام کسانی را که با معیار های قرآنی شهید محسوب می شوند نباید با این ارزیابی ها تنزل داد. این چنین شهدایی در پیشگاه حضرت حق آن چنان مقامی دارند که قدر دانی آدمیان در مقایسه با آن بسیار ناچیز و بی ارزش است. اما در مورد جانبازان مسئله فرق می کند. این عزیزان نیازمند رسیدگی های پزشکی هستند. این که آنان در پیشگاه الهی مأجور هستن یک مسئله است ، ارائه خدمات مورد نیاز آنان مسئله دیگری است. در این جا اما و اگر بسیار است و قدر آنان را ندانستن و نرسیدن یا غفلت از رسیدگی به اینان با هیچ بهانه ای قابل توجیه نیست .

سرکار خانم طاهری ضمن عرض سلام اولاً من این پرسش ها را فقط برای ماهنامه شهدای اسلام داده ام. اگر بخواهید برای مجله یا رسانه دیگری استفاده کنید باید با موافقت من باشد. ثانیاً هر گونه تغییری در متن مصاحبه را قبل از چاپ به اطلاع و تصویب من برسانید. با تشکر و آرزوی جلب رضایت حق و خدمت به خلق. یزدی ۹۲/۱۰/۱۵

بررسی و تحلیل فضای سیاسی موجود

خانم مهسا جزینی، شرق ، دی ماه سال ۱۳۹۲

از چاپ این مقاله جلوگیری شد.

*تحلیل شما از فضای موجود چیست؟ گاه این نگرانی وجود دارد که نکند فضا دوباره به سال ۸۴ بازگردد؟

اوضاع به سال ۸۴ و ۸۸ باز نمی‌گردد. من انتخابات سال ۹۲ را آغاز جمهوری پنجم می‌دانم. من پیش‌تر هم مقاله‌ای با عنوان سه جمهوری نوشته بودم و اینکه هر جمهوری، ویژگی خاص خودش را داشته است. جمهوری اول یعنی دوران آیت‌الله خمینی، دوم دوران بعد از ایشان تا انتخاب آقای خاتمی که دوره تازه‌ای است و هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که او برنده انتخابات شود اما مردم همه را غافلگیر کردند. ما معتقدیم که انقلاب اسلامی ایران تغییراتی در مناسبات اجتماعی ایجاد کرده است که سر بزنگاه خودش را نشان می‌دهد. مانند خرداد ۷۶. در واکنش به خرداد ۷۶ انتخابات سال ۸۴ روی داد. درواکنش به جمهوری چهارم یعنی دوره احمدی‌نژاد هم اتفاقی رخ داد و آن اینکه کسانی که بی‌دریغ از او حمایت کردند، الان منفعل هستند.

البته میان این گروه از اصولگرایان؛ نشانه جدی پاسخگویی یا خودنقادی مشاهده نکردیم .

عیب ندارد. همین‌قدر که این انتخابات اتفاق افتاد پاسخی است به آنها. در این انتخابات چیزهای دیگری هم خودش را نشان داد. مثلاً انتخابات جمهوری اول کاملاً رقابتی بود . اما در چهار دوره بعد تقریباً یک فرد کاندیدای اصلی بود. و رقابتی هم نبود. سال ۷۶ هم رقابتی بود اما دو جریان سیاسی مطرح، یعنی اصولگران و اصلاح طلبان، تنها با یک نامزد حضور یافتند. در انتخابات سال ۸۴ رقابتی بود اما

اصلاح طلب‌ها چند نامزد داشتند برای همین کار به دور دوم کشیده شد. من همان وقت هم به هاشمی پیغام دادم. گفتم به کروبی هم بگو بید انصراف بدهد تا رقابت بین قالیباف و احمدی‌نژاد باقی بماند که نشد. رای به احمدی‌نژاد هم رفتار سیاسی حساب شده نبود

یعنی واکنشی بود .

بله. در دور دوم رقابت بین آقای هاشمی بود با احمدی‌نژاد. اگر توجه کرده باشید در انتخابات گذشته، برای جلس یا شورا ها هرکجا رقابت بین یک روحانی بو با یک غیر روحانی، مردم به غیر روحانی را ی می دادند. قابل پیش بینی بود که در دور دوم احمدی‌نژاد می برد. در سال ۸۸ هم اصلاح‌طلبان باز با دو نامزد آمدند. آمدند و اشتباهاتی هم داشتند. در انتخابات سال ۹۲ ناگهان ما می‌بینیم که ۱- اصلاح طلب‌ها روی یک نامزد توافق می‌کنند و آقای دکتر عارف کنار می‌رود. ۲- مردم با وجود اینکه چند غیرمعم در انتخابات حضور داشتند اما به روحانی رای دادند که نشان‌دهنده تغییر رفتار سیاسی مردم بود. بعد از اعلام نتایج انتخابات هم رفتار جوانانی که به خیابان ها آمدندو هم رفتار نیروهای انتظامی کاملاً با سال ۸۸ متفاوت بود. تظاهر کنندگان به ندرت شعار های ساختار شکن می دادند. جمهوری پنجم آغاز دوره تازه‌ای در جمهوری اسلامی ایران است به‌ویژه پیامد های جالبی هم دارد. مثلاً سخنگویان جناح راست از حزبی‌شدن انتخابات سخن می‌گویند یا اینکه دولت از احزاب برای حضور در همایشی دعوت می‌کند. درست است که همه احزاب دعوت نمی‌شوند ولی نفس این کار، نشان از چیز دیگری دارد. آن هم اینکه در انقلاب ایران، ساختار تشکیلاتی و سازمانی نداشتیم. رهبری کاریزماتیک داشتیم که نیروی توده‌وار را ساماندهی می‌کرد. در انقلاب ها و در نظام‌ها یی که سامان دهی نیروی سیاسی مردم متکی به شخصیت رهبران کاریزما تیک است باخروج این رهبران، خلأیی به وجود می آید و مشکل ایجاد می‌شود. برای همین این بحث - به‌ویژه بعد از درگذشت مرحوم حبیب‌الله عسگر اولادی - مطرح شده که حالا که مبارزان اولیه انقلاب در حال رفتن هستند چه برنامه‌ای باید برای بعد از آنها برای ساماندهی سیاسی داشت؟ نبود آن ها را چگونه جبران کرد ؟ منظور شما این است که این میراث به‌جامانده باید حالا به یک نهاد تبدیل شود؟

بله باید جای رهبران و مدیران فرهیخته را باید نیروهای سازمان‌یافته حزبی پر کنند. آیا ابتکار وزارت کشور در دعوت از احزاب را می توان علامتی از توجه به این نکته تلقی کرد یا نه؟ امید داریم اما زود است که داوری کنیم. اگر تصمیم سازان به این روند اجتناب ناپذیر توجه کنند و راه را برای فعالیت بهینه احزاب سیاسی باز کنند، این جا به جایی به نفع تثبیت جمهوری اسلامی شکل خواهد گرفت. به نظر من جمهوری پنجم در این مسیر است. .. افتان‌وخیزان جلو می‌رود. اگرچه بعضی ها حاضر نیستند به راحتی برخی واقعیات را بپذیرند ولی اجتناب‌ناپذیر است. مانند بهبود روابط ایران و آمریکا که هر دو به این نتیجه رسیده‌اند، اگرچه شاید هنوز بر بر سر نقشه راه نهایی اختلاف داشته باشند .

ولی اگر خاطرتان باشد یک‌بار این خوشبینی یا خاطر جمعی همزمان با اصلاحات به وجود آمد. این تصور ایجاد شده بود که اصلاحات در عرصه قدرت سیاسی امری همیشگی و مسیری رو به جلوست و متوقف نخواهد شد و اراده مردم، جلو ایستایی آن را خواهد گرفت. اگرچه در بخش‌هایی از جنبش

اصلاحات هم کمی رنگوبوی تندروانه و حذفی به خود گرفته بود که مثلاً گفته می‌شود که جناح راست هرگز دیگر توان قد علم کردن نخواهد داشت که اینچنین نشد .

من همان زمان هم این مساله را قبول نداشتم و در مقاله‌های آن زمان به این پرداختم. مثلاً خاتمی هیچ وقت رهبری جنبش اصلاحات را نپذیرفت. الان هم آیا روحانی می‌خواهد که راهبری اصلاح طلبان را بر عهده بگیرد؟ نه. راهبری هم دیگر فردی نمی‌شود، باید جمعی باشد. آن زمان اصلاح طلبان هم ارزیابی درستی از وضعیت نداشتند و شتابزده مساله «خودی» و «غیرخودی» را طرح کردند تا جایی که برخی سخنگویان این جریان نهضت آزادی را «غیرخودی» و مولفه را «خودی» تلقی کردند. اما اغلب اصلاح طلبان امروز، دیگر اصلاح طلب‌های ۱۰ سال قبل نیستند دیگر آن خطکشی‌ها وجود ندارد. ما بارها گفتیم که دموکراسی یادگرفتنی است و چاره‌ای نداریم جز اینکه در همین کنش و واکنش‌ها آن را یاد بگیریم و همدیگر را تحمل کنیم و با هم کار کنیم. در ایران هم مانند سایر دنیا، احزاب اهداف مشترکی دارند که می‌توان روی آن کار کرد و تحزب را تبلیغ کرد

آیا این اشاره شما به روی آوردن اصولگرایان به حزب و جدی تلقی کردن آن، آیا به جز تحلیل شما از ناکامی تجربه هشت سال گذشته آنها باز نمی‌گردد؟

بله. احمدی‌نژاد حادثه بحث‌انگیزی بود. فردی از ناکجاآباد آمد، شد رییس‌جمهوری. قانون اساسی صراحت دارد که رئیس‌جمهور از میان رجال سیاسی و مذهبی انتخاب می‌شود. در سال ۸۴ ایشان نه رجل سیاسی بود و نه رجل مذهبی. تائید ایشان توسط شورای نگهبان خلاف قانون اساسی بود. ایشان خیلی سابقه مدیریت روشن و شناخته‌شده‌ای بین مردم نداشت. این که بهضی از شخصیت‌های جریان راست مطرح کرده اند که انتخابات باید حزبی باشد نظر کاملاً درستی است. احزاب هیچ وقت فرد بی‌نام‌ونشان را نامزد خود نمی‌کنند. در نهایت صحبت‌های اخیر اصولگرایان و واکنشی به همین تجربه هشت ساله گذشته هم هست

پس منظور شما این است که ما دیگر نباید انتظار رادیکالیسم را داشته باشیم؟

نه من این را نمی‌گویم. سمت و سوی فرایند روشن است اما مسیر جزر و مدی و زیگزگی است. جاده نهادینه‌شدن جمهوریت و مردمسالاری، بزرگراه که نیست هیچ، یک راه شوسه نیست. پر از سنگلاخ و فراز و نشیب است. نفی نمی‌کنم که شاید مشکلاتی هم پیش‌رو باشد اما در نهایت مسیر روبه جلوست .

تجربه انتخابات اخیر، حاکی از این بود که جامعه به یک عقلانیتی رسید که در خودش گفتمان «اعتدال» را متبلور کرد. آیا شرایط زمانی- مکانی ما بود؟ بلوغ سیاسی جامعه ما بود؟ چه بود که بعد از سی‌و‌اندی سال از انقلاب مردم، یک دولت میانه‌رو را انتخاب می‌کنند؟ نخستین دولت روی کارآمده در جمهوری اسلامی هم یک دولت میانه‌رو بود، اگرچه عمر درازی نداشت و اگرچه برخاسته از رای مستقیم مردم نبود و انتصابی بود اما به نظر می‌رسد در افتادن آن هم در میان توده همراه چندانی نداشت. این تغییر در توده نشان‌دهنده چیست؟

بله آن زمان میان‌روی یک فحش بود. به ماها می‌گفتند شما میان‌روها (به معنای فحش). خود اینکه جامعه اینقدر عوض شده که کسی با شعار اعتدال، برنده می‌شود یعنی در میان ذهنیت و دیدگاه‌های نه‌فقط بین نخبگان بلکه توده‌های مردم هم تغییرات جدی رخ داده است. بعد از انتخابات ۹۲ من جریان شادی مردم در انتخابات را از شبکه‌های خارجی نگاه می‌کردم و می‌دیدم که جوان‌ها در مجموع شعارهای مقبول می‌دادند و ساختارشکنی نمی‌کردند. بلکه مردم بازگشتند به آنچه که آن پیری در خشت خام می‌دید اما جوان‌های آن روز در آینه نمی‌دیدند. امروز همه به آن رسیده‌اند که «خیر الامور اوسطها».

آیا واقعا به نظر شما میان‌روی یک اصل همیشگی است؟ یا به شرایط زمانی- مکانی بسته است؟

این عبارت قرآنی است که از «امت وسط» به عنوان شاهد نام می‌برد... یک زمانی جوّ سیاسی آن چنان ملتهب بود که «امت وسط» بودن پذیرفته نبود. به دولت موقت حمله می‌کردند که میانه‌روست. حالا به‌طور طبیعی برگشته سر جای خودش. «امت وسط» یعنی دولت «اعتدال» و نه افراط و تفریط.

از این بحث که بگذریم من دوست دارم تحلیل شما را از سیاست خارجی دولت فعلی هم بدانم و به‌ویژه مذاکرات ژنو. شما زمانی وزیر امور خارجه بودید. ما آن زمان بحث مذاکرات هسته‌ای را نداشتیم اما بحث مذاکره با آمریکا را داشتیم که همین پاشنه آشیل دولت موقت هم شد. تحلیل شما از وضعیت فعلی در سیاست خارجی ما به‌ویژه در بحث مذاکره با آمریکا چیست؟

از وقتی در سال ۱۳۳۹ رفتم آمریکا این حدیث پیامبر گرامی در یادم بود، اگر می‌خواهید از شر ملتی در امان باشید زبان‌شان را یاد بگیرید. یعنی چه؟ یعنی روسی یا انگلیسی یاد بگیرید؟ نه، ذهنیت آن ملت منظور است. کتابی هست به نام روح ملت‌ها که یک فرانسوی نوشته است و روحیه ملت‌های آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا را تحلیل کرده است و مهندس بازرگان هم به درخواست مترجم فارسی کتاب، فصلی به آن کتاب با عنوان سازگاری ایرانی اضافه کرده است. هیچ ملتی بدون هم‌کنشی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با سایر ملت‌ها نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. برای هم‌کنشی با جهان باید جهان را شناخت. کسانی در ایران هنوز تصور می‌کنند که ما در دوران جنگ سردیم و می‌توان از رقابت ابرقدرت‌ها استفاده کرد. خیر در دهکده جهانی اولویت‌های اقتصادی حرف اول را می‌زند و این وابستگی آنچنان قوی است که در یک رویارویی تعیین‌کننده بین ایران و آمریکا امکان ندارد چین یا روسیه طرف ما را بگیرند. روسیه از ما هزار جور استفاده می‌کند اما سر بزنگاه کار خودش را می‌کند. دولت چین سال قبل رضا پهلوی را به تلویزیون ملی خود دعوت کرد. این چه معنی دارد؟ مربوط به زمانی است که بنغازی کردن خوزستان به‌طور جدی مطرح بوده است. کنشگران باید مناسبات جهانی را در درجه نخست خوب تشخیص دهند. من ۱۰ سال قبل تحلیلی نوشتم که دوران بعد از جنگ سرد اولویت‌های اقتصادی مطرح است. سرشت روابط اقتصادی درازمدت است و خاستگاه و پیش شرط آن، ثبات سیاسی است. در دوران جنگ سرد، معنای ثبات سیاسی چیز دیگری بود اما الان ثبات سیاسی تعریف تازه‌ای دارد و آن دموکراتیزه‌شدن نظام‌هاست. موج سوم دموکراسی، ضرورت اجتناب‌ناپذیر جهان بعد از جنگ سرد است نه اختراع آمریکایی‌ها. دو مولفه هم دارد: یکی حضور همه نیروهای

سیاسی، در فرایند تصمیم‌گیری‌ها. این حضور به معنای آن است که تصمیمات از نظر تمام احزاب، چه اکثریت و چه اقلیت مشروع هستند. دوم جابه‌جایی ادواری و منظم حاکمیت سیاسی بطور مسالمت‌آمیز. در دوران جنگ سرد ابرقدرت‌ها، حتی دولت‌های غربی حکومت‌های ملی مانند مصدق را تحمل نمی‌کردند چون معتقد بودند که جایشان را به کمونیست‌ها می‌دهند. اما حالا دیگر آن نگرانی وجود ندارد. الان دیگر موازنه منفی یا موازنه عدمی که رهبران مردمی از زمان امیر کبیر تا مدرس و مصدق به آن اعتقاد داشتند و نیز جنبش غیرمتعهدها معنا و مفهومی ندارد. برای موفق‌شدن در دیپلماسی ملی باید مناسبات بین‌المللی در دوران ما بعد جنگ سرد را فهمید تا بتوان بر اساس منافع ملی حرکت کرد. دیپلماسی به‌تنهایی و فی‌نفسه هدف نیست. باید برنامه‌ای ملی داشت و بر اساس آن با دنیا ارتباط برقرار کرد.

دولت موقت برنامه ملی داشت؟ من تصورم این بود که شما همیشه طرفدار مذاکره و رابطه با آمریکا بدون هیچ پیش‌شرطی هستید.

در جلد پنجم خاطراتم، در بخش روابط با آمریکا مفصل آورده‌ام. در متن مذاکراتم با «سایروس ونس» به عنوان نمونه آورده‌ام. دولت موقت یک دولت انتقالی بود و مهمترین وظیفه و رسالتش و هدف ملی اش در دیپلماسی، تثبیت نظام جمهوری اسلامی در جامعه جهانی بود، اینکه جوری عمل کنیم که دنیا علیه ما متحد نشود. یکی از عناصر تعیین‌کننده در آن دولت این بود که جامعه جهانی با ما درگیر نشود چون هنوز جنگ سرد تمام نشده بود. اما اکنون دیگر آن وضعیت و شرایط نیست و این دولت به نظرم باید از توسعه کلان ملی تعریف داشته باشند.

به نظر شما هست؟

قاعدتاً باید داشته باشند. جامعه جوان ایران به سالی یک میلیون شغل نیاز دارد یعنی باید سرمایه‌ها را جذب کنیم. این مستلزم شناخت جهان و ایجاد ارتباط منطقی با جهان است. یک پرسش اساسی این است که آیا شرایط جهان به گونه‌ای هست که اجازه دهد کشوری مثل ایران برنامه‌های توسعه ملی‌اش را پیش ببرد؟ بله به نظر من هیچ مشکلی و مانعی نیست وجود ندارد. به شرطی که ما درک درستی از روابط بین‌المللی داشته باشیم. کسی که جهان را نمی‌شناسد و حتی یک زبان خارجی را هم درست بلد نیست و نمی‌فهمد، نمی‌تواند نماینده دیپلماسی ما باشد. دلایلی هم دارد. قصد توهین هم به وزرای خارجه قبلی ندارم. شما بر خورد یک استاد اقتصاد را با کسی که آشنایی با اقتصاد ندارد مقایسه کنید اصلاً نمی‌توانند باهم ارتباط معنا داری را برقرار کنند. اما وزیر خارجه فعلی به نظرم اگر از نظر مراتب علمی بالاتر از وزرای خارجه کشورهای غربی و آمریکا نباشد چیزی از آنها کم ندارد. این وزیران اگر اهی از گفت‌وگو با او ندارند.

البته قبلاً پرونده هسته‌ای ما و به تبع آن مذاکرات مربوطه در شورایی عالی امنیت ملی پیش می‌رفت نه وزارت خارجه.

بله ولی در کل کنشگر یا اکتور ما در حوزه خارجی، وزارت خارجه بود. من بر این باورم که آقای متکی دنیا را درست نمی‌فهمید. آقای احمدی‌نژاد در خوشبینانه‌ترین حالتش اصلاً متوجه نبود در دنیا چه خبر است. اما در این دولت اینطور نیست. هم رییس‌جمهوری ذهنیت خارجی را می‌فهمد و هم وزیر خارجه‌اش فرد فرهیخته‌ای است. البته عوامل دیگر داخلی هم موثر است.

یکی از انتقاداتی که از سوی برخی اصولگرایان به تیم هسته‌ای ایران و به‌ویژه در بحث مذاکره با آمریکا می‌شود این است که می‌گویند آمریکا قابل اعتماد نیست ...

آمریکایی‌ها هم می‌گویند که ما به ایرانی‌ها نمی‌توانیم اعتماد کنیم.

یا این ادعا که جنس ما و آمریکا اصلاً متفاوت است و برای همین نمی‌توانیم کنار بیاییم

همه ما بشر هستیم. بله آمریکا دنبال منافع ملی‌اش است و باید هم باشد. انگیزه و هدف هر دولتی برای ورود به مناسبات جهانی منافع ملی است. اگر برخی در سیاست خارجی دنبال منافع ملی نباشند، اشتباه می‌کنند. در توافق‌های بین‌المللی اعتماد طرفین به یکدیگر یکی از عوامل بسیار مهم در کارهایی توافق‌هاست. اما نقشه راه و آن چیزی که باهم به توافق می‌رسند باید متضمن منافع دو طرف یا همه‌ی طرف‌ها باشد که اگر هر طرف بخواهد به توافق عمل نکند خود متضرر شود.

آقای ولایتی یک بحثی مطرح کرده بودند مبنی بر مذاکره «دو به دو» ایران با کشورهای طرف مذاکره پرونده هسته‌ای. شما با این ایده موافقید؟

برداشت من هم این است که مذاکرات «دو به دو» جواب می‌دهد. چون مثلاً وقتی می‌نشینیم با آمریکا مذاکره می‌کنیم، می‌توانیم از برخی شکاف‌هایی که بین واشنگتن و یک کشور اروپایی وجود دارد به نفع خودمان استفاده کنیم، چون در میان هر دو کشوری که اختلاف دارند مناطق آنتاگونیستی‌ای وجود دارد که می‌توان روی این نقاط تعارض، سرمایه‌گذاری کرد تا در صورتی که مثلاً یک کشور اروپایی هم بخواهد عقب‌نشینی کند این عقب‌گرد جایی باشد که مثلاً در برابر آمریکا، به نفع ما موضع بگیرد.

شما به مرور در حال انتشار خاطرات خود هستید من اینجا دوست دارم گریزی هم به بخشی از این خاطرات بزنیم. شاید خود شما هم شنیده باشید یک شایعه‌ای هست مربوط به زمانی که شما در نوفل‌لوشاتو همراه امام بودید و در کنار قطب‌زاده و بنی‌صدر ترجمه مصاحبه‌های امام با نشریات خارجی را برعهده داشتید. می‌گویند در این ترجمه‌ها دست برده می‌شد و خیلی از مواقع ایده‌ها و صحبت‌ها، روتوش شده منتشر می‌شد. شما در جلد آخر خاطرات، خاطره‌ای هم از خواهر «صادق طباطبایی» به نقل از خانم «ظاهره دباغ» منتشر کرده‌اید. ایشان که شما را در حال گفت‌وگو با خبرنگاران خارجی دیده بود مدعی شده بود که شما خود را به‌عنوان سخنگوی امام مطرح کرده‌اید که در همین ارتباط، امام بعداً می‌گوید من سخنگویی ندارم. پاسخ شما به این ادعاها چیست؟

چند چیز با هم قاطی شده است. باید تفکیک کنید. بله اینقدر رفتند گفتند که آقا گفت بله من سخنگو ندارم. خب این را خطاب به چه کسی گفت و چه کسی آن را مطرح کرد؟ من، بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده

بودیم، اما همه می‌دانند که مسوول تنظیم مصاحبه‌ها من بودم و همه خبرنگاران به من مراجعه می‌کردند. چون آقای بنی‌صدر و قطب‌زاده در پاریس زندگی می‌کردند و ما در نوفل‌لوشاتو حضور نداشتند اما من کار و زندگی‌ام را در آمریکا رها کرده و در نوفل‌لوشاتو مستقر شده بودم. بنابراین تمام مراجعات به من بود و صحبت **خانم دباغ** بی‌ربط بود و از آن حرف‌های خاله‌زنک. ایشان انگلیسی هم که بلد نبودند بنابراین چطور فهمیده‌اند که من چه به خبرنگاران می‌گفتم. من به خبرنگاران می‌گفتم که سئوالات را کتبی بدهند من سئوالات آن‌ها را ترجمه می‌کردم به آقا می‌دادم بعد جواب ایشان را هم می‌گرفتم ترجمه می‌کردم به خبرنگار می‌دادم بعد می‌گفتم حالا اگر حضوری می‌خواهی باز بیا سؤال کن. چه کسی این کار را باید انجام می‌داد؟ خانم دباغ یا آقای محتشمی یا فردوسی‌پور؟ اینها حرف‌های درستی نیست. من از خانم دباغ توقعی ندارم. اما از خانم **دکتر طباطبایی** متعجبم که آن را زیرکی دانسته است؟! اما مساله ترجمه. کاری به ترجمه قطب‌زاده و بنی‌صدر ندارم اما در زبان انگلیسی مانند هر زبانی شما کلماتی دارید که گزینش کنید. من به علت اشرافی که به زبان داشتم آن کلمه‌ای که به معنا نزدیکتر بود را انتخاب می‌کردم. این حسن من بود نه عیب من. اگر کسی به من ایراد می‌گیرد باید بگوید ایشان آنجا این حرف را زد و شما این را جور دیگری غیر از حرفی که ایشان زد ترجمه کردید. دهها و شاید صدها نفر هم سخنان آقای خمینی را به فارسی می‌شنیدند و هم ترجمه آن‌ها را. هرگز کسی ادعا نکرد که در این ترجمه رعایت امانت نشده است. بارها صحبت بود که آقا چرا همیشه من؟ افراد دیگری هم بودند که ظاهراً انگلیسی هم بلد بودند از آن‌ها بخواهید این وظیفه را انجام بدهند.

شما در خاطرات خود از نزدیکی خانواده خودتان با خانواده امام و به‌ویژه خانواده اشراقی نوشته‌اید و اینکه رابطه صمیمانه‌ای بین فرزندان شما و فرزندان آقای اشراقی ایجاد شد. بعد از انقلاب آیا این رابطه ادامه یافت؟ زهرا اشراقی جایی شما را پدرمعنوی خود خوانده بود.

رویا، برادر زاده و عروس ما و زهرا برادرزاده خانم من همراه خانم من به نوفل‌لوشاتو آمده بودند و همس‌وسال دختران آقای اشراقی بودند صمیمی شده بودند. با هم و به اتفاق همسر من به گردش می‌رفتند. من هم رابطه‌ام تا زمانی که مرحوم اشراقی زنده بود خوب بود. تا مدت‌ها وقتی ما قم می‌رفتیم، می‌رفتیم منزل ایشان و این تفاهم و رابطه خانوادگی وجود داشت. من بعد از سال‌ها در عروسی نوه آقای منتظری و دختر آقای باقی، خانواده آقای اشراقی را دیدم و زهرا خیلی ابراز محبت و صمیمیت کرد. یکبار هم به اتفاق همسر من که از اصفهان برمی‌گشتیم دختر دیگر آقای اشراقی عروس آیت‌الله طاهری را دیدیم که خیلی ابراز محبت کرد. برای همه‌ی آن‌ها سلامتی و عاقبت بخیری را آرزو داریم.

"اشتباه بازرگان"

از سوسیالیست‌های خدایرست تا لیبرال‌های دین‌دار

(عنوان مصاحبه انتخاب خود مجله است)

جواد روح، مجله مهر نامه، سال چهارم، شماره دی ماه ۱۳۹۲

*آقای دکتر! برای شروع شاید مناسب باشد از اولین فعالیت‌های سیاسی شما که به دوران قبل از دانشجویی برمی‌گردد، آغاز کنیم. زمانی که شما به نهضت خدایپرستان سوسیالیست پیوستید. نکته‌ای که شاید برای کسانی که شما و نهضت آزادی را «لیبرال» می‌دانند، جالب توجه باشد. زمینه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌گیری سوسیالیسم در میان نیروهای اسلامی چه بود؟

استفاده از واژه «سوسیالیسم» برای اندیشه عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی در میان مسلمانان، یک ریشه تاریخی دارد. شما می‌دانید که در زمان خود پیامبر کسانی از صحابه، از طبقه زحمتکشان بودند. فقر آنها در حدی بود که جا و مکان خاصی نداشتند و شب‌ها در مسجد پیامبر بیتوته می‌کردند.

*اهل صفا.

بله. آنها در مسجدالنبی سکوی بزرگی داشتند و شب‌ها را در آنجا به عبادت و ریاضت می‌گذراندند. آنها بر اساس آموزه‌های قرآنی به‌شدت با مال‌اندوزی و تکاثرثروت مخالف بودند. برخورد ابوذر غفاری، یکی از همین گروه از صحابه، با عثمان که یکی از صحابه ثروتمند بود و یا با کسانی مثل عبدالرحمن بن عوف که از عناصر اصلی ثروت‌اندوزی و تکاثر اموال بودند، بر همین اساس بود. خوارج در برخی از نواحی اسلامی مثل بحرین حکومتی شکل دادند که به تعبیر امروزی، سوسیالیستی بود و در آن، همه کار می‌کردند و هرچه درآمد داشتند به بیت‌المال می‌دادند و بیت‌المال هم به هرکس به میزان احتیاجش می‌پرداخت. گروه‌های دیگری نظیر قرامطه در بصره و نقاط دیگر بودند که نوعی از جامعه اشتراکی بوجود آورده بودند. در دوران جدید، شاید بتوان گفت که از زمان سیدجمال اسدآبادی اولین بار که واژه «سوسیال دموکرات‌ها» در ایران به کار گرفته شد و آن را به «اجتماعیون عامیون» ترجمه کردند؛ اصطلاح «اجتماعیون مسلمان» هم داشتیم. اگر اشتباه نکنم، سیدجمال نخستین کسی بود که این اصطلاح را برای مکتب اقتصادی اسلامی هم به کار برد. طرح این بحث صرفاً در ایران هم نبود. کشورهای سنی‌نشین هم وجود داشت. به‌عنوان مثال، السباعی، متفکر سوری، کتابی دارد با عنوان «الاسلام و الاشتراکيه» که او هم چنین مباحثی را مطرح می‌کند. در واقع، این روندی بود در جهان اسلام در دوران جدید که در کنش و واکنش با اندیشه‌هایی که از خارج جامعه اسلامی وارد می‌شد، سنتزهایی صورت می‌گرفت. در عصر جدید وقتی اندیشه‌های عدالت‌خواهی به صورت مکاتب مختلف سوسیالیستی در فرانسه، انگلستان و بعد در صورت افراطی آن در مارکسیسم ظهور کرد؛ در میان مسلمانان هم این سؤال شکل گرفت که اسلام چه نوع مکتب اقتصادی دارد؟ بنابراین، مسلمانان دیدند که باید به این پرسش پاسخ دهند. کتاب السباعی پاسخی به همین نیاز بود. در ایران هم، پیش از شکل‌گیری نهضت خدایپرستان سوسیالیست آقای به نام سعیدی، تز دانشگاهی خود را با عنوان «اسلام و سوسیالیسم» منتشر کرد.

*در چه سالی؟

سال‌های ۲۲ یا ۲۳.

*یعنی تشکیل نهضت خدایپرستان سوسیالیست متأثر از این کتاب بود؟

خیر. این کتاب را مثال زدم تا بگویم توجه به اندیشه‌های عدالتخواهانه اتفاق تازه‌ای نبود و قبل از تشکیل نهضت خدایپرستان سوسیالیست هم وجود داشت. خود سیدقطب کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام» را دارد و می‌خواهد همین بحث را باز کند؛ گرچه اسمی از سوسیالیسم یا جامعه اشتراکی نمی‌برد. در سال‌های بعد از شهریور ۲۰ که جریان‌های مختلفی شکل گرفتند؛ ما سه جریان عمده را می‌توانیم تشخیص دهیم. نخست، جریان چپ مارکسیستی که به فاصله یک ماه از شهریور ۲۰ حزب توده را اعلام موجودیت کرد. دلیل آن هم، آمادگی قبلی آنها بود که کادرهایی داشتند که پیش از این در زندان بهسر می‌بردند. ضمن آنکه سیاست متفقین آن بود که از طریق حزب توده با گرایش‌های فاشیستی در ایران که در اواخر سلطنت رضاخان در هواداری آلمان‌های نازی رشد کرده بودند؛ مقابله کنند. دوم، جریان ملی که در چارچوب آن حزب ایران، حزب پیکار و احزاب دیگری بوجود آمدند. جواد فاضل، اولین مترجم نهج‌البلاغه به زبان فارسی، از چهره‌های شاخص حزب پیکار بود. سوم، جریان اسلامی که از همه دیرتر وارد صحنه شد.

*دلیل این تأخیر چه بود؟

این تأخیر طبیعی بود. مسلمانان بعد از شهریور ۲۰ اول باید برداشت خود را از دین تعریف می‌کردند. وقتی می‌گویند ما مسلمان هستیم؛ کدام اسلام؟ کدام دین؟ دینی که به انواع و اقسام خرافات آغشته بود؟ شما اگر به اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران مراجعه کنید، یکی از بندهای آن «خرافه‌زدایی از دین» است. شاید این مسأله الان اصلاً برای شما مطرح نباشد؛ اما در جامعه آن روز این موضوع خیلی مهم بود. آن زمان بسیاری از گرایش‌های خرافی و باورهای انحرافی میان مسلمانان وجود داشت؛ بطوری که وقتی خود را مسلمان معرفی می‌کردیم، باید توضیح می‌دادیم کدام اسلام. علاوه بر این، وقتی حرکتی می‌خواهد خود را به جامعه عرضه کند؛ باید ببیند چه چیزی برای عرضه دارد. آن هم در شرایطی که حزب توده خیلی قوی و فعال بود. شما می‌دانید که حزب توده در دوره اول فعالیت خود (سال‌های ۲۰ تا ۲۳) توانست بخش زیادی از روشنفکران، متفکران و مترجمان را جذب کند. حزب توده در این مقطع دو مشخصه داشت. اول اینکه هیچ‌گاه عنوان نکرد که مارکسیست است. دوم اینکه خود را ملی و در مواردی دینی معرفی می‌کرد؛ در دهه اول محرم سر در حزب توده در تهران و شهرری با پارچه‌های سیاه و نوحه‌های عزا پوشیده می‌شد. بعد از قضیه درخواست نفتی روس‌ها از ایران و حمایت حزب توده از آنها به‌تدریج صفوف مشخص شد. اما در میان ما مسلمانان در آن مقطع، خواندن شیمی، فیزیک و علوم طبیعی مترادف بود با بی‌دینی. به همین دلیل، بسیاری از خانواده‌های مسلمان حتی به پسران خود اجازه رفتن به مدرسه را نمی‌دادند. از آن طرف، جوان‌های آن زمان هم اگر می‌دیدند جوانی حرف از خدا می‌زند ولی دانشگاه و دبیرستان را تمام کرده، تعجب می‌کردند. یعنی، ما با یک تقابل تیز روبه‌رو بودیم. این در حالی بود که حوزه‌های علمیه هم کاملاً در خواب و به‌دور از مسایل و

نیازهای روز جامعه بودند. در چنین شرایطی، چند جریان حرکت ابتدایی خود را آغاز کردند. یکی، انجمن اسلامی دانشجویان که در دانشگاه تحت فشار دو جریان مخالف (بهایی‌ها و توده‌ای‌ها) قرار داشتند. دوستان ما از ترس هوچی‌گری توده‌ای‌ها جرأت نداشتند به مسجد دانشگاه تهران که در یکی از اتاق‌های طبقه همکف دانشکده فنی به همت مهندس بازرگان درست شده بود، بروند و نماز بخوانند. خود من همان اوایلی که تازه به دانشگاه رفته بودم، روحیه‌ای داشتم که مخالفان را تحریک می‌کردم. یک روز که هنوز کلاس تشکیل نشده بود، رفتم پای تخته نوشتم: «اسلام منادی آزادی و برابری است و عموم مسلمانان جهان باید از این ندای آسمانی برخوردار باشند». زیر آن هم نوشتم: «یک مارکسیست نمی‌تواند سوسیالیست باشد!». بعد هم رفتم بیرون. وقتی دانشجویان به کلاس آمدند، داد و بیداد توده‌ای‌ها بلند شد که دانشگاه محل دین نیست. دنبال آن بودند که چه کسی این مطالب را نوشته است. خوب که داد و بیداد کردند؛ من پا شدم و گفتم من نوشتم، بفرمایید تا با هم بحث کنیم. می‌خواهم بگویم که جو بدین شکل بود. بنابراین، انجمن اسلامی دانشجویان دو مسئولیت مهم داشت. اول، مرزبندی با خرافات و دوم، مقابله با جریان چپ مارکسیستی. البته، ما هم جوان بودیم، متفکر و نظریه‌پرداز نداشتیم. بازرگان اولین کسی است که بعد از شهریور ۲۰ نظریه‌پردازی می‌کند و تا حدود زیادی مرزها را برای ما جوانان روشن کرد.

***پا توجه به اینکه شما می‌فرمایید آن زمان هنوز جریان اسلامی خاصی شکل نگرفته بود؛ آیا انجمن اسلامی دانشجویان که شاید اولین تشکیلات اسلامی بود، در مقام تولید فکر بود، یا صرفاً توزیع فکر یا مصرف‌کننده فکر؟**

من پرسش شما را تصحیح می‌کنم. درست است که اولین سازمان جدی انجمن اسلامی دانشجویان بود؛ اما قبل از آن هم تلاش‌هایی صورت گرفته بود. مثلاً مرحوم شهابی سازمان تبلیغات اسلامی را درست کرده بود؛ اما آنجا هم مرزبندی درباره اینکه کدام اسلام مشخص نبود. یا مرحوم راشد که شب‌های جمعه در رادیو خیلی هم خوب و گیرا صحبت می‌کرد؛ تا آنجا که حتی دوستان ارمنی ما آن را گوش می‌دادند! اما هیچ‌کدام از این‌ها سازمان نبودند. انجمن اسلامی دانشجویان به دنبال حفظ هویت دینی بود. یعنی، ما در معرض تهاجمی قرار داشتیم که ابتدا باید هویت خود را بعنوان مسلمان حفظ می‌کردیم. همانطور که بدون همراه و راهنما نمی‌توان به کوه و بیابان رفت؛ برای فعالیت‌های اجتماعی هم ما نیاز به همراه و راهنما داشتیم. انجمن اسلامی دانشجویان در آن زمان محلی بود برای اجتماع همه جوانانی که درد دین داشتند تا یکدیگر را حمایت اخلاقی و معنوی کنند. ضمن اینکه این پرسش برایمان مطرح بود که کدام دین؟ بنابراین، ما دنبال افرادی رفتیم که بتوانند این پرسش ما را پاسخ دهند. می‌خواستیم کسی برای ما توضیح دهد که تعارضی بین اسلام و علوم جدید نیست. آن هم در شرایطی که بسیاری از هم‌نسلان من برای جلب موافقت خانواده‌های خود با تحصیل، مشکل داشتند. چرا که روحانیون در بدنه جامعه خیلی نفوذ داشتند و با هر آنچه جدید بود، مخالفت می‌کردند.

***خود شما چطور توانستید به دانشگاه بروید؟**

پدر من مخالفتی با تحصیل ما نداشت. او تنها می‌خواست یکی از سه پسر او در مغازه کمک او باشد. متقابلاً مادر ما تأکید داشت که من حتماً باید درس بخوانم. من هم به پدرم گفتم من کارهای تو را انجام می‌دهم و درسم را هم می‌خوانم. در کنار انجمن‌های اسلامی، کسان دیگری هم بودند که از زاویه دیگری نسبت به فعالیت‌های حزب توده حساس بودند و مخالفت آنها جنبه ایدئولوژیک داشت. از این جهت دو نفر نقش کلیدی داشتند؛ یکی مرحوم محمد نخشب و دیگری، آقای مهندس جلال آشتیانی که فرزند شیخ مهدی آشتیانی، از اساتید برجسته فلسفه اسلامی در قم، بود. بسیاری از علما مثل مرحوم شیخ مهدی حائری یزدی و علامه طباطبایی از شاگردان مرحوم میرزا مهدی آشتیانی بودند. آنها هیچ ارتباطی با انجمن‌های اسلامی نداشتند؛ اما به این نتیجه رسیده بودند که برای مقابله با حزب توده باید اندیشه‌های آنها را شناخت. یک گروه را نخشب که دانشجوی دانشگاه حقوق بود تشکیل داده بود و دیگری را مهندس آشتیانی که دانشجوی دانشکده فنی بود. این هر دو گروه همزمان به این جمع‌بندی و نظریه رسیده بودند که دیدگاه اقتصادی اسلام، یک دیدگاه سوسیالیستی است. برادر من (دکتر کاظم یزدی) و فرزندان مرحوم سیدمهدی رضوی قمی هم با گروه آشتیانی همکاری داشتند. بعد از مدتی دو گروه با هم آشنا شدند و به هم پیوستند که بدین ترتیب، نهضت خدایرستان سوسیالیست شکل گرفت.

فکر می‌کنید مؤسسان نهضت خدایرستان سوسیالیست مستقل به گرایش سوسیالیستی رسیدند، یا آنکه تحت تأثیر فضا و هژمونی فکری حزب توده قرار داشتند؟

اصطلاحی داریم که می‌گوید فرهنگ‌ها مسری هستند. همانطور که جوامع انسانی از ابتدا به مبادلات اقتصادی دست می‌زدند، مبادلات فرهنگی هم داشتند. مبادله فرهنگی یکی از عناصر لازم برای رشد هر گروه اجتماعی است. گروه‌هایی نظیر قبایل آمازون که مبادله فرهنگی با دیگران نداشتند، ابتدایی باقی مانده‌اند. از آنجا که ایران یک سرزمین بکر و بی‌فرهنگ نیست؛ طبعاً وقتی اندیشه‌های جدید وارد ایران می‌شود، این اندیشه‌ها خواه‌ناخواه به سمتی می‌رود که رنگ بومی بگیرد.

بنابراین، سوسیالیزم خدایرست یک سنتز بود.

در شکل‌گیری سوسیالیزم خدایرست، افکار و اندیشه‌های جدید آمده، ما بعنوان مسلمان آن را می‌بینیم و خواه‌ناخواه به فکر فرو می‌رویم. برای آنکه از یک طرف، ظلم‌ستیزی عنصر اساسی در حیات انسانی است و از طرف دیگر، با توجه به شاخصه‌های تشیع و مطالعه اندیشه‌های حضرت علی در نهج‌البلاغه، طبیعی بود به این نتیجه برسیم که نگرش اقتصادی اسلام به نوعی سوسیالیستی است. در اینجا است که سنتزی بوجود می‌آید و می‌شود خدایرستان سوسیالیست. ما این را در اروپا هم می‌بینیم. در آنجا هم سنتزهایی بین اندیشه‌های سوسیالیستی با عدالتخواهان مسیحی صورت گرفت و جریان‌های سوسیال مسیحی بوجود آمده است. در حزب سوسیال دموکرات سوئد، شاخه بزرگی وجود دارد با عنوان Brotherhood که در واقع، سوسیالیست‌های مسیحی هستند. یک بار هم به دعوت آنها در سوئد یک سخنرانی کردم با همین عنوان «خدایرستان سوسیالیست». از آنجا که اکثریت قریب به اتفاق مؤسسان نهضت خدایرست دانشجویان بودند؛ اولین کاری که کردند تشکیل شاخه دانش‌آموزی بود. چرا که هر کدام از آنها برادران کوچکتری داشتند که می‌توانستند با آوردن آنها شاخه دانش‌آموزی را

تشکیل دهند. بدین ترتیب، من و برادرم دکتر اسماعیل، باقر رضوی، رضا مکانیک (برادر مرحوم نخشب) و برادر دکتر شرف‌الدین که دانش‌آموزان دبیرستان بودیم وارد این گروه شدیم. بنابراین، من قبل از آنکه وارد دانشگاه و انجمن اسلامی دانشجویان بشوم، عضو نهضت خدایرستان سوسیالیست بودم. این تشکل برنامه‌های آموزشی خیلی خوبی داشت. مرحوم مهندس شکیب‌نیا (که چند سال قبل فوت کرد و زمانی سردبیر نشریه «فروغ علم»، ارگان انجمن اسلامی دانشجویان، بود) یک دوره کامل اقتصاد به ما درس داد. من دفتری که آن آموزه‌ها را در آن می‌نوشتیم، هنوز دارم. بنابراین، تشکیلات خوبی بود که کادرسازی می‌کرد. منتهی بعداً اختلافاتی در درون آن بوجود آمد.

اختلاف فکری یا راهبردی؟

اختلاف بر سر مشی حرکت بود. از یک طرف، مرحوم نخشب و از طرف دیگر، گروهی به رهبری جلال آشتیانی. جو غالب درون نهضت خدایرستان این بود که ما باید همچنان به فعالیت مخفیانه خود ادامه دهیم و نیروهای خود را بسازیم و با آمادگی کامل وارد جامعه شویم. اما مرحوم نخشب دیدگاه دیگری داشت. با توجه به اینکه در آن مقطع جنبش ملی شدن نفت خیلی جاذبه پیدا کرده بود؛ او اعتقاد داشت باید به صحنه علنی آمد.

*الآن فکر می‌کنید کدام مشی درست بود؟

به نظرم، مشی آشتیانی درست بود. البته، مشی نخشب همان زمان هم شکست خورد. آنها رفتند چهارراه سرچشمه طبقه بالای کتابفروشی حافظ را اجاره کردند و در آنجا موجودیت جمعیت خدایرستان سوسیالیست را اعلام کردند. اما کارشان نگرفت و جامعه استقبال نکرد. در فاز بعد، تصمیم گرفتند و دسته‌جمعی رفتند به حزب ایران که رهبری آن را مرحوم اللهیار صالح بر عهده داشت. این گروه در قالب حزب ایران فعالیت زیادی داشتند و شاخه‌های آن حزب را در شهرستان‌ها ایجاد کردند. در داخل حزب موفق بودند. اما هنگامی که در کنگره حزب از جمع آنان مرحوم نخشب، حسین راضی و نوشین برای شورای مرکزی انتخاب شدند، رهبری حزب آن‌ها نپذیرفت و تقابل را آغاز کرد که نهایتاً منجر به اخراج آنها از حزب ایران شد. پس از خروج از حزب ایران، حزب مردم ایران را درست کردند. بعد از ۲۸ مرداد سال ۳۲ هم که همه احزاب سرکوب شدند، این حزب هم تعطیل شد. من به مشی آشتیانی اعتقاد داشتم و با آن گروه ماندم. چرا که ما باید مقداری صبر می‌کردیم تا مجهز شویم. درست است که ما مسلمان بودیم، اما هنوز همه اعضای نهضت برای مقابله با اندیشه‌های انحرافی آمادگی نداشتند. توده‌ای‌ها خیلی قوی بودند و کادرهای ما باید آموزش می‌دیدند. این نکته را هم بگویم که در زمان دکتر مصدق چند نوع برخورد با حزب توده می‌شد. اول، گروهی مثل پان‌ایرانیست‌ها که برخورد آنها عمدتاً فیزیکی بود. دوم، نیروی سومی‌ها و هواداران خلیل ملکی که بیشتر برخورد سیاسی می‌کردند. دسته سوم، هم ما که برخورد ایدئولوژیک می‌کردیم. من خاطرم هست که در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی که پشت مجلس بود و برای درس خواندن به آنجا می‌رفتم، می‌دیدم که همه با هم بحث می‌کردند و عمده بحث‌ها میان ملیون و توده‌ای‌ها بر سر مصدق بود. من که وارد می‌شدم، اصلاً مسیر بحث را عوض می‌کردم. می‌گفتم شما که این بحث‌ها را می‌کنید، از نظر ایدئولوژیک اصلاً معتقد به نقش شخصیت‌ها در تاریخ

هستید یا نه؟ ما در آن مقطع به این دلیل که درون نهضت خدایپرستان سوسیالیست برایمان کلاس و دوره‌های آموزشی گذاشته بودند، تقریباً بسیاری از آثار مارکسیست‌ها را که به فارسی ترجمه شده بود از قبیل مجلات دنیا، ماهنامه رزم، ماهنامه مردم و اصول مقدماتی فلسفه (ژرژ پولیتزر) را خوانده بودم و در حد سن و سال خودم بر مباحث اشراف پیدا کرده بودم و می‌توانستم با توده‌ای‌ها بحث کنم. یکی از این آثار کتاب "نقش شخصیت‌ها در تاریخ" اثر پلخائف بود. بنابراین، ما با توده‌ای‌ها برخورد ایدئولوژیک داشتیم؛ اما کافی نبود. چون همگی هنوز دانشجو و دانش‌آموز بودیم و هنوز وارد معرکه زندگی نشده بودیم. برای همین، در یک مقطع در درون همین شاخه نهضت خدایپرستان سوسیالیست (طیف آشتیانی) مطرح شد که ما چند تن از شخصیت‌ها را به درون نهضت دعوت کنیم و اگر هم بخواهیم وارد صحنه سیاسی جامعه شویم، با حضور و عضویت این شخصیت‌ها وارد شویم. مهندس بازرگان از جمله این شخصیت‌ها بود. جلسه‌ای در باغ مهندس رضوی در خیابان مقصودبیگ تجریش گذاشته شد. آقایان بازرگان، طالقانی، سحابی و تعدادی از وکلای دادگستری آمدند؛ اما از تشکیل چنین حزبی استقبال نکردند.

چه کسی استقبال نکرد؟ آقای بازرگان؟

هیچ‌کدام از این آقایان .

مبنای مخالفتشان ایدئولوژیک بود؟

نه. هنوز تردیدهایی وجود داشت که آیا ما مسلمانان می‌توانیم یک سازمان حزبی داشته باشیم؟ در آنجا با وجود آنکه بحث‌های مختلفی شد، ولی در مجموع اینکه بیاییم و مسئولیت کار جمعی را بپذیریم؛ رد شد.

ایده تشکیل این حزب از آقای آشتیانی بود؟

از شورای مرکزی نهضت خدایپرستان سوسیالیست .

این طیف پنهانکار (جریان آقای آشتیانی) تا چه زمان فعالیت داشت؟ آیا بعد از مرداد ۳۲ هم فعال ماند؟

تا مرداد ۳۲ فعالیت داشت. بعد از آن، دو اتفاق افتاد. یکی آنکه فشار دستگاه خیلی زیاد شد. دوم اینکه اغلب اعضاء دانشگاه را تمام کردند و هریک به گوشه‌ای فرا رفتند. یکی از دلایل مخالفت ما با علنی شدن فعالیت‌ها هم همین بود که ما باید آن مرحله خروج از دانشگاه را پشت سر می‌گذاشتیم تا ببینیم در عرصه اجتماعی چه کسی می‌ماند و چه کسی می‌رود .

به این معنا، نهضت خدایپرستان یک تشکل دانشجویی بود.

بیشتر دانشجویی بود. منتهی به صفت دانشجویی نمی‌خواست فعالیت کند. عناصر اصلی اندیشه و تفکر دینی آن درست بود. من متأسفانه نتوانستم مرانامه نهضت خدایپرستان سوسیالیست را پیدا کنم. یکی از اعضای برجسته این شاخه مرحوم ابوالقاسم زرین‌خامه مسؤول تشکیلات بود و همه اسناد را در اختیار داشت که متأسفانه بخش اعظم آن بعد از ۲۸ مرداد از بین رفت. ما در نهضت یک سوگندنامه و یک

مرامنامه داشتیم و کاملاً یک سازمان حزبی بود. ما درون خود یک روزنامه دیواری منتشر می‌کردیم به نام "انقلاب".

یعنی از همان زمان به انقلاب فکر می‌کردید؟

بله. نهضت خدایپرستان یک سازمان انقلابی بود. حتی ما چند روز می‌رفتیم به همین منطقه کهریزک که آن زمان خارج از شهر بود و تمرین تیراندازی می‌کردیم. این وضعیت ادامه داشت تا ۲۸ مرداد. بعد از ۲۸ مرداد نهضت خدایپرستان دیگر فعال نبود. ارتباطات ما در حد دیدوبازدیدهای دوستانه بود. جریان مرحوم نخشب هم بعد از ۲۸ مرداد متلاشی شد. مرحوم **مخشب** هم در حدود سال ۳۶ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. در اوائل دهه ۴۰، که فضای سیاسی باز شد **حزب مردم ایران** نیز مجدداً شروع به فعالیت کرد. اما بعد از سرکوب های اوائل سال ۴۲ فعالیت این حزب نیز متوقف شد. در سال های بعد یک گروه به رهبری مرحوم دکتر سامی و حبیب پیمان از حزب مردم ایران جدا شدند و سازمان جدیدی را تاسیس کردند (جاما). اما همچنان به سوسیالیسم اعتقاد داشتند. در سال ۵۵ یا ۵۶ دکتر پیمان از این گروه جدا شد و **جنبش مسلمانان مبارز** را به راه انداخت. در آستانه انقلاب، به ابتکار مرحوم طالقانی بعد از آزادی از زندان، نمایندگان همه احزاب و گروه‌های مختلف دعوت شدند تا شورای انقلاب را تاسیس کند؛ بی‌اطلاع از اینکه شورای انقلاب دیگری به دستور آقای خمینی تشکیل شده و فعالیت خود را آغاز کرده است. در آن نشست، نمایندگان نهضت خدایپرستان سوسیالیست هم بودند. **مهندس آشتیانی** و برادرم (**دکتر اسماعیل**) شرکت کرده و نظرت خود را ارائه داده بودند. نمایندگان **جاما** به رهبری دکتر سامی و جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر پیمان نیز بودند.

آقای دکتر! برگردیم به انجمن‌های اسلامی. شما اشاره داشتید که برخورد نهضت خدایپرستان با توده‌ای‌ها از موضع ایدئولوژیک بود. آیا برخورد انجمن‌ها هم بدین شکل بود؟

بله. بعد از جدایی گروه نخشب از نهضت خدایپرستان سوسیالیست، درون نهضت بحث کردیم و در نتیجه دو اتفاق افتاد. اول اینکه برای توسعه فعالیت‌ها **جمعیت تعاونی خدایپرستان** را ایجاد کردیم. گروهی از جوانان بازار را جمع کردیم. آقای به نام **شیخ مهدی شریعتمدار** می‌آمد و به جز مباحث اصول عقاید و سیاسی، کارهای خیریه و آموزشی هم می‌کردیم. دوم اینکه به ما مأموریت دادند که بروید و در انجمن‌ها فعالیت کنید. بنابراین، بدون آنکه اعلام یا ابراز کنم که از خدایپرستان سوسیالیست هستم؛ به انجمن‌های اسلامی دانشجویان رفتم و فعالیت خود را شروع کردم. در واقع، من قبل از آنکه وارد دانشگاه شوم به **انجمن اسلامی دانشجویان** پیوستم. دفتر انجمن در خیابان ری، روبه‌روی کوچه میرزا محمود وزیر بود. در آنجا بود که برای اولین بار دکتر چمران را دیدم و آشنا شدیم. همزمان با اوج گرفتن جنبش ملی شدن نفت، آرام آرام فعالیت انجمن‌ها هم افزایش پیدا کرد. یکی از کارها برگزاری جلسات بحث و انتقاد در روزهای جمعه بود. همه - حتی توده‌ای‌ها- می‌آمدند. ما به آنها می‌گفتیم به جلسات بیایید، ما به شما منبر می‌دهیم تا حرف‌هایتان را بزنید؛ شما هم حرف‌های ما را بشنوید. اما آنها معمولاً نمی‌آمدند. می‌ترسیدند؛ چون از نظر تئوریک خیلی ضعیف بودند. می‌گفتند که ما مارکسیست هستیم؛ اما نمی‌دانستند که مارکسیسم چیست. ابتدایی‌ترین مباحث آن را هم نخوانده بودند. علاوه بر این، ما روزهای جمعه

گردش‌های دسته‌جمعی داشتیم. من خیلی در این کار سهم داشتم. از قبل بلیت‌های دو تومانی می‌فروختیم و همه را در میدان توپخانه جمع می‌کردیم و هر هفته با اتوبوس به یکی از مناطق شمال تهران می‌رفتیم. برنامه ما هم این بود که هر هفته نگاه می‌کردیم که هفته قبل توده‌ای‌ها کجا رفته‌اند، به همان‌جا می‌رفتیم. علت هم آن بود که سازمان جوانان حزب توده دختران و پسران را مختلط می‌برد، اغلب هم مشروب می‌خوردند و رقص و آواز و... . طبعاً مردم محلی شمال تهران - که آن زمان مناطقی مثل ونک هنوز ده بود - خیلی از دست آنها عصبانی می‌شدند. متقابلاً، هفته بعد ما به همان‌جا می‌رفتیم. مردم محلی می‌دیدند که عده‌ای جوان آمده‌اند و نماز جماعت می‌خوانند و برایشان جذاب بود. البته، پشت این نوع فعالیت‌ها یک نظریه سیاسی وجود دارد. یک حزب سیاسی برای آنکه توسعه پیدا کند، نیاز به سازمان‌های جانبی دارد که به آنها سازمان‌های همگام (front organization) گفته می‌شود. شما برای عضوگیری باید چنین سازمان‌هایی داشته باشید که افراد از جامعه به درون آن جذب شوند و جوهر خود را نشان دهند و شما ببینید آنها تا چه حد درستکار و امین هستند و بعد از طی آموزش‌هایی و بررسی‌های لازم در یکی دو سال، وارد سازمان اصلی (حزب) شوند. انجمن‌های اسلامی دانشجویان در واقع، چنین چیزی هم بود.

آن وقت سازمان اصلی چه بود؟

سازمان اصلی نتوانست نقش خود را ایفا کند. جدا از سازمان اصلی، ما فعالیت خود را انجام می‌دادیم. انجمن‌های مختلف شکل گرفتند. مجله «فروغ علم» را داشتیم که بعد از مدتی تعطیل شد؛ مجله «گنج شایگان» را منتشر کردیم تا ۲۸ مرداد که کاسه کوزه همه را به هم ریختند. خود انجمن اسلامی هم داستان دیگری پیدا کرد.

انجمن اسلامی نخستین جایی بود که شما با مهندس بازرگان برخورد داشتید. شما در این برخوردها چه تفاوتی میان تفکرات و اندیشه بازرگان با آنچه قبلاً از مرحوم نخشب یا آشتیانی در نهضت خدایپرستان دیده بودید، می‌دیدید؟ آیا اشتراک نظری وجود داشت؟

آن زمان خیلی مباحث بعدی مطرح نبود. بیشتر این مطرح بود که عناصری از آموزه‌های دینی باید برجسته شود. همانطور که گفتم، شاید آن فضا برای شما ملموس نباشد. اما مثلاً آن زمان بحث درباره مفاهیم قرآن مرسوم نبود. اما از طریق این جریان ما با طالقانی آشنا شدیم، بعد رفتیم به مسجد هدایت و جلسات تفسیر قرآن طالقانی. بنابراین، به‌تدریج فهمیدیم مسایل فراتر از اینهاست. دوباره همان بحث «کدام اسلام» مطرح بود. به همین جهت، وقتی در جلسات پای صحبت بازرگان می‌نشستیم زیاد این موضوع مطرح نبود که اسلام به سوسیالیسم معتقد است یا نه. من در مقاله‌ای آثار مهندس بازرگان را به دو دسته تقسیم کرده‌ام؛ یک دسته آثار فراگروهی، فرادینی، فراملی و جهانی. «عشق و پرستش»، «ذره بی‌انتها»، «راه طی شده» و «سیر تحول قرآن» از این نوع است. آن زمان، این نوع نگاه برای ما خیلی ارزشمند بود. دسته دوم، کتاب‌هایی که مستقیماً آسیب‌های اجتماعی جامعه ایران را مطرح می‌کرد. مثلاً ما ایرانی‌ها معمولاً اهل فعالیت جمعی و مسئولیت‌پذیری نیستیم و یا اینکه مقلد هستیم. در نقد این مسایل، بازرگان «خودجوشی» و «احتیاج روز» را مطرح می‌کند. این موضوعات در یک جامعه استبدادزده

بسیار مهمتر است تا اینکه نگاه اقتصادی اسلام سوسیالیستی هست یا نه. هنوز هم این مسایل مبتلابه جامعه ما هست و به همین جهت هم، هنوز می‌توان به اندیشه‌ها و ایده‌های بازرگان پرداخت. بنابراین، ما پس از ورود به انجمن اسلامی آن دیدگاه‌های سوسیالیستی را از دست ندادیم؛ اما با مقولات دیگری از افکار و اندیشه‌ها آشنا شدیم. علاوه بر این، برخوردها و بحث‌های بازرگان برای ما جاذب بود؛ چون دردهای کلیدی جامعه را در نظر داشت. نکته جالب‌توجه دیگر برای ما آن بود که بازرگان هرآنچه می‌گفت، خود عمل می‌کرد. بازرگان مبتکر بود، بازرگان خودجوش بود، نگاه بازرگان در فعالیت‌های اجتماعی به بی‌نهایت کوچک‌ها بود، اینطور نبود که بخواهد همه‌جا خود را جلو بیاندازد. من اولین باری که بازرگان را دیدم، سال آخر دبیرستان و ۱۷ ساله بودم. انجمن اسلامی دانشجویان چهارشنبه‌ها جلسات هفتگی سخنرانی در دبستان نظامی (خیابان سپه سابق) می‌گذاشت. در یکی از این جلسات که بازرگان سخنرانی داشت، من مدیر و ناظم جلسه بودم. شما تصور بفرمایید؛ من یک جوان یک‌لاقبای ۱۷ ساله، جلسه‌ای را اداره می‌کنم که سخنران آن مهندس بازرگان، استاد دانشگاه و رییس دانشکده فنی دانشگاه تهران، است! بازرگان به این موارد خیلی اهمیت می‌داد. در حالیکه در برخی گروه‌های اجتماعی ما این را نمی‌دیدیم و کیش شخصیت خیلی شدید بود. هنوز هم در خیلی احزاب و انجمن‌ها اینطور است که کار جمعی را به صورت شرکت سهامی می‌بینند. داشتن نگاهی از جنس بازرگان در فعالیت‌های جمعی خیلی مهم است. آن حزبی موفق می‌شود که بتواند همه را جذب کند. اصولاً چرا ما درون احزاب خود خیلی زود دچار اختلاف می‌شویم؟ اختلاف درون خداپرستان سوسیالیست صرفاً به خاطر مشی نبود. بلکه اختلاف بر سر «منش سیاسی» هم بود. آن رسوبات فرهنگ استبدادی که در همه ما هست، می‌آید و مخل فعالیت‌های جمعی می‌شود. یا حزب توده را ببینید. دوگروه یکی به رهبری خلیل ملکی و دیگری به رهبری انور خامه‌ای از حزب جدا شدند. خود گروه خلیل ملکی بعدها دچار انشعابات شد. حزب ایران همینطور که اول گروه نخشب از آن جدا شد و حزب مردم ایران ایجاد شد. بعد پیمان و سامی از اینها جدا شدند و به اصطلاح خودشان یک سازمان انقلابی درست کردند. بعد این دو هم با هم اختلاف پیدا کردند و جدا شدند. پیمان یک راه رفت و سامی راهی دیگر. اما نهضت آزادی ایران پنجاه سال است که مانده. چرا؟ پاسخ همین پرسش، از نظر جامعه‌شناسی توسط اهل فن قابل بررسی است.

البته مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی درآمد و بعد جدا شد...

آنها رفتند دنبال سازماندهی نظامی و نمی‌توانستند در نهضت آزادی بمانند. برای اینکه ساختار هر واحد اجتماعی متناسب با اهداف آن است. شرکت انتشار را که ما درست کردیم؛ یک واحد فرهنگی است. اما آن را نهضت آزادی نکردیم؛ برای اینکه شرکت انتشار با کارکردی که دارد، باید همانطور بماند. نهضت آزادی برای فعالیت‌های سیاسی علنی تشکیل شده بود. این ساختار نمی‌توانست یک سازمان مخفی درست کند. صحیح‌ترین کار آن بود که عده‌ای بروند سازمان مخفی را درست کنند؛ ولی همچنان با سازمان مادر ارتباطات فکری داشته باشند. مجاهدین اولیه همین کار را کردند. همچنان با بازرگان در ارتباط بودند. ولی بازرگان به آنها ملحق نشد و نباید هم ملحق می‌شد. چرا که اگر بازرگان ملحق می‌شد، سازمان مجاهدین خلق لو می‌رفت. برای همین در خارج از کشور، ما انجمن‌های اسلامی را داشتیم؛ نهضت آزادی هم شاخه خارج از کشور بود. اما وقتی برای آموزش فعالیت‌های چریکی به مصر رفتیم، یک

سازمان کاملاً مخفی ایجاد کردیم. حتی همه اعضای نهضت آزادی در خارج از کشور هم مطلع نبودند. برای اینکه آنجا روابط طور دیگری است. بنابراین، مجاهدین اولیه صحیح‌ترین کار را انجام دادند.

آقای دکتر! با اجازه شما کمی برگردیم به عقب. همانطور که اشاره داشتید، دوران حضور شما در انجمن اسلامی دانشجویان همزمان با دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت بود. من در خاطرات شما دیدم که به یکی از سرمقاله‌های «گنج شایگان» اشاره کرده‌اید با این عنوان که «نفع ملی شدن نفت بیشتر است یا ضرر اختلاف شما؟». که منظور هم اختلاف میان دکتر مصدق و آقای کاشانی است. با توجه به آنکه شما آن زمان بعنوان یک تشکیلات اسلامی فعالیت داشتید، آیا اصولاً تعامل و ارتباطی با دولت و رهبران جنبش داشتید و دیگر اینکه در اختلافاتی که آن زمان بوجود آمد، خود را به کدام سمت نزدیکتر می‌دیدید؟

همانطور که می‌دانید، در دانشگاه تهران علاوه بر انجمن اسلامی دانشجویان، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم بود که برای خود اساسنامه داشت. اول هر سال تحصیلی انتخابات می‌شد در همه کلاس‌های دانشگاه. هر کلاس به تناسب تعداد دانشجویان دو تا چهار نماینده انتخاب می‌کرد. نمایندگان کلاس‌های هر دانشکده جمع می‌شدند و سازمان دانشجویان آن دانشکده را تشکیل می‌دادند. آن شورای دانشکده، دو نفر را انتخاب می‌کرد برای شورای دانشگاه. ما آن زمان ۱۱ دانشکده در دانشگاه تهران داشتیم و در نتیجه ۲۲ نفر نمایندگان ۱۱ شورا جمع می‌شدند و هیأت دبیران سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل می‌دادند. این سازمان، هویت ایدئولوژیک نداشت. من هم در انتخابات کلاس‌م انتخاب شدم و از طرف شورای دانشکده به شورای دانشگاه و در آن جا به عضویت هیأت دبیران انتخاب شدم. ما بعنوان سازمان دانشجویان از دکتر مصدق حمایت می‌کردیم. در نزاع بین کاشانی و مصدق، ما طرف کاشانی را نگرفتیم؛ چون برخی از رفتارهای کاشانی را نمی‌توانستیم تأیید کنیم. مخصوصاً کسانی که به کاشانی خیلی نزدیک بودند؛ مثلاً شمس قنات‌آبادی یک روحانی جوانی بود که او را قابل تأیید نمی‌دیدیم. یا حتی حسین مکی و بقایی که مورد تأیید آیت‌الله کاشانی قرار داشتند؛ از نظر ما مردود بودند. بنابراین، ما آن زمان جریان ملی در دانشگاه تهران را نمایندگی می‌کردیم و با چهره‌های ملی در ارتباط بودیم.

همین گرایش ملی هم واکنش توده‌ای‌ها را برانگیخت و سازمان موازی شکل گرفت...

بله. سازمان موازی شکل گرفت. یعنی، بعد از انتخابات سال ۲۹-۳۰ سازمان دانشجویان تبدیل به دو سازمان شد. سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که از قبل بود و توده‌ای‌ها در آن اکثریت داشتند. ما اسم خود را گذاشتیم «سازمان ملی (صنفی) دانشجویان دانشگاه تهران». ماجرا هم این بود که در برخی دانشکده‌ها مثل دانشکده فنی، توده‌ای‌ها باختند و اکثریت در اختیار ملیون قرار گرفت. اما توده‌ای‌ها آمدند و توده‌ای‌های منتخب را به اضافه آنهایی که کاندیدا شده و انتخاب نشده بودند، دعوت کردند و آنها را بعنوان سازمان آن دانشکده قبول کردند. وقتی آنها این کار را کردند، ما هم کردیم و بدین شکل، دو سازمان موازی شکل گرفت که تعارض میان آنها کاملاً مشهود بود.

سازمان دانشجویان ملی چه اقدامات مشخصی در حمایت از دکتر مصدق انجام داد؟

در هر فرصتی که جبهه ملی مردم را به تجمع و اعتراض و راهپیمایی دعوت می‌کرد، سازمان دانشجویان دانشگاه تهران هم بیانیه می‌داد و به آنها ملحق می‌شد. در تظاهرات ۳۰ تیر ما نقش کلیدی داشتیم. از همان روز پنجشنبه که مطلع شدیم دکتر مصدق استعفا داده، سازمان ملی دانشجویان دانشگاه تهران شروع کردیم و در خیابان شاه‌آباد بچه‌ها را دعوت کردیم به جنگ‌وگریز با سربازان. روز ۳۰ تیر هم از جلوی دانشگاه راه افتادیم و رفتیم به سمت بازار که بسته بودند و تیراندازی شده بود. جریان ۳۰ تیر را من در کتاب «جنبش دانشجویی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰» توضیح داده‌ام. دومین مورد وقتی بود که دکتر مصدق فراخوان اوراق قرضه ملی را اعلام کرد که سازمان ملی دانشجویان هم حمایت خود را اعلام کرد. از درب دانشگاه حرکت کردیم به سمت بانک ملی تا اوراق قرضه را بخریم. آن اقدام، یکی از موفق‌ترین راهپیمایی‌های سازمان دانشجویان دانشگاه تهران بود؛ چرا که از ۸۰۰۰ دانشجوی آن زمان دانشگاه تهران، چهار تا پنج‌هزار نفر آمده بودند. یعنی، حتی عناصر توده‌ای هم متأثر از جو سیاسی به ما پیوستند و آمدند.

می‌خواستم در اینجا یک سؤال شخصی بپرسم. وقوع کودتای ۲۸ مرداد بر روی شما که در آن زمان یک جوان تازه‌کار در فعالیت‌های سیاسی بودید، چه تأثیری گذاشت؟ چطور با آن شکست و رخداد تلخ مواجه شدید و چطور توانستید برگردید و فعالیت سیاسی را از سر بگیرید؟ آن هم در شرایطی که خودتان در خاطراتتان آورده‌اید برخی فعالان باتجربه سیاسی حتی دست به خودکشی زدند...

من برخورد عاطفی شدیدی از جنس بعضی‌ها که گریه کنند، خودزنی کنند یا دست به خودکشی بزنند؛ نداشتم.

اما خیلی غیرمترقبه بود. نبود؟

چرا. اما شاید دلیل برخورد من آن بود که تاریخ معاصر ایران را خوانده بودم. در همان نهضت خدایرستان سوسیالیست یکی از مواردی که برای ما کلاس گذاشتند و یا معرفی کردند تا خودمان مطالعه کنیم، مطالعه تاریخ معاصر از شورش تنباکو بود. من کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» از ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ مشروطه کسروی، قیام شیخ محمد خیابانی، جنبش تنگستان و میرزا کوچک جنگلی را همان زمان خواندم. خواندن آن کتاب‌ها به من می‌گفت که همه این موارد، بخشی است از یک تاریخ. البته، شاید آنطور که الان می‌گویم آن زمان به ذهن یا زبانم نیامده باشد؛ اما عملاً اینطور بود. آن مطالعات در دادن بینش سیاسی به ما خیلی مهم بود. الان که نگاه می‌کنم، در پاسخ سؤال شما می‌توانم بگویم به دلیل مطالعه تاریخ معاصر من خودآگاه یا ناخودآگاه می‌دانستم که کودتا پایان کار نیست. به همین دلیل هم به فاصله دو هفته پس از کودتا، در شهریورماه بیانیه‌ای منتشر شد با عنوان «نهضت ادامه دارد». نهضت مقاومت ملی اعلام موجودیت کرد و ما بلافاصله به آن پیوستیم. یعنی، اینطور نبود که برویم و عزا بگیریم. اتفاقی بود که رخ داد؛ ولی ما باید به حرکت خود ادامه می‌دادیم و دادیم.

شما به دعوت آقای بازرگان به نهضت مقاومت ملی پیوستید؟

آری. در کنار آن، اتفاقی دیگر هم افتاد. تا آن تاریخ، فعالیت‌های اسلامی کم‌وبیش غیرسیاسی بود. متقابلاً، فعالیت‌های ملی کم‌وبیش بدون صبغهی دینی بود. نهضت مقاومت ملی که شروع به فعالیت کرد، بخش عمده فعالان آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند. بنابراین، نهضت مقاومت ملی وجهی دوبعدی پیدا کرد. هم ملی بود و هم مذهبی. در بیانیه‌های نهضت مقاومت ملی این عنصر فرهنگ دینی را می‌بینید که در بیانیه‌های جبهه ملی در دوران قبل از آن نبود. کودتای ۲۸ مرداد نقطه عطفی شد برای جنبش اسلامی. البته، کودتای ۲۸ مرداد برای هر سه حرکت مارکسیستی، ملی و اسلامی نقطه عطف بود. توده‌ای‌ها ضربه سختی خوردند و سازمان نظامی آنها لو رفت و رهبری حزب فرار کرد. ملیون و احزاب آن هم پراکنده شدند. برای مسلمانان هم نقطه عطف بود از این جهت که جنبش اسلامی وارد فاز تازه‌ای شد. از طرفی، جریان اسلام‌گرای سنتی در قم که فداییان اسلام بیشتر معروف آن بودند هم در سال ۳۴ دستگیر و اعضای آن اعدام و زندانی شدند. اما جریان اسلام دانشگاهی و روشنفکران دینی در قالب نهضت مقاومت ملی آرام‌آرام در فاز و سطح بالاتری قرار گرفتند. ادامه منطقی این حرکت، تشکیل نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ است. همان گروهی که در دهه ۳۰ که ما آنها را برای تشکیل یک حزب سیاسی دعوت کردیم، این ایده را نپسندیدند و نیامدند؛ در سال ۴۰ خودشان حزب تشکیل دادند. این نه‌بدان دلیل بود که بازرگان در آن زمان اشتباه کرده بود، بلکه هنوز اقتضای زمان در دهه ۳۰ چنین سازمانی را نمی‌طلبید. هنوز الگوی اسلامی جا نیفتاده بود و برای جامعه، جاذبه نداشت. خیلی مسایل هست که باید در جامعه تجربه شود تا جا بیفتد. بعد از آن هم روحانیون وارد مبارزه شدند. من اصطلاحی دارم که در جریان اعتراض به انقلاب سفید روحانیون آمدند و به جنبش اسلامی ضداستبدادی «پیوستند». جنبش ضداستبداد قبل از سال ۴۲ هم بود؛ اما روشنفکران پایگاه و نفوذ اجتماعی چندان گسترده‌ای نداشتند. رژیم شاه نهادهای مدنی را از بین برده بود، اما مسجد را نتوانسته بود. در نتیجه، ما روشنفکران رفتیم کنار روحانیون تا شعارهای جنبش به درون مردم برود.

شما در نهضت آزادی با برخی روحانیون (به جز آقای طالقانی که از مؤسسان بود)، ارتباط داشتید. مثل آقایان مطهری و بهشتی...

بله داشتیم. علاوه بر این دوبررگوار آقای سیدهادی خسروشاهی هم بود. طلبه جوانی بود که مرتب تقریباً به همه جلسات انجمن اسلامی می‌آمد. در یک گردش دسته‌جمعی هم که برای دیدار علامه طباطبایی به قم رفتیم هم، او بود.

می‌خواستم بپرسم آیا این نگاه که باید نهضت آزادی تیپ‌های روشنفکر روحانیت را جذب کند، بین شما وجود داشت و چرا این امر محقق نشد؟ آیا نهضت آزادی برای روحانیت جذابیت نداشت؟

شما باید توجه داشته باشید که نهضت آزادی در اردیبهشت سال ۴۰ اعلام موجودیت کرد و بعد در بهمن سال ۴۱ همه را گرفتند. یعنی، اصلاً امکان ادامه فعالیت تا آنها جذب شوند بوجود نیامد. همه رهبری حزب را گرفتند. پنج تا شش گروه را محاکمه کردند. گروه اول بازرگان، سحابی، طالقانی، ابوالفضل حکینی و شیبانی، عزت سحابی بودند. گروه دوم راندیا و بسته‌نگار و دو نفر دیگر، گروه سوم جلیل ضرابی و دو تا سه نفر دیگر، بعد هم چند گروه بعدی. نهضت آزادی از آن تاریخ عملاً امکان

سازماندهی را از دست داد. بعضی از کسانی که بیرون بودند مثل صدر حاج‌سیدجوادی با کمک برخی جوانان گاه‌گاهی اعلامیه‌ای می‌دادند تا فقط بگویند ما هستیم. آن اعلامیه‌ها هم تا اوایل سال ۴۴ بود. بعد از سال ۴۴ دیگر هیچ اعلامیه‌ای به نام نهضت درنیامد و امکان آن را از همه گرفتند. نسل جوان‌تر نهضت هم که مقداری شور انقلابی داشتند مثل حنیف‌نژاد، آرام‌آرام در پی مشی دیگری رفتند. این هم فقط جمع‌بندی آنها نبود. ما هم در خارج از کشور به این نتیجه رسیدیم. من در خاطراتم نوشته‌ام که دو حادثه بزرگ در دنیا در آن تاریخ بر روی جوانان مبارز اثر گذاشت. یکی پیروزی کاسترو در کوبا بود و دیگر، پیروزی جبهه آزادیبخش الجزایر. انقلاب کوبا چپ‌ها را جذب کرد و انقلاب الجزایر مسلمانان را. بنابراین، ناگهان این فکر در همه ما بوجود آمد که «ره چنان رو که رهروان رفتند!». به این نتیجه رسیده بودیم که با مبارزات کلاسیک و پارلمانتاریستی نمی‌شود به نتیجه رسید. بنابراین، باید دنبال حرکت مسلحانه رفت. به همین جهت هم، ما به مصر رفتیم و کار سازماندهی را آغاز کردیم. اولین جزوهای مبارزات مخفی را ما برای مجاهدین اولیه فرستادیم. ما از گروه‌هایی که در مصر به کلاس رفته بودند، خواستیم تا می‌توانند درس‌های کلاس را بنویسند. همه نوشتند و جمع شد. بعد من مطالب سازمانی و تشکیلاتی آن را نوشتم و چمران هم یکی از بهترین جزوهای را راجع به مواد منفجره نوشت که متأسفانه ما آن را در مرحله بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر که برای معالجات در آمریکا به سر می‌بردم، ناچار از بین بردیم تا مبادا به ارتباط با القاعده متهم نشویم!

شما در آن زمان خارج از کشور بودید و با امام هم در نجف ارتباط داشتید. چنانکه می‌دانید بارها آقای طالقانی و روحانیون دیگر به امام نامه نوشتند تا تأییدیه‌ای برای کمک به مجاهدین و حتی خانواده آنها بگیرند؛ اما امام نپذیرفت. یا در مورد درخواست مؤتلفه برای فتوای ترور منصور، امام موافقت نکردند. به نظر می‌رسد ایشان از ابتدا با حرکت مسلحانه مشکل داشت. آیا شما همچنان معتقدید آن تغییر مشی درست بود؛ با آنکه رژیم همه فضا را بسته بود؟

درستی یا نادرستی یک شیوه مبارزه، فقط من نیستم که تعیین کنم. هنگامی که رژیمی مثل شاه تمام درها را می‌بندد، چاره‌ای نیست. پدر خانم ما مرحوم باقر ظلیعه، یک اصطلاحی داشت. می‌گفت در اتاق را ببند و گریه را در آنجا شروع کن به زدن؛ گریه مدام می‌خواهد فرار کند، می‌بیند راه در رو ندارد، می‌پرد به صورتت و چنگ می‌اندازد! شاه هم تمام درها را بست. جمله معروف بازرگان که ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما حرف می‌زنیم؛ فرصتی تاریخی بود که شاه آن را از دست داد. نه فقط با نهضت آزادی برخورد کرد؛ بلکه در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی یک نفر از چهره‌های ملی (اللهیار صالح) از کاشان انتخاب شد. شاه کل انتخابات را باطل کرد تا آن یک نفر هم نیاید. جالب است بدانید وقتی آیزنهاور که در دور اول ریاست‌جمهوری وی کودتای ۲۸ مرداد انجام شده بود، برای دور دوم به ریاست‌جمهوری آمریکا انتخاب شد و دکترین آیزنهاور را اعلام کرد، آقای اللهیار صالح (بعنوان دبیرکل حزب ایران) بیانیه داد و از دکترین آیزنهاور استقبال کرد. آن اقدام در میان ملیون خیلی سروصدا کرد. مرحوم دکتر مصدق با ناراحتی گفت مگر از شما سؤال کرده بودند که شما این جواب را دادید؟ جالب‌تر آنکه همان زمان دکتر اقبال لایحه‌ای به مجلس برد و حزب ایران را غیرقانونی اعلام کردند. دلیل این کارها چه بود؟ دیگر از اینها محافظه‌کارتر؟ برای اینکه شاه می‌ترسید حالا که آمریکایی‌ها از شر مصدق راحت شده‌اند و حزب توده هم متلاشی شده، با یک گروه ملی کنار بیایند و او

را کنار بگذارند. بنابراین، نه فقط حزب ایران را غیرقانونی اعلام کرد؛ بلکه کل انتخابات مجلس بیستم را هم ابطال کرد تا صالح وارد آن نشود. بنابراین، در چنین شرایطی ما باید ببینیم مبارزه مسلحانه کار درستی بود یا نبود. ما در خلاء حرکت نمی‌کنیم. تصمیمات ما تابع شرایطی است که در آن قرار می‌گیریم. شاه ملایم‌ترین سازمان‌ها را هم منحل کرد و از بین برد. در چنین شرایطی چه باید کرد؟

اینجا دو تا بحث است. یکی تغییر مشی از اصلاح به انقلاب است که در این مورد، تقریباً توافق وجود داشت. اما بحث دیگر، تغییر مشی از اصلاح به حرکت چریکی و مسلحانه است که در اینجا می‌بینیم امام همراهی نمی‌کند و هیچ‌گاه تأییدیه‌ای ندادند. محل اختلاف اصلی، بحث دوم است.

ما باید در تحلیل مسایل، فراتر از اظهارنظر شخصیت‌ها فضا را ببینیم.

اما آن حرکت چریکی نهایتاً هم شکست خورد و تقریباً همه گروه‌ها تا سال ۵۳ و ۵۴ مضمحل شدند. آن حرکت دیگری بود که انقلاب را به پیروزی رساند.

آن حرکت دیگر هم که موفق شد، به دلیل فضایی بود که در آن تاریخ بوجود آمده بود. ببینید! آقای خمینی را به خارج از کشور تبعید کردند. بعد از یکسال هم از بُرسا (ترکیه) رفت به نجف. در فضایی قرار گرفت که کم‌وبیش می‌توانست آزادانه حرف خود را بزند. در داخل ایران چنین فضایی وجود نداشت. انقلابات جهان هرکدام یک ویژگی داشتند. ویژگی انقلاب ایران، اسلامی بودن آن نیست؛ چرا که اسلامی بودن فرع بر ایدئولوژیک بودن انقلاب است. همه انقلاب‌ها ایدئولوژی دارند. ویژگی انقلاب اسلامی ایران در «سازماندهی» بود. تمام انقلابات جهان، یک سازمان ارتدوکس داشتند. به این معنا که یک سازمان واحد انقلاب را رهبری می‌کند. حالا این سازمان واحد ممکن است یک حزب باشد یا جبهه‌ای از احزاب. مثلاً در ویتنام حزب کمونیست جبهه تشکیل داده بود، اما نقش اساسی را داشت. در الجزایر جبهه آزادی‌بخش بود. اما در ایران، هیچ حزب، جبهه یا سازمان سیاسی انقلاب را رهبری نکرد. البته، در مقطعی که سازمان مجاهدین اولیه شکل گرفت و فعالیت کرد؛ تقریباً همه گروه‌ها (و از جمله بسیاری از روحانیت مبارز) پشت سر آن قرار گرفتند و حمایت کردند. اما چه شد که آن حرکت شکست خورد؟ هیچ تناسبی بین قدرت پلیس سیاسی با سازمان انقلابی وجود نداشت. سازمان پلیسی آنچنان قوی بود که توانست سازمان انقلابی را خنثی کند. ما در ابتدای دهه ۵۰ یک سازمان انقلابی واحد داشتیم، اما ساواک در آن رخنه کرد. من در مقاله‌ای که همان زمان بعد از تغییر ایدئولوژیک سازمان نوشتیم؛ ریشه این رخداد را به فرار از زندان ساری مرتبط دانستم. در آن مقاله، توضیح می‌دهم که آن فرار چندان طبیعی نبوده است. چراکه ساواک همه رهبران و کادرهای اصلی سازمان مجاهدین خلق را می‌شناسد؛ اگر در یک روز معین همه این‌ها را می‌گرفت، چه لطمه‌ای به سازمان می‌خورد و مقایسه کنید با لطمه حاصل از تغییر ایدئولوژی. به مراتب، لطمه تغییر ایدئولوژی مهلک‌تر بود. ساواک در اینجا خیلی خوب و هنرمندانه عمل کرد و سازمان را از درون به نقطه فلج رساند.

یعنی شما افرادی مثل تقی شهرام را عامل ساواک می‌دانستید؟

عامل ساواک نمی دانم. اما آن افسری که با آن ها فرار کرد ناشناخته و مشکوک بود. البته، درون سازمان مجاهدین اولیه تمایلاتی نسبت به مارکسیسم وجود داشت؛ اما این با رخدادی مثل تغییر ایدئولوژیک فرق می کند. من حتی در آن مقاله نوشتم که ایرادی ندارد عده ای مسلمان، مارکسیست شوند. اما اگر اینها صداقت داشتند، باید سازمان مجاهدین را رها می کردند و می رفتند به سازمان چریک های فدایی خلق. اما آنها این کار را نکردند. در عوض، سازمان را به یک سازمان مارکسیستی تبدیل کردند که متلاشی شد و از آن مهتر، اثر بسیار مهلکی باقی گذاشت. برای آنکه بدانید واقعا از پس آن ماجرا چه اتفاقی افتاد، نباید قضیه را صرفا در همین مقطع ببینید. من در یکی از در دوران مسوولیتیم در کیهان، سرمقاله ای دارم با عنوان «سازماندهی متراکم و سازماندهی پراکنده». پس از آن بلایی که ساواک بر سر سازمان مجاهدین آورد، گروه های متعدد چریکی درست شد و سازماندهی پراکنده (defused organization) شکل گرفت. دیگر، یک سازمان واحد نبود که ساواک بتواند آن را خنثی کند. به قول شاعر، «پشه چو پر شد، بزند پیل را!». گروه نهاد را گرفتند، حداکثر ۲۰ نفر بودند. اگر همه آنها را هم روی اجاق برشته می کردند؛ غیر از آن ۲۰ نفر کسی را معرفی نمی کردند؛ چون غیر از این نبودند. در بعضی از شهرها دو سازمان وجود داشت؛ اما از حال هم خبر نداشتند. علاوه بر این، اتفاقی دیگر هم افتاد. در سازماندهی متراکم و متمرکز رهبری می تواند خیلی قاطع و صریح عمل کند. اما در سازماندهی پراکنده، گروه ها ممکن است کار یکدیگر را خنثی کنند. بودن آقای خمینی در خارج از کشور، این نقش را ایفا کرد. آقای خمینی شد «رهبر سازمان های پراکنده». در واقع، آقای خمینی بیانیه می داد و این سازمان ها همگی خود را در خدمت آن بیانیه قرار می دادند. یعنی، به جای آنکه خودشان بخواهند کاری کنند تا دچار اختلاف و موازی کاری شود؛ از رهبری آقای خمینی تبعیت کردند. بنابراین، چینش بسیار مهمی صورت گرفت. ممکن شما بپرسید: آیا اصلا اینکه ما سراغ براندازی شاه رفتیم؛ خوب بود یا نه؟

سؤال من معطوف به براندازی نبود؛ درباره عملیات مسلحانه پرسیدم.

زمانی که ما مبارزه مسلحانه را انتخاب کردیم، شرایط همین بود. اما الان که من به مسایل و مشکلات نگاه می کنم؛ می بینم ما خیلی ایده آلیست بودیم. تصور کنید که من بعنوان مردی با چهار فرزند، قرار باشد به کوهستان ها بروم و جنگ کنم! خیلی ایده آلیستی بود. ما قدرت خود را خیلی بیشتر از توان خود ارزیابی کرده بودیم. به همین دلیل هم نتوانستیم.

شما که آن زمان با امام در نجف ارتباط داشتید؛ وقتی درخواست ها درباره مجاهدین خلق می آمد، هیچ گاه نپرسیدید که چرا تأیید نمی کنید؟

من با ایشان راجع به مجاهدین بحث نکردم؛ اما راجع به جنگ مسلحانه صحبت داشتم. در تیرماه ۵۶ بعد از مراسم خاکسپاری شریعتی، من به نجف رفتم و با ایشان صحبت فراوانی کردم. در آنجا، ایشان با جنگ مسلحانه مخالف بود. علت را هم این می دانست که در یک درگیری مسلحانه، سازمان های سیاسی- نظامی جلو می افتند؛ چرا که آنها تشکیلات دارند. اگر ما بخواهیم مبارزه را به این نقطه برسانیم، آنها برنده می شوند و ما مجبور به تبعیت خواهیم شد. این حرف، از نظر منطق رهبری یک انقلاب درست

بود و من هم پذیرفتم. الان هم می‌گویم که منطق ایشان درست بود؛ فقط فرض کنید که آقای خمینی نبود و این گروه‌های چریکی پیروز می‌شدند. چه بلایی که بر سر این کشور و ملت می‌آوردند! اگر تصور آن بلا آن روز مشکل بود، امروز که خیلی راحت می‌توانیم قضاوت کنیم. بنابراین، من موضع ایشان درباره جنگ مسلحانه را پذیرفتیم؛ اما بعد، از ایشان پرسیدم به جای جنگ مسلحانه چه می‌خواهید بکنید؟ آقای خمینی برای این پرسش، پاسخی نداشت. من «جنگ سیاسی-روانی علیه ارتش» را مطرح کردم. گفتم که ما به‌هرحال، با ارتش درگیر خواهیم شد. چون پاشنه آشیل آمریکا و شاه در ایران، ارتش است. ما چگونه باید با ارتش مقابله کنیم؟ شما جنگ مسلحانه را نفی می‌کنید؛ منطق شما را هم من می‌پذیرم. اما چکار می‌خواهید بکنید؟ من می‌گویم: «جنگ سیاسی-روانی». شما بعنوان رهبر انقلاب دائما ارتش را به‌اصطلاح «تک» بزنید. آقای خمینی این استدلال من را پذیرفت. با مراجعه به صحیفه نور، می‌بینید که از آن تاریخ ایشان مرتبا این خط را پیگیری کردند. من اسم این خط را گذاشتم «جنگ سیاسی-روانی علیه ارتش» با هدف فروپاشی ارتش از درون. اعتقاد داشتیم باید ارتش را از درون خلع سلاح کرد. به جای آنکه با ارتش مقابله مسلحانه کنیم؛ در یک جنگ سیاسی-روانی از موضع رهبری انقلاب که یک مرجع تقلید و قدرتمند است، وارد شدیم. ایشان از موضع مرجعیت به نظامیان حکم شرعی می‌دهد که حرام است در پادگان‌ها بمانید. آرام‌آرام ارتش فرو می‌ریزد. نظامی‌ها از پادگان‌ها فرار می‌کنند. ابتدا تعدادشان قابل توجه نبود؛ ولی به‌تدریج تعداد آنها قابل توجه می‌شود و به جایی می‌رسد که آژیر خطر متلاشی شدن ارتش کشیده می‌شود. ارتش به نقطه‌ای می‌رسد که تاب مقاومت در برابر ملت را ندارد. من در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» توضیح داده‌ام که ژنرال هایزر برای چه به ایران آمد؟ آمد تا ارتش دست به کودتا نزند. بعضی‌ها می‌گویند که برای حمایت از انقلاب. من می‌گویم برای حمایت از انقلاب نبود. هایزر آمد تا ارتش خطا نکند و مقابل انقلاب بایستد و متلاشی شود. نظر آمریکا این بود که ارتش انسجام خود را حفظ کند؛ بعد از دوره‌ای که احساسات انقلابی فروکش کرد، ارتش وارد صحنه شود. همان کاری را که بعدا در فیلیپین انجام دادند، می‌خواستند در ایران هم اجرا کنند. هنگامی که من در شهریور ۱۳۵۸ به عنوان وزیر اموارجه ایران برای شرکت در اجلاس سی و چهارمین مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک رفتم با وزیر اموارجه ژاپون دیدار و گفتگو داشتم. ژاپن از انقلاب ایران حمایت می‌کرد. او از کیسینجر نقل کرد که به او گفته بود که انقلاب ایران دوام نخواهد آورد و حد اکثر بعد از دو سال سقوط خواهد کرد. بنا براین آن‌ها می‌خواستند ارتش انسجام خود را تا آن روز حفظ کند.

چرا محقق نشد؟

برای اینکه دیر شروع کردند. اگر این برنامه را اردیبهشت ۵۷ انجام داده بودند، موفق می‌شد. یعنی، در اردیبهشت یک ارتشی را می‌آوردند و می‌گفتند شاه مریض است؛ باید به مرخصی برود. آن سرلشگر هم می‌گفت ارتش برای ملت است. زندانیان را هم آزاد می‌کردند و یک اعلامیه هم می‌دادند که حضرت آیت‌الله هرگاه خواستند تشریف بیاورند. اگر این کار را می‌کردند، ما (انقلابیون) چه کار می‌توانستیم بکنیم؟ می‌توانستیم بگویم تو غلط کردی شاه را فرستادی مرخصی؟! یا آقای خمینی می‌توانست بگوید که تو بیخود می‌کنی، من نمی‌آیم؟! این همان کاری بود که در فیلیپین کردند. در آنجا وقتی که آقای اگینو را کشتند، بیهوش او کاندیدای ریاست‌جمهوری شد. در این انتخابات، مارکوس گفت من انتخاب شدم. اما بخشی

از ارتش فیلیپین به رهبری ژنرال راسموس آمد و گفت نخیر، مارکوس انتخاب نشده؛ خانم اگینو رییس‌جمهور است. مارکوس هم از کشور خارج شد. اما یک دوره بعد، دوباره ژنرال راسموس کاندیدا و مجدداً رییس‌جمهور شد و آمریکایی‌ها در لباسی دیگر بازگشتند. در ایران وقتی آموزگار را کنار گذاشتند و شریف امامی آمد یا قبل از آن، وقتی هویدا را کنار گذاشتند؛ اگر آن زمان آمریکایی‌ها نظر انگلیسی‌ها را می‌پذیرفتند که به شاه پیشنهاد داده بودند به نفع پسرش استعفا دهد، روند تحولات به سمت دیگری می‌رفت. چون ولیعهد به سن بلوغ نرسیده بود، شورای نیابت سلطنت به ریاست فرح تشکیل می‌شد، این شورا هم با آزاد کردن زندانیان در جهت کاهش تنش‌های سیاسی برمی‌آمد. در واقع، یک دوره انتقالی. اگر آن کار را کرده بودند، سلطنت باقی می‌ماند و خیلی مسایل بعدی اتفاق نمی‌افتاد. اما آمریکایی‌ها زیر بار پیشنهاد انگلستان نرفتند. هنگامی خواستند اقدام کنند که دیگر دیر بود و کار از کار گذشته بود. بنابراین، ارتش در حال فروپاشی بود. اگر نظامیان بعد از رفتن شاه می‌خواستند کودتا کنند، شکست می‌خوردند و وضع به مراتب بدتر می‌شد و مضمحل می‌شدند.

آقای دکتر! الان که بحث به اینجا رسید؛ اگر بخواهید تحلیلی از روند رهبری انقلاب داشته باشید، مخصوصاً در یکسال و نیم آخر که حساسیت امر خیلی بیشتر شده بود؛ چه ارزیابی دارید و فکر می‌کنید در آن مقطع، نگاه و تأثیرپذیری امام از روشنفکران بیشتر بود یا روحانیت؟

تا قبل از پیروزی انقلاب، ایشان نسبت به همکاری با روشنفکران بسیار جدی بود. اما بعد از انقلاب به‌تدریج به آن طرف غلتید. آقای خمینی در یک موردی به من گفتند که تو نمی‌دانی من گرفتار چه مرتجعینی هستم. من هم گفتم: آقا! مراقب باشید که مرتجعین شما را زمین نزنند. در پاریس که بودیم، آقای خمینی دو نفر را اسم برد (خزعلی و جنتی) که به ایشان یادداشت داده و نوشته بودند که شما حکم دهید رانندگی برای زنان مکروه است؛ آنها را منع کنید. من به آقای خمینی گفتم که اگر شما این حرف را بزنید، انقلاب همین‌جا تمام می‌شود. زنان به خانه برمی‌گردند و دیگر نخواهند آمد. آقای خمینی خواسته آنها را عملی نکرد؛ درست هم بود. اما بعد از انقلاب همان مرتجعین را گذاشت در شورای نگهبان! چرا؟ برای اینکه آقای خمینی پراگماتیست بود. یک سیاستمدار کاملاً پراگماتیست. در ایران، ۱۸۰ هزار آخوند فعال حضور دارد. روحانیت یک ارتش سیاسی-ایدئولوژیک است. من یک سخنرانی در کانون توحید داشتم و در آنجا آرای انتخابات مجلس اول را تحلیل کردم. سازمان مجاهدین خلق دو جور کاندید داشتند؛ یکی مشهورترین (رجوی) و یکی گمنام‌ترین. آرای گمنام‌ترین نامزد، این گروه ۱۴۰۰۰۰ رای بود که در واقع قدرت سیاسی-تشکیلاتی این سازمان را نشان می‌دهد. آرای رجوی، مشهورترین کاندیدای آن‌ها ۴۵۰۰۰۰ رای بود. آرای گمنام‌ترین نامزد حزب توده در تهران ۱۷ تا ۱۸ هزار بود. یعنی، حزب توده در تهران ۱۷ تا ۱۸ هزار رأی داشت. وزن روشنفکران اینطور بود. ما اقلیت عددی بودیم. در حالیکه در تهران، پنج تا شش هزار مسجد وجود دارد. از هر مسجد، یک روحانی با ۵۰ نفر راه بیفتند، یک تظاهرات عظیم شکل خواهد گرفت. آقای خمینی بعنوان یک رهبر پراگماتیست باید کدام طرف را می‌گرفت؟ طرف ما روشنفکران را که به قول ایشان احترام دوستی‌های ۴۰ ساله‌مان را هم نداریم؟!

پس شما باید چه می‌کردید؟

ما کاری نمی‌توانستیم بکنیم. ما رفتیم سراغ روحانیون تا جنبش ضداستبداد تقویت شود، روحانیون آمدند و وقتی انقلاب پیروز شد، ما اقلیت عددی بودیم! به همین دلیل، من برخی تحلیل‌های روشنفکران را که می‌گویند «روحانیت ما را گول زد، ما فریب خوردیم» قبول ندارم. من به آنها می‌گویم شما می‌خواهید برای یک مسأله پیچیده سیاسی-اجتماعی یک جواب مختصر و ساده بدهید. این ساختار اجتماعی و چینش نیروهاست. روحانیون ما نفوذ بسیار عمیقی در بین توده‌های مردم داشتند. ما در برابر آنها اقلیت عددی بودیم و شکست خوردیم. هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم. من در اواخر سال ۵۶ نامه‌ای به مهندس بازرگان نوشتم. چون ما در خارج از کشور مرتب اخبار را رصد و پی‌گیری می‌کردیم. من در یک مرکز پزشکی کار می‌کردم. ساعت ۵ که از آزمایشگاه می‌آمدم، می‌رفتم به دانشگاه رایس، روبروی مرکز پزشکی. کتابخانه خیلی مجهزی داشت. تمام روزنامه‌های دنیا به آنجا می‌آمد. من روزانه یک تا دو ساعت می‌رفتم و همه روزنامه‌ها را می‌خواندم و به صورت علمی فیش‌برداری می‌کردم. مجموعه اخبار و گزارش‌ها حکایت از آن داشت که ایران آستان حوادثی است. من به مهندس بازرگان نامه‌ای نوشتم که آقای مهندس! شما هر چقدر کتاب ایدئولوژیک نوشتید، کافی است؛ الان در چنین شرایطی هستیم، وارد صحنه شوید و پرچم را علیه شاه شما بردارید. اگر آقای مهندس بازرگان این کار را می‌کرد، ما یک رهبر سیاسی داشتیم و یک رهبر مذهبی و آقای بازرگان از آقای خمینی حکم نمی‌گرفت. ما در خارج از کشور آنچنان روابطی با آقای خمینی داشتیم که اگر بازرگان آن کار را می‌کرد، ایشان به حمایت از بازرگان برمی‌خاست.

چرا آقای بازرگان این کار را نکرد؟

آقای مهندس بازرگان واکنش نشان داد و اقدام کرد. منتهی مهندس بازرگان می‌گفت: همه بیایند.

یعنی چی؟

آن نامه معروفی را که سه نفر (سنجابی، فروهر و بختیار) خطاب به شاه امضاء کردند؛ اصل نامه را بازرگان نوشته بود. بازرگان به جای آنکه خودش امضاء کند، گفت بدهم این‌ها هم بخوانند و امضاء کنند. آنها هم نامه را گرفتند، تغییراتی دادند و خودشان سه نفر امضاء کردند! این یک اشتباه بزرگ استراتژیک بود. زمانی که من آن تحلیل را بر اساس مجموعه اطلاعات نوشتم، می‌دیدم که اتفاقاتی در حال وقوع است. بعضی از دوستان سیاسی ما در خارج وقتی با هم صحبت می‌کردیم؛ می‌گفتند این کارها و فعالیت‌ها به ما چه ارتباطی دارد؟ من می‌گفتم وقتی می‌بینیم حوادثی در حال وقوع است، ما هم باید بازی خود را بکنیم و موش خود را بدوانیم. بالاخره، خبری هست که می‌گویند شاه به نفع پسرش استعفا دهد. من در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، مصاحبه مایک والاس با شاه را آورده‌ام. در مصاحبه با گاردین، شاه می‌گوید: «من اگر به نفع پسر من کنار بروم؛ در کارش دخالت نمی‌کنم.» «جمهوریت برای ایران خوب نیست؛ پدرم می‌خواست این کار را بکند، اما علما مخالفت کردند. پس سلطنت باید ادامه پیدا کند.» من با خود می‌گفتم معنای این حرف‌ها چیست؟ جز آنکه از شاه خواسته‌اند استعفا دهد؟ همه این مباحث و گزارش‌ها را برای بازرگان فرستادم و گفتم: آقا! بیایید جلو. اگر بازرگان جلو می‌آمد و خودش بیانیه را می‌داد، حتماً اتفاقی که گفتم می‌افتاد. در آن مقطع، بازرگان را بابت اینکه

گفته شاه مخلوع است؛ نمی‌گرفتند و اعدام نمی‌کردند. او می‌توانست بگوید محمدرضا را از سلطنت خلع کنید. این بحث ایراد قانونی هم نداشت. چرا که ما باید دو مقوله را از هم تفکیک کنیم؛ یکی، از بین بردن پادشاهی و دیگر، خلع پادشاه. چنانکه محمدعلی شاه را خلع کردند، اما مشروطه سلطنتی از بین نرفت. خود بازرگان هم در مقاله‌ای از «خلع شاه از سلطنت» سخن می‌گوید.

در واقع، با این کار مشروطه‌خواهی می‌توانست بر جمهوری‌خواهی سبقت بگیرد.

زمانی سنجابی در یک مصاحبه حرفی زد که گرچه ما آن زمان با آن مخالف بودیم؛ اما واقعیت این است که حرف درستی بود. سنجابی در آن مصاحبه گفت، برای ما جمهوری یا سلطنت معنا ندارد؛ برای ما محتوای سیستم مهم است. اشاره کرد که ما بسیاری حکومت‌های جمهوری داریم که استبداد در آنها از حکومت‌های مشروطه سلطنتی به مراتب شدیدتر است. بنابراین، مسأله مهم برای ما دموکراسی است. ما آن حرف ایشان را به این معنا گرفتیم که ایشان از سلطنت هواداری می‌کند. بالاخره، فضای انقلاب بود و ما چنین حرف‌هایی را بر نمی‌تافتیم. من چند سال قبل در دانشکده تربیت معلم خطاب به همسن و سال‌های شما گفتم، شما از ما نسل انقلاب بپرسید که چه اشتباه‌هایی داشتیم تا شما آنها را تکرار نکنید. همان‌جا گفتم اشتباه ما این بود که سقوط شاه را اصل کردیم؛ مثل جوان ۲۰ ساله‌ای که عاشق یک دختر ۱۷-۱۸ ساله شده باشد و جز او، چیزی نمی‌بیند. این بود داستان. ما اشتباه کردیم؛ اما این اشتباهی بود که همه مرتکب شدند. الان از یک منظر تاریخی صحبت می‌کنیم. واقعیت در آن زمان این نبود. تنها کسی که در میان ملیون ایران تز «اصلاح از درون» را مطرح کرد، **خلیل ملکی** بود. شما به مجله «علم و زندگی» آن زمان برگردید. خلیل ملکی تحلیلی داشت که هیأت حاکمه ایران دو بخش دارد؛ یک بخش آن با حسن‌نیت است و بخش دیگر، دزد و قالتاق و وابسته. ملکی می‌گفت ما با بخشی از هیأت حاکمه که حسن‌نیت دارد، کنار بیاییم. حتی می‌دانید که خلیل ملکی با شاه هم دیدار کرد و همه هم به او فحش دادند. نه فقط توده‌ای‌ها که خلیل ملکی را خائن می‌دانستند؛ بلکه همه ملیون هم به او بد و بیراه گفتند. یکی از علل انزوای خلیل ملکی آن بود که فضای غالب مخالف مثنی اصلاحی شده بود. زمان ملیونمی گفتند شاه سلطنت کند نه حکومت. اما سیر تحولات به گونه شد که دیگر این کسی این تز را نمی‌پذیرفت.

بالاخره نیروهای ملی هم تجربه‌ای مانند دوران مصدق را هم از سر گذرانده بودند و دیده بودند شاه حاضر نیست فقط سلطنت کند و نه حکومت. وقتی علیه نخست‌وزیری با حسن‌نیت کودتا می‌شود، طبیعی است جو علیه مثنی اصلاحی و مشروطه‌خواهی شود.

احسنت. الان هم همین است. در مجلس اول، آقای هاشمی در نطق قبل از دستور به مجاهدین گفت چرا تفنگ برداشته‌اید؟ تفنگ را زمین بگذارید و فعالیت سیاسی کنید در دیدار خصوصی به ایشان گفتم: آقای هاشمی! مگر مجاهدین احمق‌اند؟ مجاهدین از شما می‌پرسند ما اسلحه را گنار بگذاریم و فعالیت سیاسی کنیم، مثل کی؟ شما نهضت آزادی را تحمل می‌کنید که آنها را تحمل کنید؟ وقتی در یک نظام سیاسی افرادی مثل ما را تحمل نکنند؛ آخر و عاقبت چه می‌شود؟ ما که نمی‌توانیم قوانین هستی را تغییر دهیم. تغییرات اجتماعی برای خود قانونمندی دارد. وقتی فردی مثل غروی را بابت نوشتن یک مقاله به زندان می‌اندازند و از هفت گوشه ایران علیه او بسیج می‌شوند و تهدید می‌کنند؛ دیگر چه باید گفت؟ چرا آقای

مکارم شیرازی بابت سوءاستفاده میلیارد دلاری بابک زنجانی‌ها ساکت است، اما در برابر یک مقاله چنین واکنشی نشان می‌دهد؟ اگر حرفی دارید، جواب دهید. آن زمان هم، همینطور بود. زبان استبداد این است. بنابراین، امکان حرکت قانونی و مسالمت‌آمیز از بین رفت. ما هم که نمی‌توانستیم دست روی دست بگذاریم و بنشینیم. در نتیجه، آقای خمینی شد سخنگو. در داخل ایران هم، من آن کار مهندس بازرگان را یک خطای تاریخی استراتژیک می‌دانم. اگر بازرگان آن کار را کرده بود، مناسبات سیاسی آن چنان برهم خورده بود که دستگاه نمی‌آمد ایشان را بگیرد و بکشد.

افتادگی دارد

شرح داده ام که آقای دکتر فریدون سحابی زنگ زد که چه نشسته‌اید آقای طالقانی یک شورای انقلاب دیگری را تشکیل داده است!

ولی مهندس بازرگان و دیگر اعضای نهضت که از شورای انقلاب منصوب امام خبر داشتند...
بله. عضو بودند.

پس چطور آقای طالقانی خبر نداشت؟

وقتی این شورا تشکیل شد، آقای طالقانی زندان بود. بعد از آزادی از زندان، سرعت حوادث چنان بود که کار را شروع کرد. وقتی به ما خبر دادند؛ به آقای خمینی گفتم باید این را حل کنیم. آقای طالقانی را دعوت کنید به شورای انقلاب. اما بعد، حضراتی که مخالف آقای طالقانی بودند؛ گفتند ایشان عضو شورای جبهه ملی است. من به آقای خمینی گفتم ایشان عضو شورای جبهه ملی نیست. بعد، برای آنکه حرف تأیید شود؛ به طالقانی زنگ زدم. طالقانی پشت تلفن توضیح داد که من عضو هیچ سازمان سیاسی نیستم؛ حتی بعد از آزادی از زندان، در جلسات نهضت آزادی هم شرکت نکرده‌ام. برای اینکه فکر میکنم باید فراجزی و فراجناحی عمل کنیم.

آیا این رویکرد درست بود؟

نه. این موضع درست نبود؛ همان زمان هم من با طالقانی موافق نبودم. انتقاد هم کردم. در مصاحبه‌ای که با آقای جلالی‌پور انجام دادم و در کتاب «سه جمهوری» درج شده، گفتم طالقانی همه شخصیت سیاسی خود را از وقتی به دست آورد که عضو شورای نهضت آزادی شد. ما نوار آن مکالمه را ضبط کردیم؛ آقای خمینی شنید و گفت به مطهری بگویید طالقانی را دعوت کند.

غیر از آقای طالقانی، آیا بازرگان هم مرتکب این اشتباه شد؟ چون در حکم نخست‌وزیری ایشان هم آمده بود: «جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط و حزبی بستگی به گروهی خاص، مامور تشکیل دولت موقت می‌نمایم». به عبارتی، نخست‌وزیری ایشان مشروط شد به کنار گذاشتن فعالیت حزبی...

نه. آنجا لاجرم دولتی که بعد از انقلاب روی کار می‌آمد، باید فراجزی می‌بود. تردیدی در این نیست. به همین جهت، بازرگان پذیرفت؛ من هم موافق بودم. غیر از این بود، نمی‌شد. برای اینکه - همانطور که

گفتم- سازماندهی در انقلاب ایران، سازماندهی تشکیلاتی و ارتدوکس نبود. فرق می‌کرد با جنبش آزادیبخش ملی FLN ویتنام که ۳۰ سال با فرانسوی‌ها و سپس ۲۰ سال با آمریکایی‌ها جنگید. با همان منطقی که آقای خمینی شد رهبر انقلاب و شورای انقلاب را تعیین کرد؛ شورای FLN هم حق داشت دولت تشکیل دهد، مردم هم پذیرفتند. اما در آنجا یک جمع بود و همین، مسایل و پیامدهایی را به همراه داشت. در آنجا هرکسی از گرد راه می‌رسید، نمی‌شد وزیر.

در اینجا سؤالی هم پیش می‌آید که اصولاً طرح آقای بازرگان بعنوان رییس دولت موقت چطور شکل گرفت و مطرح شد؟

این، طبق یک برنامه سیاسی راهبردی بود که من در پاریس نوشتم، امام اصلاح کرد و اجرا شد. مأموریت دولت موقت در این طرح کاملاً مشخص بود:

۱. برگزاری رفراندوم برای تغییر نظام. البته خیلی‌ها آن زمان می‌گفتند مردم در راهپیمایی‌های میلیونی نظر خود را به تغییر نظام و برقراری جمهوری اسلامی اعلام کرده‌اند، پس نیازی به رفراندوم نیست. اما من گفتم این تغییر، باید صورتی حقوقی پیدا کند و آقای خمینی هم، رفراندوم را پذیرفت.

۲. تدوین قانون اساسی. به آقای خمینی گفتم شما نمی‌توانید بنشینید، وقتی انقلاب پیروز شد؛ تازه قانون اساسی بنویسید. از حالا باید بنویسید که نوشته شد. بعد هم برگزاری مجلس مؤسسان برای تصویب قانون اساسی.

۳. برگزاری انتخابات نهادهای دائمی یعنی مجلس و ریاست‌جمهوری.

به محض برگزاری انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری، مأموریت دولت موقت پایان می‌یافت.

شخص آقای بازرگان چطور انتخاب شد؟

در آن تاریخ، هیچکس غیر از بازرگان در مقامی نبود که بپذیرد. یعنی، فاقد آن اعتبار سیاسی بودند. فکر می‌کنید اگر مثلاً مرحوم بهشتی را در آن زمان نخست‌وزیر می‌کردند، عملی بود؟ یا من را انتخاب می‌کردند، می‌شد؟ درست است که ما خیلی فعالیت کرده بودیم؛ اما مردم ما را نمی‌شناختند. بازرگان شناخته‌شده بود. سابقه ریاست دانشکده فنی و مسؤولیت خلع ید در دوران دکتر مصدق را داشت و مهمتر از همه اینکه در ایران فعالیت کرده بود. او با من فرق داشت که فعالیت داشتیم؛ اما فعالیت‌هایم خیلی آشکار نبود. همانطور که بعداً هم خیال کردند، وقتی انقلاب شد؛ تازه ما از گرد راه رسیدیم و شدیم وزیر! آدم باید واقع‌بین باشد. مگر چمران می‌شد؟ نه. چه گزینه دیگری وجود داشت؟ اگر بازرگان نمی‌پذیرفت، کی؟

درست است که غیر از آقای بازرگان، جلال‌الدین فارسی و بقایی هم مطرح بوده‌اند؟

فارسی که ابداء. حتی وقتی بنی‌صدر رییس‌جمهور شد، در مجلس آمد و گفت من از آقایان (حزب جمهوری اسلامی) پرسیدم نظر شما برای نخست‌وزیری کیست؟ آنها رفتند در داخل حزب، همه‌پرسی

کردند؛ اکثریت گفته بودند فارسی. اما بعد آقای از رهبران روحانی حزب در جلسه خصوصی (با بنی‌صدر) گفت فارسی را هم ما (سران حزب جمهوری) مخالف بودیم؛ برای آنکه فارسی توان اداره یک مدرسه چهارکلاسه را هم ندارد. در نتیجه، خود حزب جمهوری هم با فارسی مخالفت کرد. ممکن است کسانی فکر کرده باشند بقایای بیاید؛ اما بقایی مورد اعتماد نبود. بقایی نقشی در انقلاب اسلامی ایران نداشت. بقایی در افکار عمومی مردم (چه روحانیون و چه غیرروحانیون) فاقد اعتبار سیاسی لازم برای نخست‌وزیری بود.

بنابراین، هیچ گزینه دیگری مطرح نبود یا آنکه خیلی فاصله داشتند؟

هیچکس نبود. حتی بعد از انقلاب که با بازرگان مشکل پیدا کردند، می‌آمدند و با من صحبت می‌کردند؛ اما من نمی‌پذیرفتم. این اندازه شعور داشتم که بفهم نمی‌شود. مگر بنی‌صدر توانست؟ در حالیکه بنی‌صدر انتخابی بود و بازرگان انتصابی. اگر بازرگان در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت می‌کرد؛ برنده می‌شد و آن وقت چگونگی رفتارش به‌کلی متفاوت می‌بود. چون در آن صورت، منتخب مردم بود. با وجود این شرایط، پس چرا مهندس بازرگان نامزد ریاست‌جمهوری نشد و این فرصت طلایی از دست رفت؟

همانطور که می‌دانید، مهندس بازرگان عضو شورای مرکزی و دبیرکل نهضت آزادی بود و طبیعتاً، بحث نامزدی ایشان در شورای مرکزی مطرح شد. متأسفانه در آنجا آقای مهندس سبحانی و دوستان ایشان با کاندیداتوری آقای مهندس بازرگان مخالفت کردند.

با چه استدلالی؟

الآن من حضور ذهن ندارم در آن جلسه چه دلایلی آوردند. در جلد دوم خاطرات مهندس سبحانی هم که در خارج چاپ شده؛ (انتشارات خاوران - بهار ۱۳۹۲) آمده است که: "اگر مهندس بازرگان خود را نامزد ریاست‌جمهوری بنماید در صورت پیروزی در انتخابات و همچون دوران دولت موقت امکان فعالیت نخواهند داشت و بار دیگر قضایای گذشته تکرار خواهد شدو بهمین دلیل صلاح نیست که ایشان در انتخابات نامزد شوند". اما این استدلال درستی نبود.

به هر حال، ما با نظرات آنها مخالف بودیم. شما اگر به مصاحبه‌های من در اول انقلاب برگردید؛ چندین مورد از من پرسیدند که آیا کاندیدای ریاست‌جمهوری خواهم شد. من گفتم که با بودن آقای مهندس بازرگان، من نامزد نیستم. من به‌جد بر این اعتقاد بودم که بعد از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، حق و طبیعی این بود که مهندس بازرگان اولین رییس‌جمهور ایران باشد. این اتفاق مزایای زیادی هم داشت. اما متأسفانه شورای مرکزی شاید با یک یا دو رأی اختلاف به نامزدی ایشان رأی نداد. آقای مهندس بازرگان سر این مسأله بسیار ناراحت شد؛ به مهندس سبحانی گفت من به یک شرط رأی شما را می‌پذیرم، اینکه تو خودت بیایی و کاندیدا شوی. با این وجود، مهندس سبحانی نیامد و مع‌الاسف، یکی از خطاهای بزرگ سیاسی است که به مهندس بازرگان رأی ندادند؛ اما بعداً آمدند و دکتر حسن حبیبی را نامزد کردند. آقای حبیبی به‌رغم اینکه انسان وارسته‌ای بود، ولی در حدی نبود که رییس‌جمهور شود.

یعنی از اول که مخالفت می‌کردند، آقای حبیبی را در نظر داشتند؟

نه. من نمی‌توانم این را بگویم. نمی‌دانم.

پس دنبال چه بودند؟ چه هدف سیاسی می‌توان برای این کار تصور کرد؟

من الان نمی‌خواهم زیاد به جزئیات مسأله ورود کنم. در جلد هشتم خاطراتم که مربوط به نهضت آزادی است؛ تمام این موارد را توضیح خواهم داد. اما در یک کلام صریح بگویم: جوّزه بودند. تحت تأثیر جوّی قرار گرفتند که علیه بازرگان درست شده بود و او را با عناوین «لیبرال» و «میان‌هرو» دشنام می‌دادند. ببینید! قبل از انقلاب، میان فعالان سیاسی یک بحث بود که آیا اولویت با استبداد است یا استعمار و یا استثمار؟ آن حرف معروف شریعتی و اکنش به این بحث بود که گفت: نه این است و نه آن؛ دو چیز است، اول استثمار، دوم هم استثمار! بازرگان بر این اعتقاد بود که مشکل اصلی ما در ایران استبداد ریشه‌دار سه هزار ساله است. بعضی از دوستان، از جمله مهندس سبحانی- به مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم اولویت می‌دادند و می‌گفتند اگر بازرگان بر مبارزه با استبداد تأکید می‌کند برای این است که اعتقادی به مبارزه با امپریالیسم ندارد. ما این‌ها را قبول نداشتیم؛ بازرگان چنین موضع و اندیشه‌ای نداشت. اما متأسفانه آنها اسیر جو شده بودند.

آیا این طیف از اعضای نهضت آزادی با محافل چپ‌گرای جریان ملی-مذهبی مثل دکتر سامی (جاما) و دکتر پیمان (جنبش مسلمانان مبارز) هم ارتباط داشتند و به‌نوعی تحت تأثیر آنها بودند؟

بله. شما یادتان نرود که آقای سامی (جاما) با مجاهدین ائتلاف کردند. برای دانستن موضع آقای پیمان هم کافی است به نامه ایشان به آقای خمینی که در پاریس در دیدار حضوری دادند، مراجعه کنید. (شصت سال صبوری و شکوری-خاطرات دکتر ابراهیم یزدی- جلد سوم- ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو) این دوستان هم تحت تأثیر آن جو بودند. حتی الان هم از آن مواضع دفاع می‌کنند. خدا مهندس سبحانی را رحمت کند؛ اما ما چندین بار ایشان و دوستانشان را به شورای مرکزی نهضت دعوت کردیم و حتی پیشنهاد دبیرکلی نهضت (بعد از درگذشت مهندس بازرگان) را به مهندس سبحانی دادیم. می‌گفتند ما جناح چپ روشنفکری دینی هستیم و ایشان جناح راست بودند. من هم گفتم این حرف، مصداق القابی است که قرآن می‌فرماید ساخته‌اید تا خود را سرگرم کنید. مخصوصاً در جلسه‌ای که بعد از فوت مرحوم بازرگان در منزل ما داشتیم؛ از جانب شورای ملی- مذهبی آقایان رفیعی، بسته‌نگار، سبحانی و رجایی بودند. از شورای مرکزی نهضت آزادی مرحوم صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس توسلی و صباغیان و من. . من به دکتر رفیعی گفتم: شما مواضع اقتصادی را که مورد نظرتان هست بنویسید و بگویید اگر شورای مرکزی نهضت آزادی آن را تصویب کند، ما خواهیم آمد. من این طرح را به شورای مرکزی می‌برم. چه ایرادی دارد؟ گفت: «نه. آخر ما معروف شده‌ایم به جریان چپ و شما جریان راست». ببینید! من این عبارات را قبول ندارم.

اما مواضع اقتصادی آقای بازرگان قطعاً با افرادی نظیر دکتر پیمان نمی‌خواند و درون نهضت هم، به نظر می‌رسد با مهندس سبحانی و همفکرانشان تعارض داشت. بالاخره، مهندس سبحانی طرفدار ملی شدن صنایع و اقداماتی از این دست بود...

مگر آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر نبود؟ مگر بانک‌ها را ملی نکردند؟ مگر برای کارخانه‌ها مدیر دولتی نگذاشتند؟

انتقاد از مهندس بازرگان غیر از این بود. برخی جریان‌ها مثل حزب توده که اصولاً ایشان و دولت موقت را غیرانقلابی و ضدانقلابی می‌دانستند و بقیه جریان‌ها هم که کلیت دولت موقت را انقلابی و در جهت اهداف انقلاب می‌دانستند، باز هم سرعت و رفتار آن را متناسب با مطالبات و فضای انقلابی نمی‌دانستند.

این حرف شما صحیح است. بازرگان بارها گفته بود: «هیچ‌چیز را از من، زود و با زور نخواهید». بازرگان به تغییرات آبی و تند اعتقادی نداشت. این، موضع جدیدی هم نبود. در نامه‌ای که آقای بازرگان سال ۵۶ به آقای خمینی نوشت و کپی آن را هم برای من فرستاد. بعد از انقلاب وقتی من خواستم یک نسخه از آن را به (سرهنگ غلامرضا نجاتی) نجاتی بدهم تا در کتاب خاطرات بازرگان بیاورد؛ آن کپی را به مهندس دادم و گفتم این نامه را به خاطر دارید؟ تأیید کرد. گفتم بنویسید جریان چه بود. آقای مهندس در حاشیه آن نوشتند که این نامه را من به یکی از تجار بازار که به عتبات می‌رفت، دادم و برای آقای خمینی برد. بازرگان در این نامه می‌گوید هدف نهایی تغییر نظام سلطنت به جمهوری است؛ اما می‌گوید در چندین مرحله و گام به گام یا سنگر به سنگر باید جلو برویم. حرفش هم درست است. بنابراین، اختلاف مشرب سیاسی وجود داشت؛ اما مشرب سیاسی بازرگان در این مورد منبعث از قرآن کریم است. قرآن در هر کجا که بحث از خرابی است، می‌گوید شب خوابیدند، توفان آمد و خراب شد؛ زلزله آمد، خراب کرد؛ سیل آمد همه را برد. اما وقتی بحث از سازندگی است؛ خدای قادر متعال که با صراحت می‌فرماید هرگاه من اراده کنم، می‌گویم «کُنْ فیکون»، باز می‌فرماید من جهان را در شش دوره خلق کردم. یعنی، صرف‌نظر از اینکه قدرت شما چقدر باشد؛ آفرینش تدریجی است. دفعتاً واحده نیست. آقای مهندس به این اعتقاد داشت. وقتی گفت انقلاب تمام شد؛ یعنی «فاز سلبی» انقلاب، اعتصاب‌ها، تعطیلی‌ها، خراب کاری‌ها تمام شد. چون عده‌ای انقلاب را در این می‌دیدند که مدام اعتصاب کنند یا به خیابان‌ها بریزند. بازرگان گفت این فاز انقلاب تمام شد.

به نظر می‌رسد از لحاظ ایدئولوژیک، مبنایی و به‌نوعی اخلاقی مشی مهندس بازرگان درست بوده است. کمابینه خیلی‌ها که آن زمان منتقد و مخالف بازرگان بودند، امروز به آن مشی اصلاحی رسیده‌اند...

بله. خیلی‌ها هم تائب شده‌اند!

اما بحث وجود دارد. آیا حرکت بازرگان متناسب با فضای جامعه بود یا نه؟ بالاخره، یک سیاستمدار نباید ملاحظه شرایط اجتماعی را بکند؟ چطور می‌شود وقتی انقلاب شده و مردم در خیابان هستند؛ نمی‌شود یک‌روزه به آنها گفت: انقلاب پیروز شد، دستتان درد نکند؛ بروید خانه‌هایتان!

نکته شما درست است. اما من در مقاله «لذت عفو» که اخیراً در هفته نامه آسمان به مناسبت درگذشت نلسون ماندلا نوشتم؛ متعمداً پای گاندی را هم وسط کشیدم. چرا که یک رهبر فرهیخته گاهی هم باید در برابر مردم بایستد. گاندی عادت داشت و در اعتراض به وضعیت سیاسی دو تا سه روز روزه می‌گرفت، اما طولانی‌ترین روزه خود را علیه انگلیس‌ها نگرفت؛ علیه خود هندی‌ها گرفت. من از این جهت به آقای خمینی نقد دارم. وقتی بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳ آبان برای دادن گزارش سفرم به الجزایر به قم رفتم، خیراشغال سفارت آمریکا راهم دادم. ایشان به من گفتند برو ببین اینها کی هستند سفارت آمریکا را اشغال کرده‌اند؟ بریزشان بیرون! ولی وقتی جعبه جادویی (تلویزیون) میلیون‌ها آدم را نشان داد که ریخته‌اند جلوی سفارت، گفتند: انقلابی بزرگتر از انقلاب اول. آقای بازرگان حق داشت؛ نباید اسیر جو می‌شد. البته این کار هزینه دارد؛ باید پرداخت. چرا؟ برای اینکه رهبران فرهیخته فقط برای زمان خودشان زندگی نمی‌کنند.

به هر حال، یک فرصت تاریخی را از دست دادند...

نه. اگر می‌خواست آن کار را بکند؛ دامنه توقعات حد و حصری نداشت. این نقدی را که شما به مثنی بازرگان وارد می‌کنید؛ زمانی هم آقای سعید حجاریان در سال ۷۹ طرح کرده بود. حجاریان راجع به بازرگان مقاله‌ای نوشت با عنوان «پدیده نابهنگام» و در آن می‌گوید تکست text - بازرگان با کانتکست context - جامعه همخوانی نداشت. من در مقاله‌ای به او جواب دادم که هر text - یک context ندارد؛ لایه‌هایی از context ها وجود دارد. کما اینکه هر context یک text ندارد؛ می‌تواند درجاتی از text داشته باشد text. بازرگان با context لایه‌های زیرین ارتباط داشت.

یعنی موج روی انقلاب را که کنار بگذاریم؛ اصل جامعه ظرفیت این تغییرات را دیکال را نداشت.

بله. در باره به کارگیری واژه رادیکالیسم باید به معنای آن توجه کرد. در ریاضیات رادیکال به معنای ریشه یک عدد است. کارکرد این واژه در ادبیات سیاسی یعنی تغییرات ریشه‌ای نه روبنایی و ظاهری یا به تعبیری رفورمیستی. بلکه تغییرات ریشه‌ای در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. اما نباید هدف تغییرات را با " فرایند" تغییرات یک سان گرفت. فرایند تغییرات می‌تواند سریع و شتاب زده و یا کند و آرام باشد. در این مناقشه خلط مبحث شده است. تغییرات شتاب زده در بسیاری از موارد به هدف‌های مورد نظر نمی‌رسد. بگذارید از منظری دیگر بحث کنم. مدینه‌النبی چند سال بود؟

* ۱۰ سال.

در برابر عمر بشریت چقدر است؟

تقریباً هیچ.

یک لحظه. اما مدینه‌النبی چه اهمیتی دارد؟ اهمیت آن به ارائه دادن یک الگو و اسوه در روی همین کره زمین با همین انسان‌ها. بازرگان هم یک الگو از فرایند تغییرات ارائه می‌دهد. در مردمی که فاقد حافظه تاریخی هستند، شما باید الگو ارائه بدهید. الگوی بازرگان به ما نشان می‌دهد که یک سیاستمدار می‌تواند در برابر مردم هم بایستد؛ هر چند وجاهت ملّی‌اش لطمه بخورد. این یک آموزش سیاسی-اجتماعی است. امروز اگر می‌بینیم که «اعتدال» شعار انتخاباتی رییس جمهور می‌شود؛ یک روز همین اعتدال و میانه روی فحش بود علیه آقای بازرگان. به روزنامه‌های آن زمان، از چپ و راست، دینی و غیر دینی مراجعه کنید. به ما فحش می‌دادند که میان‌رو هستیم؛ اما ما نمی‌توانستیم خلاف منافع ملّی عمل کنیم. گروگانگیری خلاف منافع ملّی ما بود. تسخیر سفارتخانه‌ها برای یک تا دو روز همه جای دنیا اتفاق می‌افتد؛ ما هم تأیید کردیم. اما چرا گروگان‌ها را ۴۴ روز نگه داشتند؟ چه خساراتی بر ما وارد شد؟ اگر گروگانگیری نشده بود، آیا عراق جرأت می‌کرد به ما حمله کند؟ من تردید دارم. نمی‌توانست. در هاوانا من با شاذلی‌بن‌جدید (رییس‌جمهور وقت الجزایر)، حافظ اسد و دیگر رهبران عرب صحبت کردم. شاذلی‌بن‌جدید صدام را دعوت کرد آنجا، حتی دعوایشان شد. خدا رحمت کند بن‌یحیی را (وزیر امور خارجه الجزایر). به او گفتم شما همه عرب هستید؛ زبان هم را می‌فهمید. با زبان فصیح عربی به این آقا بگویید چرا نیروهای ارتش خود را به مرز ایران آورده؟ ببرد مرز اسرائیل. گفتم انقلاب ما بزرگترین حامی اسرائیل را در منطقه از بین برده است، چرا به جای آنکه هدیه‌ای به ملت ایران بدهند می‌خواهد به ایران حمله کند؟ ما با نیروهای زیرزمینی در عراق رابطه داشتیم و اطلاعات می‌گرفتیم. همین آقای حسین شهرستانی که الآن وزیر نفت است؛ با ما در ارتباط بود و گزارش می‌داد. ما می‌دانستیم در عراق چه خبر است. آقای حمید آهنگران (برادر صادق) از بچه‌های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا بود و ارتباطات خوانده بود. بعد از انقلاب شد رییس صداوسیما خوزستان. از او خواستم با استفاده از هلیکوپتر صداوسیما، از تبادلات مرزی فیلمبرداری کند. من آن فیلم را دارم. ما از تحرکات عراق شواهد داشتیم. از آن طرف، آقای موسوی خویینی‌ها و آقای محتشمی در صداوسیما به صدام فحش می‌دادند. مگر می‌شود کل دنیا را علیه خودمان تحریک کنیم؟ صدام علاقمند بود به ایران بیاید. اگر به ایران می‌آمد بهتر بود یا اینکه حمله کرد؟ دیپلماسی موفق این بود که کاری کنیم تا صدام درخواست کند و به ایران بیاید. وزیر خارجه کویت آمد به ایران؛ بعد از مذاکرات با آقای خمینی و نخست‌وزیر، در مصاحبه مطبوعاتی یکی از خبرنگاران پرسید شما از اینکه آقای خمینی را به کویت راه ندادید، ناراحت نیستید؟ او در پاسخ این آیه قرآن را خواند که «و عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیراً لکم». یعنی، الحمدلله به نفع شما شد! ما در دولت اینطور با کویت برخورد می‌کردیم؛ وزیر امور خارجه کویت اعلام آمادگی دولتش را برای هر نوع کمکی به ایران اعلام کرد. حتی پیشنهاد هدیه یک کارخانه تبدیل آب شور دریا به آب شیرین برای یکی از بنادر ایران در خلیج فارس را داد. آن وقت در نماز جمعه به کویت توهین می‌کردند. آقای علی شمس اردکانی که سفیر ما بود در کویت، برای من تعریف کرد که وزیر خارجه کویت روز بعد او را احضار کرده و گفته این چه کاری بود که شما کردید؟ ما این‌همه زحمت کشیدیم تا کویت در جنگ بیطرف باشد؛ بعد از نماز جمعه دیروز امیر کویت مرا صدا زده و گفته یک نامه بنویس به حسن البکر که همه امکانات ما در اختیار شما. موضع ما این بود که درست است انقلاب شده؛ اما قرار نیست به همه دنیا اعلان جنگ دهیم؟ من می‌دانم چرا همچنان به ما فحش می‌دهند. برای اینکه ما

می‌خواستیم راه درست را برویم. بنابراین، ایراد به مهندس بازرگان نیست. ایراد بر آن کسانی است که بر این طبل هیجانی زودگذر عامیانه‌ی توده‌وار پاپولیستی کوفتند!

این «طبل هیجانی زودگذر عامیانه‌ی توده‌وار پاپولیستی» که می‌گویید، مصنوعی بود یا طبیعی؟

طبیعی بود؛ ولی هر چیزی که طبیعی هست، سالم نیست.

من می‌خواهم یک نتیجه بگیرم. حتی اگر کاری که آقای بازرگان می‌خواست انجام دهد، درست و کار دیگران را اشتباه بدانیم؛ آیا این کار درست، ممکن هم بود؟ یعنی، با توجه به شرایط اجتماعی ایشان می‌خواست یک کار غیرممکنی را انجام دهد که موفق نشد یا آنکه کار ممکن بود، بقیه اجازه ندادند انجام شود؟

کار ممکن بود، بقیه نگذاشتند. ببینید! در شورای انقلاب همه مخالف گروگانگیری بودند. داخل جلسات شورا همه عصبانی بودند. اما بیرون که می‌آمدند، حمایت می‌کردند. آقای هاشمی بعد از استعفای دولت موقت، آمد وزارت امور خارجه و به من گفت تو بمان. گفتم من با طناب پوسیده شما به هیچ چاهی نمی‌روم. برایش مثال زد. این شما بودید که بر اساس گزارش نیروی هوایی ایران تصویب کردید ما درباره فروش هواپیمای F-14 از آمریکایی‌ها استمراج کنیم. اما وقتی که موج حرف‌های بی‌ربط راه افتاد؛ شما نیامدید به مردم بگویید این مصوبه شورای انقلاب بود، به فلانی چه مربوط است؟ از تصمیم‌تان دفاع نکنید. وقتی روابط اینطور است، هیچکس جرأت نمی‌کند با شما وارد همکاری شود. از طرف دیگر اگر همه روشنفکران پشت سر بازرگان جمع شده بودند و اگر مهندس سبحانی و دوستان ایشان آنطور رأی نمی‌دادند و بازرگان کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌شد؛ به نظر من، برنده می‌شد. و اگر بازرگان رییس‌جمهور شده بود؛ خیلی از حوادث بعدی اتفاق نمی‌افتاد.

چرا؟

برای اینکه بازرگان مرد اصول بود. یعنی، با شما موافق نیست؛ اما وقتی با شما بر سر موضوعی توافق می‌کند، به عهده‌ی که می‌بندد وفادار می‌ماند و دودوزه بازی نمی‌کند.

از این جهت، دارید بنی‌صدر را نقد می‌کنید؟

من نمی‌خواهم بنی‌صدر را در اینجا نقد کنم. من می‌گویم فرقت این بود که اگر بازرگان انتخاب شده بود؛ آقایان دیگر این جبهه را در مقابلش نمی‌گرفتند. بازرگان یک شخصیت استخوان‌دار بود. احترام او را داشتند. بدین ترتیب، بازرگان موفق می‌شد.

حالا که نام آقای بنی‌صدر آمد، بد نیست اشاره‌ای هم داشته باشید به شبهاتی که در مورد رابطه نهضت آزادی با وی وجود دارد. زمانی آقای احمد خمینی بحث خط‌سه را مطرح کرد و در آن سخنرانی و گفت: من در عجبم؛ کسانی که در خارج از کشور با هم مشکل و اختلاف داشتند، اینجا آمده‌اند و در برابر طیف مقابل (حزب جمهوری اسلامی) متحد شده‌اند. البته ایشان خود را از دو طرف جدا می‌کرد و می‌خواست خط‌سه را ایجاد کند که در اینجا محل بحث ما نیست. اما آیا ادعای ایشان درست است؟

وضعیت روابط شما در خارج از کشور چه بود؟ مثلاً من دیدم شما در خاطرات خود آورده‌اید که از اشخاص ثالثی خواسته‌اید حرف و انتقاد شما را به گوش بنی‌صدر برسانند، چون حرف شما را نمی‌پذیرفته است. آیا این شکاف‌ها با تند شدن فضا در داخل و در اواخر دوره بنی‌صدر کاهش پیدا کرد و نهضت آزادی با او در یک جبهه قرار گرفت؟

نه، هیچ‌وقت. دو موضوع را باید از هم تفکیک کرد. اول ویژگی‌های شخصی آقای بنی‌صدر. در یکی از سخنرانی‌های قبل از دستورم در مجلس اول گفتم روش، منش و بینش ما با آقای بنی‌صدر متفاوت است. شما اگر کتاب «کیش شخصیت» بنی‌صدر را بخوانید؛ واقعاً در آنجا دارد خودش را تعریف می‌کند. Ego (نفس) یادکرده‌ای داشت. ژان گرس، خبرنگار برجسته لوموند، آمده بود ایران تا با من مصاحبه کند. از او پرسیدم این رفیق ما در پاریس چه می‌کند؟ با یک لحن تمسخرآمیزی گفت ما را دعوت می‌کند به مصاحبه؛ عکس بزرگ خود را روی دیوار چسبانده، یک دوچرخه برقی هم گذاشته جلوی آن عکس، بعد روی دوچرخه می‌نشیند، رکاب می‌زند و می‌گوید: حالا با من مصاحبه کن و عکس بگیر! اگر روایت او درست باشد این رفتار، نشانه‌ی یک ego بادگرده و آسیب‌دیده است. من نمی‌خواهم اصلاً به او بپردازم؛ یا مثلاً می‌گفت در دوران حضور آقای خمینی در پاریس، همه کارهای فکری و برنامه‌ریزی‌ها با من بود؛ کارهای عملی و اجرایی با دیگران! من به او باید چه پاسخی دهم؟ بنابراین، ما با هم اختلاف داشتیم. شما در خاطرات من، جلد دوم - دفتر دوم- نامه‌ها، نامه‌های آقای بنی‌صدر را بخوانید. خود را تافته جدا بافته می‌دانست. من در پاریس نمی‌خواستم با او قاطی شوم؛ بعد از انقلاب در تهران هم نمی‌خواستم. آن حرف احمد (خمینی) هم بی‌ربط است. ما کجا با هم یک جبهه تشکیل داده بودیم؟

به هر حال، موقعی که اختلافات شدید و فضا تقریباً دوقطبی شد؛ شما و طیف نهضت آزادی و ملی-مذهبی در مجلس تحت فشار حزب جمهوری و خط امامی‌ها بودید، بنی‌صدر هم که در روزنامه‌ها و دولت کاملاً مقابل حزب جمهوری قرار گرفت. حتی روزنامه‌های شما و بنی‌صدر (میزان و انقلاب اسلامی) هم‌زمان توسط دادستانی توقیف شد. بنابراین، به نظر می‌رسید حزب جمهوری اسلامی یک طرف ایستاده و شما، بنی‌صدر و اصطلاحاً لیبرال‌ها طرف دیگر...

این مواردی که برشمردید، کافی نیست که دو نیرو در یک جبهه قرار بگیرند. من از یک زاویه با حزب جمهوری مخالف بودم؛ بنی‌صدر از زاویه دیگری. صرفاً به دلیل اینکه هر دو با حزب جمهوری مخالف بودیم، دلیل نمی‌شود که همکاری می‌کردیم.

این اتهام را الان هم به خیلی از نیروهای سیاسی می‌زنند...

بله. آقای احمد سلامتیان (نماینده اصفهان در مجلس اول و مسؤول دفتر هماهنگی بنی‌صدر) در مجلس به من گفت بنی‌صدر پیغام داده که وقتی من برای ادای سوگند به مجلس می‌آیم، نمایندگان باید جلوی پای من بلند شوند. من به آقای سلامتیان گفتم برو به سید بگو این حرف‌ها چیه؟ تو که این حرف را زدی، عده‌ای از روی لجاجت بلند نمی‌شوند. اما اگر این را نمی‌گفت، شما که هواداران بنی‌صدر در مجلس هستید؛ بلند می‌شدید و خودبه‌خود بقیه هم به احترام رئیس جمهور بلند می‌شدند. یا اینکه یک بار در مصاحبه‌ای گفت

من ۱۱۰ علم را واجد هستم، روحانیت و آخوندها را هم که قبول نداشت. احمد جلالی در صداوسیما برنامه‌ای با عنوان «بازگشت به قرآن» گذاشته بود و مهندس بازرگان صحبت می‌کرد، آن وقت آقای بنی‌صدر در یزد در حضور مرحوم آیت الله صدوقی گفت بازرگان که درس قرآن می‌دهد، در کدام حوزه علمیه درس خوانده است؟ بنابراین، ما در نهضت آزادی هیچگاه با بنی‌صدر همراهی نداشتیم. حتی حضور دکتر سبحانی در مراسم ۱۴ اسفند ۵۹ که بنی‌صدر صحبت می‌کرد؛ در دفتر سیاسی نهضت آزادی مورد انتقاد قرار گرفت. صریحا به آقای دکتر سبحانی گفتیم شما چرا خودتان را خرج بنی‌صدر می‌کنید؟ این کار گریبانگیر همه ما خواهد شد. کار بنی‌صدر در ۱۴ اسفند بسیار بد بود. البته رییس‌جمهور حق دارد برود و درباره ۱۴ اسفند صحبت کند؛ اما وقتی می‌داند دو طرف علیه هم لشکرکشی کرده‌اند، این چه کاری است که پشت تریبون یک سری کارت را درآورد و بگوید این کارت سپاه است و...؟ من به سلامتیان گفتم: اگر جای سید (بنی‌صدر) بودم، می‌گفتم عزیزان من آمده‌ام تا درباره سالروز مصدق با شما صحبت کنم، اما عده‌ای نمی‌گذارند. باید می‌گفت: من نمی‌خواهم در اینجا آشوب شود و چون می‌دانم عده‌ای می‌خواهند درگیری درست کنند، پس من صحبت نمی‌کنم و در فرصت دیگری برایتان صحبت خواهم کرد. البته، در آن صورت هم دو طرف با هم دعوا می‌کردند؛ اما کسی بنی‌صدر را محکوم نمی‌کرد که تو جمعیت را تحریک کردی. حق هم با مخالفان بنی‌صدر بود. این رفتار اصلا در شأن یک رییس‌جمهور نبود.

اما موضوع دوم این بود که ایشان در یک انتخابات آزاد و رقابتی با آرای ملت به ریاست جمهوری برگزیده شده بود. ما از رئیس‌جمهور برگزیده ملت حمایت می‌کردیم. با رفتار رهبران حزب جمهوری با ایشان موافق نبودیم و آن را به زیان کشورمان و نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌دانستیم.

شاید بد نباشد که در اینجا ذکری هم از قطب‌زاده داشته باشید.

قطب‌زاده به همراه دکتر چمران، دکتر شریعتی، پرویز امین و من از مؤسسين نهضت آزادی ایران در خارج کشور بود. بعد از انقلاب، از ما جدا شد. اول رفت به حزب جمهوری. هم بنی‌صدر و هم قطب‌زاده هر دو رفتند به حزب جمهوری. بعد از مدتی از آنجا هم بیرون آمدند. البته، ما نفهمیدیم که خودشان بیرون آمدند یا بیرون‌شان کردند. اما نفس عمل (رفتن به حزب جمهوری) خیلی معنادار است. آقای بهشتی آمد آمریکا و به من گفت که ما می‌خواهیم حزب درست کنیم و در آن، پنج نفر از روحانیون همان نقشی را خواهند داشت که در قانون اساسی مشروطه رای ه نفر از علما داشتند، یعنی حق و تو داشته باشند. من مخالفت کردم. اما حرف من به آن‌ها که رفتند به حزب جمهوری این بود که شما در حزبی وارد شدید که در آن، پنج روحانی برای خودشان حق و تو قائل شده بودند و اختیار داشتند هر چه شما تصویب می‌کنید، و تو کنند. آیا شما این را قبول داشتید؟ اگر نه، پس چرا رفتید؟ به هر حال، از نهضت جدا شد و با ما هم درگیر بود. به ما هم لطمات زیادی زد. بنابراین، این حرف احمد آقای (خمینی) که اینها با هم یکی شدند، درست نبود. من رفتم سازمان ملل، صداوسیما (که ریاست آن با قطب‌زاده بود) حاضر نشد از نطق من هیچ‌چیز پخش کند. در کوبا (اجلاس عدم‌تعهد) هم همین‌طور. چرا؟ چون قطب‌زاده با دولت بد شده بود. علت هم این بود که آقای بازرگان اجازه نداد او در سطح وزرا در جلسات هیأت دولت حضور داشته باشد. آقای مهندس بازرگان هم اشتباه کرد. قطب‌زاده در برابر دولت

ایستاده بود. آخرین دیدار من با او بعد از شهادت چمران در نوروز سال ۶۱ بود. به او گفتم: «صادق! تو بیست سال است که می‌دوی؛ به خودت دو سال مرخصی بده. خودت را به آب‌آتش نزن». قبل از آن، در یک جلسه سه نفری (صادق و چمران و من) در وزارت امور خارجه هم من و هم چمران قطب‌زاده را نصیحت کردیم که این کارها را نکن. به او گفتم: صادق! تو اشتباه می‌کنی. بازاریان اصطلاحی دارند و به افرادی که سرمایه ندارند، می‌گویند «کلاه به کلاه». این کارهایی که می‌کنی، خوب نیست و به ضرر تو تمام خواهد شد. اما متأسفانه صادق توجه نکرد.

نکته‌ای هم درباره آقای قطب‌زاده در خاطرات قبل از انقلاب گفته‌اید؛ مبنی بر اینکه او از همان اوایل خیلی تأکید داشت که برای آقای خمینی عنوان «امام» به کار گرفته شود. از طرفی هم گفته می‌شود اولین کسی که تعبیر امام را برای ایشان به کار برد، آقای حسن روحانی در یک سخنرانی منبری بود. آیا لفظ امام، ساخته‌ی روشنفکران خارج بود یا روحانیون داخل؟

فکر می‌کنم استفاده از این عنوان در داخل و خارج همزمان بود. ما در آمریکا می‌گفتیم؛ «رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله». دوستان داخل می‌گفتند «مرجع عالیقدر». اما قطب‌زاده می‌گفت: «امام». خیلی تأکید داشت...

دلیل آن چه بود؟

واقعا به آقای خمینی علاقه داشت. خیلی هم خدمت کرد. نکته‌ای را هم در اینجا بگویم؛ قطب‌زاده را در واقع روس‌ها کشتند.

بر چه مبنا می‌گویید؟

خاطرات سرکنسول شوروی را که به انگلیس پناهنده شد، بخوانید. (کتاب کا.گ.ب در ایران، نوشته ولادیمیر کوزیچکین، ترجمه: اسماعیل زند و حسین ابوترابیان.)

محور این تحلیل شما چیست؟

بله. شواهد، علایم و دلایل آن وجود دارد. برای آنکه سر قضیه مجاهدین افغانستان، روس‌ها دیگر جوش آوردند. من در مقاله اخیر خود (دولتی‌ها و توده‌ای‌ها، مجله اندیشه پویا، شماره ۱۱) گفتم اختلافات ما با روس‌ها چه بود. سیاست حزب توده در قبال دولت موقت متأثر از اختلافات دولت موقت با شوروی بود. یکی از موارد، مسأله حضور نمایندگان سازمان‌های جهادی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی بود. دولت‌هایی که هوادار شوروی بودند، مخالف حضور آن‌ها بودند؛ اما صادق قطب‌زاده وقتی وزیر امور خارجه بود نمایندگان این سازمان‌ها را به‌عنوان اعضای هیأت نمایندگی ایران به همراه خود به کنفرانس اسلامی برد! روس‌ها بریدند. من همه شواهد آن را جمع‌آوری کردم. به هر حال، قطب‌زاده آدمی بود که در عین اینکه خیلی لارژ بود؛ خیلی وقت‌ها هم بی‌گدار به آب می‌زد. این نظر را دیگران هم داشتند. وقتی مطهری به پاریس آمد و برگشت، از او نقل می‌کردند که راست و دروغ آن را من نمی‌دانم. از او می‌پرسند که این سه نفر را چگونه یافتی؟ می‌گوید: بنی‌صدر خیلی منمنم می‌کرد و خودش برایش مطرح

بود؛ صادق قطب‌زاده خیلی می‌دود اما حرف‌هایش خیلی عمیق نیست؛ سومی (یزدی) خیلی تودار است. من در جایی حرف او را جواب دادم. گفتم: آیا آدمی که کار سیاسی می‌کند، باید هرچه به ذهنش می‌رسد بر زبان بیاورد؟ معلوم است که من باید بفهمم چه می‌گویم. بعد هم نقل کردم که مادر ما به ما می‌گفت: «بیم! سبب (زن‌خدان) آدم هفت حلقه دارد؛ وقتی می‌خواهی حرف بزنی، مزمززه کن. هر حرفی که می‌خواهی بزنی بیاور به حلقه اول، دوباره مزمززه کن؛ بیاور حلقه دوم، همینطور تا حلقه آخر. باز هم اگر دیدی، باید بگویی بگو؛ اگر نه، قورتش بده». یعنی، هر حرفی می‌خواهی بزنی، هفت بار درباره‌اش فکر کن. این نصیحت مادرانه، در ما یک منش ایجاد کرد. بنابراین، قرار نیست که من همه حرف‌هایم را علنی بگویم. اما صادق قطب‌زاده اینطوری نبود.

پیرو همان بحث‌های نهضت آزادی خارج از کشور؛ در یکی از موارد آورده‌اید نقدی در یکی از جلسات مطرح شد که به عقیده دوستان داخل، فهم و شناخت سیاسی و قدرت تحلیل آقای شریعتمداری بیشتر از ایشان (امام خمینی) است و به بیانیه‌های امام نقدهایی وجود داشت. خواستم بدانم با توجه به روند حوادث به‌ویژه در یکسال آخر عمر پهلوی که به نظر می‌رسید آقای شریعتمداری همچنان به نوعی اصلاح‌طلبی و مشروطه‌خواهی و راهکارهایی چون ابقای شورای سلطنت گرایش داشت، موضع نهضت آزادی و کلا روشنفکران دینی در رقابت بین مرجعیت چه بود؟ و نهایتاً، چطور شد که به حمایت از رهبری امام برخاستند؟

موضع دوستان ما در داخل، طبیعی بود. چرا که آقای خمینی در داخل نبود. ایشان در نجف بود. وقتی دوستان ما تحت فشار قرار گرفتند؛ به قم رفتند و متحصن شدند.

چه سالی؟

همان سال ۵۷. وقتی آقایان (از جمله بازرگان و ناصر میناچی) متحصن شدند، در بین مراجع باید خانه چه کسی می‌رفتند جز آقای شریعتمداری؟ آقای گلپایگانی وارد این مقولات نمی‌شد. به‌علاوه، اگر هم شریعتمداری تمایلاتی نسبت به مشروطه سلطنتی داشته؛ آیا قطع روابط و ایزوله کردن او، مثبت بود یا اینکه برویم و با او گفت‌وگو کنیم و نگذاریم اتفاقات منفی رخ دهد؟ شریعتمداری به دولت شریف‌امامی نظر مساعد داشت. به پیشنهاد یکی از ایرانیان فعال مقیم واشنگتن (آقای ناهیدیان) به ایشان تلفن زدم و گفتم: «آقا! این کار مناسب شأن مرجعیت شما نیست». ایشان را بر حذر داشتم. بنابراین، اختلاف دیدگاه وجود داشت. اما چرا آقای خمینی؟ ببینید! بالاخره یک جامعه به شدت در التهاب است و چیزی دارد شکل می‌گیرد به نام انقلاب. ما باید طرف چه کسی را می‌گرفتیم؟

یعنی بین دو گزینه بودید؛ شاه و امام...

بله. معادله رفت آنجا. طبیعی بود که ما از آقای خمینی طرفداری کنیم. البته آشنایی و ارتباط ما با آقای خمینی از زمانی که ایشان از بورسا (ترکیه) تبعیدگاه خود به نجف منتقل شدند آغاز شده بود. من سال‌ها نماینده ایشان بودم.

یعنی، عملاً قطب سومی وجود نداشت.

بله. اما چاره کار چه بود؟ من همان زمان به آقای خمینی گفتم و در خاطرات (جلد سوم ۱۱۸ روز در نوفل لو شاتو) آورده‌ام. یک روز صبح زود که در همان دهکده با هم قدم می‌زدیم؛ گفتم: آقا! شما می‌دانید دختر عمویان چه می‌گویند؟ با تعجب برگشت که دختر عموی من؟! گفتم: بله. مادر ما سیده حسنی است! خندید. گفتم: «مادر ما می‌گوید دیگ بزرگ باش که قابلمه‌های کوچولو در آن جا بگیرند. شما آقای خمینی! اکنون دیگر تنها یک مرجع نیستید؛ شما رهبر انقلابید. از موضع رهبر انقلاب، رابطه‌تان را با سایر آقایان مراجع عظام حسنه کنید». من نمی‌خواهم این ادعا را بکنم؛ تاریخ باید گواهی دهد. اما آن جلسه‌ای که آقای خمینی رفتند منزل آقای شریعتمداری و آقایان گلپایگانی و مرعشی هم آمدند، پیشنهاد من بود. گفتم: آقا! بروید، بنشینید و در را ببندید. چهار ساعت با هم قلیان بکشید، گپ بزنید و شوخی کنید. اما انعکاس بیرونی جلسه این خواهد بود که چهار مرجع بزرگ در اتاق‌های در بسته چهار ساعت با هم جلسه داشته‌اند. متأسفانه، دست‌هایی نگذاشتند این روند ادامه پیدا کند. آقای خمینی یک بار به من گفتند که بازرگان اعوجاج دارد. گفتم: چه اعوجاجی دارد؟ گفتند: می‌رود و سیدکاظم را می‌بیند. من اول متوجه نشدم؛ گفتم: منظورتان کیست؟ گفتند همین شریعتمداری. من از شنیدن این حرف شوکه شدم. چرا باید این قدر حساسیت به خرج داده می‌شد؟ گفتم: آقا! اگر بازرگان می‌رود و شریعتمداری را می‌بیند، آیا هدفش این است که او را علیه شما تحریک کند یا با شناختی که من و شما از آقای بازرگان داریم، می‌رود نصیحت می‌کند. به هر حال، اختلافات از آنجا ناشی می‌شد. زمانی که دعوی خلق مسلمان در آذربایجان شروع شد، آقای خمینی به من گفت تو که مدام می‌گویی، یک بار برو پیش شریعتمداری و او را نصیحت کن. گفتم به این شرط که احمدآقای هم با من بیاید. گفت: نه، خودت تنها برو. گفتم من تنها بروم، فردا حرف درمی‌آورند. گفت: نه، برو. رفتم آنجا. عباسی، داماد شریعتمداری، هم بود. خواستم که او هم برود. وقتی رفت به آقای شریعتمداری گفتم مسأله شما چیست؟ گفت: در همه استان‌ها وقتی می‌خواهید استاندار معرفی کنید؛ از مراجع و علمای آن استان سؤال می‌کنید. آیا در آذربایجان نباید بیایند و نظر مرا بپرسند؟ آیا من این اندازه در انقلاب حق دارم یا ندارم؟ راست هم می‌گفت. می‌گفت لازم هم نیست، نظر مرا اجرا کنید؛ اما لااقل بپرسید حرفی که شریعتمداری می‌زد، اصولی بود؛ گرچه شکل آن ایراد داشت.. اما وقتی نمی‌پرسید، یعنی بی‌اعتنایی، یعنی کشک! آقای مرعشی چنین مسأله‌ای نداشت؛ چون مرجعی با مقلدان فراوان نبود. آقای گلپایگانی هم، همین‌طور. اما آقای شریعتمداری در آذربایجان پایگاه داشت. آقای خمینی یک بار به من گفتند برو تبریز، ببین چه خبر است. از همان دفتر امام زنگ زدند به مرحوم آیت الله مدنی (امام جمعه تبریز). ایشان با من تماس گرفت و دعوت کرد به تبریز. در مسجد بزرگ انگجی تبریز برایم سخنرانی گذاشته بودند. مسجد پر بود، جمعیت در صحن، شبستان، حیاط، خیابان و کوچه‌های مجاور موج می‌زد. جمعیت هم عکس آیت الله شریعتمداری را آورده بودند و هم عکس آقای خمینی را. من هم متعدها هنگام سخنرانی از هر دو نفر اسمی می‌آوردم. مردم هم صلوات می‌فرستادند. برگشتم تهران. آقای خمینی ارزیابی و نظرم را جویا شدند. گفتم: آذربایجانی‌ها مقلد آقای شریعتمداری هستند؛ ولی شما را رهبر انقلاب می‌دانند. واقعا هم، این دو مقوله جدا از هم بود. متأسفانه، دست‌هایی بود که نگذاشتند. نگذاشتند...

نکته دیگری هم درباره نهضت آزادی خارج از کشور وجود دارد که به همان ابتدای تشکیل نهضت برمی‌گردد. شما به یکی از اولین نامه‌های نهضت به شاه اشاره کرده‌اید و گفته‌اید برآورد بیرونی آن

بود که آن نامه (ابتدای دهه ۴۰) شاه را عامل همه بدبختی‌های کشور دانسته است. از طرف دیگر، شما اشاره داشتید که نهضت تا اوایل سال ۵۷ تأکیدی بر خلع شاه نداشت. اما آیا این نگاه یا ذهنیت از ابتدا بود که تا شاه هست، مسائل حل نمی‌شود؟

بله این نگرش از همان سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تدریجاً شکل گرفت. آن نامه‌ای که شما می‌گویید، تحت عنوان «نامه سرگشاده به اعلیحضرت» و تنظیم‌کننده آن هم، آقای حسن نزیه بود. کاری که کرده بود، این بود که حرف‌های شاه و امینی همه را جمع کرده بود، نشان می‌داد که مقصر همه بدبختی‌های مملکت شاه است. این سند در اسناد نهضت آزادی (سایت نهضت) هست. در آن زمان، ما نهضت آزادی خارج از کشور را با مرحوم شریعتی، چمران و... تشکیل داده بودیم؛ اما به دلایلی که در خاطراتم هم شرح داده‌ام، آن را علنی نکرده بودیم. مرحوم شایگان آمد در جلسه شورای مرکزی جبهه ملی در آمریکا نامه نهضت را آورد و گفت: من وقتی عنوان نامه را دیدم، ناراحت شدم؛ اما وقتی خواندم، دیدم اینها عجب کاری کرده‌اند. از شورا خواست که این نامه تکثیر شود. غیر از این نامه، تحلیلی در همان سال ۴۱ قبل از بازداشت اعضای نهضت آزادی تحت عنوان «انقلاب» منتشر شد. در آنجا هم حسابی به پروپای شاه پیچیده بودند. نهضت آزادی در این مکاتبات، شعار خلع سلطنت را نداده؛ اما شاه را هدف گرفته است. در آن تحلیل آمده بود اعلیحضرت هم مثل کاسترو می‌خواهند بروند به دهات؛ بعد هم به شرایط ارباب-رعیتی اشاره کرده بود. اما در ادامه همان داستان گوسفند را نقل کرده که کسی آن را از چنگ گرگ نجات داد و بعد خود آن شخص گوسفند را سر برید و آن شعر سعدی که:

شنیدم گوسپندی را بزرگی رهانید از دهان و دستِ گرگی

شبانگه کارد در حلقش بمالید روان گوسپند از وی بنالید

که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی!

بنابراین، دو چیز را باید از هم تفکیک کنید؛ یکی آنکه آیا نهضت آزادی از ابتدای تأسیس اعتقاد به مبارزه با شاه داشت یا نه؟ بله. در اسناد نهضت هم آمده است. من برنامه‌ای از آقای مهندس بازرگان پرسیدم شما چرا با جبهه ملی به اختلاف برخوردید؟ بازرگان جواب داد: ما بر سر چند مسأله با جبهه ملی اختلاف داشتیم. یکی آنکه می‌گفتند نام مصدق را نبریم؛ چون شاه حساس است. دوم اینکه جبهه ملی‌ها اعتقاد ندارند باید به شاه حمله کنیم. اوائل بعد از کودتای ۲۸ مرداد وقتی نهضت مقاومت ملی شروع به فعالیت کرد، از طرف حزب ایران بختیار در بعضی از جلسات می‌آمد. بیاد دارم که زمانی بختیار صریحاً به من گفت، مصدق گاندي ایران بود، وقتی گاندي از صحنه خارج شد نهر و آمد. الآن هم مصدق رفته؛ اللهیار صالح نهر و ایران است و باید از او حمایت کنیم. اما در مورد شاه، در حالیکه نهضت در مقالات و بیانیه‌های خود به شاه حمله می‌کرد، با سلطنت مخالف نمی‌کرد و شعار سرنگون سلطنت را نمی‌داد.

مگر آقای خمینی از اول دنبال این حرف‌ها بود. در کشف الاسرار آقای خمینی رد می‌کنند که روحانیان با سلطنت مخالف اند. اما آقای خمینی کی گفتند شاه باید برود؟ سال ۵۷. در آخرین مراحل، آن هم از

پاریس. بطوری که من تیرماه ۵۶ که بعد از خاکسپاری شریعتی دیدار مفصلی با آقای خمینی در نجف داشتم؛ به ایشان گفتم اگر شاه تاریخ را عوض نکند، حزب رستاخیز درست نکند و این کارها را کنار بگذارد؛ شما دیگر حرفی برای گفتن ندارید؟

یعنی گفتید باید حرف ایجابی داشته باشید.

بله، حرف ایجابی. حرف ایجابی شما چیست؟ بعد هم گفتم که فلسفه جوهری ملاصدرا می‌گوید حق باید به‌شکلی حرکت کند که باطل به ساز حق برقصد. اما حق نباید به ساز باطل برقصد. یعنی، رژیم کاری می‌کند و شما واکنش نشان می‌دهید. شما بیایید کارهایی کنید تا او مجبور به واکنش شود.

در همان مقطعی که شما در خارج از کشور بودید؛ در خاطراتان به اختلافاتی اشاره کرده‌اید که بین شاخه خارج از کشور مجاهدین خلق با نهضت وجود داشت. آنچه من دیدم، در حد انتشار نشریه و مسایلی از این دست بوده. آیا اختلافات جدی‌تری هم وجود داشت؟ دیگر اینکه، در خاطراتان آورده‌اید که شما جزوه «شناخت» مجاهدین را در همان مقطع خواندید و آن را غیراسلامی و انحرافی دانستید. آیا این نظر شخصی شما بود و یا آنکه با توجه به انتساب بنیانگذاران سازمان به نهضت، آیا این نظر را به اعضای داخل کشور و مهندس بازرگان هم منتقل کردید؟

من از موضع بازرگان در قبال آن جزوات اطلاع ندارم؛ هیچ‌وقت هم فرصت نشد بپرسم. اما آنچه من گفته‌ام، حاصل بحث‌های من و چمران بود. چون من رفتم بیروت. یکی از بچه‌های مجاهدین به نام دادار تراب جهرمی هم آمده بود دیدن چمران. چمران هم خیلی از دستشان دلخور بود؛ آنها هم از دست چمران. آنها اصرار داشتند چمران عضو مجاهدین شود. چمران هم می‌گفت اینها می‌خواهند من عضو شوم تا مرا کنترل کنند و بگویند رهبری و مرکزیت فلان تصمیم را دارد. بنابراین، به آنها گفته بود حاضر هر نوع همکاری انجام دهم؛ اما داخل سازمان نمی‌آیم. جزوه «شناخت» را که خواندم، نقدی نوشتم که آن را دارم و در جلد اول مجموعه آثارم (۳۲ تا ۵۷) آمده است. دادم چمران هم خواند، او هم تأیید کرد. آنها هم گفتند آن را می‌فرستند برای مرکزیت.

منتشر نشد؟

خصوصی به صورت نشریه تعلیماتی در داخل تشکیلات نهضت خارج از کشور پخش شد و به دست خیلی‌ها رسید؛ اما منتشر نشد. بعداً هم بلاموضوع شد. اما در اسناد هست. آنها اصل جزوه شناخت را با پاورقی‌هایش به ما دادند که چاپ و توزیع کنیم. اما وقتی خواندیم حاضر به چاپ آن نشدیم. در نسخه ای که به ما داده بودند یک مقدمه داشت که در آن، با مارکسیسم با صراحت مرزبندی شده بود. در متن نوشته در پاورقی‌ها، آیات قرآن و جملات زیادی از نهج‌البلاغه آمده بود. من در پاسخ به آن‌ها نوشتم شما پارچه خوبی را که همان اندیشه‌های دینی است، برداشته‌اید و روی الگویی انداخته‌اید که همان الگوی ماتریالیسم دیالکتیک است و بریده‌اید و پیراهنی دوخته‌اید که از دور داد می‌زند به تنتان نمی‌خورد. وقتی ما جزوه را چاپ نکردیم؛ آن را دادند به جبهه ملی خاورمیانه که وابسته به چریک‌های فدایی بود. آنها جزوه را چاپ کردند؛ بدون مقدمه و بدون پاورقی!

اختلافات با مجاهدین خارج از کشور چه بود؟

آنها اصلا با فعالیت نهضت در خارج مخالف بودند. چندین بار هم از ما ایراد گرفتند. بالاخره شکایت بردند پیش طالقانی. طالقانی از من خواست که نظرم را بنویسم. من گزارش مفصلی نوشتم که چرا ما باید در خارج از کشور نشریه خود را منتشر کنیم. تأکید کردم که قلمرو فعالیت سازمان مجاهدین خلق در داخل ایران است و نمی‌تواند در خارج از ایران باشد. ضمن آنکه ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که تبلیغات بخش اسلامی مبارزه با استبداد و سلطه بیگانه در دست مارکسیست‌ها باشد. ما مسلمانیم و خودمان باید مستقلا عمل کنیم. آن وقت مارکسیست‌ها که می‌خواستند این کار را کنند، موش خودشان را می‌دواندند. بعد از این گزارش، تنها چیزی که دوستان نهضت از داخل به ما گفتند این بود که از این به بعد بنویسم ارگان نهضت آزادی خارج از کشور که ما هم نوشتیم.

یکی از مهمترین دیدارهایی که شما قبل از پاریس با امام داشتید و در این مصاحبه هم چند بار به آن اشاره شد، همان دیدار تیر ۵۶ در نجف بود. اصل بحث هم در آن دیدار، مربوط به درگذشت آقای شریعتی و کم‌توجهی امام به موضوع بود که به گفته شما، ایشان حتی قصد پاسخگویی تلگراف‌های تسلیت را هم نداشتند. در این بحث طولانی که داشتید، استدلال ایشان چه بود؟

ایشان می‌گفتند آقای شریعتی که در کتاب «نیایش»، دعا را به آن زیبایی نوشته است، چرا درباره مفاتیح‌الجنان این حرف‌ها را می‌زند؟ من گفتم بالاخره در مفاتیح مطالبی آمده که قابل دفاع نیست. شریعتی که به ادعیه خالصه مثل صحیفه سجادیه ایراد ندارد. بعد هم ایشان گفتند مجلسی خدمت کرده، چرا به او انتقاد می‌کند؟ گفتم آخر مجلسی در مقدمه کتاب‌هایش از پادشاهان قاجار تعریف و تمجید های آن چنانی کرده است. در واقع، انتقاد من از ایشان این بود که اگر یک روحانی نزد سلاطین برود فداکاری محسوب می‌شود اما اگر یک غیرروحانی جواب سلام سلطانی را بدهد مغضوب واقع می‌شود. این نوع استدلال سبب می‌شود که بگویند روحانیان است معیار دارند.

نهایتاً آن متنی را که درباره دکتر شریعتی دادند، شما را راضی کرد؟

بله. به همین دلیل هم ما آن را پخش کردیم. نسبتاً متعادل بود. به هر حال، ما همکاری روحانیت و روشنفکران را برای پیروزی انقلاب ضروری می‌دانستیم و اگر همکاری نمی‌کردیم، انقلاب پیروز نمی‌شد. تعارفی هم نداریم. من اگر به پاریس نمی‌رفتم؛ آقای خمینی چه کار می‌کرد؟ جلال‌الدین فارسی می‌گفت به آقای خمینی گفته بود بعد از خروج از نجف اگر شما نمی‌خواهید به دمشق بروید، به بعلبک (لبنان) بیایید و از شما محافظت می‌کنیم. من به آقای خمینی گفتم فلسطینی‌ها در بعلبک خودشان را نمی‌توانند محافظت کنند، در آن بلوا و آشوب لبنان شما را می‌کشند و هر گروهی آن را به گردن دیگری می‌اندازد. حداکثر پیشنهاد آقایان این بود که ایشان برود بعلبک!

در همان مقطع، ظاهراً آقای سیدرضا زنجانی می‌خواستند جمعی را گرد آورند و حرکتی را شروع کنند؛ اما امام منع می‌کنند. این قضیه چه بود؟

مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی توسط مسافری یادداشتی برای من فرستاد که نوشته بود می‌خواهیم با افرادی چند بیانیه مشترک بدهیم. اسامی آن افراد را هم آورده بود. از من خواست با آقای خمینی مطرح و مصلحت‌اندیشی کنم. وقتی من موضوع را با آقای خمینی مطرح کردم، ایشان گفتند اینکه متنی بنویسید و جمعی امضاء کنند خوب است؛ ولی در مورد امضاءکنندگان دقت کنید و با هر کس اعلامیه ندهید. اما من اسامی را به خاطر ندارم.

نکته همین‌جاست. یعنی امام در آن لیست با چه کسانی مشکل داشت؟ اصلاً امام اسامی را دیده بود؟

بله. آقای زنجانی آن اسامی را برای من فرستادند، فکر می‌کنم یکی از آنها سپهبد قرنی بود. چون قرنی با احمد آرامش خیلی نزدیک بود و حرف و حدیث زیادی درباره‌اش وجود داشت. یکی از افرادی را که آقای خمینی گفت پرهیز کنید؛ ایشان بود.

اگر بخواهیم برگردیم به تحولات بعد از انقلاب؛ یکی از مسایل نوع برخورد و مواجهه نهضت آزادی با حزب جمهوری بود. البته در بخش‌هایی از مصاحبه به این موضوع اشاره شد؛ اما می‌خواستم مقداری در اینجا بحث را باز کنید.

ایرادهای ما به حزب جمهوری چند چیز بود. یکی ساختار تشکیلاتی آن بود. ما قبول نداشتیم کسی در حزب حق وتو داشته باشد؛ ما که نمی‌خواستیم تصمیمات فقهی بگیریم. ما یک حزب سیاسی هستیم. بعد هم، وجدان دینی ما و عقل و منطق حکم می‌کند که اگر چیزی را نمی‌دانیم براساس دستور قرآنی: فسلوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون از اهل آن بپرسیم. اگر مسأله شرعی مطرح بود، از شما خواهیم پرسید. دوم اینکه، حزب باید یک استخوان‌بندی داشته باشد. شما نمی‌توانید افراد را مثل نخود و لوبیا جمع کنید و بگویید حزب تشکیل داده‌ایم. در حزب جمهوری هم آقای آیت حضور داشت که دشمن خونی مصدق بود و هم آقای مهندس موسوی که هوادار مصدق بود. شما هم (میر) حسین موسوی که هویت فکری‌اش را از حسینیه ارشاد و شریعتی گرفته، دارید و هم کسانی که ضدشریعتی هستند. اینکه نشد حزب. یک ملغمه ناهماهنگ بود. سؤال ما از سران حزب جمهوری این بود که شما چطور بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده را به حزب دعوت کردید؟ یا چطور از من دعوت می‌کنید؟ بالاخره، حزب باید یک مبانی داشته باشد. در مقابل، با آنکه در مراحل اول تشکیل نهضت آزادی نزیه هم بود؛ اما بعداً نزیه آرام‌آرام یا خودش کناررفت یا کنار گذاشته شد. برای اینکه نزیه عنصر ملّی بود، اما هویت دینی نداشت و عده‌ای در همان زمان هم به این مسأله معترض بودند. سومین ایراد این بود که آقایان نه تنها در حزب حق وتو داشتند، بلکه با صراحت می‌گفتند رهبر انقلاب آقای خمینی است و بنابراین، قدرت باید در دست ما باشد. در واقع، دنبال «حکومت حزب جمهوری» بودند؛ ما می‌گفتیم نمی‌شود. در کنار این، کارهایی هم که حزب می‌کرد درست نبود. شما روزنامه جمهوری اسلامی را نگاه کنید. مثلاً من برای اجلاس غیرمتعهدها به کوبا رفتم. خانم باربارا والترز یک خبرنگار معروف آمریکایی بود که آن موقع به او می‌گفتند خبرنگار یک میلیون دلاری. چون سالانه یک میلیون دلار درآمد داشت. او در کوبا با من مصاحبه کرد. یکی از سئوالاتش این بود که: موانع بهبود روابط ایران-آمریکا چیست؟ من گفتم که آمریکایی‌ها باید از این نگاه قیومیت خود به ایران دست بردارند. اصطلاحی که برای قیومیت در زبان

انگلیسی وجود دارد؛) Big Brother Attitude نگرش برادر بزرگ) است. روزنامه جمهوری اسلامی مقاله‌ای منتشر کرد با امضای «ابوزینب» که چرا شما گفته‌اید آمریکا برادر بزرگتر ماست؟! من هم جواب دادم که این حرف‌ها چیست؟ اگر انگلیسی شما خوب نیست، از من بپرسید! توقع من از یک برادر مسلمانم این بود وقتی به نکته‌ای بر می‌خورد که بنظر نادرست است یک تلفن بزند و بپرسد که منظور از این حرف چه بود؟ بنابراین، مسأله نوعی عناد بود. در فازی افتاده بودند که به هر قیمت و بهانه بازرگان و نهضت آزادی را زمین بزنند. حتی موقعی که ما به اجلاس غیرمتعهدها رفتیم، آقای طالقانی گفت یعنی چه که یک عده رفته‌اند به غیرمتعهدها؟ مگر ما در اسلام غیرمتعهد داریم؟! عین همین حرف را آقای موسوی در روزنامه‌اش نوشت. آن‌ها اگر ایرادی داشتند می‌توانستند مصاحبه‌ای بگذارند و از ما بخواهند درباره اجلاس غیرمتعهدها و اقدامات هیأت ایرانی توضیح دهیم. متأسفانه این عناد وجود داشت.

همین روند نهایتاً پس از مجلس اول به خروج نهضت آزادی از حاکمیت منجر شد. با توجه به شناختی که امام از شما و در وهله بعد آقای بازرگان و سایر اعضای نهضت داشت؛ روند تعامل شما با امام از این مقطع به بعد چگونه بود؟ آیا همچنان می‌توانستید ایشان را ببینید؟

ارتباط بود، اما تدریجاً قطع شد.

به چه شکل؟

من می‌رفتم آنجا؛ می‌خواستم امام را ببینم. می‌گفتند الان در اندرون هستند، صبر کن. من چهار ساعت می‌نشستم و آخر هم امکان دیدار پیدا نمی‌کردم.

تقریباً از چه سالی این روند شروع شد؟

تدریجی بود، نمی‌توانم زمان دقیقی بگویم. آخرین دیدار من با آقای خمینی نوروز ۶۴ بود. احمدآقا زنگ زد و گفت آقا می‌گویند چرا نمی‌آیی ما را ببینی؟ گفتم شما راه را باز کنید، من حرفی ندارم. من که قهر نیستم. قرار شد فردای آن روز بروم نزد آقا.

مجموعه این تحولات با ردصلاحیت آقای بازرگان در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۴ به نقطه اوج رسید. اولاً چه شد که نهضت آزادی تصمیم گرفت آقای بازرگان را نامزد کند و دیگر اینکه آیا ردصلاحیت ایشان را پیش‌بینی می‌کردید؟

هدف اولیه مشارکت ما در انتخابات، هیچ‌گاه این نبود که انتخاب شویم. ما می‌خواستیم یک فرآیند دموکراتیک را جا بیاوریم. این روال در سال‌های اخیر هم وجود داشته است. مثلاً سال ۸۴ که من نامزد شدم، می‌دانستیم که رد خواهند کرد. اما این حضور برای آن بود که سیستم باز شود. در انتخابات مجلس پنجم ما کاندیدا معرفی کردیم. در مرحله اول بعضی از کاندیداها ما را تأیید و سپس در مرحله بعد رد کردند. انتخاب شدن برای ما مهم نبود. در انتخابات شوراهای سال ۸۱ که ما لیست دادیم و نامزدهای ما انتخاب نشدند. برخی ایراد گرفتند، گفتم برای ما مهم نیست؛ مهم فرآیند انتخابات است. بالاخره، در

انتخابات عده‌ای می‌برند و عده‌ای هم می‌بازند. مهم این است که انتخابات آزاد، عادلانه و منصفانه باشد. شرکت مهندس بازرگان در دور دوم ریاست‌جمهوری آقای خامنه‌ای هم با این هدف بود که جو سیاسی جامعه مقداری باز شود. ما پیش‌بینی نمی‌کردیم که شورای نگهبان رد کند. در عین حال، فکر هم نمی‌کردیم اگر آقای بازرگان تأیید شود، اجازه انتخاب شدن پیدا کند. با این حال، معتقد بودیم حضور آقای بازرگان در انتخابات به نفع جمهوری اسلامی است. متأسفانه کسانی بودند که بر نمی‌تافتند. حب و بغض‌های شخصی داشتند.

اصلا دلیلی برای رد صلاحیت ایشان عنوان شد؟

(می‌خندد) بروید ببینید چه دلیلی اعلام کرده‌اند؟ هیچ دلیلی نداشتند. من در اینجا نکته‌ای را هم در مورد مهندس بازرگان بگویم و آن اینکه دولت ایشان سیاسی نبود. دولت بازرگان، یک دولت تکنوکرات بود. در آن شرایط ویژه انقلابی، دولت بازرگان باید مقداری هویت سیاسی به خود می‌داد. چون همه مسایل بوروکراتیک و تکنوکراتیک نبود. مثلا آقای مهندس بازرگان وقتی می‌خواست مصاحبه کند، از آقای دکتر بنی‌اسدی (معاون نخست‌وزیر و داماد مهندس بازرگان) می‌خواست تا به صادق قطب‌زاده بگوید خبرنگاران را برای مصاحبه بفرستد. قطب‌زاده هم با بازرگان مخالف بود و همکاری نمی‌کرد. من انتقاد داشتم به بازرگان. می‌گفتم آقای مهندس! شما چرا این کار را می‌کنید؟ آقای طالقانی امام جمعه است؛ ۴۰ سال هم با هم رفیق هستید. شما از آقای طالقانی بخواهید که هر دو هفته یکبار در پیش‌خطبه نماز جمعه به مردم گزارش دهید. آقای طالقانی هم خواهد پذیرفت. وقتی شما می‌روید پشت تریبون، مردم شعار حمایت از بازرگان سر خواهند داد. تلویزیون هم نمی‌تواند این را سانسور کند. آقای خمینی هم که این تصاویر را می‌دید، دیگر نمی‌گفت دولت ضعیف است. بازرگان می‌خواست مثل یک دولت مربوط به شرایط عادی عمل کند؛ نمی‌شد.

یعنی شما می‌گویید استراتژی آقای بازرگان درست ولی برخی تاکتیک‌هایش غلط بود.

بله. تاکتیک‌های بهتری می‌توانست انتخاب کند.

وقتی شما این مشورت‌ها را می‌کردید؛ ایشان قبول نمی‌کرد؟

نه.

چطور؟ شنوا نبود در برابر شما؟

در بعضی از مسائل می‌پذیرفتند و در مواردی هم نمی‌پذیرفتند.

مثلا همین پیشنهاد نماز جمعه، چه ایرادی داشت که قبول نمی‌کرد؟

نمی‌دانم. به هر حال، من نظرم را می‌دادم و گاهی هم ایراد می‌گرفتم.

آقای دکتر! سؤال آخر. با شصت سال صبوری و شکوری، فکر می‌کنید چه اشتباهی داشته‌اید که بر روند تحولات و سرنوشت ایران تأثیرگذار بوده است؟ نکته آخر هم اینکه به‌عنوان کسی که دو جنبش

اصلاحی (مشروطه‌خواهی) و یک انقلاب (جمهوری‌خواهی) را از سر گذرانده و در هر یک در سطحی مؤثر بوده؛ آیا همچنان این حرکات را قابل‌دفاع می‌دانید و کدام مشی را درست‌تر می‌دانید؟

من در هر سه مورد آنچه را انجام داده‌ام، تأیید می‌کنم. اما همانطور که اشاره کردید، اگر دوباره بخواهم آن تجربه‌ها را تکرار کنم؛ ممکن است تاکتیک‌هایم عوض شود. استراتژی همین خواهد بود.

و اشتباه تأثیرگذار...

یکی از مواردی که خودم را مقصر می‌دانم، این بود که ما در خارج از کشور سرمایه‌گذاری زیادی کرده بودیم و کادرهای زیادی تربیت شده بودند. من اگر به دولت موقت نرفته بودم، به دلیل رابطه ویژه‌ای که با این افراد داشتم منسجم‌ترین و شاید گسترده‌ترین تشکیلات را می‌توانستم پایه‌گذاری کنیم. خود آنها هم به من ایراد گرفتند که بعد از انقلاب ما را رها کردی. در نتیجه، هر کدام جذب یک طرف شدند و یا به حاشیه رفتند. در حالیکه تک تک آنها نیروهای بسیار خوبی بودند. اگر آن نیروها را منسجم می‌کردیم؛ قطعاً تأثیرگذار می‌بودیم و حساب دیگری روی ما باز می‌کردند.

یعنی معتقدید که نهضت آزادی یک حزب اجتماعی با بدنه گسترده نشد.

نهضت متأسفانه اولاً فرصت پیدا نکرد و ثانیاً بالاجبار شکل محفلی پیدا کرد. در گفتمان سیاسی محفل یک جایگاه دارد. عده‌ای دور هم می‌نشستند، بحث می‌کردند و اعلامیه‌ای صادر می‌کردند که ممکن بود در جامعه از آن استقبال بشود یا نشود.

یعنی نهضت آزادی حزب نشد...

بعد از انقلاب تلاش شد که نهضت ساختار حزبی پیدا کند. کنگره تشکیل دادیم، عضوگیری کردیم، برای تربیت کادرها کلاس گذاشتیم، دفتر سیاسی ایجاد شد، مبانی جهان بینی و ایدئولوژی و دیدگاه‌های اقتصادی تدوین شدند. همه این کارها را کردیم. اما هنگامی که به تدریج به حزب تبدیل می‌شدیم؛ فشارها از همه سو آغاز شد و پیر و بال را بستند.

نامه به مجله اندیشه پویا

۹۲/۱۱/۹

به نام خدا سردبیر محترم مجله اندیشه پویا با سلام

در شماره ۱۳ بهمن و اسفند ۱۳۹۲ مجله اندیشه پویا ، صفحه ۷۱ در مقدمه نامه آقای دکتر حبیب پیمان آمده است که : " اندیشه پویا با انتشار گزارشی از این نامه تحلیلی که دکتر ابراهیم یزدی در اختیار ما قرار دادند، آمادگی دارد"....

این بیان شما نادرست است. نامه آقای دکتر پیمان به رهبر فقید انقلاب ، نظیر نامه آقای دکتر براهنی را من در اختیار شما قرار ندادم. هر دو سند در جلد سوم خاطراتم تحت عنوان : " شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم - ۱۱۸ روز در نوفل لو شاتو، ۱۴ مهر- ۱۲ بهمن ۱۳۵۷"، که در سایت ها در دسترس عموم می باشد ، به همراه سایر اسناد مربوط به آن دوره آمده اند . خواهشمند است در شماره بعدی مجله این بیان نادرست را اصلاح کنید. با تشکر. ابراهیم یزدی ۹۲/۱۱/۹

بازرگان و انقلاب

آقای سخنور، مجله نسیم بیداری، بهمن ۱۳۹۲

شما اولین بار چه زمانی و چگونه با مهندس بازرگان آشنا شدید؟

آشنایی من با مرحوم مهندس بازرگان در حدود سال ۱۳۲۶ بود. دانش آموز دبیرستان دارالفنون بودم اما در جلسات هفتگی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران شرکت می کردم و از طریق این انجمن با مهندس بازرگان آشنا شدم. به ابتکار انجمن روزهای چهارشنبه در دبستان نظامی، در خیابان جمهوری اسلامی روبروی موزه ایران باستان اساتید برجسته سخنرانی می کردند. در یکی از این جلسات که مرحوم بازرگان در باره کار در اسلام سخنرانی کرد من ناظم جلسه بودم .

ایشان پیش از انقلاب دقیقا درباره نظام جایگزین رژیم سلطنتی ایده ای داشتند؟

- مهندس بازرگان معتقد به جایگزینی رژیم سلطنتی با نظام جمهوری به صورت مرحله ای یا پله کانی بود. در اواخر سال ۱۳۵۶ ایشان نا مه ای برای آقای خمینی به نجف می فرستند و برنامه ای برای جایگزینی نظام سلطنتی با جمهوری ارائه می دهند. یک نسخه از این نامه را برای من به آمریکا می فرستند. بعد از انقلاب نسخه ای از این نامه را من در اختیار مرحوم سرهنگ نجاتی گذاشتم و ایشان متن

نامه را در کتاب " شصت سال خدمت و مقاومت- خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی- چاپ رسا ۱۳۷۵" آورده است.

اما پس از انقلاب آنطور که دکتر زیباکلام در جایی گفته بودند همان آغاز کار دولت موقت، جلساتی از سوی معاونت نخست وزیری در امور انقلاب برگزار می شد که در مهندس بازرگان و شما از طرف دولت و از سوی دیگر برخی اساتید دانشگاه های تهران و همینطور دانشجویان چپ گرا از جمله میردامادی و اصغرزاده در آن حضور داشتند. هدف از برگزاری این جلسات چه بود و سرانجام آنها چه شد؟

- بعد از پیروزی انقلاب و استقرار دولت بازرگان در ساختمان نخست وزیری، مردم زیادی، به خصوص جوانان برای کمک به دولت مراجعه می کردند. جوانان دیدگاه ها و پیشنهاد هایی برای همکاری داشتند. به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب از این جوانان دعوت کردم و روز های جمعه در یکی از سالن های نخست وزیری گرد هم می آمدم. آقای دکتر بنی اسدی نیز در این جلسات شرکت می کردند. هدف از این جلسات یافتن راه های استفاده از نیرو های جوان برای مشارکت در سازندگی کشور بود. از درون این جلسات طرح جهاد سازندگی بیرون آمد که افرادی از شرکت کنندگان در این جلسات مسئول شدند و خدمات برجسته ای انجام دادند. علاوه بر این گروه هایی از این جوانان داوطلب شدند و با امکاناتی تجهیزاتی که در اختیار آنان گذاشته شد به کردستان و ترکمن صحرا رفتند تا اهداف و برنامه های انقلاب را برای مردم این مناطق تبلیغ کنند. بر این باورم که آقایان دکتر زیبا کلام و میر دامادی، اصغرزاده و امانپور با داشتن حافظه قوی تر بهتر بتوانند در مورد این جلسات توضیح بدهند .

بعد از تشکیل دولت موقت برخی از انتصاب ها و یا تصمیمات مهندس بازرگان چپ های انقلابی را معترض کرده بود. از جمله سپردن دفتر نخست وزیری به عباس امیرانتظام. آنطور که من در خاطرات امیرانتظام دیدم شما و مرحوم مهندس سبحانی هم به دلیل غیرمذهبی بودن امیرانتظام چندان با حضور او موافق نبودید. چرا مهندس بازرگان به رغم مخالفت ها بر تصمیماتشان مصر بودند؟ چرا آن موقع مهندس بازرگان تلاشی برای کم کردن حساسیت ها انجام نمیداد؟

- مهندس بازرگان در حساس ترین و بحرانی ترین وضعیت کشور مسئولیت نخست وزیری را پذیرفته بود. ایشان حق داشتند همکاران شان را هرطور که لازم می دانستند انتخاب کنند. در چنان وضعیتی انتقاد به برخی از تصمیم ها و یا انتصابات ایشان طبیعی بود. اما این انتقادات مانع از همکاری صمیمانه و صادقانه با ایشان و یا همکارانشان نشده بود. در بسیاری از موارد حساسیت ها منطقی نبودند.

در صحبت ها و اظهارات دانشجویان خط امام و از جمله ابراهیم اصغرزاده این مدعا مرتب تکرار می شود که تسخیر سفارت به قصد ضربه به دولت موقت نبوده و آنها حتی با استعفای مهندس بازرگان موافق نبودند. بعد از تسخیر سفارت مذاکراتی با دانشجویان انجام شد؟ این اظهارات را چقدر نزدیک به واقعیت می دانید؟

دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال و کارمندان سفارت را گروگان گرفتند بارها در مصاحبه ها خود گفته اند که یکی از انگیزه های آنان در این اقدام وادار کردن مهندس بازرگان به کناره گیری بوده است. اگرچه بعد ها برخی از این دانشجویان آن را انکار کردند. اما استعفای دولت موقت معلول یا واکنش به گروگانگیری نبود. از حدود یک ماه قبل در مذاکرات مهندس بازرگان باشورای انقلاب و امام، پیشنهاد بازرگان مبنی بر استعفای دولت و در دست گرفتن یکپارچه قدرت توسط شورای انقلاب توافق شده بود.

شما در اظهارات قبلی تان گفته اید که شورای انقلاب در جریان دیدارهای مهندس بازرگان و دولت موقت با آمریکایی ها بوده است. اما آنطور که برخی دانشجویان خط امام در اظهاراتشان گفته اند بیش از همه پروتکل ملاقات مهندس بازرگان با برژینسکی در الجزایر مورد اعتراض آنها قرار داشت. آنها در اظهاراتشان گفته اند مقامات آمریکایی پیش از پذیرفتن شاه دولت موقت را در جریان قرار داده بودند با این حال نه تنها دولت موقت اعتراضی نکرده بلکه بدون اطلاع شورای انقلاب، امنیت سفارت آمریکا را به طرف آمریکایی تضمین می دهد و قرار ملاقات الجزایر مورد توافق قرار میگیرد. به علاوه در ملاقات با برژینسکی هم موضوع استرداد شاه به ایران به طور جدی از سوی دولت موقت مورد تاکید قرار نمی گیرد. آیا واقعا شورای انقلاب در جریان جزئیات همه دیدارها بود؟

این پرسش چند بخش دارد. اول این که امام و شورای انقلاب در جریان مذاکرات دولت موقت (وزارت امور خارجه) با مقامات آمریکا قرار داشتند. هم از مذاکرات با مسئولان سفارت آمریکا در ایران و هم با وزیر امور خارجه آمریکا (سایروس وانس) و معاون وزارت دفاع آمریکا، در نیویورک بطور کامل اطلاع داشتند. قبل از سفر به سازمان ملل برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی سازمان در یک جلسه مشترک دولت با شورای انقلاب خود من دیدار احتمالی با مقامات آمریکا را مطرح کردم و هر یک از اعضای شورای انقلاب نظرات خود را و موضوعاتی که باید مطرح شود پیشنهاد دادند. بعد از برگشت از سفر گزارش مذاکرات داده شد. متأسفانه صورت جلسه مذاکرات شورای انقلاب منتشر نشده است. دوم درمورد سفر به الجزایر و دیدار با آقای برژینسکی- بر طبق درخواست آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر صادق طباطبایی، برای در خانم آقای سید احمد خمینی، احتمال دیدار برژینسکی با مهندس بازرگان و همراهانش را قبل از این سفر در دیدارش با امام مطرح کرده بود و ایشان سخنی که مخالف این دیدار باشند بیان نکرده بودند. آقای دکتر طباطبایی به این ایراد پاسخ داده است: "من خودم قبل از سفر بازرگان به الجزایر خدمت امام رفتم و برنامه دیدار های آقای بازرگان را اعلام کردم. بنا بر این درست نیست امام از دیدار بازرگان و برژینسکی اطلاع نداشتند." (شهروند امروز ۱۲ خرداد ۱۳۸۷). سوم این که از دانشجویان خط امام نقل کرده اید که مدعی شده اند که دولت موقت در مورد سفر شاه به آمریکا هیچ اعتراضی نکرده بود و برای استرداد شاه هم اقدام جدی انجام نداده بود. این ادعای بی اساسی است که یا حکایت از بی اطلاعی و یا خدای نکرده غرض ورزی گویندگان آن دارد. در اوائل مهر ماه سال ۵۸ آقای هنری پرکت (یا پرشت) مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا به ایران آمد و همراه آقای بروس لینگن، کاردار سفارت آمریکا در ایران هم با من در وزارت امور خارجه، همراه من با آقای مهندس بازرگان موافقت دولت آمریکا را با سفر شاه به آمریکا اطلاع دادند. ما با صراحت با این اقدام دولت آمریکا مخالفت کردیم. من آن را بازی با آتش و به باز کردن در جعبه

"پاندورا" تشبیه کردم. جعبه پاندورا را وقتی باز می کنند نمی دانند از درون آن چه چیزی بیرون خواهد آمد. بنا به درخواست آنان ترتیب ملاقاتشان با آقایان منتظری و بهشتی داده شد. رسم شناخته شده دیپلماسی این است که دیپلمات های خارجی بدون هم آهنگی با وزارت خارجه کشور میزبان به دیدن مسئولان کشور میزبان نمی روند. اخیراً متن مذاکرات مرحوم دکتر بهشتی با این دو مسئول آمریکایی منتشر شده است. کسانی که این ادعا ها را علیه دولت بازرگان مطرح می کنند توصیه می شود متن این مذاکرات را بخوانند. هنوز آقای پرشت در ایران بود که خبر رسید که شاه وارد آمریکا شده است. وزارت امور خارجه ۵ یادداشت رسمی اعتراض به دولت امریکا و درخواست استرداد شاه و اموال او را صادر کرد. این یادداشت ها را بخوانید و اگر ممکن است برای اطلاع عموم آن ها چاپ کنید تا معلوم شود این سخنان تا چه حد بی پایه است. این یادداشت ها را پیوست این پاسخ ها کرده ام .

ظاهراً برخی از اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس سحابی هم به این تصمیم مهندس بازرگان و دیدار با برژینسکی معترض بود. ایشان بعدها در این رابطه نوشته است: "به هر حال بنده نیز تا حدی جزو معترضین بودم. در مورد اینکه چرا آقای بازرگان با برژینسکی که بالاخره اکنون در صف دشمنان ما قرار دارد دست داده و ملاقات کرده است من هم واقعا نمی توانستم جوابی بدهم. برای اینکه این حادثه بدون دخالت، اطلاع و حضور ما اتفاق افتاده بود و تصمیمی گرفته و اجرا شده بود که ما از آن خبر نداشتیم. فقط خود مهندس بازرگان و دکتر یزدی که رفته بودند اطلاع داشتند. البته بنده هنوز جزو هیات دولت نبودم و عضو شورای انقلاب بودم...". این اظهارات نشان می دهد که شورای انقلاب در جریان این ملاقات نبوده است. چرا چنین ملاقاتی به صورت سری برگزار شد؟

اعتراض مرحوم مهندس سحابی را اخیراً در خاطرات ایشان خواندم. دو نکته را باید یادآورم شوم. اول این که مسئولیت نخست وزیری به آقای مهندس بازرگان بدون در نظر گرفتن عضویت در نهضت آزادی و دبیرکلی آن واگذار شده بود. بنابراین ایشان موظف نبودند در انجام وظائف خود در مقام نخست وزیر با مسئولان وقت نهضت آزادی هم آهنگی می کردند. این امر در مورد همه وزرای دولت موقت که عضو نهضت آزادی بودند، از جمله آقای مهندس سحابی، صادق بود. یعنی هیچ یک از این وزرای عضو نهضت آزادی در انجام وظائف خود با مسئولان وقت نهضت آزادی مشورت یا هم آهنگی نمی کردند. شورای مرکزی نهضت آزادی قبول همکاری با دولت موقت را مشروط به تصویب برنامه های آن ها توسط شورا نکرده بود. همه ی اعضای شورای مرکزی با همه ی کارهای وزرای عضو نهضت در دولت موقت موافق نبودند. دوم این که در نهضت آزادی نیز اختلاف دیدگاه و نگرش وجود داشته و دارد. بنابراین آقای مهندس سحابی هم حق داشتند با دیدار آقای مهندس بازرگان با برژینسکی موافق نباشند. اما شورای انقلاب قطعاً از سفر هیئت ایرانی به الجزایر مطلع بوده است. اما رسم نبود که برنامه های احتمالی هیئت در این نوع سفر ها در شورای انقلاب بحث شود. این ملاقات سری نبود. در هیچ کجای دنیا رسم نیست ملاقات های دیپلماتیک در حضور خبر نگاران صورت گیرد. اما خبر این دیدار و موضوعات بحث شده در یک کنفرانس مطبوعاتی در الجزایر در همان زمان، در ۵۸/۸/۱۰ توسط آقای مهندس بازرگان گزارش شد که در همان روز توسط خبرگزاری پارس منتشر شد .

برخی از منتقدین مهندس بازرگان معتقدند ملاقات با برژنسکی یک اشتباه تاکتیکی و استعفای ایشان یک اشتباه استراتژیک بود و اگر چنین تصمیمی گرفته نمیشد گروگان گیری دیپلمات های آمریکایی به یک بحران بین المللی تبدیل نمی شد. حالا که ۳۴ سال از آن موقع گذشته شما در اینباره چه فکر می کنید؟

خیر، دیدار با برژنسکی اشتباه تاکتیکی نبود. ما اختلافات خود را با دولت آمریکا، یا هر دولت دیگری باید از طریق گفتگو حل کنیم. مگر راه دیگری غیر از این وجود دارد؟ نه امام، نه شورای انقلاب و نه هیچیک از رهبران انقلاب، نه در آن زمان و نه پس از آن موافق قطع رابطه با آمریکا نبودند. آقای خمینی گفتند ما رابطه با آمریکا را می خواهیم چه کنیم؟ اما دستور ندادند رابطه قطع شود. بلکه برعکس، زمانی که ما پذیرش سفیر جدید آمریکا، آقای کاتلر را پس گرفتیم و گزارش آن را به امام دادم پرسیم که آیا توصیه می کنید که رابط را قطع کنیم؟ ایشان باصراحت گفتند: خیر، با آن ها کج دار و مریز رفتار کنید. اما استعفای دولت موقت هم نه اشتباه تاکتیکی بود و نه استراتژیک. اشتباه اصولی این بود که در برنامه سیاسی امام که در پاریس نوشته بودم و ایشان آن را تصویب کرده بودند و طبق آن عمل شد دو نهاد شورای انقلاب و دولت موقت پیش بینی شده بود. اگر از اول تمام مسئولیت ها به عهده یک نهاد، شورای انقلاب و اگذار شده بود اختلافات پیش نمی آمد. به دلیل اختلافات دولت و شورای انقلاب و دخالت های مکرر و پایان ناپذیر شورای انقلاب در امور اجرایی دولت تقریباً فلج شده بود و تنها راه هم تعطیلی یکی از این دو نهاد بود.

مطالب زیر از مصاحبه حذف شده است:

پیشنهاد استعفای دولت موقت و واگذاری همه ی مسئولیت ها به شورای انقلاب حدود یک ماه قبل از آن در شورای انقلاب مطرح و تصویب شده بود و امام هم آن را تایید کرده بودند. اما اگر دولت همزمان با گروگانگیری استعفا نمی دادو کنار نمی رفت، اطلاعات ما حاکی از آن بود که کسانی در صدد آن هستند که به وزارت خانه ها بریزند و مانع ورود وزرا به محل کارشان بشوند. اگر این توطئه عملی می شد رهبری و شورای انقلاب در برابر عمل انجام شده ای، نظیر گروگانگیری، قرار می گرفتند و اختیار مملکت از دست همه خارج می شد. اما همانطور که بار ها گفته ام در ماجرای اشغال سفارت آمریکا دو موضوع را باید از هم تفکیک کرد. اول اشغال سفارت و گروگانگیری توسط دانشجویان برای مدت ۲ تا حداکثر ۳ روز و دوم ادامه آن برای ۴۴روز. در مورد دومی من عوامل خارجی (اسرائیل) راموثر می دانم و هدف این بود که کارتر بار دوم انتخاب نشود.

شما از نزدیکان مهندس بازرگان بودید. ظاهراً ایشان با پیشنهاد شهید مطهری و بهشتی به عنوان نخست وزیر دولت موقت از سوی آقای خمینی انتخاب شد. چه فرآیندی طی شد که کم کم میان ایشان و روحانیون شکاف ایجاد شد؟ حالا که به آن دوران برمیگردید فکر می کنید سهم هر کدام از طرفین در این تقابل ها چقدر بود؟

بررسی عوامل و علل اختلاف میان مهندس بازرگان و عام تر میان روشنفکران دینی با روحانیان از نظر فهم رویداد های بعد از انقلاب هم بسیار مهم است و هم ضروری، آن را باید به یک فرصت دیگری موکول کرد .

از سه سند ی که پیوست این مصاحبه برای مجله فرستاده شده بود، دو سند زیر در مجله چاپ شده است.

اطلاعیه شماره ۳ وزارت امور خارجه

بسمه تعالی

بدنبال مراجعات و سئوالاتی که شده است وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با اطلاع عموم میرساند که از ساعت ۱۱ صبح روز یکشنبه سیزده آبان ماه جاری کاردار سفارت آمریکا در تهران باتفاق دوتن از همراهانش بوزارت امور خارجه مراجعه و از آنجا که امنیت اتباع خارجی بر عهده دولت ایران است در این وزارتخانه بسر می برد. مراتب بلافاصله با اطلاع جناب آقای نخست وزیر و همچنین حضرت آیت الله منتظری-آقای باهنر و آقای دکتر بهشتی و سپس شورای انقلاب رسید و عموماً بدون استثناء تأکید کردند که حفظ و حراست نامبردگان از وظایف شرعی و قانونی دولت است و باید انجام گیرد. بهمین منظور از نیروهای مسلح کمیته ها برای حفاظت هر چه بیشتر دعوت شده است.

اطلاعیه شماره ۴ وزارت امور خارجه

بسمه تعالی

بنا به اظهار سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران بدنبال مذاکرات مقامات آمریکائی با برخی از اعضای شورای انقلاب و باتصویب آن شورا، هیئتی از طرف دولت آمریکا برای گفتگو با مقامات شورای انقلاب و دولت جمهوری اسلامی ایران بایران خواهند آمد، تا شرایط آزادی اتباع آمریکائی را که در سفارت آن کشور در تهران بگروگان گرفته شده اند استفسار نمایند.

سند سوم که چاپ نشده است :

یادداشت وزارت امور خارجه ایران به دولت آمریکا درباره شاه مخلوع

وزارت امور خارجه در اطلاعیه شماره ۲ خود اعلام کرد بنابه اطلاع واصل از سفارت جمهوری اسلامی ایران در واشنگتن یادداشت دیروز وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که محتوای آن در کنفرانس مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی روز گذشته وزیر امور خارجه به اطلاع مردم مبارز ایران رسید از طریق آن سفارت به وزارت خارجه آمریکا تسلیم شده است. در این یادداشت وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران مسئولیت مستقیم حوادث منجر به اشغال سفارت آمریکا در تهران بدست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را متوجه خود دولت آمریکا کرده است که علیرغم هشدارهای مکرر و اعتراض این وزارت شاه مخلوع را با بی اعتنائی به احساسات مردم مسلمان و غیور ایران به بهانه بیماری در خاک خود پذیرفته است و بیادداشت های وزارت امور خارجه ایران که در آنها استرداد شاه مخلوع و فرح و نیز پس دادن اموال

آنها که از طریق غارت بیت المال بدست آمده و شرعا و قانونا متعلق به دولت ایران است، جواب مساعد نداده بلکه حتی به پزشکان مورد اعتماد ایرانی اجازه نداده است که شاه را برای اطلاع دقیق از بیماری او معاینه کنند. بهر حال بر اساس اطلاع واصله بیماری شاه مخلوع در کشورهای دیگر نیز قابل معالجه بوده و بنظرمی رسد که سفرش به آمریکا به منظور توطئه علیه انقلاب اسلامی ایران است. وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران امیدوار است مقامات مسئول آمریکائی به احساسات قاطبه مردم مبارز ایران که خواهان استرداد شاه خائن و اموال او هستند توجه نموده در جهت تأمین نظریات دولت ایران که رسماً خواستار استرداد شاه و فرح و اموال خانواده پهلوی است اقدامات فوری معمول دارد.

لذت عفو

به مناسبت درگذشت نلسون ماندلا

یادداشت روز ۹۲/۱۱/۱۹

وزیر امور خارجه دولت موقت و دبیرکل نهضت آزادی ایران

۱- قرن بیستم " قرن مردم " نامیده شده است. در این قرن انقلاب های سیاسی - اجتماعی و انقلاب های استقلال طلبانه بزرگی در آسیا و، آفریقا و آمریکای لاتین به وقوع پیوست. از طنز های تاریخی این قرن این که اولین انقلاب قرن بیستم در ایران (انقلاب مشروطه) و آخرین انقلاب این قرن (انقلاب اسلامی) نیز در ایران بوده است. رهبران نامداری این انقلاب ها را هدایت کردند. هریک از آن ها در یک دوران نام و نشانی داشتند و آوازه آن ها همه سرزمین ها را گرفته بود. اما رفتند و از آن ها تنها نامی در کتاب های تاریخ مانده است. به عنوان مثال لنین و استالین در افکار مردم جهان ویا در مردم فدراسیون روسیه در کجا هستند؟ چه جایگاهی دارند؟

نقش شخصیت ها در تاریخ چیست؟ آیا تاریخ جدای از عملکرد شخصیت ها شکل می گیرد یا شخصیت ها بخشی از معماران تاریخ هستند؟ برخی از شخصیت ها تاریخ سازند. برخی از شخصیت های ملی سازنده تاریخ یک ملت یا کشور خود هستند. برخی دیگر آوازه جهانی پیدا می کنند و دامنه آثار فکری و ذهنی آنان از مرز های ملی می گذرد. خوش می درخشند ولی دولتشان مستعجل است. اما روش، منش و بینش برخی دیگر بر کل بشریت، نه فقط در زمان و زمانه خود بلکه برای نسل های آینده نیز اثر می گذارند. این هاهرگز نمی میرند، همیشه زنده اند.

۲- مهاتما گاندی و نلسون ماندلا از زمره این نوع رهبران و شخصیت ها هستند. نلسون ماندلا از جهاتی متأثر از منش سیاسی گاندی و پیرو او بود.

در انقلاب های جهان قهر انقلابی، نه تنها در دوران مبارزه بلکه حتی بعد از پیروزی و احراز قدرت، یک ارزش محسوب می شد. انقلاب های مردمی نتیجه تراکم ظلم ها و ستم های انباشته شده است. قهر و کین از فرآورده های انباشت ستم هاست. اما خشونت و قهر انقلابی به قول اریک فروم به پرخاشگری و پیرانساز می انجامد. سازندگی و توسعه انسانی و اعمال خشونت با هم ناسازگارند. هر قدرتی که با خشونت به دست آید با خشونت قابل نگهداری است. گاندی اسطوره خشونت قهر انقلابی را شکست و مشی راهبردی مبارزه مسالمت آمیز را مطرح و پیگیری کرد و موفق شد. تاثیر شخصیت گاندی بر افکار عمومی مردم هند آن چنان بود که حتی بعد از پیروزی در دوران بعد از استقلال همچنان ادامه یافت. توجه به این نکته از آن جهت مهم است که در برخی از انقلاب ها در دوران مبارزه مشی مسالمت آمیز حاکم بوده است اما بعد از پیروزی قهر انقلابی و خشونت و انتقام حاکم شده است و انقلاب نا کام مانده و نتوانسته است به آرمان های خود برسد.

دامنه تاثیرات مشی گاندی از مرز های هند گذشت. بسیاری از رهبران جنبش های اعتراضی از این مشی تبعیت کردند. دامنه تاثیرات این راهبرد سال ها بعد در منش سیاسی مارتین لوتر کینگ در آمریکا تجلی پیدا کرد.

اما رهبری گاندی یک ویژگی دیگری هم داشت و آن رهبری توده ها به جای دنباله روی از توده ها بود. برای منافع و مصالح مردم کار کردن لزوماً به معنای دنباله روی از مردم نیست. برخی از رهبران عوام زده و عوام فریب می شوند. گاندی چنین نبود. او در مشی مبارزه مسالمت آمیز خود از روزه سیاسی استفاده می کرد. اما طولانی ترین روزه سیاسی او، به مدت ۴۲ روز، نه علیه انگلیس ها بلکه علیه هموطنان افراطی خود جوانان پرشوری بود که علیه انگلیس ها دست به خشونت زده بودند. ویژگی سوم منش گاندی غلبه نگرش مثبت در راهبرد ها بر نگرش منفی بود. به این عبارت که هدف گاندی مبارزه و جنگ با انگلیس ها نبود بلکه او خواهان استقلال هند بود. و بعد از استقلال منافع ملی هند را در همکاری با دولت انگلیس دید و بازماندگانش عضویت در کشورهای مشترک المنافع را قبول کردند.

۳- نلسون ماندلا سال ها با استعمار انگلیس در آفریقای جنوبی مبارزه کرد. و به خاطر این مبارزه سال ها در زندان به سر برد. در دوران زندان به بیگاری در جاده سازی کشیده شد. زندانبانان سفید پوست با زندانیان با خشونت بسیار رفتار می کردند. کارنامه استعمار اروپایی در آفریقا بسیار وحشتناک و مملو از قتل و جنایت علیه سیاه پوستان، صاحبان اصلی آفریقا بود. یک مثل آفریقایی می گوید قبل از ورود اروپائیان به آفریقا ما زمین داشتیم اما انجیل نداشتیم. با ورود اروپائیان ما انجیل را به دست آوردیم اما زمین هایمان را از دست دادیم.

آفریقای جنوبی با داشتن بزرگترین منابع طبیعی، از جمله الماس از غنی ترین کشور های جهان محسوب می شود. اما مردم آفریقای جنوبی در کنار این ثروت عظیم باگرسنگی و بیماری و فقر و بدبختی تمام زندگی می کردند. اگر چه عصر استعمار مستقیم در آفریقای جنوبی پایان پذیرفت اما یک اقلیت سفید پوست بسیار متعصب و نژاد پرست جانشین آن شد. زندگی روزمره سیاهان به مراتب از زمان سیطره

مستقیم استعمار سیاه تر شد. بدترین و خشن ترین نوع نژاد پرستی در شکل آپارتاید در آفریقای جنوبی حاکم شد. با استفاده از قوه قهریه دولت نژاد پرست سیاهان را به سکونت در مناطق خاصی که کاملاً منزوی بودند مجبور کرد. این سیاهان اجازه ورود به مناطق سفید پوستان را نداشتند و از بسیاری از حقوق اولیه انسانی محروم بودند. ابتدایی ترین و طبیعی ترین واکنش سیاهان به چنین وضعیتی طغیان همراه با خشونت ویران ساز بود.

ماندلا با آگاهی از آنچه در درون جامعه می گذشت و خطر این نیروی مخرب همچون گاندی از مبارزه مسالمت آمیز و پرهیز از خشونت حمایت می کرد. اما ماندلا دو کار دیگر کرد که استثنایی و رفتاری بسیار نادر بود. او بعد از پیروزی به ریاست جمهوری انتخاب شد. بسیاری انتظار داشتند او زندانبانان و شگنجه گران دوران مبارزه را بازداشت کند و مطابق با رویه سایر انقلاب ها آن ها با محاکمه یا بدون محاکمه مجازات کند. اما او چنین نکرد. بلکه، در برابر چشمان بهت زده بسیاری از همزمان سابق و ناظران بین المللی از آنان برای حضور در مراسم ویژه ای که برای این انتخاب برگزار شده بود دعوت کرد. و خطاب به آنان گفت ما نمی توانیم کارهایی را که شما با ما کرده اید فراموش کنیم اما می توانیم شما را به بخشیم. این سخن و کار بزرگی بود. با سرعت برق و باد در دنیا پیچید و ناگهان چهره انسانی جدیدی از نلسون ماندلا را به جهان معرفی کرد. کار ماندلا همان بود که در فرهنگ ایرانی ما آمده است: در عفو لذتی است که در انتقام نیست. در آموزه های قرآنی هم اگرچه قصاص به رسمیت شناخته شده است اما اولاً قصاص به معنای خویشتن داری و رعایت عدالت در انتقام است. ثانیاً تاکید شده است که خداوند بیشتر دوست دارد که از حق خود در قصاص صرف نظر کرده و عفو کنید. متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب در ایران منش پرخاشگری ویران ساز غالب شد. بودند کسانی که مرتب توصیه به عفو عمومی می کردند و روش پیامبر را در فتح مکه و فرمان معروف: انتم الاطلاق پیامبر را یادآور می شدند. اما کسانی هم بودند که باصراحت مخالفت می کردند و می گفتند که آن اشتباه را نباید تکرار کرد. اگر ابوسفیان بخشوده نمی شد نه معاویه بر سر کار می آمد و نه یزید و نه فاجعه کربلا رخ می داد.

اما نلسون ماندلا یک کار بزرگ دیگر هم کرد. او بعد از پایان یک دوره ریاست جمهوری حاضر نشد برای بار دیگر نامزد شود. بسیاری از رهبران انقلاب ها، به خصوص در کشورهای آفریقایی و در میان اعراب چنین رسمی وجود ندارد. وقتی به صندلی ریاست می نشینند به آن می چسبند و پایین آمدن ندارند مگر با زور و با خشونت. اعراب این را داء الكرسی یعنی بیماری صندلی می نامند. نگاه کنید به سرنوشت معمر قذافی، حسنی مبارک، حافظ اسد و پسرش، بن علی و موگابه در زیمبابوه در آفریقا هم کم نیستند.

گاندی تجربه ای با قدرت حکومتی نداشت. به احتمال زیاد اگر داشت او هم همین گونه رفتاری می کرد. اما ماندلا در آزمون با قدرت نمره بسیار بالایی کسب کرد.

این دو ویژگی ماندلا او را به یک شخصیت فراملی و جهانی تبدیل کرده است. یادش به خیر و نامش گرامی باد

بازخوانی انقلاب

روزنامه شرق دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۲

شاید بازخوانی انقلاب به عنوان یکی از مهم ترین رویدادهای یکصدسال اخیر از این جهت حایز اهمیت باشد که نسل های بعد با منطق و اهداف این جنبش ملی بیشتر آشنا شوند؛ منطقی که به اعتقاد سعید حجاریان کاملا رویکردی متمدنانه را دنبال می کرده و اهدافی که او می گوید مردم آن را با شعارهایشان تثبیت کردند؛ جمهوریت. تئورسین جریان اصلاحات در گفت و گو با شرق با تاکید تکرار می کند: من می خواهم از ماجرا (روزهای پیروزی انقلاب) دفاع کنم .

شما از افرادی هستید که در جریان انقلاب ۵۷ بودید، آیا همچنان از انقلاب دفاع می کنید؟

نویسندگان ما معمولا انقلاب را به سه بخش ماقبل، مابعد و ماجرا تقسیم می کنند. البته به ماجرا، رخدادهم گفته می شود. برخی ماجرای انقلاب اسلامی را ۱۰ روز می دانند، یعنی از ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن ۵۷ و برخی دیگر حدود پنج ماه یعنی از ۱۷ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷. قصد من نیز بحث و دفاع از همین بخش، یعنی ماجرای انقلاب اسلامی است. در جامعه، خیلی ها می پرسند انقلاب برای ما چه کار کرد یا انقلاب چه فایده ای داشته است؟ مثلا می گویند پیش از انقلاب، قیمت دلار فلان قدر بوده و الان شده بهمان قدر، یا میزان فقر افزایش پیدا کرده و مقایسه های اینچنینی که نمی خواهم به آنها بپردازم. چراکه این موضوع مربوط به مابعد داستان می شود. حرف من این است که می توان از ماجرا کاملا دفاع کرد و باید دفاع کرد. از ماجرای انقلاب، برخی از شخصیت هایی که امروز جزو جناح راست سیاسی کشور هستند حاضر به دفاع نیستند و برخی افراد که نمی فهمند انقلاب چه بوده است یا جوانانی که از ماجرا بی خبر هستند. به اعتقاد من ماجرا، یک حرکت انسانی و خیلی متمدنانه و مردمی بوده است، هرچند نقص هایی نیز بر آن وارد است. انقلاب ما، انقلاب شادی بود. دقت داشته باشید که در جریان انقلاب ما، به هیچ زنی تعرض نشد، در حالی که شما می بینید در میدان التحریر مصر به چند زن تجاوز شد. یا مثلا به انقلاب فرانسه نگاه کنید یک جنگ داخلی به تمام معنا بود. اصلا خیلی از انقلاب ها به جنگ داخلی تبدیل می شود در صورتی که در ایران چنین اتفاقی نیفتاد. حتی ارتش اوایل با مردم بد برخورد کرد، اما اواخر ماجرا اعلام بی طرفی کرد و حتی در تظاهرات، در کنار مردم بود. انقلاب ما خیلی شاد بود. شما کتاب <<ده روزی که دنیا را تکان داد>> اثر جان رید را در ارتباط با ۱۰ روز

ماجرای انقلاب اکتبر روسیه مطالعه کنید و ببینید در انقلاب روسیه چه فجایی رخ داده بعد متوجه می شوید تا چه اندازه، مردم ایران در شهرها و روستاهای ما متمدنانه رفتار کردند .

اما این سوال ایجاد می شود که چرا مردم انقلاب کردند، آیا با توجه به این میزان فهمی که شما می گوئید، اصلاحات در زمان شاه ممکن نبود؟

بله این سوال ایجاد می شود که مثلا آیا ما که امروز اصلاح طلب هستیم نمی توانستیم در حکومت شاه، اصلاحات کنیم یا اینکه اصلا گروه های اصلاح طلب در زمان شاه، چه کار می کردند؟ زمان شاه هم در کنار جنبش چریکی یک عده ای اصلاح طلب بودند مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و حتی گروه های چپ که می گفتند انقلاب سفید مهم بوده است و به شاه کمک کردند که اصلاحات اقتصادی انجام دهد .

می گوئید جریان اصلاح طلبی در همان زمان شاه وجود داشته، با توجه به اینکه معمولا اصلاحات مسیری است که به براندازی ختم نمی شود، پس چرا هرگز این اصلاحات نتیجه نگرفت و نهایتا جریان انقلاب منجر به سقوط رژیم پهلوی شد، مشکل اصلی به اعتقاد شما کجا بود؟

ببینید مشکل اصلی این بود که از جنبش مشروطه به خوبی محافظت نشده بود و از زمان رضاشاه، مشروطه تعطیل شد. محمدرضا پهلوی هم زمانی که توانست قدرت خود را دیکته کند، با اقدامات امنیتی خود، باقی مانده جنبش و نیروهای مشروطه را از بین برد و حتی به افرادی مانند تیمورتاش که سابقه رفاقت با وی را نیز داشتند، رحم نکرد. اینطور بود که روشنفکران از اطراف شاه، کناره گرفتند .

تا چه اندازه درآمدهای نفتی این قدرت را برای شاه به وجود آورده بود؟

بسیار زیاد؛ در واقع پول و درآمد سرشار از نفت باعث شده بود که شاه کشور را میلیتاریزه کند و در این میان، ساواک در بستن فضا بسیار موثر بود. همین موضوع باعث شد اختلاف طبقاتی فاحشی در جامعه به وجود آید .

استفاده از پول نفت برای سرکوب مردم و بستن فضا به نوعی باعث استفاده گروهی خاص از منابع دولتی شده بود، به عنوان مثال هر برجی که بالا می رفت مردم می گفتند متعلق به تیمسارهاست، تا چه اندازه این فساد در جریان انقلاب موثر بود؟

دقت داشته باشید که فساد در دوران شاه گسترده نبود، بلکه محدود بود به یکسری طبقات خاص، به خصوص ارتش. اما یک مشکل اصلی دیگر محمدرضا پهلوی این بود که پایگاه اجتماعی نداشت. البته با همه این اوصاف، من معتقدم حتی شاه هم قابل اصلاح بود اما خودش نخواست. او مانند بیماری بود که از دست طبیب فرار می کند، دکتر او را دنبال می کند و می گوید تو مریضی، اما خود مریض، انکار می کند و می گوید من مریض نیستم. کار به جایی می رسد که دکتر را زندانی می کند. به اعتقاد من فقط یک سیستم تمامیت خواه، غیرقابل اصلاح است. چه تمامیت خواه راست و چه تمامیت خواه چپ. ولی حکومت های اقتدارگرا، دیکتاتور و مستبد، قابل اصلاح هستند .

برخی می گویند اصلاحات ارضی گام مهمی بوده اما موثر نبوده است، لطفا کمی در این باره توضیح دهید که این اصلاحات آیا نقشی در عقب انداختن یا حتی جلوانداختن انقلاب داشته است یا خیر؟

اصلاحات ارضی در انقلاب اسلامی اثر داشت. به این دلیل که بخش اعظمی از روستاییان را از روستاها جدا کرد و به شهرها آورد و دقیقا این موضوع در انقلاب موثر بود. چون در شهر صنعت به آن اندازه قوی نبود که آنها را جذب کند و این موضوع مشکل ایجاد کرد. اما حرف من این است که باید قبول کنیم رژیم شاه به لحاظ نظری قابل اصلاح بود، اما در عمل این اتفاق نیفتاد.

و چرا در عمل اصلاح رژیم شاه اتفاق نیفتاد؟

زیرا اصلاحاتی که شاه در اواخر حکومت خود در پیش گرفت خیلی دیر و خیلی کم بود. خیلی دیر شروع کرد و خیلی هم کم اصلاحات انجام داد، به همین دلیل در آن زمان کم، آن مقدار از اصلاحات اثر نداشت. در آن زمان دیگر موج انقلاب بلند شده بود.

دقیقا چه زمانی مدنظر شماست؟

از زمانی که هویدا از نخست وزیری کنار گذاشته شد. حتی شاه این جسارت را هم نداشت که یک حکومت نظامی را بر سر کار بیاورد. در آن مقطع، مردم از مشروطیت عبور کرده بودند. خود امام نیز از مشروطیت عبور کردند، امام گفت: مشروطیت خیلی خوب بوده است اما پدران ما چه حقی داشته اند که برای ما تصمیم بگیرند، ما خودمان می خواهیم برای خودمان تصمیم بگیریم. از آن زمان بود که شعار جمهوریت سر داده شد. در واقع جمهوریت یک پله از مشروطیت بالاتر است.

البته همان زمان خیلی ها با جمهوریت مشکل داشتند؟

بله، بسیاری از علما با جمهوریت مخالف بودند. چون ترکیه، روسیه و فرانسه را دیده بودند که در آنجا جمهوریت موازی با لایبسیته است. بنابراین علما، مخالف جمهوریت بودند. البته حق داشتند چون جمهوریت خیلی عرفی است و غلظت عرفی بودن آن هم، نسبت به مشروطیت، خیلی بالاست. یعنی مشروطیت برای توسعه سیاسی، غلظت پایین تری نسبت به جمهوریت دارد. همچنین در جمهوریت، برنده شدن بیشتر در به صحنه آوردن نقش مردم در حکومت است، در واقع جمهوریت یعنی دموکراسی به تمام معنا در حالی که مشروطیت یعنی شاه باشد اما مشروط. در انقلاب اسلامی مردم به این نتیجه رسیدند که مشروطیت برایشان کاری انجام نداد و تبدیل به دیکتاتوری شد، بنابراین شعار جمهوریت دادند و گفتند استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و امام شعار مردم را قبول کرد. امام، مقابل مخالفان جمهوریت ایستاد.

تا چه اندازه روابط مناسب ایران با کشورهای پیشرفته که جمهوریت در آنها نهاده شده بود بر انقلاب ایران تاثیر گذاشت؟

روابط مناسب شاه با کشورهای پیشرفته حتی در بحث انقلاب اسلامی اثر مثبت گذاشت. شما ببینید زمانی که کارتر رییس جمهور آمریکا شد گفت با دیکتاتوری نمی شود جلو شوروی ایستاد و باید

کشورها دموکراتیک شوند، بنابراین به شاه فشار آورد تا فضای سیاسی کشور را باز کند. آمریکا به این نتیجه رسیده بود که کشورهای اطراف شوروی باید دموکراتیک شوند.

یعنی این ارتباطات خوب حتی به ضرر شاه تمام شد؟

بله؛ برای شاه حتی بد بود. همین موضوع باعث شد که به بحث های حقوق بشری و... و در واقع به جیمی کراسی تن بدهد و این کار به ضررش تمام شد. حالا بعد آمریکایی ها هم پشیمان شدند. شاه در خاطراتش می گوید که به شدت مخالف کارتر و ضدآمریکا شده است. یعنی ضد دموکرات ها، اما با جمهوریخواه ها در آمریکا خوب بود.

شما می گوئید آمریکا برای بازکردن فضا به شاه فشار می آورد، اما می بینیم این آزادی تا حدی وجود دارد یعنی هیچ نقدی را رسانه ها نمی توانند به شاه وارد کنند حتی بعضی مواقع به هویدا هم نمی توانند نقدی داشته باشند.

ببینید هویدا که اختیاری نداشت، همه اختیارات حکومت در دست شاه بود. البته مسوولیت با هویدا بود و شاه زیربار مسوولیت هیچ کاری نمی رفت. این هم یکی دیگر از اشتباهات او در حکومتداری بود. ما در روایات داریم که فرد مختار، مسوول است. البته هویدا نقد می شد، روزنامه <<توفیق>> حتی کاریکاتورش را می کشید، اما سر نخ دست شاه بود. به همین دلیل است که می گویند تغییر هویدا کافی بود. به همین دلیل آن بدبخت را به زندان انداخت. شاه حتی زمان رفتن از ایران همه سگ هایش را برد اما هویدا را جا گذاشت. یعنی به اندازه سگ هایش ارزش نداشت. حتی او را از زندان آزاد نکرد تا خودش فرار کند. پس کسی که دارای اختیارات فراوان است نمی تواند از مسوولیت مبرا باشد. تنها خداست که دارای اختیار تام است و از مسوولیت مبرا است. شاه در عمل می گفت من خدا هستم. می گفت من مسوولیت هیچ چیزی را نمی پذیرم اما اختیاردار تام هستم. شاه دولت، ارتش و اراده ضعیفی داشت به همین دلیل دوام نیاورد. شاه مثل برف آب شد.

شما اشاره کردید که انقلاب سه بخش است. در جریان انقلاب سرکوب های گسترده ای در ماقبل می بینیم که اتفاق افتاد که تا حدودی در ماجرا هم وجود دارد، لطفا کمی در این باره و تاثیر آن بر جریان انقلاب توضیح دهید.

ببینید در ماجرا خیلی سرکوب یا زندان اتفاق نمی افتد. دقت داشته باشید که در ماجرای انقلاب ما تعداد کل شهدا به هزار نفر نمی رسد آن هم برای انقلاب بزرگی چون ایران. در دوران شاه، سرکوب ها در مقایسه با جا های دیگر و مقاطع دیگر زمانی در ایران، آنقدر زیاد نبوده است. آنقدر فشار مردم زیاد بود که امام نه نیاز داشت با شاه ستیز کند و نه لازم داشت با شاه سازش کند. امام نه با شاه و نه با بختیار سازش نکرد. در مورد ستیز هم حتی زمانی که گروه های چریکی گفتند مردم را مسلح کنید امام اجازه این کار را نداد. اجازه نداد مردم یکدیگر را بکشند. آنقدر جمعیت مردم انقلابی زیاد بود که موج آن، شاه را با خود برد. در واقع می توان گفت که شاه پوشالی بود و امام هم که این موضوع را درک کرده بود نه

ستیز می کرد و نه سازش. اما شما الان به وقایع اوکراین نگاه کنید، در آنجا، هم ستیز است هم سازش. هم با خانم اشتون و بقیه سیاستمداران اروپا، مذاکره می کنند هم در خیابان یکدیگر را می کشند، همه جا همین طور بوده اما در انقلاب ایران، هرگز اینگونه نبود.

مایلم بدانم چرا شما از قسمت ماجرا دفاع می کنید؟

چون انقلاب ما خیلی آرام و نرم بود. من حتی از برخی شعارها خنده ام می گیرد، مثلاً یک روز در خلال تظاهرات میدان انقلاب فعلی، یکی بساط پهن کرده بود روتختی می فروخت و شعار می داد شرق و غرب نابود است، روتختی موجود است. انقلاب ما خیلی نرم و شاد بود اینکه می گویند انقلاب نرم، همین بود. شاه با یک تلنگر رفت.

کمی به برخورد شاه با گروه های صنفی بپردازید.

شاه با بعضی گروه های صنفی خوب بود با بعضی ها نه. با آن گروه های صنفی که خودش می ساخت خوب بود، مثلاً با گروه های صنفی کارگری که خودش می ساخت، خوب بود. ما در آن زمان حتی احزاب مختلفی داشتیم اما همه قلابی بودند. حزب ایران نوین و حزب مردم وجود داشتند که بعد هر دو را منحل کرد. نکته بسیار مهم در مقطع پیروزی انقلاب این است که جامعه ایران توده وار نبود، در درون خود، سازمان داشت، در شهرها، شبکه های مهم و قوی اجتماعی وجود داشتند. جامعه مدنی قوی بود، در صورتی که شاه فکر می کرد همه را از بین برده است. اینکه برخی می گویند توده ها بی هدف انقلاب کرده اند حرف بیجایی است، شاه هم همین طور به انقلاب ایران نگاه می کرد.

شاید این نگاه شاه به دلیل تحلیل اشتباهی بوده که مشاوران و اطرافیان شاه به او می دادند؟

بله، حتی بعضی ها می خواستند شاه از چیزی خبر نداشته باشد. شاه به شدت بیمار بود و مسوولان دربار و فرح پهلوی اجازه نمی دادند اخبار بد به او منتقل شود. ساواک هم از توان اجتماعی و مدنی مردم اطلاع نداشت، چون همه تمرکز خود را روی چریک ها و توده ای ها صرف می کرد و از متن جامعه بی خبر بود. در صورتی که همان موقع، از روی این موضوع کار علمی بسیار جدی شده بود، استادانی مانند دکتر معتمدنژاد و دکتر عضدی، دکتر نراقی، احمد اشرف کار بسیار جدی انجام داده بودند و اعلام کردند که هوا پس است اما کسی به این حرف ها توجه نکرد. حتی آمریکایی ها می دانستند چه خبر است به همین دلیل شاه با آنها بد شده بود.

در پایان رژیم پهلوی هرچه به انتها می رسید فساد بیشتری اتفاق می افتد آیا این می تواند نشانه ای برای درک دربار شاه از پیام انقلاب مردم باشد؟

بدترین فساد دوران شاه عدم شایسته سالاری بوده است. یعنی افرادی که بر سر کار می آمدند لزوماً بهترین فرد نبودند و صرفاً به دلیل نزدیکی به شاه پست می گرفتند. رژیم شاه کاملاً یک رژیم سلطانی بود و مشکل اصلی اش همین بود، ضمن اینکه پول نفت، فساد می آورد.

جریان های اصلاح طلبی چه نقشی در ماجرا داشتند؟

آن زمان بیشتر نهضت آزادی و جبهه ملی بود. البته دکتر یزدی موافق انقلاب بود، اما مهندس بازرگان موافق انقلاب نبود. حتی در میان روحانیون مهم و سرشناس آن روزگار هم مخالفانی برای انقلاب وجود داشت.

چرا با انقلاب موافق نبودند؟

چون روحانیت سنتی معتقد است در زمان غیبت نباید به دنبال تشکیل حکومت اسلامی بود. روحانیون سنتی قم و نجف، مخالف انقلاب بودند و به نوعی اصلاح طلب بودند، ترجیح می دادند اوضاع اصلاح شود. حتی می توان گفت روحانیت سنتی بیشتر از همه از شعار جمهوریت می ترسیدند و مشروطیت برایشان قابل قبول تر بود. بازرگان به تغییرات تدریجی معتقد بود. بازرگان تا مقطعی که در دادگاه گفت ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما صحبت می کنیم اصلاح طلب بود. مهندس بازرگان می خواست همه چیز آرام آرام جلو برود. چون می دانید که انقلاب شوک شدیدی به کشور وارد می کند، اصلاحات گام به گام است، مهندسی شده است و می شود گام بعدی را پیش بینی کرد. اما انقلاب یک مرتبه تمام ساختارها را دگرگون می کند.

جمع بندی شما از عواملی که باعث ایجاد ماجرا شد، چیست؟

مشکل نخست مردم، بحران در معنا بود. از سویی رژیم شاه به شدت با باورهای مخالفانش در افتاده بود و از سوی دیگر مردم فساد و بی بندوباری را در اطرافیان شاه می دیدند. نکته بعدی انتظار فزاینده ای بود که برای جامعه ایجاد شده بود. اوضاع دولت در اثر نوسانات درآمدهای نفتی به هم ریخته بود و نمی توانست پاسخگوی انتظارات فزاینده مردم باشد. ضمن اینکه توسعه سیاسی، همگام با تغییرات اقتصادی پیش نمی رفت. خود شاه هم یکی از عوامل مهم بود، شاه نماینده هیچ قشری نبود. شاه نماینده قشر نازکی از اطرافیان و البته بورژوازی غرب بود. یعنی حتی شاه نماینده بورژوازی ملی هم نبود. از سوی دیگر شاه نیروی پای کار اجتماعی نداشت، شاه خیلی تلاش کرد مردم را در حمایت از خود به خیابان بیاورد، اما نتوانست حتی این کار را بکند. در بحث انقلاب موضوع بسیج و ضدبسیج را داریم. در جریان انقلاب اسلامی، امام مردم را بسیج کرد، اما شاه نتوانست این کار را انجام دهد. شاه، امرای ارتش طرفدار خود را داشت اما پایگاه و هوادار اجتماعی نداشت.

خاطرات

امیر کاکایی، هفته نامه فروردین امروز قزوین - ۹۲/۱۱/۲۴

۱- شما تا شش سالگی در قزوین زندگی می کردید؛ از خاطرات خود در کودکی چیزی به یاد دارید؟

ج- ضمن سلام و درود فراوان به همشهریان عزیز، از آن دوران یادگاری های فراوان دارم. که در جلد اول از خاطراتم برخی از آن ها را آورده ام. به آن مراجعه کنید .

۲- محیط مذهبی خانواده چه تاثیری روی شما گذاشت؟ تحت تاثیر خانواده بود که به سیاست روی آوردید؟

ج- چند عامل در شکل گیری شخصیت انسان موثر است. همه ی انسان ها دارای یک ویژگی عام یا وجودی هستند که بخشی از شاکله ما را تشکیل می دهد. عامل دوم ویژگی های وراثتی – خانواده ، پدر و مادر است. عامل سوم محیط خانواده و تربیت درون خانواده ، بخصوص در دوران کودکی است. بی تردید محیط مذهبی خانواده در شکل گیری شخصیت من موثر بوده است. اما من تحت تاثیر خانواده به سیاست روی نیاوردم. دوران نوجوانی من همزمان بود با آزادی های سیاسی دهه ۱۳۲۰. جنبش ملی شدن صنعت نفت محیط های آموزشی، دبستان ها و دبیرستان ها و دانشگاه را به شدت تحت تاثیر خود قرار داده بود. من هم متأثر از این فضا وارد فعالیت سیاسی شدم. بیاد دارم در تظاهرات دانش آموزان و دانشجویان و به دنبال آن مردم علیه دولت قوام در سال ۱۳۲۱ شرکت داشتم و هنگامی که مردم مجلس شورای ملی را اشغال کردند من هم در وسط جمعیت بودم. فضای سیاسی آن زمان جوانان را سیاسی کرده بود. اما برادرم، دکتر کاظم یزدی در وارد کردنم به مسائل سیاسی موثر بوده است. در وقایع ۱۷ آذر سال ۲۱ که به آن اشاره کردم ایشان یکی از فعالان بود .

۳- شما در دوران دانشجویی در دانشگاه بیلور از موسسان جامعه مسلمانان هیوستون بودید که بزرگترین سازمان اسلامی در آمریکا محسوب می شود؛ از چگونگی تاسیس آن بگویید؟

ج- در جلد دوم خاطراتم، هیجده سال در غربت- از شهریور ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۵۷ کلیه فعالیت های علمی، سیاسی و اسلامی خود را شرح داده ام. در دانشکده پزشکی بیلور، دانشجو نبودم، دو سال دوره فوق دکترا در ژنتیک مولکولی را گذراندم و سپس به عنوان اسپستان پرفسور در همان دانشکده به کار تحقیق و تدریس پرداختم. دانشکده پزشکی بیلور در مرکز پزشکی تکزاس (در هیوستون) واقع است. در این مرکز چندین دانشکده ، بیمارستان و مراکز پزشکی وجود دارد. از تمام دنیا پزشکان، از جمله پزشکان مسلمان، برای گذراندن دوره های تخصصی به این مرکز می آیند. علاوه بر پزشکان، دانشجویان از کشور های اسلامی در دانشگاه های این شهر به تحصیل اشتغال داشتند. هیوستون یکی از مراکز صنعتی آمریکابود و تعداد قابل توجهی مهندسان مسلمان در این شهر بودند. با کمک همین افراد جامعه اسلامی کلانظر هیوستون را تاسیس کردیم و اولین مسجد تکزاس را در هیوستون بنا کردیم. اولین نماز عید فطر در منزل ما با حضور ۱۲ نفر برگزار شد. در سال ۱۳۸۰ که برای درمان سرطان ام در هیوستون بودم در نماز عید فطر بیش از ۵۰ هزار نفر شرکت کرده بودند. اکنون در هیوستون نزدیک به ۲۰ مسجد وجود دارد .

۴- شما با کسانی مثل رجب طیب اردوغان ماهاتیر محمد هم دوره بوده اید؛ درباره رابطنان با آنها می توانید توضیح دهید؟

ج- من با آن‌ها همدوره نبودم. ماهاتیر محمد و انور ابراهیم، هر دو از مالزی، در آمریکا دانشجوی و عضو انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا بودند. از آن‌جا باهم آشنا شدیم. در جنبش اسلامی آمریکا این انجمن نقش موثری داشته است. در این جنبش برخی از فعالان با عربستان سعودی نزدیک بودند. ما با کمک گرفتن از عربستان و یا هردولت دیگری مخالف بودیم و هم چنین دیدگاه‌های سیاسی خاص خود را داشتیم. بسیاری از فعالان جنبش اسلامی و انجمن اسلامی دانشجویان، از جمله ماهاتیر محمد و انور ابراهیم از مواضع ما حمایت می‌کردند. آن‌ها بعد بعد از اتمام تحصیل و برگشتن به کشورشان به فعالیت‌های خود ادامه دادند. اما آشنایی من مرحوم اربکان و رجب طیب اردوغان و عبدالله گل و سایر رهبرای حزب رفاه از مسیر دیگری بوده است. با اعتقاد به جهان وطنی اسلامی من با فعالان جنبش‌های اسلامی در سایر کشورها در تماس بودم. در سال ۱۹۸۶ شورای اسلامی اروپا سمیناری در استانبول در باره اقتصاد جهان اسلام برگزار کرد و از من هم دعوت شد و من در باره "نفث در جهان اسلام" سخنرانی کردم. این سخنرانی مورد استقبال قرار گرفت و در چندین نشریه اسلامی به زبان‌های ترکی، انگلیسی و عربی چاپ شد. متن این سخنرانی ام در: "دکترین امنیت ملی- ابراهیم یزدی- نشر سرایی ۱۳۸۴" آمده است. در این سفر از نزدیک با رهبران حزب رفاه آشنا شدم و ارتباط پیدا کردم که هنوز هم ادامه دارد.

۵- شما فعالیت سیاسی خود را با حزب خداپرستان سوسیالیست شروع کردید؛ درباره فعالیت نهضت خداپرستان سوسیالیست کمی توضیح می‌دهید؟

ج- درباره نهضت خداپرستان سوسیالیست در جلد اول خاطراتم بطور کامل توضیح داده ام. سوسیالیسم به عنوان اندیشه عدالتخواهی ریشه‌های عمیقی در میان مسلمانان دارد. از زمان خود پیامبر در مورد توزیع عادلانه ثروت دو دیدگاه کاملاً متمایز وجود داشت. هواداران یا به تعبیری، شیعیان علی (ع) عدالتخواهان بودند. جریان خوارج از پیروان علی عدالت خواه بودند و سال‌ها در بحرین حکومتی بر اساس توزیع عادلانه ثروت ایجاد کرده بودند. قرامطه گروه دیگری از مسلمانان بودند که به توزیع عادلانه ثروت اعتقاد داشتند و حکومتی بر این اساس تاسیس کرده بودند. در قرن اخیر با ورود اندیشه‌های اروپایی به کشور‌های اسلامی توجه متفکرین اسلامی به مکاتب سوسیالیستی جلب شد. کتاب‌ها در زمینه اسلام و سوسیالیسم نوشته شده است. نظیر "الاسلام و الاشتراکيه" نوشته السباعی یک متفکر سوری. در ایران واژه اجتماعيون مسلمان (در برابر اجتماعيون عاميون یا سوسیال دموکرات‌ها) ظاهراً توسط سید جمال الدین اسدآبادی بکار برده شده است. در سال ۱۳۲۲ یا ۲۳ آقای سعیدی نامی کتاب اسلام و سوسیالیسم را نوشت. شاید بتوان گفت که "نهضت خداپرستان سوسیالیست" اولین حرکت سازمان‌یافته بر پایه این اندیشه بوده است.

۶- شما آخرین وزیر امور خارجه ایران هستید که با همتای آمریکایی خود دیدار کردید؛ چه فرقی کرده است میان امروز و گذشته؟

ج- من اولین وزیر امور خارجه در جمهوری اسلامی ایران هستم که با وزیر امور خارجه آمریکا دیدار داشتم. در سفری که به مناسبت سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک رفته

بودم آقای سایروس وانس همراه هیئتی به دیدن ما آمد. در آن روزها فضای حاکم بر سیاست در ایران بسیار ملتهب و پر هیجان بود. احساس سیاسی بر بینش و دانش سیاسی غلبه داشت. در آن زمان روابط دیپلماتیک میان دو کشور برقرار بود. اگر چه جو عمومی مخالف رولبط با آمریکا بود، اما رهبر فقید انقلاب، اعضای شورای انقلاب و هیئت دولت هیچکدام موافق با قطع روابط با آمریکا نبودند و برای حل و فصل اختلافات گفتگو با مقامات مسئول آمریکا را هم ضروری می دانستند. این دولت آمریکا بود که روابط میان دو کشور را قطع کرد. اما اکنون به نظر می رسد افکار عمومی با بهبود روابط با آمریکا موافق باشد. نظام جمهوری اسلامی دوران استقرار را پشت سر گذاشته است. در آن زمان ما برای حل مسائل و مشکلات مانده از دوران شاه با آمریکا گفتگو می کردیم. اما اکنون منافع کلان ملی کشورمان داشتن روابط معقول و منطقی بر اساس احترام متقابل با کلیه کشور های جهان از جمله آمریکا را ایجاب می کند. بخش عمده ای از مسئولان و دست اندر کاران به این جمع بندی رسیده اند. اما هنوز در این زمینه اجماع نظر به وجود نیامده است، یا حد اقل موضعگیری ها چنین نشان می دهد .

بازرگان به روایت ابراهیم یزدي

ناهید مولوي برای روزنامه اعتماد ۹۲/۱۲/۱۵

نوشتن از بازرگان در شرایطی که این روزها بیشتر از همیشه از او گفته اند و نوشته اند کار دشواری است. ابتدا تصمیم داشتم با فرزند بزرگش که خارج از کشور زندگی می کند گفتگویی داشته باشم تا بازرگان را به روایت فرزندش گزارش کنم اما متأسفانه ایشان در پاسخ درخواستم ذکر کردند که فرصت ندارند به همین دلیل به دیدن دوست و هم حزبی قدیمی بازرگان رفتم تا از او در این مورد بشنوم. ابراهیم یزدي را در منزلش ملاقات کردم و با او به گفتگو نشستیم و سه مقطع از زندگی مهندس بازرگان را برایم روایت کرد .

۱ - دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران و ارتباطش با انجمن اسلامی

پس از کودتای ۲۸ مرداد و تثبیت دولت نظامی سپهبد زاهدی با توجه به اینکه هدف کودتا بازگرداندن نفت ایران به جریان بازار جهانی بود، فردی به نام "پیچ" که نماینده شرکت های نفتی آمریکایی و انگلیسی بود به ایران آمد و با امینی که در دولت کودتا وزیر دارایی بود قراردادی منعقد کرد که به قرارداد "امینی- پیچ" معروف شد. با عقد این قرارداد کنسرسیومی برای کنترل نفت ایران تشکیل شد که به عقیده ملیون ایران این قرارداد زیر پا گذاشتن قانون ملی شدن صنعت نفت ایران بود. تا قبل از کودتا نفت ایران در انحصار انگلیس ها (شرکت نفت انگلیس) بود اما بعد از کودتا شرکت های آمریکایی ها هم آمدند تا سهم خود را از نفت ایران بگیرند به این ترتیب که ۴۰ درصد سهم انگلیسها، ۴۰ درصد سهم آمریکایی ها و ۲۰ درصد باقی مانده برای شرکتهای اروپایی که آنها هم وابسته به انگلیس و آمریکا بودند. این قرارداد خلاف منافع مای کشورمان بود بنابراین در اعتراض به این قرارداد بیانیه ای منتشر

شد که به امضای بیش از ۴۰ نفر از افراد سرشناس رسیده بود من جمله آیت الله حاج سید رضا فیروزآبادی، علی اکبر دهخدا، آیت الله حاج سید رضا زنجانی، آیت الله حاج سیدضیالالدین حاج سید جوادی و ۱۲ استاد دانشگاه، از جمله مهندس بازرگان، دکتر محمد قریب، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر میر بابایی، دکتر بیژن، دکتر نعمت الهی و دکتر سبحانی. با انتشار این بیانیه که در اعتراض به عقد این قرار با کنسرسیوم نفت بود، شاه به دکتر سیاسی ریاست وقت دانشگاه تهران، دستور داد استادان امضاء کننده این بیانیه را اخراج کند. اما با توجه به اینکه در آن زمان دانشگاه مستقل بود و رئیس هر دانشکده را استادان و روسای دانشکده ها رئیس دانشگاه را انتخاب می کردند و دکتر سیاسی منتخب استادان بود زیر بار نرفت و از این دستور سر باز زد و شاه از طریق وزیر آموزش دولت نظامی که فردی به نام جعفری بود به هدفش رسید و هر ۱۲ تن استاد دانشگاهی که این بیانیه را امضا کرده بودند اخراج کرد. اما بعد از اخراج آنها هیچ استادی حاضر نشد که جای خالی آنها را پر کند و سر کلاس برود و درس بدهد و کرسی تدریس آنها در دانشگاه خالی ماند و بعد از مدتی با فشار و اعتصاب دانشجویان دولت مجبور شد استادان اخراجی را به دانشگاه بازگرداند. در همان زمان که بازرگان و دیگر همکارانش از دانشگاه اخراج شده بودند دکتر سیاسی به بازرگان می گوید چرا این کار را کردید که منجر به اخراجتان از دانشگاه شد؟ بازرگان در جواب می گوید نمی خواهم فرزندانم در آینده بگویند چه پدر پفیوزی داشتیم که در برابر چنین ظمی به ملتی و خیانت به مملکتی سکوت کرد. استادان اخراجی T منهای دکتر نعمت الهی، به ابتکار بازرگان شرکتی را به نام "یاد" تشکیل دادند که مخفف "یازده استاد دانشگاه" تهران است. این شرکت با هدف کارهای صنعتی ایجاد شد و بازرگان تا پایان عمر مدیر عامل این شرکت بود و امروز نیز با عنوان "صافیاد" به فعالیتش ادامه می دهد.

فعالیت های نهضت مقاومت ملی ایران، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای مبارزه با دولت کودتا تشکیل شده بود، به تدریج کاهش پیدا کرد. یکی از علل آن روحیه جمع گریزی ما ایرانیان بود. مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۶ در رابطه با این روحیه جمع گریزی و ضعف بزرگ جامعه و عدم توانایی در کار جمعی جزوه احتیاج روز را نگاشت. و سپس برای ترمیم این نقطه ضعف طرحی را با عنوان مکتب تربیت اجتماعی عملی ارائه داد که به متاع معروف شد. بازرگان برای پیش برد این طرح از چهره های برجسته ای چون دکتر سبحانی، شهید مطهری، احمد آرام که از مترجمان چیره دست بود و همچنین شیخ مهدی حائری یزدی فرزند آیت الله عبدالکریم یزدی که موسس حوزه علمیه قم بود، دعوت کرد. با ابتکار متاع چندین نهاد های مدنی تاسیس شدند. یکی از این نهاد ها شرکت انتشار بود که سرمایه ای برابر با پنجاه هزار تومان و ۳۵۰ سهامدار تشکیل شد. در فروش سهام از واگذاری آن ها به صورت يك جا خودداری شد زیرا به گفته یزدی به دنبال جذب سرمایه های اجتماعی بود. به دنبال تشکیل این شرکت و با همت بازرگان انجمن اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی معلمان و سپس انجمن اسلامی زنان تشکیل شد. در اردیبهشت سال ۵۸ هنگامی که مرتضی مطهری از اولین جلسه متاع بعد از انقلاب بر میگشت توسط فرقان ترور شد.

برخلاف چیزی که می گویند بازرگان موسس انجمن اسلامی دانشجویان نبود بلکه پدر معنوی و معلم ایدئولوژیک دانشجویانی بود که انجمن اسلامی دانشجویان را در واکنش به دو موضوع تشکیل داده بودند. یکی جو ضد دینی که دانشجویان هوادار حزب توده در دانشگاه راه انداخته بودند و دیگری واکنش به

اسلام خرافی . برای این دانشجویان مهم بود که وقتی خودشان را مسلمان معرفی میکردند منظورشان کدام اسلام بود . در شرایطی که روحانیت ما توجهی به این نیاز نسل جوان آن دوره نداشت، حضور کسانی مثل مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در دانشگاه نعمت بزرگی برای دانشجویان مسلمان بود زیرا اینها در صحبت هایشان برداشت های منطقی و جدیدی از دین را ارائه می دادند. در دوره ریاست مهندس بازرگان در دانشکده فنی، به ابتکار خودش یکی از اتاق های طبقه همکف را تخلیه کرد و نمازخانه ای برای دانشجویان مسلمان بنا گذاشت.

بازرگان ، انقلابی یا لیبرال

در بهمن سال ۱۳۴۱ رهبران و فعالان نهضت آزادی ، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت الله طالقانی را دستگی و پس از محاکمه به زندان ، از ۴ تا ۱۰ سال محکوم کردند. بازرگان بعد از ۶ سال از زندان آزاد شد. در این زمان فضای سیاسی ایران، بخصوص دانشگاه ها دچار تحول شده بود . تا قبل از ملی شدن صنعت نفت فضای سیاسی در انحصار حزب توده بود اما با آغاز جنبش ملی شدم نفت در ایران و پیروزی این انحصار به نفع ملیون شکسته شد به طوری که در انتخابات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۱۳۲۹ دانشجویان ملی اکثریت را بردند. از سال ۳۹ به بعد چندین رویداد فضای دانشگاه ها را به نفع نیرو های مسلمان تغییر داد . یکی تشکیل نهضت آزادی ایران و بازداشت و محاکمه سران و فعالان آن بود. دومی درگیری روحانیان با شاه و حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ بود. با پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبدادی ، توده های عامی و عادی مردم به صحنه مبارزه علیه شاه کشیده شدند. رژیم استبداد سلطنتی تمام نهادهای مدنی را از بین برده بود. تنها نهاد باقی مانده مسجد و روحانیت بود. با وجود ۱۸۰۰۰۰ روحانی در سراسر کشور حدود ۵۰۰۰ مسجدی که فقط در تهران وجود داشت و رواقع روحانیت واجد یک شبکه بسیار گسترده ایدئولوژیک بود که حالا سیاسی هم شده بود. با وارد شدن این شبکه به جنبش ضد استبدادی توده های مردم که تا آن زمان هنوز به جریان مبارزه نپیوسته بودند هم وارد میدان شدند . در تاریخ ایران از دوران حتی قبل از اسلام قدرت حاکم دو رکن داشت : روحانی و پادشاه. روحانیان از همان زمان نفوذ خاصی در میان توده های مردم داشتند. پادشاه باید فره ایزدی داشته باشد و تشخیص آن با موبد موبدان بود. در نقش رستم موبد موبدان بر سر پادشاه تاج می گذارد. اما هیچ دوره ای را سراغ نداریم که وقتی میان شاه و روحانیان تقابل به وجود می آید شاه پیروز شده باشد. محمد رضا شاه هم به این درس تاریخ توجهی نکرد و اختلافش با روحانیان موجب پیوستن روحانیت به جنبش ضد استبدادی شد.

سرکوب بیرحمانه قیام ۱۵ خرداد از یک طرف و از طرفی پیروزی دو انقلاب کوبا و الجزایر تاثیر بسزایی بر فضای سیاسی مخالفان رژیم ایران اعم از چپ و مسلمان گذاشت و به نوعی همه مخالفان را به این نتیجه رساند که جز با زبان گلوله نمی توان با شاه سخن گفت . در این بین سازمان مجاهدین خلق تشکیل شد و فضای سیاسی دانشگاه بیش از پیش اسلامی شد. اما بعد از دستگیری و اعدام رهبران اولیه سازمان و انحراف رهبری و تعبیر ایدئولوژی سازمان ضربه بزرگی به جنبش ایران وارد شد. اما از اواخر سال ۵۵ فضای سیاسی ایران وارد فاز جدید شد. در خارج از کشور ما اوضاع ایران را بطور منظم و مرتب رصد می کردیم و پی بردیم که ایران در آستانه یک تغییر و تحول است.

در این شرایط انگلیس ها و اسرائیلی ها به شاه پیشنهاد کردند که به نفع پسرش استعفا دهد و شوراي نیابت سلطنت تشکیل شود و با توجه به اینکه فرزند شاه هنوز به سن قانونی نرسیده بود ریاست آن را فرح پهلوي به عهده گیرد و با دادن آزادي هاي سياسي به گونه اي سوپاپ اطمینان باز شود. اما نه شاه آن را قبول کرد و نه آمریکا با آن موافق بود. در اواخر سال ۵۵ بنده نامه اي به مهندس بازرگان نوشتم و شرایط ایران را برایش توضیح دادم و تاکید کردم که ایران در آستانه یک تحول است و بهتر است وارد میدان شود و پرچم خلع شاه از سلطنت را بلند کند. اگر بازرگان این کار را می کرد يك صدای واحد و مستقل از مخالفان رژیم درون کشور و بیرون کشور شنیده میشد.

اینگونه نبود که بگویم بازرگان انقلابی نبود، اتفاقا بازرگان جز اولین کسانی بود که گفت تا شاه هست این ملت روی آسایش را نمی بیند و نهضت آزادي اولین گروهی بود که بیانیه ای داد که چه کسی برود؟ شاه برود یا ملت از بین بروند. اما مسئله اینجاست که بازرگان معتقد بود تغییرات باید تدریجی و گام به گام باشد زیرا تغییرات ناگهانی ما را به مقصد نهایی نخواهد رساند. وقتی میپرسیم بازرگان انقلابی بود یا نه در واقع در این سؤال فرآیند انقلاب و هدف انقلاب را با هم خلط می کنیم. انقلاب به معنی زیر و رو شدن و دگرگونی اساسی است و در برابر اصلاحات یا رفرم قرار دارد. اما برای رسیدن به هدف انقلابی که دگرگونی اساسی است می توان دو راهکار را انتخاب کرد، راهکار تدریجی و راهکار افراطی. بازرگان هدفش انقلاب بود اما ابزار و راهکارش تدریجی و گام به گام بود او معتقد بود که روش های تند و افراطی در تناقض با هدف های انقلابی قرار دارد. می دانیم که دگرگونی های اساسی یا انقلابی دو فاز دارند. فاز اول سلبی یا تخریبی است. فاز دوم ایجابی یا سازندگی است. بینش بازرگان متأثر از آموزه های قرآنی بود. در قرآن کریم هر جا بحث از نابودی و تخریب و تدمیر است، ناگهانی و سریع است. اما در آفرینش خدای قادر متعال که می فرماید: "هر زمان اراده کند می گوید باش پس هست" تصریح دارد که آفرینش جهان تدریجی و در چند دوره صورت گرفته است. بنابراین سازندگی گام به گام بازرگان بعد از پیروزی انقلاب و پشت سر گذاشتن مرحله تخریب و نابودی ساختار استبداد سلطنتی طبیعی ترین و مطمئن ترین راه وصول به هدف بوده است.

در اواخر سال ۵۶ بازرگان نامه ای به امام می نویسد و در آن نامه برنامه های آینده را گام به گام بیان می کند و می گوید که فاز آخر تشکیل يك نظام جمهوری خواهد بود. به عقیده بنده درستی حرف و روش بازرگان بعد از انقلاب به اثبات رسید. اما پویش انقلاب بعد از ۲۲ بهمن سال ۵۷ در فاز تخریبی استاد و به جای حرکت سازنده حرکت های تخریبی ادامه پیدا کرد. رویدادهایی نظیر اشغال مسلحانه فرودگاه و یا سفارت آمریکا در سال ۵۸ توسط دانشجویان در نفس خود حرکت هایی ضد انقلابی بودند زیرا به ادامه فاز تخریبی انقلاب کمک کردند و مانع عبور انقلاب از این فاز و ورود به فاز سازندگی شدند. از نظر من بازرگان بی شك در هدف نهایی انقلابی بود، خواهان تغییرات اساسی و زیر بنایی بود اما در روش تغییرات گام به گام تدریجی را غیر قابل اجتناب می دانست.

استعفا و پس از آن انزوا

باید بگوییم استعفای دولت بزرگان صرفاً به دلیل تسخیر سفارت آمریکا نبود. از ماه‌ها پیش هم در شورای انقلاب و هم با رهبر فقید انقلاب در باره ضرورت یکی شدن نهاد حکومت، ادغام دولت و شورای انقلاب بحث و گفتگو و توافق شده بود. اما از فردای روزکروگان‌نگیری اخبار و اطلاعاتی به دولت رسید که حاکی از یک توطئه بزرگتری بود. در جلسه هیئت دولت در فردای آن روز این مسئله در دولت مطرح شد که گروه‌هایی تصمیم دارند که با حضور در جلوی وزارت خانه‌ها مانع ورود وزرای دولت به وزارت خانه‌ها شوند. اگر چنین اتفاقی رخ می‌داد کشور در برابر عمل انجام شده‌ای قرار می‌گرفت. همانطور که ۱۲ دانشجو پشت درهای بسته تصمیمی گرفتند و امام و کشور را هم در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. با اجرای این برنامه اختیار از دست همه خارج می‌شد. بنابراین استعفا ی دولت تنها تصمیم آقای مهندس بزرگان نبود، تصمیم هیئت دولت بود. من یک بار در اردوی تابستانی انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر به آقای عباس عبدی گفتم این حرکت شما در فرهنگ گفتمان سیاسی یعنی توطئه. این انقلاب رهبر دارد، شورای انقلاب و دولت دارد وقتی ۱۲ نفر پشت درهای بسته و بدون هماهنگی تصمیمی در این سطح می‌گیرید و آن را عملی می‌کنید معنایی جز توطئه ندارد. وقتی دولت بزرگان استعفا داد، امام نمی‌خواست آن را بپذیرد و از آقای هاشمی، بهشتی و همچنین موسوی اردبیلی خواست بروند و بزرگان را راضی کنند تا از استعفایش صرف نظر کند اما آنها در راه تهران بودند که خبر استعفا از رادیو پخش شد و آنها به قم بازگشتند.

پس از استعفا بزرگان همچنان در عرصه سیاسی باقی ماند و مدیریت شورای انقلاب را به عهده گرفت. در مجلس اول هم بزرگان به همراه دیگر اعضای نهضت آزادی به مجلس راه پیدا کرد و همگی در کمیسیون‌ها فعال بودند اما با همه این حرف‌ها فشار زیادی روی همه ما بود که مجلس هم استعفا دهیم و همین فشارها باعث شد که شرایط را برای شرکت در مجلس دوم مناسب نبینیم و چون در فضای حاکم بر مجلس موثر واقع نمیشدیم در انتخابات مجلس دوم شرکت نکردیم اما همه اینها نیز به معنی دوری از سیاست نبود زیرا مهندس بزرگان و همه اعضای نهضت آزادی همه انرژی و نیرویشان را روی کار تشکیلاتی با هدف انسجام نهضت آزادی متمرکز کردند. تا سال ۶۴ که بزرگان با حمایت نهضت آزادی خود را برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا کرد. بزرگان با این کار صرفاً به دنبال پیروزی نبود بلکه هدفش استمرار دموکراسی و تحمیل فرآیند دموکراسی به حاکمیت بود. در آن زمان جو طوری بود که گام به گام به سمت بسته شدن فضا پیش میرفتیم و بزرگان می‌خواست این جو را بشکند که متأسفانه بدون هیچ دلیل و استناد قانونی اولین نخست وزیر نظام جمهوری اسلامی رد صلاحیت شد و پس از آن تبدیل شدیم به یک حزب مخالف وفادار. در سامان دهی نیروهای سیاسی، حزب سیاسی مخالف وفادار یا به اصطلاح **Loyal opposition** یک نقش بسیار مهمی دارد. معنای حزب وفادار این است که به آرمان‌های انقلاب همچنان اعتقاد دارد، به نظام جمهوری اسلامی وفادار است، به قانون اساسی التزام دارد اما به سیاست‌ها و عملکرد حاکمان یا دولت‌مداران اعتراض دارد و آن‌ها را نقد می‌کند. بزرگان و نه نهضت هرگز به انزوا نرفتند و در هر شرایطی در صحنه ماندند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دادند. هر کجا هم لازم و مفید می‌دانستیم کمک فکری هم می‌کردیم. مثلاً بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ما یک بیانیه یک صفحه‌ای صادر کردیم و بلافاصله برای امام و آقای هاشمی فرستادیم با این مضمون که بهتر است قطعنامه را با یک اصلاح عبارتی بپذیرند. در قطعنامه

ذکر شده بود که بعد از آتش بس نیروهای مهاجم به پشت مرزهای بین المللی برگردند . ما این تذکر را دادیم که واژه مرزهای بین الملل واژه ای مبهم است و بهتر است به جای آن واژه "مرزهای قبل از آغاز تخاصم" را به کار گیرند که روشن تر است .

می خواهم این نتیجه را بگیرم که بازرگان همواره در عرصه سیاست ایران حضور داشت اما نه فقط صدایش شنیده نمی شد بلکه در حقش جفا ها کردند .



جمع لیبرالیسم و اسلام گرایی

جواد روح مجله مهرنامه شماره ویژه نوروز اسفند ۹۲

س ۱- آیا جمع لیبرالیسم و اسلام گرایی ممکن است؟

ج- لیبرالیسم سیاسی به معنای پذیرفتن حقوق طبیعی انسان، حق تعیین سرنوشت، اختیار و آزادی ، آزادی در دو بُعد آن، "آزادی از" ترس ، گرسنگی، بیماری ، اسارت و سلطه ، که منشاء و موجب از خود بیگانگی انسان می شود، و بُعد "آزادی برای" انتخاب نوع و محل زندگی، برای توسعه توانمندی های طبیعی خدادادی ، هیچ تضادی با آموزه های اصیل اسلامی ندارد. در کلمه اول اسلام : لا اله الا الله این معنا نهفته است. انسان باید آزاد باشد تا همه ی اله های اسیر و محدود کننده اختیار خود را بشناسد و آزاد و قادر باشد که آن هارا نفی کند و سپس آزاد باشد تا خدای واحدی را که می شناسد و می خواهد به پرستد .

س ۲- آیا نهضت آزادی لیبرال است؟

ج- نهضت آزادی ایران به حقوق طبیعی انسان، حق انتخاب، آزادی و اختیار ، حق تعیین سرنوشت انسان به دست خود اعتقاد دارد. به عبارت دیگر نهضت آزادی ایران به لیبرالیسم سیاسی و همخوانی آن با آموزه های اصیل قرآنی باور دارد .

۳- بررسی دیدگاه های اقتصادی و اجتماعی نهضت آزادی

ج- نهضت آزادی ایران به عدالت به معنا و مفهوم گسترده آن، چه در قلمرو روابط سیاسی یا اجتماعی و چه اقتصادی اعتقاد دارد. اگرچه در باره معنا و مفهوم " عدالت" اختلاف نظر وجود دارد و متفکر برجسته ای چون رالز در یکی از آثار خود به تفصیل به آن پرداخته است اما شاید بتوان گفت که دقیق ترین و درست ترین معنا را علی ع در نهج البلاغه ارائه داده است. از نظر امام علی عدالت قرار دادن یا قرار گرفتن هر چیز در جای طبیعی خود می باشد. به این معنا آزاد و رها بودن انسان از هر عامل اسارت بار خود عین عدالت است. در قلمرو اقتصادی نهضت آزادی لازمه عدالت را نفی و از بین بردن استثمار انسان از انسان، از بین بردن اختلاف طبقاتی، جلوگیری از تراکم و تمرکز سرمایه در دست

یک اقلیت و توزیع عادلانه ثروت و امکانات می‌داند. نهضت آزادی شرط اجتناب ناپذیر توسعه انسانی را توسعه هماهنگ سیاسی و اقتصادی می‌داند. در رابطه با قدرت دولت در قلمرو اقتصاد به حاکمیت هر چه بیشتر دولت و تصدی هر چه کمتر اعتقاد داریم. تصدی دولت را به جز در برخی از صنایع کلیدی، نظیر نفت و یا نظامی مفید نمی‌دانیم. برای توسعه اقتصادی و رشد تولید ملی و خودکفایی از سرمایه داری صنعتی در برابر سرمایه داری تجاری حمایت می‌کنیم.

۴- تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی؟

ج- توسعه انسانی فرایندی دو بعدی است. یک بعد آن توسعه اقتصادی و بعد دیگرش توسعه سیاسی است. شروع این فرایند می‌تواند از بعد اقتصادی یا از بعد سیاسی باشد. این که از کدام بعد شروع کنیم به وضعیت جامعه و امکانات و الویت‌ها بستگی دارد. اما از هر بعد که شروع شود لاجرم باید در مسیر رو به رشد خود به بعد دیگر ارتقاء پیدا کند. در غیر اینصورت توسعه خطی شکننده و آسیب پذیر است و موفقیت در یک بعد چه سیاسی و چه اقتصادی به تنهایی به توسعه انسانی منجر نخواهد شد.

ابراهیم یزدی - دبیرکل نهضت آزادی ایران و وزیر امور خارجه دولت مهندس بازرگان- ۹۲/۱۲/۵

مشروعیت و مقبولیت

متن کامل گفت‌وگوی اندیشه پویا با ابراهیم یزدی

سال دوم شماره سیزدهم- بهمن و اسفند ۱۳۹۲

توضیح: با سر دبیر محترم مجله شرط شده بود که هیچ تغییری در متن مصاحبه نهایی شده بدون موافقت قبلی من صورت نگیرد. در متن زیر فونت زرد مطالب حذف شده و فونت قرمز مطالب اضافه شده را مشخص می‌کند.

شما در کتابتان «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، این روایت را بازگو می‌کنید که پیش از انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ معتقد بودید نباید مشروعیت (به معنای لجیتمیسی) نظام سابق ادامه پیدا کند و از همین رو با انحلال شورای سلطنت و استعفای بختیار که خواهد به تعیین نخست‌وزیر جدید توسط امام خمینی منجر شود مخالف بودید. به اعتقاداتان چنین رویکردی مشروعیت نظام انقلابی را از نظام قدیم جدا نمی‌کرد. یعنی مخالف اتفاقی بودید که مثلاً زمان روی کار آمدن رضاخان انجام شد بدین صورت که مجلس شورای ملی رای به انقراض قاجاریه داد و از دل آن مجلس موسسان در آمد. این ایجاد مشروعیت جدید و جدا شدن از مشروعیت قبلی چه اهمیتی داشت؟ و چه دستاوردی را نصیب نیروهای سیاسی مخالف و منتقد می‌کرد؟

-همان‌طور که اشاره کردید وقتی شاه از ایران رفت شورای سلطنت تشکیل شد. این شورا از دو نفر دعوت کرد تا در شورا مشارکت کنند: آیت‌الله مطهری و دکتر سحابی. آقای سحابی با من تماس تلفنی

گرفت و گفت چنین پیشنهادی به من شده و من رد کرده ام. آقای مطهری از امام کسب اجازه کرد و امام هم مخالفت کرد. آقای مطهری به جای خود آقای دکتر علی ابادی از حقوقدانان برجسته را به شورا معرفی کرد. بعد از انقلاب هم وقتی آقای علی ابادی را بازداشت کردند به این جرم که عضو شورای سلطنت بوده است، می‌خواستند اعدامش کنند. آقای مطهری رفت و دست ایشان را گرفت و از زندان بیرون آورد. چون به خواست انقلابیون به شورا رفته بود. نکته دوم شما هم صحیح است. یکی از روحانیون قم که الان مرحوم شده و نمی‌خواهم از ایشان نامی ببرم یادداشتی برای امام فرستاد و اطلاع داد کرد که شورای سلطنت می‌گوید ما تمام اختیارات شاه را داریم. آقای خمینی هر کسی را می‌خواهد ما به عنوان نخست وزیر به مجلس شورای ملی معرفی می‌کنیم. بعد از گرفتن رای اعتماد، مجلس شورای ملی را منحل می‌کنیم. سپس شورای سلطنت را هم منحل می‌کنیم. آقای خمینی ضمن این که نامه را به من دادند که بخوانم نظرم را جویا شدند. من با پذیرفتن این طرح مخالفت کردم. و این سوال را از ایشان پرسیدم که چه تضمینی برای پیروزی نهایی انقلاب وجود دارد؟ ما شصت سال است داریم با پهلوی‌ها دعوا می‌کنیم که شاه حق انتصاب نخست‌وزیر و انحلال مجلس را ندارد حالا در یک بزنگاه تاریخی بیابیم و همه این ایرادات ۶۰ ساله را پس بگیریم به شکلی که شورای سلطنت نخست‌وزیر منصوب و مجلس را منحل کند.

پیشنهادی هم شده بود که مجلس خودش، خودش را منحل کند؟

- بله. وقتی به ایران بازگشتیم رییس مجلس شورای ملی از طریق دکتر سنجابی پیغام داد که مجلس حاضر است که بختیار را با سه فوریت استضاح کند. سه فوریتی یعنی این که مجلس در یک نشست بختیار استیضاح و سپس رای گرفته و او را عزل می‌کند و بعد به فردی که آقای خمینی نظر دارند رای اعتماد می‌دهد. سپس نمایندگان استعفا می‌دهند و دعماً منحل می‌شود. این هم یعنی نظام جدید مشروعیتش را از نظام موجود می‌گیرد.

شما دو مقوله مرتبط به هم را نباید در هم آمیزید. یکی مشروعیت و دیگری مقبولیت است. یک نظام ممکن است با یک روش غیرمشروع مثلاً کودتا روی کار آید. اما خدماتی به جامعه ارائه دهد که در انظار عمومی مقبولیت پیدا کند. مقابلش هم ممکن است که مجموعه‌ای در ایران سرکار باشد و از لحاظ قانونی مشروعیت داشته باشد اما به دلیل نوع رفتارشان مقبولیتش را از دست داده باشد. سلطنت و حکومت محمد رضا پهلوی به دلیل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشروعیت نداشت. شاه در ۲۸ مرداد از ایران فرار کرد و با کمک خارجی‌ها بر سرکار برگشت. اما در طی ۲۵ سال نتوانست مقبولیت به دست آورد. وقتی چنین نظامی خود فاقد مشروعیت و مقبولیت بود چگونه به پذیریم که نظام جدید مشروعیت خود را از نظام پیشین به دست آورد.

در اندیشه سیاسی، این فاصله‌گذاری بین مقبولیت و مشروعیت چه معنایی دارد؟ مقبولیت می‌تواند همان محبوبیت باشد که همیشه کم و زیاد می‌شود.

محبوبیت یا به تعبیری مقبولیت (پاپیولاریتی) یک اصل اساسی برای هر حکومت است. ممکن است یک حکومتی با صددرصد رای مردم روی کار آید اما به دلیل عملکردش مقبولیت خود را از دست بدهد. ما

فرض می‌گیریم که بشار اسد با انتخابات آزاد و مشروع روی کار آمده است. اما الان مردم با او مخالفند. اسد نمی‌تواند ادعا کند که چون با رای مردم سر کار آمده است مشروع است و کشوری را نابود کند تا در قدرت باقی بماند. در چنین مواردی روش منطقی، عقلانی و قانونی برگزاری همه‌پرسی برگزار است. همه‌پرسی نشان می‌دهد که آیا حکومت، ولو انعقاد یا استقرارش قانونی و مشروع بوده است هم چنان مورد قبول مردم هست یا خیر. در همان روزهای پر تلاطم انقلاب برگزاری رفراندوم در ایران مطرح بود. و در برنامه سیاسی امام هم برگزاری رفراندوم آمده است. چنان که این رفراندوم در اولین فرصت هم برگزار شد.

اگر سخن شما را بپذیریم که در ۲۸ مرداد ۳۲ مشروعیت سیستم پهلوی به طور کامل از میان رفت، پس مبارزات مسالمت‌جویانه از سال ۳۲ به بعد از اساس زیر سوال می‌رود و این ایراد اصلاً به تاسیس نهضت آزادی ایران که بنا بود در چارچوب قانون اساسی آن زمان فعالیت کند وارد خواهد بود. چرا آن زمان موسسین نهضت این بحث را نکردند که شاه ابتدا باید یک رفراندوم برگزار کند تا مشروعیت از بین رفته در ۲۸ مرداد بازسازی شود بعد ما مبارزه در چارچوب قانون اساسی را آغاز کنیم؟

نکته اول این که از بین رفتن مشروعیت یک حکومت به معنای از بین رفتن مشروعیت قانون اساسی نیست. کاربرد واژه‌های مشروعیت و مقبولیت برای قانون اساسی بی‌مورد است. نکته دوم این که در مبارزات سیاسی استراتژی و تاکتیک‌ها متأثر از وضعیت خاص سیاسی حاکم بر جامعه است. در آن زمان آمریکا و انگلیس به شاه گوشزد کرده بودند که حالا پس از نابودی سازمان نظامی حزب توده و در حصر بودن دکتر مصدق و پراکندگی همکاران دکتر مصدق و عدم وجود مخالف جدی برای نظام پهلوی بهتر است درجه یا فضای را فعالیت سیاسی کمی بگشاید. در این فضای سیاسی ما نمی‌توانستیم بیکار بنشینیم. بعضی با استفاده از سیاسی باز مخالف بودند، اما فضا در حال باز شدن بود. مبارزه سیاسی در نهایت به معنای بسیج توده‌های مردم است. بدون بسیج توده‌های مردم هیچ گروهی و نیرویی قادر به ایجاد تغییرات مطلوب نیست. برای ایجاد ارتباط با مردم و بسیج آنان شیوه مطلوب مبارزه سیاسی علنی است. مبارزه سیاسی مخفی و زیر رزمینی شیوه‌ای نیست که مبارزان سیاسی خود آن را انتخاب کنند. بلکه قدرت حاکم آن را تحمیل می‌کند. اما فضای باز سیاسی ابتدای دهه ۴۰ به سرعت بسته شد. نظام حاکم آنقدر از درون احساس تزلزل می‌کرد که نتوانست آن را تحمل کند.

در آن زمان قانون اساسی مورد قبول اکثر قریب به اتفاق گروه‌ها و مبارزان سیاسی، از جمله نهضت آزادی بود. مثنی سیاسی همه‌ی این گروه‌ها فعالیت در چارچوب قانون اساسی بود. قوانین و مقررات موجود در چارچوب فعالیت کند. همین ایراد شما را در همان سال‌ها از آقای خمینی هم گرفتند که چرا به قانون اساسی استناد می‌کنید. پاسخ ایشان این بود که ما به آن چیری استناد می‌کنیم که آن‌ها می‌گویند آن را قبول دارند.

شما زمانی که نجف نزد آیت‌الله خمینی می‌رفتید دیداری با آیت‌الله خویی هم داشتید؟

تا زمانی که آقای خمینی نرفته بود به نجف من ۵ بار با آقای خویی دیدار کردم.

گویا آقای خویی یکبار به شما می‌گویند که برداشتن شاه کاری ندارد و سخت نیست اما آلترناتیو مهم است.

بله، اما آن زمان هیچکس با ایشان موافق نبود.

آقای بازرگان نامه‌ای به امام خمینی در سال ۵۶ نوشته‌اند. در این نامه ایشان می‌گویند که «اصلاح قانون اساسی و تبدیل آن به نظام و اصول بهتر باید تدریجی، با متانت و استحکام صورت گیرد، این بهتر است. شتابزدگی و آشوبزدگی به سرانجامی نمی‌رسد و چه بسا حریف و کمونیست‌ها از آب گل آلود ماهی بگیرند.» این در حقیقت نشان می‌دهد که آقای بازرگان به دنبال یک مشی انقلابی تا سال ۵۶ نبودند. به مرور اما انگار در تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها دوگانگی ایجاد می‌شود.

تعریف شما از مشی انقلابی چیست؟ اگر انقلاب را در مرحله اول دگر گونی بنیادین در ساختار سیاسی بدانیم، در همین نامه آقای مهندس بازرگان از تغییر نظام سلطنتی به جمهوری سخن گفته‌اند.

در مورد این نامه توضیح بدهم که مهندس بازرگان این نامه را از طریق یک فرد معتمد بازاری در مهر ۵۶ برای امام فرستاد. یک کپی از این نامه را برای من فرستادند. در سال ۶۰ به آقای بازرگان نشان دادم. ایشان با خط خودشان در حاشیه نامه نوشتند که من این نامه را توسط یک بازاری که قصد سفر به عتبات داشت برای امام فرستادم. آقای بازرگان به پاریس هم که آمد و همین بحث‌ها را دوباره مطرح کرد. رهبر انقلاب در جواب آقای بازرگان گفت: آقای بازرگان اگر احساسات و هیجانات مردم فروکش کند شما چطور می‌خواهید مردم را در صحنه نگه دارید؟ حرف امام خمینی از یک زاویه درست بود. مردم به صحنه آمده بودند و اگر به خانه‌های باز می‌گشتند دوباره به صحنه آوردن آنها مشکل بود. این مسئله در دوران نهضت ملی نفت هم بود. آقای دکتر مصدق حرف آخرش را که همان ملی شدن نفت بود، روز اول مطرح نکرد. در یک جلسه خصوصی با حضور ۴-۵ نفر از همکاران دکتر مصدق دکتر فاطمی پیشنهاد ملی شدن نفت را مطرح می‌کند مصدق سوال می‌کند آیا این موضوع با فرد دیگری طرح شده است؟ حضار جواب منفی می‌دهند. مصدق قدغن می‌کند که این بحث دیگر طرح نشود. چرا؟ چون می‌باید امواج هیجانات مردم به جایی می‌رسید که حریف نتواند بعد از طرح ملی شدن نفت مقاومت کند. امام هم استدلال مشابهی داشتند. آقای بازرگان مخالف بود و فلسفه او همین بود که شما در سئوالتان گفتید. سؤال من از مهندس این بود که شما می‌گویید ما امکانات و آمادگی برای اداره کشور نداریم، اگر ما پیشنهاد شما را قبول کنیم باید این را هم بدانیم که تنها کنشگر صحنه خواهیم بود. دولت‌های امریکا و انگلیس و اسرائیل که ۲۵ سال است در این کشور نفوذ و منافع دارند دست بالا را خواهند داشت و کل مسیر را به بیراهه خواهند برد. همان طور که بعدها در فیلیپین کردند.

پس بین نگاه شما و مهندس بازرگان در این خصوص تا روزهای آخر اختلاف نظر وجود داشت. مهندس سعی می‌کرد که شانس نخست‌وزیری خود را به خطر بیاندازد به صورتی که بختیار به پاریس بیاید و استعفا دهد. اما شما دنبال یک راه‌حل انقلابی بودید.

اختلاف نظر وجود داشت اما به تفکیک دو دیدگاه به انقلابی و غیر انقلابی اعتقاد ندارم. در هر نوع فعالیت سیاسی سه مقوله را باید در نظر گرفت: مواضع در برابر موضوعات اساسی؛ تحلیل وضعیت در زمان و مکان مشخص و سوم نقشه راه یا مهندسی کار سیاسی. موضوع اصلی در آن زمان ادامه نظام سلطنتی یا حذف آن بود. در این موضوع همه به حذف نظام سلطنتی اعتقاد داشتیم و هیچ اختلافی میان مواضع مهندس بازرگان و آقای خمینی یا من وجود نداشت. اما هیچکدام تحلیل یکسانی از وضعیت نداشتیم و به همین علت مهندسی عمل سیاسی ما یکسان نبود. وجود اختلاف در تحلیل سیاسی از وضعیت کاملاً طبیعی بود. زیرا دانش و تجربه سیاسی هر یک از ما متفاوت بود. آقای مهندس بازرگان در داخل ایران بودند و به علت سانسور به منابع خبری خارجی دسترسی نداشتند. ما در خارج به تمام این منابع دسترسی داشتیم. ایشان تحلیل ما و استدلال و منطق ما را پذیرفتند و گرنه دلیلی نداشت که مسئولیت دولت را به پذیرند. اما مهندس علاقه خاصی به نخست وزیری خود نداشت، اوشیفته قدرت نبود می خواست خدمت کند.

انقلاب به معنای دگرگونی اساسی در ساختار قدرت حاکم چیزی بود که همه ی مردم، از زن و مرد، پیر و جوان میخواستند. شعار یک یا دو گروه نبود. در انقلاب ایران زنان حضور چشمگیری داشتند و بیش از هر زمان و هرکجای دنیا به خیابان آمدند. این را نمی توان انکار کرد. چون رهبری انقلاب با یک روحانی مرجع تقلید بود زنان حتی مذهبی ترین خانواده ها هم جایگاه سنتی را رها کردند و به خیابان آمدند. این که چطور شد مردم با این کیفیت به صحنه آمدند و چرا روحانیان ایران چنین نفوذ عمیقی در میان توده های عامی دارند که موجب شد مردم به صحنه آمدند بحث جداگانه ای است. اما اکنون که بیش از سه دهه از انقلاب گذشته است ما در وضعیت بهتری هستیم تا قضاوت کنیم که در مهندسی انقلاب حق به جانب بازرگان بود یا نه؟

چند سال پیش در دانشگاه تربیت معلم به دعوت انجمن اسلامی برای دانشجویان سخنرانی کردم. آن ها مواضع بسیار تندی داشتند و ساختار شکنی می کردند. به آن ها توصیه کردم از من و امثال من که در انقلاب بوده ایم بپرسید اشتباه ما چه بود و شما آن را تکرار نکنید. جوانان نسل ما سقوط شاه را اصل و محور انقلاب کرده بودند و به هیچ چیز دیگری نه فکر می کردند و نه بها می دادند. گفتم زمان انقلاب مثل یک جوان بیست ساله بودم که عاشق یک دختر ۱۷ ساله شده بودم. و جز او هیچ چیز برایم مهم و مطرح نبود. شعار همه ی مردم "شاه باید برود" بود. مردم شعار می دادند "تا شاه کفن نشود این وطن و وطن نشود." شاه هیچ راهی برای آشتی و حل مسالمت آمیز بحران باقی نگذاشته بود. اگر شاه کوتاه می آمد انقلاب نمی شد و یا اگر کاری که در فیلیپین کردند در ایران می کردند، مثلاً به جای روی کار آوردن جمشید آموزگار، یک افسر جوان را روی کار می آوردند و شاه را برای معالجه به خارج می فرستاد و بعد اعلام می کرد آقای خمینی هم هر وقت خواست برگردد، بعد زندانیان و روزنامه ها را آزاد می کرد و فضا را باز می کرد، آن وقت وضع فرق می کرد. البته تاریخ را با «اگر» بررسی نمی کنند. واقعیت این است که شاه حاضر به عقب نشینی نبود. امینی می گوید وقتی شاه به من پیشنهاد نخست وزیری را داد برای قبولی خود دو شرط کردم یکی اینکه فرماندهی کل قوا را به نخست وزیر محول کند و همچنین بودجه ارتش داخل بودجه دولت قرار گیرد. اما شاه هیچکدام را نپذیرفت. بعد امینی می گوید من این پسر رضا شاه را خوب می شناسم وقتی به مشکل بر می خورد خودش را به موش مردگی می زند

و دنبال کسی می‌گردد که کار را به دست او دهد و پس از آرام شدن اوضاع دوباره روش قبلی خود را در پیش بگیرد. گفتم که تاریخ با اگر نوشته نمی‌شود. کسانی مانند مهندس بازرگان و تا حدی دکتر صدیقی و سنجابی بر این اعتقاد بودند که در همین چارچوب می‌شود کار کرد اما نه سنجابی و نه صدیقی مسوولیت نخست وزیری را قبول نکردند. بازرگان می‌گوید من در زندان بودم که تیمسار مقدم رییس ساواک به دیدن من آمد و پیام داد که اعلیحضرت به همان نتیجه ای که شما معتقدید رسیده اند که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت و بازرگان در جواب او می‌گوید ایشان دیر به این نتیجه رسیده اند.

تغییر نگاه آقای بازرگان به سوی انقلابی شدن از چه زمانی شکل گرفت؟

او پراگماتیست بود. داوطلب نخست وزیری هم نبود اما شرایط به گونه ای دیگر پیش رفت. من در جلد چهارم خاطرات تلاش هایم برای قانع کردن آقای بازرگان به قبولی نخست وزیری را آورده ام. اگر او نمی پذیرفت کسی هموزن او نبود چه بسا وضعیت امروز سوریه در ایران آن روز تکرار می‌شد. بازرگان یک شخصیت وزین ملی و بین المللی بود. همه او را قبول داشتند. حتی مخالفینش هم برای او احترام قائل بودند. اما اگر مثلاً مرا قرار بود نخست وزیر دولت موقت کنند احتمال زیاد افراد آمادگی کار با من را نداشته باشند. او منحصر به فرد بود.

چنانکه گفتیم بازرگان سال ۵۶ به امام نامه می‌نویسد و می‌گوید بهتر است این ساختار قانونی ادامه پیدا کند. اما سال بعدش نخست وزیر دولت انقلابی می‌شود. برخی هم بر همین اساس می‌گویند مشکل آنجاست که پس از پیروزی انقلاب بازرگان در صحبت هایش مدام می‌گوید که مملکت قانون دارد و تا وضع قوانین جدید قوانین قبلی پابرجا هستند و به استناد همان قوانین حزب توده را غیر قانونی معرفی می‌کند. این نشان می‌دهد که بازرگان با یک دوگانگی روبرو بود. از یک طرف مشروعیت نظام پیشین را رد کرده و نخست وزیر نظام جدید تبدیل شده بود اما از سوی دیگر حاضر نبود با موج نیروهای انقلابی که معتقد بودند نظام تغییر کرده و قرار نیست چارچوب قوانین سابق برقرار باشد، همراه شود. انگار بازرگان در دوران نخست وزیری در همان و حال و هوای نظام پارلمانتاریستی سیر می‌کرد و درک نکرده بود که با پیروزی انقلاب همه چیز زیر رو شده است. نظر شما چیست؟

اولاً شما فقدان مشروعیت شاه و سلطنت را به نفی مشروعیت قانون تسری می‌دهید. این اشتباه است. بار ها نوشته ام که ساختار حقیقی در یک نظام با ساختار حقوقی آن یکسان نیست. تغییر در ساختار حقیقی مترادف با تغییر در ساختار حقوقی نیست. این یک اصل است. **حذف سلطنت و انقلاب یعنی تغییر ساختار حقوقی. گمان نمی‌کنیم که در این موردشکی وجود داشته باشد.**

امروز هم اصلاح طلبان به دنبال تغییر ساختار حقوقی نیستند بلکه خواهان تغیر در ساختار حقیقی هستند. سخن و موضع بازرگان درست بوده است. شاه رفت و نظام سلطنتی منحل شد و دولت موقت روی کار آمد. دولت برای اداره کشور نیازمند به قانون بود. شورای انقلاب حکم مجلس مقننه موقت را داشت اما چگونه می‌شد تمام قوانین را یک جا ملغی کرد بدون آن که یک جا قوانینی راجایگزین کرد. با نفی در بست اعتبار قوانین به بهانه تصویب آن ها در زمان شاه ما با شهر هرت و با وضعیت یک شهر و چهل کلانتر روبه رو شده بودیم. فارغ از هر گونه قانونمندی افراد را بازداشت و اعدام انقلابی می

کردند. شیخ صادق خلخالی با آقای خمینی احتجاج می کرد که در قضای اسلام دادستانی نداریم و علم قضایی برای صدور و اجرای حکم کافی است.

شورای انقلاب تصویب کرد که تا تدوین و تصویب نهایی قانون اساسی جدید، قانون اساسی مشروطه، منهای نهاد سلطنت، معتبر است. اختیارات شاه در قانون اساسی تقسیم شد. برخی به دولت و برخی به شورای انقلاب و برخی به رهبری واگذار شد. آقای خمینی هم این مصوبه را تایید کردند. بنابراین حرف بازرگان درست بود. و این دوگانگی محسوب نمی شود. نظر بازرگان به نظام پیشین هیچگاه عوض نشد.

ثانیاً این که انقلاب شده است پس همه چیز زیرو رو شده است یا باید بشود انقلاب نیست، این آناشسیم است.

مهندس بازرگان در نامه ای که به آقای خمینی نوشت و شما بخشی از آن را در سوال قبلی تان خواندید، معتقد بود که در نهایت باید به حکومت جمهوری برسیم. اما بازرگان به تغییرات تدریجی همراه با محکم کاری معتقد بود. به شدت از اینکه به یکباره نظم امور به هم ریخته شود، یا به قول شما انقلاب همه چیز را زیر و رو کرده بود، نگران بود. آقای بازرگان در سفر به پاریس همین نکات را با رهبر انقلاب در میان گذاشت. او می گفت حالا که شعار انتخابات آزاد داده می شود خودمان را بسازیم و برنامه ریزی کنیم اما این حرف ها به این معنا نبود که بازرگان می خواست نظام سلطنت را حفظ کند. بازرگان در نهایت می خواست به جمهوری برسد. پیش از انقلاب گروهی از جمله بازرگان مبارزه با استبداد را مقدم بر مبارزه با استعمار می دانستند و گروهی دیگر مانند چپ ها مبارزه با استعمار را اولویت می دانستند. شریعتی می گفت اولویت اول و دوم مبارزه با استعمار است. اکثریت جامعه ما در این وضعیت بودند. همچنین در زمان شاه اگرچه بخش هایی از جامعه و از جمله دانشگاه گسترش پیدا کرد اما به تناسب آن عمل نشد. زمانی هم که دریچه ها را باز کردند به قول امریکایی ها خیلی دیر و خیلی کم بود و فایده ای نداشت. در کتاب «آخرین تلاش ها در آخرین روزها» نوشته ام که انگلیسی ها و اسرائیلی ها که نسبت به امریکایی ها بیشتر به مسایل ایران واقف بودند به شاه گفتند به نفع پسر استعفا بده و برو. این مربوط به اواخر سال ۵۵ است. خوب است مصاحبه شاه در منچستر گاردین را بخوانید.

سند این سخن نمی تواند این گفت و گو باشد؟ مطابق چه سندی اسرائیلی ها به شاه این حرف را زده اند؟

حضور ذهن ندارم اما انگلیسی ها و اسرائیلی ها به شاه می گویند که استعفا بده و کنار برو. حرفشان هم درست بود. اگر در آن تاریخ استعفا می داد اصلاً ماجرا به انقلاب نمی کشید. شورای نیابت سلطنت تشکیل می شد. همان زمان فرح به امریکا رفت و در حد رییس یک مملکت از او استقبال کردند. شاید تنها کسی که با صراحت همزیستی با نظام گذشته را مطرح می کرد خلیل ملکی بود. او بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ در مقالاتش در «علم و زندگی» مطرح می کند که هیات حاکمه ایران دو جناح دارد؛ جناح با حسن نیت و جناح بدون حسن نیت و ملیون ایران باید با جناح با حسن نیت کنار بیایند. اما جو غالب بر فضای سیاسی جامعه تحلیل او را نپذیرفت. همه با او مخالفت کردند.

با فرض قبول این حرف شما، آیا با انقلابی که رخ داد، منطقی بود که بازرگان نخست وزیر شود؟ یا باید کسی نخست وزیر می‌شد که ضداستعماری‌تر و ضد آمریکایی‌تر باشد؟ آنکه به قول شما نامه ۱۵ صفحه‌ای علیه بازرگان به امام نوشت آیا همراه‌تر با مسیر پیش‌رو نبود؟ ضمناً برخلاف آنچه مهندس بازرگان پس از بهمن ۵۷ از مردم می‌خواست که به خانه‌های خود بروند، چون انقلاب تمام شده، انقلاب تا سال‌ها ادامه پیدا می‌کند. در فرانسه انقلاب ۱۵۰ سال ادامه داشت. مرحوم سبحانی در جلد دو خاطراتشان می‌گویند هر چقدر که روند انقلاب پیش می‌رفت بازرگان محافظه‌کارتر می‌شد. در سخنان و عملکردش به نوعی می‌خواست ترمزی در برابر تندروی‌ها باشد. اما واقعیت این است که سیر وقایع سیر طبیعی انقلاب بود. آقای بازرگان با این سیر بیگانه بود.

با این نگرش به هیچ وجه موافق نیستم. اولاً با کدام ترازو یا معیار باید ضد استعماری یا ضد آمریکایی بودن را سنجید و اندازه گرفت. با شعار ها؟ با مقاله‌های تند و تیز؟ برخی از کسانی که این شعارها را می‌دادند سابقه اداره یک مدرسه ابتدایی را نداشتند. بر اساس کدام منطق باید اداره کشور به این افراد واگذار می‌شد. ثانیاً در این که آقای خمینی رهبر بلامنازع انقلاب بود هیچ تردیدی وجود ندارد. آیا ایشان به اندازه کافی ضد استعمار و ضد آمریکا نبودند؟ در توان ایشان و شورای انقلاب بود که همه‌ی کسانی را که واجد شرایط برای واگذاری مسئولیت نخست وزیری در آن وضعیت متلاطم بودند بررسی کنند و مناسب‌ترین را انتخاب کنند. و آن‌ها بازرگان را انتخاب کردند. اگر چه بعداً گفتند که اشتباه کرده‌اند، اما اگر انتخاب آنان اشتباه بوده است این خطای بازرگان نبود. بازرگان هیچگاه اهل تظاهر و دو رویی نبود. او با صراحت و صداقت مواضع خود را بیان کرده بود. من برغم همه‌ی انتقاداتی که به بازرگان شده است و می‌شود همچنان او را مناسب‌ترین گزینه در آن شرایط می‌دانم.

ثالثاً وقتی بازرگان گفت انقلاب تمام شد منظورش چه بود؟ هر انقلابی دو فاز یا دو مرحله دارد: فاز سلبی و فاز ایجابی. با پیروزی انقلاب فاز سلبی، یعنی اعتصابات، تظاهرات خیابانی، حمله به مراکز دولتی و... تمام شد. اگر معیار ادامه انقلاب تجربه ۱۵۰ ساله فرانسه است نباید از آن چه بعد از انقلاب در ایران گذشته و هم اکنون می‌گذرد ایراد گرفت. ما حد اقل ۱۱۰ سال دیگر فرصت داریم. اما این مقایسه بسیار نا بجایی است. در دوران انقلاب فرانسه مردم با کجاوه سفر می‌کردند. در آن روزها مردم به ندرت از رویدادهای همسایه‌ها با خبر می‌شدند. انقلاب الکترونیک جهان را دگرگون کرده است. **رابعاً** اگر بعضی‌ها در آن روزها از تند روی‌ها حمایت می‌کردند و بازرگان سعی می‌کرد ترمزی در برابر آن‌ها باشد آیا امروز باید آن را به معنای بیگانگی بازرگان با سیر وقایع طبیعی انقلاب دانست؟ آیا همه‌ی آن وقایع طبیعی بودند؟ با کدام معیار؟

خامساً کارنامه و عملکرد روشنفکران بعد از انقلاب نیاز به یک پژوهش و بررسی جدی دارد. چه کسانی پشت چه شعارهایی ایستاده بودند. روزنامه «امت» را بخوانید. نشریات حزب توده را بخوانید. نشریات چریک‌های فدایی را بخوانید. دو سال اول انقلاب که روحانیون روزنامه و نشریه نداشتند این روشنفکران بودند که تا توانستند علیه دولت نوشتند. روشنفکران چرا نمی‌خواهند مسئولیت تاریخی حداقل برخی از انحرافات را بپذیرند؟ چرا حزب توده نیامد از دولت موقت حمایت کند؟ چون یک حزب

مارکسیست لنینیستی است و به تئوری خیزش لنینی از انقلاب اعتقاد داشت. مدام فحش دادند و گفتند دولت موقت لیبرالی است....

چرا نهضت آزادی ابا داشت از اینکه لیبرال دانسته شود؟ چرا تحت تاثیر فضایی که حزب توده ایجاد کرد و این را تبدیل به فحش کرد قرار گرفتند؟

اولاً بر این باور بوده ایم و هستیم که جو سیاسی جامه نباید به حد برجسب زنی و تهمت و افترا تنزل پیدا کند. چنین جوی بسیار نا سالم و گمراه کننده است. احساس سیاسی را بر می انگیزاند اما بینش یا دانش سیاسی به کسی نمی دهد. تا آن جا که به ما مربوط می شود این رویه خلاف آموزه های فرآنی

است: و لا تلمزوا انفسکم و لا تنازروا بالا لقاب (سوره حجرات ۱۱)

ثانیاً در یکی از نشریات نهضت آزادی در پاسخ به سپاه پاسداران که این اتهام را مطرح کرده بود جواب و توضیح داده ایم. در این جوابیه نوشته بودیم که لیبرالیسم سه بخش دارد. لیبرالیسم اقتصادی. لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم ایدئولوژیک. گفته ایم که ما لیبرال های سیاسی هستیم. نقل قول هم آورده ایم که **بهشتی و مطهری می گویند لیبرالیسم سیاسی عین اسلام است. ما استنکاف نداشتیم. اما فضا ناسالم بود.**

اگر روشنفکران خطایی داشته اند این خطا به دوران نخست وزیری بازرگان بر نمی گردد. اگر بعد از انقلاب فردی در برابر بازرگان از دیکتاتوری صلحا سخن گفت حرف جدیدی نبود. این ایده را برخی روشنفکران در دهه پنجاه مطرح کرده بودند. بنابراین در چنین شرایطی بازرگان نمی توانست گزینه مناسبی برای نخست وزیری کشوری انقلابی باشد.

این نظری است که شما امروز بعد از سی و چند سال که از انقلاب می گذرد بیان می کنید. اما در آن روز ها آقای خمینی هیچ گزینه دیگری نداشتند. امروز هم شما هیچ گزینه دیگری را معرفی نمی کنید که بازرگان نه این فرد.

به یک معنا حرف شما صحیح است اما شکی نیست که دکتر سامی یادکتر پیمان با مسیر و فضای انقلاب همگن تر بودند...

آیا ایشان تایید شورای انقلاب و در نتیجه امام را داشت و آیا می توانست وزیرانی را انتخاب کند که قادر به مدیریت امور باشند؟ شما تصور می کنید اگر ایشان به جای آقای مهندس بازرگان معرفی می شد بهتر می توانست انقلاب را جمع و جور کنند

شما خودتان بهمن ۵۷ که ایران بازگشتید به لحاظ مشی فکری به آقای طالقانی و شریعتی بیشتر گرایش فکری داشتید یا به مهندس بازرگان؟

من اینها را جدا نمی کنم. البته با مهندس بازرگان نزدیکتر بودم چون او منطقی بود. بعد از انقلاب طالقانی حرف هایی می زد که منطقی نبود. مثلاً می گفت ما به قانون اساسی جدید نیاز نداریم و اسلام همه قوانین را دارد. ما به نشست کشورهای غیرمتعهد رفتیم و طالقانی صدایش درآمد که ما در اسلام غیرمتعهد نداریم و اینها چرا رفته اند. طالقانی نماز جمعه را که راه انداخت به من می گفت بیا و مسایل را

به من بگو تا در نماز مطرح کنم اما هیچ وقت از من درباره جنبش عدم تعهد توضیح نخواست که برایش توضیح دهم که جنبش غیرمتعهدها یعنی چه. او می گفت یک پاسبان را رئیس شهربانی کل کشور بکنند.

دولت موقت چه نسبتی با ضدآمریکایی بودن داشت که توقع داشته باشید روشنفکران در ادامه یک انقلاب ضد آمریکایی همراه آن شوند؟ طبیعی است که آنها در برابر دولت قرار می گیرند؟ ادبیات آقای بازرگان فاصله بسیار زیادی با نیروهایی داشت که در انقلاب پیروز شدند و ادبیات او در اقلیت بود. انقلاب آدم‌ها و روش‌هایی را می‌طلبد که با گفتمان « مردم برگردید بروید داخل خانه‌هایتان » سازگار نیست.

من تعریف شما را از ضد آمریکایی بودن نمی دانم و نمی دانم دولتی که بعد از انقلاب بر سر کار آمده بود باید چکار می کرد تا روشنفکران آن را ضد آمریکا بدانند؟

آقای سعید حجاریان در بهمن ۷۹ مقاله‌ای در نقد بازرگان نوشت. در مقاله‌اش نوشت که بازرگان پدیده نابهنگامی بود. نوشت که تکست بازرگان با کانتکس جامعه همخوانی نداشت. مقاله بسیار خوبی است. من آن زمان ایران نبودم و در حال درمان بیماری سرطان بودم. در جواب ایشان نوشتم که هر تکستی لایه‌هایی از کانتکس دارد. گاهی شما تکست خود را با لایه‌های بالایی و سطحی هماهنگ می‌کنید و گاهی با لایه‌های زیرین. بازرگان به تکست جامعه ما توجه داشت ولی کانتکس بازرگان معطوف به لایه‌های زیرین بود. مثل این جمله که گفت « ما دعا می‌کردیم باران بیاد و سیل آمده ». بازرگان با این کلمات قصار در صدد منتقل کردن معانی است. مسلم است که انقلاب اجتناب‌ناپذیر بود. من بارها گفته و نوشته‌ام از کاری که برای انقلاب و جامعه‌ام کرده‌ام اصلاً پشیمان نیستم. اگر بخواهم به گذشته برگردم تاکتیک‌هایم را تغییر می‌دهم نه استراتژی را.

درباره روشنفکران و انقلاب صحبت می‌کردیم. دیدگاه غالبی که در روشنفکران قبل از انقلاب وجود داشت در متن کلیات پیش‌نویس قانون اساسی هم که آقای حبیبی در کنار شما در پاریس آماده کردند هم وجود دارد. پر است از جملاتی درباره ملی کردن صنایع و صدور انقلاب و دفاع از مستضعفین همه جهان و ...

اولاً پیش‌نویس اولیه ای را که مرحوم دکتر حبیبی تهیه کرده بود در دولت موقت توسط هیئتی از حقوق دانان زیر نظر دکتر سبحانی، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب، نهایی شد. هیئت دولت و شورای انقلاب هم آن را تصویب کرد و آقای خمینی جز ۴ اصلاحیه کوچک تغییری در آن ندادند. تمام آن نکاتی را که شما در پرسش خود اشاره کرده اید در این متن آمده است. در متن قانون اساسی واژه صدور انقلاب بکار نرفته است. صدور انقلاب واژه ای بود که توسط برخی از روشنفکران بکار برده می شد. آقای خمینی و آقای منتظری هم چند بار در سخنرانی‌های خود بر ضرورت صدور انقلاب تکیه کردند. این واژه در گفتمان روابط بین‌المللی به معنای تربیت و تجهیز گروه‌های چریکی و اعزام آن‌ها برای انجام عملیات به منظور ساقط کردن حکومت است. با آقایان خمینی و منتظری در باره مفهوم صدور انقلاب در گفتمان بین‌المللی و بکار گرفتن این واژه و مشکلاتی که بوجود آورده است صحبت کردم. پرسیدم منظور شما از صدور انقلاب چیست آیا همان عملیات نظامی علیه دولت‌های خاص است؟

گفتند منظور ما تبلیغ اسلام واقعی است. گفتم پس همان را بگویید. (در جلد پنجم خاطراتم که مربوط به دوران مسئولیتم در وزارت خارجه است به مشکل پرداخته ام.)

در تمام انقلاب های جهان پدیده ای به نام " فائتزی انقلابی " و " انقلاب جهانی " بروز می کند. تروتسکی در انقلاب روسیه نقش کلیدی داشت. اما معتقد بود نباید انقلاب را در یک واحد ملی متوقف ساخت باید آن را به تمام دنیا صادر کرد. ارنستو چه گوآرا انقلابی برجسته کوبا همین نظر داشت و پا شد رفت بولیوی تا انقلاب را صادر کند. نتیجه چه شد؟ در ایران مرحوم محمد منتظری هم دچار این فائتزی بود. میخواست به تمام منافع امریکا در خاورمیانه حمله کند. او یک تروتسکیست اسلامی بود. اما انقلاب کالا یا به قول مهندس بازرگان بچه نیست که صادر کنیم. انقلاب محصول شرایط یک جامعه است.

چرا زمانی که در هیات دولت بحث شد نامه اعتراضی بنویسند و بخواهند که مجلس قانون اساسی به دلیل طولانی شدنش منحل شود شما جزو معدود افراد هیات دولت بودید که آن نامه را امضا نکردید؟

در آن نامه مجلس بررسی پیش نویس قانون اساسی منحل اعلام می شد. اعلام این انحلال از طرف دولت، بدون اینکه با آقای خمینی هماهنگ شده باشد و آن را پذیرفته باشند، کشور را با بحرانی روبرو می ساخت که ممکن بود کنترل آن از دست همه خارج شود.

آقای بازرگان گویا استدلال شما را نپذیرفت؟ آن نامه را هم که امضا کرده بودند.

امضا کرده بودند و می خواستند منتشر کنند که من مخالفت کردم. من امضا نکردم. استدلال من این بود که تشکیل مجلس خبرگان به دستور رهبر است و دولت نمی تواند آن را منحل کند و بعلاوه اگر چنین کنید جنگ خانگی راه می افتد.

اگر برگردیم به ادامه بحثمان، باید بگوییم که بعد از انقلاب کمتر کسی می توانست بپذیرد که دولت موقت با برژینسکی مذاکره کند.

برخی هوچی بازی درآوردند. همه مخالف نبودند و یک جریان خاصی ماجرا را علم کرد. در مجلس اول من در حضور مهندس بازرگان از مرحوم لاهوتی پرسیدم که این اعلامیه غلیظ و شدید چه بود که علیه دولت در تلویزیون صادر کردید؟ گفت من به شما می گویم اما تا زنده هستم به کسی نگویم. گفت اعلامیه را من ننوشتم، سید احمد آقا بدون اطلاع من نوشت و داد به تلویزیون. حالا این اتفاقات با چه انگیزه ای صورت گرفت، خودش بحث دیگری است.

شما دارید با نگاه تئوری توطئه به ماجرا می نگرید؟

تئوری توطئه نیست اما سؤال می کنم آیا امریکا و انگلیس و اسرائیل که ۲۵ سال بود در کشور ما حضور فعال و تعیین کننده داشتند بعد از پیروزی انقلاب گفتند که چون انقلاب شما مذهبی و رهبر آن یک مرجع تقلید است دیگر کاری به کارتان نداریم، ایران را رها کردند و رفتند؟ اینطور نیست. نقش جریان نفوذی را کوچک نگیرید. ما از جریان نفوذی شکست خوردیم. از روز بعد از پیروزی در انقلاب

نفوذ کردند. رئیس ساواک مهاباد عضو کمیته منطقه هفت تهران شد... کلاهی کی بود؟ کشمیری کی بود؟ سعید امامی کی بود؟ کشمیری دبیر شورای عالی امنیت بود. به تمام اسناد محرمانه دسترسی داشت. آقای نیازی گفتند که سعید امامی برای موساد کار می‌کرد. خط نفوذی نمی‌گذارد مملکت سروسامان بگیرد.

فرایند تحولات بازیگران مختلف دارد و از نیروها و رویدادها غیر قابل پیش بینی تاثیر می‌پذیرد و به همین خاطر معمولاً توطئه‌ها عقیم بماند. اما در مورد بحسی که شما فرمودید لزوماً نمی‌توان از منظر توطئه خارجی مسئله را تحلیل کرد. کشمیری نفوذی سازمان مجاهدین خلق بود و رهبری سازمان مجاهدین هم یک رهبری نادان است که هر کاری از آن سر می‌زند.

روس‌ها یک اصطلاح داشتند به نام القای ایدئولوژیک. لزومی ندارد کسی مستقیماً برای موساد کار کند. من اعتقاد ندارم که کشمیری متعلق به سازمان مجاهدین خلق بود. اصلاً الان کجاست؟ سازمان مجاهدین انقلاب یک تشکیلات تازه تاسیس شده بود و یک نفوذی خیلی راحت می‌توانست وارد آن سازمان شود. من اعتقاد ندارم که کشمیری عامل نفوذی سازمان مجاهدین خلق بود. کارش بسیار حرفه‌ای بوده و از یک مجاهد ساده دوره ندیده آن هم بعد از انقلاب آن کار بر نمی‌آید.

شما در نامه‌ای که به بازرگان قبل از انقلاب نوشته بودید هم تاکید کرده بودید که تغییر ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق کار محسن‌ها و بهرام‌ها نیست و جریانی حتماً پشت این ماجرا بوده است. با این نگاه توطئه‌بین خیلی از اتفاقات را باید مدام به خارجی مرتبط کرد.

این تحلیل در نامه به بازرگان نبود، در سرمقاله روزنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران- خارج از کشور در همان سال ۱۳۵۵ بود. تمام شماره‌های این روزنامه در سایت نهضت آزادی بطور کامل در دسترس است. در آن تحلیل نشان داده شده است که تحولات درون سازمان از زمان فرار زندان ساری آغاز شده است.

نه این مشخصاً در متن نامه شما به بازرگان آمده است در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶

به هر حال نمی‌خواهم ساده‌لوح باشم و تصور کنم که چون ما انقلاب کردیم آنها رفتند پی کار خودشان. حسین فردوست در ایران چه کار می‌کرد؟ چه نقشی ایفا می‌کرد؟ همیشه گفته‌ام که باید لابلای خطوطش را می‌خوانم. او افسر عالی‌رتبه ام‌آی.سیکس بود. انگلیس‌ها با شاه عقد اخوت که نبسته بودند. فردوست مسئول کنترل و هدایت شاه بود. فردوست قطعاً با نظر انگلیس‌ها در ایران مانده بود و کار می‌کرد

این که می‌گویید او مامور ام‌آی.سیکس بود مبتنی بر چه دلیلی است؟

در خاطراتش نوشته است.

ولی در خاطراتش نگفته که به توصیه ام‌آی. ۶ در ایران ماندم؟

من ناگفته‌ها را می‌خوانم و درباره آنها سؤال می‌کنم.

اما طبیعی‌تر این است که بگوییم فردوست پیر بود و نمی‌توانست از ایران برود و پیش‌بینی هم نمی‌کرد که این اتفاقات بیفتد.

فردوست آن اندازه پیر و از کار افتاده نبود که نتواند از ایران خارج شود. حوادث ایران را همه پیش‌بینی می‌کردند. حتی به هویدا گفتند بیا برو که جانت در خطر است اما گفت من کاری نکرده‌ام که بروم. در این مورد من با شما موافق نیستم. اما آیا آنها دست از سر ما برداشتند؟

آمریکایی‌ها؟

امریکا، انگلیس و اسرائیل... من معتقدم که روشنفکران ما به این مسئله توجه نکردند.

به نظر نمی‌رسد هیچ انقلابی نبوده که تحت تاثیر حمایت یک کشور خارجی شکل گرفته باشد.

من بارها گفته و نوشته‌ام که انقلاب اسلامی ایران را اصیل می‌دانم. دانشگاه هاروارد از من برای سخنرانی دعوت کرد. از سلطنت‌طلب هم به جلسه سخنرانی آمده بودند و از نقش امریکا و انگلیس در انقلاب ایران حرف زدند. گفتم انقلاب اصیل بود اما در خلاء صورت نگرفت، آنها هم موش خود را دواندند. بعد مثال زدم. گفتم فرض کنید من داخل ماشین نشسته‌ام و راننده‌ام. هر جا بخوام سرعت می‌گیرم و هر جا بخوام می‌ایستم یا می‌پیچم. اما من تنها راننده در بزرگراه نیستم. در چهار طرف من هم چهارماشین در حال حرکت است و اینطور نیست که کاری به کار من نداشته باشند. تمام توجه آنها به رانندگی من است. یکباره سرراه من می‌پیچند. و اگر من حواسم جمع نباشد یا به ماشین پهلویی می‌زنم یا به ته دره پرتاب می‌شوم. انقلاب در خلاء که اتفاق نیفتاده است. انقلاب ایران در اوج جنگ سرد اتفاق افتاد. در افغانستان روس‌ها حضور داشتند و در خاورمیانه عراق و سوریه دو متحد نظامی شوروی بودند. در یمن جنوبی سربازان کویابی بودند، ارتش شوروی در شاخ افریقا بود، در چنین شرایطی امریکا نگران است اگر شاه برود چه خواهد شد؟ در چنان وضعیتی برژینسکی می‌گوید تنها راه نجات ایران از دام سقوط به دامن کمونیسم، ائتلاف بین ارتش و روحانیون است. این دیدگاه در فعل و انفعالات بعدی موثر بود. از دید خودش درست می‌گفت. اما ما کار خودمان را می‌کنیم و آنها هم کار خودشان را. اخیرا در مورد گروگانگیری کمی واضح‌تر نوشتم. اشغال سفارت امریکا برای ۲-۳ روز یک پرونده است و ادامه آن برای ۴۴۴ روز پرونده دیگری است. صریحا هم گفته‌ام که عوامل اسرائیلی در نگاه داشتن گروگان‌ها برای ۴۴۴ روز نقش داشتند. دانشجویان در خلاء که حرکت نکردند. آنها به دلیل دیگری و با انگیزه دیگری این کار را کردند اما وقتی انجام شد دیگر ول نکردند. اصلا چرا باید دفتر امام علیه یاسر عرفات بیایه بدهد؟ یاسر عرفات اعلام کرد که حاضر است برای آزادی گروگان‌ها وساطت کند. امریکایی‌ها هنوز به درخواست عرفات واکنش نشان نداده بودند. یاسر عرفات می‌خواست این امتیاز را از امریکا بگیرد که ساف را به رسمیت بشناسند. ایران یک بیایه تند و تیز علیه یاسر عرفات داد. این چه معنایی دارد؟ به چه دلیل باید چنین واکنشی نشان دهد و بگوید به تو هیچ ربطی ندارد؟ هدف اصلی در این حرکت یاسر عرفات این بود که امریکا ساف را به رسمیت بشناسد. دانشجویان عامل امریکا نبودند. ولی شرایط به گونه‌ای شد که دانشجویان حتما باید این کار را می‌کردند. من نقش عوامل خارجی را در انقلاب ایران اصلی و پررنگ نمی‌کنم. اما در حوادث بعد از پیروزی

انقلاب نقش مخرب آن ها را می بینم. واقع بینانه نگاه می کنم. کار من پاتولوژی است. در پاتولوژی یک برش می دهند و بافت را زیر میکروسکوپ می گذارند و وضعیت آن را توصیف می کنند. من جامعه را برش می دهم و نگاه می کنم.

شما که این نگاه را داشتید بعد از انقلاب چه اقداماتی مثلاً برای ردیابی و کوتاه کردن دست اسرائیل انجام دادید؟

بعد از جدا کردن سپاه از دولت موقت، من ارتباطم را با برخی از واحدها و فرماندهان حفظ کرده بودم. دو نفر از اعضای این واحد، آقایان کاظمی، و رضا طباطبایی بعضاً برای مشورت به دیدن من می آمدند. رضا طباطبایی، برادر مرحوم دکتر کلود طباطبایی، از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا، واحد شیکاگو و عضو نهضت آزادی، شاخه آمریکا بود. بعد از انقلاب، بلافاصله به ایران آمد و به سپاه پیوست. مرحوم کاظمی را نمی شناختم و توسط رضا طباطبایی با او آشنا شدم. در یکی از اولین دیدارها به آنها توصیه کردم که دنبال نخود سیاه نروند. توضیح دادم که عوامل اسرائیل در رویدادهای بعد از انقلاب، از جمله در کردستان، نقش جدی دارند. بروید شبکه آن را شناسایی کنید و اولین قدم مطالعه پرونده موساد در ساواک است. توضیح دادم که شاه از یک تاریخ معین به ساواک دستور داده بود که فعالیت موساد را، بدون آنکه مزاحم آنها بشوند، زیر نظر بگیرند و گزارش تهیه کنند. ساواک اطلاعات مکتوب جالبی از فعالیت موساد در ایران جمع آوری کرده بود. بنابراین مطالعه این پرونده برای شروع به کار ضروری بود. بعد از آن که با تصویب شورای انقلاب مسئولیت ساختمان و مرکز اسناد ساواک از دولت موقت گرفته شد و زیر نظر یکی از اعضای شورا قرار گرفت، مسئول جدیدی گمارده شد. اما او با این گروه همکاری نمی کرد و آنها را راه نمی داد. اما نمی دانم چگونه آنها بالاخره به پرونده ها دسترسی پیدا کردند. از جمله اسامی هیئت مرکزی شبکه موساد در ایران را بدست آوردند. بعد از پیگیری هایی که کردند، متوجه شدند که تمام اعضای مرکزی موساد، بعد از انقلاب ایران را ترک کرده اند. از این گروه تنها یک نفر در ایران مانده بود که مسئولیت او یارگیری از میان ایرانیان برای همکاری با موساد بود. در سوابق مکتوب او آمده بود که او سالها در عراق بوده است و به زبانهای عبری، فارسی، عربی و انگلیسی تسلط کامل دارد. سال ها به عنوان جاسوس اسرائیل در عراق در زندان بوده است و سپس در زمانی که بسیاری از ایرانیان مقیم عراق، به دنبال فشار دولت عراق، به عنوان معاودعراق را ترک می کردند و به ایران می آمدند، او نیز به عنوان معاودعراقی به ایران می آید و به عنوان صراف، در جلوی بازار مشغول به کار می شود. مأموریت او عضویت در شورای رهبری شبکه موساد در ایران و توسعه آن بوده است. با این اطلاعات دو نفر از واحد اطلاعات سپاه برای دستگیری او به محل کارش مراجعه می کنند و به بهانه اینکه یک پرونده ارز قاچاق کشف شده است و فرد قاچاق کننده ارز گفته است که ارز خود را از شما خریده است و باید به همراه ما به کلانتری برای ادای توضیحات بیایید. او می پذیرد و به همراه آنان به راه می افتد. پس از آنکه او را سوار ماشین می کنند و به راه می افتند، به او دستور می دهند که سرش را پایین بیاورد. او را به بازداشتگاه لویزان می برند و در یکی از سلول ها زندانی می کنند و هنگامی که روز بعد بازجویی از او شروع می شود، او به علت اصلی بازداشتش پی می برد. او در سومین شب بازداشتش، به طرز خاصی در زندان خودکشی می کند. آنچه برای من تعریف کردند این بود که او توانسته بود یک رشته نخ ضخیم نظیر یک ریسمان باریک از

الیاف در دسترس، در پتو و غیره درست کند و سپس کفش هایش را در آورده و پابرهنه این نوار ریسمانی را به دور گردن خود پیچیده بود. یک قلم یا مدادی را که در دسترس داشته است به سر این ریسمان باریک قلاب کرده بود که مانع از برگشتن و باز شدن نخ از دور گردنش، در هنگام خفگی و بیهوشی بشود. فردی که در سلول مجاور بازداشت بوده است به مأمورین گزارش می‌دهد که در طول شب، صداهای عجیب و غریب، نظیر پایکوبی یک اسب، از سلول او می‌شنیده است. به هر حال با خودکشی و مرگ این فرد، مطالعه برای شناخت شبکه موساد را از طریق او منتفی می‌کرد. جنازه ی او را با زحمت زیاد می‌برند، پشت در پزشکی قانونی قرار می‌دهند و به مدت سه ماه، به عنوان ناشناس در سردخانه نگهداری می‌شد تا در نهایت همسرش از ماجرای خودکشی او باخبر می‌شود و به پزشکی قانونی مراجعه و جسد را شناسائی می‌کند و تحویل می‌گیرد.

ولی شما بالاتر از این معتقدید که اسرائیل و امریکا و انگلیس در رده‌های بالای حکومت در زمان پهلوی نفوذ پیدا کرده بودند.

مگر نبودند؟ شک دارید؟ اخیرا آقای نژد من آمد و گفت با یکی از فرماندهان ارشد ارتش در زمان شاه به نام **شقایق** دوست بود. او در سال ۵۵ خودکشی می‌کند. در نامه‌ای علت خودکشی خود را شرح داد. در کنار نامه‌اش قرآن و عکس شاه بود. نوشته بود که ما پنج نفر بودیم و سوگند خوردیم تا جایی که می‌توانیم از شاه حمایت کنیم. سه نفر خیانت کردند. فردوست و قره باغی و نصیری... آن فرد گفت رفتم بالای جسدش نامه را خواندم اما مامور عالی‌مقام ساواک که آن جا بود نامه را برد و گفت که هیچ‌جا مطرح نشود. یعنی چی که خیانت کردند؟ این ماجرا و نام این افسر را برای اولین بار می‌شنیدم. شاید اگر بررسی شود شقایق که بود و نامه خودکشی‌اش چه بود مفید باشد. نقش این سه نفر هم در جریان انقلاب بررسی شود. نصیری به دستور شاه در زمانی که تیمسار رحیمی فرماندار نظامی بود دستگیر شد. قره‌باغی رئیس ستاد مشترک و کسی بود که ارتش را وادار کرد در برابر انقلاب اعلام بی‌طرفی کند. **نظریه برژینسکی در باره ائتلاف بین روحانیت و ارتش قابل بررسی است.**

این ناشی از توافقات شما در پاریس می‌توانست باشد.

نه. مگر ما چه توافقی کردیم؟

همین اطمینانی که به امریکایی‌ها دادید که رژیم جدید قرار است یک رژیم مذهبی باشد و رابطه مقبولی با شوروی نخواهد داشت. و همین‌که خواسته بودید ارتش با انقلاب مردم مقابله نکند و انقلاب با خونریزی کمتری انجام شود.

ما مبتکر مذاکرات نبودیم. آنها شروع کرده بودند و ما به آنها پاسخ دادیم. آن چه در این پرسش شما آمده است بی‌معناست. در سرتاسر مصاحبه های آقای خمینی در پاریس ماهیت مذهبی نظام جدید و روابط با قدرت های بزرگ آمده است نیازی نبود که ما به امریکایی ها اطمینان بدهیم که رژیم جدید مذهبی ضد کمونیستی (اضافه شده است) خواهد بود.

نکته دوم این که در تمام انقلاب‌ها در مراحل آخر برای کاهش تصادمات و کاهش هزینه عبور از مرحله آخر، مذاکرات انجام می‌شود. در ویتنام هم همینطور بود. فقط مذاکره ما در پاریس هم نبود. از سه کانال مذاکرات انجام می‌شد. در تهران از طرف شورای انقلاب مهندس بازرگان، موسوی اردبیلی و دکتر سبحانی مذاکره می‌کردند. در تهران جدای از شورای انقلاب و بدون اطلاع شورای انقلاب، مرحوم بهشتی هم با سالیوان مستقیماً مذاکره می‌کرد. لامبرکیس که یونانی الاصل بود و فارسی هم خوب بلد بود واسطه بود. یک محور مذاکرات هم در پاریس بود. این مذاکرات برای گذار از دوره انتقال با حداقل تلفات انجام می‌شد. همه نیاز به مذاکره داشتند. امریکایی‌ها می‌خواستند ارتش بماند و متلاشی نشود. موضع ما این بود که ارتش باید تصفیه شود. گفته بودیم این ارتش قابل اعتماد نیست. به همین دلیل هم در برابر فشار چپی‌ها که می‌گفتند ارتش باید منحل شود ما مقاومت کردیم. هاینر می‌خواست افسران ارتش را کنترل کند که دست از پا خطا نکنند. نه به این دلیل که هوادار انقلاب بود بلکه به این دلیل که نمی‌خواست ارتش متلاشی شود.

تا آخرین لحظه هم امام از مبارزه مسلحانه دفاع نکرد. همان روز ۲۲ بهمن گفته شد که امام حکم جهاد نداده و مردم وارد جنگ خیابانی نشوند. درحالی‌که برخی گروه‌ها می‌خواستند با تفنگ جلو بروند.

وقتی کارتر توسط ژنرال دیستن پیغام داد که شاه به زودی می‌رود و اگر از بختیار حمایت نکنید ارتش کودتا می‌کند، آقای خمینی جواب داد که اگر ارتش کودتا کند ما از چشم شما می‌بینیم. تا به حال بسیار از من خواسته‌اند حکم جهاد بدهم اما نداده‌ام و شاید مجبور شوم و بدهم. این یک جنگ سیاسی - روانی بود. آقای خمینی با صدور حکم جهاد موافق نبود اما باید طرف را هم سرچایش می‌نشانند. امام می‌دانستند که اگر جریان‌ها به سمت نبرد مسلحانه بروند حرف آخر را ما نمی‌زنیم. در تیرماه ۵۶ بعد از مراسم خاکسپاری شریعتی به نجف رفتم و با آقای خمینی صحبت کردم. ایشان با حرکت مسلحانه مخالف بود. می‌گفت اگر قرار باشد فضا به آن سمت برود سازمان‌های سیاسی مسلح چون متشکل هستند کنترل امور را از دست ما می‌گیرند. این ارزیابی درستی بود. به آقای خمینی پیشنهاد کردم که علیه ارتش یک جنگ روانی آغاز کنید که بتوانیم ارتش را از درون تصاحب کنیم. آقای خمینی از یک تاریخی به بعد دائماً در سخنرانی‌هایشان ارتش را توک می‌زدند. آرام آرام فرار از پادگان‌ها شروع می‌شود. ارتش در آستانه فروپاشی بود که هاینر آمد تا همان تئمه را نگاه دارد. بنابراین آقای خمینی با نبرد مسلحانه اصلاً موافق نبود.

شما به آقای بهشتی اشاره کردید که خارج از روال شورای انقلاب مذاکراتی با امریکایی‌ها داشته است. قبلاً هم اشاره کرده بودید زمانی که در هوستون بودید آقای بهشتی آمده بود امریکا. گفته‌اید که باید معلوم شود در یک ماهی که در نیویورک بودند با چه کسانی دیدار داشتند. از این سخنان منظورتان چیست؟

من نخواستم صراحتاً بگویم که آقای بهشتی به واشنگتن رفته بود.

یعنی اطلاع دارید که با افرادی دیدار کرده بود؟ (اضافه شده است)

بله فردی به من گفت که مشروح مذاکراتش را دیده است. و گفت که برایم می آورد اما نیاورد. انگیزه این بود که انقلاب دارد پیروز می شود و ما برای انسجام انقلاب و تقلیل هزینه ها باید با امریکایی ها مذاکره می کردیم. این را همه قبول داشتند. بعد از ماجرای گروگان گیری و انتشار اسناد به پیشنهاد من در یک جلسه دفتر سیاسی نهضت دکتر سحابی، مهندس بازرگان و مهندس توسلی گزارش نسبتاً مبسوطی از مذاکرات با نماینده سفارت آمریکا را شرح دادند و مکتوب شد. من این مذاکرات را ایراد نمی بینم. لازم بوده است.

بعد از انقلاب گویا شما مدتی بر محافظت از ساختمان ساواک و اسناد ساواک نیز نظارت داشتید. این مسئولیتی است که کمتر درباره اش سخن گفته اید. با توجه به حساسیتی که شما روی نیروهای خارجی داشتید اسناد رکن دوم و هشتم ساواک می توانست برایتان مهم باشد.

بله، ساواک به جهت سازمانی زیر نظر نخست وزیری بود اگر چه مستقیماً از شاه دستور می گرفت و نخست وزیر هیچ قدرتی بر ساواک نداشت. بعد از استقرار در نخست وزیری، مهندس بازرگان، محافظت و رسیدگی به ساختمان و اسناد ساواک و کارمندان را بر عهده من واگذار کرد. کمیته ای ۵ نفره مرکب از آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس مجید حداد عادل، مهندس ذهبیون، هادی نژاد حسینیان و انتظاری برای سرپرستی مجموعه ساواک معین و در نخست وزیری مستقر شد. ابتدا می بایستی ساختمان مرکز ساواک و تأسیسات و اسناد ساواک را به کنترل دولت در می آوردیم. توضیح آنکه در دوران پر آشوب انقلاب گروه های مسلح، از افراد وابسته یا غیر وابسته به گروه ها به مرکز ساواک حمله کرده بودن و آن را تصرف کرده بودند و هر گروهی در اداره سوم ساواک، مسئول امنیت داخلی به دنبال اسناد خود بودند. ولی بعد از انقلاب حاضر به ترک ساختمان نبودند. اما دولت هم نیروی مسلحی نداشت که بتواند با آنها مقابله کند. با مشورت هایی که شد، یک گروه مسلح حدود ۱۲۰ نفر، با معرفی آیت الله طاهری (یا خادمی)، از کمیته انقلاب اسلامی اصفهان به تهران آمدند و مأمور استقرار در ساختمان ساواک شدند. فرمانده این گروه جوانی بود به نام "شادنوش" این گروه توانست وظیفه و مأموریت خود را به خوبی انجام دهد. سپس تمام درهای ورودی به مرکز ساواک، از همه اطراف آن، بسته و جوش داده شدند. تنها در بزرگ ورودی برای رفت و آمد باز ماند. هیچکس حق نداشت، یک برگ کاغذ از آنجا خارج کند. آقای شادنوش مأمور شده بود به دقت افرادی را که وارد و خارج می شوند بازرسی کند تا کسی پرونده ای یا سندی را همراه خود نبرد. برای آشنایی با ساختار اداری ساواک هیئت ۵ نفره مذکور در بالا از آقای دکتر فرخ مروستی، از اعضای سابق انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و از اساتید متخصص در کامپیوتر که به ایران آمده بود برای دستیابی به حافظه کامپیوتر های ساواک کمک خواست و ایشان توانستند اطلاعات آن را بیرون بیاورند. دهها صفحه شامل ساختار اداری، اسامی اعضای ادارات و کارمندان، خیرچینان، مأمورین ساواک در ایران و خارج از کشور، تهیه شد. ما برای اولین بار با ساختار درونی ساواک آشنا شدیم. تا آن زمان ما جز اخبار سرکوب و شکنجه و قتل زندانیان سیاسی هیچ چیز درباره ساواک نمی دانستیم.

اما اینک اطلاعات نسبتاً خوبی پیدا کردیم. روزنامه های حزب توده مرتب فشار می آوردند که اسامی ساواکی ها منتشر شود. بعضی از اعضای دولت و شورای انقلاب هم همین نظر را می دادند، اما من با

انتشار آنها مخالفت کردم. حزب توده می‌دانست که بعضی از افراد فعال حزب با ساواک همکاری می‌کردند. هدف حزب از انتشار اسامی شناسایی این اعضاء بود. اما من برای دولت و شورای انقلاب و سپس رهبر فقید انقلاب توضیح دادم که انتشار علنی این اسامی چه پیامدهایی خواهد داشت و موجب ایجاد یک بحران امنیتی در سطح جامعه خواهد شد. مردمی که این افراد را می‌شناسند به جان آنها خواهند افتاد. رسیدگی به جرایم ساواکی ها باید برطبق یک روال قانونی توسط دادگاه انقلاب باشد نه در سطح خیابان ها و احياناً تسویه حساب ها. دولت و شورای انقلاب و رهبر انقلاب نظر مرا تأیید کردند.

با اشرافی که به ساختار و فعالیت های ساواک پیدا کردیم روشن شد که دو اداره در ساواک وجود داشت که بسیار مهم و برای امنیت کشور حیاتی بودند: اداره دوم و اداره هشتم. اولی جاسوسی برون مرزی، دومی ضد جاسوسی در داخل کشور. در یکی از بازدیدهای خود از ساواک، در این دو اداره با اسناد و مدارکی روبرو شدم که فهم آنها و آگاهی برنوع کار آنها نیازمند توضیح بود. بنابراین با کسب نظر موافق مهندس بازرگان به یکی از مدیر کل های ساواک، که هنوز از ایران خارج نشده بود، اطلاع دادم که به دیدن من به نخست وزیری بیاید. او ابتدا به شدت ترسیده بود و نمی آمد. اما بعد از توضیحاتی که درباره ضرورت این دیدار به او داده شد، آمد و به اتفاق به بازدید از ادارات دوم و هشتم ساواک پرداختیم. در اداره هشتم، در یکی از کابینت ها، صدها و شاید هزاران کلید وجود داشت. این کلید ها برای چه بود؟ نمی دانستیم. او توضیح داد که ساواک کلید در های اکثر سفارت خانه های خارجی در تهران را تهیه کرده بود و هر زمان، که به هر دلیل به بازرسی از آن سفارت نیاز پیدا می‌کرد از این کلیدها استفاده می‌شد. او همچنین طرز کار و اسناد کنترل سفارت خانه های خارجی در تهران و شهرستان ها را توضیح داد. در زاهدان، به عنوان مثال، ساواک توانسته بود، موافقت یک دندان پزشک را، که مطبش روبروی کنسولگری هند بود، برای نصب دوربین های مخفی، جلب نماید. او همچنین از نصب دوربین هایی مخفی برای جمع آوری اطلاعات درباره رفت و آمدهای سفارت شوروی در تهران در اطراف سفارت توضیحاتی داد. در اداره دوم، او اسنادی را به ما نشان داد که حاکی از امکانات و قدرت ساواک در کشورهای دیگر بود. یکی از این اسناد به عنوان نمونه گزارش مذاکرات خصوصی میان جورج حبش با قذافی در لیبی بود. اسنادی هم بود که نشان می‌داد که گزارش های ارتش عراق به رئیس جمهوری حسن البکر، به ایران نیز فرستاده می‌شده است.

روایت نادرست مجتبی طالقانی

توضیح برحاشیه مقاله ای در باره آیت الله طالقانی

اندیشه پویا، سال دوم - شماره سیزدهم- بهمن و اسفند ۱۳۹۲

در شماره ۱۲ مجله اندیشه پویا آقای دکتر جلال توکلیان در مقاله ای با عنوان: " طالقانی در عصر یخبندان " ، در بند ۷ نوشته اند: " آیا طالقانی وزیر خارجه بازرگان را از خانه اش بیرون نکرده بود؟ "

پاسخ این پرسش بطور قطع منفی است. خیر چنین نبوده است. راوی این خبر نارست آقای مجتبی طالقانی است که بنا به نوشته آقای دکتر توکلیان: " به یکی از بی رحم ترین و تند ترین گروه ها یعنی

سازمان پیکار " وابسته بود." ایشان در آن شب در منزل پدرشان نبودند . توضیح آن که در روز ۲۵ فروردین ۵۸ من هنوز در نخست وزیری بود. آقای طالقانی به من تلفن کردند و ربه شده شدن فرزندشان آقای مجتبی طالقانی را خبر دادند و من خواستند فوری به دفتر ایشان بروم. در دیدار حضوری با ایشان که آقای غرضی هم بودند با خبر شدم که آقای غرضی و دوستانش، از سپاه پاسداران مرتکب این عمل شده اند. آقای طالقانی ابتدا به تصور این که سپاه پاسداران همچنان زیر نظر من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب قرار دارد. برای ایشان توضیح دادم که در اسفند ۱۳۵۷ شورای انقلاب (که ایشان رئیس آن بودند) مدیریت سپاه را از دولت گرفته و به یکی از روحانیان عضو شورای انقلاب واگذار کرده است و از آن پس من مسئولیتی ندارم. البته به عنوان معاون نخست وزیر از آقای غرضی خواستم که با آزاد کردن آقای مجتبی طالقانی غائله را ختم کند. اما ایشان پاسخ درستی نمی داد و وقت کشی می کرد. سرتیپ رحیمی فرمانده دژبان مرکز که حضور داشت با اجازه آقای طالقانی آقای غرضی را با خود به پادگان برد. من هم چون کار دیگری نمی توانستیم انجام بدهیم خداحافظی کردم . اما از همان لحظات اولیه عناصر ضد انقلاب که از هر فرصتی برای ایجاد آشوب و نا امنی استفاده می کردند شایع ساختند که مسئول این ماجرا من هستم و آقای طالقانی هم به منیب کرد. ایراد گرفته است. روز بعد به دستور خود ایشان دفترشان طی بیانیه ای مراتب را تکذیب کرد و توضیح داد که: " دکتر یزدی معاون نخست وزیر صرفاً بمنظور وساطت در ماجرای فرزندان آیت الله طالقانی به منزل ایشان آمده بود و ارتباطی با بازداشت کنندگان فرزندان آیت الله طالقانی ندارد." (اطلاعات ۲۶ فروردین ۱۳۵۸)

ضمناً اضافه کنم که آقای مجتبی طالقانی در مصاحبه ای با مجله یادآور (سال پنجم ، شماره نهم ، دهم ، یازدهم و دوازدهم- تابستان ۱۳۹۱) مطالبی گفته است که بی اساس است. او مدعی است که پدر ما را برای دیدار با هانی حسن فرستاد تا پیام یاسر عرفات را بگیریم. پیام عرفات این بود: " یاسر عرفات گفته سا زمان آزادیبخش دفتر در اهواز درست کرده بود. آن دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجیه نیست. اگر وزارت خارجه بخواهد این کار را بکند ما دفترمان در تهران را می بندیم!" این در واقع اولتیماتومی بود به دولت موقت و مشخصاً وزارت امور خارجه و آقای یزدی بود. بعد ایشان گفت: " ما یک سری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت خارجه داریم که تحت عنوان طرفداران انقلاب نفوذ کرده اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان وارد شده اند. این ها دارند تمام تلاششان را می کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند و همان وضعیتی را که در لبنان ایجاد کرده اند به ایران هم منتقل کنند. ما از این آدم ها یک لیست داریم که با سازمان های جاسوسی غربی تماس دارند و می خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم ."

آقای مجتبی طالقانی در ادامه می گوید: " صبح روز بعد از آزادی ما، اولین اقدامی که پدر ما کرد این بود که گفت دکتر یزدی را بگویند بیاید تا ببینیم قضیه فلسطین چیست. فردا صبح دکتر یزدی با چند تن از همراهانش آمد. پدرمان پرسید داستان چیست؟ ایشان گفت در سازمان آزادیبخش جریانات مختلفی هستند و ما از جزئیات آن خبر نداریم! جورج حبش و این ها هستند که می خواهند ایران را تجزیه کنند... " خیلی کم پیش می آمد که امپر پدر ما بالا برود و من فقط در برابر بعضی از عناصر ساواک دیده بودم که خیلی عصبانی بشود. بیکباره بسیار بر افروخته شد و با پرخاش شدیدی یزدی و همراهانش را از خانه بیرون کرد"

به نظر می‌رسد آقای مجتبی طالفانی، همانطور که خود در این مصاحبه گفته است به علت گذشت ۳۰ سال موضوعات با هم قاطی شده اند .

اولاً آقای طالقانی صبح روز بعد از تهران خارج شدند و چنین دیداری هرگز صورت نپذیرفت .

ثانیاً در آن تاریخ من در وزارت امور خارجه نبودم. داستان باز کردن دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر گروه های فلسطینی در اهواز بدون موافقت دولت ایران و در زمان مسئولیت من در وزارت خارجه صورت گرفت. دولت موقت سازمان آزادیبخش فلسطین را در سطح یک دولت پذیرفته بود هانی الحسن به عنوان سفیر دولت فلسطین از تمام امتیازات دیپلماتیک برخوردار بود. دستور بستن دفتر فلسطینی ها در اهواز نظر دولت وقت و به دستور وزارت امور خارجه بود. فلسطینی ها حق نداشتند بدون موافقت و همانگی با دولت در اهواز دفتر باز کنند. بنابراین در زمان مسئولیت من هانی الحسن به وزارت خارجه احضار و دستور بستن این دفتر به او ابلاغ شد. سفارت خانه های خارجی در هر کشوری که باشند تنها با موافقت دولت میزبان می توانند در شهر های دیگر کشور میزبان دفاتر یا کنسولگری داشته باشند. مسئله اساسی برای دولت موقت این بود که چرا سازمان های فلسطینی در اهواز دفتر باز کرده اند؟ و رابطه آن ها با گروه های جدا یی طلب و دولت های عربی که از این گروه ها حمایت می کنند و باز کردن دفتر در اهواز چیست؟ آقای هانی الحسن هم دفتر خود را بستند. ما به آن ها پیشنهاد کردیم به جای اهواز در قم دفتر باز کنند. ما حتی به دانشجویان فلسطینی بورس تحصیلی دادیم. با معرفی ساف چند دانشجوی فلسطینی در دانشگاه اهواز با بورس دولت ایران به تحصیل پرداختند .

آقای طالقانی هم هیچ گاه در مورد بستن این دفاتر به من یا به دولت اعتراضی نکرد .

اگر چه توضیحات من از حد توضیح در باره نوشتار آقای دکتر جلال توکلیان فراتر رفته است از چاپ این جوابیه تشکر می نماید . با احترام – ابراهیم یزدی- ۱۳۹۲/۱۲/۴

نامه به سردبیر مجله اندیشه پویا

۹۲/۱۱/۹

به نام خدا

سردبیر محترم مجله اندیشه پویا

با سلام

در شماره ۱۳ بهمن و اسفند ۱۳۹۲ مجله اندیشه پویا ، صفحه ۷۱ در مقدمه نامه آقای دکتر حبیب پیمان آمده است که : " اندیشه پویا با انتشار گزارشی از این نامه تحلیلی که دکتر ابراهیم یزدی در اختیار ما قرار دادند، آمادگی دارد"....

این بیان شما نادرست است. نامه آقای دکتر پیمان به رهبر فقید انقلاب ، نظیر نامه آقای دکتر براهنی را من در اختیار شما قرار ندادم. هر دو سند در جلد سوم خاطراتم تحت عنوان : " شصت سال صبوری و

شکوری - خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم - ۱۱۸ روز در نوفل لو شاتو، ۱۴ مهر - ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، که در سایت ها در دسترس عموم می باشد، به همراه سایر اسناد مربوط به آن دوره آمده اند. خواهشمند است در شماره بعدی مجله این باین نادرست را اصلاح کنید. با تشکر. ابراهیم یزدی
۹۲/۱۱/۹

توضیح اندیشه پویا

۹۲/۱۲/۱۰

امروز از طریق سایت‌های اینترنتی از جوابیه‌ای مطلع شدیم که دکتر ابراهیم یزدی خطاب به مجله اندیشه پویا درباره نامه حبیب‌الله پیمان به امام خمینی در پاریس نوشته است. اگرچه پسندیده بود که آقای دکتر یزدی جوابیه چند خطی خود را که خطاب به سردبیر مجله نوشته شده برای اندیشه‌پویا ارسال می‌کردند اما به هر دلیل که برای ما روشن نیست ایشان جوابیه خود را در رسانه‌های دیگر منتشر کردند. آقای یزدی در این جوابیه مدعی شده‌اند که متن نامه دکتر پیمان را ایشان در اختیار اندیشه‌پویا نگذاشته‌اند و اندیشه‌پویا خود راسا این متن را از کتاب خاطرات ایشان استخراج کرده است. اما واقعیت آن است که جناب آقای یزدی متن کامل نامه دکتر حبیب‌الله پیمان خطاب به رهبر فقید انقلاب را در جریان ملاقات حضوری سردبیر مجله اندیشه‌پویا به صورت فایل ورد در اختیار این مجله قرار دادند. جناب دکتر یزدی متن این نامه را به همراه متن نامه رضا براهنی به امام خمینی، مشخصاً روی یک فلش ریختند و اشاره کردند که این دو نامه پیش از این منتشر نشده است. همچنین در همین جلسه از ایشان پرسیده شد که آیا انتشار این دو نامه که جنابعالی در اختیار مجله قرار داده‌اید، از نظرتان بلامانع است، که این پرسش با پاسخ همدلانه ایشان همراه شد. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که بعداً در جستجوی اینترنتی متوجه شدیم که متن نامه رضا براهنی پیش از این منتشر شده و لذا از انتشار متن نامه براهنی به امام خمینی در مجله صرفنظر کردیم. و نامه دکتر پیمان را صرفاً از این روی که پیش از این منتشر نشده و توسط دکتر یزدی در اختیار مجله قرار گرفته بود، در دستور کار انتشار قرار دادیم. جناب دکتر یزدی با این توضیح، اندیشه‌پویا را به ناراستی متهم کرده‌اند. ما اما این اشتباه ایشان را به حساب فراموشکاری‌شان می‌گذاریم؛ اگرچه خوب بود که ایشان پیش از پیشدستی و انتشار جوابیه در رسانه‌های دیگر، جوابیه‌شان را با مسئولان اندیشه‌پویا در میان می‌گذاشتند تا از روی فراموشکاری دچار بی‌انصافی در اتهام زدن به یک مجموعه فرهنگی نشوند. اندیشه پویا ۱۳۹۲/۱۲/۱۰

بازرگان به روایت ابراهیم یزدي

ناهید مولوي ، روزنامه اعتماد- ۹۲/۱۲/۱۵

نوشتن از بازرگان در شرایطی که این روزها بیشتر از همیشه از او گفته اند و نوشته اند کار دشواری است. ابتدا تصمیم داشتم با فرزند بزرگش که خارج از کشور زندگی می کند گفتگویی داشته باشم تا بازرگان را به روایت فرزندش گزارش کنم اما متأسفانه ایشان در پاسخ درخواستم ذکر کردند که فرصت ندارند به همین دلیل به دیدن دوست و هم حزبی قدیمی بازرگان رفتم تا از او در این مورد بشنوم. ابراهیم یزدي را در منزلش ملاقات کردم و با او به گفتگو نشستیم و سه مقطع از زندگی مهندس بازرگان را برایم روایت کرد.

۱- دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران و ارتباطش با انجمن اسلامی

- پس از کودتای ۲۸ مرداد و تثبیت دولت نظامی سپهبد زاهدی با توجه به اینکه هدف کودتا بازگرداندن نفت ایران به جریان بازار جهانی بود، فردی به نام "پیچ" که نماینده شرکت های نفتی آمریکایی و انگلیسی بود به ایران آمد و با امینی که در دولت کودتا وزیرداری بود قراردادی منعقد کرد که به قرارداد "امینی- پیچ" معروف شد. با عقد این قرارداد کنسرسیومی برای کنترل نفت ایران تشکیل شد که به عقیده ملیون ایران این قرارداد زیر پا گذاشتن قانون ملی شدن صنعت نفت ایران بود. تا قبل از کودتا نفت ایران در انحصار انگلیس ها (شرکت نفت انگلیس) بود اما بعد از کودتا شرکت های آمریکایی ها هم آمدند تا سهم خود را از نفت ایران بگیرند به این ترتیب که ۴۰ درصد سهم انگلیسها، ۴۰ درصد سهم آمریکایی ها و ۲۰ درصد باقی مانده برای شرکتهای اروپایی که آنها هم وابسته به انگلیس و آمریکا بودند. این قرارداد خلاف منافع مای کشورمان بود بنابراین در اعتراض به این قرارداد بیانیه ای منتشر شد که به امضای بیش از ۴۰ نفر از افراد سرشناس رسیده بود من جمله آیت الله حاج سید رضا فیروزآبادی، علی اکبر دهخدا، آیت الله حاج سید رضا زنجانی، آیت الله حاج سیدضیالالدین حاج سید جوادی و ۱۲ استاد دانشگاه، از جمله مهندس بازرگان، دکتر محمد قریب، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر میر بابایی، دکتر بیژن، دکتر نعمت الهی و دکتر سبحانی. با انتشار این بیانیه که در اعتراض به عقد این قرارداد کنسرسیوم نفت بود، شاه به دکتر سیاسی ریاست وقت دانشگاه تهران، دستور داد استادان امضاء کننده این بیانیه را اخراج کند. اما با توجه به اینکه در آن زمان دانشگاه مستقل بود و رئیس هر دانشکده را استادان و روسای دانشکده ها رئیس دانشگاه را انتخاب می کردند و دکتر سیاسی منتخب استادان بود زیر بار نرفت و از این دستور سر باز زد و شاه از طریق وزیر آموزش دولت نظامی که فردی به نام جعفری بود به هدفش رسید و هر ۱۲ تن استاد دانشگاهی که این بیانیه را امضا کرده بودند اخراج کرد. اما بعد از اخراج آنها هیچ استادی حاضر نشد که جای خالی آنها را پر کند و سر کلاس برود و درس بدهد و کرسی تدریس آنها در دانشگاه خالی ماند و بعد از مدتی با فشار و اعتصاب دانشجویان دولت مجبور شد استادان اخراجی را به دانشگاه بازگرداند. در همان زمان که بازرگان و دیگر همکارانش از دانشگاه اخراج شده بودند دکتر سیاسی به بازرگان می گوید چرا این کار را کردید که

منجر به اخراجتان از دانشگاه شد؟ بازرگان در جواب می گوید نمی خواهم فرزندانم در آینده بگویند چه پدر پیوزی داشتیم که در برابر چنین ظلمی به ملتی و خیانت به مملکتی سکوت کرد. استادان اخراجی Tمنهای دکتر نعمت الهی، به ابتکار بازرگان شرکتی را به نام "یاد" تشکیل دادند که مخفف "یازده استاد دانشگاه" تهران است. این شرکت با هدف کارهای صنعتی ایجاد شد و بازرگان تا پایان عمر مدیرعامل این شرکت بود و امروز نیز با عنوان "صافیاد" به فعالیتش ادامه می دهد.

فعالیت های نهضت مقاومت ملی ایران، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای مبارزه با دولت کودتا تشکیل شده بود، به تدریج کاهش پیدا کرد. یکی از علل آن روحیه جمع گریزی ما ایرانیان بود. مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۶ در رابطه با این روحیه جمع گریزی و ضعف بزرگ جامعه و عدم توانایی در کار جمعی جزوه **احتیاج روز** را نگاشت. و سپس برای ترمیم این نقطه ضعف طرحی را با عنوان **مکتب تربیت اجتماعی عملی** ارائه داد که به **متاع** معروف شد. بازرگان برای پیش برد این طرح از چهره های برجسته ای چون دکتر سحابی، شهید مطهری، احمد آرام که از مترجمان چیره دست بود و همچنین شیخ مهدی حائری یزدی فرزند آیت الله عبدالکریم یزدی که موسس حوزه علمیه قم بود، دعوت کرد. با ابتکار متاع چندین نهاد های مدنی تاسیس شدند. یکی از این نهاد ها شرکت انتشار بود که سرمایه ای برابر با پنجاه هزار تومان و ۳۵۰ سهامدار تشکیل شد. در فروش سهام از واگذاری آن ها به صورت یک جا خودداری شد زیرا به گفته یزدی به دنبال جذب سرمایه های اجتماعی بود. به دنبال تشکیل این شرکت و با همت بازرگان انجمن اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی پزشکان، انجمن اسلامی معلمان و سپس انجمن اسلامی زنان تشکیل شد. در اردیبهشت سال ۵۸ هنگامی که مرتضی مطهری از اولین جلسہ متاع بعد از انقلاب بر میگشت توسط فرقان ترور شد.

برخلاف چیزی که می گویند بازرگان موسس انجمن اسلامی دانشجویان نبود بلکه پدر معنوی و معلم ایدئولوژیک دانشجویانی بود که انجمن اسلامی دانشجویان را در واکنش به دو موضوع تشکیل داده بودند. یکی جو ضد دینی که دانشجویان هوادار حزب توده در دانشگاه راه انداخته بودند و دیگری واکنش به اسلام خرافی. برای این دانشجویان مهم بود که وقتی خودشان را مسلمان معرفی میکردند منظورشان کدام اسلام بود. در شرایطی که روحانیت ما توجهی به این نیاز نسل جوان آن دوره نداشت، حضور کسانی مثل مهندس بازرگان و دکتر سحابی در دانشگاه نعمت بزرگی برای دانشجویان مسلمان بود زیرا اینها در صحبت هایشان برداشت های منطقی و جدیدی از دین را ارائه می دادند. در دوره ریاست مهندس بازرگان در دانشکده فنی، به ابتکار خودش یکی از اتاق های طبقه همکف را تخلیه کرد و نمازخانه ای برای دانشجویان مسلمان بنا گذاشت.

بازرگان، انقلابی یا لیبرال

در بهمن سال ۱۳۴۱ رهبران و فعالان نهضت آزادی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی و آیت الله طالقانی را دستگی و پس از محاکمه به زندان، از ۴ تا ۱۰ سال محکوم کردند. بازرگان بعد از ۶ سال از زندان آزاد شد. در این زمان فضای سیاسی ایران، بخصوص دانشگاه ها دچار تحول شده بود. تا قبل از ملی شدن صنعت نفت فضای سیاسی در انحصار حزب توده بود اما با آغاز جنبش ملی شدم نفت در ایران و

پیروزی این انحصار به نفع ملیون شکسته شد به طوری که در انتخابات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۱۳۲۹ دانشجویان ملی اکثریت را بردند. از سال ۳۹ به بعد چندین رویداد فضایی دانشگاه ها را به نفع نیرو های مسلمان تغییر داد. یکی تشکیل نهضت آزادی ایران و بازداشت و محاکمه سران و فعالان آن بود. دومی درگیری روحانیان با شاه و حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ بود. با پیوستن روحانیان به جنبش ضد استبدادی، توده های عامی و عادی مردم به صحنه مبارزه علیه شاه کشیده شدند. رژیم استبداد سلطنتی تمام نهادهای مدنی را از بین برده بود. تنها نهاد باقی مانده مسجد و روحانیت بود. با وجود ۱۸۰۰۰۰ روحانی در سراسر کشور و حدود ۵۰۰۰ مسجدی که فقط در تهران وجود داشت و روایع روحانیت واجد یک شبکه بسیار گسترده ایدئولوژیک بود که حالا سیاسی هم شده بود. با وارد شدن این شبکه به جنبش ضد استبدادی توده های مردم که تا آن زمان هنوز به جریان مبارزه نپیوسته بودند هم وارد میدان شدند. در تاریخ ایران از دوران حتی قبل از اسلام قدرت حاکم دو رکن داشت: روحانی و پادشاه. روحانیان از همان زمان نفوذ خاصی در میان توده های مردم داشتند. پادشاه باید فره ایزدی داشته باشد و تشخیص آن با موبد موبدان بود. در نقش رستم موبد موبدان بر سر پادشاه تاج می گذارد. اما هیچ دوره ای را سراغ نداریم که وقتی میان شاه و روحانیان تقابل به وجود می آید شاه پیروز شده باشد. محمد رضا شاه هم به این درس تاریخ توجهی نکرد و اختلافش با روحانیان موجب پیوستن روحانیت به جنبش ضد استبدادی شد.

سرکوب بیرحمانه قیام ۱۵ خرداد از یک طرف و از طرفی پیروزی دو انقلاب کوبا و الجزایر تاثیر بسزایی بر فضای سیاسی مخالفان رژیم ایران اعم از چپ و مسلمان گذاشت و به نوعی همه مخالفان را به این نتیجه رساند که جز با زبان گلوله نمی توان با شاه سخن گفت. در این بین سازمان مجاهدین خلق تشکیل شد و فضای سیاسی دانشگاه بیش از پیش اسلامی شد. اما بعد از دستگیری و اعدام رهبران اولیه سازمان و انحراف رهبری و تعبیر ایدئولوژی سازمان ضربه بزرگی به جنبش ایران وارد شد. اما از اواخر سال ۵۵ فضای سیاسی ایران وارد فاز جدید شد. در خارج از کشور ما اوضاع ایران را بطور منظم و مرتب رصد می کردیم و پی بردیم که ایران در آستانه یک تغییر و تحول است.

در این شرایط انگلیس ها و اسرائیلی ها به شاه پیشنهاد کردند که به نفع پسرش استعفا دهد و شورایی نیابت سلطنت تشکیل شود و با توجه به اینکه فرزند شاه هنوز به سن قانونی نرسیده بود ریاست آن را فرح پهلوی به عهده گیرد و با دادن آزادی های سیاسی به گونه ای سوپاپ اطمینان باز شود. اما نه شاه آن را قبول کرد و نه آمریکا با آن موافق بود. در اواخر سال ۵۵ بنده نامه ای به مهندس بازرگان نوشتم و شرایط ایران را برایش توضیح دادم و تاکید کردم که ایران در آستانه یک تحول است و بهتر است وارد میدان شود و پرچم خلع شاه از سلطنت را بلند کند. اگر بازرگان این کار را می کرد يك صدای واحد و مستقل از مخالفان رژیم درون کشور و بیرون کشور شنیده میشد.

اینگونه نبود که بگویم بازرگان انقلابی نبود، اتفاقاً بازرگان جز اولین کسانی بود که گفت تا شاه هست این ملت روی آسایش را نمی بیند و نهضت آزادی اولین گروهی بود که بیانیه ای داد که چه کسی برود؟ شاه برود یا ملت از بین بروند. اما مسئله اینجاست که بازرگان معتقد بود تغییرات باید تدریجی و گام به گام باشد زیرا تغییرات ناگهانی ما را به مقصد نهایی نخواهد رساند. وقتی می پرسیم بازرگان انقلابی بود

یا نه در واقع در این سؤال فرآیند انقلاب و هدف انقلاب را با هم خلط می‌کنیم. انقلاب به معنی زیر و رو شدن و دگرگونی اساسی است و در برابر اصلاحات یا رفرم قرار دارد. اما برای رسیدن به هدف انقلابی که دگرگونی اساسی است می‌توان دو راهکار را انتخاب کرد، راهکار تدریجی و راهکار افراطی. بازرگان هدفش انقلاب بود اما ابزار و راهکارش تدریجی و گام به گام بود او معتقد بود که روش های تند و افراطی در تناقض با هدف های انقلابی قرار دارد. می‌دانیم که دگرگونی های اساسی یا انقلابی دو فاز دارند. فاز اول سلبی یا تخریبی است. فاز دوم ایجابی یا سازندگی است. بینش بازرگان متأثر از آموزه های قرآنی بود. در قرآن کریم هر جا بحث از نابودی و تخریب و تدمیر است، ناگهانی و سریع است. اما در آفرینش خدای قادر متعال که می‌فرماید: "هر زمان اراده کند می‌گوید باش پس هست" تصریح دارد که آفرینش جهان تدریجی و در چند دوره صورت گرفته است. بنابراین سازندگی گام به گام بازرگان بعد از پیروزی انقلاب و پشت سر گذاشتن مرحله تخریب و نابودی ساختار استبداد سلطنتی طبیعی ترین و مطمئن ترین راه وصول به هدف بوده است.

در اواخر سال ۵۶ بازرگان نامه ای به امام می‌نویسد و در آن نامه برنامه های آینده را گام به گام بیان می‌کند و می‌گوید که فاز آخر تشکیل یک نظام جمهوری خواهد بود. به عقیده بنده درستی حرف و روش بازرگان بعد از انقلاب به اثبات رسید. اما پویش انقلاب بعد از ۲۲ بهمن سال ۵۷ در فاز تخریبی استاد و به جای حرکت سازنده حرکت های تخریبی ادامه پیدا کرد. رویدادهایی نظیر اشغال مسلحانه فرودگاه ویا سفارت آمریکا در سال ۵۸ توسط دانشجویان در نفس خود حرکت هایی ضد انقلابی بودند زیرا به ادامه فاز تخریبی انقلاب کمک کردند و مانع عبور انقلاب از این فاز و ورود به فاز سازندگی شدند. از نظر من بازرگان بی شک در هدف نهایی انقلابی بود، خواهان تغییرات اساسی و زیر بنایی بود اما در روش تغییرات گام به گام تدریجی را غیر قابل اجتناب می‌دانست.

استعفا و پس از آن انزوا

باید بگوییم استعفای دولت بازرگان صرفاً به دلیل تسخیر سفارت آمریکا نبود. از ماه ها پیش هم در شورای انقلاب و هم با رهبر فقید انقلاب در باره ضرورت یکی شدن نهاد حکومت، ادغام دولت و شورای انقلاب بحث و گفتگو و توافق شده بود. اما از فردای روزکروگانگیری اخبار و اطلاعاتی به دولت رسید که حاکی از یک توطئه بزرگتری بود. در جلسه هیئت دولت در فردای آن روز این مسئله در دولت مطرح شد که گروه هایی تصمیم دارند که با حضور در جلوی وزارت خانه ها مانع ورود وزرای دولت به وزارت خانه ها شوند. اگر چنین اتفاقی رخ می‌داد کشور در برابر عمل انجام شده ای قرار می‌گرفت. همانطور که ۱۲ دانشجو پشت درهای بسته تصمیمی گرفتند و امام و کشور را هم در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. با اجرای این برنامه اختیار از دست همه خارج می‌شد. بنابراین استعفا ی دولت تنها تصمیم آقای مهندس بازرگان نبود، تصمیم هیئت دولت بود. من یک بار در اردوی تابستانی انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر به آقای عباس عیدی گفتم این حرکت شما در فرهنگ گفتمان سیاسی یعنی توطئه. این انقلاب رهبر دارد، شورای انقلاب و دولت دارد وقتی ۱۲ نفر پشت درهای بسته و بدون هماهنگی تصمیمی در این سطح می‌گیرید و آن را عملی می‌کنید معنایی جز توطئه ندارد. وقتی دولت بازرگان استعفا داد، امام نمی‌خواست آن را بپذیرد و از آقای هاشمی، بهشتی و همچنین

موسوي اردبيلي خواست بروند و بازرگان را راضي كنند تا از استعفايش صرف نظر كند اما آنها در راه تهران بودند كه خبر استعفا از راديو پخش شد و آنها به قم بازگشتند.

پس از استعفا بازرگان همچنان در عرصه سياسي باقي ماند و مديريت شوراي انقلاب را به عهده گرفت . در مجلس اول هم بازرگان به همراه ديگر اعضاي نهضت آزادي به مجلس راه پيدا كرد و همگي در كميسيون ها فعال بودند اما با همه اين حرف ها فشار زيادي روي همه ما بود كه از مجلس هم استعفا دهيم و همين فشارها باعث شد كه شرايط را براي شركت در مجلس دوم مناسب نبينيم و چون در فضايحاکم بر مجلس موثر واقع نميشدیم در انتخابات مجلس دوم شركت نکردیم اما همه اینها نیز به معنی دوری از سیاست نبود زیرا مهندس بازرگان و همه اعضاي نهضت آزادي همه انرژی و نیرویشان را روي كار تشکيلاتي با هدف انسجام نهضت آزادي متمرکز کردند . تا سال ۶۴ كه بازرگان با حمايت نهضت آزادي خود را براي انتخابات رياست جمهوري كانديد كرد . بازرگان با اين كار صرفاً به دنبال پيروزي نبود بلكه هدفش استمرار دموكراسي و تحمیل فرآیند دموكراسي به حاکمیت بود . در آن زمان جو طوري بود كه گام به گام به سمت بسته شدن فضا پيش ميرفتيم و بازرگان مي خواست اين جو را بشكند كه متأسفانه بدون هيچ دليل و استناد قانوني اولين نخست وزير نظام جمهوري اسلامي رد صلاحيت شد و پس از آن تبديل شدیم به يك حزب مخالف وفادار . در سامان دهی نیروهای سیاسی، حزب سیاسی مخاف وفادار يا به اصطلاح **Loyal opposition** يك نقش بسيار مهمی دارد . معنای حزب وفادار اين است كه به آرمان های انقلاب همچنان اعتقاد دارد، به نظام جمهوري اسلامي وفادار است، به قانون اساسي التزام دارد اما به سياست ها و عملکرد حاکمان يا دولتمردان اعتراض دارد و آن ها را نقد می كند . بازرگان و نه نهضت هرگز به انزوا نرفتند و در هر شرايطي در صحنه ماندند و وظيفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دادند . هر كجا هم لازم و مفيد می دانستيم كمك فكري هم می كرديم . مثلاً بعد از پذيرش قطعنامه ۵۹۸ ما يك بيانيه يك صفحه اي صادر كرديم و بلافاصله براي امام و آقاي هاشمي فرستاديم با اين مضمون كه بهتر است قطعنامه را با يك اصلاح عبارتي بپذيرند . در قطعنامه ذكر شده بود كه بعد از آتش بس نيروهاي مهاجم به پشت مرزهاي بين المللي برگردند . ما اين تذكر را داديم كه واژه مرزهاي بين الملل واژه اي مبهم است و بهتر است به جاي آن واژه "مرزهاي قبل از آغاز تخاصم" را به كار گيرند كه روشن تر است .

مي خواهم اين نتيجه را بگيرم كه بازرگان همواره در عرصه سياست ايران حضور داشت اما نه فقط صدايش شنیده نمی شد بلکه در حقش جفا ها کردند

امضای دفتر یاد بود نلسون ماندلا

